

وہیاسیت اور ہدایت

عبداللہ اوجالان



برگردان این اثر تقدیم می‌شود به:

شهدای راه آزادی میهن‌مان بویژه

شهدای سال 2006 حزب حیات آزاد کردستان PJAK:

شهید هیرش (جمشید ملک بیگی)

شهید زیلان (لطیفه سلامت)

شهید دلخواز (محمد علی آل‌گونر خان)

شهید منزور (محمد اوکشار)

شهید شورش (سواره بارزان)

شهید فرهاد (عطا کهنه پوشی)

عبداللہ اوجالان

رہبریت و سیاست آپوئیستی

جلد سوم



این اثر ترجمه‌ای است از ONDERLIK GERCEGI VE APOCU SIYASET

Öcalan, Abdullah

انتشارات Parti Merkrz okulu می دسامبر 2002

رهبریت و سیاست آپوئیستی

اوجالان عبدالله

برگردان / آ. کاردوخ

انتشارات مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان 1384 ه.ش.، ص.

1. رهبریت در تاریخ

2. رهبریت در کردستان

3. شیوهی کاری رهبریت، رویه و مقایسه آن

4. اصول استراتژی و تاکتیکی رهبریتی

ویرایش: بیستون

حروف چینی: بیستون

صفحه آرایی: میزان پر

طرح جلد: بخش هنری مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

محل چاپ: چاپخانه آزادی

ژوئیه 2007 / خرداد 1386

فهرست

سخنی بر چاپ فارسی

فصل اول

رهبریت در گذار تاریخ

خصوصیات ظهور رهبریت در P.K.K

ظهور من، واکنشی در برابر تمامی توسعه‌نیافتگی‌های اجتماعی است

ویژگی دمکراتیک رهبری خلق

فصل دوم

اولین پدیده رهبریت همخوان با منافع کردها در تاریخ

آفریدن خلقی مقاوم و جنگجو از خلقی مدفون در مزار

آنکه آزاد نشود موفق نمی‌گردد، آنکه موفق نشود قادر به حیات نیست

فردایی بهتر از امروز برای ما

فصل سوم

هنر مدیریت به شیوه رهبری

انقلاب، جدی‌ترین و ظریف‌ترین هنر

چاره‌جویی و تسریع‌کنندگی شیوه رهبری

P.K.K یعنی جنبش اتحاد و سازماندهی فرد عضو خویش

فصل چهارم

رهبری انقلابی، پیشه‌ی وقف تمامی نیروی خویش در راه انقلاب

زندگی، مسئله‌ای مهمتر از زندگی

فصل پنجم

شیوه‌ی زندگی رهبری، حیات پیکارجویانه

همانند آفتاب سوزاننده‌ام، مشحون از محبت‌م اما مبارز هستم

فصل ششم

ما نماینده‌ی صلحیم و در صورت لزوم با لیاقت تمام نیز خواهیم جنگید

انسان شجاع امیدآفرین است

فصل هفتم

رهبریت یعنی هنر برخورد صحیح با زندگی

اولین شورش

از اولین شورش بسوی مبارزه خلقی

شیوه سیاست آپوئیستی

بازشدن گره کور شخصیت کرد

واقعیت تداخل سیاست و هنر

فصل هشتم

من بازتاب یک خلق هستم

موردی را که در هزار سال نمی‌گنجید در زندگی خویش گنجانیدم

انقلابی که به زیبایی و رهایی زنان توجه نکند توسعه نمی یابد
لزوم وجود امکان پیروزی حتمی در پیشروی

فصل نهم

اصول استراتژیکی و تاکتیکی هنر رهبریت
رهبریت P.K.K، رهبریت دمکراتیک و سوسیالیست خلقی است
P.K.K جنبشی است که انسان را مجدداً به حیات بازمی گرداند

فصل دهم

عبدالله اوچالان؛ انسان و رهبر
بازگشت به انسانیت مان، بازگشت به سرزمین آفتاب
مبارزه ما مبارزه در راه انسانیت است

فصل یازدهم

مطمئن ترین امنیت، پیشرفت درونی شماست
آفریدن انسانیت از یک انسان

سخنی بر چاپ فارسی

با توجه به تاریخ تشکل و تکوین اجتماعی جامعه کردستان و سیر تحولات آن به راحتی می‌توان دید که آسیب‌پذیرترین نقطه آن، محرومیت از رهبر و یا نهاد رهبریت است. رهبر چه به مثابه یک فرد و چه رهبریت به مثابه گفتمان و مقوله و نهاد چندان در تاریخ کردستان مشاهده نمی‌شود. رهبران مقطعی عموماً یا دارای خاصیت‌های ایللیاتی هستند و یا جنبه‌ی روحانی و اکثراً طریقتی آن بارز است. چنین خاصیت‌ها یا اعتقاداتی لزوماً محدودیت در یک جغرافیا و حوزه و منطقه و افکار مشخصی را با خود می‌آورد. با توجه به فاکتورهای خارجی که در ازم‌گسیختگی سرزمین کردستان ایفای نقش نموده‌اند، فاکتور داخلی نبود رهبریتی فراگیر و مورد قبول عام و یا کسی که قادر به ایفای چنین نقشی باشد، منجر به کامل شدن شرایط تداوم حیات کردستان نه به عنوان یک کل منسجم بلکه اجزایی از هم گسیخته گشته است.

چنین تداوم موجودیتی عمده تاثیر خویش را بر شکل‌پذیری نوعی از شخصیت داشته که خود در تداوم این روند تبدیل به نقطه‌اتکایی نیرومند گشته است. چرخه‌ی حاصل از این امر یعنی نبود رهبریتی عمومی و در پیوند با آن نبود شخصیتی که ذهنی یکپارچه داشته و حمایت همین فرد و شخصیت از رهبریت‌هایی محدود و منطقه‌ای و ازم‌گسیخته، جامعه کرد را کشان‌کشان تا به مرزهای دنیای امروزی آورد.

جای تاسف است که این ریشه‌های عشیره‌ای و ایللیاتی چنان نیرومند و مستحکم بودند که حتی در دوران تشکیلات احزاب و تشکلاتی ملهم از غرب، این نوقبیل‌گری در اشکالی متفاوت همچنان بر تداوم خویش ابرام و پافشاری می‌نمودند. در فضایی اینچنین نامساعد و با وجود یک بستر اجتماعی چنین نامنسجم، ظهور و رشد رهبریتی که چنین ادعایی را پیشه کرده و گام به گام آن را عملی نموده و با توجه به علوم و دستاوردهای غربی و شرایط بومی و منطقه‌ای آن را به سوی نهادینه‌شدن پیش برد، شاید هم بزرگترین دستاورد کل تاریخ کردستان باشد. چه نبود این مقوله علمی‌رغم تمامی جانفشانی و هم‌آوردخواهی و رشادتها راهگشای نابودی جامعه‌ای می‌شد که سرآغاز انسانیت را رقم زده بود.

این رهبریت چگونه در وجود آمد؟ عوامل عینی، ذهنی، وراثتی، قومیتی، جغرافیایی، دینی، اجتماعی و ... در آن چه میزان سهم داشتند؟ چرا این رهبریت در بخشی از کردستان بوجود آمد نه در سایر بخشها؟ این نوع رهبریت چه پیوندی با تکامل جامعه‌ی کردستان داشت؟ عوامل داخلی و خارجی تاثیرگذار بر آن چه بودند؟ با توجه به محیط رشد این مقوله، بلوک‌بندی جهان و افکار انقلابی آن دوران چه نقشی بر آن داشتند؟ ماهیت این رهبریت چیست؟ از منظر اندیشه غربی چگونه است؟ رهبریتی اینچنین جهت تداوم و نهادینه‌شدن بایست اقدام به چه کارهایی می‌نمود و یا چه کارهایی را انجام داد؟ مراحل رشد آن کدام بودند؟ صدها پرسش از این نوع جهت تامل در آن از لزومات زندگی هر فرد کرد می‌باشد. فرد کرد به عنوان یک فرد منفرد و جدا از کل جامعه خویش قادر به حیات نیست و مادامی که مسئله رهبریت در صدر مسائل جامعه کردی است، پس چنین تاملاتی برای هر کدام از افراد جامعه کرد گریزناپذیر است.

فراتر از آن سایر جوامع چه به عنوان همسایگانی که خواهان همزیستی با کردها هستند و چه به عنوان اقتضای یک زندگی معاصر و علمی ناچار از شناخت این مقوله هستند. با توجه به اقوال گوناگون در باب رهبریت جنبش ملی-دمکراتیک کردستان جای انصاف و لازمه حقیقت این است که از جنبه‌های گوناگون آن را مورد تحقیق قرار دهیم.

این کتاب با شیوه‌ی مختص به خود در پی شرح و توضیح این مسئله است اما جنبه‌ی سیاسی مقوله رهبریت در آن بیشتر نمایان است. کتاب حاضر جلد سوم از سلسله "رهبریت" است. جلد اول و دوم آن به مقولات سازمانی و مبارزه اختصاص دارد. با توجه به اینکه کتاب حاوی درس‌هایی است که در "آکادمی معصوم کرکماز" - آموزشکده مرکزی حزب- تدریس شده است، لحن و شیوه آن نیز بیشتر تحلیلاتی است که متوجه شاگردان این آکادمی می‌باشد و از کانال آنها این تحلیلات جامعه‌ی کرد را در بر می‌گیرد. تنها بخش دهم کتاب مخاطبانی دارد که به درخواست آنها آن سخنان ایراد گشته‌اند.

نکته‌ای که باید ذکر کرد این است که مقوله رهبریت در جنبش آپوئستی به عنوان جنبش ملی-دمکراتیک کردستان و در P.K.K مقوله‌ای است که همواره تحولاتی را در خود داشته است. همچنانکه در دوران پس از نوشتن این کتاب نیز چه در

عرصه‌های نظری و چه عرصه‌ی عملی تحولات بسیاری را شاهد بوده که ذکر تمامی آنها نیازمند کتابی حجیم می‌باشد. بویژه دوران پس از "تغییر استراتژی" در سال 1999 و ارائه افکاری جدید که حاوی یک دگرگونی بزرگ از افکار شبه مارکسیستی به سوی "پارادایم جامعه اکولوژیک-دمکراتیک و آزادیخواهی جنسیتی" است، نقطه‌ی عطفی به شمار می‌رود که پس از بنیانگذاری P.K.K در سال 1978 شاید مهم‌ترین نقطه باشد. اوجالان بویژه ارزیابیهای ارزشمندی در این رابطه ارائه نموده که در دفاعیات خویش که به دادگاه حقوق بشر اروپا و دادگاه تجدیدنظر آن را بیان نموده است.

با توجه به اهمیت موضوع رهبریت و وجود خلا در شناخت حقیقی از مسائل و از آنجا که جهت شناخت، بیشتر منابع غربی و یا خارجی مورد استناد قرار می‌گیرند، همچنین جهت تهیه مطالبی آموزشی جهت جامعه ما و لزوم این کار در روند تحول به سوی جامعه‌ای نوین، برگردان این اثر به عنوان وظیفه‌ای تاریخی به جای آورده شد. علی‌رغم تمامی نواقص - چه در ویرایش بسیار بغرنج متن ترکی آن و چه در اصول برگردان - سعی گردید تا نهایت امانت‌داری در آن حفظ شود.

یکی از کمبودهای جدی در متن ترکی این اثر، نبود پانوشتهایی بود که وجود آن بسیار لازم می‌نمود. در چاپ فارسی سعی گردید تقریباً تمامی این موارد تا حد امکان توضیح داده شوند. در تهیه پانوشتهای از رفقا و دوستان آپوئیست کمکهای شایان قدردانی دریافت نمودم که عدم ذکر آن ممکن نیست. همچنین در توضیح برخی واژه‌های از کتب مختلفی سود بردم که مهمترین آن دانشنامه‌ی سیاسی داریوش آشوری بود.

در طول دوران ترجمه و با توجه به اهمیت این مطالب احساس نمودم که برگردان سایر جلد‌های این سلسله کتاب‌ها می‌تواند در روشن شدن بسیاری از موارد و ایجاد مواد آموزشی نقشی بسزا داشته باشد که همت رفقای قادر به این کار می‌تواند آن را برآورده سازد. بدون شک این وظیفه تاریخی هر فرد کرد آزاداندیش و عرصه‌ی کاری مهمی جهت هر محقق دیگری است.

23 دسامبر 2006

مترجم

فصل اول

رهبریت در گذار تاریخ

در کل رهبریت برای جامعه انسانی به معنای امکانی برای توسعه است. رهبریت از نگاه کمون‌های اولیه تا جوامع پیشرفته، به معنی پیشاهنگی در رویدادها، راهنمایی، فرمان دادن و نیرو بخشیدن بوده و در حکم قانون، جذابیت و داشتن قدرت و استعداد است. تشکیل جوامع انسانی با رهبریت آن میسر می‌گردد. رهبریت برای جامعه در حکم سر و مغز برای یک ارگانیزم زنده است. فرجام سخن اینکه انسان و جامعه بدون رهبریت موجودیت نمی‌یابند. اما در طول تاریخ رهبریت بسیار به حالت فردی درآمده و این نیز با عناوین مستبد، شاه، پادشاه و امپراتور بیان می‌گردد. حتی هنگام تأمل در این اصطلاحات می‌بینیم که در دوران ضعف مفرط جوامع انسانی و یا رویارویی با یک دوران توسعه، محیط و پتانسیل توسعه لازم جهت اراده‌ی شخصی وجود دارد. شخص چرا مجبور به رشد مفرط می‌شود؟ زیرا در واقع یک جامعه خواهان رشد است. مثلاً یک کمون در مسیر تکوین بسوی یک عشیره پیش می‌رود و یا یک عشیره می‌رود تا به صورت یک تجمع گسترده‌تر خلقی درآید. وظیفه‌ای دیگر که آنگاه مطرح می‌گردد، این است که باید جوآبگوی این پتانسیل پیشرفت شد. فرد می‌تواند با دوراندیشی، تلاش وافر و استادی و استعدادها آگاهی و سازمانیش آن جمع را به محیط و سطحی پیشرفته‌تر برساند. چنین شخصی را می‌توان رهبر نامید. این رئیس عشیره، شاه، بیگ، پاشا و یا پادشاه می‌تواند باشد.

اجتماعات کمون‌های اولیه با رؤسای عشایر و مقاطع برده‌داری نیز با امپراطوری ابراز وجود کرده و این تا خداد-شاهان ادامه می‌یابد. قرون وسطی دوران شاه و پادشاه است. اینها دلایل مخصوص به خود دارند. زیرا توسعه‌ی جامعه کمون اولیه از حالت توسعه نیافته به سوی جامعه برده‌داری یک مسئله بزرگ است. به همین سبب امپراطوران تقریباً در حکم خدا هستند. همچنین تحول از برده‌داری به فئودالیسم برای انسانیت بسیار حائز اهمیت است، پیشاهنگان این دوران نیز تقریباً در حکم نیم خدا هستند. در واقع اصطلاحات خدا در این دوران شکل می‌پذیرد. جامعه در پی آن است که جهت عقب‌ماندگی‌های خویش و سختی‌های طبیعت با یک نماد پاسخگو باشد. این نماد را نیز به صورت خدا می‌یابد. هم آن را می‌آفریند و هم از آن دوری گزیده و برای خود به صورت مولی درمی‌آورد. این چالشی است که تا روزگار ما ادامه داشته است.

این امر تنها در بعد سیاسی نیست بلکه در فعالیت‌های هنری، دینی و اقتصادی نیز اینگونه است. هر شاخه‌ی فعالیت، یک شاه، راهبر و راهنما دارد. سیاست پیشرفته‌ترین صورت آن است. بالاترین صورت راهنما و تمامی حاکمیت‌ها، حاکمیت سیاسی است. رهبر سیاسی، پیشرفته‌ترین رهبر بوده و به معنی عالی‌ترین هنر است.

رهبران دوران سیر قهقرایی نوع دیگری از رهبران هستند. همانگونه که رهبران توسعه‌ساز وجود دارند، رهبرانی نیز وجود دارند که سیر قهقرایی را رقم می‌زنند. رهبران جوامع و اجتماعاتی که در سرآشویی سقوط هستند نیز بزرگند. مثلاً نرون در دوران سقوط رم، سلاطین عثمانی که همزمان با سقوط جوامع فئودالی بودند و رهبران فاشیستی که همزمان با دوران بحران کاپیتالیسم بودند نیز نماینده توسعه و افزونی عقب‌ماندگی و فروپاشی و زورمداری و فشارهای وارده بر آن جوامع هستند. اینان نیز حداقل به اندازه‌ی دسته‌ی دیگر حاکم، زرنگ و بااستعداد هستند. می‌بینیم که سقوط نیز به اندازه صعود یک هنر بوده و حتی مابین آنها تفاوت بسیار اندکی وجود دارد.

دسته‌ای از رهبران نیز رهبران دمکرات هستند. رهبران دمکرات را می‌توان به صورت نزدیک‌ترین رهبران به خلق تعریف نمود که چندان از خلق خویش دور نگشته و بجای خصوصیات خداوندی با خصوصیات برآمده از خلق ابراز وجود کرده و ظهور می‌نمایند. رهبرانی که خصوصیات دمکراتیک دارند از اعصار اولیه تا به امروز نه از خصوصیات خداوندی سخن رانده و نه از خصوصیات دسپوتیک (مستبد) بهره می‌برند. اینان رهبریشان را با کاربست امتیازهای متفاوت خویش ادامه نمی‌دهند. بیشتر پایبندی خلق و یا در عشایر پایبندی عشیره و در میان ملت پایبندی ملت و اگر جامعه‌ای توسعه‌یافته‌تر از آن باشد پایبندی آنها را مبنا قرار

می‌دهد. او نیازی به زورمداری نداشته و نیاز چندانی به ابزار مخصوص مدیریت، استخبارات، سازمان‌های امنیت، شکنجه، دادگاه و قوه‌ی قضائیه و مواردی نظیر آن ندارد.

این نوع رهبران را می‌توان به صورت اراده‌دمکراتیک خلق و مدیر خلقی تلقی نمود که بیشتر در دوران آزادی و استقلال خلق مطرح می‌شوند. با نیروی خلق بر سر پا ایستاده و به سبب خاستگاه خلقی و مناسبات نیرومند آنان با خلق، به روش‌های منفک از خلق و ابزارهای مخصوص نیازی ندارند. با وجود پابندی نیرومند خلق، نیازی به کاربست خشونت ندارند، زیرا نیروی خویش را از خلق کسب می‌نمایند.

چنین رهبرانی فراوانند. در تمامی دوران و مقاطع تاریخی شاهد این رهبریت‌ها هستیم. امروزه نیز شاهد رهبران بسیاری هستیم که شاخص دمکراتیک دارند. در نگاهی به این تیپ رهبری، به راحتی می‌توان دریافت که در هر کشوری یک دست‌اندرکار دولتی دمکرات است یا دیکتاتوری واپسگرا.

موضوع بحث ما، تحلیل رهبری سیاسی و فرماندهی نظامی است. هنر، اقتصاد و هر رشته‌ی دیگر نیز رهبرانی دارند که نباید کوچکشان شمرد، اما در آخرین تحلیل پیشاهنگان اقتصادی، هنری و نظامی در پیوند با رهبریت سیاسی بوده و این اساسی‌ترین نهاد و سرچشمه‌ی حاکمیتی است که راهگشای ظهور آنها می‌گردد. رهبری که یک حاکم کارای سیاسی است، فرماندهی نظامی را نیز هدایت کرده و امکاناتی را در اختیار پیشاهنگی فعالیت‌های هنری و اقتصادی نیز قرار می‌دهد. اگر رهبریت سیاسی کارایی وجود نداشته باشد، در آنجا یک فرماندهی معجز نظامی نیز ایجاد نمی‌شود. اگر رهبریت نظامی - سیاسی هم وجود نداشته باشد، همانگونه که در نمونه کردها به خوبی می‌بینیم سرباز دیگران می‌شوند. ما نمی‌توانیم یک پیشگام هنری داشته باشیم، زیرا هنر ما زنده نبوده و فاقد روح است. دست‌کم در دورانی که رهبریت سیاسی وجود نداشته، این به خوبی پیداست. همچنین پیشگام اقتصادی نداریم بلکه این غارت دشمن است که وجود دارد.

هنگامی که یک رهبریت کارای سیاسی آغاز به رشد می‌نماید، پس از آن پی در پی پیشگامان هنری، اقتصادی، فرماندهی نظامی و تمامی دیگر فعالیت‌های اجتماعی آغاز به توسعه می‌نمایند. هنگامی که رهبریت سیاسی دچار رکود شده، پسرو گشته‌ها و هم فرومی‌باشد، پیشاهنگان تمامی عرصه‌های دیگر نیز افول پیدا می‌کنند. به همین سبب همیشه بر تعیین‌کنندگی رهبریت سیاسی تأکید می‌شود. رهبری سیاسی، رهبری کلیدی است. رهبری سیاسی رهبری درجه اول بوده و سرچشمه‌ی تمامی رهبریت‌ها و فعالیت‌ها را تشکیل می‌دهد.

در نگاهی به تاریخ ما به راحتی می‌توان گفت که تاریخ ما در این موضوع تماماً مشحون از رهبری خائن و غافل است که تماماً تحت اختیار رهبری دشمن است. یک کشور و یک خلق هستیم اما حکم راندن و حاکمیت یعنی رهبری در دست دیگران یعنی در دست بیگانگان، اشغالگران و غارتگران است. تاریخی که تحت تأثیر حکمرانی اینچنینی بوجود آمده را می‌توان همانند رهبری خائن برخاسته از میان خلقمان و یا تاریخ خائنان و در تاریخ خلق نیز تاریخ وضعیتی تاریک و منفور قلمداد نمود.

این امر دلایل مخصوص به خویش را دارد. چگونه سرزمین ما تحت اشغال و استیلا قرار گرفت، چه کسی راهگشای این مسئله شد؟ این را می‌توان با فاکتورهای بسیاری نظیر قدرت طرف مقابل، نیروی ما و جغرافیا توضیح داد. اما مورد مهم تیپ موجود رهبری و رهبری بیگانه و وجود رهبرانی است که با ایجاد حاکمیت در میان خلق و کوشش برای رهبریت سیاسی آنان، در حکم خیانت و تسهیل اسارت خلق به نمایندگی از دیگران هستند! کسی که به او یاری می‌رساند، کسی که ناآگاهانه نیز این را انجام می‌دهد و کسانی که با تصور خدمت به خلق خویش با دشمن همکاری می‌کنند در حکم غافل هستند. تصور نیکی از کردار خویش دارد اما آنچنان نیست بلکه در واقع به دشمن خدمت می‌نماید. نیت پاکی دارد اما این وی را از خدمتگزاری به دشمن باز نمی‌دارد. اینان در چارچوب خائنان بوده و در میان کردها بسیارند. یک توده‌ی عظیم غافل داریم. زندگی موجود تماماً یک حیات غافله است.

این تیپ خائن رهبران با منطق عقب‌ماندگی و رمه تصور نمودن طبقات زیرین و داشتن منطق شبان‌رمگی و واداری به جنگ، مطابق میل خویش با خلق برخورد می‌نمایند. شاید هم اطلاق عنوان "رمه" از طرف این رهبران به خلق، خدمت بیشتری به دشمن می‌نماید. خلقی را که رمه می‌نامند دست‌کم با اعمالی دیگر رو در رو هستند. بیگانگان به سبب اینکه خلق را دشمن خویش می‌بینند، آنها را در وضعیت بدتری نگه می‌دارند.

در بنیان تحریف و عقب ماندگی اینچنین خلق ما، چنین تاریخی وجود دارد. دلیل منفور بودن رهبران مزدور که با داشتن تمامی مهارت های شخصی اینچنین به خدمت دشمن درآمده و این همه به ابزار دست اشغالگران تبدیل شده اند، قابل فهم است. چرا یک خلق علی رغم تمامی تلاش ها و فعالیت های افزونش بسیار بی ارزش تر از یک رمه دیده می شود؟ این نیز قابل فهم است. خلق ما چنان در مقابل اشغالگران سر فرود آورده که قابل مقایسه با هیچ خلق و هیچ مقطع تاریخی نیست. این وضعیت بیشتر از همه چیز با تحمیل های مزدوران و به اقتضای منافعشان صورت گرفته است. این خلق غافلان بسیاری دارد و حیاتی بسیار دشوار به وی قبولانده شده است. این حقیقت چنان نمود می یابد که در شخصیت کرد نیز تنزل شخصیت ژرفا یافته است. شخصیتی بی استعداد، بیچاره، بی شناخت، نا آگاه از منافع خویش و منافع دشمن خویش، غافل از ماهیت حیات آزاد و حیات برده وار است که حیاتی بسیار خائنانه را آزادی پنداشته، خائن را همچون انسان های معمولی دانسته و اینگونه خویش را همطراز انسان های آزاد می پندارد. این شخصیت ماست و خطرناک ترین مورد هم همین است. خویش را آزاد پنداشتن در حالیکه به هیچ وجه آزادی وجود ندارد، دشمن را تاج سر خویش قرار دادن، فرد غافل خویش را رهبر محسوب نمودن و ابزار دست همه شدن، نوع حیاتی است که در برابر آن عصیان نموده و از همان اوان چندان آن را نپذیرفتیم. این مقوله چالش ما با اجتماعات و افراد تشکیل دهنده این زندگی بوده و اینگونه آغاز شد. این کار با نقدی عظیم، عصبانی بزرگ، جنگی همه جانبه ابراز گشته و مبارزه مان اینگونه پیش می رود.

اگر ارزیابی خویش را در این چارچوب کلی توسعه دهیم، خواهیم دید که شخصیتی که در حق خویش این همه بدی روا می دارد، خصوصیات دشمن را کسب نموده و با در آغوش کشیدن هرچه بیشتر خیانت و غفلت، در درون آن بسر می برد و روانشناسی "رمه" را تماما در خدمت تشکیل بنیان این امر در خود می پروراند، تنها و تنها می تواند منفورترین، بیهوده ترین و سفیل ترین شخصیت باشد. حال دلیل سختی کشیدن و لزوم انجام اینهمه تحلیلات بهتر قابل فهم است. آیا بدون تحلیل این شخصیت می توان به وی زندگی بخشید؟ بدون اینکه این شخصیت را کمابیش مورد بحث قرار دهیم و به به توی نقدی شدید قرار دهیم، چه کاری می توان انجام داد؟ چنین شخصیت هایی قادر به ایجاد کمترین پیشرفت نیستند، اینها حتی نمی توانند یک چوپان شوند.

خصوصیات ظهور رهبریت در P.K.K

در این کشور که تاریخی بزرگ در آن آغاز شده، دچار ضعفی مفرط گشته ایم. انسانها همانند یک خائن به اطراف خویش می نگرند. فرد برای خویش هیچ ارجی قائل نیست. کوچکترین زیبایی را در کشور خویش نمی بیند و اگر هم ببیند نمی تواند آن را بکار بندد. آیا زندگی در این سرزمین امکان دارد؟ آیا این خلق می تواند به انسانیت بازگردد؟ حتی این پرسش ها را نیز از خویش نمی پرسد. اگر هم پرسد، قادر نیست مقتضیات آنرا بجای آورد و همیشه از آن می گریزد. همیشه خواهان پیشرفت در میهن دیگران و در میان جامعه دیگران است، بویژه خواهان پیشرفت در میان دشمنان است. این انسان چیست؟ کیست؟ ما این فرد را چه عنوان خواهیم کرد؟ به تاریخ فردی خویش ببندیم. هر چه در نهادها و تشکل های دشمن پیشرفت نماییم، خویش را آن اندازه رهبر تصور می کنیم و یا هر چه جایگاهی در موقعیت مزدوری برای خویش بیابیم، خویش را همانقدر ارجمند و کسی سرور محسوب می کنیم. اگر کسی آنچنان موقعیتی یافت، در جامعه ما می گویند: "گلیمش را از آب کشید" فرد رسمی فردی با حیثیت و ارجمند تلقی می گردد.

این خطای بزرگی است، حتی فراتر از آن خیانت و غفلتی بزرگ است. اینان به عنوان انسان تباه شده اند. P.K.K از یک نظر تشخیص این امر و شورش در برابر آن است. چنانچه پیداست یک رهبری محتمل میهن و خلق در جامعه کرد، ابتدا با تشخیص این مسئله آغاز می گردد. سوای از آغاز حقیقت مذکور و تشخیص اینچنین آن، با تشخیص یک میهن آغاز به کار کرده و احتمال می دهد که خلق این سرزمین باید متفاوت تر از سایر خلق ها باشد. این سرآغازی بسیار ابتدایی اما اجباری است. تماما میهن را

فراموش کرده و نه تنها نمی‌داند که آیا میهن و یا خلقی متفاوت است یا نه بلکه حتی لزوم پرسیدن این مسائل را از خویش نیز حس نمی‌کند. با چنین واقعیتی رو در رو هستیم.

بدتر از آن، این نوع رهبران که زیر صفر قرار دارند، شخصیت‌هایی هستند که به راحتی از میزان تعلق خود به جمهوری ترکیه بحث به میان می‌آورند. این برای سایر ارزیابی‌های استعماریشان نیز مصداق دارد. این وضعیت نشان می‌دهد که تا چه میزان خویش را فراموش کرده و خود را باخته‌ایم. هر نوع کیفیت و اهمیت ما را نیست انگاشته و ما را با موضوعات، مناسبات و شخصیت‌هایی که تماماً بی‌تأثیرمان نموده و مکان و اهمیتی را برای ما قائل نمی‌شود مشغول می‌نماید. اینهمه خویش را انکار کن، اینهمه سعی در دستیابی به نهاد، تشکل و شخصیتی داشته باش که با تو در ستیز است و سپس در جستجوی زندگی برای خود باش! چالشی اینچنین را در درون خود پیروران و سپس آن را به عنوان حیات تصور کن! و وخامت اوضاع دقیقاً در اینجا است.

هر روز در زندگی روزانه خویش می‌بینید که بین برخی از خواسته‌های مختص به انسان و واقعیت شما تفاوتی کوه‌پیکر وجود دارد. تحیر بزرگ در اینجا است. چالش بزرگی که "غفلت" عنوانش می‌کنیم این است. فقدان چاره در شخصیت کرد و شکل‌گیری آن به صورت عجیب‌ترین شخصیت جهان ناشی از این چالش است. این چالش تنها تسلیمیت نیست، حتی فراتر از آن رفته‌اید. به سوی جایی در حرکتید که آنسوتر از تسلیمیت بوده و چیزی است که انسان را به تباهی می‌کشد. چنان سرکوب شده، تریب گشته و آنچه از زندگی ناامید می‌شوید که تنها در نقطه‌ی مقابل دشمنی می‌ماند که شما را به این حال و روز در آورده است. آن را تنها راه حیات تصور کرده و بسوی آن می‌شتابید. همانند پناه‌بری برده به اربابش به دشمن پناه می‌برید. این تنها از جنبه جسمانی نیست بلکه در روح و تقریباً در تمامی دعاوی و ذهن انسانی می‌توان این مقوله را دید.

این امر تنها از خودبیگانگی، تحریف شخص و یا گمراهی نیست، پناه بردن برای آن است که کاسه‌ی داغ‌تر از آتش شود. اگر این را تماماً انجام ندهی، مابقی‌اش شخصیتی پردردسر است. همچون یک مین بی‌هدف است که هر آن ممکن است در جایی کاشته شده و منفجر گردد. از میزان رواج این مقوله در جامعه کرد آگاهیم. این وضعیت در واقع به معنی فقدان زبان، چشم و گوش است. زیرا شخصیتی که اینچنین خویش را محصور کرده و به دشمن پناه می‌برد، در عین حال خویش را کور کرده و شخصیتی بی‌وجدان و فاقد اخلاق است. این می‌تواند یک تعریف فرد ما در اجتماع باشد. چرا آلودگی بسیار بوده و بدی، دروغ‌گویی و هر نوع نقضی حاکم است؟ زیرا سرچشمه‌اش را از این چالش می‌گیرد. اگر از دستشان برآید همه دزد، غافل و بیچاره گشته، برده شده و غلام می‌شوند. آیا می‌توان این را یک ویژگی ارجمند انسانی نامید؟

اگر در پی درک P.K.K. و یا رهبریت باشیم، باید دانست که رهبریت سعی می‌کند به ماجراها، مناسبات، پدیده‌ها و تقریباً تمامی جامعه را در چنین میهنی مورد مشاهده قرار دهد. این دیالکتیک رهبری است که سعی بر دستیابی به آن می‌نماییم. اگر سرآغازش اینگونه باشد، توسعه‌ی آن و تحلیل تدریجی این چالش و تصحیح آن نیز با متوقف نمودن پناه بردن به دشمن و متوقف کردن خودانکاری و غفلت و کاوش دلایل آن آغاز می‌گردد. احتمال اینکه میهن، میهن تو باشد و این خلق خلق تو باشد، و همچنین ایجاد فکر و اندیشه بر این اساس و تعیین یک خط‌مشی بر این مبنا و تلاش سازمانی جهت این مسئله ایجاد رهبریت مقطعی است که به آن تشکیل گروه، هسته ایدئولوژیکی و مقطع اولیه می‌گوییم.

ظهور رهبری P.K.K. ظهوری متفاوت است، این دلیل تاریخی آن است و نوین بودن آن نیز در اینجا بوده و شانس پیشرفت را نیز در اینجا می‌یابد. زیرا در مقابل واقعیتی که تماماً را کد شده و به بن‌بست رسیده است یک گزینه‌ی زندگی - هرچند با احتمالی ضعیف - را ارائه می‌دهد. احتمال می‌دهد میهنی - علی‌رغم اینکه در اعماق تاریخ مانده باشد - وجود داشته و احتمال وجود خلقی در این میهن را می‌دهد. از نظر فکری و اندیشه آن را شکل می‌دهد، در این راه دست به تبلیغاتی می‌زند و یک جریان و یک بینش را تشکیل می‌دهد. عظمت سرآغاز ماجرای P.K.K. در اینجا نهفته است. دلایل عدم درک این تشکیل گروه در سرآغازش اینان هستند. عدم کوچکترین توجه در سرآغازش از طرف دشمن و خلق - که برای خلقی عقب‌نگه داشته شده معمولی است - و به هیچ وجه جدی تلقی نکردن آن قابل فهم است.

در تمامی انقلاب‌های بزرگ و ظهور انسان‌های مهم این امر بدین گونه است. مقطع تشکیل گروه به معنی نگه‌داشتن خویش در سطح یک هسته بوده و به معنی تدارکات جهت ایجاد یک تشکل است. این برای رویدادهای بعدی لازم بود. چنین مقاطعی را مورد بحث قرار دادیم و گفتیم که این دوران بیشتر مربوط به کاوش‌های ایدئولوژیکی یعنی کاوش‌های فکری بوده و با گروهی

اندک به بحث پرداخته و سعی در ادراک مسائل داشتیم. در این مقطع قادر نبودیم چندان ارزش‌های سیاسی-نظامی وجود آوریم. سیاسی شدن این گروه و ظهورشان همچون یک رهبریت سیاسی در مراحل بعد از آن صورت گرفت.

سیاسی شدن گروه و یا رهبری کردن به چه معناست؟ به معنی تعارض با سیاست‌های موجود دشمن و یا در تحلیل آخر مخالفت با دشمن و چالش با غفلت و "رمه" است! این خصوصیات از همان ابتدا در ظهور ما وجود داشتند. فعالیت سیاسی در اواخر دهه 1970 اینگونه از مسائل ایدئولوژیک حاصل آمد. البته دولت در ابتدا چندان بر گروه ایدئولوژیک فشار وارد نمی‌کرد، زیرا به اعتبار مرحله‌ی توسعه‌نیازی به استفاده از اعمال خشونت‌بار وجود نداشت. از نظر فکری که یک حمله در جریان بود. ما آن هنگام آنها را ایدئولوژی‌های سوسیالیستون¹ و ملی‌گرایی ابتدایی² می‌نامیدیم. مبارزه نیز در چارچوب ایدئولوژیک محصور بود. اما در مقطع سیاسی به سبب اینکه مستقیماً به دولت و مزدوران حمله بردیم، دیگر خشونت به میدان آمد و با اعلام رسمی سازمان بدریج بسوی سازمانی به حرکت درآمدیم که به نیروی اجرای خشونت دست یافته است.

از نظر تاریخی پیداست که چنین رهبریت سیاسی شانس حیات نخواهد داشت و اگر نخواهد نابود گردد، همانند تمامی انقلاب‌ها به برخی مراحل احتیاج پیدا خواهد کرد. از این نظر مهاجرت به خارج از میهن با معنا بود. همانند هجرت در انقلاب اسلام، اقامت انقلابیون فرانسه در انگلستان، همچنین گریختن بلشویکها به کشورهای اروپایی و یا دوران هجرت همانند بسیاری از انقلاب‌های کوچک، این امر در نمونه ما نیز روی داد. این در عین حال به معنی طی کردن یک مرحله و ایجاد فرماندهی نظامی است. زیرا خشونت به معنی نظامی بودن است. خصوصیات نظامی خشونت اجرایی بسیار رواج داشت. ما نیز مجبور به در پیش‌گیری خشونت نظامی شدیم. بویژه از 1980 به بعد آغاز به توسعه‌ی این کار نمودیم.

نیاز چندان به توضیح این تاریخ نیست. این را در سایر جاها توضیح داده‌ایم. یک تشکل به معنی رهبریت را باید چگونه تلقی کرد؟ سعی داریم معنای تئوریک، فلسفی و حتی اخلاقی آن را توضیح دهیم. زیرا وضعیت بسیار متفاوت است. متفاوت‌تر از تمامی معیارهای موجود است. تقریباً مجبور به مخالفت در برابر تمامی چیزهایی است که دشمن و خلق آن را مشروع می‌بیند. مشروعیت خویش را شخصاً ایجاد کرده و بدست می‌آورد. در این سال‌ها موردی دیگر نیز انجام شد؛ مثلاً برخوردی کلی و محض با ایدئولوژی-سیاست و حتی مبارزه‌ی نظامی دیده شد که ناکافی بود. بعد از سال‌های 1985 بن‌بست‌ها بسیار پیش آمدند. سایر دوران نیز معضلات مخصوص به خود را داشتند.

این دشواریها و موانع را با توجه به دوران رشد یک کودک و بررسی آن نیز می‌توان درک نمود. دوران یک سالگی تا دوران پانزده‌سالگی خصوصیت مخصوص به خود را دارند. مسئله ما اندکی متفاوت‌تر است. زایش در محیطی بسیار انگارگرا بوجود آمد و دوران کودکی با دوران بسیار دشوار نابودی دشمنانه رودرو ماند. این مجازاتی معمولی نیست، کوچک‌ترین تحرک با نابودی رودرو می‌ماند. ظهور مذکور دارای اصالت است، چندان شانس پیشرفت با توسل به خارج و یک بستر اجتماعی را هم ندارد. زیرا خلق نیز نمی‌پذیرفت، یعنی خلق به دشمن پناه می‌برد و تقریباً می‌توان گفت هیچ دوستی وجود نداشت. بر این مبنا به حیات ادامه دادیم. باید همچون یک شیوه‌ی رهبری راهنمایی کرد، اصالت ظهور در اینجاست. در واقع این وضعیت نیز چندان مهم نیست، زیرا کمابیش ایجاد شدند و سعی گردید تا ظفرمندان آن را پشت سر بگذاریم. ثابت شد که هر اندازه خط‌مشی صحت داشته و با انتخاب صحیح مراحل آن توسعه امکان یابد نیز، بار دیگر ساختار انسان ضعیفی که قادر به تقابل با آن نیست، به اشتباه و بروز خطاهای افزون متمایل است. از یک نظر بنام حزب به دشمن درون حزب پناه برده و خطاهای غیرقابل باوری بروز می‌کنند. این به نوعی بازتاب سطح اجتماعی قدیمی در درون حزب است. با توسعه‌ی صفوف مبارزه، تاثیر دشمن، تاثیرات مزدوران و تاثیر برده بیشتر بازتاب می‌یافت. این دوران با توسعه‌ی رهبری در تاریخ P.K.K و حتی همراه با دورانی که جنبش به سرعت در حال توده‌ای شدن بود، همراه بود. به اندازه‌ی نفوذ تاثیرات دشمن به درون حزب، تاثیرات خائنان، غافلان و بردگان نیز وارد حزب شده‌اند. اگر مبارزان سرسخت و رهبران سالم راه‌حلی برای این مسائل نیابند، این حزب دچار فرسودگی می‌شود. اینکه گفته

¹ چپ‌شون که در ترکیه علی‌رغم ادعای داشتن موضع انقلابی از انکارگراترین محفل‌های ضد کردی به شمار می‌روند.

² ملی‌گرایی که پخته نشده و محصول پیشرفت اجتماعی نبوده و وارداتی است و برای هم‌نوع ابزارشدگی مساعد است.

می‌شود که از اواخر سال‌های 1980 تا به امروز در بسیاری از مناطق ملاک‌های حزبی و پیشاهنگی دچار ضعف شده، بیانگر این واقعیت است و در بسیاری از انقلاب‌ها نیز اینگونه است.

در انقلاب بلشویکی در دوران پیروزی انقلاب، فرسودگی آغاز می‌گردد. در انقلاب فرانسه هنگامی که رهبرانی بزرگ دارند، فرسودگی آغاز می‌گردد. در انقلاب فرانسه بعد از 1890 چیزی که می‌توان آن را انحطاط، لغزیدن به راستگرایی و واپسگرایی و بورژوازی بنامیم، از چنین مرحله‌ای گذار می‌نماید. در انقلاب اسلام هنوز قبل از تشییع جنازه حضرت محمد، اصحاب پیامبر سعی بر آلوده نمودن اسلام به خصوصیات جامعه کهن می‌نمایند. هر انقلاب حتی در گرم‌ترین دوران خویش دچار راستگرایی شده و به شاخص‌های جامعه‌ی پیشین آلوده می‌گردد.

وضعیت ما اندکی متفاوت‌تر است، تنها پس از دوران پیروزی نیست، از دوران بسیار پیشتر از پیروزی و از همان اوان تشکیل حزب، آلوده شدن به راستگرایی و مقولات کهن رواج دارند. زیرا بستری که آغاز به تحرک نموده بیماری‌های گوناگونی دارد، بستری است که تحمیل دشمن را عمیقاً پذیرفته است. اینجاست که عیان می‌گردد رهبری تا چه اندازه باید ریشه‌ای و همه‌جانبه باشد. این تحلیلات نتایج آن امور هستند. هنوز سعی در تحلیل همه‌جانبه "مبارزه" داریم. این یک ویژگی قابل توجه در رهبری ماست.

در میان صفوف گریلا، علی‌رغم وجود امکانات و فرصت‌های بسیار، هر روز نیروی گریلا به بازی گرفته می‌شود، در نگاه به نمایندگان حزب نیز می‌بینیم آنها که بسیار ادعای نمایندگی حزب را دارند معیارهای حزب را به بازی می‌گیرند. همه افراد مشهوری که از ما تاثیر پذیرفته و باید نمایندگی ما را برعهده بگیرند، سعی در تحریف واقعیت دارند. دلایل این امر را باید در چنین تاریخ و ملتی جست. البته این نیز کفایت نکرده، نواقص ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی دومین درجه از فاکتور آنها و یا تاثیر آنهاست. تأثیری که در بنیان آن است از آن کسانی است که تأثیرات اجتماعی-ملی را کم نموده، عموماً از نظر ایدئولوژیک و سیاسی پیشرفت نموده اما در درک اجرائیات پدیده رهبری به عنوان یک هنر عاجز می‌مانند. هنوز هم بسیاری از مبارزان ما برای کار در صفوف گریلا اظهار آمادگی می‌نمایند، اسلحه را بکار می‌بندند و فداکار و جسورند. در راه حزب همه‌چیز خویش را وقف می‌کند، اما شیوه‌اش در بجای آوردن موجبات آن هنر معضلی جدی را تشکیل می‌دهد.

این خصوصی قابل فهم است. زیرا یک استاد و آموزگار سنت و نهادی جدی در میان نیست، بنابراین این هنر با یک کوری مفرط و شیوه‌ای محض و بدون ظرافت اجرا می‌گردد. اما رهبریت مسئله‌ای بسیار حساس است. هنری است که باید حساسیتی فراتر از حساسیت یک جراح آن را اجرا نمود. یک دکتر وظیفه‌اش رسیدگی به یک بیمار است اما رهبر به میلیون‌ها انسان رسیدگی کرده و جراح آنهاست. بنابراین مجبور است بسیار حساستر از حد معمول باشد. هرچه پیش می‌رویم سختی‌هایی در این کار پیش می‌آیند، تأثیرات تاریخ بردگی و غفلت در تداوم هستند. این تحمیل مزدوری از طرف دشمن و جهت‌دهی و اداره‌ی گاه و بیگاه آن از راه "جنگ ویژه"³ درد مذکور را فزونی می‌بخشد. این توضیح ماجراهایی است که در P.K.K پیش آمده‌اند. توضیح هر نوع برخورد نادرست با شیوه رهبری است.

به عنوان رهبری P.K.K تمامی این موارد را کمابیش مورد بحث قرار داده و ارزیابی می‌نماییم. مواضع به خطا رفته کدام هستند؟ مبارز کیست؟ خصوصیات و وظایفش چه هستند؟ سعی می‌کنیم ماهیت مسائلی نظیر گریلا و فرمانده را مشخص تر کرده و برای آنها جوابی بیابیم. بدون شک یک پیشرفت رهبریتی وجود دارد. یک خط ایدئولوژیک-سیاسی حاکم بوده و همچنین حزب بر توده‌اش تماماً مسلط است. از این نظر می‌توان از یک سازمان رهبری بحث نمود. اما هنگامی که کار به مبارزان و کمیته مرکزی می‌رسد، می‌بینیم که مغز کوچک می‌ماند. مغز به تناسب رشد بدنه رشد نمی‌نماید و یا استخوان‌بندیش شکل نمی‌گیرد. استخوان دنده شکل می‌گیرد، ستون فقرات شکل نمی‌گیرد و یا در جایی انحراف و عدم رشد استخوان پیش می‌آید. نمی‌توانیم انکار کنیم که وضعیت یک بدنه نامتوازن را داریم.

³ جنگ روانی و تبلیغاتی و مخفیانه شامل تبلیغات منفی، توسعه مزدوری، ایجاد رعب و وحشت و ترور و جنایات مجهول و ایجاد نهادهای غیرعلنی و مخفی برای آن، همچنین تغذیه یک قشر رانت‌گرای وابسته به آن، که نمونه‌ی بارز آن در ترکیه تحت عنوان "دایره جنگ ویژه" در برابر جنبش آزادیخواه کرد با هزینه‌ای گزاف به جریان افتاد و نتایج وخیمی را سبب شد.

در واقع این یک توصیف کلی است، باید سعی کرد که چاره‌یاب‌تر باشیم. از اوان کار تا کنون همچون یک شیوه‌ی مجبور بودم شخصیت خویش را بازگو کنم و یا شیوه‌ی خود را به مثابه یک نمونه تحلیلی ارزیابی نمایم. این نیز می‌تواند در ادراک مسئله رهبری نقش مهمی ایفا نماید. تاریخ عمومی، تاریخ عمومی احزاب، تاریخ مبارزات رهایی‌بخش و حتی تاریخ P.K.K را به خوبی خواندید اما علی‌رغم اینهمه باز هم نتوانستید امکان پیروزی را به دست آورید. پس باید در زندگی مبارزانی که اندکی موفقیت کسب کرده و می‌توان آنها را مثبت تلقی کرد. تامل نمایید، این می‌تواند بسیار آموزنده باشد. ما و بسیاری از نمونه‌های تاریخی را بنگرید. حضرت عیسی و یا موسی را به عنوان مثال بیان می‌کنم و یا حضرت محمد. نمونه‌های بزرگی از کردارهای پیامبران گرفته تا مثال‌هایی نظیر عملکرد اسکندر، سزار و ناپلئون، عملکرد لنین، مائو و حتی هیتلر و موسولینی می‌توانند آموزنده باشند. اما این نیز کافی نیست. زیرا علی‌رغم اینکه این شخصیت‌های تاریخی از طرف اشخاص بسیاری آموخته شده باشند نیز، هنگامی که رهبری P.K.K موضوع بحث می‌گردد، اگر نتوانسته باشد شخصی چاره‌یاب گردد، نه تنها با خواندن تاریخ و تحقیق در باب شخصیت‌های رهبری نمی‌تواند از زیر بار مشکلات بدرآید بلکه گاه مسائل را حادث‌تر می‌نماید. تامل و ارزیابی عملکرد ما در این مورد نتایج بسیاری را برایتان بیار خواهد آورد. باید اکنون شیوه‌ی توسعه در مدیریت را مورد تحقیق قرار داده و حتی فراتر از آن، آن را عملی نمایید. وارد این کار شده‌اید و حتی با در کف دست نهادن حیانتان در آن مشارکت می‌جوید. در بسترهای بسیار معضل‌دار اجتماعی همراه با خصوصیات بسیاری از موثرترین ویژگی‌های ابتدایی ایلپاتی گرفته تا خصوصیات با بار غفلت، بردگی و همه نوع بیگانگی به عضویت حزب درمی‌آید. اما از طرف دیگر شیوه پیروی ما در مقابل این مسائل همانند شیوه‌ای قوی ایجاد شده است. این سرچشمه چالش میان ما و شماست.

علی‌رغم تمامی خواسته‌ها و زحماتان موفقیت بدست نمی‌آورد. شاید ما و دشمن را از هم تشخیص نمی‌دهید. شاید هم به دلیل آن عاداتان همانند یک رئیس عشیره و یا یک ارباب احتمالی با ما برخورد می‌کنید. فرهنگ این مقوله در شما بسیار تاثیر بجا نهاده است. تحلیلاتی که در صفوف ما انجام می‌دهند، قدرتی دارند که می‌توانند تمامی اینها را از بین ببرند. دچار تحیر می‌شوید، دچار شبهه می‌گردید و موفق نشده و سپس دچار بن‌بست می‌شوید. خود را "فاقد چاره" تلقی کرده و دچار خطاهایی می‌شوید که حتی کودکان نیز دچار آن نمی‌شوند.

ظهور من، واکنشی در برابر تمامی توسعه‌نیافتگی‌های اجتماعی است

باید در شیوه‌ی کار من به خوبی تحقیق نمایید. این را نه برای من بلکه برای خود انجام دهید. من خود شیوه‌ی کار خویش را ایجاد کرده و خود آن را اجرا می‌کنم. شما قادر به جلوگیری از آن نیستید. قدرت آن را هم ندارید که مانع آن گشته و ناراحت شوید که خود را رهبر اعلام کرده و بلای سر شما شده‌ام! شخصیت رهبر تدبیر ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی این را اتخاذ می‌نماید. وانگهی شما چنان وظیفه‌ای هم ندارید. این وظیفه دشمن است. البته که ما هم در برابر دشمن کمابیش خویش را سازماندهی کرده‌ایم. دشمن نیز از اینکه کردستان و کرد را مطرح کرده و P.K.K و جنگ را مطرح کرده‌ام، تهدید می‌کند که درسی به من خواهند داد که از آن عبرت بگیرم. فردی که دست بکار می‌کند و جسارت شورش را نشان می‌دهد نیز موانع پیش روی خویش را شناخته و مطابق آن تدابیر خویش را اتخاذ می‌نماید. عدم شناخت همه‌جانبه از دشمن به معنی نابودی از همان اوان کار است.

چند مثال از تاریخ اخیر خویش را بیان کنیم؛ مواقعی را بخاطر بیاورید که تصور می‌کنید زندگی می‌کنید و یا حتی می‌جنگید. رهبریت مبارزه در جنوب⁴ بدون تکیه بر مزدوری حتی بیست و چهار ساعت هم قادر نیست سرپا بماند. پیشمرگ‌هایی بودند که اصرار داشتند مادامی که اسلحه داریم و صدهزار نفریم پس باید به مقاومت ادامه دهیم. از این حرف به خشم آمده و پیشمرگه مذکور را به قتل می‌رساند و همگی با دورانداختن اسلحه‌هایشان می‌گریزند. صدها هزار نفر اینگونه تسلیم شدند. در اولین هفته‌های شورش دچار سردرگمی می‌شود. می‌خواهد با دشمن تماس برقرار نماید اما دشمن وی را عفو نمی‌کند و می‌خواهد با تداوم ترور

⁴ اشاره به شورش بارزانی و اعلام پایان جنگ بعد از قرارداد الجزایر میان شاه ایران و صدام حسین است.

بی‌امان خویش، حاکمیت خود را برقرار سازد. و دیگران را هم فریب می‌دهد. مثلاً سیدرضا⁵ را همانند یک کودک فریب می‌دهد و اینگونه به راحتی تا کنون به کار خویش ادامه می‌دهد.

وضعیت ما کمی متفاوت‌تر است. حتی امروزه "پرینچک"⁶ و "دمیرل"⁷ هم معترفند که P.K.K هیچگاه اینهمه نیرومند نبوده است. صحیح است، اگر چندان سردرگم نشده‌ایم، این دلایل مخصوصی دارد. نه تنها ارتشی صد هزار نفری نداشتیم، حتی چگونگی جسارت انجام جنگی که همه‌چیزش بدیهی بود را نشان دادیم. باید در این مورد انسان را به صورت صحیحی درک نماییم. موقعیتی خدادادی هم مطرح نیست. پرورش مخصوص هم نداشته‌اید، حتی به بدترین شکل پرورش یافته‌اید. دور از خانواده، محیط و حمایت نهادهای اجتماعی نیز رشد نکرده‌اید. برخی چیزها را مناسب دیده‌اند و به پرورشی آنگونه عادت داده شده‌اید. پدر و مدرتان شما را در آغوش خویش پرورش داده، عشیره‌ای دارید و یا در نهادهای دولتی بزرگ شده‌اید. این جسارتی را به شما بخشیده و با آن به ما می‌نگرید. حتی تصور می‌کنید که من بیشتر در نهادها و با تکیه بر خدا و اطرافیان بزرگ شده و زندگی کرده‌ام و آن را برازنده من می‌بینید. این نیز به معنی درک ناصحیح رهبری از همان آغاز است.

اما این مقوله چگونه صورت گرفت؟ شخصیت‌هایی نظیر خویش و ویژگی‌های بسیاری که در ارتباط با این تشکل باید توضیح داده شوند را بازگو کردم. محیط فاقد ادعا و نیرو در سطح بالایی است. احتمال توسعه‌ی ملی و اجتماعی در چه سطحی است؟ در نقطه ورشکستگی واقعی هستیم که با تمامی جوانب خویش و تا مغز استخوان خود به تحلیل رفته و نابود شده است. قادر نیست در یابد که به کجا و چگونه تکیه خواهد نمود. محیطی است که چندان امید توسعه در آن نبوده و روابط و یا عدم روابطی در آن برقرار است که امید توسعه در آن نیست. آن را در برخی جاهای دیگر بازگو کرده بودم، کسی که خردمند باشد می‌تواند درسهایی از آن بگیرد. در آنجا علائقی داشتیم، از آنها نیز گفته بودیم. چه علائقی؟ علائقی یک محیط روستایی علائقی ناچیزی هستند. از هر یک از شما بیشتر فاقد ادعا بودم. مواردی غیر قابل فهم وجود داشتند اما خصوصیات می‌بودند که حائز اهمیت هستند. به احتمال بسیار مواردی هستند که تعیین‌کننده‌ی تفاوت ما می‌باشند. در شیوه‌ی پرورش شما حمایت خانواده و دولت و یا تحریف آنها افزون بوده و غفلت در آن بیشتر است. شاید این شانس برای من باشد که چندان سعی در استفاده از این نهاد ننموده و یا سعی ننمودم که تأثیرات متفاوت این نهادها را بر خود داشته باشم. شاید هم در اثر عدم وجود یک تربیت خانوادگی و یا حمایت همه‌جانبه طایفه و عشیره امکان برخورد بهتری با آزادی را داشتم. زیرا شکل‌پذیری تا هفت سالگی در شکل‌پذیری دوران پس از آن بسیار تأثیرگذار می‌شود. حدس می‌زنم که شما از هفت سالگی به بعد به خطا بزرگ شده‌اید، دچار اشتباه و یا انحراف گشتید. شاید نمونه من را بتوان بی‌صاحب نامید. اما یک مجال آزادی را کسب کردم. چون خانواده‌ای نداشتیم که مرا تحت کنترل درآورند اینچنین رشد کردم. به علت عدم قدرت افزون ارباب در روستا، عدم وجود شانس پناه بردن به دولت، خویش را در خلأ حس کرده و یا در پی مجرای بوده و به کوه و در و دشت زدم و اینها شاید هم یک شانس بودند. بسیاری اینگونه زیستند. این بی‌صاحبی نیز از این وضعیت حاصل می‌شود اما ممکن است فرصتی را نیز پیش بیاورند.

اگر شانس تقلید از چیزهایی که شما از آن تقلید نمودید وجود نداشته باشد، شاید اینها پیش بیایند. پدر و یا از خود بزرگتری نداشتیم که قابلیت تعقیب را داشته باشند. تکیه‌گاهی که بدان اطمینان کنم نیز چندان وجود نداشت. این امر انسان را به سوی یک کنکاش می‌راند. می‌توانید چنین دورانی را برای همه شما تصور نمایید، جهت درک واقعیت ما، آن را بیان می‌کنم. وقتی من خویش را تحلیل می‌کنم، این را جهت مثال انجام می‌دهم، قطعاً تحلیل هر کدام از شما متفاوت‌تر است. شاید خصوصیات مشابهی

⁵ سیدرضارهر شورش درسم در سال‌های بعد از تشکیل جمهوری ترکیه است که پس از شکست به دار آویخته شد.

⁶ Dogu Perincek دوغو پرینچک، عامل نفوذی دولت ترکیه که جهت ایجاد انشعاب در جنبش چپ پس از دهه شصت، Sosyalist Partisi (SP) حزب سوسیالیست را تشکیل داد. از عوامل موثر پاکسازی جنبش چپ در ترکیه به شمار می‌رود.

⁷ Soleyman Demirel سلیمان دمیرل، هشتمین رئیس‌جمهور ترکیه؛ از مهندسان تحصیل کرده در آمریکا که بعد از اعدام "عدنان مندرس" در جریان کودتای پایان دهه شصت توسط ژنرال "جمال گورسل" در حزب متبوعه مندرس Demokrat Partisi (DP) حزب دمکرات جایگاهی یافته و سپس بر بستر حزب مذکور Adalet Partisi (AP) حزب عدالت را تشکیل داده و به سمت رهبری آن و نخست‌وزیری ترکیه رسید، در جریان کودتای 1980 توسط ژنرال ککان اورن و انحلال حزب عدالت، Dogru Yol Partisi (DYP) حزب راه راست را تشکیل داد و هنگام مرگ مشکوک تورگوت اوزال هفتمین رئیس‌جمهور ترکیه در سال 1993 از نخست‌وزیری به رئیس‌جمهوری ارتقا یافت و رهبری حزب را به "تانسو چیلر" سپرد. از چهره‌های مشهوری است که جهت در دست نگه داشتن قدرت، گوش به زنگ بودن وی برای ژنرالهای ترکیه زبانزد عوام ترکیه است.

نیز داشته باشید. دوران بعدی نیز ارزش تحقیق را دارند. چگونه به تحصیل اهمیت دادم، به چه چیز مدرسه توجه نشان دادم، چرا مذهبی شدم، چه انتظاری از تحصیل داشتم، آیا انتظارم دستمزد، ترقی و یا حیاتی راحت بود؟ اینها ارزش تحقیق را دارند. می‌توانید با خود مقایسه کنید. تحصیل هدف معینی دارد اما من به آن بسنده نکردم. آیا شما به دلیل نرسیدن به این هدف شورش نمودید و یا بیدار شده و عصیان نمودید؟ اینها ارزش تحقیق را دارند. آیا به سبب عدم موفقیت در مدرسه شورش شدید و یا آگاهانه در مقابل مقولات عرضه شده برایتان واکنش نشان دادید؟ آیا توانستید تفاوت مهمی را مطرح کنید؟

برخی به سبب داشتن طلب‌های بسیار و عدم دستیابی به آن به صفوف انقلاب می‌پیوندند، به نظر من اینان می‌توانند خطرناک باشند. اما برخی نیز مبارزه را معتبر و ارزشمند دیده و به صفوف آن می‌پیوندند. شاید وضعیت اینان کمی متفاوت باشد، علی‌رغم داشتن نواقصی امکان پیشرفت را دارند. این بسیار آشکار است، می‌بینم که در ارزیابی مراحل کار، این امر می‌تواند انقلاب را توسعه داده و برای محیط غیرقابل تحمل و غیر قابل قبول جوابگو باشد. آشکار است که حرکتش نیز بر این مبناست. در زندگی خویش در درون مرزهای نظام چندان ناموفق نبودم، برعکس در مرزهای نظام موفق بوده و حتی انگشت‌نما بودم. علی‌رغم این در دوران تحصیل آگاهانه به مخالفت با نظام گراییدم. واکنش‌هایم در برابر نظام رسمی و نظام برده‌ساز بسیار مشخص بوده و یک مخالفت آگاهانه داشتم. می‌توانید خود را از این نظر نیز ارزیابی نمایید. آیا شانس قبولاندن خویش به نظام را داشتید و علی‌رغم این در برابر واکنش نشان دادید؟ یا این استعداد را نداشتید و به هیچ وجه نتوانستید خود را به نظام بقبولانید و به همین سبب واکنش نشان دادید؟ نتایج اندکی متفاوت‌تر می‌شوند.

تمامی این مسائل چندان مهم نیستند. تشخیص تفاوت‌های دوران تشکیل گروه از نقطه‌نظر یک ظهور رهبری و شخصیت مبارز و توان برداشتن گامی جهت تبیین آن با چه نوع شخصیتی امکان می‌یابد؟ در حالیکه هر کس سعی دارد یک گروه دوستانه تشکیل دهد و یا شخص قویتر در حالیکه سعی دارد مناسبات مخصوص کلان، قبیله و عشیره را برقرار سازد، چرا به تشکلی متفاوت گرایش باید کمی در این مسئله تأمل کرد. تأثیر محیط و خود فرد چه بود و یا مهم‌تر از آن به چه میزان شانس آن را داشت؟ بسیار بدیهی است که اولین کار این دوره اگر یک نوع جنون نباشد، به قیمت جانت تمام می‌شود. آیا می‌توانست یک دیوانگی باشد؟ آیا دلبستگی به عظمت یک اصل متعالی در میان بود؟ اینها ارزش تحقیق را دارند. آیا یک اجبار بزرگ بود؟ یا حرص ارضای یک جاه‌طلبی؟ از موجبات یک اصل مطلق بود؟ و یا یک بیماری گرایش چپ بود که محیط انسان را به طرف آن می‌راند؟ باید تأثیر تمامی این امور را در آغاز به کار دوران اولیه جست. آیا بیانگر یک تاکتیسینی بود؟ و یا اساس بر این تفکر استوار بود که مادامی که محیط فرصتی را می‌بخشد، پس من نیز به آن وارد شده و آن را به کار بیندم؟ تمامی اینها می‌توانند در شکل و اولین آغاز به کار موثر باشند.

امکان ندارد که تمامی جوانب کاری را که انجام دادم توضیح دهم. چه احساساتی داشتم و اندیشه‌هایم در چه سطحی بودند؟ اگر با اهمیتی خاص سعی در درک اطرافیان و فرصت‌ها و امکانات و تأمل و استفاده از آن نمایید، می‌تواند برای شما مفید واقع شود. در اینجا نوعی از آغاز به کار که شما تصور می‌کنید مطرح نیست بلکه خصوصیات بسیار متفاوتی دارد. شاید متوجه یک راه خالی شدم، شاید یک اصل را تشخیص دادم، شاید بدنبال آن کشیده شدم و ذلت و رذالت و بینوایی را دیدم. ظهورم واکنشی بود در برابر تمامی این موارد! شاید یک شوق به پیشرفت بیشتر وجود داشت. این ظهور مرتبط با فاکتورهای بسیاری است که تنها توضیح من درباره‌ی آنها کفایت نخواهد کرد. اما هنوز یک مبارز ما در این باب تحقیق و ارزیابی همه‌جانبه ننموده و حداقل با یک آگاهی کلی خویش را تجهیز نموده است.

در این موضوع ظهور ما بسیار حائز اهمیت است. حتی دشمن نیز وسیعاً آن را مورد کنکاش قرار می‌دهد و دشمن نیز هنوز ما را نشناخته است. عدم پیروزی کامل دشمن نیز به احتمال بسیار ناشی از عدم شناخت آنها بود. به سبب عدم شناخت ما قادر به پیشگیری از آن نیز نشد. عدم موفقیت شما نیز شاید ناشی از عدم شناخت نیک آن باشد. پیداست که در واقع ظهور و کارهایی را که با اهتمام بسیاری انجام دادیم شما بسیار شانس و با بی‌اعتنایی انجام می‌دهید و فلاکت نیز از این نقطه آغاز می‌گردد. ظهور و عضویتی بدون در نظر آوردن بنیان کار می‌تواند اسباب فلاکت گردد و من سعی در جلوگیری از این امر دارم.

البته که این کار، آنگونه که شما تصور می‌کنید آغاز نشد، نفس گرفته نشد، گامها برداشته نشد و آنگونه که تصور می‌کنید مقاطع آغاز نشدند. شما یک نوع شیوه مشارکت دارید، سرچشمه‌ی آن را هم خود بیابید. یک شیوه جسارت و فداکاری و سطح

علاقه و آگاهی متفاوت را دارید. یک سطح از نیرو و حتی به نوع مشخصی نیرومند شده‌اید. ممکن است با یک نیروی از پیش آماده شده آغاز به کار کرده باشید و یا یک زندگی آماده داشته‌اید. تمامی اینها در پیوستن شما به انقلاب تاثیر دارند. به وضعیت من ببینید. در شرایطی شدید و متفاوت، با فقدان امکانات و داشتن نواقص، قطره قطره، با از صافی گذراندن مکرر، با بیختن و بافتن، با چهل بار سنجیدن و یک گام برداشتن یعنی با توجهات بسیاری که قادر به تخمین و توضیح آن نیز نیستید راهگشای ایجاد یک تشکل شدیم. این تشکل را با به عضویت درآمدن شما مقایسه نمایم؛ چالش بزرگی در آن وجود دارد و این سبب خطاهای بسیاری می‌گردد. عادت کرده‌اید که بدون تلاش و کوشش قدرت بدست آورید و سعی می‌کنید آن را به آسانی به دست آورید. پداسا که از یک نظر همه‌تان فاقد قدرت هستید، زیرا قدرت را به دشمن تسلیم کرده اما تصور می‌کنید که مقتدر هستید. هم این چالش مطرح است و هم P.K.K را همچون یک عرصه‌ی نیرومند شدن آسان تصور می‌کنید. آن را همچون محیطی می‌پندارید که جهت جبران تمامی ضعف‌ها، نواقص و بی‌قدرتی‌های خویش از آن استفاده می‌کنید. به خشونت، قدرت و زیرکی P.K.K معتزید اما خود نیز بسیار بی‌قدرت هستید. حتی توان و استعداد استفاده از این اسلحه را نیز ندارید. این نیز چالشی بزرگ است.

قدرت کلام و مطرح کردن ایدئولوژی و سیاست این سازمان را در نظر آورید. بنگرید که با هزاران سخنرانی این را انجام می‌دهم، اینها به سختی یک نیرو را تشکیل می‌دهند. اما سودای شما قدرت‌یابی بدون صرف یک کلام، در یک لحظه، بدون سخن و فوری است. اشتیاق به نیرومندی بدون صرف دسترنج و تلاش می‌تواند اسباب فلاکت شود و این یک برخورد متداول در شماست اما در عین حال توان و قدرت بیان هم ندارید. یک نیروی فکری نیز ندارید که قادر به ابراز مسئله‌ای باشد اما وجود آن را تصور می‌کنید. زیرا عمل P.K.K را همانند سخن آن صحیح دیده و آن را به خود نیز تعمیم می‌دهید.

از یک نظر چالش‌های خویش را حل نکرده و در این موضوع خویش را آموزش نداده و با دسترنج خویش خود را پرورش نداده‌اید. به همین جهت نیز نقص شما پیش می‌آید. یک نقص بسیار عظیم! اما من آنگونه نیستم، بسیار کار کرده، تلاش نموده، هزاران بحث انجام دادم و استعداد بزرگی کسب کردم. شما بدون احساس نیاز به اینان می‌خواهید شخصیت حزبی شوید. این غیرممکن است. ماهیت یافتن اولین اسلحه، طپانچه و یا اولین امکان برخورد با مسئله چه بود؟ بدون درک این امور، به صورت آبی اسلحه را در دست گرفته و خود را جنگجو تصور خواهید کرد، این نیز چالشی بزرگ است. هنوز هم بخاطر داریم که برای شلیک یک گلوله سالها لازم بودند، دشمن به سبب شلیک یک گلوله به تو حمله‌ور شده و دنیا را برایت به حالت یک زندان درمی‌آورد. اما امروزه رزمنده ما یک روزه در کوهستانهای آزاد با اسلحه‌ای که در دست می‌گیرد خویش را "یک پیکارگر تمام‌عیار" تصور می‌نماید. در حالیکه به هیچ وجه آنگونه نیست. هنوز هم مسئولیت اسلحه را حس کرده و مسئولیت به دست آوردن اسلحه را بر دوش می‌کشم. هنگامی که دشمن تمامی نیروی خویش را بکار می‌گیرد، لزوم استمرار جنگ بلند مدت را حس می‌کنم. اما بهترین پیکارگرمان وقتی به مناسب‌ترین عملیات دست می‌زند، قادر نیست بیست و چهار ساعت پس از آن را در حساب منظور کند. اسلحه را بکار می‌بندد اما بیست و چهار ساعت بعد نابود می‌شود. رهبر کسی است که برای جلوگیری از نابودی تدابیری را اتخاذ می‌نماید. بنابراین عدم وجود عواطف، احساس مسئولیت و شیوه‌ی حیات وی در شما نیز چالشی بزرگ است.

حتی 22 صدای یک اسلحه نیز برایم جالب است. شاید شما جسارت به خرج داده و به آن نزدیک شوید اما من اینگونه نیستم و هزار و یک خصوصیت را برایش در نظر می‌گیرم. این اسلحه سبب چه چیزی می‌شود، چگونه سبب نابودی می‌شود؟ در چه زمان و چگونه مفید است و چه وقت غیرمفید؟ بار دیگر چگونه باید بکار گرفته شود؟ چگونه باید هدف زده شود و هدف چه کسی باید باشد؟ یک نفر چگونه باید باشد تا مورد هدف قرار گیرد؟ بدون پرسش از اینهمه مسئله ممکن نیست که اسلحه بدست شما بدهیم. من سعی می‌کنم که اینگونه آن را به دست شما بدهم. در حالیکه شما به شیوه‌ی خود سعی در بدست آوردن آن می‌نمایید. این چالشی بزرگ است.

چرا نیروی گریلا دچار خطاهای بسیاری شد؟ چرا انسانهای بسیاری قادر به ایستادگی نیستند؟ چرا هنگامی که پیروزی حتمی لازم است به آسانی دچار شکست می‌شوید؟ مسائل بسیار دیگری نیز وجود دارند. به برخورد با یک توده و یا یک دوست بنگریم، دستیابی به آن در من با یک تلاش وافر و استادی تمام و اشتیاقی بسیار است. در حالیکه شما چندان برای این روابط اهمیت قائل نمی‌شوید. حتی به روشهای نظیر سرکوب و خشونت جسمانی دست می‌زنید. منظورتان نیز این است که این نیز نوعی شیوه راهبری

و شیوه‌ای مخصوص به من است و سپس نیز می‌خواهید خویش را راهبر و پیشاهنگ بنامید. با شیوه‌ی رهبری من می‌توان با زبان شیرین مار را از لانه‌اش بیرون آورد اما با شیوه‌ی شما با یک دستور همه را می‌گریزانند. شقاوت و استبداد موجود در بسیاری از خصوصیات خویش و احتراز دیگران از خویش را بسیار می‌پسندید. اما باز هم می‌خواهید موثر واقع شوید. خود را بالاتر و مهم‌تر از همه پنداشته و تصور کرده و آغاز به کار می‌کنید. در واقع وضعیتی دقیقاً بازگون است. شما در موضوعاتی نظیر موثر بودن، جذابیت و حاکمیت هیچ ادعایی ندارید. شخص مورد بحث در واقع یک بینواست اما در درون خویش خود را بزرگتر تصور کرده و می‌گوید که من نیز آمده‌ام، باید به من اطمینان نشان داده شود. هیچ ویژگی خاصی ندارد. با این وضعیت چگونه رهبر خلق و نمایندگان خلقی بر خلق تاثیر خواهند گذاشت. این را همچون طلب دل خویش اظهار می‌دارند. برداشت رهبری متداول بخش بزرگی اینگونه است. اینها چالش‌های بزرگی هستند.

اقدام به هدر دادن ارزشهای رهبری و ارزشهای رزمندگی می‌نماید. من تمام سعی خویش را بکار می‌بندم تا از دور ریختن یک تکه نان جلوگیری کنم و شما میلیونها را به هدر می‌دهید. مابین برخورد مالی من و برخورد مالی شما تفاوت‌هایی کوه‌پیکر وجود دارد. برخورد مالی شما سازمان را در مدت کوتاهی به ورشکستگی می‌کشاند. اما برخورد من سبب تداوم موجودیت سازمان می‌گردد. اینجا نیز چالشی بزرگ در بین است.

یک روابط دوستانه چگونه پیشرفت می‌کند؟ برخورد در برابر دوست چگونه باید باشد؟ حتی این را نیز نمی‌دانید. بهترین رفیق ما در برابر دوست خویش یک دماغوک (عوامفرب) است. ظاهراً سخنانی را بر زبان می‌راند و به هیچ وجه وی را جدی نمی‌گیرد. آن رابطه به چه معناست، چه فایده و چه زیان‌هایی را بدنیا می‌آورد؟ تفاوت و معیار این موارد را حفظ نمی‌نماید. وجود و عدم وجود آن برایش به یک معناست. در حالیکه اینها حیاتی هستند. بسیاری از روابط مرا تا به اینجا آوردند. هدف این بود که یک توده‌ی اینچنین بزرگ را مخاطب قرار دهیم و اینگونه برای خویش جایی را بیابیم. شما نیز به خود بنگرید، حتی دستاوردهای آماده را نیز از هم می‌پراکنید. بسیاری از روابط دوستانه را با منحرف کردن آن به راست و چپ از بین می‌برید. دوستی اینگونه نیست، یا کدخدا و غلام آن می‌شوید و یا بی دلیل رابطه را به هم می‌زنید. رهبری این تپ به چه نوعی صورت می‌پذیرد؟ پس از دور کردن اینگونه دوستان، سازمان را به ورشکستگی می‌کشاند. همچنانکه این اوضاع بسیار متداول هستند.

تمامی اینها چالش‌هایی را تشکیل می‌دهند. خواهید دید که با اجرای این موارد در زندگی تان چه خطاهای وخیمی را مرتکب شده‌اید. نواقص بسیار بزرگی دارید. اینها سرچشمه‌اش را از کجا می‌گیرند؟ دانستن ارزش دوستی به چه معناست؟ عدم احساس نیاز به دوستی ناشی از تصور نیرومند بودن خویش است، اما بر چه اساس خود را نیرومند می‌پنداری؟ باید گفت که این نگرشی متکی بر دلایل بیجاست و یا محصول منطقی است که بر اطمینان به حزب استوار است و با توجه به قدرت حزب فکر می‌کند که به دیگران نیازی ندارد. حزب چگونه نیرومند گشته است؟ حزب چگونه به امکاناتی دست یافته که می‌تواند به تو زندگی ببخشد؟ صاحب نگرشی که از آن بحث نمودیم، قادر به اندیشیدن به اینها نیز نیست.

افرادی اینچنین فاقد فکر داریم که در واقع غافلی است که فاقد قدرت چاره‌یابی است اما با اغراق خویش، بدون تامل تصور می‌کند که مالمال از رهبری P.K.K است. فکر می‌کند چون او نیز عضو P.K.K است، به سبب عضویت در P.K.K هر نوع قدرت و اختیاری از آن اوست. در واقع این یک خطاست. مثلی هست که می‌گوید هر اسمی بر خود بگذاری همان می‌شوی. وضعیت شما نیز تا حدودی اینگونه است. اگر نام پیغمبر را اطلاق کنی، پیغمبر می‌شوی. اگر نام فرمانده را بگذاری، فرمانده می‌شوی. مسئله اندکی اینگونه است. نام P.K.K را برانده خود بدان، همانند P.K.K می‌شوی. این نیز یک چالش جدی است. تمامی اینها عبارت از خطاهایی هستند که خطای راهبری عنوانشان می‌کنیم.

وضعیت من آنگونه نیست. برخوردم با تمامی موضوعات، برخوردی بسیار فراتر و بالاتر از برخورد شماست که تلاش، علاقه و مدیریتی وافر را در خود دارد. چرا آن را مورد تحقیق قرار ندادید؟ اگر رهبری این است و تضادهای شما نیز کمابیش معلوم باشند، چرا از آن درس نمی‌گیرید؟ اگر خواهان پیشرفت باشید، باید از مدتها پیش راه‌حلی را برای چالش‌های خویش می‌یافتید. من سعی می‌کنم از حالت فقدان نیروی عظیم به نیرو دست یابم، از نبود نگرشی وافر به یک نگرش، از بی‌اصولی به اصول، از عدم یافتن راه و روش به تعیین راه و روش، از فقدان روابط به ایجاد روابط، از نبود هر نوع ابزار و وسایل به ایجاد آنها دست یابم. شما نیز هرچه که لازم باشد و کمبود هرچه که باشد، توسعه‌ی لازم را باید درک کرده، آن را ارزیابی نمایید و به شیوه‌ی ایجاد آن

دست یابید. می بینم که بسیاری از شما بر خوردهای ریخت و پاش و مصرف بی حساب و کتاب دارید. البته که این شیوه، روش اشغالگران است. هر چه که به تو گفتند، قبول کن و هر چه که دادند، شکر خدای را به جای آور. این نیز شیوهی بردگان است! ما با مبارزه با این روشها پیش می رویم. **P.K.K. جنبش جستجوی کمال و گذار از تحقیر و وحشی تلقی کردن و پلیدی**

تحمیلی بر شخص است. جنبش دستیابی به نیرو و زیبایی در روح، جسم و اندیشه است. شما تنها در باب آن سخن می رانید و یا ظاهرا خود را آنگونه تصور می نمایید. اما در واقع یک تلاش جدی در این باب ندارید. این چالشی بزرگ است، مانع سازی است. علی رغم اینکه آنگونه نیستید، خود را آنگونه تصور می کنید و چون خود را آنچنان تصور می کنید، دچار خطاهایی شده و رفتارهای تحمیلی گوناگونی را نشان می دهید. این یک چالش بسیار متداول شماست. جهت جوابگویی به تمامی این موارد باید در مورد ما تحقیق کنید.

ویژگی دمکراتیک رهبری خلق

به شوق شما برای رهبری ارج می نهم، ارزش والایی برای خواسته و طلب شما برای فرماندهی داریم. اما باید از چگونگی این امر نیز پرسیم. رهبری خلق، رهبری جبهه، رهبری گریلا، پیشگامی هنری و رهبری تدارکات در هر عرصه ای چگونه است؟ انسان باید چنان پرسشی پرسد که با جواب آن قادر به پیشروی باشد. شیوهی شما، شیوهی تصادفی "هر چه پیش آید خوش آید" است! شاید مرا نیز اینچنین تصور کنید اما در واقع آنگونه نیستم. همه ما را بسیار عجول و کسی می پنداشتند که بسیار تصادفی حرکت می کند. اما حال ثابت شد که آنگونه نیست. آشکارا عیان گشت چیزی که آنها آنگونه می پنداشتند، شیوه و رویه ای مخصوص به خود دارد. شیوهی من اندیشیدنی عالی و سریع و عمل بر اساس آن است. برخی ساعتها و روزها اندیشیده و تنها چند روز بعد از آن قادر به عمل می شوند. اما کار من گاه در چند دقیقه پایان می پذیرد. اندیشه و عمل سریع به منزله ی کسب رویه⁸ و شیوه ای مخصوص است. این یک استادی تمام عیار در درون خود است، شکل پذیری و شکل دهی مطابق هر محیطی است که به آن وارد می شود و مطابق هر کاری است که در آن مشارکت می جوید. با حساسیت و هوشیاری وافر و به ابراز وجود می پردازد.

شما وقتی به محیطی وارد می شوید، ماهها بعد می گوید که سعی کردم در عرض سه ماه محیط را بشناسم. اما زمان لازم برای شناخت من از یک محیط بجای سه ماه تنها سه دقیقه است. اگر محیط را اینگونه دیروقت بشناسید، پس تنها سه ماه بعد قادر به عمل خواهید بود. تحمیل های دشمن چنان سریع هستند که بدون اجازه دادن به اندیشیدن دیر هنگام شما آنرا نابود می کند. ادعای اندیشیدن و عمل بدون داشتن روش و رویه ای مخصوص، چیزهایی است که تنها در سخن می مانند.

چرا احتیاج به رویه وجود دارد؟ دشمن وحشی همچون یک جانور و یا موجودی که از دهانش آتش می بارد از پشت سر خواهان بلعیدن توست. اگر تو تمام استعدادهای خویش را بکار نبسته و رویه ای را کسب نکنی، بدان معنی است که بر سر راه رفتن به معده ی جانور مذکور هستی. هر نوع پیشروی تو را در دستان جانور قرار خواهد داد. رفقای گریلای ما بارها تعریف می کنند که واحدهای ما که رودر رو در حال جنگ با جانور هستند، چگونه استفاده ی بهینه از اراضی نکرده و یک شیوهی حرکت مخصوص را در پیش نگرفته اند. این دو سخن بسیار اهمیت دارند: "به یک شیوهی حرکت دست نیافتیم، نتوانستیم در اراضی مستقر شویم." دشمن در وضعیتی است که با تکنولوژی، روشها و جنگ ویژه ی خود شما را خواهد بلعید. روش و رویه ای ندارید، سرعت عمل شما بسیار کم است. زیرا قادر به استفاده از محیط نبوده اید. البته که می روید، به سبب عدم کسب رویه و روش تا چه اندازه [پیش] می روید؟ اگر یک کوه را بکار نبسته و سرعت عمل نداشته باشید، چگونه قادر به تداوم حیات خواهید بود؟

شیوهی من اندکی متفاوت تر است. در نگرشی به سایر رهبران می بینیم که از همان ابتدا به دشمن وابسته شده و یا به جاهایی وابسته اند. وضعیت من تاکنون نیز آنگونه نیست. حال کنترل خود را خود بدست گرفته ام و به شیوهی مخصوص به خود دست یافتم. نیفتادن به تله دشمن این است. افتادن و یا نیفتادن به آن از این به بعد نیز چندان مهم نیست. پیشروی موجود تا به امروز، پیشروی و گریزی است برای به تله نیفتادن. چرا منکر این امر می شوید؟ به خود بیندیشید، آیا شما چنین شیوه ای دارید؟ سرعت

⁸ در متن اصلی تمپو آمده؛ در موسیقی به معنی ضربه و یا ضربه ها و مجازا به معنی روش، اندازه، وقت، میزان و رویه است، در این کتاب به رویه ترجمه شده است.

اندیشه‌تان در چه سطحی است؟ هیچگاه به سرعت تدبیری اتخاذ نکرده و محیط را در نظر نمی‌گیرید. بعد از این نیز با مقایسه تمامی اینها و مطابق تمامی حسابها، بلعیده شدن توسط دشمن بسیار سهل است. رفقای ما به روستاها وارد شده، زندگی در خانه‌ها را دوست دارند و حتی از داشتن احساس و اندیشه‌هایی نیز سخن می‌گویند! این یعنی شکست از همان آغاز. تنها به یک خصوصیت من از این جنبه بیندیشید، چگونه در خانه‌ها می‌مانم و احساساتم چگونه هستند؟ از شیوه سیگار کشیدن شما گرفته تا شیوه‌ی غذا خوردنتان و یا سرزدن به یک دوست موانعی جدی داشته و خصوصیات راحتی طلبانه دارید. اگر دلتان هوای صحبت کند، ماهها و روزها صحبت می‌کنید. قادر به ترک برخی احساساتان نیز نیستید. اگر همراه با اینها آغاز به پیشروی نمایید، به نوعی در دهان دشمن خواهید بود. حتی احساساتی که به شما جهت می‌دهند جهت تبدیل شما به یک طعمه کافی است. اما احساسات من چگونه هستند؟ به هر شخص طی چند دقیقه جواب داده و برای صحبت با هر شخص چند دقیقه اختصاص می‌دهم. آیا شما معیارهایی را دارید؟ هیچکدام از شما برای خویش برنامه‌ی زمانی ندارید و آن را برای طلب دل خود رها می‌کنید. بعد از آن نیز دشمن طی چند دقیقه شما را به نابودی می‌کشاند.

می‌توانم به برخی خصوصیات دیگر خود نیز اشاره کنم، شیوه‌ی حمله‌ی من نیز بسیار آموزنده است. میزان ارزش‌دهی من به هر رابطه و اندیشه‌ای که به هر نوعی آن را می‌سنجم، بسیار مهم است. به اندازه‌ی آغاز به یک کار، نتیجه‌ای که از آن حاصل خواهد شد نیز بسیار با اهمیت است. اندیشه به معنی روشن کردن یک یا چند مسئله، اقدام به ایجاد رابطه و موفقیت در ایجاد آن است. ایجاد یک یا چند رابطه از هر نوع در یک روستا و یا یک اجتماع مهم است. به خود بنگرید، هنگام آغاز بکار، چیزی در دستانتان باقی نمی‌ماند. حتی عموما هدر می‌رود. شیوه‌ی حمله‌ی شما همچون برداشتن شن با پنجه باز است. وقتی شن پایین رفته، صاف شده و جابجایی آن صورت می‌گیرد، دستانتان خالی می‌ماند، شیوه دست بردن شما به ایجاد بسیاری از رابطه‌ها نیز اینگونه است. نمی‌توانید از آن با دست پر برگردید.

به کجا وارد شدید و از آن چه به دست آوردید؟ در عملیات، سازماندهی و تبلیغات، شیوه‌ی اقدام شما از حصول به دستاورد بسیار دور است. شیوه‌ی من اینگونه نیست. هر روز قطعا دست به ایجاد مناسباتی می‌زنم. همچون منقار یک پرنده و یا همچون شیرجه پرندگان نیرومند، آرام پرواز کرده، شیرجه رفته، هدف را برداشته، برخاسته و می‌روم. آیا شما در این مسائل شیوه‌ی رهبری را به دست آورده‌اید؟ تصادفی چیزی پرتاب می‌کنید، اگر اصابت کرد که کرد، به مابقی آن حتی نمی‌اندیشید. به شلیک سطحی اسلحه توسط شما بنگریم، فشنگها را چگونه بکار می‌برید؟ در جایی خواندم، کسی گفته بود "اگر در مقابل افراد P.K.K یک فیل را قرار دهی، قادر به هدف‌گیری نیستند، اینان چگونه می‌توانند ژنرال شوند!" علی‌رغم مبالغه موجود در آن، بیانگر یک حقیقت است و نشان از استفاده نامناسب از اسلحه در این اواخر دارد. نشان از چگونگی استفاده از نیروی انسانی شماست.

در بسیاری از خصوصیات خویش از دستیابی به شیوه رهبری دور هستید. زبان برخی بسیار نامفهوم است، سبب گریز انسانها می‌شود و مسلط بر مبحث نیست. اگر تسلط بر موضوع وجود نداشته باشد، چه چیز را یاد خواهید داد؟ بدون فکر سخن می‌گویید و یا هیچ لزومی به سخن گفتن نمی‌بینید. یک فرد انقلابی آرژانتاتور⁹ و مبلغ است، باید همچون ماشینی باشد که مستمرا سخن می‌گوید. جهت گفتن سخنی کوتاه گاه ساعتها مشغول می‌شوید. چنین انسانی چگونه می‌تواند رزمنده، آرژانتاتور حزبی و مبلغ آن گردد؟ اسلویش تنها می‌تواند سبب گریز انسانها شود. معلوم است که از هم گسیخته بوده و فاقد اندیشه‌ای مشخص است. کسی که اندیشه ندارد، زبان نیز نخواهد داشت. از خواسته اکثریت شما برای رسیدن به شیوه‌ی خطابی جذاب شبیه دارم. حتی لزوم پیشرفت در ذهن و زبان را نمی‌بینید.

خصوصیت سازمانی و مدیریتی که یک خصوصیت اساسی رزمنده است را به تمسخر می‌گیرید. وقتی واحدی تحت فرماندهی شما در آورده می‌شود، تمام کار و عمل‌تان عبارت از سرکوب‌گری است. شخصیت‌تان هر اندازه فاقد شکل و ناقص باشد، دیگران را نیز به همان حال درمی‌آورید و یا به ابزار غرایز خویش تبدیل می‌کنید. در فرماندهی بویژه فرماندهی یک واحد یک شیوه بسیار جالب دیده شده است؛ تطبیق دادن با خود و غرق شدن در باتلاق شیوه‌ای که بسیار دور از معیارهای رهبری است. موردی باورنکردنی! صاحب برخورد موجود نه خود را به انسان تبدیل کرده و نه واحد را کارایی می‌بخشد.

⁹ متخصص در امور تبلیغی، مبلغ، ناطق

در حال حاضر یکی از بزرگترین مشکلات بغرنج رهبری P.K.K این است. فرماندهان دارای رتبه متوسط و شخصیت جلودار برای توسعه‌ی واحد بسته هستند. خلق خواهان جنگ است و بسیاری از گریلاها نیز. در تمامی راپرها آمده است که به درخواست مبارزه و جنگ جوابگویی کافی ارائه نمی‌شود. این یک معضل بغرنج فرماندهی است. یک تحمل مخالف بسیار خطرناک در برابر ارزشهای جنگی وجود دارد که با هزاران تلاش و زحمت ایجاد شده‌اند. با کاوش در آن متوجه نقش تاثیرات دشمن، تاثیرات فئودالیسم و هر نوع ضعف شخصیتی گشتیم.

برای ایجاد یک واحد، جسارت بخشیدن به آن، درآوردن آن به حالت یک مجموعه دارای اعتماد به نفس، با تلاش و مهارتی بی‌نظیر پیشرفتی را ایجاد می‌کنیم و شما تحت نام فرماندهی در پی از هم پراکندن آن برمی‌آیید. این چالشی عظیم است. حتی جهت آگاهی بخشیدن به اجتماعی کوچک، ساعت‌های متمادی بر روی موضوع می‌اندیشم و تأمل می‌کنم. اینان نیز نه سخنی می‌گویند، نه یک روشنی می‌بخشند، نه آگاهی می‌دهند، نه سنگربندی می‌کنند و نه یک رویه و شیوه‌ی کار سالم را ایجاد می‌کنند و آنگاه مدعی وجود "خود" هستند. تو اربابی بزرگتر از اربابان سنتی هستی! حتی آن هم نبوده و تنها یک منبع مشکل هستی. آیا فرماندهی اینچینی قابل قبول است؟

تنها یک شرط برای شما دارم؛ یک واحد را متناسب به معیارهای لازم و یا به سطح پیشرفت لازم برسانید! دستاوردهای آماده را بسیار از بین برده و تحریف می‌کنند. این عبارت از نمایندگی بسیاری از خصوصیات بیرونی، دشمنانه، ضعفها و تزویرهاست. اینان ممکن نیست نمایندگی P.K.K و رهبری را برعهده بگیرند. به نظر بسیاری اینگونه ممکن می‌گردد. این خطرناک‌ترین تحمل بر واقعیت رهبری است. به زعم خود با یکدیگر مسامحه کرده و رهبری اینچینی را شایسته می‌بینید!

مجدداً تأکید می‌کنم که به واقعیت و شخصیت خویش بنگرید. اگر تمامی P.K.K را با خود مطابقت داده و به خود تشبیهش کنید، آیا می‌توانیم با هم به تفاهم برسیم؟ می‌خواهید پیشرفتی فراتر از شما ایجاد نگردیده و یا هر کس همانند شما گردد و شما نیز همانند اطرافیان شده و تمامی P.K.K را نیز اینگونه یکدست نمایید. اینگونه مجال از شیوه‌ی کار من بریده، رویه‌ام را متوقف کرده، طرز عمل را بر هم زده و یک P.K.K دیگر را ایجاد کرده و زندگی خواهند کرد. این نیز چالش بزرگ دیگری است. باید عاقل بود، این چالش به کار چه کسی می‌آید؟ شکل دادن اینچنین به P.K.K برای چه کسی مفید خواهد بود؟ آیا چیزی از تلاشهای دشمنانه تحمیلی به P.K.K می‌دانید؟ این نگرش سبب فلاکت می‌شود. این یعنی انکار P.K.K. انکار رهبری در زیر لوای P.K.K و رهبری است.

مادامی که P.K.K جنبشی است که توانسته شما را کمابیش سازماندهی نماید، پس انکارگرایی برخی در مقابل P.K.K محکوم به شکست است. اما عضویت بی‌بها در P.K.K، مطابقت دادن سریع محیط با خود راهی است که در پیش گرفته می‌شود. هر مزدوری این امر را اینگونه می‌آزماید و دشمن نیز به آن دامن می‌زند. تمامی این مقولات در چالش با رهبری مبارز هستند. پس نباید در این امر دچار ناراحتی شوی و بگویی چرا مانع این راحت‌طلبی پاشاگونه من می‌شوید. اینجا راحت‌طلبی پاشاگونه محلی از اعراب ندارد، راهی برای راحت‌طلبی تو وجود ندارد. اینجا صحبت از یک واقعیت رهبری است. باید بدانید که با تکیه بر چه چیز به وجود آمده و محصول چه چیز هستید.

سعی بر شناخت خویش دارم. نمی‌گویم به من اینگونه پایبند باشید. بلکه بشناسد و در آن مشارکت جوید. شاید بخواهید عناوین "مجنون" و یا "فردی بسیار متفاوت" را بر آن اطلاق کنید، هرچه دلتان می‌خواهد بگویید، با چنین مسئله‌ای رودررو هستید. رهبری چگونه می‌اندیشد، زندگی می‌کند، می‌جنگد، به یک مقوله معنی می‌دهد، با امورات چگونه برخورد می‌کند، آن را بررسی می‌کند، تأیید می‌کند و یا رد می‌نماید؟ خلاصه کلام در هر لحظه و هر جایی، کسی را و چگونه دشمن محسوب می‌نماید، چه کسی را دوست می‌پندارد، کسی را چگونه دوست می‌دارد و یا دوست نمی‌دارد، کسی را چگونه تنزیل می‌دهد و یا چگونه تعالی می‌بخشد؟ باید سعی در درک تمامی این موارد داشته باشید. راه و رسم رفاقت و دوستی اندکی از درک این مسائل می‌گذرد.

سعی در تطابق دادن خود با برخی "چگونگی" شماها دارم اما اگر شرایط عمومی اندکی مساعد باشند خود را با مقولاتی که از آن به شرف و حیثیت تعبیر می‌شود، موارد دوست داشتنی و اوضاع قابل احترام مطابقت می‌دهم. اما گاه عمداً می‌گویید که با اوضاعی خود را مطابقت بده که سبب خسران می‌شود، من نیز احتراز کرده و موضعی مخالف اتخاذ می‌نمایم. همه‌شان در جایی از حوزه رهبری به تعلیق درمی‌آیند، باید این را بدانید. شاید بگویید که ما در خانواده و مدارس دشمن این را نیاموختیم، ما با تصویری

اینگونه از P.K.K به عضویت آن درآمدیم. آشکارا می گویم که این کار اینگونه آغاز شد و اینگونه پیش می رود. آبا و اجدادتان هنگامی که در پی انجام کاری برمی آمدند، شیوه شان سبب بار آوردن فلاکت می گشت. شیوه ی زندگی شما نیز فلاکت است. تکبر زیادی ندارم حتی یک نوع زندگی دارم که تلاشی افزون را لازم می گرداند اما فعلا این همچون تنها راه چاره است. زیرا به طریقی دیگر چندان قادر به پیشرفت نیستید. تقریباً تمامی رفقا "شیوه ی خویش" را آزمودند. برخی اخلاطگرا نیز می گفتند هر انسان شجاعی یک شیوه ی زندگی مخصوص به خود دارد. اما پس از آن چه شد؟ غیر از اینکه جاسوسی بی بها گشته و زحمات ما را چاییده و به هدر داده، چه کار دیگری انجام دادند؟ این پیوندی با شجاعت ندارد. این یک دزدی بی بهاست. پشتش به دشمن گرم شده و دم از شجاعت می زند. در این اواخر نیز یک مثال از آن دست را دادیم. اسمش نیز عگید¹⁰ بود. سوار بر هلی کوپترهای دشمن به جنگ ما می آمد اما اسمش عگید بود! این است شجاعت او! آیا این شجاعت است؟ اوضاعی که بسیاری دچار آن هستند، بی شباهت به این امر نیست. این شیوه تنها انسان را به آن حال و روز درمی آورد. تاب ایستادگی نیاورده و به چنان کاری دست زده و یا کینتی به دل داشته یا "شوقی" داشته است. آن کین و شوق به چه کار می آید؟ از اربابی دست نشسته است اما اربابیش به چه کار می آید؟ به حیاتی آنگونه عادت نموده است، آن زندگی به چه کار می آید؟

مشخص می شود که مشارکت رهبرگونه برای من نیز معضلی را در بر دارد. این رهبریتی را که ایجاد نموده ام، ملک پدری ام نیست، برای هیچ خاندانی هم نیست. تماماً یک رهبری خلقی است، یک رهبری است که خصوصیات دمکراتیک بسیاری داشته و بسیار هم لازم است. به سبب نیاز است که هم مشغول ایجاد تئوری آن هستم و هم پراکتیک آن. به سطح مشخصی دست می یابم. در واقع چنین رویدادی همچون یک نظریه وجود دارد. شخصاً در آن جای بگیرم و یا نگیرم چنین رویدادی موجود است. اگر با فطرت خود به چالش نیفتد، چه صد سال و چه هزار سال، کار انجام خواهد شد. زیرا قدرت و تأثیری مشخص ایجاد گردیده است. میلیونها انسان با ایمان به این امر و آگاهی از آن وارد مبارزه شده اند که نهایت جسارت را نشان داده و قادر و حاضر به انجام هر نوع عملیاتی هستند. پس می توان گفت که یک ارزش بسیار جدی ایجاد شده است، ارزش رهبری! یک ارزش رهبری با جنبه های قوی استقلال طلب، آزادخواه، خلقی و انسانی که گام به گام در موفقیت بسر می برد.

بنابراین باید بگویید چیزی که باید ثابت شود این است و با تمام نیروی خویش آن را اجرا نمایید. این مشارکت در کار یک شخص نیست بلکه مشارکت در رویدادی تاریخی است. مشارکت در جوابگویی به منافع درازمدت یک جامعه است. زیرا نهاد تحقق یافته، مشارکت در جامعه ی مستقل و آزاد آینده بوده و بیانی از آن است. رهبری تمثیلی به معنی شکل ساختار و حیاتی است که در آینده شکل خواهد پذیرفت. در چنین رویدادی مشارکت می جوئید. در کار یک شخص مشارکت نمی کنید در سطح پیشاهنگی رویدادی تاریخی و اجتماعی مشارکت می کنید. این یک بیان دیگر پیشاهنگی است. می توان توجهات دیگری را نیز بر آن افزود.

چیزی که در P.K.K مورد تحلیل قرار می گیرد، شیوه ی رهبریتی است که مطابق تمامی نشانه ها موفقیت کسب کرده و نیروی رهایی بخشی دارد. بیان صحیح آن با تاریخ، اهداف، روش ها، توده ی موجود و بیکار گرانسبب درک بهتر آن می گردد و اگر نمایندگی آن انجام شود، رهبریتی است که موفقیت را حتمی می گرداند. شاید در گذشته اینچنین بیان نمی گشت و نیرو و تشکل آن اینچنین نیرومند نشده بود اما اکنون در مرحله ای است که بسیار قابل درک بوده و می توان تمثیل آن را بر عهده گرفت. بنابراین مشارکت در آن می تواند بسیار واقعگرایانه بوده و نمایندگی آن کافی باشد.

چیزی را که در گذشته قادر به انجام آن نبودید و در آن موفقیت کسب نمی کردید اکنون براحتی می توانید انجام بدهید. اگر این را انجام ندهید، رهبریت شما را وادار به ایفای نقش خود می نماید. باید بسیار واقعگرایانه عمل نمایید. بویژه قشر مبارز و کسانی که ادعای پیشاهنگی این کار را دارند باید قادر به مشارکتی بر اساس تمامی مبانی و خصوصیات آن باشند. مسائل موجود در این موضوع مورد بحث فراوان قرار گرفته اند. مدتی بعد درک و فهم رهبری را مجدداً از سر می گیریم. انجام آن با تمامی جوانب و همراه با بحث، به معنی گذار سالم به نظم ارتشی و آغاز مجدد آن است.

در دوران پیش رو، پیشاهنگی حزبی یک پیشاهنگی متداول ارتشی و فرماندهی آن خواهد بود. این دستیابی به یک دوران کامل تکوین ارتشی است. خصوصیات پیشاهنگی در همان حال خصوصیات فرماندهی است و خصوصیات شخصیت حزبی، خصوصیات گریلابی است. باید ارزش فراوانی برای آن قائل شد و می توان گفت که شانس است که در آن می توانید حیات بیاید و اگر نگوییم از نو زاده شوید حداقل با معنا بخشیدن به تمامی زندگی امکان دستیابی به واقعیت انسان را ممکن می گردانید. نه دچار تخیلات شویم و نه در واقعیت خویش اغراق نماییم. با در پیش گیری مسیر ناصحیح نمی توان به جایی رسید.

در رویداد P.K.K و بویژه در شیوهی جنگ و فرماندهی آن، نتایج واقعی به دست آمده اند. اولین بار است که فرصت اینچنینی برای خلق و حتی فرد بوجود آمده است. جوان هستید و با تجربه. به معنی این امر دست نیافته اید و یا از آگاهی تاریخی محروم هستید اما در صورت امکان به خویش فشار آورده و درک کنید تا جوانی و غیر حرفه ای بودن شما را در آتش نسوزاند. ناآگاهی نباید شما را وادار به مشارکت در کارهای چنین مرحله ای با شخصیتی مبالغه آمیز نماید. اشتیاق و شانس جوانی نیز به منزله سنی مناسب جهت دستیابی مطلوب به خصوصیات فرماندهی است. رهبری موجودی که سعی بر نمایندگی آن داریم می تواند همانند یک الگوی مناسب برای آن باشد. به راحتی قادر به کسب آن هستید. داشتن انسجام شخصیتی، عدم خودفریبی و برخورد بی مبالغه نشان می دهد که می توانید رو به موفقیت بروید. اما مجددا تکرار می کنم که این کار جدیتی وافر می طلبد. باید تلاش و درکی عالی را در پیش بگیرید و این را نه با تکیه بر دیگران و نه کار بردن بی بهای آنها بلکه اساسا با تکیه بر خود انجام دهید. شیوهی رهبری اساسا شیوه انجام کار با تکیه بر خویش است. رهبریت، تطابق دادن خود با صحیح ترین و نتیجه بخش ترن شیوهی انجام کار است. شیوهی انجام این کار با کسب حس تقدیر و جلب احترام اطرافیان است. تمامی اشکال غیر از این ساختگی است و قادر به نتیجه گیری نیستند. اگر قصد مشارکت در این چارچوب را داشته باشید، رهبریت شما تقریبا در تمامی کارها بیانگر ارزش بزرگی بوده و نتیجه بخش خواهد شد. این از شما انتظار می رود. از نظر تاریخی امروزه خلق ما اولویتی بیشتر از آب و نان را برای این مورد می طلبد. باید این نمایندگی صحیح را بر رئوس تمامی کارهای خویش قرار دهید. چه فرماندهی یک دسته و یا فرماندهی کل، برخوردی کافی با کار و در نظر گرفتن تمامی احتمالات و صرف تلاشی تمام عیار، نه تنها شما را با ادعا می گرداند بلکه موفقیت را نیز بیار می آورد.

امیدواریم که در دوران پیش رو واقعیت رهبریت را بر تمامی فعالیت ها حاکم گردانیم. هم تجربیات و هم امکانات بسیار روزافزون فرصت این کار را می دهد. این برای تمامی ما مصداق دارد. طلب شیوهی جنگ و تمامی وظایف آن که قبلا جسارت آن را نشان نداده و شایسته برای خویش نمی دیدیم هم حق بوده و هم لایق شمامست. نباید مابین وظایف کوچک و بزرگ تفاوت قائل شوید. شیوهی رهبری ما بسیار طبیعی است و به اندازه طبیعی بودن باید پیشروی مطلق هم داشته باشد. با دانستن رابطه آن با خلق و مبارزه مان و تلقی آن همچون یک اقتضای پیشروی به سوی پیروزی در آن مشارکت خواهید جست.

پیروزی توجیه حیات شمامست. با دانستن اینکه تنها با کسب تمامی مواردی که از دست داده ایم، قادر به زندگی هستیم، باید توان آن را داشته باشید که مانع تلاشهای مستقیم و غیرمستقیم دشمن از نازل دادن ما از کاراکتر رهبری گشته و شما نیز با تأکید بر واقعیت رهبری، این دوران را به نفع صاحبان این دسترنج و خلق و بر علیه دشمن به پایان ببرید. چیزی که P.K.K نامیده می شود نیز این مورد است. آغاز به رویدادی تحت عنوان P.K.K، زندگی با توسل به اسلحه آن و حمله به دشمن اینچنین تحقق می یابد. هنگامی که اندکی اینگونه عمل نمودیم دنیا خراب نشده و قیامت برپا نگشت، بلکه امر صحیح انجام شد و به مقولهی انسانی تر می رسیم. لزومی به خودباختگی و یا خوداغراقی وجود ندارد. این هم امری طبیعی و لازم بوده و هم ضروری است. حتما باید شانس خود را بر این اساس بیازمایید و جهت پیروزی تمام توان خود را وارد میدان کرده و موفقیت های مهمی کسب نمایید.

فصل دوم

اولین پدیده رهبریت همخوان با منافع کردها در تاریخ

شما حیاتی مطمئن، جسورانه و شاید هم معمولی دارید! حیات من آنگونه نیست، مطمئنم که سخت‌ترین زندگی دنیا را دارم. فکر نمی‌کنم کس دیگری با کلماتی ادبی یا عناوین گوناگون این را انجام داده باشد. در ظاهر همانند همه کس هستیم، به شما شباهت داریم اما در حقیقت آنگونه نیستیم. حتی پدر و مادرم نیز با شک و تردید به تلاش‌هایمان می‌نگریستند. در حالیکه باید مشغول کار خویش می‌شدید، چرا اینگونه از کار خویش دور مانده‌اید؟ در واقع نمی‌توانید ادعا کنید که تماماً انقلابی شده‌اید، زیرا سطح شما بسیار ضعیف است. در میان شما کسانی نیستند که به شیوه‌ی مورد نظر من کار کنند. آیا منطقی شیطانی و یا منطقی داهیانه لازم است؟ در حال حاضر نه تنها در کردستان بلکه در فضای جهانی سیاست نیز در وضعیت اشخاص نادری هستیم که بیش از همه توجه به آنها نشان داده می‌شود. باید خویش را خوب و یا بد شناخته و بشناسانم.

تا کنون به شکلی دشوار، غیرقابل فهم و با هزاران معضل مبارزه را تا به اینجا آوردیم. تمامی خلق ما به پا خاسته است و توجه انظار بین‌المللی در سطحی بیشتر است. باید در مقابل این مقولات به خوبی جوابگو باشیم. به تنهایی با قویترین ارتش دشمن در جهان جنگیدیم و از این نظر یک جنگ بی‌نظیر در جهان را انجام دادیم. مجبوریم که این را به سطح توده‌ای برسانیم. وقتی که در روستای "فیس"¹¹ جلسه تشکیل حزب را برپا کردیم، رفقای چندانی نداشتیم. سطح آگاهی و ایمان نیز در حد امروز نبود. آن وقت می‌گفتم که هر کس می‌خواهد در مورد اوضاع کلی بیندیشد. در مورد امپریالیزم، خاورمیانه، کردستان، استعمار و وظایف سخن می‌گفتم. رفقا نیز که حدود بیست نفر بودند، به شیوه‌ای دشوار که امید چندانی در آن دیده نمی‌شد، گوش می‌دادند. برخورد موجود حاکی از این بود که رفقا حاضرند جان خویش را بدهند اما امید به موفقیت نداشتند و عهد پیروزی نمی‌بستند.

در مورد واقعیت خویش بسیار سخن گفتیم اما آیا چیزی به نام "ما" وجود داشت؟ چندان متهم نکنیم! به ستاره‌ای در حال خاموشی شباهت داشت، شاید هم موجودیتی ظاهری بود! به سخنی دیگر موجودیتی بود که دشمن به آن شکل داده بود. از نظر پذیرش ما، چیزی که دشمن به عنوان حیات و واقعیت برای ما ارائه می‌داد و واقعیتی که در کل قبول کرده بودیم، اینگونه بود؛ "از ما دیگر گذشته است و یا به خاموشی گراییده‌ایم، زندگی ظاهری نیز ارزش چندانی ندارد" ما کار را از این نکته به دست گرفتیم، گفتیم که باید تحقیق کنیم و هنوز هم بر روی آن کار می‌کنیم. کاوش بزرگ، ادعایی عظیم، عناد سرسختانه و ابزار بزرگ! متأسفم که بسیار شما را تحت فشار قرار داده و از مراحل بسیار دشواری گذار دادم اما این کار راه دیگری نداشت. البته که کار من ترسناک تر بود اما می‌توانست موجب آزادی شود. همان چیز برای شما مصداق ندارد. تلاش‌های شما نه آزادانه است و نه نتیجه‌بخش، یعنی مناسب نیست. اوضاع شما از همان ابتدا بسیار تراژیک بود، اکنون نیز همانگونه است.

از اینکه با رهایی رو در رویتان کرده‌ام، احساس ناراحتی می‌کنم. کدام رهایی، رهایی برای چه کسی، رهایی‌بخش کیست و چه چیزی را می‌خواهند رهایی بخشند؟ تمامی این موارد برای من نیز مصداق دارند اما به سبب کار همه‌جانبه بر روی خود، در جوابگویی دچار تأخیر نمی‌شوم. نکته‌ای که برای شما در آن دچار تأسف می‌شوم این است که راه افتاده‌اید اما این آغاز شما پر از ایراد است. از این نظر من بسیار باثبات و فروتن هستم، به دقت کارها را بررسی کرده و با توجه تمام انجام می‌دهم، با سر سوزن چاه می‌کنم. قانع بوده، مرز خویش را شناخته، بر خویش حکم رانده و خویش را بررسی کرده و از نظر می‌گذرانم. برای تمام این

¹¹ فیس، روستایی تابع شهر آمد (دیاریکر) که کنگره بنیانگذاری P.K.K در آن در خانه یک عضو حزب بنام صیفی‌الدین زورلو تشکیل شد. بعدها آن خانه توسط ارتش ترکیه ویران شد و حتی سنگهای آن را در بنای پایگاهی در روبروی روستای مذکور بکار بردند. صیفی‌الدین زورلو که بعدها به شهادت رسید، از نامداران تاریخ P.K.K است.

کارها آماده‌ام. شما فاقد این ویژگی‌ها هستید و چون آن خصوصیات را ندارید، قادر به انجام کار نیستید. غروری بیجا داشته و خویش را بسیار بالاتر از واقعیت خود می‌بینید. عادات، بی‌معیاری، سطح انقلابی و نوع زندگی مخصوص به خود دارید که تطابق آن با همان مقولات من بسیار دشوار است. اما چیزی که باید می‌شد، شد و مردم همه وارد این کار شدند. همه آن‌ها مرگ را بر بازگشتن از راه خویش ترجیح می‌دهند. البته که این بدان سبب بود که ما نماینده‌ی حقیقت بودیم. وضعیت همه بسیار بد بود. اگر من از این مطمئن نمی‌بودم، حتی یک گام هم بر نمی‌داشتم. احساس و اندیشه‌هایم به من گفتند که این تنها راه صحیح است، از آن دست برنادر. شما نیرویتان را از من می‌گیرید اما من نیز نیروی خود را از اینجا می‌گیرم. به همین سبب تنها می‌مانم. نمی‌دانم آن را سطوح بسیار متفاوت حیات بنامم و یا روش‌های بسیار متفاوت زندگی! این دشوار است، زیرا نه احتیاجی به قبول شیوه من می‌بینید، نه آن را می‌پذیرید و نه آن را سطحی عاقلانه، معقول و یا توانمند می‌بینید. شیوه اندیشه و برخورد متفاوت است، هنوز هم سعی بر شناساندن آنگونه‌ی خویش می‌نمایم.

تحیلات بسیاری انجام دادیم، فراخوانها و انتقاداتی انجام دادیم. اجباری در این کارها نیست. آزاد هستید اما در صورت امکان آیا می‌توانید شیوه زندگی‌بخش را بپذیرید؟ می‌بینم که خواسته‌ی انجام این کار را ندارید. احساس می‌کنم که برخوردهایی در مانده و ناتوان دارید. در وضعیت من توانایی ایفای نقش وجود دارد. اگر دقت کنید می‌بینید که عرصه‌ی این مسابقه و جنگ بسیار تنگ بود. من جنگجویی هستم که در جهان تنگ‌ترین میدان عمل را دارد. اگر این را با اصطلاح فوتبال بیان کنیم، از غیرقابل باورترین نقطه‌ها گل‌هایی را به دروازه جمهوری ترکیه وارد کرده‌ام. در حالیکه شما هر روز از غیرمنتظره‌ترین نقاط به دروازه خویش گل می‌زنید. بازیکنان ترکیه کجا و جنگجویی شما کجا! اگر شخصیت کرد را به عنوان بازیکن وارد کار کنیم، به صورت بسیار عجیب فوراً دچار آسیب‌دیدگی شده و جایش را ترک خواهد کرد. ما می‌گوییم که باید بسیار خوب بازی کنید. آیا این ممکن است؟ سعی داریم شما را اینگونه وارد بازی کنیم. آن را بر زبان نمی‌آوریم، خصوصیات مثبت بسیاری هم دارید اما این بازی، یک بازی بسیار متفاوت است.

از میهن برای من چند پیام فرستاده‌اند، از منطقه "چهل و چهار"¹² و "چای سیان"¹³. چنان مرا بامعنا بازگو کرده و به تلاش‌هایم معنی می‌دهند که من خود نیز نمی‌توانم آنگونه بیان نمایم. من به سختی می‌توانم آن کلمات را بیابم. اما جنگجویان ما عملکردها و خطاهای خویش را نیز مطرح می‌کنند. روز 20 نوامبر برای آن‌ها با بی‌سیم سخنانی ایراد کردم، دچار دشواری‌هایی جهمی هستند. اما وضعیت فاقد قدرت پیش‌بینی، بی‌علاقه و غافل‌گسائی را دارند که در روزهای آسان قادر به تخمین چیزهایی نیستند که بعدها دچارشان خواهند شد. علی‌رغم تمامی فشارهای ما آنگونه زیسته‌اند و اکنون دچار سختی گشته‌اند. تاکتیکی اجرا کرده، برخی به شمال و برخی به جنوب رفته‌اند، کسانی که ادعای مقاومت تا آخرین درجه را داشته‌اند حتی قادر به پیش‌بینی نیستند که دچار چه چیز خواهند شد.

این موارد را بدین سبب بیان می‌کنم که اگر می‌خواهید بجنگید باید به اندازه‌ی جنگ و رهبری، جنگ مورد نظر من و جنگ به شیوه‌ی خویش را مقایسه کنید. دست کم وضعیت خویش را صادقانه بررسی کرده و اعتراف و مشارکت صحیح را بیازمایید. به زیبایی جنگ قطعاً عشق می‌ورزیم، اکنون شاهزاده زیبایی ما جنگ است. شاید امروزه هر کس از "صلح" سخن براند، جنگ آتش است، همه چیز را می‌سوزاند اما علی‌رغم این خدای ما، خدای جنگ است. می‌توانم بگویم که کسی را در این جهان نمی‌یابید که بیشتر از من از دعوا احتراز بورزد. اینهمه از دعوا، اسلحه‌های آتشین، ابزار و آلات برنده پرهیز کن و علی‌رغم این تئوری جنگ را طرح کرده و در عمل اجرا کن! این را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ اگر برای من می‌بود، در اینصورت اگر در دنیا تنها یک نفر وجود داشته باشد که از جنگ احتراز می‌ورزد، من هستم. اما وقتی بحث بر سر یک خلق است، برای جنگ در راه این خلق - نه تنها خلق کرد، بلکه سایر خلق‌ها هم - علی‌رغم اینهمه احتراز از جنگ، فکر نمی‌کنم کس دیگری باشد که اینهمه مشتاق جنگ و نبرد باشد. این یک چالش است! طرح تئوری و انجام پراکتیکی که بهترین مبارزان قادر به نزدیک شدن به آن نیستند و بدست

¹² دره‌ای در منطقه خواکورک، خواکورک منطقه‌ای در مثلث مرز ایران، عراق و ترکیه است.

¹³ چیا در کردی به معنی کوه است، کوه سیان از کوه‌های مشهور شمال کردستان است.

آوردن امکانات لازم برای آن از مرز فقدان امکانات از طرف کسی که اینهمه از جنگ احتراز می‌ورزد! این نیز تبدیل به هنر من شد.

می‌دانید که اکنون جنگی در جریان است. دشمن نیز آن را جنگ عنوان می‌کند. امسال نیز جنگ با آخرین فناوری در انتظار جهانیان انجام شد. پیوند آن با من را نیز باید اینگونه تعریف نمود. دشمن توان انجام جنگ را باور نداشت، هنوز هم میزان باوری به آن معلوم نیست. حتی فراتر از توان این خلق در کشتن اینهمه دشمن، باور نداشتند که حتی بتوانند به یک ژاندارم نگاه‌های چپ بیندازند. نه ایمان وجود داشت و نه نگاه. اما این نیز یک حقیقت است که دشمن ترسیده و می‌گریزد، صدها پایگاهش نابود می‌شوند و لرزه بر اندامش می‌افتد. این امر چگونه تحقق پذیرفت؟ اگر تنها به امید شما رها می‌شد، شما هم می‌دانید که به حالت سربازان دشمن درمی‌آمدید. از نسلی می‌آید که وقتی یک سروان به هر چیزشان دشمن می‌داد، می‌گفتند: "دست خوش رئیس" حال کتابی نوشته شده بنام "P.K.K. و آپو"، چند کتاب دیگر نوشته می‌شود و بیشتر هم نوشته خواهد شد. از آن متعجب شده و سعی بر درک آن دارند. این چیست؟ در دنیای اندیشه‌ی ترک، فرماندهان نظامی، رهبران سیاسی، نویسندگان، راستگرایان و چپ‌روها، مذهب‌یون و یا اخلاق گراهایشان در ظاهر با هم بسیار در تضاد بسر می‌برند اما در مورد ما واقعا با اصرار می‌خواهند مسئله را به نوعی حل کنند. از "بلا" گرفته تا "مسئله ارمنی"¹⁴ و یا اطلاق عنوان "کافر" هر چه صفت نامناسب را که می‌دانند در ارزیابی‌هایشان بکار می‌برند تا بتوانند از عهده مسئله برآیند.

در واقع ترکها نیرومندان، جنگجویترین ملت هستند. روس‌ها با آنهمه نیرویشان از آنها می‌ترسند. عرب‌ها علی‌رغم بزرگی ملت‌شان از آنها می‌ترسند. یونانیان و ارمنیان از آنها می‌گریزند. وقتی من بپاخاستم مطمئنم که حتی یک نفر نمی‌توانست به صورت صحیح هویت کردی خود را بر زبان بیاورد. شما نیز در زندگی خود این را می‌دانید و هنوز هم از آن احتراز می‌ورزید. من نیز آنگونه بودم، سالها پیش آن را در دلم پروراندم سپس در گفتار پذیرفته و بعد در سخنانم گنجاند. پس از آن صدایش را بلند کرده و بعد یک ارتش واقعی تشکیل دادیم. حال می‌توانم بگویم که جسارتان هزاران برابر من است. در این موضوع بسیار از من فراتر رفته‌اید. جنگجویان نیرومندی هستید! مطمئنم که حتی دختران نیز از من جسورترند. می‌دانید که زنان قادر به برداشتن یک گام در جنگ نبودند، حال در جسارت از ما جلوتر رفته‌اند. از یک نظر چالش‌های من تمام نشده و پایان نمی‌پذیرند، چگونه دنیای چالش‌های خویش را تحلیل می‌کنیم و از آن مهتر چگونه روزانه تلاشی کافی را روا می‌داریم؟ باید واقعگرا بود، آیا رهایی خواهیم یافت؟ اگر رهایی بیایم در راه رهایی چگونه باید گام برداریم. فرماندهان ما چگونه و چه کسانی خواهند بود؟ یکی از کارهایی که قصد انجام آن را داشتم نیز این بود که آن‌ها را تشویق به بحث در مورد خودشان می‌کردم. حال همه آن‌ها به خوبی قادر به گفتگوی قوی و بحث مفید هستند که قطعا مورد نیکی است. توانستم هر جایی را که در آن هستم در این حالت نگه دارم.

آیا اندکی قادر به درک خویش هستید؟ آیا می‌توانید خویش را به وضعیتی قابل قبول درآورید؟ یکی از خیالات دوران کودکیم نیز این بود که مردم را به یک سطح خوب بحث کشیده و آنها را در سخن گفتن و بحث کردن سهیم گردانم، همه از جمله اهالی محل، روستائیان، چوپانان، روحانیون، نوجوانان، دختر و پسر و ... این یک رؤیا بود و می‌بینید که در کردستان به تحقق پیوسته است. چیزی که من پیش کشیده بودم اکنون در حال تحقق است. در صحت آن شک روا می‌دارید و همچون یک تضاد تلقی می‌نمایید. علی‌رغم اعتراضات فراوان و سختی‌های بزرگ، این شیوه حیاتی است که اکنون همه کس آن را ترجیح می‌دهند. هرچه می‌خواهید بگویید اما چیزی که اکنون در حال تحقق است، این است. اگر بگریزید، همین حالا ده گروه دیگر بجای شما حاضر هستند. کسی نمی‌تواند با گریز از این بحث، خود را نجات دهد. حال همچون سیل به سوی صفوف انقلاب می‌آیند. در ارتباط بی‌سیمی رفیقی که وی را به شدت مورد انتقاد قرار دادیم، می‌گفت: "در واقع در مقابل دنیا جنگیدیم" ما تنها در برابر جهان مبارزه نکردیم، آیا منظور وی از "ما" این بود که ما جنگیدیم؟ آیا ما در مقابل ما جنگیدیم؟ به غیر از آن باید جنگ ما در برابر ما هم به آن افزوده شود. می‌گویید که جنگتان در مقابل نیروهای جنوب بیشتر بود و متقابلا از همدیگر انسانهایی را نابود

¹⁴ مسئله قتل عام ارمنیان که در جریان آن قوم ارمنی ژنوساید عظیمی را متحمل شد از معضلات دیپلماتیک ترکیه بشمار می‌رود که ترکیه منکر آن است. اخیرا محافل جهانی بر ترکیه فشار وارد می‌آورند تا قتل عام مذکور را رسماً بپذیرد. معضل مذکور از نقاط ترس رژیم ترکیه به شمار می‌رود که بسیار از آن احتراز می‌ورزند. از این نظر تصویب قتل عام ارمنیان برای اولین بار به صورت رسمی در پارلمان فرانسه موجب ایجاد یک بحران دیپلماتیک مابین دو کشور گردید و در این اواخر در دستور کار مجلس سنای آمریکا نیز قرار دارد.

می‌کنند. در یک آن با همدیگر به مسامحه پرداخته و به صورت یک جبهه درمی‌آیند. این پیامی است که از جنوب آمده است. به تحیر افتاده‌اند و شاید هم سعی بر درک وضعیتی دارند که دچار آن گشته‌اند. یک جمله آن بدینگونه است: "ما در پی یک پایبندی هنرمندانه به رهبری بودیم" باید منتظر باشیم تا ببینیم این پایبندی هنرمندانه چگونه است و آن را چگونه تعریف خواهند کرد؟ سعی بر درک و ارزیابی اوضاع دارند.

من چیزهای بسیاری بر له و علیه آن خواهم گفت. با توجه به اوضاعی که دچار آن شدید، سعی بر نیرومند کردن انقلاب خواهم کرد. چگونه می‌توان اوضاع پیش آمده را در جهت انقلاب کار بست؟ به سبب اینکه تاکتیسین هستیم، این امر را بدینگونه ارزیابی کرده و به نتیجه دست خواهم یافت. اما برای بسیاری تراژیک است! کسانی که مستقیماً در برابر همدیگر گلوله شلیک می‌کنند، خواهان زندگی در یک مکان می‌شوند. این وضعیت بسیار عجیبی است! سعی بر تعریف جنگ داخلی و خارجی می‌نمایند. یک جبهه ما که در جایی ادعای پیروزی تمام دارد، در یک آن خویش را رودرروی نابودی می‌یابد و تحت عنوان تاکتیک سر به جایی می‌زند. سعی در درک آن دارند، نباید چندان بر آن‌ها فشار وارد نماییم.

سخن آنان این است: "ما این امور و مسئله رهبری را به صورت قالبی درک کردیم، قادر به جدی تلقی کردن آن نشدیم، به سخنانی که گفته می‌شدند گوش فرا ندادیم و اکنون به این حال و روز دچار شدیم" امیدوارم اینبار موفق به پایبندی هنرمندانه به رهبری گردید. بارها به آنها گفته بودم، با خواهش و تمنا چهارده سال اینجا از یک نظر در مقابلشان زانو زدیم، با سخن گفتن هزاران باره از حقایق، از حالت یک انسان معمولی خارج شده و به صورت انسان دیگری درآمدم اما باز هم نتوانستیم بفهمانیم. حقایق بسیار تلخ زندگی سعی بر یاد دادن چیزهایی به آنها می‌نماید اما آیا خواهند فهمید؟ قصد من متهم کردن نیست، شخصیت کرد در وضعیت دشواری است، شخصیت کردی که درگیر جنگ است، وضعیتش دشوارتر است. بسیار عاقل بوده، قادر به استفاده از کوچکترین فرصت‌های پیش آمده است و اگر تلاشهای خوبی روا دارد، امکان حیات را می‌یابد. در غیر اینصورت دچار وضعیتی فاجعه‌بار می‌گردد. از این پس بهتر می‌توانید بجنگید، اما هنوز این مسئله در جریان است که اگر ما نباشیم شیوه فرماندهی و سازماندهی از بین می‌روند. وضعیت ما اندکی اینگونه است. با توجه به جنگجویانی که از آنها بحث نمودیم می‌توانید خویش را بشناسید. زیرا شما نیز دیر یا زود وارد صحنه جنگ خواهید شد. بسیاری همانند شرکت در مراسم عروسی در جنگ شرکت می‌کنند. خلاصه درک نکردند و درک نخواهید کرد. پس با این جنگجویان چه کنیم؟

آفریدن خلقی مقاوم و جنگجو از خلقی مدفون در مزار

باید این کار را همانند بنیانگذاری حزبی جدید آغاز نماییم. من همیشه آماده‌ام اما بنیانگذاری یک حزب واقعی بسیار سخت است. با ماجراهای عملی و موفقیت‌ها و ناموفقیت‌های بسیاری مطرح شده است. ما باید با مورد موفقیت آمیز آغاز به کار کنیم و تحت فشار مضاعف عمل موفقیت آمیز، تکوین حزبی را تجدید نماییم. اگر بر پراکتیک گذشته ابرام نمایم، من نیز نمونه‌هایی از جنگ را یادآوری می‌کنم. انحراف به راست و یا چپ در وضعیتی عاجز و دشوار معنایی ندارد. ببینید من علی‌رغم تمامی سختی‌ها، خویش را دچار فشار نکردم. از این نظر خویش را دچار سختی ننمودم تا توانستم در موضوعی که شرف و یا اعتبار نامیده می‌شود، سالم بمانم. از این نظر نه شخصیت خویش را اغراق کردم و نه آن را تحقیر نمودم. همیشه توانستم با احترام باقی بمانم و در وضعیتی ارجمند به مردم نگرستم. با احترام هستم، باید با احترام باشید، حد خویش را می‌دانم باید حد خود را بدانید، قادر به درک هستم و باید شما نیز قادر به درک باشید. کسانی که فهمیده هستند باید این پیام را به صورت صحیح تفسیر نمایند. منظور از آنان که درک نمی‌کنند کسانی هستند که بسیار به نام حزب ما حرکت می‌کنند. به سبب عدم درک از ما، به سبب گوش فرا ندادن به ما و باژگون کردن مقاصدمان کارهایی کردند که قویترین دشمن و یا جاسوس قادر به انجام آن نبود.

من شیفته‌ی رفاقت هستم. رفاقت بی‌نظیر است. خلق بر این مبنای پا خاسته و برای این امر ارزش قائلم. اما گفتن همان چیزها برای شما دشوار است، معلوم نیست چقدر آگاهانه عمل می‌کنید. احتیاجی به پایبندی‌هایی تا سرحد مرگ که در سخن باقی می‌ماند نیست. با فشار آوردن به خود و فداکاری به ما پایبند نشوید. اگر شما را بزرگ نکرده و قدرتمند نسازد، به هیچ وجه پایبند نشوید.

همانند تاجران و به شیوه منفعت طلبانه پایبند نشوید. شیوه پایبندی باید به شیوه توانمند کننده بوده و در سطحی باشد که برای طرف مقابل خویش مفید واقع شوید. کار صحیح این است. در آغاز گفتیم که چیزی برای گفتن وجود ندارد، برای گفتن چیزهای بسیاری وجود دارد. در عصیانگری خود به طرف مقابل خود این را گفتیم و قبولاندم. چیزی برای گفتن ندارید، اما وقتی آغاز به گفتن نمودم، گفتیم که چیزهای بی نظیر بسیاری برای گفتن داریم. هم آنگونه عمل کردیم و هم اینگونه.

خلق ما به رهبری P.K.K. بپا خاسته است. اراده و عزمش برای آزادی قاطع بوده و معتقد است که از مرگ رهایی یافته و به همان میزان هم با گام های استوار به سوی پیروزی می رود. برای آن احترام قائل شده و با تمام قوای خود سعی در برآوردن خواسته هایش خواهیم نمود اما علی رغم تمامی اینها چنین آزادی را هم داریم، ما نه اراده خویش را با استبداد، دیکتاتوری و یا عناوینی از آن نوع بر خلق به صورت الهه درمی آوریم و یا کسی از آن نوع هستیم و نه کسی چنین چیزی را می طلبد. می گوییم که هر کس اینگونه پیش می رود و همانند برگی خویش را به سیل می سپاریم. این خلق را که وضعیتی همانند مرده و یا مدفون داشت، به سوی رستاخیز سوق دادیم. خلقی بود که نه تنها قادر به پیشروی در راه آزادی نبود بلکه ابراز هویت وی نیز به مؤاخذه کشیده شده و کیفر داده می شد و خویش را از یاد برده بود. از چنین سطحی بیرون آمده و اکنون در راه آزادی پیشروی می نماید. از وضعیتی که تحت نام رهبری تنها فریب داده می شد خویش را نجات بخشیده و اکنون با صحیح ترین شیوه رهبری در حال پیشروی است. از حالت خلقی مدفون در مزار به صورت خلقی مقاوم و جنگجو درآمده است. از حالتی که اعتماد به خود را بسیار از دست داده و از خود بیگانه شده بود به حالتی رسیده که دیگر آغاز به پذیرفتن و اعتماد به خویش نموده است. به صورت خلقی درآمده که حافظانش بسیارند و دشمنانش بسیار و پیشاهنگانش نیز بسیار. اما باز هم ما در نقش خود سعی بر ارزیابی نیک از ماهیت خویش داریم. در آینده مطالب بسیاری در مورد رستاخیز این خلق گفته خواهد شد. چگونه از نو حیات یافت، چگونه در حالیکه حتی یک نفر به تنهایی خویش را نمی پذیرفت اینگونه خویش را با اشتیاق پذیرفتند؟ چگونه از صورت خلقی که نه تنها قادر به جنگیدن نبود بلکه حتی قادر به ابراز وجود نبود، با جسارتی وافر سر بلند کردند؟ در این موارد جلدها کتاب نوشته خواهد شد. ما این را به عهده مورخان و ادیبان واگذاریم.

در اینجا چیزی که ما سعی بر انجام آن داریم و یا چیزی که باید انجام دهیم چیست؟ ما انسانهایی در حال مبارزه هستیم، قوانین یک مبارزه موفق کدامند؟ برای سوال سرباز و فرمانده این مبارز کیست؟ هر روز در پی جواب هستیم. زیرا شما یک سرباز و یا فرمانده این مبارزه خواهید شد. در جبهه های ایدئولوژیک و نظامی - سیاسی اینان چه کسی هستند و چگونه باید باشند؟ اگر پاسخ های صحیحی به این پرسش ها ندهید، احوالتان پریشان می شود.

سبب بیان آن این است؛ به واقعیت نزدیک تر هستید، آیا به یاد چهاردهمین سال¹⁵ می توانید عهد وفاداری صحیح به سوگند یاد شده در بدو پانزدهمین سال را بدهید؟ آیا به مقتضای لایق بودن در برابر شهدا - که خصوصا و قطعا باید به صورت صحیح درک گردیده و فهمیده شوند- و آنان که با سختیها و آزار فراوان نمایندگی مبارزه را برعهده دارند، آنان که بر فراز کوهستانها و در چهار دیوار زندان ها و خارج از میهن هستند، قادر هستید عهد برخورد صحیح با شخصیت مبارزاتی را ببندید؟ در این موضوع دست کم از این به بعد می توانید کمتر خویش را فریب داده و با رهانیدن از حرفی و سطحی نگری شخصیتی جدی تر، واقع گراتر و موفق تر و نتیجه بخش تر شوید؟ آیا تلاشی هر چند مورچه وار را خواهید داشت، آیا کسانی خواهند توانست جهت این کار مفید واقع شوند؟ در این میان کسانی بودند که سال های گذشته را با محکومیت های عظیم، موارد غیر قابل قبول و عدم موفقیت هایی سپری نمودند آیا قادر خواهید بود از این موارد دوری گزینید؟ آیا توان این کار را خواهید داشت؟ آیا قول آن را می دهید؟ آیا برای زندگی احترام قائل خواهید شد؟ آیا یک عهد شرافتمندانه به شرط برآوردن موجبات آن را خواهید بست؟ آیا یک سوگند رقیقانه خواهید خورد؟ یک عهد غیر قابل سرکوب و شکست ناپذیر! آیا از این پس همچون آخرین بازماندگان اجتماعی که از چهار هزار سال بدینسو سیر قهقرایی در پیش گرفته، زیانشان از آنها ستانده شده، از حیات بریده شده، به صورت بسیار از هم گسیخته بسوی دیگری شدن سوق داده شده و سرگردان و آواره مانده، قادر به داشتن سرآغازی سالم خواهید بود؟ آیا شما را بسیار تحت فشار قرار دادیم؟ اما فراتر از فشار جهت رقم زدن چنین سرآغازهایی، شما چرا بدون حساب و تدارک به صفوف مبارزه پیوستید؟ همچنین در مسیر

¹⁵ چهاردهمین سالروز تشکیل P.K.K که این درس در آن روز ارائه شده است.

ایجاد یک حزب و تکوین حزبی مجدد در شرایط بهتر آیا می‌توانید خردمندان پیش روید؟ می‌دانید من نیز بسیار به شما پایبندم. عهدی که با خلق بستم منجر به چه چیزی شد و چگونه تحقق یافت؟ عهدی فروتنانه بستیم و تا به امروز آمدیم. آیا می‌توانید همچون ما به عهد خود وفادار باشید؟ در کردستان هزار بار عهد بسته شد و هزار بار منکر آن شدند، اما من چنان نکردم. این نیز شجاعت من است. یک معنی صحیح عهد شرافتمندانه من؛ سعادت عظیم خلق و مشحون بودنشان از احساسات سپاسگزارانه علی‌رغم تمامی آلام و سختی‌هاست. آیا شما نیز حتی اندکی می‌توانید اینگونه باشید؟

مادرانی را دیدم که سه فرزندشان شهید شده بودند و می‌گفتند: "کاش می‌توانستیم شهدای بیشتری تقدیم کنیم." حتی قطره‌ای اشک نریختند، توانستیم آن‌ها را شرافتمند و با غرور نگه داریم. هنگامی که بحث از من است؛ تقریباً تمامی خلق از چنین احساسات جسورانه و سعادت‌مند مشحون می‌گردند. اما آیا همان چیز برای شما هم مصداق دارد؟ هیچکدام از شما را در مورد خود به بدبختی و دشواری سوق ندادم. آنان که اسم مرا به یاد آورده و به من می‌اندیشند به صراحت نوشته‌اند که جسارت گرفته و غرور بزرگی به آنها دست می‌دهد. در تمامی پیامها به صورت جالبی آمده اما چرا اینهمه مرا تحت فشار قرار می‌دهند؟ باید تحلیل صحیحی از این چالش ارائه داد. عهد شرافتمندانه، توانایی داشتن شایستگی برای اهل شجاعت به هنگام مرگ و در آخرین نفس‌هاست. تمام چیزهایی که از دست برمی‌آید انجام داده شد، جایی که مرگ ضرورت یافت، مرد. مرگی که زیبا بود.

یکی از بزرگ‌ترین اهدافم ایجاد مرگی است که تن به آن داده شده و پذیرفتنی باشد. مرگ‌ها را به یاد می‌آورم، نه مرگ‌های کوتاه و جسمی بلکه مرگ‌هایی که حکایت از خلأ و بیهودگی روحی دارند..... من در مقابل آن مرگ‌ها پرسیدم که شیوهی مرگ صحیح چگونه می‌تواند باشد؟ امروزه شهدا و شهادت‌های بزرگی در راه صحیح و در زندگی قابل قبول وجود دارند که می‌توان آن‌ها را طبیعی و بامعنی تلقی نمود. از این نظر می‌بینم که به صورت بسیار عمیق ریشه دوانیده است. بدون چشمداشت پول و ثروت چرا اینهمه به سوی مرگ می‌شتابند؟ از این نظر باید بدانید که انقلاب بزرگی را انجام داده‌ایم. اکثر شما می‌توانستید حیاتی فردی داشته باشید اما از این گریختید. زیرا آن زندگی بسیار غیرشرافتمندانه بود، ذهن قادر به قبول آن نبود. به همین سبب در حد عجیبی تن به گرسنگی و تشنگی، گرما و سرما داده می‌شود و این زندگی را می‌پذیرید. این شرافتمندانه‌ترین و صحیح‌ترین زندگی است، این شکل از زندگی چنان والا است که حتی زندگی میلیاردرها قابل مقایسه با آن نیست. این نیز انقلاب بزرگی است که به موفقیت انجامیده است. خلق بدون اندیشیدن به خطرات، گرسنگی و تشنگی به سوی چنین حیاتی در حرکت است. اینها دستاوردهای مهمی هستند.

آنکه آزاد نشود موفق نمی‌گردد، آنکه موفق نشود قادر به حیات نیست

موضوع دیگری نیز وجود دارد؛ دنیا به ما حمله‌ور شد. این چه دنیایی است، به آن بخندیم یا به حالش گریه کنیم؟ چرا اینهمه به ما حمله‌ور می‌شوند؟ ترک‌ها حمایت جهان را کسب کرده و به ما حمله‌ور شدند. این دنیا "خردمندانی" نیز دارد؛ سازمان ملل و تشکل‌های حقوق بشر که تحت نام حقوق ملل، حقوق، قوانین، قانون‌های اساسی و سیاست‌های بسیاری را بر زبان می‌رانند. هنگامی که ما می‌گوییم که می‌خواهم ابراز وجود کنم و یک صدم آزادی شما را داشته باشم، منکر آن می‌شوند. حتی اگر حیوان باشیم برای دوشیدن علوفه و خوراک لازم داریم. این طلب ماست. می‌گویند: "هم چندین برابر فایده خواهی داشت و هم طلبی نخواهی داشت" تحت فشاری اینچنین چه خواهی کرد؟ هر چه می‌گویی، از طرف غدار "نه" می‌شنوی.

بعدها اگر دست به قلم بردید بنویسید که استبداد ترک و برده‌ی کرد چگونه رو در رویند، یکی از دیگری چه می‌خواهد، دیگری چه می‌تواند بدهد؟ همه چیز بستگی به این چالش دارد. پدران و مادران شما بیشتر از شما خواهان آن هستند و شما می‌خواهید موارد بسیاری را یاد دهید. جهت درک این مورد سعی کنید مناسبات استبداد ترک و برده‌ی کرد را درک نمایید. اگر مواردی جهت داد و ستد در آنجا وجود داشته باشند، شما نیز می‌توانید طلب‌های پدر و مادر، ارباب، پاشا و یا رفیق خویش را برآورده سازید. زیرا همه چیز در این روابط گره خورده است. به طور قطع خویش را به نوعی دیگر ارزیابی ننمایید. استبداد ترک، استبداد عثمانی، استبداد کمالیست، استبداد کنونی، استبداد آینده، شلاق به دست، تازیانه به دست، شمشیر به دست، تفنگ به دست.... و شیر بده، گوشت، پشم بده، انگور بده، عسل بده، کار کن، در پی هر کاری بدو، حمال شو، کار کن، کارمند شو کار کن، در داخل کار کن، در خارج کار کن، کار کن و کار کن!! هرچه بیشتر بازدهی.... شما خیال می‌کنید که می‌اندیشید و قاموس ایجاد می‌کنید اما به نظر من در سطح صفر هستید. بدون درک این چالش چه می‌توانید انجام دهید! قادر به تعریف خود

نیستید که بتوانید چیزهایی بنویسید. به همین سبب وضعیت شما را بسیار درد آور و غیر قابل دوست داشتن می بینم. می خواهم تمامی شما را بسیار دوست بدارم اما ضعیف هستید! **برده ها دوست داشتنی نیستند!** ناتوان هستید، ناتوان قادر نیستند آبی برای رفع تشنگی شوند! چگونه قادر به غنا خواهید شد؟ گاه با خود می گویم چرا این همه این بینوایان را تحت فشار قرار می دهی؟ به همین سبب به خویش فشار آورده و به همین جهت فعالیت های اخلاقانه خویش را در رأس امور قرار می دهم. می گویم همه چیز این انسان ها از دستشان گرفته شده، استبداد آن ها را نابود کرده، تو از آن ها چه می خواهی؟ از این نظر به خویش فشار آورده و چیزهایی را در خود بوجود می آورم.

به خوبی می دانید که من امکانات را در دسترس شما قرار می دهم. اگر به شما فشار مضاعف وارد آورم از عهده آن برنخواهید آمد. حکایتی است که قبلا شنیده بودم و از دوران کودکی بیاد دارم. والدین فقیر ما طلب هایی از ما داشتند، البته به سبب عاصی بودن آن را نپذیرفتم، علی رغم اینکه امکان آن را داشتم، انجام ندادم. اگر شما بودید قطعا برخی طلب های والدین تان را برآورده می نمودید. من با حساسیت بسیاری برخورد نمودم، چیز عجیبی است، نمی دانم چرا آن گونه است. علی رغم اینکه حقوق کارمندی داشتم، چیزی به آن ها ندادم. بیاد دارم که روزی با پدرم در حال خوردن خربزه ای بودیم، گفت: "آفرین پسرم یک خربزه به من دادی" هنوز هم بیاد دارم. شاید به این دلیل بود که نمی توان از این پسران چیزی خواست، این نوع پسران چیزی بیشتر از دختران را نمی توانند برآورده سازند. مراد از این سخن، بازگویی ماجراست، شاید هم صورتی از عاصی بودن بود. در واقع شما نیز گاه عاصی می شوید اما نمی توانید آن را بیان کنید و یا قادر نیستید معنا را در خود بپروراند. چیزی که شما انجام می دهید بیشتر کار حمال گونه در جهت برآوردن برخی از نیازهای والدین، همسر و فرزندان است. من وضعیتی متفاوت در این موضوع دارم. گفتم نمی توان از یک کودک مسئولیت چندانی خواست و طلب چندانی داشت. من هنوز هم خویش را همچون یک کودک می بینم. در واقع فایده هایی دارم، سعی می کنم هر چیزی را که از یک انسان خلاق برمی آید، برآورم. جان و مالش را می ستانم. اکنون هم میلیاردها میلیارد می ستانم. اما از طرف دیگر پس می دهم. یک خلق طلب می نماید، البته که طلبش را برآورده می کنم، اما چیزی به پدرم ندادم. باید شیوه فایده دهی به این خلق را آموخت.

باید این را به خوبی بدانیم، پدر و مادر چه طلب هایی دارند؟ دوستان چه می خواهند؟ هر دروغی را گفتید و همه نوع فریب کاری کردید، با عرق جبین و خون دل چند فروش پول بدست آوردید. من در اینجا حقیقتا غرور داشتم، گفتم که اگر برآوردن نیازهای آن ها اینگونه باشد، چیزی برآورده نمی کنم. چیزی برای دادن به آن ها ندارم. اما شما در این نکته خویش را هزاران بار به ذلت کشیدید. چنان رفتار کردید که انگار می توانید فایده ای داشته باشید و با رفتارهای مقلدانه تلاش هایی صرف کردید، کار کردید و در نتیجه این شخصیت ها بوجود آمدند. من خویش را مدح نمی نمایم اما قادر به ستانند هستم. در حال حاضر در کردستان کسی هستم که بیشتر از هر کسی می ستانم. بیش از هر کسی فایده برای آن هایی دارم که تحت مسئولیت من هستند. تمامی اینها برای شما انجام داده شدند، اما در صفوف ما به شیوه ای متفاوت، در سطح ملی و به شیوه ای که می توان با انقلاب آن را بیان نمود، انجام داده شدند. ما نیز عهدی بستیم و اینگونه به آن پایبندی نشان می دهم. شاید هم اگر بتوانید از این نظر خویش را بررسی مجدد نمایید، پیشرفت کنید. در مورد غرور و شرف نیز موارد بسیاری را بیان کردیم. گاه و بیگاه سعی بر یادآوری آن ها نمودم. وضعیت من باید مورد بحث قرار می گرفت. وقتی هنوز هفت-هشت ساله بودم در مورد عاقل بودن و یا نبودن مباحثی وجود داشت. برخی نیز دعا می کردند که "خدا چنین کودکی را به کسی ندهد، پدر بیچاره اش!" امیدی نداشتند و یا ما را چندان مفید نمی دیدند. البته کودکان خوب آن ها اکنون هم در وضعیت بدی بسر می برند. خانواده ای همه ما به هم شباهت دارند اما من جهت دچار نشدن به اوضاعی که از آن تقلید می کنید، به تکاپوی سریعی افتاده و عصیان هایی نمودم.

تمامی فرماندهان در مقابل اعضای که به صفوف می پیوندند بی تفاوت هستند و علی رغم داشتن امکانات بسیار آن ها را آموزش نمی دهند. شنیدیم به جوانان طلامانندی که برای شرکت در جنگ آمده اند حتی علاقه نشان نمی دهند. خویش را به یاد می آورم، در اوان کودکی هم تکاپوی سریعی داشتم. من جهت ایجاد یک علاقه و برقراری یک رابطه، اینچنین می جنگم، فرماندهان ما هم آنچنان هستند. این قابل قبول نیست. دنیای بی تفاوتی ها، حتی اگر علاقه داشته باشد، به شکل تقلبی و دُمده شده است. در مقابل این مورد عصیان نمودیم. تا به امروز آمدیم، تاریخ نشان خواهد داد که آموزش هایم نیک هستند یا بد. جنگجوی راه آزادخواهی هستم، مواردی را قبول داشته و برخی را قبول ندارم. جسارتم به من این امکان را داد که تا به امروز پیش بیایم. جهان به من فشار

آورد و در مقابل من ایستاد اما من باز هم کاری را که صحیح بود پیگیری نمودم. از شما نمی‌ترسم. برخی می‌گویند که من مدعی کاری تاریخی و خداوندگونه و قابل تحسین هستم. چیزی که من انجام دادم این است که مرزهای آزادی را خود گسترش داده و خود ترسیم می‌نمایم. البته به هنگام انجام این کار ملاک‌های عدالت را هم در نظر می‌گیرم. سعی می‌کنم از پایبندی به علم گرفته تا پایبندی به رؤیا برای تمامی موارد جایی قائل شوم. نمی‌توانم حق کسی را پایمال کنم. تمامی این‌ها برای واقعیت شماسست که به حالت گره کور درآمده و ساختار شما که سخت و خشک شده است.... خویش را درک کردم، هر روز خویش را تحلیل می‌نمایم و در کارها مفید واقع می‌شوم. اگر خود کار نکنم، در کارها یاری‌رساننده شده و مفید واقع می‌شوم. شاید بیندیشید که هیچ کس در دنیا نمی‌تواند برای کردها اینگونه صبور بوده و خردمندانه برخورد نماید و به هیچ وجه نمی‌تواند با تربیت باشد و ارزش قائل شود، اما من موفق به انجام آن شدم. نه تنها برای خود و اعضای حزب بلکه برای یک خلق نیز در جهان جایگاهی می‌سازم. از طرف دیگر عاصی بزرگی هستم. در کنار تربیت، ادب و نظم، هر روز جنبشی را نظم می‌بخشم که از وضع موجود گذار می‌نماید.

می‌بینید که می‌خواهم حقایقی را بر زبان آورم. اما آیا قادر به فراگیری هستید؟ آیا می‌توانید به صورت یاریگر عمل نمایید؟ می‌توانید به وضعیتی امیدبخش درآیید؟ آیا می‌توانید خویش را به صورت لقمه‌ای قابل خوردن و بلعیدن درآورید؟ می‌توانید خویش را از حالت غذاهای مانده و بیات شده درآورید؟ شجاعت چیست؟ زندگی چیست؟ شاید بگویید که در مورد تو کار از کار گذشته، خویش را نابود کرده‌ای و علی‌رغم عدم توجه ما، تو همچنان سخنان را تکرار می‌کنی. اما وضعیت من بامعنی‌تر از هر کسی هم از طرف دوست و هم دشمن پذیرفته می‌شود. آیا خویش را جبراً بر سر شما ننگه داشتیم؟ شاید هر کس دیگری خوشونت به خرج دهد اما من به هیچ وجه! من نیروی بزرگ قانع‌کننده و ایمان هستم. کدام قول داده شد و به آن عمل نشد. من تنها کسی هستم که یک عهد شرافتمندانه با خلق بستم و آن را بجای آوردم. شما نیز می‌گویید اما قادر به برآوردن آن نمی‌شوید. برآوردن امور، برخی اصول مخصوص به خود داشته و شرایط غیرقابل اغماضی دارد. متأسفانه قدرت شما کفاف این امر را نمی‌دهد. آیا کسی از شما می‌تواند عهد ببندد؟ جوانان پرحرارتی هستید و می‌توانید بیشتر از من جسارت رویارویی با مرگ را نشان دهید. اما عهد پیروزی چه؟ به نظر من به عهدهای پیروزی که بسته شدند عمل نشد. اگر از خلق هم پرسیم که عهدهایی که با شما بسته شدند در عمل بجای آورده شدند یا نه؟ مطمئنم که بجای آمدنشان را تایید خواهند کرد. شما چرا نمی‌توانید یک عهد ببندید و به جای آورید؟ آیا جای شرمساری نیست که عهدهای خود را به فراموشی می‌سپارید؟ مقصود تضعیف روحیه شما نیست اما باید عهدی خردمندانه داشته باشید. به من بنگرید می‌توانید بسیار مطمئن شوید. دیگر باید همچون بیچارگان رفتار ننمایید، اینبار همچون ضعیفان و بی‌اراده‌ها برخورد ننمایید.

هرچه که لازم بود به رفقایی که به کوهستانها رفتند، آنها که به زندان افتادند و همه شما گفتیم. چیزی که مسلم است اینست که به سختی عاقل خواهید شد! فرمانده کیست، مقتضیات را چگونه بجای می‌آورد؟ شخص نظامی کیست؟ چگونه می‌توان نظامی شد و جنگید؟ طرف ده سال در کوهستان زندگی می‌کند، اما من از اینجا با بی‌سیم به او می‌گویم که فلان تپه را می‌توانی بدینگونه بکار ببری و اگر فلان جا بمانی، ایراد خواهد داشت. این یک تثبیت من است که از اینجا از فاصله هزار - هزار و پانصد متری به آن دست یافته‌ام. او نیز ده سال است که در کوه جودی و گابار¹⁶ است، در تمامی کوهستان‌های کردستان زندگی کرده، اما قادر نیست به صورت صحیحی از آن استفاده نماید. مورد عجیب این است. درک آن سخت است! از اینجا هشدار می‌دهم که مثلاً فلان ارتباطی که برقرار کرده‌ای صحیح نیست. او خود در میان آن مناسبات است اما قادر نیست به صورت درستی از آن استفاده نماید. چرا اینگونه‌ای؟ کفایت و توجه کافی ندارید و فاقد شکل هستید، اسلوبتان نیز سبب برانگیختن خشم می‌شود.

کردها برای اولین بار شاهد یک پدیده رهبری همخوان با منافع خود هستند. این امر مسئله رهبر شدن و یا نشدن من نیست، با یک واقعیت رهبریت آشنا شده‌اند. از اعمال من آگاهید، در این زمینه نیاز رهبری را به صورت یک خواسته و تلاش جهت تحقق آن درآورده و اینگونه هم خواسته را مطرح می‌نمایم و هم چگونگی برآوردن آن خواسته را نشان می‌دهم. سعی در ایجاد پیش‌نیازهای آن می‌نمایم. وقتی بیشتر از آن خواسته می‌شود با بیان چگونگی رهبری، گاه و بیگاه رهبری را طرح کرده و اجرا

می‌نمایم. در واقع به هیچ وجه همچون یک رهبر عمل نمی‌نمایم و هر آن ممکن است پا پس بگذارم. اما فقیران و این خلق کسی را ندارند، هر کس آنها را به بازی گرفته و آنها را جهت تبدلات عرضه داشته است. رهبریت "آپو" ناگاه میدان را پر کرده است. مهم نیست آپو آنگونه است یا نیست، اما خلق خواهان آن است. من نیز به خلق پایبندم. وقتی انسانها طلب می‌کنند و طلب اصیل و غیر قابل اغماض دیده می‌شود، علاقه‌ی وافری به آن می‌یابم. با طلبشان موافقت نموده و مورد لازم را بجای می‌آورم. در برابر خواسته‌های انسانها پایبندی‌ام در حد بسیار بالایی است. مادامی که یک خلق خواهان آن است، شیوه انجام رهبری را بیان کرده و دست به این تلاش بزرگ می‌نمایم. در حالیکه رهبران متقلب بسیاری می‌توانستند به صحنه بیایند اما چنین چیزی از من بوجود نمی‌آمد.

در واقع من محبوب‌ترین شخص هستم. در میان جمع هزاران متر آنسوتر ایستاده و برای دیده نشدن، از انظار می‌گریختم. وضعیت روانی خود را برای شما بازگو می‌کنم. ناگاه خواسته‌ای را حس کردم و یا نیازی را دیدم. اگر برخی به جای من می‌بودند، خویش را می‌باختند. اگر به میان خلق بروم، میلیونها انسان تا سرحد مرگ بیا می‌خیزند. فکر نمی‌کنم در هیچ نقطه‌ای از جهان، یک خلق اینچنین در اطراف یک شخص بیا خاسته باشند. اما باز هم آن را همچون معضلی بزرگ برای خود تلقی می‌نمایم. شما خودخوری می‌کنید که چرا خویش را اینچنین به دردسر دچار کردید و آنگونه خود را به زوال می‌کشید. به شما یک اختیار می‌دهیم، خویش را می‌بازید، خود را به صورت یک سربار و بزرگترین شکنجه برای من درمی‌آورید. زیرا عنوان شکنجه برای خدمت در راه خلق‌ها نیک نبوده و عنوان سربار نیز صحیح نیست اما ناچار عنوان می‌کنیم.

در حال حاضر اگر پیشاهنگی موجود را به بهترین مبارز حزبی پیشکش کنیم، معلوم نیست در اولین فرصت چه به حال و روز خویش خواهد آورد، شاید آنرا بفروشد. ناچار از حفاظت از آن هستم. نیرو و توان لازم را دارم اما چیزی نیست که به آسانی از عهده‌ی آن برآیند. علی‌رغم آن می‌خواهم بنام خلق اندکی شجاعت نشان دهم. شما نیز شجاعت نشان می‌دهید و از برخی جهات شدیداً نشان می‌دهید اما نه به آن صورت که مدنظر من است. عجیب است. در حالیکه من بی‌ادعاترین شخص بودم اما در حال حاضر نیز این من هستم که محکوم به برعهده گرفتن این بارم. مادامی که نهاد رهبری ضروری‌تر از همه چیز حتی آب و نان است، پس برای این خلق باید این نیاز را مطرح تر نمود. همچنین چگونگی ماهیت رهبری و اصول و قواعد آن را باید مطرح کرده و در صورت امکان باید آن را تمثیل کرد و در صورت لزوم باید برای آن آماده بود. می‌دانید که در سایر کشورها صدها سال قبل تئوری آن را می‌نویند، جهت آن کتاب‌ها به تحریر درمی‌آورند، مبارزاتی انجام می‌دهند و آنگونه بوجود می‌آید. من هم تئوری آن را می‌سازم و هم تمامی اصول و قواعد وضع کرده و آن را با ظرافت تمام تمثیل می‌نمایم و این جنبه‌ی آزادی کار است. شاید متعجب شده و از چگونگی انجام این کار جويا گشته و بخواهید طلسم این کار را به شما نیز بیاموزم.

قبلاً در میان یک جمع حتی نمی‌توانستم پایین اتاق دم در برای خود جایی بیابم و با این وضعیت جایی باز کرده و می‌نشستم. اما حال به هرجا بروم، میلیونها انسان بیا می‌خیزند. طلسم این کار چیست؟ اگر چه بصورت چالش دیده می‌شود اما باید سعی در ادراک برخی مراحل نمایم. باید نوگرایی در اندیشه و کردار دیده شود. اگر این نباشد به نظرم کارتان دشوار خواهد بود. فکر نمی‌کنم شخصیت‌هایی که تک‌بعدی بوده و نظام آن را شکل داده باشد، در قابلیت رهبری و یا حتی قابلیت یک جنگجو توان پیروزی داشته باشند، زیرا مثال‌های آن را می‌بینیم. برای من زندگی مساوی است با موفقیت. همه چیز بسته به موفقیت بوده و موفقیت نیز به صورت مطلق بسته به آزادی است. **آنکه آزاد نشود، موفقیت به دست نمی‌آورد و آنکه موفق نشود نمی‌تواند زندگی کند! این قانون زندگی در کردستان است.**

فردایی بهتر از امروز برای ما

از اولین سالروز تشکیل P.K.K تا به امروز در مورد تمامی سالروزها سخنانی را ایراد کردیم. بیست سال است که در این شکل بسر می‌بریم. چهاردهمین سالروز اعلام رسمی آن را پشت سر گذاشتیم. با یک کلمه می‌توانیم بگوییم که آن را به صورت شیوه زندگی درآوردیم. بزرگترین قدرت تصمیم، بزرگترین عمل و بزرگترین سازمان را ایجاد کردیم. ثابت شد که جنگ تنها

گزینه‌ی صحیح زندگی است. دشمنی بسیار مستبد و بی‌قانون را محدود نمودیم. از دهان دشمنی که ما را همچون یک تمساح میان دندانهای خویش گرفته و به سوی معده خود می‌برد قادر شدیم که مجدداً زنده گردیم. از دهان دشمنی که در حال جویدن و بردن بسوی معده بوده و به آسانی نمی‌کشت، اکنون به وضعیتی درآمدم که می‌توانیم نفس کشیده و نشانه‌های حیات را بروز دهیم. از حالت یک زن بی‌فرهنگ که از دست یک گردن کلفت روزی پنجاه بار کتک می‌خورد به حالتی رسیدیم که با فرار از خانه راه آزادیخواهی را در پیش می‌گیرد.

در این اواخر یک جلسه عالی تشکیل شد. عنوانی که بر آن دادم این بود؛ از حالت یک زن در دست یک گروه قدرتمند زورمدار بیرون آمده، به حالت کسی درآمدم که سعی می‌کند اندکی ناموس خویش را حفظ کند، اینها چیزهای کمی نیستند. به آنها که زندگی در آخورها را شایسته‌شان می‌دیدند، ماهیت زیباترین و قابل قبول‌ترین زندگی را نشان دادیم. اینها دستاوردهای بزرگی هستند.

گاه انسان در راه یک عهد می‌میرد. برای ما حتی عهدهی نمانده بود که در راه آن بمیریم. ما به حالتی درآمدم که برای عهد آزادی می‌توانیم پیا خاسته و در راهش بجنگیم. زندگی برای من در کلمات مستور است. اگر چه اکنون هم دشواری‌هایی بر من فشار می‌آورند اما کلید زندگی در دست من است. سایر انواع زندگی‌ها تقلبی، پست، کریه و نزدیک به تاریکی و حیوانیت است. با گذر از اینها حیات نوین را ساختیم. جنگی مختص به خود بود و چیزهایی را ایجاد نمود. باز هم می‌گویم که کسی از شما را مجبور ننمود. با اراده‌ی آزاد خویش آمدید پس باید حق آن را ادا نمایید. به خود ارج بگذارید، امکان حیات را برای خویش بیافرینید و به آسانی نمیرید. امکانات پیشگیری از مرگ آسان را دادیم. حداقل از این پس باید حیات و عهدهی معنادار داشته باشید. از این پس در یک پیشروی شجاعانه و موفق به مثابه نشانه سرزندگی جوانیتان تا چه حد می‌توانید پیروز باشید؟ کارتان دشوار است، اما بیشتر از من امکانات لازم برای موفقیت دارید. آیا خردمندی، قاطعیت و ادراک لازم را نشان خواهید داد؟

به تمام افراد حزب، جنگجویان و کارکنان جبهه‌های فعالیتی گفته‌ام که آیا می‌توانند زندگی کنند و زندگی‌بخش باشند؟ دست کم باید فرصت زندگی برای خویش را ایجاد کنند. نباید خجالت کشید. شخصیت‌هایی لازمند که همچون ما بتوانند بجنگند، زندگی کنند و نمیرند. ما چرا اقدام به تاسیس P.K.K نمودیم؟ یک اخلاک‌گر می‌گفت که باید همانگونه که متولد شدند اینها را مدفون کنیم، نباید جهان از ایجاد شدن اینان خیردار شود. این سخن یک کمالیست بود. چرا نباید جهان صدای ما را بشنود و ما را ببیند؟ به نظر او ما مدفون بودیم. می‌گفت که تو مجدداً جنازه‌ی مدفون را بیرون آوردی و از کار ما راضی نبود. به نظرشان ما مرده بودیم و باید همانجا می‌ماندیم. ما هم گفتیم که ما از سر ستیز با مردگان مشغول خواهیم شد. اگر من در مزرعه مردگان در راه زندگی مبارزه نمی‌کردم، نمی‌توانستم این سرزندگی را در خویش ایجاد کنم.

شاید در میان دستگاه اداری جمهوری ترکیه می‌توانستم جای بسیار خوبی داشته باشم. می‌توانستم در میان دست‌اندرکاران عالی رتبه جای بگیرم، اما اگر آنجا می‌بودم فرسوده می‌گشتم، شاید هم میمونی پیشرفته می‌شدم، اما قطعاً نمی‌توانستم انسان شوم. شاید این نوع زندگی را ندیدم اما از نردبان یک زندگی بسیار باشکوه و تاریخی بالا می‌روم. امری زیبا لازم است! شما نیز یک زندگی اینگونه برای خود فراهم کنید، زندگی تان باید باشکوه باشد! یک حیات جذاب، شرافتمندانه و غرورآمیز. حیاتی سرشار از امید که نور از آن ساطع شود. باید امید و جسارت به اطرافتان بیفشانید. هر جا بروم مطمئن هستم که حق این کلمات را ادا کرده‌ام و اینان توجیه موجودیت من هستند. باید آنچنان بود، نه برای خود بلکه بدان سبب است که خلق این انتظار را از فرزندانش دارد. من خواسته‌ی پدر و مادرم را برآورده نکردم اما خواسته‌ی خلق را نیک برآورده می‌نمایم. خواسته‌های رفقای شخصیم را نیز برآورده نکردم اما خواسته‌های حزب را نیک برآورده می‌کنم. شما نیز اندکی اینگونه باشید.

انتقادپذیرم. می‌بینید که حال و هوای انسانی خودپسند را ندارم. شاید هم در صدر آنانی هستم که باید مورد انتقاد قرار گیرند. البته اگر قدرتش را داشته باشید! اگر ناتوان باشید، نمی‌توانید انتقاد کنید. توان فکری ندارید، توان دیدن ندارید، پس با این حال از چه چیز انتقاد خواهید کرد؟ در برابر تان یک نیروی عظیم وجود دارد که انتقاد را هم بسیار دوست دارد. بهترین نیکی که امروزه می‌توان در حق من انجام داد یک انتقاد شدید است. همچنان که انتقادهای من نیز شما را نیرومند می‌گرداند. بهترین نیکی که می‌توانم در حق شما انجام دهم، یک انتقاد شدید است. می‌دانید که آن شما را رهنمون خواهد ساخت.

به این خلق بدبخت دیگر چه می توان داد؟ چگونه می توان به ناتوانانی چون شما توان بخشید و در آنها استعداد ایجاد نمود؟ به نظر من رفقایم باید در فرا گرفتن مجرب می بودند. اما دریغ از چنین رفقای! بسیار مایل به رفاقت با ما هستید اما توانتان کفایت نمی کند. در مطالبی که می نویسند عدم توان لایق شدن در برابر من همچون یک عامل احساس خردی آنها دیده می شود. زندگی شان را در کف دستشان می گذارند اما وقتی موفق نمی شوند دچار دشواری می گردند. من بسیار بیشتر از آنها ناراحت می شوم. زیرا علی رغم خواسته بسیار توان موفقیت ندارند. جان، گرانبهاترین چیز انسان است، آن را هم اختصاص می دهند اما موفقیت به دست نمی آورند.

من خود را در آن حد فدا نمی کنم. کار من بیشتر مهارت است. چه به سبب دلایل جسمی و چه به لحاظ ظرفیت جسمی - هر چه که می خواهید بنامید- چندان خویش را دچار کارهای صعب نمی نمایم. من هم می دانم چگونه خویش را آنگونه که من برداشت می کنم و آنگونه که شما برداشت نمی کنید دچار دشواری نمایم. اما حساسیت، ظرافت و بیداری در من بسیار عالی است. رفیقی در پیامی که به مناسبت این سالروز نوشته می گوید: "تو خلقی را دلت جای دادی و آن خلق را امروزه بصورت یک قلب متحد درآوردی" این رفیق سعی کرده چیزهایی را درک کند. در نگاهی به قلب شما به طور مطلق معلوم نیست که در یک دل تا چه حد خلق وجود دارد. ما سالهاست چگونه یک خلق را در یک دل کوچک جای دادیم و تا به امروز حمل نمودیم، دل خلقی بی دل شدیم. از نظر اندیشه نیز می توان همان چیز را بیان داشت. خلقی بی سر بود، یعنی رهبریت نداشت. پیکری بدون سر بود. توان ایفای نقش سر و مغز برای آنها بسیار صعب است. پیکر کرد همچون پیکر مردگانی بود که برای تشریح از آن استفاده می کردند، پیکری متعفن بود. ببینید به سخن درآمده و امروزه دارای مغز است. تمامی اینها به نوعی بیانگر واقعیت P.K.K است.

شما به عشق P.K.K این راهها را زیر پا گذاشتید و مطمئنم که جان خود را نیز در آن راه گذاشتید. فرماندهان ما بسیار کهنه پرست و مبارزان ما بسیار سطحی نگر رفتار کردند، نتوانستند از خود خلاقیت نشان دهند، اما من مجدداً می گویم که بیاید شخصیت P.K.K را در خود بسازیم. من بسیار نوگرا بوده و هر روز از دل یک نوگرایی، نوگرایی دیگری را رقم می زنم. برای یک نوگرایی و یا ایجاد نوگرایی، در واقع من هم اعلام آمادگی می کنم. بگذار نوگرایی های من برای تاریخ و خلق باقی بمانند، یک حزب نو بسازیم تا بتوانیم یک گام در حزب به پیش برداریم. نیک به سخنان گوش فرا می دهید، این نیز یک پیشرفت است. خویش را بیشتر وقف کار می کنید. این نشان می دهد که در راه راست اندکی دیگر پیش رفته اید. آنها که مخاطب ما هستند، مشکل کمیت ندارند و از نظر کیفی هم پیشرفت هایی دارند. علی رغم تمامی این انتقادات کارها در طریقی صحیح به پیش می روند. اگر در راه صحیح نباشد، من نیز نمی توانم نفس راحتی بکشم.

من برای خویش عهدی دارم، سوگند صداقت خورده ام که تا زمانی که زنده هستم، امورات رهایی خلق و آزادیشان به هیچ وجه متوقف نشده و کسی نمی تواند متوقف نماید. این عهدی است که با خود بسته ام. بیست سال است که در این خط مشی این عهد را ثابت کرده ام. تمامی جهان به ما فشار می آورد اما باز هم این عهد همچنان مصداق دارد.

امروزه بسیار نیک می دانید که مبارزه از دیروز توانمندتر است. از سالهای 92 و 91 نیرومندتر است. این زنجیره از امروز تا اولین روزهای تاسیس حزب قدمت دارد. این بستن عهدی بزرگ و وفای به عهد است. آیا کسی از شما می تواند چنین عهدی ببندد؟ بسیار برایم تألم آور است که در کردستان کسی نیست که عهدی چنین بزرگ ببندد. تمامی شان در موضوع عهد بستن فاقد موفقیت هستند. از این شخصیت ها بسیار خشمناک می شوم و آنها را جزو آدمیان محسوب نمی نمایم.

ارزش عهد بستن مرا برخی از رفقای شهید بسیار خوب درک می کردند. شاید این شهدای مقاومت بزرگ را دیده باشید. باید آنها را به یاد آورد و همانند اسطوره ای صداقت ارزیابی شان نمایم؛ مظلوم، کمال، خیری، عگید، حقی¹⁷ ... از یک نظر چنین پیشرفتی در میان نبود اما وفای به عهد وجود داشت. کمال پیر می گفت: "دشمن زندگی مان را به بازی می گیرد و اینگونه می خواهد حزب را شکست دهد و ما با مرگمان او را شکست خواهیم داد" این یک مثال وفای به عهد بود. در اواخر سال 1985 در پی

¹⁷ از اعضای رهبر حرکت آپوئستی که همگی قهرمانانه جان خود را در زندان دیاربرک در راه موفقیت حزب بدون هیچ تردیدی فدا کرده و روشنگر راه پیروزی و موفقیت شده و صلابت شخصیت نوین مورد نظر جنبش آپوئستی را نشان دادند.

تصفیه‌ی نیروی گریلا و سرآغاز آزمون مبارزه مسلحانه ما بودند. رفیق عگید با مرگ خویش توانست وفای به عهدش را نشان دهد. اینگونه عهد رفقای شهید بی‌شماری را هر سال شاهدیم. ما تنها این عهدها را به عنوان عهدبستن می‌پذیریم.

ما نیز با آنان عهدهایی بستیم، عهدی که با حقی بستیم اعلام رسمی تاسیس حزب بود. عهدی با مظلوم و کمال و خیری بستیم، عهد موفقیت در بازگشت مجدد به میهن بود. عهدی که با عگید بستیم، عهد تشکیل ارتش گریلایی بود و توانستیم به این عهدهایمان عمل نماییم. باید عهدهایی همچون عهد بستن با شهدای بزرگ و موفقیت در آن را داشته باشید. آیا قادر به درک آن هستید؟ این را جهت ناراحت کردنتان مطرح نمی‌کنم و در پی آن نیستم که شجاعت‌هايتان را نیز به زیر سوال برم، اما تاکنون شیوه‌ای که به اجرا درآمده موفقیتی در پی نداشته است. مرگ همه‌چیز نیست، با مرگ و مقاومت نیز همه‌چیز به دست نمی‌آید. ما همچنان وفای به چنین عهدهایی را ادامه خواهیم داد. این عهد را از این پس نیز برآورده خواهیم ساخت. شما نیز عهدهایی صحیح ببندید و قول پیروزی بدهید. از صداقت و گفتار برخاسته از دلتان شکی ندارم.

چیزی که می‌خواهم بگویم این است؛ عهد رهبری تاکتیکی مطابق معیارهای امروزین P.K.K چیست؟ رهبری تاکتیکی یعنی تدارک به موقع سازماندهی و قیام در شهرها، گریلا در شهرها، مقررات گریلایی، مقررات سازماندهی غیرعلنی، مقررات فعالیت‌های عملی یعنی هزار و یک نیاز تاکتیکی و تنظیم آنهاست. جوابگویی به امر مورد نیاز و جوابگویی چگونگی یک امر در یک مکان است. چیزی که باید از این سخنان استنباط شود جوابگویی کافی به تمامی اینهاست. شکایت‌هایی نظیر بیان دلایل عدم موفقیت، مانع‌ها، دسیسه‌ها و مقصر قلمداد کردن افرادی خاص قصه‌ای بیش نیست. باید برای صاحبان یک عهد خودفروبی‌ها چندان محلی از اعراب نداشته باشند. عهدی که بسته می‌شود تنها برای پیروزی است. عهدهایی خارج از این تنها لاف‌زدن است. علی‌رغم تمامی این انتقادها عهدی که با خود بسته‌ام این است که فردا بیشتر از امروز از آن ما خواهد بود. اثبات این نیز پراکتیک بیست سال گذشته است. ما نیز حق داریم که بخواهیم این خلق چنین افراد جسوری داشته باشد. باید سوگند یاد کرده و تصمیم بگیرید که فرزندانمان باشید که اینگونه درک می‌نمایید، اینگونه عمل نمایید، تصمیم بگیرید، اجرا کرده و کنترل نمایید و همچنین آنرا متحقق سازید. چنین کسی نه تنها عهد آن را می‌بندد بلکه پیش رفته و موفقیت بدست می‌آورد. باید اینگونه باشید. اگر آنگونه نباشید، نامرد می‌گردید. شاید در سخن با شما داد و ستد داشته باشم اما چندان درونی نخواهد بود. این نیز به معنی رها کردن به حال و روز خود خواهد بود.

پایبندیها و صداقت‌های بزرگی را ایجاد کرده، عهد آن را بستیم و به سطح تصمیم درآوردیم. عهدایتان عهدهایی ظاهری و از نوع عهدهایی است که با رفقا و اطرافیانان می‌بندید. من اینان را جدی تلقی نکردم. گفتیم که باید عهد را با خلق بسته و پایبندی و صداقت را در برابر ارزشهای اساسی یک خلق تداوم بخشیم و پیشروی و شادمانی زندگی را در اتحاد و اراده‌ی وی ببینیم. اینان بسیار واجب بودند اما شما چندان جدی تلقی نکردید. اینها اساسی‌ترین دغدغه‌های من هستند. چگونه با یک خلق می‌توان پیمان بست؟ چگونه می‌توان یک خلق را اراده‌مند نمود؟ تصمیم یک خلق چیست؟ قاطعیت تصمیم، پیشروی و مبارزه‌اش چگونه باید باشد؟ شما نیز محبت‌ها و شاید عشق‌های ناچیزی داشتید. من برایشان ارزش قائل نشدم. شاید ناراحت شدید اما عذر مرا بپذیرید، نمی‌توانم ارزش قائل شوم. زیرا قبل از آن برخی پایبندیهای دیگر لازم بودند. اگر پایبندیها، تصمیمات، عهدها، اشتیاقها و عشق‌هایی که قبل از آن لازم هستند را نتوانیم بدست آوریم، آنگاه آن امور شخصی شما بسیار ناچیز بوده و هیچ ارزشی نخواهند داشت و حتی مایه‌ی شرمساری خواهند بود.

افق و دلتان را وسیع تر کرده و درک کنید. من از صاحبان دلی بزرگ و دارندگان محبتی افزون احساس غرور می‌نمایم. حتی با غبطه به کسانی می‌نگرم که زندگی باشکوهی دارند. حسودی نمی‌ورزم اما من برداشتن گامهای ناچیز را نیز چندان شرافتمندانه نمی‌بینم. سخنانی دال بر توجه به اطرافیان، رفقا، اصل و نسب چندان به من ربطی ندارند و یا در برداشت ایدئولوژیک - سیاسی من جایی ندارند. رفیقان را درک کنید و مطابق آن به رفاقت پردازید. من واقع‌گرا هستم اما بسیار هشیارم، صداقت دارم و رفیقی بی‌نظیرم. می‌دانید که حاکم بر امورات هستم. می‌توانم چیزهای بسیاری را خرد کرده و از آنها گذر نمایم. حتی اگر مادرم باشد از مرافعه با وی چشم نمی‌پوشم. اگر موردی که در برابرش هستم یک موضع پرنسیب باشد حتی با خودم به مبارزه می‌پردازم. بشناسید و مطابق آن رفاقت و دوستی پیشه کنید.

اجباری در کار نیست اما مادامی که تصمیمی گرفتید تمامی مقتضیات آنرا بجای آورید، اگر بجای نیاورید، آماج سخنان شدید خواهید شد. باید بدانید با چه کسی و چیزی رفاقت می کنید و چگونه رفاقت می کنید. باید بخوبی بدانید که چگونه می توانید با وی زندگی کرده و چگونه رفیق همراه وی باشید. یک اخلاک‌گر می گفت هر شخص جسوری یک شیوه مخصوص به خود دارد. اگر آنگونه هستید پس در مقابل دشمن این را ثابت کنید، به دشمنان ضربه وارد کنید تا مطابق آن بگویم که شما نیز شجاعتی مخصوص به خود دارید. آدم پست! تمامی ارزشهای حزبی را چپاول کرده و خواهد خورد و سپس خواهد گفت که این هم شیوهی این شخص جسور است. نخیر، در مقابله با دشمن شجاعت را نشان بده! تقلبی از سایر انواع را نمی‌خواهیم. اگر بهتر از من عمل کردید، تحسینتان خواهم کرد. اما یک شرط این کار وجود دارد، یعنی بسته به میزان ضربه زدن به جبهه دشمن و جبهه ارتجاع و نتیجه گرفتن از آن است، در غیر اینصورت مشغول کردن حزب و میدان نبرد را به بازی گرفتن و سپس دم از جسارت و شیوه مخصوص به خود زدن قابل قبول نیست. بنابراین مجبور به عمل به چیزی که خواهان آن هستیم می‌باشید. زیرا قادر به انجام موردی بهتر از آن نیستید. این را نیز گفتم کاش قادر به انجام کار بهتر از آن می‌بودید تا من هم روزانه در پی آب برای گرداندن آسیاب شما می‌بودم.

ارزیابی‌های بسیاری در مورد چهاردهمین سالروز اعلام رسمی P.K.K قابل بیان بودند. من مجبورم که شیرازه سخنان را بیان نمایم. بیشتر از خود به شما می‌اندیشم، به جنگجویان میدان نبرد و پیکارگران مقاومت طلب زندانی. چگونه می‌توانیم جوهری‌ترین سخن و سخنی که بیشتر مایه پیروزی می‌شود را بر زبان برانیم؟ این تمامی دغدغهی من است. زیرا زندگی آنان سخت است و شدید. حتما باید به نوعی به آن یاری برسانیم. دشمن نیز در پی تخریب است. هنوز هم احساس وجود نفس خود را بر پشت‌سرمان بدون وقفه تداوم می‌بخشد. باید نفسش را ببریم. به همین جهت می‌خواهیم به رویه‌ای بجنگیم که بسیار پیشرفته است و کسی که با آن می‌جنگد آگاه بر چگونگی دوری جستن از دشمن بوده و می‌داند وضعیت را چنان تنظیم کند که قادر نباشد به ما برسد. در غیر اینصورت نمی‌توان از طعمه شدن رهایی یافت. هزاران بار به دهانش افتادید و نفسش بر پشت شما احساس می‌شود، نمی‌خواهیم شماها طعمه شوید. چشمانمان را بر روی این دنیا گشودیم اگر این دنیا به غیر از تاریکی و پستی چیز دیگری به ما ندهد، ما نیز به سوی روشنایی گریخته و آن را به چنگ خواهیم آورد. کسی شما را نپذیرفته و دوست نمی‌دارد. سرزمین تان خراب شده است، شرف انسانی تان زیر چکمه‌هاست و هر روز پایمال می‌شود. کسی با احترام و محبت از شما یاد نمی‌کند. همیشه شما را وحشی می‌بینند و به شما جایی نمی‌دهند. شما نیز راه خود را گرفته از واقعیت خود، سرزمین خود و اصل و نسب خویش و همه چیز خویش می‌گریزید. این تلخ است و به همین سبب مجبوریم که خردمند باشیم.

نباید به خاطر حقایق بگرییم و گریستن را به شما توصیه نمی‌کنم. اگر نتوانید کاری انجام دهید بگریید. من تا به امروز علی‌رغم این همه شهید حتی یک قطره آب دیده نریختم. اما اگر زندگی اینچنین مسخره‌آمیز بوده و خودفریبی بصورت مقایسه‌ظاهری با سایر انسانها باشد، گریستن تان هزار بار ارزشمندتر از آن زندگی است. گریستن شما به حال لبخندها و اشتیاقهای زندگی ریاکارانه هزاران نیکی بیشتر را در خود دارد. البته تا شکست دادن زندگی مزورانه. آیا چنین عواطفی خواهید داشت؟

برخی از شما برای درک من کتاب می‌نویسند. به نظر شما رهبران سیاست‌مدار خوبی است، فرمولهای ایدئولوژیک خوبی نشان می‌دهد و خط‌مشی وی صحیح است. تنها این نیست بلکه در عین حال یک پیکار بزرگ در راه شرافت انجام می‌دهیم. متوجه نیستید. شما یکبار انجام داده‌اید و من میلیونها بار انجام می‌دهم اما می‌دانید که این صرفاً در کتابها نمی‌گنجد. چیزی که بسیاری از شما آن را پیکار در راه شرف می‌نامند، مبارزه در مقابل ماست. زودرنجی و دلخوری را مبارزه در راه شرف تلقی می‌نمایید و این رذالت است. شرف را تکبر می‌دانید. چگونه توانستیم تعریف صحیحی از حیثیت و غرور ارائه کرده و تا به امروز ادامه دهیم؟ امروزه همه کس می‌گوید که حیثیت انسانی را پایمال نخواهند کرد و عهد شرف است، شرف را پایمال نکرده و اظهار داشتن غرور می‌کنند. اما باید معنی اینها را نیک دریافت. احساسات نیز همانگونه‌اند. چگونه معنی احساس و اشتیاق را برای شما بازگوییم؟ از این نظر تاریخ و زندگی رهبری ارزش آموختن را دارد. میل، خشم و ستیز عظیم چیست؟ اگر این را با تحقیق در حیاتمان درک کنید توانمند می‌گردید. من نیز یک پیکار گرم، همانند شما رهرو این راهم و سعی در ادای حق این امر دارم. این پیشروی را به صورت رسمی از روستای "فیس" آغاز نمودیم و امروزه اینجاییم. یک پیشروی عالی! دشمن را اندکی خشمگین نمود و خلق را شادمان. در تاریخ برای اولین بار چنین کار زیبایی انجام شد. باز هم باید ممنون باشیم که این روزها را دیدیم. چه خوشبختیم! آغاز

به پیشروی در مسیر صحیح نموده و همچنان که از مرگ رهایی یافتیم، چنان به زندگی پیوند خوردیم که بار دیگر از آن نگسلیم. خوشبختی بر این اساس است و تبریکها نیز بر همین منوال. کاش کسی بود که از من بهتر کار می کرد تا به او تبریک می گفتیم. حتی اگر بهتر هم انجام ندهید به شما تبریک می گویم. از تمامی اعضای حزب نیز به سبب این پیشروی شان تشکر می نمایم.

همچنین به خلق به سبب پابندی بزرگشان تبریک می گویم. به سبب پاسداریشان از دعوی خود و اختصاص برترین جایگاه برایش تبریک می گویم. همچنین از برخوردهای دوستانه هر چند اندک نیز سپاسهای بی شمار خویش را نثار می نمایم.

شهادت را به عنوان فرماندهان معنوی خویش ارزیابی نموده و یادشان را به عنوان برترین توان بخشی مادی و امر به کار در نزدیکی خویش احساس کرده و با آن توان پیش می رویم. به انتظارات پیکارگرانی که در شرایط سخت بسر می برند نیز با دادن امکانات با معناترین پیروزی جهت زمان حال جواب می دهیم.

ما نیز از انبای بشریم، نیرویمان بی نهایت نیست. ادعایمان در جهت بی نهایت نمودن آن است اما علی رغم این با توجه به محدودیت امکانات، عظیم ترین امر و موجبات بجای آوری عهد - هرچه که باشد- را انجام داده سعی بر تحقق رهایی می نمایم. کسی به ما امر انجام دادن این امورات را نداد و یا در مقابل برخی چشمداشتها آن را انجام ندادیم. حکم به انسان بودن خویش دادیم. این را لایق خویش دیده، سعی بر بر آوردن آن نموده و اینگونه شاهد چنین روزهایی گشتیم. تمامی اینها به اندازه ای که متعالی و اصیل است، چیزهایی است که باید با فروتنی آن را انجام داد.

سعی خواهد شد تا کاری با طرح ریزی دقیق تر و سازماندهی بهتر از این پس انجام شود. کسانی که این پیکار را از صفر به اینجا رسانند، باید توان پیشروی لازم جهت دوران پس از این را نیز نشان دهند. البته که حتی اگر آخرین فرد این دعوی باقی بماند، این شخص تا رسیدن به پیروزی کامل بر این اساس پیکار نموده و موفق خواهد گردید. اگر او واقعا از ما خبر داشته، ما را درک کرده و اندیشه هایمان را در زندگی بکار بسته باشد هیچ مانع داخلی و خارجی قادر نخواهد بود وی را از راه پیروزی مطلق بازدارد. از این پس نیز آزادی تصمیم و عهد موفقیت از آن شماست. از تمامی کمکهایی که از دستمان برمی آید دریغ نخواهیم ورزید. در رفاقتمان روشن و شفاف هستیم.

انتقادات بسیاری از شما کادرها و پیکارگران نمودیم، راه نشان دادیم و امکاناتی نیز ارائه کردیم. موارد قابل قبول و غیر قابل قبول را نشان دادیم. به مناسبت این پانزدهمین سالروز به تمامی پیکارگران، اعضای حزب و طرفداران اعلام می کنم که باید عهدی متناسب با شأن P.K.K، واقعیت آن و خصوصیاتش - که با تمامی جوانب انسانیت را فتح نموده - داشته باشید. اگر واقعا در زندگی

خویش پرنسب هایی داشته و زندگی خود پس از این را به آن وابسته سازید، بدون انحراف به راست و چپ قادر خواهید بود جوانب بسیار عقب مانده ی خویش را برطرف سازید. اگر راه صحیح جهت خلق کردستان و انسانیت، روش آن، سرعت و تلاشش را تعیین کرده و آن را بجای آورید، به معنای یک زندگی مطلوب خواهد بود. در فرجام هم رهایی عمومی و هم رهایی فردی وجود دارد. مرگ در این راه نیز مرگی است که به قول انقلابی بزرگ می توانیم با خوشرویی از آن استقبال کنیم! به این نقطه دست یافته ایم. چه خوشبختند، آنان که از این نظر در پیکارند، آنان که پیکار کرده و پیروز می شوند و آنان که در این راه به شهادت می رسند.

فصل سوم

هنر مدیریت به شیوه رهبری

نباید مشارکت ما در درسهای شما به صورت معمولی تلقی گشته و نه به شکل یک شیفتگی محض به آن گوش فرا داده شود. مجبور به یاد دادن موارد بسیار مهمی هستیم. موردی را همیشه بر زبان می آورم؛ ما می خواهیم همراه با کادرها کار کنیم. با مبنا قرار دادن کادرها ارزیابی های مستمری انجام می دهیم. اما شما حالات عجیبی دارید، سالهاست که مجال موجود را نمی بینید، آنرا ارزیابی نمی نمایید و همیشه به صورت فردی از آن استفاده نموده و آن را موکول می نمایید. این شیوه مخصوص به شماست. به هیچ وجه قادر به توسعه گفتمان انقلابی در درون خویش نمی گردید. انقلابی بودن را همانند یک بار و دین تلقی می نمایید. هیچ گاه انقلابی بودن را همچون یک کار مشتاقانه، شیوه زندگی، یک موفقیت و پیروزی که باید با هیجان و اشتیاق وافر آنرا بجای آورید تلقی نکرده و لزوم کار بر روی آن را احساس نمی نمایید.

اینها مواضعی هستند که ما را از شیوه مان بسیار دور می نمایند. به نظر من این کارها باید در سطحی بیشتر و به صورت درونی و نتیجه بخش تلقی گردند. سالهاست که در اندیشه ام که چرا این شیوه ما را بکار نگرفته و دیگران را وادار به کار بست آن نمی نماید. چیزی که می بینم این است که شخصیت و یا بی شخصیتی را که طی صدها سال سرکوب شده، در زندگی پیشه می کنید. باید این را اندکی بصورت متفاوت ارزیابی نمود. احتمال بسیار زیاد همزمان با ایجاد تاریخ در ذهن و شخصیت شما که به تازگی گره آن باز می شود، جوانب خطرناک نیز مطرح شوند. اگر در برابر این خصوصیات منفی شما مانع سازی نگردد، نمی توانید خویش را از هر گونه حسابرسی نامطلوب و خودنابودی دور نگه دارید. حتی شاید متوجه این موارد نباشید.

خواستیم تا بررسی ما از انسان صحیح باشد. درک انسان از مهمترین کارهای ماست اما طرح خواسته تان به شیوه ی موجود بسیار اشتباه و بی جاست. شکی نیست که باید خویش را مجددا بسازید و مطابق برداشت من از زندگی باید خویش را به طور حتم تحلیل نموده و نوسازی نمایید. هستی من بسته به این موارد است و این شیوه من است. در واقع شما نیز وارد این کار می شوید اما به شیوه ای نامطلوب. پایبندید، یک پایبندی پر از خطرات. این شیوه را به کنار نمی گذارید، هر اندازه که در پی ایجاد تحول در شما باشم، شما نیز به همان میزان خویش را قاطع تر می نمایید و این را با اصرار نیز انجام می دهید.

پی در پی شرایط تولد، زندگی و کار و شیوه ی خویش را بیان نمودم. باید مرا از همه جوانب مورد بحث قرار دهید. همچنانکه دشمن هنوز هم توجه خاصی به این امر دارد. دشمن جهت مانع شدن در برابر کار ما و نتیجه گیری بر له خویش در شیوه من دقیق می شود و این را روزانه انجام می دهد. شما نیز جهت اجرای کامل خط مشی باید روش ما را اساس کار قرار دهید. اما کار شما اندکی ظاهری است. بیشتر می خواهید با استفاده از فرصت به دلخواه خود عمل کنید و چندان این امر را درک نمی کنید. به احتمال بسیار درکی دیر هنگام و ناقص از آن می کنید. شاید هم قدرت آن را نمی یابید اما تمامی انقلابها نشان داده اند که یک انقلاب باید دارای منطق، هدف و شیوه مخصوص به خود بوده و به طور قطع باید در شخص نمود یابند.

شیوه های فردی در انقلابها وجود داشته و بر آن تاثیر نهاده اند اما نباید منطق، مسیر و کارا کتر عمومی انقلابها را از میان بردارد. یعنی حتی هنگام برخورد این دوشیوه، باید از ابتدا متوجه نتیجه آن شد. برخورد شما نیز برخوردی با جسارت بدون بنیاد و یا کورکورانه تر از این بود. هوشیاری ژرفی ندارد اما طلب زندگی هم دارید، در واقع بسیار تلاش می کنید و نمی خواهید از قافله عقب بمانید. برای تمامی این موارد جوابگو نیز هستید. حق زندگی حق شماست، از یک نظر آزادی است اما اگر این منجر به در نظر نگرفتن آزادی عمومی شده و در آخرین تحلیل به آزادی شناخت جای و اهمیت داده نشود خطرناک می گردد. شیوه ی شما در این مورد یک خطای بزرگ در محاسبات را در خود می پروراند. یعنی عدم تشخیص میزان نمایندگی شیوه شما برای شیوه کلی و داشتن و یا نداشتن تمامیت با آن است. در کنار این نیز مکررا می بینیم که گاه خود را هیچ شمرده و همانند یک حمال و یا یک

مومن بدون چشمداشت در انقلاب مشارکت می‌نمایید. در حالیکه برخی همه‌چیز را با احتساب منافع خود انجام می‌دهند، برخی نیز مشارکتی دارند که ماهیت آن و یا بود و نبودش محسوس نیست و تا حد ممکن فاقد شخصیت است. در واقع هر دوی اینها در صفوف ما حاکم بوده و در پی حاکمیت است. در آخرین تحلیل این دو نوع برخورد مکمل همدیگر هستند. خلاصاً یکی را دیگری بر می‌کند، یکی سپر ناکفایتی‌های عظیم دیگری می‌شود. این امر حزب و ما را بسیار به خود مشغول می‌نماید.

تکونین حزبی نیز به معنی از میان برداشتن این تضادهاست. سعی بر گذار از این موارد نمودم اما لاف زدن عظیمی در میان رفقا رواج یافت. بجای اینکه از مواردی که مطرح کردیم، درسهایی فراگیرند، تمامی شما به چنان اوضاعی رسیدید که اندکی مانده بود خویش را نابغه پنداشته و یا یک شیوه مطرح نمایید. چیزی که باید انجام شود این است که نتایج مشخصی از آن استنباط گردیده و اندکی توان اجرای آن را داشته باشید. ماندن بصورت یک ماده خام و بکار نینداختن خویش نامطلوب است. ابعاد ضعف حزب در صفوف ما بسیار خطرناک است. در پژوهش تاریخ حزب می‌بینیم که دشمن درونی به جایی رسید که قادر بود ما را به خفقان بکشاند. البته که مسئول درجه یک این امر شما هستید. این از یک نظر و در واقع توانمند شدن تاریخ خیانت است. اما به معنی مقاومت سرسختانه خط مشی حزب نیز می‌باشد. به نظر من شخصیت‌ها در ابعاد زیادی نشان از خودباختگی، انکار، ناتوانی و کراهت هستند و با این وضعیت خود به صفوف حزب وارد می‌شوند اما از خلاقیت، اندیشمندی، ادعا و زندگی زیبای حزبی بحثی در میان نیست. این امر با من تصادم می‌یابد و هنگام تصادم نیز وضعیت شما عیان می‌گردد. باید خردمند بوده و خلاقیت را در کار خویش بکار برید. به طور قطع آن را به صورت نادر در آورید. حتی اگر شیوه‌ی شخصی را توسعه دهید نیز ممکن نیست موفقیت بیار آید. لازم نیست جرم خویش را فرافکنی نموده و به دیگران نسبت دهید. اینگونه نمی‌توانید انسان شوید. مجبورید ابتدا در شخصیت خویش به موفقیت دست یابید. خلق و یا حزب می‌تواند به هر یک از شما گوش فرا دهد اما آیا شما غنای لازم را دارید تا دیگران را وادار به گوش دادن به خود نمایید؟ آیا شیوه صحیح را به تمام معنا کسب نمودید؟ به نظر من نه! ما در مقابل تمام حزب باز هستیم و حاضریم به شما گوش بسپاریم اما آیا شما توان آن را دارید که نسبت به این مورد احترام روا داشته و بتوانید مواردی را بیاموزانید؟ اینها موارد مهمی هستند. راه تلاش جهت تأمین زندگی از موفقیتی اینچنین می‌گذرد.

مسئله 59 تنها مسئله کرد و یا احقاق برخی حقوق نیست. پیداست که همه بحث می‌نمایند اما مباحثی هستند که بسیار سطحی‌اند و نمی‌توانند فراتر از پرده‌پوشی بر حقایق باشند، اوضاع متفاوت‌تر است. می‌توانم خویش را حقیقت سعادتمند تاریخ بنامم. شخصیت انقلابی از یک نظر مبارزه در راه انسانیت را از نظر دور نمی‌دارد. اما شما مدتهاست که این را به باد فراموشی سپرده و با مواردی دیگر مشغول هستید. من همچون شما حق زندگی ویژه را برای خود نمی‌بینم. ممکن نیست شیوه‌ی شما نتیجه‌ای در بر داشته باشد. اما هنوز هم مبارزه‌ی بزرگی در جریان است. اگر شاگردان خوبی می‌بودید، مجبور به تکرارهای مکرر نمی‌گشتیم. اگر نتوانید به خوبی عمل نمایید، نمی‌توانید تئورسین (نظریه پرداز)های خوبی گردید. اگر قادر نباشید فرمانده خوبی شوید، نخواهید توانست سرباز خوبی شوید. باید توان این تنظیم را می‌داشتید.

انقلاب، جدی‌ترین و ظریف‌ترین هنر

همه‌ی 60 شما نیز انتظار یک رهبری بسیار متفاوت‌تر داشته‌اید. طلب خود را به خوبی تحمیل می‌نمایید اما واقعیت اندکی متفاوت‌تر است. تمامی نشانه‌ها، نشان از آن دارد که اگر شما را به این حال و روز رها نماییم از هم پراکنده شده و دچار شکست خواهید گشت. ما در واقع امکان تفوق را دادیم. بزرگترین چیزی را که در این سالهای اخیر ثابت کردیم این بود که از این پس غالب آمدن ممکن گردیده است. شاید هم این تنها نتیجه‌ی مثبتی است که طی هزار سال به آن دست یازیده‌ایم. تا به امروز به هیچ وجه دیده نشده بود که مبارزه می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد و این شیوه رهبری می‌تواند پیروزی بیار آورد. اما امروز چه کسی آن را به بازی می‌گیرد؟ چه کسی در فکر استفاده غلط از آن است؟ باید درک کرد. مسئله این نیست که شما سوءنیت داشته و یا منفی باشید. مسئله هنر بودن این کار و اجرا و یا عدم اجرای صحیح این هنر است.

انقلاب یک هنر است که استادانی برای آن لازم هستند. هنر استادانه انجام می‌گیرد. انقلاب نیز باید چنین استادانی داشته باشد. انقلاب جدی‌ترین و ظریف‌ترین هنر است. بنابراین پیداست که باید استادی لازم برای اجرای آن وجود داشته و باید به دست کسانی اجرا شود که به همه چیز بسیار توجه دارند. زیرا شخص با انسانها و یا اسلحه‌ها مشغول است. تعیین نکردن جهت اسلحه منجر به نابودی انسان می‌گردد. دشمن نیز که هر روز در پی ضربه زدن است. اگر درد این را احساس نکنید، شخصیت شما قطعاً منحرف شده و یا تسلیم دشمن می‌گردید، یا زیر دست و پا خرد می‌شوید و یا مستبد می‌گردید، زیرا عدم حساسی به هر قطره خون و عدم مؤاخذه آن به طور قطع شما را با نتایج سهمگینی روبرو خواهد ساخت. سرپوش نهادن به این با غفلت و بی‌مسئولیتی، چالش قطعی با نهاد رهبری است.

چه کسی از میان شما وجود دارد که با احساس مسئولیت تا به مغز استخوان خود بخواهد در پراکتیک ما جای بگیرد؟ وقتی موفقیت حاصل می‌شود کار را به خود نسبت می‌دهند. اما چند نفر وجود دارند که بتوانند به صورت همه‌جانبه نتایج آن را تشخیص و نشان دهند؟ چند شخص وجود دارند که امکانات و فرصتها را به آسانی به دست آورده و خطر را دیده و آن را ارزیابی نمایند؟ علی‌رغم آن باز هم می‌خواهید زندگی نمایند. زندگی هنر بسیار دشواری است. سعی کردم یک وضعیت را تغییر داده و یک نظریه را مطرح نمایم. سعی نمودم یک شیوه را مکرراً و با تلاشی فوق‌العاده مطرح نمایم. اما رفقا نتوانستند خویش را قانع کرده و به تکامل برسانند.

چیزی که به نظر شما راحت‌تر است این نیست که با درک لازم تا خویش را اندکی در سطحی که هستید نگه داشته و یا سرکوب نموده و اینگونه موفقیت به دست آورید بلکه چیزی که می‌پندارید باید در اولویت قرار دهید را با اختیار و امکانات بسیار گوناگون آنگونه که به دلخواهتان است درک می‌کنید! این شیوه، ناهنجاری‌هایی را سبب شد. زیرا فرصتهایی به دست شما داده شد تا اراده‌تان را نشان دهید. به دست کسی که قادر به حمل چاقو نبود نیرویی مسلح داده شد. این به معنی دستیابی به اراده و اختیار است. اگر فرد نه با معیارهای سازمان بلکه با معیارهای شخصی برخورد نماید، چه‌ها که اتفاق نمی‌افتد؟

راه‌حل آن قدرت پایدار کردن معیارهای حزب‌مان است. این در عین حال یک واقعیت تاریخی است. بدون پیشاهنگ و بدون تعالی و توان چاره‌جویی پیشاهنگ، هر حزبی از هم فرو می‌پاشد و به پیروزی دست نمی‌یازد. توجه کنید؛ اینجا مسئله‌ای که مطرح است فراتر از ارزیابی برخی واقعیات، این است که چیزی را که بارها ارزیابی شده چگونه عمیقاً درک کنیم. من بیست - سی سال است که خویش را پرورش می‌دهم، شاید هم بیشتر. در حالیکه شما به تازگی متوجه آن شده‌اید. اندکی می‌ماند که در هیئت یک مشکل ساز ظاهر شوید و متوجه آن هم نیستید. چگونه این تفاوت را از میان بخواهید داشت؟ به سبب اینکه خود را از بسیاری از جوانب آماده نموده‌اید، طبیعتاً دچار سختی می‌گردید. این شماست که بین رهبری و خویش یک خلأ را ایجاد نمودید. این در حالیست که من جهت از میان برداشتن این خلأ سهولت‌های فوق‌العاده‌ای را ایجاد نموده و کمک‌های فوق‌العاده‌ای انجام دادم. می‌دانید که به سبب توجهم به قوانین بازی، همه‌جانبگی را رعایت نموده و نیک کار کرده و نیک وادار به کار می‌نمایم. اینکه رفقای ما به هیچ وجه روی ریل نیفتاده، ملاکها را کسب نکرده و به هیچ وجه توان رعایت قوانین پیروزی کار را نشان نداده نیز از ایرادهای خودشان است.

ممکن نیست مرا به وضعیت خویش درآورید. باید اندکی مرا بشناسید. اندیشه‌ی شما در این مرحله در راستای تحت کنترل درآوردن من با سطح کنونی‌ام و دچار نمودنم به عقب‌ماندگی خودتان، اندیشه‌ای بسیار معیوب است. زیرا شیوه‌ی من تحلیل‌کننده و تسریع‌کننده است. این شماست که باید به این امر توجه نشان دهید. من هر لحظه به اندازه کافی تلاشی وافر را نشان می‌دهم. این شیوه بتدریج در میهن استقرار یافته و در میان مردم نیز رواج یافت. از این نظر مشارکت در آن غیرقابل اجتناب است. نمی‌توانید مجدداً با مطرح کردن شیوه‌ای نو خویش را تعریف نمایید.

در واقع بسیاری بدنال رؤیاها و سودهای نوین رهبری هستند. این امر امکان ندارد. رسیدن به رهبری تنها از طریق رسیدن به بزرگی و درونی کردن وی میسر می‌گردد. ارزشهای ما ارزشهای خلقی و انتظارات تاریخی خلق‌ها هستند. دیگر سهولت ایجاد شده است. با هزار و یک زحمت و رنج امکانات آماده‌ای برایتان ارائه می‌گردد. این ارزیابی، درک و درونی کردن اینچنین را مقتضی می‌گرداند. اگر به تنهایی صدها سال تلاش نمایید، غیرممکن است که حتی به برخی ارزشهای P.K.K دست یازید. اینها حقیقت هستند. شاید صد بار شکست بخورید. چیزی که مایه‌ی تعجب است این است که چرا نمی‌خواهید حقایق را از این نظر درک

نمایید. متعجب می‌شوم و هنوز هم در درک آن دچار سختی می‌گردم. پابندی همه‌ی شما فوق‌العاده است، پابندی عمیقی به رهبری دارید، اما می‌بینید که با این شیوه پیشرفت ایجاد نمی‌شود.

قائل شدن آزادی بی‌حد و مرز برای خود به معنای نفی امکانات آزادیبخش سازمان و هدر دادن آن است. آزادی حدود کلی خویش را دارد. شیوه‌ی شما نیست‌انگاری آن است. من سعی در حفاظت از شما دارم، در حالیکه شما این را حمله به خود تصور می‌نمایید. می‌گویید که چگونه با یک جنگجوی اینچینی که پیشینه مبارزاتی دارد اینگونه رفتار می‌شود؟ این پیکارگر یک سازمان را از آزادی دور می‌نماید و متوجه این نیستید. تو به سوی مورد بدی در حال حرکتی و می‌خواهیم اندکی تو را اصلاح کرده و به حقایق آزادی نزدیک نماییم. از این مورد ناراحت می‌شوند.

پیدااست که توان اندیشه‌ی پرچانه‌تان ضعیف شده است. به نظر من سطح پابندی شما عقب‌مانده است، پیدااست که مضمون چندانی ندارد. اما با این نیز نمی‌توان منطق انقلاب را درک کرد و دیالکتیک آن را اجرا نمود. وقتی این نیز اجرا نشد همانند تمامی شورهای روستایی و مبارزات کردی دچار تکرار شده و از بین می‌رود.

همانطور که ادعا کردم شیوه ما اندکی سبب حیات‌بخشی و پیشرفت می‌گردد. این ادعای من است. شما نیز به سبب اینکه آن را جدی تلقی می‌کنید، مواردی را برعهده گرفته و بسوی آن می‌شتابید. زیرا هنوز ادعای آزادی دارید و در این کار یک نیکویی می‌بینید. پس به نظر من باید جهت ادعای خود اعتبار ایجاد نمایید. ادعای خویش را به صورت صحیح پیگیری نمایید، با ادعای خویش به چالش درنیفتید! کمی و یا افزونی پابندی شما چندان به من ارتباط ندارد. شیوه‌ی من پابندی را ایجاد می‌نماید و خلق را نیز به ما پایند می‌نماید. مسئله این است که شما پابندیهای صحیحی را ایجاد نمایید. مسئله این است که بتوانید دارای کفایت و مضمون بوده و شکل و صورت مشخصی داشته باشید. شدیداً به این نیازمندیم.

پیشتر مباحث مان‌توریک بود و شماها بسیار ناپخته بودید اما اکنون مسائل تنها به صورت تئوریک مطرح نمی‌گردند بلکه یک پراکتیک عظیم جنگ در جریان است. شما نیز نه آنچنان تازه کار و نه ناآگاه هستید که موفق به اندیشیدن اینگونه نشوید. به نظر من اینبار مشارکتی مطلوب‌تر خواهید داشت. این کار را به خاطر کسی انجام نمی‌دهم. هم‌اکنون برخورد متفاوتتری دارم. همیشه مسائل را از جایی به جای دیگر برده، پیشرفت داده و مواردی را ایجاد می‌نمایم. مورد اساسی نیز این است و گرنه پابندی شما به مبارزه خودبخود نیست. اگر بسیاری از انتظارات تاریخی - اجتماعی و روحی و منافع شخصی شما را برآورده نسازیم، حتی یک روز اینجا نمی‌ماند. به سبب این ماهیت مسئله است که به سالهای درازی نیاز داریم. یک مداراکننده‌ی واقعی هستم، از این نظر می‌دانم چگونه مدارا نمایم. اما تنها یک مداراکننده نیستم، تلاشهای دیگری دارم که بسیار بسیار از آن فراتر است.

شما نیز می‌توانید اینگونه باشید. باید اینگونه بیندیشید، آزادی را اینگونه بدست بگیرید و اجرا کنید و با درایت باشید. نمی‌گویم قدرتمند نباشید. چیزی که اندکی شما را قدرتمند می‌نماید نیز قدرت ماست. منظورم این است که شیوه‌ی بهتر و مناسب آن را که سبب پیروزی شود کسب نمایید. ببینید بین شیوه‌ی کاری من و شیوه‌ی شما تفاوت فاحشی وجود دارد. در کفایت، مضمون و صورت و شکل تفاوت وجود دارد. شاید نتوانید تماماً همانند من رفتار نمایید، نه امکان آن وجود دارد و نه لزوم آن. اما این غیرقابل بحث است که باید سبب فراخی دل شده و بتوانید کارها را اجرا نمایید. آشکار است که حداقل تا حدی باید قدرت اجرای امور را داشته باشید. اگر آن را هم انجام ندهید، خویش را از بین می‌برید.

اگر توجه کافی به این برخوردها نداشته باشید، اتحاد حزب و ارتش که با هزاران زحمت و رنج ایجاد شده از هم پاشیده شده و از بین می‌رود. از دگماهای دینی صدها ساله بحث می‌نمایم. رهبری ایدئولوژیک ما نیز با فراگیری ارزشهای هماهنگی، آرامش، آرامش‌بخشی و بهره‌وری و با جسارتی بیشتر از آیت‌الله‌های ایرانی و فیلسوفهای شرقی امکان می‌یابد.

اگر همه‌ی شما نیز قادر به این کار نباشید، حداقل رهبری عمومی ایدئولوژیک باید بتواند این را انجام دهد. رهبری ایدئولوژیک در آخرین تحلیل زنده نگاه داشتن و حاکم گرداندن آموزه‌های اساسی است. آموزه‌ی اساسی به معنی چشمی است که قادر به دیدن همه‌ی تاریخ باشد. به معنی خصوصیتی است که مربوط به اراده‌ی وی بوده و شوق حیات وی را زنده نگه دارد. جوهره‌ی ایدئولوژیک این است. چند نفر این را می‌بینند و مطابق آن زندگی می‌کنند؟ ما اندکی سعی داریم این را با تلاشهای خویش انجام دهیم اما فرد در برخورد با مسئله رهبری سیاسی، نه تنها رهبری سیاسی را انجام نمی‌دهد بلکه حتی به این امر نزدیک هم نمی‌شوند.

سیاست ملی یک خلق و سیاست رهایی خلق چیست و چگونه ظاهر شده و نمایندگی آن چگونه است؟ چند نفر می‌توانند آن را به تمامی درک نمایند؟ به نظر ما نمایندگی آن به صورت محدودی انجام پذیرفته است و تقریباً همه این را از یک زاویه بسیار تنگ نابود می‌نمایند. نیک می‌دانم که امکان سیاسی را ما بوجود آوردیم، عنوانش را اطلاق کردیم و سعی بر ایجاد آن نمودیم و امروزه هر کس به دلخواه خود آن را مصرف کرده و عرضه می‌نماید اما سیاست خلق هنوز هم از سیاست‌گزاری و نهادینه شدن به دستانی سالم به دور مانده است. رسیدن به این امر یک وظیفه‌ی عظیم سیاسی است. وظیفه‌ی رهبریت مطرح است، چند نفر می‌خواهند به من نزدیک شوند؟ آیا کسانی محدود در این امر وجود دارند؟

تا چه سطحی سیاست P.K.K، سیاست سوسیالیسم P.K.K، سیاست اقتصادی، فرهنگی و حیات اجتماعی P.K.K را درک می‌نمایید؟ شما P.K.K را یک تمامیت سازمانی ندیده و عبارت از چند رابطه و یا چند قشری می‌پندارید که مورد نیازتان است می‌پندارید. به همین جهت نیز شخصیت‌تان رشد نمی‌کند و توسعه نمی‌یابد. بهترین گریلای مورد پسندتان نیز آنگونه است. درک کلی و اجرای سیاست نظامی و فرماندهی نظامی نیز ضعیف‌تر از آن است.

بصیرت لازم برای دیدن امکانات نظامی P.K.K را در چه کسی سراغ دارید؟ چند فرمانده نظامی واقعی داریم که آن بصیرت را با اراده همراه گردانده و به آن عمل نمایند؟ به نظر من قشر عظیمی هنوز از دیدن امکانات نظامی و ادای حق آن عاجز هستند. مثلاً فرماندهان بی‌شماری داریم، اما آیا واقعا اینها خصوصیات فرماندهی دارند؟ بسیار کم‌شمار است، در حد نیستی! این فرماندهان می‌جنگند اما به صورت مراعات‌کردی ما می‌جنگند. اگر این جنگ با مدنظر قرار دادن تمامی موجبات خط‌مشی P.K.K صورت می‌پذیرفت آنوقت این امور به پیروزیهای عظیمی منجر می‌گشت. شما توان اجرای این خط‌مشی را نشان ندادید.

در واقع دشمن دچار هراس شده است و چیزی که از آن ترسیده نیز بر سرش خواهد آمد اما به سبب ضعف‌های شما دشمن به جایی رسید که به فکر سرکوب در زمانی کوتاه باشد. اگر خشونت نظامی ترسناک P.K.K با قدرت و درایت اجرا می‌گشت، ما امروزه منطقه خاورمیانه را بسیار تحت‌تاثیر قرار می‌دادیم. اگرچه اکنون تصور می‌کنید که می‌جنگید و به نوعی وارد جنگ نیز گشته‌اید اما این جنگجویی آبی نیست که با تمامی امکانات P.K.K می‌توان آن را انجام داد. حتی به نسبت مهمی در حکم مانع‌سازی برای جنگ هستید. **عدم پیشرفت به معنی مانع‌سازی است.**

چاره‌جویی و تسریع‌کنندگی شیوه رهبری

فرماندهان نظامی به صورت یک فرماندهی بسیار مهم تحلیل خواهند شد. فرماندهی نظامی نهادینه نشده و کادر آن پرورش داده نشده است. اگر شجاعت دارید، این خلأ را پر کنید. جوانید و چندان نیرویتان تحلیل نرفته اما نمی‌دانید که چه می‌کنید. اینها وظایف جدی هستند اما جنگ گریلایی به شیوه مورد نظر ما انجام نشده و هر روز دچار خسارهایی می‌شویم. آیا جایی برای خسارهایی اینچنین آسان وجود دارد؟ در راهی که باید با دهشت در آن حرکت کنند، خویش را از یاد برده و به خون درمی‌غلتنند. حتی شیوه‌ی راه‌رفتن را هم نمی‌دانند. در سایه‌ی حزب زندگی می‌کنند اما نتایج وحشتناکی را سبب می‌شوند. دسترنج و تلاشی حاصل از سالها وجود دارد. اما بسیاری از فرماندهان ما که ایراداتی دارند می‌گویند که دشمن از من هراس به دل راه داد. این ایرادی عظیم است. در سایه‌ی خلق و تدابیر عمومی زندگی می‌کند اما حتی متوجه این همه نیست. بنابراین باید حق آن را ادا نمود. این شخصیت وقتی در جای خود می‌نشیند همانند یک ارباب می‌شود. در مدتی کوتاه از خود بیگانه شده و از هر نوع سیاسی بودن و اجتماعی بودن به دور می‌ماند.

همه‌ی اینها معضل هستند. منتظر چه هستید، اگر توانی دارید به نظر من باید نشان دهید. تا به امروز چگونه ارزش خود را به هدر دادید، چگونه زندگی کردید، آیا حیف این جوانی نیست؟ آیا هدر دادن یک زندگی که وقف این امر شده است، حیف نیست؟ چیزی که زندگی در خط‌مشی می‌نامیم در چارچوبی ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی شکل می‌پذیرد. اگر توان و انرژی دارید در خط‌مشی آن را بکار برید. همه‌ی شما می‌خواهید انسان شوید. این از طریق آموزشی که به شما می‌دهیم میسر می‌گردد، پس آن را بیاموزید. این مجال بزرگ آموزش، امکانی بی‌نظیر است.

همیشه گفتیم جهت موفقیت در سال آینده، سال قبل تدارک آن را دیدیم. جهت تبدیل سال 94 به سال پیروزی، تلاشهای کنونی مان نقش تعیین کننده خواهند داشت. رفقای ما در پایان سال یادشان می آید که چرا حق آن سال را ادا نکرده و تدارک آن را خوب ندیدند. کردها در پایان کار عاقل می شوند! باید از پیش عاقل شوند تا عواقب آن سالم باشد. رهبریت به معنی داشتن عقل پیش از کار است نه پس از کار.

قبلا امکانات چندانی نداشتیم، اکنون امکاناتمان در سطح ایده آلی است. بیاید فرهنگ لازم را رعایت کرده و از نظر نظامی، سیاسی و اجتماعی در سطحی جلوتر باشیم. امکانات ادبی، مادی و روحی بسیار فراوانند. بجای دیدن تمامی اینها، اوهام و خواسته های بیهوده را مطرح می کنید. نباید آن موارد را مطرح کنید. بنابراین مشخص می شود که به یک آموزش بسیار وسیع نیاز دارید. باید اعمال ارزش محور داشته و اولویت زندگی به این نکته اختصاص داده شود و از زمان در این راه بسیار خوب استفاده شود. این یک راه زندگی است، مخصوصا برای شما تنها راه زندگی است. باید به انسان اعتماد نماییم، اساسا **انسان برترین فناوری است**. در P.K.K نه شمار کم است و نه ضعف های ابتدای کار وجود دارند. اگر مسیر و تلاش آن بجا باشد، موفقیت بیار می آید. هر فعالیت و هر کاری نیز به موفقیت می انجامد. وظیفه شماست که چنین شخصیت هایی شوید. باید بدانید چگونه وظایف را بجای آورید. نمی توان با متهم کردن دیگران، با خودپرستی و یا متهم کردن خود از عهده ی آن برآمد. با ایجاد حقوق صحیح می توانید از پس آن برآید. این را خط ایدئولوژیک- سیاسی حزب و شیوه عمل حزب و سازمان عنوان می نماییم. با مطابقت دادن خویش و با تلاش وافر می توانید به این موارد دست یابید. این را نیز رویه می نامیم. اگر این رویه را کسب کنید، موفق شده و از پس کارها برخواهید آمد.

مکررا می گوئیم که مطلقا مجبور به این کار هستید و این آزادیست و به همین سبب است که بسیار داوطلب هستید. اگر عقب ماندگی ها و زنجیرهای دست و پاگیری دارید آنها را از هم بگسلانید. ظرفیت کار مغز بالاست پس آن را بکار ببندید. این از نظر علمی هم ثابت شده است. می گویند که تنها بخش کوچکی از مغز بکار برده می شود. برای واقعیت اجتماعی مان به نظرم وضعیت عقب مانده تری مطرح است. به حرکت واداشتن سایر ارگانها از راه توان دل نیز بسیار محدود است. تقریبا تمامی اعضا بی حرکتند. این بیان واقعیت بردگی خلق ماست.

من اندکی مقاومت می کنم. شاید هم من مسبب اینگونه بودن تمامی این مسائل باشم اما من اینجا جنبه ای فروتن دارم. هر روز خویش را در معرض بحث قرار می دهم. سودازدهی ایرادات خویش نمی گردم و برای بحث و گوش فرا دادن بسیار مجال قائل می شوم. می بینید هر روز علی رغم شرایط جسمی سخت چگونه به شما گوش فرا می دهم. بسیار سخن می گویم، دیگران را وادار به گوش دادن کرده و حقایق را روشن می کنم. احتمالا ایراداتی داشته باشم که باید برطرفشان نمایم اما شما در روش خود حتی نیازی نمی بینید که نظری دوباره به خود بیفکنید. وقتی اشتباه یکی از شما تذکر داده می شود، فورا قهر کرده و همانند کودکان زودرنجی نشان می دهید. بسیاری نیز اینگونه رفتار می کنند. چندان به بحث نزدیک نمی شوید، علاقه تان کم است و به هیچ وجه احتمال نمی دهید که شاید مرتکب خطا شوید. شخصیت تان تماما رسوب گرفته است. خویش را در چنان وضعیتی قرار می دهید که اگر دست بزنید می شکنند و یا دست ببرید فرو می پاشد. این نیز چندان نمی تواند شخصیتی توسعه ساز و سازنده باشد. شاید هم یکی از اسباب تمامی این عقب ماندگی ها من باشم. شاید هم نواقص من راهگشای این موارد باشد. از یک نظر خویش را نیز به نقد می کشم. پیداست که جنبه هایی مربوط به من نیز دارد. این کار من است. خود کار خویش را انجام می دهم. اما شما نیز کارهایی دارید. مادامی که من می توانم اینچنین عمل نمایم، شما نیز باید اندکی عمل نمایید. این شیوه ی عملی است که نسبت به حقایق احترام روا می دارد و لازم نیز می باشد.

پیوند بسیاری از شما با حقایق در حد مضاعفی بریده شده است. هر نوع ارزش لازم برای زندگی از جمله ارزشهای سیاسی و نظامی وجود دارند. سعی دارم تا پیوندم با اینها نگسلد. این به معنی ارج نهادن به حقایق است. بسیاری خویش را مبالغه می نمایند. این گسستن مبالغه آمیز از حقایق یکی از صورتهای انکار است و صورت دیگر آن اساس قرار دادن سنت های ناچیز و یا شکل دادن آن مطابق میل خود است. با تمامی انواع شیوه های فردی حقیقت را معیوب می نماید و سپس آنرا "حقیقت" عنوان می نماید. بر روی این موارد ناصحیح قدرتمند شده و فرمانده می گردد.

یکی از مسائلی که در این اواخر بصورت معضل در آمده، نهاد رهبری است. به هنگام درافتادن به سختی می‌گوید که رهبری نیز اینچنین عمل می‌کند و کارها اینگونه متوقف می‌شوند. نهادی اینچنین که بصورت فوق‌العاده سبب تحول و اندیشیدن می‌شود بدست برخی در سخنانشان بصورت ابزار ایجاد بن‌بست، سرپوش نهادن و سرکوب کردن درمی‌آید. آنها را از انجام چنین کارهایی نهی می‌نمایم اما قادر نیستیم بفهمانیم. خویش را جسور نشان می‌دهند. در تاریخ نیز بسیاری از مذاهب اینگونه دچار گمراهی شدند. از آغاز اسلام تا به امروز مذاهب و اعمالشان در تاریخ مطابق اصل خویش نیستند. اسلام در واقع یک انقلاب است اما مذهبی که بعدها در آن پدید آمدند و گمراهی‌شان وحشتناک است. تمامی ادیان اینگونه هستند. مسیحیت نیز اینگونه است. می‌گویند که حضرت عیسی بسیار صلح طلب بوده است اما بعدها بنام او دادگاههای تفتیش عقاید برپا کرده و انسانها را زنده زنده سوزاندند. این چه ارتباطی با حضرت عیسی دارد؟ نمی‌خواهیم که ما نیز دچار این موارد گردیم. نه اینکه در انقلاب ما روی نداد، چنین گمراهی‌هایی در انقلاب ما نیز دیده شدند، تحریقاتی عظیم دیده شدند. جهت روی ندادن در تاریخ ما تمامی نیروی خویش را بسیج کرده و سعی در پیشگیری از آن داریم. توسعه‌نیافتگی و ضعف اجتماعی‌مان برای این نوع تحریقاتی بسیار مساعد هستند. به همین جهت مجبوریم بسیار حساس باشیم. سعی نمایم اندکی بامسئولیت باشیم.

توصیه‌ی پایبندی به آموزه‌ها را داریم. در خط و فلسفه‌ی ایدئولوژیک-سیاسی نیز کاوش می‌نماییم. فلسفه به معنی توان حرکت در خط مشی ایدئولوژیک و تئوریک آن است. آموزه و نگرش اساسی باید اندکی در شما بوجود بیاید. مسیر سیاسی چیست؟ باید در اوضاع بین‌المللی کنونی جایمان را بیابیم و علی‌رغم تمامی مانع‌سازیهای امپریالیستی و مزدورانه خط‌مشی‌رهایی‌بخش‌مان را بنیاد کار قرار دهیم. خط نظامی نیز به معنی اجرای این خط سیاسی از راه ابزارهای تشکیلات نظامی است. خط فرهنگی، ادبی و اجتماعی به معنی لایق دانستن یک صورت قابل قبول زندگی برای خود و زندگی مطابق آن است. P.K.K نیز به معنی تلاش برای زیستن با این حقایق است. در جایی با سخن، جایی با اسلحه، جایی با تشکیلات و گاه با جمع‌آوری کمک‌های مالی است.

بیاد است که یک خیزش تاریخی انجام دادیم. این یک خط مشی صحیح و مسیری بود که از بنیان به خلق مربوط بوده و معضلات اساسی آن را برطرف می‌نمود. اقدام ما جهت برطرف کردن معضلات از طریق حزب امری بجا بود. در مسیر پیشاهنگی نیاز به جنگ وجود دارد. تمامی جنگهای انجام شده تحت رهبری این پیشاهنگی لازم بودند اما در این مرحله‌ی خیزش، تردیدها، دودلی‌ها، انحرافات و تمامی انواع اعمال بازدارنده و نابود کننده خویش را نشان دادند و در مقابل اینها نیز مقاومت می‌نماییم. به هنگام انجام تمامی این موارد روزانه با دشمن رویارو می‌شویم. هنگام رویارویی با دشمن نیز کار را بهتر انجام می‌دهیم. هرچه بهتر انجام می‌دهیم امکان برخورد ما افزون می‌گردد. اینگونه مبارزه رو به موفقیت می‌رود. این منطق و دیالکتیک P.K.K است. کسی که با جان و دل در این مشارکت می‌جوید و آنان که موجودیت خویش را وقف این امر می‌نمایند، کسانی هستند که بالاترین ادعا را در این کار داشته و به آسانی دچار خطا نمی‌گردند. هنگامی که دچار شوند نیز فوراً پس کشیده و فوراً اعمال خویش را تصحیح می‌نمایند. فضای حزبی را کنترل کرده و از آن محافظت می‌نمایند. چون خویش را وقف کرده‌اند از هیچ نوع فداکاری فروگذاری نمی‌کنند. اندیشه‌هایشان قاطعانه بوده و اراده‌شان نیز چنان است. در مقابل احتمال تمامی خطاها خویش را آماده می‌نمایند. با اعتماد به نفس ارزیابی انجام داده، اگر انحراف از مسیر روی داده باشد آنرا تصحیح کرده، اگر ایراداتی وارد باشد آنرا برطرف نموده و اینگونه مجال پیروزی را زنده نگه می‌دارند.

مجدداً مواردی را که گفتیم عمیقاً بررسی خواهیم نمود. سعی کنید حتماً درسهایی از آن بگیرید. در حال یک آزمون عظیم هستیم. سعی در ادراک عظیم و به اندازه‌ی آن عمل عظیم نمایید. واقعیات موجود بیشتر از هرگاه شما را قانع کرده و فراتر از آن امکانات عظیمی در راه درک چگونگی انجام و موفقیت ارائه خواهد داد. این دوران بسیار خوبی است. دستاوردهای کسب شده بیشتر از هر دستاورد دیگری در سایر دوران امکان داشتن ادعای بیشتر را ممکن گرداند. ما برای درک بهینه‌ی این امر و استفاده‌ی بهینه از فرصتهای پیش آمده ارزشی طلا مانند قائل هستیم. این می‌تواند سبب دستاوردی بسیار عظیم گردد که حتی می‌توان آن را پیروزی نامید. دستاوردی که با هیچ دورانی قابل مقایسه نباشد.

باید خویش را آموزش داده و در این مسیر و خط مشی جنگ قرار داده و حساب خویش را مطابق آن انجام دهید. باید مطابق این سطح مشارکت‌تان را بالا ببرید. این برای شما نیز بسیار لازم است، هم به سبب اینکه مشارکت و فداکاری صحیح بوده و هم حق

و وظیفه‌ی شماست. اولین فرصت است، تنها فرصت بامعنی در زندگی شماست. به همین سبب باید ارزش فراوانی برای آن قائل شوید.

تاریخ همیشه چنین امکان آزادی را نمی‌دهد. باید این را بسیار خوب بکار بسته و به طور حتم نتیجه‌ای از آن حاصل نماییم. باید تمامی اعمال دشمنی که به هیچ وجه قابل قبول نیست را متوقف نمود و آنرا به انسانی‌ترین مسیر وارد نماییم و اگر لازم شد با نیست کردن آن. باید این توان را در خود دیده و از خود نشان دهیم. احتمال این امر وجود دارد. این امری است که می‌توانید انجام دهید و باید برای انجام آن خویش را تماما به تحرک واداشته و بپاخیزید. ما چیزی به نام تاکتیک نداشتیم، جسارت نشان داده و تا به امروز پیش آمدیم. شما چرا جسارت نشان نداده و انجام ندهید. همیشه سختی وجود دارد حتی بیشتر از پیش است اما موفقیت هم بیشتر از هر زمان امکان دارد.

P.K.K یعنی جنبش اتحاد و سازماندهی فرد عضو خویش

شیوه‌ی بدست گرفتن رویدادها و مسائل مرتبط با آن بی‌گمان با واقعیت روزانه‌ی حزب بستگی دارد. سطح آگاهی از مسائل داخلی و خارجی آن را اساس قرار می‌دهیم. خصوصیتی که در حزب باید شدیداً آنرا مدنظر قرار داشت و کنترل نمود این است که باید ابتدا درون خویش را ساخت، امکان موفقیت را ایجاد نمود و بتدریج این را به عرصه‌ی ملی و اجتماعی تعمیم داد. یک فعالیت پیشاهنگی که هسته‌ی خویش را ایجاد ننموده باشد چندان موفقیت‌آمیز نخواهد بود.

در نگاه به اطلاعاتی که روزانه می‌گیریم، ممکن نیست خشمگین نشده، افسوس نخورده و از علل انجام ناصحیح کارها و علت انجام ندادن صحیح آنها جويا نشویم. فراتر از آن وقتی از دست‌دادگان را بیاد می‌آوریم متأسف می‌شویم از شکل از دست رفتنشان. هر صبح که از خواب برمی‌خیزم با خود می‌گویم که باید تماما وقت خود را به رویداد و فعالیت شدید در راه خط‌مشی اختصاص دهم. در این زندگی به نوعی دیگر نه تنها نمی‌توان یک ذره پیش رفت بلکه بسیار تضعیف خواهیم شد. وقتی آنها را به حال و روز خود رها می‌نماییم، خروج از خط‌مشی بسیار پیش می‌آید. گاه پیش می‌آید کسی بدون توجه به حقایق ما شکایت از آن دارد که چرا حزب تماما به وی اعتماد نمی‌نماید. چه کسی باید به چه کسی اعتماد ورزد و یا سرچشمه‌ی اعتماد چیست؟ چگونه باید برخورد نمود و بصورت منبع اعتماد درآمد؟ بدون یادآوری این موارد انتظار دارد که حزب به تمامی انتظارات وی جواب دهد. با طلب یک حزب دلخواه خویش پیدا است که خویش را خارج از تکوین شخصیت حزبی نگه داشته و یا متأسفانه هنوز بدون درک این مسئله که بدون ذوب در درون حزب می‌رود تا بیانگر یک نیروی ائتلاف و یا یک صورت ابتدایی ائتلاف باشد، در راستای منفعت خویش حرکت می‌کند.

ماهیت P.K.K نزد همه ثابت شده است. ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی آن با پراکتیک جنگ آن روشن گشته است. بنابراین چیزی که برعهده‌ی شخص می‌ماند، تنها وظیفه‌ی مشارکت در این حقیقت بزرگ است. سعی در وابسته کردن آن به خود، دعوت آن به اعتماد کردن به خود و طلب انجام کارهایی و دادن مواردی برای خود، نشان از عدم گذار از فردیت است. یک فرد حقیقی حزبی با مشکلات تمامی رفقای خویش مشغول می‌گردد. خصوصیات اساسی را بررسی کرده و چند شخص را مبنا قرار نمی‌دهد. متأسفانه می‌بینیم که این تا چه حد به دشواری بدست گرفته می‌شود. با اشخاص و حوزه‌های مبارزه مشغول می‌شویم اما اگر توجه کنید اساساً به مسیر کلی و پیشرفت آن اهمیت می‌دهیم. صاحب یک عضویت پیشرفته در P.K.K وضعیت عمومی را در نظر داشته، حوزه‌ی خصوصی خویش را نه بسیار مبالغه کرده و نه کوچک می‌شمارد. تنها آن را یک قسمت خوب می‌پندارد و در ایجاد تمامیت نقشی مفید را ایفا می‌نماید شخصی که پیوند خویش را با کل از هم بدرد و حوزه‌ی فعالیتی خصوصی را در پیش گیرد، به خارج از حزب افتاده و با تاخیر به ادراک دست می‌یابد. خسران این امر متوجه حزب شده و بیشتر از آن متوجه فرد نیز می‌گردد.

در برخی بخش‌نامه‌های روزانه می‌گوییم خارج ماندن از حزب و عدم قبول کسب شخصیت حزبی بیشتر از حد تصور عمیق است. بستری که جنبش ما بدان متکی است، معمولاً بسیار در برابر این نوع سازماندهی واکنش نشان می‌دهد. متن جامعه ما با

خانواده گرابی، عشیره گرابی و حتی با یک فرد گرابی بسیار میان تهی دچار ورشکستی شده و وضعیت آن که همیشه به موارد غلط و دشمن وابسته شده فرصت یک سازماندهی سالم یعنی اتحاد و هماهنگی را نمی‌دهد. یکی کردن یک بافت اجتماعی که تا اتمهای خویش از هم گسیخته شده است آنچنان که تصور می‌رود آسان نیست. حقیقتاً هنگام مقایسه آزمون یکی کردن آنها که امروزه بسیار مورد توجه است و اقدام ما جهت یکی نمودن پاره‌های اجتماعی مان و جواب دادن به اینکه کدامشان سخت تر است - که شاید جوابهای همانند وجود داشته باشد- از هر زاویه که نگریسته شود عبارت از کفایتشان به چند شکل کهنه‌ی دوستی و رفاقت بجامانده از سنت سلاله، اجداد و دودمان است. وقتی صحبت از اتحاد و سازمان می‌شود این به خاطرشان می‌آید، در حالیکه آن از هم گسیختگی را ژرفا می‌بخشد. می‌توان گفت برداشت بخش بزرگی از کادرهای P.K.K از اتحاد به شکل قدرتمند شدن نبوده بلکه حتی متوجه پراکتیک تضعیف‌کننده‌ی اتحادی که با مشکلات فراوان ایجاد شده نیز نمی‌گردند. اگر تدابیر عمومی ما نمی‌بود، اعضای فعالیت مدتها بود که واحدها را از هم پراکنده می‌نمودند. می‌دانیم که در مقاطع مقاومت تاریخ ما از هم گسیختگی و جدا شدن از اتحادها بسیار سریع پیش آمده و اینگونه فروپاشی ایجاد شده و شکست نیز پس از آن مطرح شده است.

هنگام پیاده نمودن این امر بر روی تاریخ P.K.K می‌بینید که اگر تا آخرین حد تدابیر اتخاذ نگردیده و با اثری وافر و شیوه فعالیت همه‌جانبه اتحاد را اندکی بر پایه‌های علمی استوار نمی‌نمودیم، نمی‌توانستیم سرپا بمانیم. همچنانکه در روزهای آغازین تلاشهای بسیاری از جهات گوناگون وجود داشت که در پی فروپاشاندن یک واحد کوچک ما بودند. به یاد دارم هنگامی که دعوت به اولین اتحاد اگرچه محدود نمودیم، هنوز چند روز نگذشته بود که بود و نبود اتحادیه ما معلوم نبود. در برابر اتحاد بیشتر، از هم گسیخته کردن پیشه قرار داده می‌شد که این نیز یک بیان واقعیت عمیق اجتماعی مان بود. اما P.K.K جنبش اتحاد است، حرکتی است که انسانهای خویش را به سازماندهی می‌کشاند.

یک شخصیت واقعی P.K.K اگر اندکی از تاریخ و واقعیت اجتماعی مان آگاه باشد، می‌داند که تا چه حد در راه همخوانی با اتحاد باید تلاش به خرج داده و این را با تدابیر و استادانه انجام دهد اما متأسفانه هنوز موقعیت مسئولین رده‌بالا و کادرها بسیار برای از هم گسیختگی مساعد است و می‌دانیم که با این تا چه حد به دشمن امید می‌بخشند. تلاشهای روزانه برای دادن فرصت به از هم گسیختگی به معنی تقویت بیماری موجود در جامعه کرد است. دشمن حقیقتاً تمامی نیروی خویش را بکار بسته است. در آخرین تحلیل سیاست توسعه‌ی مزدوری، قانون پشیمانی و یا پشتیبانی مستقیم و یا غیرمستقیم از اخلالگران، همه و همه نیروی خویش را از موجودیت این بستر اجتماعی می‌گیرند. البته که P.K.K نیز مجبور است که تدابیر بسیار نیرومندی اتخاذ نماید. اما مهمترین خصوصیت تپ‌های شخصیتی ما دافعه آنان است. تقریباً همه‌ی اعضای ما نیروی جاذبه نداشته بلکه در داشتن دافعه رقابت می‌نمایند. رفتارها دورکننده، روح سرد کننده و آگاهی فاقده نظم و پراکنده است. اینها نمی‌توانند فاکتور نظم‌بخشی و بهبودی باشند.

یک نشانه‌ی روشن رهبری P.K.K نیز تمرکز در شیوه‌ی اتحادساز است. پیاده کردن تاریخ P.K.K بر روی شیوه‌ی اتحادساز P.K.K می‌تواند سبب ادراکی واقع‌گرایانه و بسیار با اهمیت گشته و یک نکته‌ی مهم را درونی گرداند. هنگام درونی نمودن این نکات است که حقیقتاً تاریخ P.K.K آموخته می‌شود. P.K.K از یک نظر حرکتی اتحادساز است. اساسی‌ترین خصوصیت رهبری این است که در بستر جامعه کردستان که به آسانی گرد هم نیامده و فاکتورهای از هم گسیختگی بسیار مؤثر هستند موفق به ایجاد اتحاد شده است. این بجا‌ترین عمل متقابل است. مطمئناً چیزی که به نظر همه‌ی شما بسیار آسان جلوه می‌کند مورد عکس این است. یعنی اولین مواضعی که اتخاذ می‌کنند، سرکوبگری کرده، جایگاه دیگران را جهت ایجاد جایگاهی برای خود تنگ نموده و برای این کار خویش را از کار و زندگی دور نموده، خویش را خشن و یا عاطفی کرده و یا نشانه‌ای دیگر است. به همین سبب هر کس جهت راحتی خویش قدرت و امکانات خود را تا حد امکان بصورت نامطلوب بکار می‌بندد و این شیوه‌ای است که بسیار رواج دارد. افراد بسیار کمی به موجبات کار جواب می‌دهند.

مواردی که گفتم شیرازه‌ی تحلیلات ایدئولوژیک و سیاسی P.K.K هستند. باید تا به حال درک می‌نمودید. سیر تکامل پیکارگری شما در واقع بصورت سرکوب است. شیوه‌ی شما شیوه‌ای نیست که خویش را در سطحی بالا از نو ساخته، توان سازماندهی داشته و جنبه‌ی متحد‌کننده‌ی آن حاکم باشد بلکه فروپاشی و تضعیف‌حزبی را ممکن گردانده و یا برای آن جاده صاف کنی می‌نماید. این امر یک بستر اجتماعی بسیار نامطلوب نیز دارد. شخصیت‌های تنگ و فاقده سازماندهی شما خودبخود

دچار این امر می‌گردند. ما سالهاست که می‌جنگیم یعنی بار اول نیست که اینها را بر زبان می‌رانم اما می‌بینم که یک عضو ما که باید بصورت مطلق شخصیت حزبی کسب نماید، نمی‌تواند به اتحاد حزب دست یازد. اعضای ما که باید خویش را بیشتر از هر کس وقف کرده و یا به منبع پیشرفت تبدیل شوند از موضع گیریهایی نابجا که چندان در خدمت پیشرفت نیستند دوری نمی‌گزینند. می‌گویند که چه اشکال دارد که ناراحتی خویش را بر زبان برانیم. می‌توان چنان سخنی گفت، قابل درک است اما اوضاعی وجود دارند که باید بیشتر متوجه آنها باشید. اگر کادری خردمند و با مسئولیت باشید، می‌توانید اینان را پی در پی مدنظر قرار دهید. چنین چیزی نمی‌بینم، چیزی که برایتان اهمیت دارد، سست نمودن خود و آسایش است. درک اینگونه‌تان از خود چندان سیاسی نیست. باید از این پس واقعیت P.K.K را اندکی درک نمایید. فرد هر چند صاحب ادعا بوده و خصوصیات شخصیتی وی توانمند هم باشد اگر نتواند این را در حزب متمرکز نماید و بر نیروی حزب نیفزاید، علی‌رغم تمامی صداقتش نمی‌تواند از به هدر دادن زحمات حزب فراتر رود. اگر فرد تمامی خارق‌العاده‌ترین کارها را هم انجام دهد، در صورتیکه نتواند آن را در یک حزب بازتاب دهد، تلاشهایش بر باد رفته و حتی دچار خسران نیز می‌گردد.

امروزه دشمن با تمام نیرو سعی در فروپاشاندن اتحاد ما دارد. از اتحادی به شیوهی P.K.K بسیار می‌هراسد. زیرا به خوبی می‌داند که اتحاد P.K.K اتحادی است که قادر به فروپاشاندن آن نبوده و نمی‌تواند از آن استفاده ابزاری نماید. سایر اتحادها را روزانه در خدمت خویش بکار می‌گیرد. اینکه P.K.K را بسیار خشن، رادیکال و غیرقابل تأثیرپذیری می‌داند نشان از آن دارد که نتوانسته ما را به خدمت منافع خویش درآورد. پیداست که مشکلات تکوین حزبی ما هنوز هم بسیار مهم هستند. در اولویت فعالیتهای مقطع پیش رو تکوین حزبی بیشتر در دستور کار خواهد بود. با بسیاری از اعضای خود مشغولیم که با ابرام شخصیت حزبی کسب نمی‌کنند. بار دیگر در مورد معنی و اهمیت کسب شخصیت حزبی تأمل خواهیم نمود. خارج ماندنهای از حزب که در سطحی پیشرفته باشند را چه با آموزش از راه قانع کردن و چه با طرد آن حل خواهیم نمود و بار دیگر نشان خواهیم داد که تنها موضع موفقیت‌بار حزبی شدن است. این کار راه دیگری نیز ندارد. باید در معیارهای حزب کفایت را بدست آورید. اگر این را در هر سطحی با جوانب ایدئولوژیک - سیاسی، سازمانی، روحی و تمامی جوانب زندگی جوابگو باشیم، پیشاهنگی شکل خواهد پذیرفت، پیکارگر پیشاهنگ شکل گرفته و با اینها نیز جنگ توسعه می‌یابد. بغیر از این توان هیچ کاری نه جنگ، نه صلح، نه اقتصاد، نه سیاست و نه فرهنگ را نخواهیم داشت و بصورت یک ویرانه درآمده و نابود خواهیم گشت.

عدم تشخیص ادعای بزرگ حزب و بزرگی آن راهگشای خسرانهایی خواهد شد. در انقلاب ما حیات با آفرینشی اینچنین بزرگ امکان می‌یابد. تصادفی وارد این پدیده که P.K.K عنوانش می‌کنند نشدم. شما توان ارزیابی مبارزه و حیات جنگی ما را ندارید. در "داستان دوباره زیستن"¹⁸ اندکی آن را توضیح داده بودم، در واقع باید نتایج بسیاری کسب می‌کردید. رسیدن از ناتوانی وافر به توانایی، از نیستی به هستی و سوق دادن آن تا کنون، طرح ایدئولوژی و سیاست برای این هدف و در راه آنها تقریباً به هر دری زدن، همه نوع تلاشها را ارائه کردن و آغاز پدیده‌ای که آن را تکوین حزبی عنوان می‌نمایم، صرف کوششهای بی‌نظیر، هوشیاری، و اندیشه‌های همه‌جانبه و همه‌چیزی که نوع بشر قادر به نشان دادن آن باشد در راستای ایجاد سرشت ملی و امکان پیشرفت اجتماعی بود که بسیار ضرورت داشته و عنوان آن نیز P.K.K است.

وضعیت شما به شخص فقیر و بی‌کسی می‌ماند که بسیار با جسارتی کورکورانه وارد کار شده و با عادات قدیمی‌تان که اکثراً به پای خصائص یک خرده‌بورژوا نیز نمی‌رسند - زیرا در جامعه کرد تکوین طبقاتی معمولی نیز وجود ندارد - در آنی همه‌چیز را چاییده و می‌ریاید. در تاریخ ما نمونه‌هایی از این دست نیز داریم. مثلاً کسی قبلاً به دزدی مشغول بوده و کارش غارت اتوموبیلها بوده اما تصور می‌کند که در صفوف ما با این امر به سطح بسیار پیشرفته رسیده است. متوجه شدیم که روشهای دزدی را بر روی P.K.K می‌آزماید و آنرا جایگزین سیاست می‌داند. غارت و چپاول به حالت یک سیاست و روش درونی درآمده است. تنها آن مورد نیست، تقریباً نزد همه یک وضعیت به صورت بسیار رواج درآمده است: کسب شخصیت P.K.K یعنی چپاول و غارت برخی اندوخته‌هایی که در طول زمان ایجاد شده و استفاده شخصی از آن است. ماجرای عجیبی است لیکن حقیقت است. حزب والاترین اندوخته‌ی خلق است، مکان تجمع فدار کاریهای همگان است، سرمایه‌ی مشترک یک خلق است. برای خلقی چون خلق

¹⁸ داستان رستاخیز و یا دوباره زیستن، کتابی شامل مصاحبه طولانی پروفیسور "یالچین کوچوک" با اوچالان است که توسط "محمد رئوف مرادی" به فارسی برگردانده شده است.

ما نیز به معنی تاریخ خلقی بی تاریخ است، سرآغاز تاریخ اوست. اگر بسیار تنگدست باشد نیز به معنی آغاز به موجودیت یابی اوست. برای این کار فداکارانه، آغاز به پیشاهنگی برای تلاشهایی به صورت فداکارانه نمودیم و این را مستمرا با خون شهدا تغذیه نمودیم. آلام گوناگونی تحمل کردیم و تلاشهای بسیاری صرف نمودیم و به نظرمان حزب اندوخته‌ای از تمامی اینهاست. اما فرد مورد نظر اگر روستایی باشد، گرفتن یک وجب خاک و یا جابجایی یک سنگ علیه منافع همسایه‌اش فلسفه‌ی حیات اوست و اگر خرده‌بورژوا باشد حيله‌گری بیشتری دارد. در واقع این نوع شیوه تفکر و عمل به صورت دسته‌جمعی به سازمان ما حمله‌ور شدند. البته که تمامی اینها با سوءنیت نیست بلکه ناشی از عادات است. در حالیکه شما برای یک تعالی پیکار نمودید.

مبارزه برای پیشاهنگی آنگونه که تصور می‌کنید نیست. نباید به سادگی از اصطلاح مبارزه برای پیشاهنگی گذشت زیرا پیکار بسیار تعیین کننده است. مطلقا باید به آن بزرگی دست یافت و دست کم آنرا بنیان کار خویش قرار داد. اگر نمی‌توانید در سطح یک عضو مرکزی نمایندگی آنرا بر عهده بگیرید دست کم در سطح یک نظامی تمثیل نمایید. چیزی که باید انجام داد اینست که به اندازه‌ی توان خود نماینده آن باشیم. پیداست که اشتباه عدم توجه به این تاریخ بزرگ، سبب تصادفی تصور کردن حقیقت و کاربست بدون حساب آن می‌شود. می‌دانم این منجر به فلاکت خواهد شد و این هزار بار اثبات شده است. آنهایی که شخصیت حزبی کسب نکرده‌اند به هیچ وجه نمی‌توانند ما را به صورت درازمدت فریب دهند، تنها خود را فریب می‌دهند و منبع مشکلات بین آنها و حزب نیز خودشان هستند.

P.K.K یک جنبش اعتماد است. جنبش نیرو است. نیرو می‌بخشد اما در مقابل می‌خواهد که شخص نیروی خویش را نیز در آن مشارکت دهد. اعتماد می‌نماید اما در مقابل می‌خواهد که طرف مقابل نیز اعتماد خود را افزایش دهد. ما این را تکوین حزبی صحیح عنوان می‌نماییم. مشارکت بدون طول دادن مطلب، بدون منازعه و بحث بهترین کار است. همیشه گفته‌ایم آنها که صحیح‌تر و نیرومندتر از همه شخصیت حزبی کسب می‌کنند موفق‌ترند.

11-13 دسامبر 1993

فصل چهارم

رهبری انقلابی، پیشه‌ی وقف تمامی نیروی خویش در راه انقلاب

در حال تداوم شناخت از شما هستیم. اگر دشمن هنوز هم مابین کرد و P.K.K و آپو تفاوت قائل است و در این موضوع در بالاترین مقام خود و با تمام نیروی خویش تنها یکجا را مخاطب قرار نداده بلکه جسارت می‌کند که تا به درون صفوف ما را مورد خطاب قرار دهد و نه تنها مورد خطاب قرار داده بلکه با تمام اعمال خویش چنین تفاوتی را قائل شده و در پی نتیجه‌گیری از آن باشد، پیداست که مجبوریم جنبه‌هایی از خویش نظیر واقعیت برخورد، ماهیت خویش و چگونگی اعمال خود را درک نماییم.

سعی می‌کنم همیشه شمه‌ای از تجربیات خویش را ارائه دهم. به نظرم شما هنوز خویش را بر اساس حقیقت P.K.K و رهبری تحلیل نکرده و وارد خط‌مشی و خصائص شکلی و ماهوی آن نشده و نمی‌خواهید مطابق فداکاری و جنبه‌های مرتبط به ادراک و نظم حیات آن - که جنگ نیز با استفاده از انواع سازماندهیها و با استفاده از آن راه می‌افتد- باشید. مشکلات شما نیز ناشی از اینجاست. بسیار خودپسند هستید، اما حقیقتاً هیچ جنبه‌ی قابل پسندی ندارید.

شاید برخی از شما هوس کنید که همانند من شوید اما من هنوز هم بحث می‌کنم که آیا توانستم خویش را از این وضعیت خجالت‌آور رهایی بخشیده و از حالت تپیی استهزاء‌آمیز خارج شده‌ام یا نه؟ در نگاهی به خصائص شخصیتی شما می‌بینم که تنها یک تعریف برای رسیدن به نتیجه‌ی صحیح وجود دارد، آیا حیات این شخصیت در مقابل دشمن است یا نه، در مقابل توسعه‌نیافتگی خویش مبارزه می‌نماید یا نه؟ شخصی که این را انجام دهد به نظرم مطلوب است. این یک مسئله انسانی است و دیگری پشیزی نمی‌ارزد.

اختیارات و امکانات فراوانی دارم. در این دنیا از کسانی هستم که خود حدود خویش را تعیین می‌نمایند. در درون نظام حاکم، چه فرادستان و چه فرودستان همه مجبورند مطابق قوانین تحمیلی بر ایشان باشند، مخالفان این امر سرکوب می‌شوند اما تابحال در موقعیت تنها شخصیتی هستم که توانسته قوانین خود را خود تدوین نماید. شاید هم در جهان در این موقعیت به تدریج به مقام اول دست می‌یابم.

دیروز آمریکا اعلام کرد که "P.K.K در دنیا اولین و خطرناکترین سازمان تروریستی است" مسئله اساسی! مقصودش از مطلب فوق این است که روزانه موضوع می‌بحث‌شان است که چگونه باید در برابر "آپو" بی‌کی که نه نظام جدید امپریالیستی نه نظام استعماری و نه انواع مکانیسم‌های کنترل بین‌المللی آن قادر به مانع‌سازی در برابر وی نیستند را روزانه تحت کنترل خود درآورند. این مسئله آنهاست اما نتیجه‌ای که باید از این بگیریم این است که علی‌رغم این مباحث خود را دارای قدرت و اختیار بسیار کمتری از شما می‌بینم یعنی نمی‌توانم خویش را در موقعیتی بینم که به اندازه شما خود را آزاد، مطمئن، موفق و راحت پنداشته و زندگی نماید. تشریح خویش را مایه‌ی خجالت نمی‌دانم و هنگام گفتن تمامی اینها نیز گفتم که هیچ هم نیستم. دنیا چگونه ما را می‌بیند، تمام اینها را چگونه باید برای شما توضیح داد یعنی شماها چگونه وارد امر صحیح خواهید شد، این معضل بزرگی است. این هم یک جنبه‌ی کار است.

خطرناکترین برداشت از آزادی، برداشتی است که علی‌رغم بردگی عمیق خویش را آزاد می‌پندارد و این در میان شما بسیار رواج دارد. تمامی فضیلت من این است که به آزادی اینچنین خویش معتقد نبوده، باور ندارم که انسان هستم و خود را نفریفته و یا همراه با این به خویش حمله‌ور شده و جسارت وارد شدن به راه آزادی را نشان دادم. اگر یک روز نظارت بر بسیاری از شما نباشد، در P.K.K خویش را بیش از حد مبالغه نموده و صد در صد بصورت معضلی درخواهید آمد.

شخصی که اینهمه خویش را می‌بازد چه در صدر کارها و چه در جای دیگری از آن باشد معضلی بزرگ خواهد بود. نمی‌توانیم با دستاویز قرار دادن ایجاد این پیشرفتهای کوچک امتیازاتی را برای کسی قائل شویم. درک می‌کنم البته هزاران سال

است که درد کشیده‌اید، فقیرید و همیشه سرکوب گشته‌اید، نه روحی در شما باقی گذاشته‌اند، نه معنویات و نه مادیات. آشکار است اگر کمی در را باز بگذاریم، اندکی مجال برطرف نمودن فشار را بدهیم، خویش را نابود خواهید کرد. مثلاً به کمپ‌های هیتلر بنگریم، که آنها دو سه سال در آن کمپ بودند، اگر یک در برای آزادی جهت اسرا باز شود، همدیگر را زیر دست و پا گرفته و بیرون می‌آیند. وضعیت شما اگرچه اندکی متفاوتتر است اما به آن شباهت دارد. به هنگام نزدیک شدن به آزادی همدیگر را زیر دست و پا گرفته و آن مکان اسارت و مرگ را رها کرده و می‌گریزید. این نیز یک پیشروی بسیار نامنظم است. زیر دست و پا گرفتن خود به خود است. مثالهایی که هر روز در حوزه‌های عملی پیش می‌آیند نشان می‌دهد که این امر آنگونه است.

اعمال رفقا در درون حزب و در میان گروهها، فرماندهان و واحدهای P.K.K نیز از یک نظر به همان معناست. یعنی طلب و تلاشی در راستای زیر دست و پا گرفتن همدیگر و پیشروی دیده می‌شود. موضع اکثریت مطلق این است که بدون پرسش از جایگاه اختیار، وظیفه و مسئولیت در کار می‌گوید که: "من همه چیز هستم، سرکوب می‌نمایم و بهترین هستم" این زبان بردگان است، در این مورد اندکی تجربه دارم، اما علی‌رغم آن نیز آزاد بودن خویش را باور ندارم. زیرا شما فاقد موقعیتی هستید که بتوانید تا این حد آزاد شوید و قدرت و اختیار داشته باشید. حتی فراتر از این در موقعیتی نیستید که بتوانید ادعای شرافتمندی و رهایی از موقعیت شرم‌آور را داشته باشید. P.K.K و من مسئله دیگری هستیم، کارها را به عهده گرفته و انجام می‌دهم، دیگر این بار را بر عهده گرفته‌ام. اما این بدان معنی نیست که شما تماماً شرف را بدست آوردید و تماماً یک پیشروی در راه آزادی را در پیش گرفتید و لایق اسلحه گشتید. اوضاع شرم‌آوری داریم. زیرا افراد بسیار کمی از شما راضی هستند.

در گزارشها مواردی گزارش می‌شوند؛ اگر در یک واحد فرماندهی صدها شکایت، ناراحتی دیده شود، من آن فرمانده را چه بنامم؟ هر چه می‌خواهید بگویید: "سرکوبگر است، دیکتاتور است، ما را فریب داد" و یا "ما را بکار برد" اما من رهبری می‌نمایم. زیرا اکنون نیز آنانی که این عهد رهبری را به صورت عمیق درک کرده‌اند، نه تنها به شکلی وسیع بلکه حتی جسارت انتقاد گاه و بیگاه از من را نشان نمی‌دهند. نه اینکه بسیار می‌ترسند بلکه دلیلی ندارند. وقتی یکی مرا با جسارت مورد انتقاد قرار داده و یا هر نوع اتهامی را انجام دهد، یک شرط برایش دارم؛ نباید بگریزد. بلکه باید نزد ما بیاید، من برای جواب دادن آماده‌ام. کافی است نزد ما بیاید، حتی در محاکم نیز اتهامات همراه با شهود انجام می‌شود. کافی است مرا رودر رو مورد اتهام قرار دهد، من جوابم را می‌دهم. زیرا هر کس می‌داند که در این مورد ادعای بسیاری دارم. آیا رهبران داخل صفوف P.K.K اینگونه هستند؟ چند نفر داریم که طومارها اتهام بر ضدشان وجود نداشته باشد، پس باید پرسید شما چه نوع رهبرانی هستید؟ چه نوع افراد دارای قدرت و صلاحیت هستید؟ یک زندگی دارید که از مسیر صحیح خارج شده است. خانواده‌ها و والدین نیز بر همان منوال هستند.

این امر بدان سبب نیست که من نمی‌خواهم انجام دهم بلکه این یک واقعیت خلق کرد است. خانواده‌ی من نیز بسیار فقیر بودند، بیچارگانی تمام‌عیار، اما در سنین بسیار کودکی آنها را نیز مورد اتهام قرار می‌دادم و می‌گفتم با چه جسارتی هم مرا به دنیا آوردید و هم از من طلب حق می‌نمایید. من انشایی با این مضمون هم نوشتم. یک دبیر ادبیات داشتیم، آن انشا را در جیب خود گذاشته بود و همراه خود به هرجا می‌برد، به نظرم تحت تأثیر آن قرار گرفته بود. تثبیت این امر از جانب من او را تحت تأثیر قرار داده بود. متوجه شده بود که ادعایی نیرومند است. البته که مسئولیت عظیمی می‌خواهد، تو مادری و یا پدری اما برای کودک خود هیچ چیز انجام نداده‌ای! بیچاره‌ها حتی توانایی انجام هیچ‌چیز را هم ندارند اما من چکار کنم؟ پس اگر بخاطر پدر و مادر به دنیا آمده و یا بصورت یک کودک بسیار فقیر و نادار بزرگ می‌شوم باید سرنوشت خویش را خود تعیین نمایم. به من می‌گفتند مادامی که در این سنین کودکی پدر و مادرت را نمی‌پسندی، پس دیگر با تو کاری نداریم، برو و هر کاری می‌خواهی بکن. از همان زمان سعی کردم خود، راه خود را تعیین نمایم. اما رشد شما اندکی عکس آن است.

شرایط خانوادگی تان همانند شرایط من نیست و کمی با ناز و نعمت بزرگ شده‌اید. فراتر از آن آیا در نظام اندکی همانند ترکها و یا همچون یک انسان فکر می‌کنید که با معیارهای معاصر و یا همانند کسی که وطن و آزادی دارد بزرگ شده‌اید؟ در واقع دور شدن از واقعیت خود - که آن را تاریخ، میهن و هویت و شخصیت می‌نامیم - را بزرگ شدن پنداشته و آنگونه بزرگ شده‌اید. کار کرده‌اید، تحصیل کرده‌اید، رسانه‌ها را پیگیری کرده‌اید، کتاب خوانده‌اید و خلاصه یک شیوه را یاد گرفته‌اید و آنگونه به صفوف P.K.K آمده‌اید. پدیده‌ای که رهبری P.K.K نامیده می‌شود انسان و شخصیتی است که این را رد کرده و واکنشی در برابر زندگی اینگونه شماست. مسئله برای شما اینچنین ترازیک است؛ از طرفی اینهمه بزرگ شده‌اید، از طرفی این را

رد می‌نماید و از طرفی با وابستگی فوق‌العاده‌ای به آن نزدیک می‌شوید، همانند انسانی که چالشی را روشن می‌نماید و همان چالش را تا آخرین حد در خود می‌پروراند. تمامی مشکلات اندکی از اینجا نشأت می‌گیرند. واقعیت رهبری واقعیت زندگی شما در یک درگیری عمیق بسر می‌برند.

من از هفت سالگی بدین سو خویش را آماده نمودم، شماها به بیست - سی سالگی رسیده‌اید و به تازگی متوجه این امر می‌شوید. با این حساب چه خواهد شد؟ این مطلب را جهت ترساندن نمی‌گویم، اما مسئله این است که این واقعیت را دیده و در صورت امکان، مجال بهبود و اصلاح آن را برای خویش فراهم نمایید. آیا در این موضوع می‌توانید اندکی جدی و فروتن باشید؟ توان آن را دارید اما آیا می‌توانید اندکی شجاع باشید؟ اکنون برخاسته و می‌آیی و صددرصد در سایه‌ی قدرت من و یا در محل مسئولیت و یا حوزه‌ی من این را تحمیل می‌نمایی. من حقیقتاً پراکتیک زندگی شیدیدی دارم که باید تحمل آن را داشته باشی. حتی نمی‌توانی دو بز را بچرانی، اما وقتی دو روزه فرمانده گردان و یا گروهانی شدی و یا فرمانده یک ایالت و یا منطقه گشتی، خویش را فریب می‌دهی! اگر قدرت و مقام توانسته باشد از شرف تو پاسداری نماید خوشا به حالت! اگر توانسته باشم یک روزم را مفید بگذرانم و یا در چنین وضعیتی از نابودی خلاص شوم، خود را خوشبخت می‌بینم. در واقع مدارا کرده‌ام، در حالیکه فلسفه‌ی زندگی اینست که در یک وضعیت نیک بوده و حتی گذران یک روز را موفقیت می‌پندارم و شما حتی متوجه زندگی نبوده، معنی اسلحه، سازمان، مقاومت و جذب یک انسان را نمی‌دانید و خود را به جای رهبر گذاشته و تصور می‌کنید که ارتش و سربازان را بکار می‌برید و این یعنی خطایی بزرگ در کار!

در اینجا سعی می‌نمایم خویش را تعریف نمایم، هنگام تلاش برای این تعریف سعی در نشان دادن برخی از حقایق مان می‌نمایم. هنوز علی‌رغم تمامی آموزش و قدرتم در خود توان دادن دستور به یکی از شما را نمی‌بینم. به اندازه شما توان ندارم که خود را همانند مردان ببینم. آیا این مایه‌ی خجالت است؟ گاه از خود می‌پرسم که آیا به اندازه‌ی یک زن عیال هستم؟ نباید خجالت کشید، به نظر من بردگی خلق ما از بردگی یک زن ژرف‌تر است. مادامی که من نیز عضوی از آن خلق هستم، مظنون می‌شوم به اینکه آیا برخوردی که هر روز در برابر یک برده، یک زن عیال و یا یک زن پیر انجام می‌شود، در برابر من نیز همان برخورد بروز داده می‌شود. حال به برداشت خود از مردانگی نظری بیندازید، برداشتی تمام‌عیار از مفهوم مردانگی دارید، مقصود مردانگی از نظر جنسیتی نیست. خود را همچو تپیی می‌بینید که در موقعیت رئیس، فرادست و قدرتمند یعنی یک حاکم تمام‌عیار تصور می‌کنید. این بدان معنی نیست که مردانگی شما را کافی می‌بینم، به نظر من اوضاع‌تان از من بدتر است. مقصود شکستن روحیه شما نیست اما به نظرم این نتایج فلسفی و عملی عمیقی دارد. با تصور خود بصورت یک انسان اینگونه و چنین مردی دچار خطای بزرگی شدید. همان امر در مورد زنان نیز مصداق دارد، با تصور خود همچون یک زن عیال دچار بزرگترین خطا گشتید. زیرا آنگونه نه می‌توان مرد شد و نه زن. مسائل بسیار خجالت‌آوری وجود دارند، به اساسی‌ترین ارزشهای انسانی خیانت می‌ورزند، صددرصد بسوی جاسوسی و خیانت می‌گریزد، ارزشهای اساسی را که باید مدنظر داشت هیچ می‌انگارد و سپس ادعا می‌کند که تشکیل خانواده داده است.

خردمندترین جنبه‌ی من نیز در اینجا است، هنگام مواخذه خویش با خود می‌گویم که اینگونه انسان نخواهی شد. خود را فریب می‌دادم، در واقع دانش آموز خوبی بودم، کارها را نیز بخوبی انجام می‌دادم، چه فعالیت‌های اقتصادی و چه در کارهای دانش‌آموزی حقیقتاً همیشه اول بودم. اما علی‌رغم این خویش را بسیار فقیر و در وضعیتی خجالت‌آور می‌دیدم. در کنار این اطرافیانم را نیز نمی‌پسندیدم و یا تماماً قبول نمی‌نمودم و حتی مورد انتقاد قرار می‌دادم. اطرافیانم به محض اینکه صاحب شغل شده، رفیقی یافته و یا به سرعت فرد بزرگی می‌گشتند، به خویش باورانده و آنگونه پیش می‌رفتند. من این را جدی تلقی نکرده و لایق خویش ندیدم. این جسارت را در خود نیافتم و آنگونه عمل نکردم. شاید زندگی اینگونه حق شماست اما رهبریتی که رهبری آپو نامیده می‌شود، شخصیتی است که زندگی را اینگونه ارزیابی می‌نماید.

شما هنوز این انسان را نشناخته‌اید، با خود می‌گویید که چقدر بیچاره، ناتوان و حتی فاقد درک خویش است و باز هم تظاهر به رهبری می‌نماید! حق دارید، زیرا هنگام مقایسه با شیوه زندگی شما می‌بینم که باید آن را بگویید. حتی شاید منفی‌تر باشم. اینها را به قصد شوخی هم بیان نمی‌کنم، مشغول حل یک چالش هستم. اگر شخصیت کرد اینگونه باشد، خطای بزرگی است که خود را

همانند شما بینیم. به نظر من کرد و انسانیت به نابودی کشیده شده است. کسی حاضر نیست حتی عنوانی برای این واقعیت در نظر بگیرد، در ثانی آن را به استهزاء می کشند، این یک اختراع من هم نیست. عمر من مشخص است.

هم اکنون تز جمهوری ترکیه این است: "در واقع کرد موردی جداتر از آپو است" یعنی مقصودش این است که "جغرافیای کردستان و خلق ساکن در آنجا از دیدگاه بین المللی یک مستعمره است، کرد یک برده بین المللی است و آنگونه که دلمان بخواهد آن را بکار خواهیم بست" به عنوان مثال همانگونه که خاورمیانه و آفریقا را مجبور به خدمت به اروپا نمودند، همانگونه که سیاهپوستان را چند صد سال در خدمت آمریکا و به صورت برده سرکوب کرده و وادار به زندگی آنگونه شدند و به خدمت کاپیتالیسم در آورده شدند، در جهان امروزی نیز کردها وضعیتی بسیار نامساعدتر از این سیاهپوستان را دارند. زیرا بسیار کار می کند و اهل کار است. هر کس می تواند او را همچو حمال وادار به کار نماید. این ادعای ترکیه است و به آمریکا، اروپا و کشورهای خاورمیانه می گوید: "بجای اینکه این کشور را به صورت معضلی بزرگ در آورید، کردستان در خدمت همه ی شماسست، ببینید با پروژه "گاپ"¹⁹ همه شما را دعوت می نمایم، آنرا تقسیم کرده ایم، یک مستعمره با بخش های فراوان است، بیاید همه از آن استفاده نمایم، برای همه یک منبع ارزان نیروی کار است" تمامی منابع زیرزمینی و روزمینی را به همه کس پیشکش می نماید. ترشان این است: "چرا کرد مورد نظر آپو را قبول کرده و به صورت مسئله ای برای خود در آوریم! خلقی که برای خود کار کرده و از میهن خود پاسداری نماید به نفع هیچ کدام از ما نیست" این تری است که ترکیه رسماً پیشاهنگی آن را برعهده داشته و می خواهد آن را برای ایران، عراق، سوریه، اروپا و آمریکا ثابت نماید و این تر پذیرفته هم می شود، زیرا منافع همه شان یکی است. به احتمال بسیار اگر چه برخی اعتراضها وجود داشته باشند اما منافع همه شان یکی است.

حال بدون دیدن این واقعیت آیا پرداختن به سیاست در P.K.K ممکن است؟ اگر تمامی اینها را دیده و موجبات آن را برآورده نسازی پس چگونه رهبری خواهی کرد؟ یک چالش انتقادی مطروحه را روشن کرده و تا به امروز مشغول حل آن هستیم. این کار من است. حال شما نیز خود را کرد و یا حزب جنبش رهایی کردستان می نامید و این را به خود باورنده اید. غفلت در اینجاست. اسلحه در دست گرفته اید، اسلحه در دست گرفتن به معنی در دست گرفتن تیغ جراحی و انجام ظریفترین عمل جراحی است. اسلحه را گرفته و جامعه را متحول خواهید کرد. برداشت تان از اسلحه اینگونه خواهد بود. بدون دیدن تمامی جوانب حقیقت چگونه اسلحه را بکار خواهید گرفت؟ حال می بینیم این امر که اختیار، قدرت، نظامی گری، اتوریته و مسئولیت می نامیدش همانند انجام عمل جراحی بدست یک قصاب است. در نگاهی به وضعیت خود می بینم که در واقع استاد بزرگی نیستیم اما می گویم که این عمل جراحی همانند شیوه بریدن گوشت توسط یک قصاب قابل انجام نیست و حول آن به جستجو پرداخته و در پی شیوه مناسب می گردم. دست کم نباید اینگونه جان گرفت. اما هنوز هم این مسئله را حل نکرده ام که چگونه می توان بیمار را تماماً نجات داد. رویدادها تراژیک هستند، هر روز در اخبار می بینید "بمب منفجر شد، 3 کشته و 16 مجروح؛ حادثه بار آمده است!" در فلان جا گروه از روی مین گذشته و نابود شد" دیروز در اخبار این موارد گزارش شدند. قطع شدن یک پا به چه معناست، درد آن وحشتناک است.

بسیاری از شما به این وضعیت دچار خواهید شد، شاید بعدها درد آن را به سازماندهی و یا واکنش تبدیل نمایید. مورد عجیب این است، P.K.K جسارت اداره را داده است، اسلحه پخش کرده است، راه میهن را هم باز نموده است، اما در پیشروی نیازی به هیچ تدبیری ندیدید و چنان است که انگار راه باز و هموار بوده و دشمنی در کار نیست. در ظاهر کسانی به سوی گریلابی می شتابند و یا کسانی در چنین راهی هستند. اما چنان نیست. من اینجا هستم، ببینید کسی که سرفرمانده نامیده می شود برای زندگی روزانه به سختی در تلاش است. آنی که حتی قادر نیست در خیابان به صورت صحیح راه برود، در میهن که تانک، توپ و هواپیما آن را می کوبد و همه جای آن مین گذاری شده به راحتی حرکت می کند. حتی نمی توانم یک درصد همانند شما از خود جسارت نشان دهم. نه بدان سبب که بسیار ترسو و یا بد هستم. به سبب اینکه باید کارها را به شیوه ای بسیار متفاوتتر تلقی نمود و بر روی آن

¹⁹ GUNEYDOGU ANADOLU PROJES(GAP) پروژه ی آناتولی جنوب شرقی، پروژه ی عظیم توسعه در منطقه مشتمل بر ایجاد سد، مکانیزه نمودن کشاورزی و پرورش حیوانات که اکثر شهرهای کردستان را در بر می گیرد. در این پروژه سرمایه ی خارجی جایگاه مهمی دارد و پروژه که با مناقصات بسیاری به کشورهای مختلف سپرده شده است. از موارد اساسی معامله ترکیه با سایر کشورها بویژه اروپاییان و اسرائیل می باشد.

کار کرد. پس از اینهمه تلفات جانی آیا به خود خواهیم گفت که ارتش بنیان می‌گذارم. اینهمه پا قطع شده، اینهمه بدن از هم پاشیده خواهد شد و اینها خود معضلی برای ارتش هستند.

بیماران بسیاری اینجا آمده‌اند. به نظر من چه بیمار شدی و چه جانت را از دست دادی، هیچ تفاوتی ندارد. یک شخص ارتشی اینگونه است. چرا کاری کردید که جسم‌تان به آسانی فرسوده گشته و جراحی بردارد؟ آیا روزانه لزوم چگونگی دوام جسمی را به شما یادآوری نمی‌کنم؟ اعلام آمادگی برای جایگیری در نیروی گریلا می‌کنید اما سرفه‌ی شما مانع از ایستادن انسان می‌شود. گریلا سرفه نمی‌کند، گریلا همچون آب نفوذ می‌کند و پیش می‌رود. نه شیوه گام برداشتن نه سخن گفتن و نه راه رفتن را می‌دانید. در واقع بدان سبب نیست که توضیح نداده‌ام، سالهاست که اینها را توضیح می‌دهم. اندکند آنها که می‌فهمند و کم هستند آنها که اجرا می‌کنند. مبالغه نمی‌نمایم، به روشی دیگر چگونه این آلام را می‌توان تحلیل نمود. فکر می‌کنید قطع شدن یک پا آسان است؟ ناکارا شدن رفقایی کوه مانند در اثر یک آن غفلت کار آسانی نیست. تا یکی از شما را پرورش می‌دهم، جانم به لبم می‌رسد. به همین سبب گفتم از مادر خود پرسید که بزرگ کردن یک کودک چقدر سخت است. دست کم جسارت داده شد اما متوجه نمی‌شوید. من کسی هستم که بیشترین جسارت را می‌بخشم اما آشکار می‌گویم که چنین جسارتي ندادم و مسئولیتی در این امر متوجه من نیست، این ایراد شماست، شیوه‌ی کار من نیست.

من اینگونه انسانها را از دست نمی‌دهم. نه تنها از دست نمی‌دهم بلکه اگر شبانه‌روز کسانی را جذب نکنم، زندگی نمی‌کنم. تمامی اینها جهت آن است که بتوانید نیروی برخوردار صحیح با حقایق را نشان دهید. برایتان احترام قائلم اما این حقیقت مسائل است. چرا هرچه زودتر خویش را بجای انسان، و یک انقلابی تمام‌عیار زیبا و مرتب و موثر و توانمند نمی‌گذارید. حتی به نظرم چیزی از انقلاب دستگیرتان نشده است. من نیز نمی‌توانم بگویم که تماما آن را درک می‌کنم اما در حال پژوهش هستم. حوزه‌ی کوچکی برای خویش ساختم و مشغول کارم. در مقابل کسی مانع ایجاد نمی‌کنم، ارزشهای خلق را به هدر نمی‌دهم و چیزی را که از دستم برمی‌آید، بیشتر حفظ کرده و توسعه می‌دهم. اما انسان نیز حدود مشخصی دارد و سعی می‌کنم با آن کارها را پیش برم. علی‌رغم تمامی تلاشهایم چیزی که از دستم برمی‌آید این است و گرنه با یک اشتیاق بی‌پایان می‌خواهم بیشتر هم انجام دهم.

شما حتی به خود نقبولانده‌اید که لزوم این کار وجود دارد. به نظر شما برخی ارزشها بوجود آمده‌اند، در مقابل آن شیوه کارتان همانند اسیرانی است که بدان اشاره کردم و در کمپ اسیران هستند و یا وضعیتی شبیه کسانی دارید که در گرسنگی و فقر بسیار بسر می‌برند، مثلا در جنوب کردستان هنگام گرسنگی همه به سوی نان هجوم می‌برند، وضعیت‌تان به همان وضعیت شباهت دارد. به نظر اکثریتی مطلق قدرت و مقام همان نان است. یک معنی آن هم نیز آنگونه است. طرف وقتی مقامش را به دست می‌آورد به شیوه‌ی دلخواه خود در کردستان زندگی می‌کند. فرمانده است و بهترین نوع هرچیز را برای خود تهیه می‌نماید. همیشه هم آنگونه تداوم یافت. این اعمال در سوسیالیسم رئال²⁰ هم دیده شدند، شاید طبیعی باشد، تاریخ سروری اینگونه ایجاد شده است اما تاریخ تساوی اینگونه نیست، تاریخ سوسیالیسم این نیست. اگر بخواهیم اندکی اصول سوسیالیستی P.K.K را حفظ نمایم، مهمترین کار این است که با این مفهوم رتبه و قدرت همانند دیگران برخورد نمایم، زیرا بزرگترین صاحب قدرت و مقام دشمن است. قدرت و مقام ما تنها و تنها می‌تواند در جهت نجات جان باشد. تیغ بر روی گلولی شماست، قدرتی که به شما داده می‌شود این است که بدون فرو رفتن این تیغ در گلویتان، آن را بیرون بکشید. نباید برداشت‌تان از فرماندهی چیزی غیر از من باشد.

اندیشه‌ی استفاده‌ی دلخواه از مقام غلط است، چنین مقامی در P.K.K نداریم. مقام من بالاترین مقام است، هنوز هم بر روی شیوه‌ی دستگیری و تسلیم نمودن من بحث می‌نمایند، این حقیقتی است که روزانه شاهد آن هستیم. اما روابط من قابل اعتمادند همانند روابط شما ضعیف نیست. باز هم به سبب منافع مجبورم به این بیندیشم که امکان همه‌چیز وجود دارد. بسیار با حساب و کتاب گام برمی‌دارم اما باز هم موضع بحث است. شاید اگر من در موقعیت و جایی بسیار سالم باشم این امر مورد بحث قرار نمی‌گیرد. حال یا دشمن بسیار نیرومند بوده و دوستان بسیاری دارد و یا دوستی ما چندان مستحکم نیست. به همین سبب به این مباحث امکان می‌دهیم. با این احوال بزرگی مقام در کجا می‌ماند؟

²⁰ سوسیالیسم رئال، سوسیالیسم به اجرا درآمده در اتحاد جماهیر شوروی که در قاموس جنبش آبیونستی با انتقادهای فراوانی رودرروست.

یک خصوصیت شما نیز شیفتگی شما برای مقام و یا ایجاد امکانی برای راحت‌طلبی خویش است. این در شخصیت شما بسیار وجود دارد و یا آنگونه بزرگ شده‌اید. گفتیم که این وضعیت به شیوه رشد مربوط است. اما برخورد من درست عکس آن است؛ از طرفی امکانات بسیاری دارم و امکانات و پول و قدرت و مقام بی‌پایان است. سبب گفتن این مطالب این است که نسبت به انسانها احترام قائل هستم. جهت باقی نگذاشتن کوچکترین پس‌مانده هر روز در حال مجادله هستم، چاقی من نیز اندکی ناشی از تلاش برای دور نینداختن باقی غذاهاست. با هر انسان ساعتها بحث می‌کنم، اگر می‌خواهد به من گوش فرا دهد، فرصت را غنیمت شمرده و از آن استفاده می‌کنم. خانه‌ها [ی سازمانی] مجال بسیار سختی را به دست می‌دهند، بعدها شاید سبب بلایی برای شما شوند، کسانی همانند شما را در این خانه‌ها جای می‌دهم. در واقع در امنیت خویش اخلال ایجاد می‌نمایم اما لزوم چنین استفاده‌ای را هم می‌بینم. به نظر من جایی که حوزه‌ی من باشد باید اینگونه باشد. به این خانه‌ها سر می‌زنم. مطمئنم که اگر شما باشید در همان روز دوم سکاندال (رسوایی) بار می‌آورد. برای جذب یک انسان از راه محبت و احترام بسیار، شبانه‌روز خدمت می‌کنم. زیرا این پیشه‌ی من است. اگر جای من بودید و یا اگر قدرت و مقام داشته باشید، طرف مقابل تان را همچون یک فتودال، یک پدر و یا شوهر رد می‌کنید، سرکوب می‌نمایید و یا با یک عاطفیت بی‌بها به خفقان می‌کشید. هزاران نمونه اینگونه را نشان دادیم. هر نوع رابطه‌ی اینگونه وجود دارد. شما حتی نیازی نمی‌بینید که نسبت به یک رابطه دوستانه احترام نشان دهید. به هنگام برخورد با من ماهها تحت تاثیر رفتارهایم می‌ماند. شخص، با قدرت تاثیرگذاری خویش خود را مهجور می‌نماید. کردار من اینگونه است.

در کردارهای خود به دنبال راههای جلوه دادن چهره‌ای عبوس از خود، سرکوب اطرافیان خود و گماشتن به خدمت شخصی خویش هستید. می‌خواهید بدون سخن کافی و از راه چند دستور همه‌چیز را انجام داده و کارها را اداره نمایید. رفتاری اینچنین سبکی دارند. این شیوه استفاده از مقام نیست. اگر وضعیت اینگونه باشد، دشمن در مدت بسیار کوتاهی تو را نابود خواهد کرد. زیرا من تا کنون گفتم که دشمنم را دچار خسران کنم دیگر هرچه با دادا! این یک اصل و فلسفه‌ی دیگر برخورد من است. اگر مرا اینجا گرفته و دستگیر نمایند نیز غمی به دل راه نمی‌دهم زیرا چیزی را که باید ارائه بدهم، دادم. هرچه که پیش آید با تکیه بر این زندگی می‌کنم. اگر از دستم بریاید تا آخرین روز بصورت شدید خدمتم را انجام می‌دهم. اما رفقای ما در مکانی خطرناکتر از مکان من هستند، قدرتشان محدودتر است و با این حال با غفلت و فقدان مسئولیت رفیق خویش را بصورت برده درآورده و حتی لزوم یک بار سخن گفتن و بحث با وی را نمی‌بینند. حتی غم تهیه‌ی هیچ‌چیز را برایش ندارد. این را مسئول می‌نامند. گویی تا به ابد زندگی خواهد کرد. من از اینهمه جاه‌طلبی خبر نداشتم. در انقلاب ما مقاوم و موقعیت‌چندانی وجود ندارد حتی موقعیت من نیز. هم‌اکنون رهبر ملی خطابم می‌کنند اما تنها برای رعایت برخی موارد و نخوردن برجسب گریز از آن همانند رهبر ملی برخورد می‌کنم. زیرا این طلب خلق است و می‌دانید که طلبشان بسیار است. به سبب اینکه نماینده اراده‌ی خلق هستم به برخوردی آنگونه رضایت می‌دهم. هم‌اکنون اتحاد نیز اتحادی بزرگ است. اگر خلأ بزرگ رهبری خلق و پایبندی و احترام بزرگ آنها نباشد، هرکسی را آنجا بگذاری، مقامش فرو پاشیده و یا از آن می‌گریزد و یا منحرف کرده و از بین می‌برد. ما علی‌رغم این امر به وضعیتی اینچنین تداوم می‌بخشیم. جهت روشن نمودن اهداف تاریخی خلق و پیشروی محدود به سوی آن و اجازه ندادن به نابودی آن سعی می‌کنیم این توان را نشان دهیم. فکر نمی‌کنم تعریفی غیر از این داشته باشد.

وقتی مجال رهبری مقاومت طلب و یا قدرت کوچکی بدست یکی از رفقا می‌افتد، به صورت وحشتناکی به آن می‌آویزد. همانند ملک میراثی صدها ساله‌ی پدری خود آن را قبول می‌کند، یعنی سعی در ایجاد این شیوه و حتی فراتر از آن می‌کند. هنگام انجام تمامی این موارد تماما شیوه‌ی یک بورژوا و کارمند را دارد. حتی علاقه‌اش به سوسیالیسم نیز تماما همانند یک رئال سوسیالیست و یا ناسیونالیست بورژوا²¹ است. اربابی هم چیزی است که همه در کانون خانواده آن را می‌آموزند. این شیوه‌ی برخورد با مقام است. این شیوه را از دشمنانش آموخته و به شکلی بدتر هم اجرا می‌نماید. اینها را جهت مبالغه نمی‌گویم و گزارشهایی هم در تایید اینها در دستمان است.

²¹ ناسیونالیسم یا ملت‌باوری ایدئولوژی است که "دولت - ملت" را عالیترین شکل سازمان سیاسی می‌داند و پاسداری از مپهنی ملی را انگیزه تمامی کردارها قرار می‌دهد. ناسیونالیسم که در ابتدا با دمکراسی و قانون‌خواهی همراه بود از اواخر قرن نوزدهم صورت تجاوزگر به خود گرفت هم‌اکنون دوران آن به سر آمده و جهان در حال گذار از شکل "دولت - ملت" است.

حال فکر نمی‌کنم که فرماندهای سه ماه یکبار برای واحد، دسته و یا گردانش یک گردهمایی تشکیل دهد، به خود زحمت نمی‌دهد. نمی‌بینم که ارزیابی چنانی برای روشن کردن واحد خود انجام دهد که انفجار ذهنی در آن مشهود باشد. من نه تنها با این جمع بلکه روزانه ده جلسه متفاوت دارم و علی‌رغم آن باز هم ناکافی می‌بینم. وقتی معلوماتی راجع به واحد و یا منطقه می‌خواهم، رنجیده می‌شود. سعی کنید رویدادهای اخیر را اندکی درک کنید، می‌گویم "می‌توانی این منطقه را ترک کنی و به آن منطقه بروی و یا آیا می‌توانی اندکی ارزش فلان شخصی را که آمده بدانی" و او جواب می‌دهد: "آیا این یک انتصاب مداخله‌گرانه در کار است؟" معلوم نیست باید به این وضعیت خندید و یا بحالش گریه کرد؟ آیا کسی مقام‌تان را از دستتان می‌گیرد! دشمن که بر روی اینها یک حاکمیت تمام‌عیار استقرار کرده است. پدیده‌ای که شما واحد می‌نامید چیست؟ واحد فردا یا پس فردا نابود خواهد شد، شما چه چیز به واحد مذکور می‌دهید؟ چنان مسائل را بازگفته می‌فهمند که اگر وطن را نیز نجات دهیم اینگونه بین خود تقسیم نخواهیم کرد. اگر سوسیالیسم هم برقرار کنیم اینگونه تقسیم در کار نخواهد بود. این یک شیوه تفکر و عمل برقراری تبعیض فئودالی است. مگر ادعا نداشتیم که سوسیالیست هستیم، مگر قرار نبود با پایبندی به تلاش و دسترنج زندگی کنیم! مواضع کنونی موضعی تجاری در راستای منتفع شدن هستند، سوسیالیسم را در کجای این می‌توان دید؟ در حالیکه تعریفی از رهبری سوسیالیست ارائه دادیم؛ رهبر کسی نیست که چشمداشتش را دریافت می‌کند؛ رهبر تنها دیگران را بهره‌مند می‌کند. در صفوف ما چشمداشتی مطابق دسترنج جایی ندارد. پیشاهنگی شباهتی به زندگی اقتصادی موجود در جامعه ندارد.

رهبریت انقلاب، پیشه‌ای است که تمامی توان خود را برای انقلاب وقف می‌نماید. رهبری در مقابل مقدار کار خود طلب چیزی ندارد. سازمان پیشاهنگ با طلب متقابل نمی‌تواند بنیان گذاشته شود. بعدها اگر ارزشها افزون گشته و به وضعیتی درآمد که سهمی عاید وی گردد، می‌توان توزیع کرد اما باز هم این مطابق دسترنج باید صورت گیرد. برخی از افراد ما هیچ تلاشی صرف نکرده و معلوم نیست که چه میزان سازماندهی کرده، نظامی پرورش داده و عملیات طرح‌ریزی کرده است. در این حق اختلال ایجاد کرده و مانع آن شده و موارد بیشتری هم می‌خواهد! آیا احمقیم؟ در حالیکه من نیز اگر به اندازه تامین مبلغ گذران روزانه کار کرده باشم، از نظر مادی بیشتر از این نیازی نیست. احسنت بر کسی که این اندازه هم کار می‌کند. جهت‌دهی انسانها با اوامر و برخوردهای این چنین دشوار به کناری، اگر با درک و ارزش‌دهی به من گوش فرا داده باشید، احسنت بر شما، این بدان معنی خواهد بود که به موقعیتی رسیده‌اید که سخنان را درک کنید. می‌توان این را همچون پیشرفتی مهم ارزیابی نمود.

انسانهایی در اختیار شما قرار دادم که با یک دستور به سوی مرگ نیز می‌روند، این را کافی ندیده و سرکوب بیشتری انجام می‌دهید. خود نیز معترفید اگر کار کنید معلوم نیست که بتوانید مبلغ لازم برای گذران را درآورید یا نه. تا دلتان می‌خواهد از خویش تعریف کنید اما هم‌اکنون در گرسنگی بسر می‌برید، این وضعیت موجود است. آیا می‌توان اینهمه از حقایق بدور بود. آیا صحیح است که به سبب فزونی ارزشها در P.K.K. بخواهید بیشتر به آن حمله‌ور شوید تا سهم بیشتری از آن را بدست آورید؟ در اینجا باید مسئله را به پایان ببریم. نه P.K.K. به راست گراییده و نه هیچ مقام فرماندهی و قدرت آن. هرچه می‌خواهید بگویید، چنین تقسیمی جایی ندارد.

به من بنگرید وقتی کمی بتوانم رهبریت را اجرا کنم خویش را سعادت‌مند می‌بینم، به چیز دیگری نمی‌اندیشم. به کبر و خوشگذرانی شخصی شما می‌اندیشم و هر روز از خود می‌پرسم که چه نوع انسانی هستم. نه غذاهایی که می‌خورم برایم طعمی دارند و نه خوابی راحت دارم و نه لذتی انسانی دارم. زیرا با مرگ رو در روییم، در اطرافم بر حال و هوای معامله بر سرم را ایجاد می‌کنند و من نمی‌توانم غافل باشم. شاید به نمایندگی از یک خلق اینگونه‌ام اما به مثابه یک فرد نیز بسیار خوبم. کسی حتی نمی‌تواند به من نزدیک شود. مهم نیست که این آنگونه است و یا نیست. مسئله این است که یک رهبر مجبور است چگونه بیندیشد. اگر بادی ملایم نیز بوزد، به خاطر منافع والای خلق و سلامت این انسانها مجبور به توجه به آن هستم. من برای خود زندگی نمی‌کنم.

زندگی، مسئله‌ای مهمتر از مرگ

من برای ایده‌آل، هدف، زندگی روزمره و آینده‌ی یک خلق و میلیونها انسان زندگی می‌کنم. اگر این برای من مصداق داشته باشد پس برای شما نیز مصداق دارد. شاید برخی در مقابل هر نوع مرگی اعلام آمادگی کنند اما جایی برای مرگی اینچنین بدون انجام هیچ کاری نیست. اگر من نیز اینگونه برخورد می‌کردم، نه تنها نمی‌توانستم P.K.K. و این جنبش را تا به امروز پیش ببرم بلکه یکی - دو ماه بیشتر عمر نمی‌کردم. مجبور به ایجاد اینچنین این رهبریت هستم. شما چرا منفی‌ترین امر را برای خود می‌پذیرید. می‌گویید آیا جانم را وقف نمی‌کنم و در صورت لزوم نمی‌میرم؟ هر کس می‌میرد اما مسئله این است که اندکی مجال زندگی بیافرینیم. بزرگترین فداکاری، کار علی‌رغم ریسک مرگ است. این امری عظیم است و برایش ارزش قائل هستیم اما نمی‌توان با این تمام کارها را انجام داد.

مسئله مهم مرگ نیست، زندگی کردن است. ما منجی بودیم و برای رهایی به این صفوف پیوستیم نه برای مرگ. حتی برخی از این نیز می‌گریزند. برای حیات خویش جان دهها رفیق خویش را به خطر می‌اندازد. بدون آموزش، سازمان و مدیریت به حال خود رها می‌کند و حتی برای زندگی خویش آنها را با نابودی رودرو می‌گرداند. چه مرگ مادی، چه معنوی. آیا این زندگی است؟ نه مرگی اینگونه مرگی صحیح است و نه حیاتی اینگونه حیاتی صحیح کسی که تمامی اینها را درک نمی‌کند نه تنها نمی‌تواند فرمانده شود بلکه حتی نمی‌تواند یک طرفدار ساده P.K.K. گردد.

منی دانم چرا نمی‌توانید این را در ذهن خود محسوب کنید؟ قابل درک است که زندگی‌تان باژگونه بوده و دشمن برای شما زبان، گوش و چشم بوده است اما مادامی که به P.K.K. پیوستید و از قدرت و اختیار و مقام در P.K.K. سخن می‌گویید پس بدانید که واقعیت آن اینگونه است. سختی آن روشن است. اگر فایده‌ای برایتان نداشت و فرصتی دست داد می‌گریزید. قبلا هم گفتم که می‌توانیم همچون یک مسافر در گوشه‌ای به شما جای داده و نگاهداری کنیم اما اگر اصرار دارید که حتما عضو P.K.K. و رزمنده شوید، بدانید که این نظم، شیوه‌ی مخصوص و چشم و گوش و زبان و دل مخصوص به خود دارد. اما این را جدی تلقی نکرده، شیوه خود را اجرا کرده و با چشمهای نابینا به مسائل نگرسته و با گوشهای ناشنوا مسائل را گوش می‌دهید. نباید در درون یک سازمان بزرگ جنگی اینگونه برخورد نمود، نباید این را برانزده‌ی جنبشی دانست که می‌خواهد زندگی را حتما به صورت یک شانس آخر بیازماید. این شیرازی ایدئولوژی و سیاست ماست. حال باز هم اگر بگویید که "آیا مجبوریم سخنان تو را قبول کنیم؟ توان و ظرفیت ما این است." من هم می‌گویم آن شخصیت تاب تحمل آن را نداشته و هر روز دچار شکست می‌گردد. می‌گویید اشکالی ندارد اگر شکست هم بخورد. اجداد ما نیز آنگونه عمل کرده و شکست خوردند، بگذار ما نیز شکست بخوریم. من هم می‌گویم که ما نمی‌خواهیم به آسانی دچار شکست گردیم. تو اگر جانت را به آسانی به دست آورده باشی می‌توانی آن را عرضه بداری اما من نمی‌گویم که جانم را به آسانی به دست آورده‌ام و می‌خواهم ارزان بفروشم. هنوز می‌خواهم باور کنم که امکان زندگی آزادانه وجود دارد. این را باور کردم و می‌گویم به نحوی می‌توانیم آزادانه زندگی کنیم. البته که امکان روابط و زندگی آزادانه وجود دارد و آن روز همین امروز است و در پی آن هستیم. به یک شیوه تفکر و عمل مخصوص به خود رسیدم و پیش می‌روم. به خاطر این تمامی توانم را به کار می‌گیرم. از بردگی انتقاد نمودم، تعریفی از آزادی ارائه دادم، به چنین نتیجه‌ای رسیدم و هنوز هم سرسخانه این امر را اجرا می‌کنم. این یک واقعیت است. این شماست که به سوی اینجا می‌شتابید، من به سوی شما نمی‌آیم! می‌گویید که ادراک عمیقی از آزادی را کسب کرده‌اید و P.K.K. را جدی تلقی می‌نمایید. من نیز به شما می‌گویم: این کار با چنین شخصیتی و با شخصیتی که تصور می‌کنید امکان ندارد، اندکی با شخصیتی که در شخص خود اجرا کردم قابل انجام است. باید اندکی شیوه‌ی رهبری را بیاموزید. اگر کردی اینگونه عمل ننمایید، کرد ما نیست، کرد جمهوری ترکیه است. کرد جمهوری ترکیه تقریبا همان کرد موجود است. عنوانی ندارد و وادار به هر نوع حمالی و حتی جنگ ضد خویش می‌شود و به هر نوع پایمال حقوقی عادت داده شده و وادار به زندگی آنگونه می‌گردد. در هر نوع کار پستی بکار گرفته می‌شود و از هر نوع هویت انسانی دور نگه داشته می‌شود. با قبول انکارگرایی و بردگی آنچنانی زندگی می‌کند که حتی نژاد سیاهان آفریقایی نیز به هیچ عنوانی آن را قبول نمی‌نمایند. به شخصیت کردی بنگرید که جمهوری ترکیه اجرا می‌نماید. شکل دیگری از این نوع کرد در

دنیا وجود ندارد. این کرد بودن، شکل کرد بودن شماسست. به صورت واضح گفتم که هیچ ربطی به این نوع کرد بودن ندارم. موقعیت من وضعیت انسانی است که با این امر به مخالفت برخاسته است. زندگی همانند زندگی شما را ترجیح ندارم، آزادی را ترجیح دارم.

من امکانات لازم را داشتم، آگاهانه و به صورت اراده مند زندگی همانند کردی که جمهوری ترکیه خواهان آن است را رد کردم. حال روشن می شود که برخی از شما به سبب اجبار این را انجام داده و با آگاهی و اراده آزاد انجام نداده‌اید. شخص با دانستن اینکه قادر به زندگی پست، ماجراجویانه و یا نوعی دیگر نخواهد بود به محیط P.K.K پناه می آورد. با آمدنی اینگونه به محیط P.K.K نمی توان عضو P.K.K شد. عضویت در P.K.K آگاهی و اراده‌ی بزرگی می طلبد. نمی توانید بگویید که من برای قربانی شدن آمده‌ام، P.K.K جنبشی نیست که بیاید و در آن قربانی شوید. در صفوف ما جایی برای این عبارت نیز نیست. آگاهانه به صفوف P.K.K پیوندید، پیوستنی برای قربانی شدن همچون اسماعیل قابل قبول نیست. برای اینکه یک رهایی بخش شجاع شوید و برای اینکه یک منجی همانند "عگید"²² شوید به سوی P.K.K بشتابید. با یک اسماعیل قربانی نمی توانیم مسائل را حل نماییم. این موارد را توضیح خواهم داد. اگر فرصت داشته باشم باید این را با یک اثر ادبی همراه با جزئیات توضیح دهم. زیرا به آسانی درک نمی کنید.

چرا دشمن مرا به تنهایی به دست می گیرد؟ می گوید او کرد نیست، ترک و یا ارمنی است و همه نوع برچسب را می زند. مسئله آن هم نیست، شاید من یک ترک باشم، اصلاً مهم نیست. مسئله این است که بر یک شیوه‌ی رهایی اصرار ورزیدم و دشمن سعی در بی تاثیر نمودن آن می نماید. تمام دنیا را علیه ما به شورش برانگیخته است. مدعی است که: "در واقع این کرد نیست، کرد همانی است که همراه من است. یکی در طرف راست من می نشیند و دیگری در طرف چپ، یکی علوی است، دیگری نقشبندی، ملیت شان هم اگر بخواهی تماماً "کرمانج" و یا در صورتی که بخواهی تماماً "زازا" هستند. همه در درون نظام ما هستند اما شخصی که آپو نامیده می شود معلوم نیست که کیست" این تر را به اروپا می قبولاند. آمریکا هم که بدون بحث قبول می نماید. ترکیه سعی بر قبولاندن آن به کشورهای همسایه نیز می نماید. یعنی "کردی که قبول دارم کردی است که همراه من است" و هر نوع تبعیض را نیز به آنان عرضه می دارد اما باز هم کردهای حمال یعنی فرودست هستند. خود می دانید که دولت فرودستان خویش را چگونه بکار می گیرد. این یک واقعیت است! به نظر من و از منظر تنوری ما از درون خلق یکی- دو کرد خائن را یافته و در کنار خود نگه داشته است. نود و نه درصد را اینگونه بصورت حمال به بازار عرضه داشته است. به قول خودش "حتی یک سنگریزه هم از میهنش را از دست نخواهد داد"²³ تو دیگر که هستی؟ زمان آمدن تو به این سرزمین روشن است و معلوم است که مسئله به یک سنگریزه هم مربوط نیست. تمامی آنها ادعای سران شماسست.

حال آیا اعضای P.K.K، فرماندهان و صاحبان مقام و رتبه و قدرت اینگونه به حقایق می نگرند؟ دشمن به سبب اینکه نگرشی آنگونه ندارد آنها را "اعضای فریب خورده ی P.K.K" می نامد و برای بیرون آوردن شما از دست من قوانینی تصویب می کنند. بیرون آوردن شما از دست من، برای تبعیت شما از مقتضیات آن نوع کردی است که مورد نظر جمهوری ترکیه بوده و برای آن است که چنان کردهایی شوید. دولت است و امکانات فراوان و دوستان بسیاری دارد. می تواند هر نوع امکاناتی را به شما بدهد. اما امکانات یک عضو P.K.K نمی تواند فراوان باشد بلکه محدود است. باید از اینجا به نتایجی دست یابید.

روزانه سعی در خنثی نمودن سیاستهای دشمن و زندگی تحمیلی وی می نمایم. به همین جهت حزب، ارتش و جنگ ما؛ سازمان و تبلیغات ما باید قادر به تقابل با تمام حملات دشمن باشند. چند فرمانده و پیشاهنگ با قدرت و دارای مقام ما به لزوم چنین موجودیتی می اندیشند؟ هیچ کدام! پس این مطرح می شود: "من حوصله نظام را ندارم" زیرا دلتنگی بزرگ مرا ارضا نمی نماید؛ "چندان هم نمی توانم شیوه‌ی مورد خواست P.K.K را در پیش بگیرم" زیرا می اندیشد که آن هم دلتنگی‌ها و سختی‌های بسیار

²² معصوم کرکماز با نام سازمانی عگید که فرماندهی اولین عملیات نظامی جنبش آپوئیستی در سال 1984 را برعهده داشت و دو سال بعد در سال 1986 در کوه گابار به شهادت رسید. بعدها یک آکادمی آموزش نظامی به نام وی در دره بقا تاسیس شد. نام او سمبل مبارزه مسلحانه و جسارت جنگ علیه استعمارگران در کردستان است. عگید در زبان کردی به معنی جسور و شجاع است.

²³ سخن "تانسو جیلر" نخست وزیر وقت ترکیه که در مقابل طلب حقوق کردها این را به زبان می آورد.

زیادی دارد. شخص خود را به یک حیات آنگونه‌ی مطابق میل خود عادت داده است. دیگر چیزی که می‌ماند اینست که هم نظام و هم P.K.K را بکار می‌بندد.

مسئله‌ای که "امتیاز آپو"²⁴ نامیده می‌شود را هم نباید فراموش کرد. وقتی به سوی من می‌آید، چیزی می‌خواهد و آنگاه که به سوی جمهوری ترکیه می‌رود از آنها چیزی می‌خواهد. ما هم یک شیوه داریم، به بالاترین مقام‌ها هم رسیده است. نه تنها برای کردها بلکه اگر می‌خواهی به سیاست بپرداز به مسئله کرد نزدیک شو و اصلاحاتی انجام بده. سیاستمداری به غیر از این امکان ندارد. این را شخصی‌تر نمایم، حتی یک چوپان معمولی هم دولت را تهدید می‌کند که اگر امتیازاتی به وی ندهند، به کوهستانها خواهد رفت. نزد ما هم می‌آید و می‌گوید اگر خواسته‌ام برآورده نشود نزد دولت خواهم گریخت. این یک تیپ شخصیتی است. تقریباً در تمام انقلابها چنین تیپ‌هایی دیده می‌شوند. در توده‌ای که بستر P.K.K است تقریباً این گرایش بسیار است. اگر کسی تحت فشار قرار دهیم می‌گوید که کاری انجام نخواهم داد و اگر بیشتر تحت فشارم قرار دهید، خواهم گریخت. این امر همچون یک گرایش، یک معیار و یک پتانسیل مکرراً دیده می‌شود. واقعا به سختی خویشتن‌داری می‌کنیم تا به این بازی وارد نشویم. می‌خواهم دخالت کرده و آشکارا امتیازاتی را بدهم. زیرا طرف خواهد فروخت. مثلاً مسئله "عگید" در "ماردین"²⁵ وجود داشت. به اصطلاح مسئول ایالت بود و برخی مقام و قدرتها را به دست گرفته بود. گفتیم که بیا و در مورد ایالت گزارشی را به ما بده. طرف گریخته و به دشمن تسلیم شد و چیزی که به دشمن داد هم اندکی معلومات و نام کسانی بود که با حزب رابطه داشتند، راهنمایی جهت شناسایی بود. با تهدید به اینکه اگر به من فشار بیاورد من هم اینگونه عمل خواهم کرد بر سر سازمان اربابی می‌کند.

هر روز با یک ماجرا روبرو می‌شویم. آن مسئله فقط یک چیز بود، نمونه‌های بسیاری داریم. این تیپ شخصیتی که خواهان اربابی و بکار بستن اینگونه حزب بوده و حزب را تهدید می‌کند که در صورت اقدام برای اصلاح امور فلان کار را خواهد کرد و شما را فلان چیز اعلام خواهم کرد و به فلان جبهه خواهم پیوست؛ نمایندگی چه چیزی است؟ یک تیپ ترویج شده است که بسیاری از شما برای آن زمینه ارائه می‌نمایید. و در همان حال فاقد قدرت چاره‌جویی هستند. در بسیاری از ارزیابی‌ها گفتیم که اینها نماینده‌ی میانه‌روی هستند. از نظر ایدئولوژیک و سیاسی میانه‌رو هستند. بستر اجتماعی آن بستر خرده‌بورژوا بوده و خصوصیات اساسی‌شان این است که شخصیتی سطحی هستند. در منافع روزانه غرق شده‌اند. شاید هم یک سیگار برایشان خود زندگی است. افق وسیعی ندارند، قادر به اندیشیدن طولانی مدت نبوده و زندگی با ارزشهای بزرگ را حتی به ذهن خود راه نمی‌دهند. اگر جایی نیز بدست آورند حتما همانند ارباب و یا پاشا می‌گردند. به نظرش اگر یک روز حیات خویش را بسر برد و یا یک روز پاشایی نماید دیگر همه چیز تمام است. تمام حزب به کناری، همه چیز از آن اوست و در برابر مداخله برای تصحیح امور واکنش فوری نشان می‌دهد. وقتی برای تصحیح نگرش و عملش تحت فشار قرار می‌دهیم نیز راههای گریز را می‌یابد. تنها گریز به سوی دشمن نیست هزار و یک راه گریز وجود دارد. در درون حزب همه نوع انفعال، بی‌روحی، بی‌قانونی، خراب کاری، سبکسری و غیبت را انجام داده و اینگونه واکنش نشان می‌دهد و اگر امکانات لازم را داشته باشد، سرکوب می‌نماید، سعی بر ایجاد حاکمیت نموده و اربابی می‌کند. وقتی تحت فشار قرار دهی نیز برخوردهای خود را ظریف کرده و به راههای پاکسازی دیگری توسل می‌جویید. اگر بیشتر تحت فشار قرار دادی، دشمن را به تو نشان داده و تهدید به پناه بردن به دشمن می‌کند. اگر فرصت بزرگی هم دادی، تئوری که می‌سازد این است: "نفر اول خواهم شد، آپو دیکتاتور است"

این اوضاعی معضل ساز است که بسیاری از شما دارید. زیرا به نوعی با شیوه‌ی زندگی خویش خود را مجبور به این امر نموده‌اید. آزاد نیستید اما خویش را آزاد می‌پندارید. چرا نمی‌توانید تماماً خویش را با دیسپلین وفق دهید و چرا نمی‌توانید فرمانده و سربازی کارا شوید؟ آیا این پرسش را از خود می‌پرسید؟ اسلوب، پیشروی و حاکمیت یک فرمانده چگونه است، اینها صدها بار مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. اگر به دنیا به اطراف خود و به تلویزیون بنگرید می‌بینید که زندگی ارتش در یک روز چگونه است. اما شما چرا نمی‌توانید حتی به این امر نزدیک شوید؟ کردها چرا طغیانگر هستند، کردها چرا به نظم توجهی نمی‌کنند؟ چرا وحشی هستند، تمامی اینها در تاریخ روشن هستند. کردها را سرکوب خواهی کرد، تا می‌توانی خواهی کشت، برخی را به دار خواهی

²⁴ امتیاز و یا امتیازاتی که رژیم ترکیه حول برخورد با اوجالان به طرفهای مربوط در ازای درخواست خود می‌بخشید.

²⁵ یک استان کردنشین ترکیه که قدمت تاریخی بسیاری نیز دارد. از حوزه‌های مهم جنگ گریلایی علیه دولت ترکیه در طول تاریخ جنبش کردی آپوینستی است.

آویخت و آنها را هم که به صورت غلام در آوردی، نزد خود نگه خواهی داشت. تاریخ ما اندکی اینگونه است. حال می‌خواهند این تاریخ را شعله‌ورتر نمایند و می‌گویند "آیا نمی‌توان این تاریخ را در P.K.K هم آزمود؟" دشمن بر این دامن می‌زند و ضعف‌های شخصیتی شما هم زمینه این امر است. من هم ادعا دارم که شاید تاریخ اینگونه باشد و دشمن بخواهد از این راه اخلاک‌گری ایجاد نماید و شما می‌توانید تا این حد ضعیف باشید اما من به اینها گردن نخواهم نهاد. رهبری موجود در این موضوع لجاجت می‌کند. هرگونه که دلتان می‌خواهد آن را عنوان کنید، بلا و یا دیکتاتور بنامید، من در این موضوع اعتقاد خویش را ادامه خواهم داد، نیازی به گریه و زاری نیست.

شاید نمی‌فهمید اما آیا می‌دانید که واکنش خود را در برابر رهبریتی که من بر آن اصرار می‌ورزم چگونه نشان دادید؟ بنگرید به برخوردی که در میهن با نیروی گریلا انجام می‌شود و برخورد با وظایف و مسئولیت‌ها در همه‌ی مناطق. وقتی فردی را به متروپولها²⁶ هم می‌فرستیم می‌بینیم که رتبه در دست وی به صورت ابزار فروپاشاندن سازمان درآمده و سازمان را نابود کرده است. در کوهستانها به هر کس مقامی می‌دهند، ارتش را به غیر از ارتش به هر چیز شبیه می‌گرداند. خسرانهایشان در مقایسه با دستاوردهایشان کوه آسا هستند. در واقع این شکلی از واکنش است و بدان معناست که "ما چنین رهبریتی را نمی‌خواهیم، خواهان صورتی از آن هستیم که به شیوه‌ی ماست. اگر قبول می‌کنی بکن و اگر قبول نکنی، اشکال ظریف آن بسیار است!" اشکال ظریف آن چیست؟ "ما همانند خداوند به تو پایبندیم، تو هم به ما به مثابه بندگان دوست داشتنی خداوند پایبند باش" من نه به چنین پایبندی خداوندی و نه چنین بندگی نیاز دارم. نه انسانی آنگونه هستم و نه اینگونه. به این بیندیشید که این بندگی که پایبندیش همانند پایبندی به خدا است، به هنگام تحت فشار قرار گرفتن چگونه به کفر به خدا تبدیل می‌گردد. من به همین سبب مسلمانی انسانهای ما را باور نمی‌کنم. تنها به سبب نیازش به مفهوم دین، آن را پذیرفته است، در آن کفر وجود دارد. ما از همان آغاز تا به امروز ریاست فئودالی را رد نمودیم و از عشیره دوری ورزیدیم. می‌دانستیم که بر چه اساسی ایجاد شده است، از خانواده، برادری، همسری و دوستی متفر شدیم. زیرا می‌دانستیم که می‌خواهند ما را به چه باتلاقی بکشانند. حال معلوم می‌شود که من در این موضوع اسلوب خوبی دارم، اگر اجازه می‌دادم که مناسبات خانواده مرا در بر بگیرند دچار معضلات بسیاری می‌گشتم!

نه تنها آن نوع مناسبات بلکه انواعی از مناسباتی دیگر ایجاد می‌گردند، هنگامی که کمی علاقه نشان می‌دهی، ماندن نزد من و دیدن آموزش مخصوص نزد مرا دستاویز قرار می‌دهد. آیا بسر بردن زمانی نزد من به معنی مشکل‌سازی تان برای خلق است؟ در واقع مرا می‌فروشد. من شیوه برخورد مخصوصی با خلق دارم. دستاویز قرار دادن من یک بیماری همه‌گیر شده، رتبه‌ای را که کسب کرده صد در صد می‌فروشد، حتی یک مکالمه کوتاه تلفنی که داشتیم را نیز بکار می‌برد. بصورت یک معضل جدی درآمده است. این پایبندیها خطرناک هستند، بلوکهای صاحب این برخورد بصورت خطرناکی درآمده و قابل قبول نیستند. ماندن نزد من تنها باید به یک نتیجه ختم شود؛ این ماندن و شیوه‌ی خدمت من باید شما را قانع نموده و وادار به انجام چنان خدمتی نماید. آیا با تکیه بر من شرافتمند می‌شوید، موفق می‌شوید و بر روی انسانها حکمرانی خواهید نمود؟ آیا من آنگونه هستم، اینگونه از مقام استفاده می‌کنم؟ آدمی که نزدش مانند یک پدیده‌ی خدمت عظیم است چرا استمارش می‌نمایید؟ آیا اینگونه چپاولگر و دروغگو نمی‌شوید؟ آنگونه به کار شما می‌آید. اینگونه از سازمان استفاده نموده، در کنار من و با قدرتی که از من کسب نموده‌اید مرا اینگونه بکار می‌برید. آیا من احمق هستم؟ بکار ببر اما نه در این سطح! طرف بصورت یک اعجوبه در اینجا درآمده است. چیزی که به ذهنش می‌آید این است: "در P.K.K قدرت وجود دارد، اگر به دست آوردی دیگر همه‌چیز هستی. یک روز زندگی با استفاده از آن یعنی همه‌چیز" این شیوه‌ای است که چاره‌جویی در آن وجود نداشته و نتیجه‌بخش نیست. توجه کنید، در اینجا شیوه کاربست همچون برده‌ها هم وجود ندارد. به چنان نتیجه‌ای هم ختم نمی‌شود. شیوه‌ی دستیابی آزادی وجود دارد.

آشکار است که نسبت به شخصیت‌گرد تحمیلی دشمن معترض هستید، این را فهمیدیم. آن نوع کرد، گردی منفور است. صددرصد بغیر از خائن از این پس کسی آن را نخواهد پذیرفت اما پذیرفتن‌گرد مورد نظر ما تلاش و خدمتی عظیم است. در یک آن این را نیز نخواهید پذیرفت. شاید هم شخصیت میانه‌رو بیشتر دیده شود. افراد بسیاری دیده می‌شوند که می‌خواهند P.K.K را بصورت یک سازمان خرده‌بورژوا و ارتش را بصورت یک سازمان شورشی طغیانگر روستایی درآورند اما شیوه‌ی اینها نیز اندکی

²⁶ شهرهای بزرگ و صنعتی، از حوزه‌های مهم سازماندهی کردهایی که بدانجا مهاجرت کرده و یا در اثر جنگ و اداره به ترک مناطق مسکونی خویش از طرف دولت شده‌اند.

آنسوتر از شیوه کرد قدیمی است و هیچ نتیجه‌ی دیگری در بر نخواهد داشت. هزاران بار ثابت شده که رهبری ما و شیوه حل ما این امر را اندکی پیش می‌برد. این نیازمند دسترنج، آگاهی و آزادی اراده است. راه دیگری وجود ندارد. باید این را به خود بقبولانید. اگر راه آسان‌تری می‌بود من هزار بار می‌آزمودم. انسانی هستم که خصوصیت لازم جهت انجام این کار در اولین فرصت را دارم. آیا اگر این کار راه آسان‌تری می‌داشت، آن را نمی‌یافتیم؟ اگر شیوه‌ای را که برای خود شایسته می‌بینید نتیجه‌بخش می‌بود آیا می‌توانستم در این شرایط خویش را با این همه ستیزه و صبر ننگه دارم؟

این شیوه‌ای که برایتان بازگو کردم اندکی سبب زندگی می‌گردد. تنها باور نکرده و به استفاده‌ی آزاد آگاهی و اراده اکتفا نخواهید کرد بلکه کار شما بیشتر اجراست. از تکوین ارتش و کار در میان هر نوع توده‌ای بحث می‌کنید. این همانند کار ساختمان‌سازی احتیاج به خشت‌چینی روزانه دارد. شاید برخی در سطحی بالا نقش معمار، نقشه‌کش و موسس را ایفا کنند اما قشر مهمی نیز با یک عمل عظیم می‌توانند در این حیات سهم‌گرددند. در اینجا چیزی که می‌خواهم بیاموزانیم اینست که باید اصول اساسی کار، معیارهای اساسی برخورد و خصوصیات شخصیتی را تماماً کسب کرد. اگر این را درک نکنید با اسلحه P.K.K، خود P.K.K را خواهید زد. اگر قدرتان کفاف P.K.K را ندهد، باید کفاف خودتان را بدهد. اگر نمی‌توانید فرمانده یک دسته شوید، سرباز یک واحد کوچک گردید و یا به تنهایی نیز می‌توانید کار کنید. چنان باشید که بخود ضرر نرسانید. این را یک مسئله بزرگ شرف و ناموس قرار دهید. شرف و ناموس را اینگونه می‌توان حفظ کرد. اگر این منجر به پیروزی نشد نیز چندان نقش مانع‌سازی نخواهد داشت. این مهم است که به نقطه‌ای دست یابیم که اگر نتوانیم کمکی را انجام دهیم لااقل به اندازه‌ی سرسوزن سبب ضرری نشویم و البته که می‌توانید اینگونه باشید. راهها برای فرماندهی در بالاترین سطوح نیز باز است. پست‌ها خالی هستند و منتظر صاحبان خویش اما نه همچون دسته‌ی اشغالگر و نه برای به دست آوردن و تخریب آن! اصطلاحات بسیاری را ایجاد کردم، مجلس ملی، حکومت ملی، انواع مقام‌های ارتشی و حزبی. در واقع اینها خالی بوده و صاحبی ندارند و آنها که در آن پست‌ها هستند اشغالگرند. بخش بزرگی از این مقامها را دشمن اشغال می‌نماید. آنهایی را نیز که بصورت شایسته برای خویش سازمان دادیم خالی مانده و در انتظار شخص مبارز لازم است. در آنجا گاه به اندازه‌ی تعداد انگشتها وجود دارد یا ندارد. آیا ما خویش را پرورش نخواهیم داد؟ اگر قادر به پرورش خویش نباشیم، در جنگ نیز بیشتر ناتوان خواهیم بود. مشکل فراتر از جنگیدن این است که اگر مانع آن نشده و آن را به معیارهای حزبی نکشانیم، جنگ خود به خود از دست می‌رود و ارتشی ایجاد نشده و از هم فرو می‌پاشد. ما به هسته‌ی حزب نیازمندیم. کادری برای ما لازم است که به مغلظه نمی‌اندازد و قادر است تا به آخر پیش رود. اگر این برآورده شد، سایر کارها نیز روبراه می‌شوند. سعی در آموختن برخی موارد به شما داریم. آیا تابحال سعی نکردیم حزب را درک کنیم و اگر سعی کردیم چرا تماماً نتوانستیم آن را توضیح دهیم، هنوز هم از این نظر یک محدودیت در جریان است. چگونه می‌توانم بازگو کنم؟

رفیق ج: رهبرم مشکل بازگو نکردن شما نیست، در واقع این واقعیاتی که گفته شد، بارها بصورت بسیار وسیع مطرح گشتند. مشکل از شما نیست، از ما نشأت می‌گیرد. یعنی از عدم درک ما و یا عدم توان درک ما ناشی می‌شود. بسیاری از واقعیات را مجدداً بصورت بسیار جالب توضیح دادید. شخصیتی مطرح است که از آن دشمن است اگر دشمن گفته باشد که "مدت درازی در کردستان چیزی سر بر نمی‌آورد" و تا بحال نیز این ادعای خویش را ادامه دهد، پس این بی‌معنی نیست. در کردستان تماماً موفقیت به دست آورده است. حال رهبری می‌خواهد این وضعیت را بازگون نماید. جمهوری ترکیه نیز با تکیه بر موفقیت خود در حال تأکید بر مالکیت آن دارد. به همان سبب مبارزه‌ی در حال توسعه را همچون مبارزه کرد نوین نمی‌بیند. همچون موردی نشأت گرفته از خارج می‌بیند و رهبری حزب را نیز مسئول آن دیده و به همین سبب به آن حمله‌ور می‌گردد. باید از این وضعیت درسهایی بیاموزیم.

.... یعنی شما را همچون کرد خویش و مرا جداگانه می‌بیند.

ر. ج: ما در اینجا از منظر خود درسهایی داریم که باید فرا بگیریم. وظیفه از اینجا سر بر می‌آورد. مادامی که دشمن اینچنین بر روی رهبری حزب کار می‌کند و ما را همچون کرد خویش می‌بیند پس باید پرسید وضعیت ما چیست؟ در چه وضعیتی بسر می‌بریم؟ و در این وضعیت تا چه حد می‌توانیم نمایندگی این حزب را عهده‌دار شویم و تا به کجا می‌توانیم آن را پیش ببریم؟ اگر اندکی اینگونه با مسئله برخورد نماییم، می‌توانیم وضعیت موجود خویش را دیده و بسوی رهایی از آن نزدیک شویم. حال اینگونه

برخورد روا داشته نمی‌شود، ما خود را طبیعتاً عضو P.K.K می‌بینیم. به صفوف حزب می‌آییم و می‌گوییم که عضو P.K.K شدیم. وقتی اندکی مقام و قدرت هم بدست آوردیم، تصور می‌کنیم که کامل‌ترین عضو P.K.K هستیم. به سبب این اشتباه عمیق است که نمی‌توانیم عضو P.K.K شویم. به اسم P.K.K، P.K.K را دچار خسران می‌نماییم. در واقع واقعیت این است. : شاید خصوصیتی را که سعی کردیم به شما بیاموزانیم برایتان زیاد باشد. اما یک کاراکتر کردی وجود دارد که دشمن در ما بوجود آورده و به آن امید بسته است. حتی کاراکتر کردی نیست بلکه یک حمال را بکار می‌بندند. هیچ دست‌اندرکاری خلقش را اینگونه وادار به کار نمی‌کند. ما سعی داریم این اوضاع را از میان برداریم.

آیا شما جهت سربازی برای دشمن می‌آیید یا برای آنکه جنگجویی آزادخواه شوید؟ می‌گویید که برای آنکه جنگجویی آزادخواه شوم آمده‌ام، من نیز ادعا می‌کنم که شخصیت جنگجویان راه آزادی آنگونه که من طرح می‌کنم، ایجاد می‌شوند. تربیت و ادبی فوق‌العاده می‌خواهد، به اندازه فراست و منطق، نیازمند نیروی اراده و مقاومت است. سعی بر توضیح برخی مثالها از حیات خویش نمودم. در واقع یک خط زندگی بسیار عجیب است، این شماست که نمی‌خواهید درک کنید. اینهمه قدرت، مقام و امکانات موجود است. آیا لایق اینها هستیم و حق دارایی آنها را به دست آوردم و آیا نانی که می‌خورم حق من است؟ هر روز این پرسشها را از خود می‌پرسم. آیا برخورد امروز منجر به دستیابی به هدف خود شد، آیا حق زندگی را ادا نمودم؟ خویش را اینگونه ارزیابی می‌نمایم. به بسیاری می‌نگرم، شیوه‌شان به گونه‌ای است که انگار آنها این پراکتیک عظیم را انجام داده‌اند مادامی که وضعیت آنچنان وجود ندارد، چنان ادعایی سبب استهزا می‌شود. باید تا می‌توانید فروتنانه برخورد نمایید و این برای تمامی شما مصداق دارد، برای من نیز. درسی که باید از تمامی اینها گرفت عضویت واقعی در P.K.K است، انسانی که علاوه بر میهن‌دوستی و پیکارگری، همه نوع اراده و آگاهی انقلابی را داشته و قدرت و خصوصیتی داشته باشد که بتواند تمامی تاثیرات مستقیم و غیرمستقیم دشمن را دچار شکست نماید.

دشمن در این اواخر تمامی نیروی خویش را بکار می‌بندد و ادعا می‌کند که این مبارزه کردی نیست، ترور و وحشت است. ما نیز ادعا می‌کنیم که این دشمن است که ماهیت ترور و وحشت را دارد. این آنها هستند که با انسانیت و حتی کرد بودن ربطی ندارند، این نیز ادعای ماست. این دو ادعای بزرگ با هم به رویارویی می‌پردازند. ما با کدام یک هستیم؟ باید این را با تمام جوانبش درک کنیم و جنگ را آنگونه توسعه دهیم. این موضعگیری سبب پیروزی می‌گردد. برای ما غیر از این هیچ راه رهایی دیگری وجود ندارد و هر چیزی که غیر از آن به ما اعطا شود پشیزی نمی‌ارزد!

فصل پنجم

شیوهی زندگی رهبری، حیات پیکارجویانه

از محیطی می آید که حقایق در آن بسیار تحریف گشته و بتدریج از حیات مبارزاتی و طلب‌های آزادیخواهانه‌تان دور گشته و در آن گم گشته‌اید. این امر عمومیت پیدا کرده است. موضوعی که بیشتر از همه رفقای حزبی ما در آن دچار سختی می‌شوند عدم توان درک حقیقت و نهادینگی رهبری و در صورت درک نیز عدم توان بازتاب دادن آن در مناسبات است. این امر بنیاد مشکلات را تشکیل داده و همچون یک نقش کلیدی و معضلی اساسی بر سر راهشان است. از منظر تاریخ ما نیز اندکی آنگونه است.

پدیده‌ی رهبریت امری است که به تازگی شکل پذیرفته و به هنگام این شکل‌پذیری نوین نیز مبارزه جهت یک شکل‌گیری بسیار نادر را انجام داده و از شکل ملی آن گرفته تا شکل دهیش از راه یک مبارزه سخت و تمامی پیشرفتهای ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی آن را با همدیگر پیش می‌برد. در کنار این مکرر سعی کردیم توضیح دهیم که برخوردی استادانه جهت تلاش برای روح بخشیدن به افرادی که بسیار در مضیقه قرار گرفته، انکار گشته و به نوعی به صورت سنگ درآمده‌اند و مشارکت دادن تدریجی آنها لازم بوده و مهمتر اینکه موفقیت به صورت اجرای جالب شیوهی آن ممکن است و مجبور به نمایندگی چنین نهادینه شدنی بوده و سعی می‌نماییم این را با رهبریت جوابگو باشیم.

چرا اینهمه در فشار قرار می‌گیرم؟ مسئله تنها درک و یا عدم درک من نیست؛ مسئله تاریخ است، مسئله بیان واقعیت اجتماعی است؛ مسئله تئوری انقلابی است، رزمندگی است، چشم‌گشودن مجدد بر روی زندگی در یک تمامیت است. هنگامی که اینها انجام می‌شوند، آنگاه معنا و مفهوم پدیده‌ای که رهبریت نامیده می‌شود، محسوستر می‌شود. این موضوع در شما بیشتر از حد تصورتان به صورت معضل تداوم می‌یابد. در درون اشتباهاتی همچون عدم تعالی و برخورد بسیار غلط با ارزشهای رهبری هستید. با او چگونه می‌توان موجودیت یافت و بزرگ شد، چگونه می‌توان حیات یافت و جنگید؟ این موضوعات در میان شما بیشتر از حد تصور توسعه نیافته باقی مانده است. تا زمانی که این موضوعات حل نشوند، تمامی مبارزه‌ای که انجام می‌دهید گاه به شیوه‌ای غیرقابل انتظار در برابر شما قد علم کرده، بی‌معنی شده و حتی می‌تواند شما را به ورطه‌ی خدمت به دشمن نیز بیندازد، زیرا قادر به درک و اجرای شیوهی رهبری نیستید. این امر راه آسان و بی‌بهای ندارد. رسیدن به واقعیت رهبری به معنی توان مبارزه و دستیابی به شخصیت پیکارجو است. رهبریت در P.K.K. توان بنیان قرار دادن یک شکل‌پذیری شخصیتی است که شاید تاریخ با آن آشنا نباشد و یا کمتر با موردی همچون آن رودررو شده باشد. اما چیزی که شما انجام می‌دهید اینست که کودکی و اشتیاقات و فردیت خویش را به جای حقایق قرار داده، اندکی توان پیدا کرده و با بنیان قرار دادن آن، هم رهبری و هم خویش را فریب داده و آنگونه پیش می‌روید. این آموزش رهبری نیست و دشوار است که از شخصیت‌های شما هم بک پایندی سالم انتظار داشت. تا زمانی که اینچنین است نیز حیات شما سرشار از اشتباهات خواهد بود.

هنگامی که من بنام خود در پی نمایندگی رهبریت هستم، بسیار دقیقم. رهبریت برای من نیز یک نهاد است. خویش را به جای یک مبارز گذاشته و می‌خواهم مجدداً به رهبریت دست یابم. هم نماینده‌ی نهاد رهبری هستم و هم سعی در کسب آن دارم. اینگونه همیشه یک جنبه‌ی دوآلیستی (دوگانه) دارم. با خود می‌گویم که یک رهبریت صحیح باید اینگونه باشد و من اینگونه باید به آن دست یابم. این چیزی است که شبانه‌روز انجام می‌دهم. وظیفه‌ای بسیار دشوارتر از وظیفه‌ی شما اما چاره‌ی دیگری نداریم. مجبور به تداوم مستمر این شیوه هستیم. شما حتی قادر نیستید از مورد آماده نیز استفاده نمایید. نه تنها نمی‌توانید ارزشهای رهبری را بیافرینید و شکل دهید بلکه عدم درک درونی رهبریتی که شکل پذیرفته و آماده است نیز یکی از دلایل عقب‌ماندگی شماست. بدون دست‌یابی به این نیز نمی‌توانید رزمنده گشته، و صفاتی نظیر خلاقیت در جنگ و حیاتی مملو از موفقیتها را بدست آورید. در عمل نیز این ثابت گشت.

وقتی بر اساس نظر خود کار می‌کند و یا هنگامی که سعی می‌کنید با جنبه‌های نیک و یا پیشروی خویش زندگی نمایید، می‌بینید که زندگی نابود شده و از بین می‌رود. هنگامی که پیرامون یک شیوه نگرش و عمل ناقص رهبری گرد هم می‌آید می‌بینید که شخصیتی بیهوده گشته و عمرتان به هدر رفته است. آزمودن گفت‌های مرا تایید کرده و شما را از آن آگاه می‌نماید. برداشت شما از رهبری یک معضل تاریخی است! تا بحال نیز زدودن رهبران ساختگی، خائنان، ریاکاران موجود در درون صفوف ما و آنها که خویش را نشاخته و دچار فرومایگی هستند از این حوزه تلاش وافر می‌طلبند. حتی گذار از مانع‌سازهای شما نیز نیازمند فداکاریهایی است.

زندگی به شیوه رهبری زندگی پیکارجویانه است. می‌بینید که در میدان جنگ نیستیم اما در اینجا با مشکلات جنگی بیشتر از بهترین پیکارجویان و کسانی که ادعای بیشترین پیکارگری را دارند مشغول هستیم. حتی نمی‌خواهیم یک لحظه هم به این بیندیشیم که جهانی در اطراف من وجود دارد و یا نه و یا هنگام وفور امکانات باید با ستفاده از آنها زندگی کرد و یا نه. حتی شخصیت من به شیوه‌ای غیرقابل مقایسه با گذشته در سطح یک رزمنده بوده است. ما در هیچ مقطعی در این سطح نیندیشیده بودیم. هر روز که می‌گذرد، از روز قبل از خود پیشرفته‌تر می‌گردد. نمی‌توانیم خودفریبی نماییم، هرچه آتش جنگ شعله‌ورتر می‌شود، رهبریت نیز مجبور است که از حیات جنگی عقب‌نماند. اما بسیاری از اعضای ما حتی متوجه نیستند که آیا مشکلات جنگی وجود دارند یا نه، و یا علی‌رغم اینکه در گرم‌ترین جبهه‌ی جنگ است نمی‌داند آیا لازم است چیزهایی را حل کند و یا نه. البته که اینها نمی‌توانند رهبر شوند، تنها چیزی که می‌توانند باشند معضل است!

باید بدانید که رهبریت یک تمرکز فوق‌العاده‌ی فعالیتی در زندگی است. در این امر تفاوتی همچون داخل و خارج کشور، جنگ گرم و یا پشت جبهه و حتی زمستان و تابستان و شب و روز وجود ندارد. مادامی که رهبر است پس مجبور است یک زندگی مملو از تلاش و فعالیت داشته باشد. اگر با تکیه بر محیط منعطف و نبود خطر راحتی پیشه نماید و یا به دلخواه خود زندگی کند، نتیجه‌اش نابودی وی خواهد بود. متأسفانه چنین کارا کترهایی در میان ما بسیارند. حتی می‌دانیم که وقتی در صفوف ما کوچکترین امکان راحت‌طلبی را بیابد، سازمان را تا نابودی پیش می‌برند و به زعم خود اینگونه سازماندهی انجام می‌دهند. در حالیکه حیاتی از این نوع سبب ایجاد یک رهبریت صحیح نمی‌گردد. با چالش یافتن با حیات پیکارجویانه، آزادی بوجود نمی‌آید. این یکی از دیگر مواردی است که در شما می‌بینیم. شما آزادی را همچون یک جایگزین دوری‌گزینی از رهبریت و حیات رزمندگی تلقی می‌نمایید. هرچه که در رهبریت تعمق ایجاد شده و به حیات رزمندگی تبدیل شود، به همان میزان شانس حیات آزاد بوجود می‌آید. این یک فرمول است و می‌دانیم که برخی این را باژگون کرده‌اند. معضل تحریف اینگونه‌ی حیات رهبری، دور شدن از حیات رزمندگی و زندگی از راه فردی کردن آزادی وجود دارد. به روشنی می‌بینید که این امر تا چه حد وخیم بوده و شما را به عدم توان پیکار دچار می‌سازد.

در اینجا همه چیز برعکس می‌شود. حوزه‌ی کاری ما ناچار است چنین باشد. لباسهایمان غیرنظامی است اما تا مغز استخوانمان یک حیات نظامی داریم. متوجه تضاد خویش با این امر هستید. یا اجباراً نظامی خواهید شد و یا شما را از سر راه کنار خواهیم زد. در این امر تا حد ممکن جنگجویی را تحمیل خواهیم کرد. یا در روح، اندیشه، کردار و جسم زندگی نظامی را برقرار خواهید کرد و یا نقاب‌هایتان افتاده و برملا خواهید گشت. نمونه‌ای را برایتان می‌آورم؛ در یک کمپ ما از رهبریت تقلید کرده، آن را تحریف نموده و جهت منفعل کردن آن هرچه که از دستشان برآمده انجام داده‌اند و این مسئله در میان رفقا بازتاب داده شده است. سعی نموده‌اند هرچه قدر شخصیت‌های دور شده از واقعیت جنگ وجود دارند به عنوان یک مدیریت گرد هم آورند. اعضای که صددرصد در چالش با جنگ هستند خویش را بر سر شما همچون بهترین مدیر در آورده‌اند. آنها که هیچ ربطی با مشکلات و حیات جنگی ندارند در موقعیت رهبریت تحمیل شده‌اند. از حیات نظامی چنان می‌گریزند که انگار از ویا می‌گریزد و سپس آن را همچون آزادیخواه‌ترین محیط می‌پندارد. هرچه که از دسترنج رفقا سوءاستفاده نماید، هرچه پول بیشتری عاید شود و هرچه که خدمتکاران بیشتری به کار واداشته شوند، خویش را به همان اندازه آزاد می‌بینند. این اشتباه بوده و قطعاً نابودی است. این یک نوع آزادی اربابان فئودال و بورژواهاست.

یک آزادی خارج از جنگ چه تفاوتی با آزادی 12 سپتامبر²⁷ دارد که دشمن آن را دامن می‌زند؟ حتی از آن خطرناکتر است. روشن شد که به همین خاطر پیشرفت نمی‌نماید. اگر محیط و مدیریت اینگونه باشد نتیجه‌اش نیز نبود پیشرفت چندانی در شما خواهد بود. مدت مدیدی با کسانی چون شما مشغول می‌شوم و تا آنجا که تشخیص دادم این وضعیت را همچون یک تقدیر طبیعی تلقی می‌نمایید. می‌گویید تو چندان به ما کاری نداشته باش، ما نیز چندان کار را خراب نخواهیم کرد و اینگونه با مدارا با همدیگر بگذرانیم. آیا ما با این زندگی می‌توانیم در این دنیا به نتایجی دست یابیم؟ شرحه شرحه گشته و دشمن نیز با یک بمباران ما را مورد حمله قرار داده و از میان برمی‌دارد. همچنان که می‌رفت آنگونه هم شود. اگر مداخلات ما نمی‌بود، کمپ مزبور قطعاً بمباران شده و همه‌شان نابود شده و از میان می‌رفتند.

این وضعیت رهبری را در جنگ در جنوب کردستان نیز دیدیم. شخص مسئول نمی‌تواند جنگ را رواج داده و موضع‌گیریها را توسعه دهد و قادر نیست رفقا را مطابق این در یک آرایش جنگی مستقر نماید. در نتیجه به نوعی دچار بن‌بست شده، به محاصره درآمده و اسیر گرفته می‌شوند. بهترین هایشان نیز با روندهایی انتحارواری از بین می‌روند. اینها خسراهای و خیمی است. آنها که سرکرده این امر بودند، چه شخصیت‌هایی بودند؟ در سخن به رهبری پایبند بودند اما آشکار شد که چنین امری در میان نیست. رهبریت آنها بر پایه‌ی تحریف شخصیت‌هایی بود که فردی و دور از جنگ بوده و از آن احتراز می‌ورزیدند، حتی به جنگ اعتقادی نداشته و به تدریج خویش را اسیر دست یک برداشت ساختگی از آزادی می‌نمایند. این وضعیت طبیعی نیست و دلایل خود را دارد. در کنار این ضعف‌هایی نیز دارید. اولاً از رهبریت شناخت ندارید، قادر نیستید حیات جنگجویی را با تمام جوانبش بسنجید و برخورداردی صحیح با آزادی داشته باشید، تعالی، حیثیت و شرف زندگی آزاد را اساس قرار دهید. از تمامی این اصطلاحات شناخت ندارید. بنابراین شخصیتی به بن‌بست رسیده دارید. آیا این امر یک تقدیر است؟ خواهید دید که در مورد ما وضعیتی برعکس وجود دارد. تمامی مقاطع ما دوران آفرینش و تعالی دادن ارزشها و داشتن یک زندگی نظامی تا به مغز استخوان ماست. در اینجا بسیار آزادیم. توجه کنید از طریق تلاش هایمان کردستان روز به روز به سوی آزادی می‌رود. شخصیت آزاد در صفوف ما چه نوع شخصیتی است؟ آئی که آزاد است قبل از هر چیز در برابر دشمن قادر به ایستادگی است، ارزشهای خویش را توسعه می‌دهد و از هر نظر همچون صاحب یک عزم، امید و مصمم بودن می‌زید. چیزی که آزادی می‌نامیم نیز اینگونه امکان می‌یابد. شخصیتی که در دنیای درونی خویش غرق شده و هر روز خویش را با بیماریهایش فرسوده می‌نماید، نمی‌تواند داعیه‌ی آزاد بودن را سر دهد. یک رابطه ناچیز و یک حیات بسیط آزادی نیست؛ فرومایگی است و فقدان حیثیت!

همانند آفتاب سوزاننده‌ام، مشحون از محبت‌م اما مبارز هستم

نیروی دید، وضعیت روحی و خصوصیات کرداری شما به نظرم بسیار ضعیف هستند. حتی توان پیروی را هم ندارید. رهبریت در پی چه کاریست، محتوای زندگی چیست، هدفش چیست و چه تلاشی را نشان می‌دهد؟ تقریباً این مسائل را هیچ‌به‌خود مربوط نمی‌دانید و با بسا رکم مربوط می‌دانید. علی‌رغم اینکه باری به این سنگینی دارم، برخوردارم با تک‌تک شما بسیار فراتر از برخوردار شما با من است. مشتاقانه‌تر و مبارزگونه برخوردار کرده و رفتاری بزرگ دارم. در من به اندازه‌ی ملاک و قدرت اراده؛ انتقاد، محبت، منطق، روح و توان جسمی نیز وجود دارد. کسی که می‌خواهد پیکارگری نیک گردد، باید اینگونه باشد. لزومی به تبعیض میان زن و مرد نمی‌بینم. در میان زنان نیز کسانی می‌توانند به وجود بیایند که رهبریت را عمیقاً درک نمایند و باید هم کسانی اینچنین بوجود بیایند. قبول نمی‌کنیم که این در انحصار مردان باشد.

اگر اندکی دیگر اینجا بمانم یا متحول می‌کنم و یا متحول می‌شوم، اگر به سطح من نرسید، من به سطح شما پایین می‌آیم. مشغول می‌شوم و مشغول می‌نمایم، بدون اینکه متوجه شوید از روح شما وارد شده و از ذهن‌تان خارج می‌شوم. این شیوه‌ی من

²⁷ حیات ارانه شده پس از کودتای 12 سپتامبر 1980 به سرکردگی ژنرال "کنعان اورن" که حیاتی از خود بیگانه و تحریف شده جهت تخریب و مسخ نمودن جامعه بود. این فرهنگ از طریق رسانه‌ها و نهادهای ارتش ترکیه ترویج داده می‌شد. جنبش آپوئیستی به نوعی در برابر این فرهنگ، فرهنگ زندگی آزاد را پیش کشید و مبارزه بین آنها اساس مبارزه آزادیخواهانه کردی را تشکیل داد.

است. به هنگام ساختن انسان اینگونه عادت پیدا کرده‌ام. رکود و نیافتن راه چاره جرم است. نمی‌توانید قدرت سازندگی، توان جنگ و نیروی چاره‌جویی را نشان ندهید. یا خواهی مرد و یا بپا خواهی خاست. این شعار من است. می‌دانید که تمامی حیات من اینگونه گذشته است. اگر از نظر تئوری نمی‌توانید درک کنید، به سیر پیشرفت زندگی من بنگرید. این شخص در برابر طبیعت، روستا، شهر، دشمن چگونه بین دوست و دشمن تفاوت قائل شد، سرآغاز و فرجامش چه بود؟ هزاران جنبه‌ی شایسته‌ی آموختن وجود دارد. مرا بسیار مورد تفسیر قرار می‌دهند. تمام جهان قبول می‌کند که حیاتم بیهوده نیست. اگر آنگونه نمی‌بود، رهبریت ایجاد نمی‌گشت، جنگ پیش نمی‌رفت و به هیچ وجه گامی در راه آزادی برداشته نمی‌شد. اگر ما نیز همچون شما می‌زیستیم، طبیعی است که کسی به ما توجهی نشان نمی‌داد. هنوز هم مشغولیت‌های بسیاری داریم. شاید مستقیماً درگیر نیستیم اما بسیار مطمئنم که روح و شیوه‌ای که اسلحه به آن متکی است، همان شیوه‌ی کار من در اینجا است. زندگی‌ام، جنگ است: نتیجه‌ی این نیز آزادی است. رویدادها نیز اثبات این امر هستند. تمامی اینها باید به درستی آموخته شوند.

چه معنایی دارد که به دست خود مرا بی‌تاثیر نمایید؟ شاید این موضع‌گیریهاتان نشأت گرفته از تأثیری خارج از طبقه، نظام و عاداتهای فنودالی شما و مناسبات خانوادگی تان باشد. اما من نیز در آماده‌باش هستم. اخلاک‌گرا چگونه بر ملا شدند؟ آنها با مواضع و رفتارهای خویش خود را لو دادند. باید اندکی صادق، فاقد ریا و دورویی و قادر به جنگ باشید، در وضعیتی عکس آن من شما را بر ملا خواهم نمود. وجود ریا در برابر ما و فریب خوردن ما از دست آن ممکن نیست. فریفتن ما به معنی فریب دادن تاریخ ما و ملت است. تحریف رهبریت حزب به معنی تحریف حقایق بزرگ است و من نیز به سبب اینکه رهبریتی ناچیز نیستیم، این شماتید که در این امر دچار خسران می‌شوید.

رهبری بی‌ارزش نیستیم. ما نیز برخی خصوصیات دیپلماتیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی داریم. کار را همانند کندن چاه با سوزن انجام داده‌ایم. در این موضوع تمامی تدابیر ایدئولوژیک و سیاسی را اتخاذ کرده و فراتر از اتخاذ تدابیر، بنیانهایی را نیز بنا نهاده‌ایم اما یک غافل نمی‌تواند اینها را درک نماید. بیشتر شما نمی‌خواهید درک کنید. اگر درک نکنید و این ارزشها را نشناسید، نمی‌توانید به رهبری پایبند شوید و یا پایبندیتان ناقص خواهد بود. مستمراً زندگی بیهوده پیشه خواهید کرد، از رهبری و خصوصیات مثبت وی به دور خواهید بود و تمامی تلاشهایتان بی‌معنی باقی خواهند ماند. علی‌رغم اینکه تاریخ P.K.K در این موضوع به حدی که در هیچ تشکیلاتی دیده نمی‌شود مملو از پیشرفتهای جالب است، هنوز هم با تحمیل طلبهای خویش، به دست گرفتن یک مقام، بدست آوردن پست و اشغال یک مقام و موقعیت و ایجاد راحتی و بازکردن منطقه برای خود و ایجاد زندگی مخصوص و متفاوت؛ با دست خود خویش را نابود می‌نمایید. در این موضوع به اندازه نمونه‌های غافل، مثالهای تقلبی و مخفی را هم دیدید. کار صحیح این نیست که فریب اخلاک‌گرها را خورده و ابزار تحریفها شوید بلکه مورد صحیح پیشه کردن شیوه‌ی ماست که تا آخرین حد نیروبخش، فاتح و زندگی‌ساز است. کسی که به خود اعتماد می‌نماید و قادر است اظهار وجود نماید با ما هزاران بار توانمندتر می‌شود. اما زندگی با کردارها و افکار بیسط، خیالها و روابط و اشتیاقات خود غفلت است. پیشه کردن این نوع حیات در این سرزمین و بویژه در این حزب ممکن نیست. من تدابیر سیاسی و تشکیلاتی دارم. هدف از تمامی اینها کشاندن همه به درون حیات پیکارجویانه است.

مناسبات عاطفی را مورد بحث قرار داده و در مورد آن ارزیابی‌هایی انجام دادیم. وقتی روابط بسیاری را که پنهانی و مخفی می‌نامیدند، آشکار کردیم، همه‌چیز بر ملا شد. وقتی لازم است حق زندگی را بدست آورد، در یک آب را کد غرق می‌شوید، بیایید به اقیانوسها برویم! چیزی که در درون آن شنا می‌کنید یک باتلاق است. انسانهایمان چنان به زندگی در درون آلودگیها و بویژه باتلاقها خو گرفته‌اند که اقیانوس را نمی‌بینند. به زعم خود با تحریف رهبریت یک شیوه زندگی را ایجاد می‌نمودند. انگار همچون حسادتی به من عشقهایی را برقرار نموده، عیش و نوش کرده، پست‌هایی را اعطا نموده و اطرافیان را در التافتها غرق می‌نمودند و سپس می‌بینی که هیچ گشته‌اند! فرصتهایی که آنها قادر به دستیابی به آن نیستند در دست ماست، تمامی روابط در کنترل ماست و خلقم تحت امر من است. در حالیکه به هیچ وجه چشم به چیزی ندوخته و یا حتی یک خواب آرام و راحت ندارم. زیرا خود را دچار یک رابطه نمی‌نمایم و نمی‌توانم خود را به یک رابطه اختصاص دهم. علی‌رغم این به اندازه آفتاب سوزاننده هستم، مشحون از محبت اما پیکارجویم. در اینجا همه‌چیز برای جنگ است. این حوزه هیچ ربطی به جنگ نداشت اما هم‌اکنون هرکسی یک

جنگجوست. زیرا موجودیت ما در اینجا به غیر از این به چیزی فرصت نمی‌دهد. اما علی‌رغم اینکه بسیاری از رفقای ما در کوهستان و در بروجوی جنگ بودند، در آنجا شخصیت نظامی از بین رفت.

در مناطقی که از آن آمده‌اید نیروی گریلا دچار تصفیه شد. هنگامی که اطرافتان در محاصره دشمن بود، فرد پنهانی فرومایه‌وار مطرح شدند. آنها که تجربه‌ای پانزده ساله هم دارند، نمی‌توانند علاقه و توان حلی را که من به مشکلات تاکتیکی جنگ نشان می‌دهم، در میدان جنگ نشان دهند. زیرا آنها لحظه به لحظه مقتضیات جنگ را در شخصیت خویش بوجود نمی‌آورند. خیالات بی‌بهای دارند که همیشه بصورت یک فیلم منقطع است. زندگی کهنه و به بن‌بست رسیده و حیات فردی و فرومایه یک بخش از این فیلم است. چشم من هر لحظه بدنبال و ظایف است، در برابر خود بی‌رحم هستم و در خود زلزله ایجاد می‌کنم. اگر به تنهایی خویش را در یک اتاق محبوس نمایم زندگیم شکنجه‌مانند خواهد بود. زندگی را دوست دارم و منشا آن هستم. برخی در مورد اراده و اسلوب من اظهار تعجب می‌نمایند. اسلوب یک جنگجو اینگونه است. من هم مطابق خود همانند تمامی جنگجویان نامدار تاریخ یک شیوهی مخصوص دارم. رفقای ما خویش را ناچیز می‌بینند، شخصیت‌هایی ناچیز، روابط ناچیز و زندگی ناچیز!... حیات جنگجویی ایجاد نمی‌شود اما وقتی از جنگ بحث می‌شود چیزی که به عقل تان می‌آید اینست که اسلحه‌ای بدست گرفته و سریعاً پیش روید. من حتی بدون تنزل در برابر اسلحه خواهم گفت که این جنگ به پیروزی خواهد رسید، اسلحه ابزاری خشن است. مقصودم از این گفته‌ها کوچک انگاشتن جنگجویان نیست. گاه به گاه من نیز اسلحه بر دوش می‌گیرم اما این را برای تاکید بر ماهیت کار بر زبان می‌رانم. فرمانده جنگ بدون دست گرفتن اسلحه نیز می‌تواند پیروزی حاصل نماید. او تعیین می‌نماید که باید به چه کسی چگونه اسلحه بدهد، اسلحه را باید در کجا شلیک نماید، میزان ارتش لازم را تصویب کرده و روح و ماهیت آن را ایجاد می‌نماید. فرماندهی از دید شما جنگیدنی انتحارگونه و یا پیکار به هنگام قرار گرفتن در مضیقه است. به همین جهت هم شخصیت‌هایتان چندان شانس پیروزی به جنگ نمی‌دهند.

چرا در جنگ رهایی‌بخش جایی نداشته باشید؟ در واقع طلب دارید، خویش را وقف کردید اما نتوانستید شیوهی مناسب را در پیش گرفته، جای خود را مشخص نموده و اسلوب آن را بیابید و یا برخی شما را تحریف نموده و زحماتتان را به هدر می‌دهند. جهت رهایی شما به چند رهایی‌بخش نیاز وجود دارد. در حالیکه شما جنگجویان رهایی‌بخش هستید، آمده‌اید تا جان و خون خود را پیشکش نمایید و راه چاره را بیابید. رهبری اینگونه است. اخلاط‌لگران می‌گفتند هر کسی شیوه مخصوص به خود را دارد. منظورشان از شیوه مخصوص، متفاوت بودن، عدم توجه به قوانین زندگی، رعایت نکردن دیسیپلین (نظم) و تنها استفاده از دارایی و حوزه‌هایی است که در آن قدرتمندیم. آیا می‌توان این را شیوه نامید؟

شکل زندگی نظامی در چارچوبی که تعیین کردیم می‌تواند شکل بگیرد. من در هیچ جنگی شرکت نکردم، شاید هم هیچ شرکت نکنم اما تا زنده‌ام می‌دانم که چگونه این جنگ را به سوی پیروزی پیش برم. به خوبی برای شما ثابت کردم که امکان این امر وجود دارد.

ارزیابی‌هایمان بسیاری از موارد را در بر می‌گیرند اما هنوز هم درک نمی‌کنید، آیا به درد شما نمی‌خورد، شکل‌گیری معیارهای ملی شما اندک بوده و اراده‌تان نیز توسعه نیافته است؟ تمامی اینها به خودی خود ایجاد نشده و زاینده نمی‌شوند. راه‌حل آن در خود جنگ است و باید هم آنگونه باشد. در ارزیابی ارتش گفتیم که امسال امکان جنگیدن ما بزرگترین آزادی است و این صحیح است. توان ایجاد امکان جنگ، بزرگترین آزادی است که می‌توانم به شما ارائه کنم. توان وسیع کردن جنگ تا به این حد برای این خلق و مشارکت دادن همه در این کار تا به این حد یک بیان بزرگ آزادی است، زیرا به تناسبی که بجنگید خواهید توانست اظهار وجود نمایید. به نوعی دیگر نمی‌توانید حق بیان داشته باشید. دشمن هزاران ضربه به تو زده است، اراده‌ات را فلج کرده است و به چنان وضعیتی دچار ساخته که نمی‌توانی از بازوانت استفاده کنی. کسی که فعالیت و زندگیش بسیار کم‌رنگ باشد، چه ارزشی دارد؟

امسال به صورت بسیار فراگیر این موارد را بر هم زده و بجای این شما را به شیوه‌ای می‌کشیم که می‌تواند اعضای بدنش را بکار برد، دیدش را تصحیح نماید و اندکی زندگیش را تنظیم کند و این پیشروی در راه آزادی است. اشتیاق و محبت در اینجا است. اینها بسیار روشنند اما برخی معتقدند که هرچه بر سر راه پیشروی مانع‌سازی می‌کنند، متفاوت بودن و راحت‌طلب بودنشان هم معلوم می‌شود. این راحت‌طلبی بسیار خطرناک است. معلوم شد که اینها شخصیت‌های آزاد نبوده و بلای جان ما هستند. تمامی این

امور در عین حال نهادینه شدن رهبری، نظام رهبری، بنیانها و مقررات آن است و گام به گام نیز توسعه می‌یابند. شاید تازه است اما یک واقعیت است. بجای اینکه منکر حقایق شویم، درک آنها و مشارکت در آنها صحیح‌ترین کار است. هیچ‌کسی که از حقایق اغماض نماید نمی‌تواند آزاد گردد. احساسی که در آن ارجح به حقایق وجود نداشته باشد، بیجاست. علاقه و شیوه‌ای دارید که با احساس و درک عمیق از حقایق پیوندی ندارد. این چیزی است که اندکی در همه‌ی شما دیدم. از حقایق بنیادین دور افتاده‌اید و یا اگر حقایق را در سخن قبول هم نمایید، در واقع آنگونه نیستید. با تاثیرات استعمار قلبی‌ترین و فرومایه‌ترین زندگی و خصوصیات بسیار فردی و خودپرست زندگی را در شما پرورانده‌اند و آنگونه زندگی می‌کنید.

قبل از هر چیز زندگی برای من، جبهه‌های متفاوت روزمره مبارزه است. این احساسات اساسی من و وضعیتی است که عمیقاً به آن وابسته هستم. کار در جبهه‌های جنگ چگونه است؟ میزان پایبندی خلق چگونه پیش می‌رود و یا جبهه‌ی پیکار سیاسی در چه وضعیتی است؟ تمامی اینها بدون وجود اصول پیشاهنگی P.K.K. پیش نمی‌روند. آیا اعضای P.K.K. تعمق می‌یابند و خود P.K.K. همچون یک سازمان تا چه حد سالم است؟ در عمل هر روز به جایی پرواز کرده و می‌ایستیم. اگر اینها اندکی پیش روند بدان معنی است که آن روز راحت، خرسند و باشاظم. اگر نواقص بزرگی در این امور وجود داشته باشند، نمی‌توانم تحمل نمایم. این شیوه‌ی زندگی است! تمامی چیزهای دیگر در پیوند با این پیروزی که نسبت به این ارزشهای بزرگ نشان می‌دهم پیش می‌روند. حتی تنزل هم نمی‌کنم که با تکیه بر وجود جایی راحت خویش را پنهان کنم. برخی از اشخاص دم از "عشق" و "رغبت" می‌زنند اما بیچاره هستند. امور ملی تو در سیر قهقرایی هستند، هنگامی که شکست در جنگ مطرح است، چه را دوست می‌داری؟ از کدام عشق و کدام رابطه سخن می‌گویی؟

شخصیتی که در پایبندی با ارزشهای بزرگ زندگی می‌کند هستی داشته و به آسانی فریفته نمی‌شود. می‌توان به این شخصیت اعتماد نمود و این شخصیت حق همه‌چیز را دارد. این حیاتی زیباست، شیوه‌ی زندگی است که ملت را زنده می‌گرداند، بکاربری روزانه اسلحه نیست. ثروت و رتبه پخش نمی‌کنم، خدمت را در میان همه پخش می‌نمایم. برخی در پی مسابقه هستند، پسرش، دخترش و ثروتش را می‌آورد اما نمی‌پسندیم. این شیوه کارکرد ندارد. اگر می‌خواهید رقابت کنید می‌توانید رقابت زیاتری انجام دهید. اما دیگران چه می‌کنند؟ همچون توزیع حقوق و همانند پادشاهان عثمانی ثروت، رتبه و مقام پخش می‌کنند. آیا در جایی که زندگی می‌کردید اینها وجود نداشتند؟

من غرور پخش می‌کنم، آگاهی پخش می‌کنم. انسان برای من بزرگترین ارزش است و از این نظر با انسانها مشغول می‌شوم. دیگران چه می‌کنند؟ انسان را سرکوب می‌کنند و وی را متوقف می‌نمایند. من تمام نیروی خود را از روابط انسانی خویش کسب می‌کنم. هر کس را به جنگ وامی‌دارم و هیچ کس را با زندگی بی‌بها اداره نمی‌نمایم. خود نیز اینگونه هستم. اگر این را ثابت نکنم آیا کسی به من اعتماد خواهد کرد؟ اگر ثابت نکنم کسی حتی سلامی به من نخواهد داد، کسانی همانند شما حتی به من رجوع نخواهند کرد. قطعاً برای شما نیز چیزهایی دارم که به من گوش فرا می‌دهید و یا لزوم نشان دادن علاقه به من را احساس می‌کنید. برخی حقایق وجود دارند که بنام شما آنها را روشن کرده‌ام. انسانیتی که در خانواده، درگاه استعمار و اروپا بدنبال آن گشته و نیافته‌اید نیز نزد ما وجود دارد. ما اینها را به صورت وسیع‌تر توضیح می‌دهیم. به فصل بهار دیگری گام می‌نهیم، یک حمله‌ی بزرگ بهاری، یک حمله‌ی بسیار باشکوه، پیکار ارزشمند به شکل بسیار متعالی وارد این بهار می‌شود. من با این زنده هستم. به سبب اینکه اندکی به صورت توانمندتر توانستم جوابگوی آن بوده و به شما نیز بفهمانم، ارزشمندم. اگر ارزشهای خلقی من والا نباشند، من چرا با شما مشغول شوم، چرا به دلایل دیگر شما و خود را مشغول نمایم؟ آماده‌ام و چشم به آینده دارم.

"سال 1994 سال بزرگ پیکار است و برای پیروزی در آن تمامی توان خود را به کار خواهی بست و همه را به تکاپو وادار خواهی کرد" امر این است! رهبری کن و پیش ببر! همه چیز در این راه بکار بسته خواهد شد، همه چیز در خدمت جنگ خواهد بود. من نیز اندکی موفقیت حاصل کردم و این شیوه رهبری است.

در موضوع رهایی زن نیز ارزیابی‌های بسیار فراگیر انجام داده شدند. سعی کردیم نه تنها آزادی زنان بلکه آزادی مردان را نیز توضیح دهیم. دست کم برخوردهایی است که تا بهار می‌توانند نتیجه‌بخش و مؤده‌دهنده باشند. کار شما این است که بتوانید هم با این خویش را توانمند ساخته و هم به عنوان اساسی‌ترین وظیفه یک طرف مسئله شوید که آزاد بوده و به زندگی نیرو می‌بخشد. به بهای سختی‌های بزرگ به این مرحله رسیدید، آن را کوچک نشمارید. چیزی که مهم است توان دستیابی به امکان پایبندی به

ارزشهای اساسی است. تجربه‌هایی که کسب کردید به شما نشان داد که عدم ارزش‌دهی به ارزشها در زمان خود و پایبندی ناصحیح به آنها شما را به وضعیتی بدتر از مرگ دچار می‌سازد. مادامی که باری دیگر شانس به دست گرفتن زندگی بر اساسی صحیح را کسب کردید، این شانس ارزشمندترین بخش زندگی است، پس باید حق آن را ادا نمایید. عدم استفاده از امکانات و بی‌معنی کردن فرصتها بزرگترین بدی است که می‌توانید در حق خود روا دارید. من نیز همچون یک ابزار از امکانات استفاده می‌کنم. اگر برای من اینگونه است، پس شما نیز امکانات را برای توانمند کردن جنبه‌های بسیار ضعیف خویش و برای موفقیت در امری که بسیار حسرت موفقیت در آن را دارید همچون ابزاری بزرگ بکار ببندید. اینگونه می‌توانید در راه صحیح بصورت نیرومند گام برداشته و به آزادی دست یابید. عدم موفقیت کامل شما و یا ادای حق ناتمام در گذشته را مواخذه نمی‌نمایم. نپختگی شما، ناشی بودن و یا تحریف شما در این امر نقش داشته است اما چیزی که اساس است این است که ضعف‌هایتان را ببینید. راه‌حل اساسی باز هم نزد شماست. جلوگیری از اینها و به راه راست وارد کردن آن به راه راست و پیشروی شدید و موفقیت شما بسته به پایبندی صحیح‌تان به ارزشهای اساسی است. خویش را پرورش دهید و سعی کنید که اینها را عمیقاً درک نمایید. هر جا که نقص و ایراد وجود داشته باشد، برای آن در شخصیت خویش راه‌حلی بیابید. حتی باید یک جنبه، احساس و اندیشه نداشته باشید که نخرائیده باقی گذاشته، زیبا ننموده و به کارایی نرسانده باشیم. همه چیز در شما باید بصورت آماده برای امر و آماده برای موفقیت محتوا یافته و شکل پذیرد. ما اینگونه عمل کرده و موفقیت کسب می‌نماییم و بدون شک این راه موفقیت شما نیز می‌باشد.

مهمترین نقصی که در رفقای هم‌چون شما می‌بینم عدم نشان دادن جدیت لازم در سرآغاز کار است. بر عادات و تعصباتی که نظام حاکم به شما داده ابرام می‌ورزید. این سرعت و عمق مشارکت شما و به تبع آن موفقیت در کارها را محدود می‌نماید. سطحی‌نگری موجود، یک شکل زندگی است که نظام و به تبع آن استعمار با جنگ روانی و خصوصاً جنگ ویژه بر آن دامن می‌زند. شما این را شیوه زندگی 12 سپتامبر عنوان می‌کنید. بویژه می‌دانید که تحت‌تأثیر این امر چگونه از ماهیت خویش دور افتاده‌اید. اساسی‌ترین دلیل ضعف شما نیز بازتاب نظام رسمی است که بیشتر از حدی که تصور می‌کنید بر شما بازتاب یافته است. باید خانواده را نیز بر این افزود، زیرا در نظام ارزشی خانواده بزرگ شده‌اید. به نظرم خانواده یعنی محیطی که هزاران بار انسان را دچار شکست می‌نماید. به خوبی می‌دانم که به اندازه نهادهای نظام، خانواده نیز کاراگرهایی را ساخته که فاقد توان در برابر دشمن هستند.

باید در این موضوع نیز قادر به موشکافی در حیات ما باشید. هزاران بار در درون این نهاد به پیکار برخاستم، قبل از مبارزه در برابر نظام در اینجا مبارزه‌ای نیک انجام دادم، این مبارزه را در میان مناسبات خویشاوندی خود انجام دادم. مبارزات ما در این موضوع مشهور هستند. بعدها در برابر جنبه رسمی و غیر رسمی نظام واکنش‌های بزرگ بروز داده و مبارزاتی بزرگ انجام دادیم. شما حتی لزوم این را احساس نمی‌کنید و حتی با ارزشهایی که کسب کرده‌اید سعی می‌نمایید در صفوف حزب زندگی کنید. تأثیرات نظام بیشتر از چیزی که تصور می‌کنید شما را ناتوان می‌گرداند، در کنار این درک بسیار ناکافی از انقلابی بودن دارید. این وضعیت شما نیز با خصوصیات نظام در پیوند است. این برخورد ناکافی، سبب نابودی برخی از شما از راه اعمال انتحارگونه می‌شود، برخی را اسیر می‌نماید، برخی را محافظه‌کار می‌گرداند، برخی را کسل و تنبل نموده و برخی را لیبرال می‌گرداند و برخی را نیز دچار سکتاریسم²⁸ می‌کند. این نیز مانع مشارکت در کارها و اتحاد در سطحی بالا می‌گردد. در برخی از شما نیز ژرف‌اندیشی وجود نداشته و سطحی‌نگر هستید، برخی از شما مشکلات اسلوب دارید، برخی از شما چند جنبه‌شان قوی است اما بسیاری از جنبه‌هایشان نیز تخریب شده هستند. به صورت همه‌جانبه و متعادل مشارکت نمی‌کنید. یا ماهیت دارید، شکل ندارید، و یا شکل دارید و محتوایش خالی است. یا شیوه دارید، رویه ندارید و یا رویه دارید اما فاقد شیوه‌ی لازم هستید. تئوری دارید اما فاقد عمل است. اگر برخی جنبه‌های عملی ایجاد شده باشد نیز از قابلیت ارزیابی‌های سیاسی محروم هستید. از این نظر روشن است که باید شخصیت انقلابی به صورت همه‌جانبه بوجود آمده و مجبورید که زندگی را در یک تمامیت تفسیر نمایید. در این موضوع رهبریت یک الگوی نیک است که در برابر چشمانتان است.

²⁸ سکتاریسم: تدریجی، اعمال و برخوردهای افراطی

شانس پیشرفت شما بسیار مهم است، این سبب ایجاد یک برخورد مسئولانه و جدی در شما می‌شود. به دلایلی که برشمردم، وظیفه‌ی انجام کاری که به هیچ طریقی موفق به انجام آن نشدید، بر دوش شماست. عزم آن را دارید که اینبار به طور کامل آن را انجام دهید اما این با جدیت، شادابی و مسئولیت، با تلاش صحیح در آموزش به اندازه تلاش در جنگ، با ادای کامل حق زندگی و با نشان دادن نیرو، صبر و ستیزه‌ای لازم میسر می‌گردد. رهبریت از یک نظر این است، عنوان تداوم آموزش خویش با صبر و ستیزه‌ای بزرگ است. قطعاً باید اینگونه بود. این شمائید که باید صعود را آغاز کرده و سرآغازهای صحیحی را رقم بزنید. به نظر من دیگر می‌توانید این امر را به صورت صحیح انجام دهید. هم مجبور به این کارید و هم شایسته‌ی آن هستید و هم به اندازه‌ی آب و نان به آن نیازمندید. تنها اگر بر این اساس سرآغازهایی را رقم بزنید بدان معنی است که شانس شکل‌دهی به زندگی پس از این به شکلی که بسیار خواهان آن بودید را کسب کرده و بصورت صحیح وارد راه آن گشته‌اید.

بیشتر از همیشه شانس پیروزی دارید و اگر از این با مسئولیت و هشیاری عمیق و صبری وافر استفاده کنید قطعاً موفقیت حاصل خواهید کرد.

6 فوریه 1994

ما نماینده‌ی صلحیم و در صورت لزوم با لیاقت تمام نیز خواهیم جنگید

می‌دانید که رویداد 15 آگوست²⁹ چه معنایی را در خود می‌پروراند. این روزها در عین حال روزهای جنگ هستند. آیا قادر به درک جنگ خواهید بود؟ همچون افراد حزب دلی در دست دارید و اگر بکار ببندید مغزی. آیا اندکی خواهید توانست اینها را در جای خود بکار ببندید؟ امروزه به سخنان یک رفیق‌مان گوش سپردم؛ یک الگوی قهرمانی، شجاعت و جسارت! تعریف می‌کرد که یک گروه شصت نفری در زمستانی صعب در ایالت سرحد و در میان برفی انبوه تا به سرحد یخ بستن رسیده، از هر طرف محاصره شده، به تحلیل رفته و در آخر تنها یکی- دو تن نجات یافته‌اند. با خود اندیشیدم که آیا این رفقای قهرمان نمی‌توانستند به گونه‌ای دیگر عمل نمایند و به شکلی دیگر بجنگند؟ البته که می‌توانستند اما متاسفانه علی‌رغم اینکه نمادهای شجاعتی بزرگ بودند، عدم درک کافی جنگ، عدم پیش‌بینی‌های لازم، کسب نکردن شخصیت نظامی مورد تاکید ما، راهگشای تلفات شدید آنها و خشم وافر ما می‌گردد.

هر روز تلفات اینچنینی را متحمل می‌شویم. دشمن ما، دشمنی است که هر کس تنها چاره را در ریختن قطره قطره خون می‌بیند. نمی‌توان با چنین ریختن خونی این دشمن را دچار شکست نمود. همیشه گفتیم که هنگامی که می‌توانی بر سر پا بایستی خویش را نخواهی کشت و یا مرگ باید هنگامی باشد که راه دیگری نمانده باشد. این در عین حال فلسفه‌ی حیات ماست. مطمئنم که بسیاری از شما در این سن جوانی خون خویش را خواهید ریخت. ضربه ندیدن هنگامی که سرپا هستی، به چه معناست؟ در واقعیت جنگ P.K.K حتی این نیز درک نمی‌شود. شیوه فرماندهی و گریلابی P.K.K را چگونه بیاموزانیم؟ به عضویت حزب درمی‌آیید، جوانید و بانشاط. فرصتی برایتان دست می‌دهد، مرگ در نزدیکی جلوی روی شماست، حتی متوجه آن نمی‌شوید. از طرفی دیگر با یک زندگی بیجا که پیش‌زی نمی‌ارزد تلفات می‌دهید. برخی می‌میرند و می‌روند، شکست می‌خورند و برخی نیز زندگی اشتباهی داشته و اینگونه دچار شکست می‌گردند.

دوران جنگ دوران قهرمانی و شجاعت هستند و انسانها در صورت لزوم باید قادر به خودسازی مجدد خویش با اینها باشند. من در رویارویی با جنگجویان و یا حتی هنگام تدارک امورات مختصر آنها هیجان زده می‌شوم. رغبت، آرزو و خواسته من در سطحی بسیار پیشرفته است اما بسیاری از شما بسیار عقب‌مانده‌تر از واقعیت قهرمانی هستید. قدرتمند شدن و رسیدن به تفکر و نقشه‌های عمیق در مورد دشمن و آماده نمودن خویش مطابق این امر بسیار ضعیف است. این است چیزی که به ما فشار وارد می‌آورد. جنگ کار کودکان نیست و بانیت‌های نیک پیش نمی‌رود. همانگونه که نیازمند اندیشه‌ای ظریف است، نیازمند فداکاری، صبر و ستیزه‌های بزرگ است. اگر اینها را کسب ننمایید نمی‌توانید از فرجامی نامطلوب رهایی یابید. مسائلی که اساساً مرا نگران می‌نمایند، اینها هستند مابقی گزافه‌گویی است.

چیزی را که هیچ استعمار، طبقه و یا جامعه‌ای نتوانست انجام دهد، دشمن با پست‌ترین شیوه‌ها انجام داد. فشار و استعماری که بر ما اجرا می‌نماید قابل تحمل نیست. استعمار هم نیست، کاش تنها به استثمار بسنده می‌کرد. هر گاه که شما را می‌بینم خشمگین می‌شوم. در واقع خود را نیز نمی‌پسندم اما در مقابل دشمن چندان ضعیف نیستم. آنقدر توان دارم که در مقابل دشمنم از حیثیت دفاع نمایم. البته که این با کار و انجام امری در مقابل دشمن میسر می‌گردد. من به غیر از این حتی نمی‌توانم خود را شرافتمند نیز

²⁹ 15 آگوست 1984 آغاز مبارزه مسلحانه به فرماندهی معصوم کرکماز (عگید) که با این عملیات به صورت رسمی نیروهای رهایی کردستان Hezen Rizgariya Kurdistan (HRK) را اعلام نمودند. بعدها پس از شهادت رفیق عگید در سال 1986 این نیروها به یادبود رفیق عگید تحت نام ارتش رهایی‌بخش خلق کردستان Artesa Rizgarixweza Gele Kurdistan (ARGK) سازماندهی شدند. متعاقب تحول استراتژی جنگ مسلحانه به استراتژی مبارزه دمکراتیک و دفاع مشروع پس از توطئه 15 فوریه 1999 این نیروها تحت عنوان نیروهای دفاع خلق (HPG) Hezen Parastina Gel (HPG) سازماندهی شدند. این سخنرانی در سالروز 15 آگوست 1994 ایراد شده است.

بینم. حقیقتاً فقیرتر از یک کودک هستم. شرف و حیثیت من تنها انجام کارهایی در برابر این دشمن است. وقتی مسئله به ایستادگی در برابر دشمن و مشغول شدن با آن می‌رسد، می‌توانم بگویم که اولین و آخرین کرد هستم. انسان هستم، این بسیار مهم است. تقابل با دشمن در زندگی بسیار مهم است. اگر شما نیز اینگونه باشید، من بزرگترین خدمتکاری را برای شما انجام خواهم داد. اما اگر توان رویارویی با دشمن خود را نداشته باشید و به آسانی بمیرید با یک کلمه می‌گویم که متاسفم. مرده‌ی برخی از زنده‌ی آنها بدتر است و زنده‌شان نیز بدتر از مرده‌شان.

شاید بخواهید چیزهایی را گفته و خاطرات خود را به یاد آورید. شما انسانهای بسیار بانشاطی هستید. به آسانی خرسند شده، احساساتی گشته و به آسانی ناراحت می‌شوید اما امورات اندکی متفاوت‌تر هستند. خاطرات در حال زنده شدن هستند. خاطرات و آینده با همدیگر آمیخته شده‌اند. مرگ در یک لحظه‌ی امروز و فردا گنجانده شده است. خاطره در P.K.K چیست؟ آینده چیست؟ دیروز چیست و فردا چه؟ در واقع همه چیز روشن است! همه چیز در این نهفته است که هم‌اکنون چگونه‌ای! اگر دیروز را در امروز نگنجانده باشی و فردا را به امروز پیوند نزده باشی، بدان معنی است که دچار شکست شده‌ای. ده سال و این روز با معنا و دوران پس از این همه در درون حال حاضر وجود دارند.

آیا هم‌اکنون خویش را به صورت صحیح بدست گرفتی و ارزیابی نمودی؟ آیا هم‌اکنون آماده‌ای؟ به من توجه کنید؛ آیا همیشه در برابر شما اینگونه نیستم؟ هر لحظه وضعیت اینگونه است. من نیز به آمدن شما ارج نهاده و ارزش هم قائل می‌شوم. در واقع برای شما زندگی می‌کنم اما باید بدانید که آمدن به حوزه‌ی ما و نزد من نیز سهل نیست. به هیچ وجه خویش را بزرگ نمی‌بینم اما برخی بیمارها نمی‌توانند نزد من بنشینند و یا به سوی من بیایند. انسانی بسیار متواضع هستم اما حقیقتاً پرنسیب، موضع و کرداری مخصوص دارم. می‌خواهم قطعاً این را فرابگیرید. چگونه می‌توان در کنار من ماند، فراتر از آن چگونه می‌توان تحت مسئولیت من زندگی کرد؟ تمامی اینها اصولی مخصوص به خود دارند. قطعاً باید بدانید و بشنوید. خواهش و تمنا نیز نمی‌کنم؛ شرکت هم تأسیس نمی‌کنم، طریقت نیز تشکیل نمی‌دهم، دینی نوین نیز نمی‌آورم. من انسانی مختص به خود هستم و با لزوم چگونگی آن مشغول می‌شوم. چه آن را دین، فلسفه بنامید و چه رهایی و یا جنگ عنوان کنید، من هیچگاه چنین تفاوتی را نیز قائل نمی‌شوم. در مورد اینکه یک انسان چگونه باید باشد به تفکر می‌پردازم. تمامی امورات من در این راستاست که چگونه باید باشم، چگونه باید زندگی کنم، چه می‌خواهم، چگونه باید آن را تحقق بخشم. تمامی گفتگوها، اندیشه‌ها و تصمیماتم این است.

وارد کردن شما به این جنگ نیز بر این اساس است. جهت اطلاع شما این را می‌گویم تا بعدها از عدم بازگویی آن شکایت نداشته باشید. اینها را می‌گویم و همه چیز را نشان می‌دهم. در برابر تمامی شما احترام روا می‌دارم اما انتظار دارم که شما نیز برای من احترام روا دارید. این نیز ادراک است. اگر اندکی می‌خواهید پایبند شوید، این دوطرفه است و باید همراه با ادای حق آن باشد. من روابط گرم رفیقانه را قبول نمی‌نمایم و خویش را با اربابی ایل و چیزی نظیر حاکمیت دشمن مقایسه نمی‌کنم. همه اینها را نزد من نجوید زیرا نخواهید یافت. بر این اساس پایبندی ایجاد نکنید و نمی‌توانید هم ایجاد کنید زیرا خیالهایتان در هم خواهد شکست. تمامی اینها بسیار مهم هستند، زیرا گاه خودتان را به مرگ می‌اندازید و این را در پایبندی به من انجام می‌دهید اما اگر به درستی توان تشخیص اینها را نداشته باشید برای شما شکست و خیمی خواهد بود.

به نظرم اعضای حزب به صورت لازم نچنگیده و زندگی نمی‌کنند. روزانه دارندگان مواضع و برخوردهای بسیار خشم‌آور و آنان که هر روز در برابر دشمن صدایی از آنها در نمی‌آید، همراه با خود چه چیزی از ما چاییده و می‌برند؟ باید تمامی اینها را درک نمود. اگر درک شود در دعوی بزرگ انسانیت و در میان خلق ما می‌تواند معنای بزرگی داشته باشد.

موارد صحیحی وجود دارند، مواضعی ارائه می‌شوند که قطعاً به پیروزی می‌انجامند. من همیشه می‌گویم آنها که به صورت صحیح امور را به دست نمی‌گیرند و آنها که کودکانه و به شیوه‌ی محافظه کارانه‌ی دشمنانه و با ریا برخورد می‌کنند در حق خود و ما بدی روا می‌دارند. قطعاً باید از این امر دست کشید. مرد جنگ شدن و مرد دعوی شدن نیک است اما باید حق آن را نیز ادا نمود. این امر باید همچون یک اخلاق در شخصیت هر کرد و یا هر کسی که منسوب به ماست جای بگیرد. من ارزش دیگری نمی‌شناسم. باید اینها را درک نمایید.

از من زندگی دیگری نخواهید زیرا نخواهید دید. اگر می‌خواهید درک کنید یک آموزه‌ی بزرگ اخلاق، اراده و اسلوب و هنر هستیم. حتی جنگ را نیز بخوبی می‌آموزانم اما شما تا چه حد این را به صورت عمیق درک نمودید؟ روشن است که شرایط

شما مطلوب نیست. ما این را نیز مطرح کردیم که در شرایط غیر قابل باور تا به امروز پیش آمدیم. به تمامی دنیا نیز اعلام می‌کنیم که ما دشمن خود را دچار مشکلات نمودیم. می‌بینید که دشمن نیز در بالاترین سطح در مورد ما گفتگو می‌کند و در این مورد در برابر ما نیز عاجز می‌باشد. آنی که متمدن و مدرن است مائیم و دشمنی داریم که به غیر از خونخواری کاری دیگر از دستش بر نمی‌آید. این مائیم که نماینده‌ی صلحیم و می‌دانیم که در غیر قابل باورترین شرایط نیز چگونه جنگ را با شایستگی تمام انجام دهیم. امروزه اینها عیان گشته‌اند.

باید بزرگی را لایق خود بدانید و موفقیت را بصورت یک بخش جدایی‌ناپذیر زندگی خویش درآورید. کردها بسیار مورد تحقیر واقع شده، به رذالت درافکنده شده و به صورت بدبخت درآورده شده‌اند. باید از این امر دچار شرمساری بزرگی گردید. نباید بجای این خویش را دچار انحرافات به راست و یا چپ نمایید. باید به جای این کردوستی و انسانیتی را که موفقیت‌آور است ببینید. ما قطعاً نماینده‌ی این امر هستیم. اگر اینگونه باشد هم برای ما و هم برای شما یک معنی زندگی وجود دارد. اگر بمیریم نیز چندان غمی نیست. اگر شماها نیز شهید شوید خواهیم گفت که با لیاقت مورد لازم را انجام داده‌است. ترسیدن و بیزار شدن از سختی‌ها اشکالی ندارد. مسئله شرایط سخت نیز نیست، مشکل امکان موفقیت است. با وجود امکان موفقیت و کار حتی می‌توان بدترین گوشه‌ی جهنم را نیز به بهترین جای زندگی تبدیل نمود. ما اندکی اینگونه عمل نمودیم. اینجا را نیز متحول نمودیم، کسی نیست که اظهار عدم تحمل نماید و نمی‌توانید هم بگویید. هم‌اکنون همه چیز در حال و هوای پیروزی پیش می‌رود. حتی رفتارها و کردارهای شما که تا چندی پیش در عقب‌مانده‌ترین شرایط بوده و بوی بردگی می‌داد، هم‌اکنون در هوای موفقیت پیچیده شده است.

سعی کردم که این را به تفصیل برای دوستانمان نیز شرح دهم. شیوه‌ی تفکر و عمل آنها را بسیار تفسیر نمودیم و من نیز درسهایی دارم که لحظه به لحظه آنها را فرا گرفته‌ام. در پشت سرمان حقیقتاً روح خائنی وجود دارد که همچون مار با خیزش خویش در پی آن است دندانهای زهرآگینش را در کالبدمان فرو برد. از وقتی خود را می‌شناسم اینگونه احساس می‌نمایم. می‌توانم تا به کودکی خویش عمیق شوم. بسیار به چگونگی آغاز P.K.K می‌اندیشم. به فرومایگی و افر انسانهایمان می‌اندیشم. امید وجود نداشت. زمینی خشک که امید رویش در آن وجود نداشت. همیشه مقاطعی اینگونه داشتیم. در صورت طلب یک رفیق مطلوب، همیشه ناچار باقی می‌ماندیم. همیشه در یک کاوش و جستجو بودیم، هیچ چیزی را نمی‌توانستیم بیابیم و چیزی را که می‌یافتیم نیز معنای چندانی نداشت. کار می‌کردیم و تلاش می‌نمودیم، سنبل‌های گندم را جمع‌آوری می‌نمودیم، درس می‌خواندیم، کلاس را با بهترین نمرات می‌گذراندیم، در فعالیتهای اجتماعی شرکت می‌کردیم، نماز می‌خواندیم، با بچه‌ها بازی می‌کردیم و در این کار بهتر از همه نیز بودیم. وقتی قصد سیاست‌پردازی و گریز به سوسیالیسم را نیز نمودیم، فکر آغاز P.K.K ایجاد شد. چگونه سرآغازی بود؟ حقیقتاً چه امیدی در آن وجود داشت؟ رفقای ما نیز اگر عواطف معمولی رفاقت نمی‌بود در چنان وضعیتی نبودند که چندان درک کرده و با جان و دل با تو حرکت نمایند. اما جستجو کردیم و سعی در یافتن چیزهایی نمودیم.

بدنبال چه بودم، می‌خواستم چه چیزی را بیابم؟ هنوز هم همان جستجو وجود دارد. در پی آن هستم، همان جستجوی روزهای کودکی من هنوز هم ادامه دارند. در حال حاضر یک خلق را به قیام واداشتیم و با تمامی یک خلق در جستجو هستیم. با جوانان شجاع و دختران جوانی همچون شما در حال جستجو هستیم. دوستان قدیمی داریم که با مسئله کردها به اندازه‌ی ما مشغول شدند، آنها نیز وقتی آمدند، علاقمند شدند. همراه با آنها نیز تابحال در حال جستجو هستیم. یک کودکی بسیار عجیب! به دنبال چه هستی؟ می‌خواهی به کجا بروی؟ عمر تو از چهل و پنج گذشته اما هنوز با این علاقه‌های کودکانه و هیجانهایی در حد ناپختگی چه می‌خواهی؟ چرا گذشته‌ی یک ملت به این بزرگی را به یاد آورده و تماماً برای آینده زندگی را ترسیم می‌کنی؟ چرا، برای که و این رغبت چیست؟ من نیز از خود می‌پرسم، در این موضع بسیار سعی کردم که وابسته نشوم، مجذوب مال و ملک ناچیز نگردم و با احساسات و اندیشه‌های بی‌بهایی که انسان را اسیر می‌نماید فریب نخورم. می‌توانم بگویم که به سبب آنکه در پیش رویم یک حوزه‌ی آزادی وجود داشت، همیشه خود را مستقل از همه چیز نگه داشتیم. حتی بزرگترین خطر افزون بودن چیزهایی است که مرا وابسته می‌گرداند. از آن می‌هراسم و دچار نگرانی می‌شوم. وقتی پیش رویم باز باشد و آزادی عمل داشته باشم من حاضرم، بدون تنگ شدن و بسته آمدن هستم. برای همه چیز آماده‌ام، جنگ، دین، فلسفه، علم و یا عمل انسان. اراده‌ام سالم است، زبانم نیک

سخن می گوید، گردن نهادنی در کار نیست! در پی نیکی و زیبایی گریزیم. مرا دبیر حزب و رهبر ملی می نامید و ما نیز سعی در اداره‌ی امور مطابق شایستگی آن داریم.

به نظر من بزرگی ژرف نمودن این جستجوست. ما هیچگاه نمی خواهیم بصورت یک رهبر کلاسیک باقی بمانیم و نمی توانیم هم آنگونه عمل نماییم. مشکل آن هم نیست، رئیس یک دولت شدن هم به نظر من یک هیچ است، یک بار بزرگ است. فکر نمی کنم که بتوانم تحملش کنم. اما برخی از امور وجود دارند که شاید تا آخرین نفس هم به خاطر آن پیش روم. این چیست؟ می خواهم تماما بشناسم، اندکی آن را احساس می کنم و سعی در توضیح با اهمیت آن می نمایم. اما هنوز هم تعریف نشده است. بسیار اهتمام خواهم کرد که خویش را وابسته نکرده، ناچیز ننموده و دچار وضعیتی نمایم که تمامی خلق ما خود را دچار آن نموده است، خود را دچار احکام و اوضاع متفاوت بسیار خطرناک و غیرقابل قبولی نمایم که تمامی انسانیت در حق ما صادر کرده و به اوضاعی نیفتم که زندگی ما به آن وابسته شده و اسیر گشته است. اهتمام بسیاری در این مورد نشان خواهم داد و فکر کنم که بزرگترین موفقیت از آن من خواهد بود. هنگامی که هر کس تو را می پرسد و تو همانند یک هیچ با هر کس و همه چیز برخورد کنی و یا برعکس در راه آن همه چیز را بدهی، من سیلی عظیم از خشم خواهم شد. قبول نمی نمایم، شاید به اندازه‌ی دوران کودکی ناپخته باشم، شاید به اندازه‌ی دانش آموزی که اولین کلمات را بخش می نماید دچار سختی شوم اما نیت نیک خویش را در این مورد برهم نمی زنم و خویش را وابسته نمی گردانم. در این عمر گذشته چیزی که برایم باقی مانده است این است. تنها به این فکر نمی کنم که این عمر انسان چیست و چه می تواند باشد و کوتاهی و یا طولانی بودن آن بیانگر چیست بلکه سعی در درک زمان نیز می نمایم. گاه و بیگاه بدون وقفه از ماهیت کیهان از خود می پرسم اما می دانم که تمامی این اندیشه با واقعیت اجتماعی ما در پیوند است. اندیشیدن به کیهان و مرگ به هر نوع شدیداً بسته به اوضاعی [اجتماعی] است که وابستگی به آن و یا بدترین امر یعنی پست کردنش مورد هدف است.

جهانی زیباتر با آزادی تو میسر می گردد، جاودانگی با مبارزه آزادیخواهانه‌ی تو میسر می شود، این نیز یک هنر است و یک شیوه‌ی زندگی. قصد نداشتم که شما را وارد وضعیتی به این سختی نمایم. در واقع از وضعیت شما متأسف می شوم. برای رفقای که خواهان تداوم با شیوه‌ی من هستند ارزش وافر قائلم. این یک رغبت است اما رفاقت شما ضعیف است. از قدیم تا بحال رفقا همیشه ضعیف ماندند. من برای واداشتنشان به حرکت تلاش نمودم اما در وضعیتی غیرقابل حرکت هستند و بخش بزرگی از آنها از نا می افتند. از طرفی یک رغبت بزرگ رفاقت و از طرف دیگر از نا افتادن اینان؛ تضادی بزرگ را تشکیل می دهند. سعی می کنم این چالش را که می رود تا مجال زندگی را از من سلب نماید حل کرده و از آن استفاده نمایم. سعی بر توانمند نمودن شماها نیز دارم. اما بسیار دچار ناتوانی تان کرده، بسیار وابسته تان گردانده و بسیار بی‌مجال تان نموده‌اند. در بیست سالگی پیر شده‌اید، وضعیت تان حزن است. چندان ادعا در خنده‌هایتان به چشم نمی خورد، معلوم نیست محبتی در خود دارید یا نه. متوجه نیستید که حزن و الم چگونه احساس می شود. چندان معلوم نیست که عمق احساسات در چه حد بوده و چگونه احساس می شود. اما باز هم فرستادن شما بدنبال این امر بهترین کار است. بزرگترین نیکی که می توانیم بکنیم این است. زیرا تمامی موارد دیگر شما را کریه تر نموده و بصورت غیرقابل تحمل درمی آورد. اما باز هم در این پیشروی امید می بینم. شاید بزرگی‌ها هم نمایان گردند، اصرار خواهیم کرد. شاید شما هم بصورت یک گنجینه در آمدید. من به این معتقدم و معتقدم که جوهری بیشتر از این جوهر ظاهر شده و مفید واقع خواهد شد.

چیزی که انجام دادیم هنر بدست گرفتن صحیح انسان است. روشن است که با این هنر مشغولیم. هنر کار بر روی انسان به شیوه‌ای جداگانه و یا در موضوع خصوصیات اساسی. کسی طالب این هنر نشد، کسی تنزل نکرد که بر روی کردها اینگونه کار کند، ماهیت آن را بسازد و از آن گنجینه‌ای حاصل آورد. کسی ارزشی فراتر از برخوردهای غیرانسانی قائل نشد. من به سبب اینکه معتقدم که به یک ساختار جداگانه خواهیم رسید بر روی آن کار می کنم اما طالب چندانی وجود ندارد. شاید هم عاطفی بوده و تاثیر چندانی نداشته باشد اما هنری است که ارزش آزمودن را دارد. باید بر روی شما بیشتر کار کرد. بجای اینکه نقش یک حلیی در دست دیگران را داشته باشید، بسیار بهتر است که به تدریج شما را بر اساس خصوصیات اساسی تان بدست گرفته و برای این منظور شما را با چکش و سندان کوبید. شاید از میانتان کسانی پیدا شوند که پولادین شوند. این بهترین پیشامد خواهد بود. در این امر فشاری مطرح نیست، همانطور که پیداست همه چیز بر بنیادهای رغبت و داوطلبی استوار است.

ما اینگونه می‌اندیشیم و دشمن نیز فشار وارد می‌آورد، اجازه نخواهد داد که بصورت باید و شاید شما را ساخته و بهره‌برداری نماییم. در واقع شیوه‌ی من شیوه‌ای است که جنبه‌ی کلام آن بارزتر است. می‌خواهیم با ادراک بر روی انسانها کار کنیم. اما چنان در برابر ما می‌ایستد که حتی نمی‌خواهیم نزدیکمان شوند. جنگ در اینجا مطرح شد. می‌خواهند انسانها را صددرد بصورت ملک و برده خویش درآورند و شما نیز به نابودی رضایت می‌دهید. انسان صادق همه‌چیز است اما کجاست آن انسان. پس با پیشه‌ای همچون توسعه‌ی جنگ و حوزه‌ی آن رودررو شده و از آنروز تا بحال در حال جنگیم.

انسان شجاع امید آفرین است

به نوآفرینی انسان خویش از راه جنگ ادامه خواهیم داد. انسان ما به آسانی از نا می‌افتد. در حالیکه من می‌خواستم ما انسان خود را خوب بکار برده و به آسانی نمیریم. امکان این وجود داشت و این امکان داده شده بود اما شما چقدر درک کردید؟ چقدر سعی کردید که دقیقا همانند ما عمل کنید؟ همیشه گریه کردید اما می‌بینید که وضعیت من آنگونه نیست. شب و روز من به تفکر در باب این هنر اختصاص دارد. هر کس یک رغبت، رویا، خیال و بتی دارد. برای برخی پیوندهایش، برای برخی فرزندان و برای برخی دوستان و رفیقا است. برای من تمامی اینها به درجه دوم اهمیت نزول پیدا کرد. خواستم در مورد شیوه تفکر و عمل، همچنین در برخی امور بیندیشم، از همان روزهای اول آن را کارهای بیهوده خوانده و گفتند که کار دیگری نیافتم که چنین چیزهایی را سر هم می‌کنم.

بینید شاید دشمن این را بگوید و شاید برخی دوستان نادان نیز اینگونه سخن بگویند. اما در جامعه ما کاری ارزشمندتر از این وجود ندارد. هنوز هم این ادعا را دارم. در واقع هر روز در برابر شما این ادعا را تکرار می‌نمایم. این در حالیست که شما ادعاهای دشمن را به کارایی می‌رسانید. مقصودتان این است آنها را که می‌خواستی آدم کنی همه‌شان مردند. هنوز هم دشمن مدعی است که به خلق ضربه وارد کرده و پرچمش را در سرنخ³⁰ بلند کرده است و معتقد است که احمق‌ها را اینگونه می‌توان اداره نمود و می‌گوید که هر روز به آنها ضربه می‌زند. البته که من هم آنی را که زده می‌شود و هم آنی را که اداره می‌شود با خود مرتبط می‌بینم. اینها حقایقی است که همچون کابوس مرا تحت فشار قرار می‌دهند. باید از آن گذار نمود، قطعاً باید توان رویارویی با این دشمن را بدست آورد. در واقع این شانس به شما نیز داده شده است، می‌توانستید این دشمن را از پای درآورید. می‌توانستید به رویارویی با او همچون رغبتی عظیم بیندیشید. برای آن هم متاسف می‌شوم، چرا نتوانستید به خوبی این شانس را بکار بگیرید؟ چرا این سختیها را دیدید اما نتوانستید اندکی انتقام بگیرید. مادامی که بیچاره‌ای چون من، کسی که در سخت‌ترین شرایط بود، هنوز هم به آسانی شکست نمی‌خورد پس چرا اشخاصی چون شما که می‌توانند بسیار قوی باشند و زمینه و امکانات آن را بدست آورده‌اند به آسانی دچار شکست شدند؟

خشمی که در سالهای گذشته و بویژه ده سال گذشته نسبت به این امر احساس کردم، بیشتر از خشمی بود که در برابر دشمن احساس کردم. در کنار آن همیشه خویش را مسئول آن دانسته که چرا به خوبی نشناخته و چرا نتوانستم اینها را به خوبی بکار بندم. اما چگونه بر روی شما کار کنیم؟ در اینجا هر روز می‌خواهیم همانند کوبیدن با چکش و سندان با تشریحاتمان شما را پولادین نماییم. به سختی اینقدر می‌توان نتیجه گرفت. از پرورش دهندگان شما عصبانی می‌شوم. آیا پرورش فرزند اینگونه است، این بچه‌ها به چه درد می‌خورند؟ نمی‌گریزد و نمی‌خواهد به جایی هم پناه برید اما رفتن اینگونه به سوی مرگ حقیقتاً وحشتناک است. با والدیتان تئاتر بازی کردید، نقش پسر را به یکی، گریلا را به دیگری دادید و یکی را نیز کاریکاتورش کردید!

باید مجدداً احساسات شجاعت خویش را تحریک نماییم و به آسانی نمیریم. شعر "انتقام"³¹ را خواندید. همان رفیقی که شعر "انتقام" را برایمان خواند چگونه به صورت نامطلوبی دچار شکست شد؟ نوری در سیمی³² در شهر حلب چهل سال تنها ماند. به

³⁰ Simex یک شهر شمال کردستان که در نزدیکی باتمان و سیرت قرار دارد. در تقسیمات کشوری ترکیه ولایت محسوب می‌شود، معادل مرکز استان در تقسیمات اداری کشور ایران. از مراکز مهم حمله ارتش ترکیه و مقاومت مردمی و از جمله شهرهایی که در پروسه آسمیلاسیون ترکیه مقاومت بزرگی نمود و تسلیم نشد.

³¹ شعری حماسی از نوری در سیمی، شاعر و انقلابی مشهور کرد

شیوه‌ای ظریف ساز می‌نواخت، در دل نفوذ می‌کرد، او تنها توانست شعر "انتقام" را بسراید، نتوانست حتی به یک سرباز دشمن حمله برد.

عثمان صبری³³ نیز شصت سال در حسرت میهن بود. در آخرین نفس‌هایش وی را دیدم، با اشتیاق تمام در فکر میهن خود بود. بدنش به کلی از کار افتاده و وظیفه‌ی طبیعی فیزیولوژیکش را بجای نمی‌آورد، قادر به خوردن و هضم چیزهایی نبود که خورده بود. اما در چشمانش وطن بود، مقاومت P.K.K و کردستانی بود که رهایی خواهد یافت. وصیتش را با یک سخن برایم گفت؛ در نزدیکیهای مرگش مرا فرا خواند، می‌خواست مکان طلاهایی را برایم بگوید. نزدش رفتم، به من گفت: "بر سر راه آدی‌یامان به ملاطیه³⁴، در چند متری آن رو به سمت چپ یک چشمه‌ی آب وجود دارد و در آن چشمه یک قورباغه، بر پشت قورباغه دانه‌های طلا وجود دارد. آنجا را بکاو، طلای بسیاری وجود دارد. می‌توانی با آن طلاها به راحتی پانزده سال بودجه کردستان را تأمین کنی" از این خیال چیزی دستگیرم نشد اما احساس احترام بزرگی کردم. هر چه می‌خواهد باشد، خیالی است مرتبط با کردستان! انسانی بود که بسیار مقاومت کرده بود، با یک دسته به "سروج"³⁵ رفته بود، وقتی به پشت سرش نگریسته بود کسی نمانده بود، حسرت در دلش ماند.

جهت یک حمله گریلابی گروه راهنمای شاهین را به منطقه بوتان³⁶ فرستاده بودیم. خبر آمد که هنگام عبور از رودخانه "هزل"³⁷ ده نفرشان کشته می‌شوند و بقیه نیز در آب غرق می‌شوند. یک ضربه بزرگ بر امید! همچنان که دشمن از آن روز به بعد هر روز در پی زدن ضربات سخت به امیدمان است. برای بزرگ نمودن امید و رساندن آن به سوی حقیقت ستیزه لازم است. آیا اینچنین ستیزه‌جو هستید؟ اگر امید را مورد هدف قرار دهی امکان دارد کسی دیگر باقی نماند. آیا موفق به احساس مسئولیت می‌گردد؟ همچنین همه کردستان و ARGK³⁸ را مدح می‌نمایند، بسیار معتقد و با ادعا هستید. ادعای شجاعت دارید اما وقتی دشمن به شما ضربه می‌زند حتی متوجه آن هم نیستید. مدهاست که راضی به چشم‌پوشی از بسیاری از موارد شده‌اید اما من به هیچ وجه دست از آن برنمی‌دارم. من دارای ادعا، انتقام و میلی مفراط هستم. شکستی همانند شکست شما براننده‌ی من نیست. برای شکست نخوردن چه چیز لازم است انجام دهم؟ آنها که به سوی میهن می‌روند بسیار زود دچار شکست می‌شوند، در حالیکه من پیروزی حتمی را می‌خواهم. صبر و ستیزه و فعالیت متمرکزی که می‌بینید، روش شجاعان است. کار به نوعی دیگر نمی‌شود و زندگی هم به نوعی دیگر ممکن نمی‌گردد. اینها را برای چه بر زبان می‌آورم؟ این کار همیشه برای من می‌ماند. مقصودم روح، مسئولیت و انتقام قطعی آن است. اما شما بعد از اینکه خود را اینهمه ضعیف نمودید انتقام چه را خواهید گرفت؟ به غیر از آه و ناله چه از دستتان برمی‌آید؟ چگونه می‌توانید خود را از این وضعیت برهانید؟

می‌توانستید اندکی همچون من باشید. در واقع خود را چندان نمی‌پسندم. خود را بر سر پای خود نگه داشتیم. اما باز هم کارهایی وجود دارند. زیرا هنوز دشمنم را مشغول می‌نمایم و هنوز فایده‌هایی دارم. حداقل همچون شما به آسانی شکست نخوردم. شاید شما قهرمانانه عمل نمودید اما شکست خوردید. باید گفت که بسیاری از شما در جنگ شکست خورده و جای شک و گمان است که اعضای جدید تا چه حد پیروزی کسب خواهند کرد. ناچاریم عاقل باشیم. من حقیقتاً بسیار شک دارم، دلم به آسانی راحت

³² نوری در سیمی، عالم، شاعر و انقلابی کرد. که در ارتش ترکیه افسری بلند پایه بود. در شورش آگری (آارات) به رهبری احسان نوری پاشا نقشی ویژه ایفا کرد. پس از شکست شورش آگری به سوریه که تحت قیمومیت فرانسه بود پناه برد و در آنجا در شهر حلب فوت کرد.

³³ عثمان صبری، شاعر، زبان‌شناس و انقلابی نامدار کرد که رفیق نزدیک "جگرخون" شاعر مشهور کرد بود. وی نیز که در شورش آگری دست داشت، پس از شکست شورش، به ماداگاسکار در آفریقا تبعید شد. پس از تبعید به سوریه بازگشت و در آنجا پس از چند سال فوت کرد.

³⁴ آدی‌یامان شهری تاریخی در شمال کردستان که پایتخت پادشاهی "کوماگنه" بوده است. پیکر نمرود در آنجا واقع است. ملاطیه، یک شهر تاریخی شمال کردستان است که در نزدیکی آدی‌یامان و عنتاب قرار دارد.

³⁵ سروج، بخشی تابع شهر تاریخی اورفا

³⁶ بوتان، محل حکمرانی امیرنشین تاریخی بوتان شامل سیرت، وان، باتمان، شرناخ و جوله‌میرگ (حکاری) که به مناسبت سکونت عشیره "بوتی" در آنجا بوتان نام گرفت. در جنگ رهایی بخش جنبش آپوئیستی در کردستان یک عرصه مهم جنگ محسوب می‌گردد. در کردی نامی پسرانه نیز است.

³⁷ Hezi رودی در جنوب کردستان که رودخانه زاب نیز به آن پیوسته و با هم به دجله پیوسته و سپس همراه با فرات تحت نام شط‌العرب به خلیج فارس می‌ریزند. در کردی نامی دخترانه نیز است.

³⁸ Artesa Rezgariya Gele Kurdistan ارتش رهای بخش خلق کردستان که در سال 1986 بنیان گذاشته شد. در هفتمین کنگره P.K.K. در تناسب با استراتژی نوین حزب به نیروهای دفاع خلق Hezen Parastina Gel (HPG) تغییر نام دادند.

نمی‌شود. به سوی شکست می‌روید و با کردارهایتان مرا مجبور می‌کنید که بگویم به آسانی شکست خواهید خورد و با این حساب ممکن نیست راحت باشم.

چه کنیم، دشمنی وجود دارد که سرکوبگر است. شما به آسانی ضربه می‌خورید، من فکر نمی‌کنم که آنگونه به آسانی ضربه بخورم. دشمن صد هزار نفر را هم ممکن است از بین ببرد و شاید تمامی یک خلق را نابود نماید. ایدئولوژی فاشیسم این است. باید بسیار متفاوت تر عمل نمود. برای تدارک شکست وی قطعاً اندیشه‌ای بزرگ لازم است. با یک مبارزه معمولی و چند عملیات نمی‌توانیم خیل فاشیسم را از میان ببریم اما اگر کاوش خویش را ادامه دهیم، می‌توانیم وی را پریشان نماییم.

سرکرده فاشیستها هر روز مرا ارمنی، مزدور رومیان و وابسته خارجیان عنوان می‌کند! در حالیکه خود با دینامیسم‌های درون جامعه پیوندی ندارد، تماماً وابسته به دفتر جنگی آمریکا بوده و به عنوان سرکرده‌ای فاشیست چهل سال است که در برابر خلق خویش جنگ و یژه انجام می‌دهد. هزاران جنایت تحت نظارت وی انجام گرفته که فاعلشان مجهول است و با دهان زهر آگینش در پی نیش زدن ماست. دشمن است، ما مجبور به اندیشیدن هستیم. نمی‌توانم غروری همانند شما داشته باشم و نمی‌توانم همچون شما گریه کرده و یا خوشحال شوم. من مجبور به اندیشیدن به دشمن هستم. تا چه حد به نتیجه دست می‌یابم؟ قدرت انسانیت در چه حد است؟ چه میزان از آن را بکار می‌بندم، شاید به این موارد وابسته باشد اما سعی خواهم کرد. این کار برای من آسان است اما چگونه شما را از این دشمن و از این ماری که زهر از نیشش جاری است حفظ خواهم کرد. همانند یک بره و یا جوجه‌ای کوچک در دهانش هستید. این امر است که مرا نگران می‌کند، نه اینکه خود به خود اینگونه می‌شوم. اگر تماماً رفقای من می‌بودید، قطعاً تابحال این را بی‌تاثیر می‌نمودید اما چون به این نرسیدید خطر بلعیدن وجود دارد. دل والدین نیز که خود پیدا است، من حتی حاضر نیستم آلام آنها را بخاطر آورم. چگونه در زندانها بسر بردید، ذهن هنوز هم در درک آن دچار سختی می‌گردد. اینهمه در زندان مانده و سپس دشمن خویش را از یاد خواهید برد و قادر به کار نخواهید بود، این غیر قابل فهم تر است. هیچ درک نمی‌کنم، این انسان کیست، این شخصیت کیست؟ در پی چه چیزی است، چه می‌خواهد؟

من هنگام آغاز به کار در یک صبح مه‌آلود استانبول روای رفتن به کوهستانها را در سر می‌پروراندم. دقیقاً بیست و پنج سال است، تقریباً یک چهارم قرن است، آغاز به بردن تمامی خلق به کوهستانها کردم. تمامی شما را آوردیم، من هنوز در گرمای سوزانده‌ی سرزمین اعراب با امید تمام انتظار می‌کشم. عمر از چهل و پنج گذشته، همانند نوجوانان در انتظار کوهها هستم. شما را به کوهستانها می‌رسانیم، تا می‌رسید همه چیز را بسیار بد تنظیم می‌کنید. نمی‌توانید از کوههایی استفاده کنید که می‌تواند سبب نابودی دشمن شود.

مقاطع دشوار به پایان رسیدند، اولین روزها و اولین چهل و هشت ساعت را چگونه سپری کردم؟ وقتی سومین روز به پایان رسید، آه عمیقی کشیدم. به همین سبب اکنون در برابر شما هستم. شاید بسیاری از شما دوستان ارزشمندمان نیز ما را یک انسان صرفاً سیاسی می‌پندارند و فکر می‌کنند که عواطف چندانی نداریم اما در واقع آنگونه نیست. شما جوانان خود را بسیار با احساس می‌پندارید، هیجان‌زدگی، خوشحالی و رنجیدگی شما آسان است و مرا بسیار خشک می‌پندارید. نگاه و شنوایی و اندیشه شما بزرگ نیست و نمی‌توانید ادعای بزرگی کردن را بکنید. از سخن گفتن عاجز می‌مانید. نیروی تصمیم‌گیری ندارید و فاقد رهنمود پیشروی هستید. موارد موجود را هم در بسیاری از موارد از دست دادید. کسی به من گنجینه نداد و ابزار آماده برای کار را ارائه نکرد. تاریخی که نبود و خلق و کشوری که به سختی نام خویش را می‌پذیرفت. اما باز هم یک ادعا، امید و یک کار انسانی که حتماً باید در راهش کارهایی انجام داد. خواهان این کار شدم و پشیمان نیستم. امورات بزرگی را انجام دادم. از خود تعریف نمی‌کنم و خویش را متهم نمی‌کنم اما سعی می‌کنم که بارهای همه شما را برداشته و دیوتان را ادا نمایم. چگونه می‌توان حق خون این همه شهید را ادا نمود. ناحقی‌های بزرگی وجود دارند، شکنجه وجود دارد، انتقام چگونه گرفته خواهد شد؟ وقتی به آسانی ابزارهای انتقام را از دست می‌دهید، از خود خشمناک نمی‌شوید؟ حقایق بسیاری را می‌بینید، اما تا به کی دشمنی را که اینهمه درد به بار آورده و اینهمه کشته است نخواهید دید؟ وضعیت سرکوب شده و نابود گشته‌ی این خلق و حقوق آنها چه وقت شما را بیدار خواهد کرد؟ شما چه وقت بزرگ شده و همچون پسران و دختران نیک آنها جای خواهید گرفت؟ آیا جدیت و ادعای اینچنین بزرگی دارید؟

سخنان کودکانه برایم قابل قبول نیستند. باید به اندازه‌ی توجهی که به شما نشان می‌دهیم سعی کنید که علاقمند شده و درک نمایید. با هم عهد می‌بندیم، یکبار دیگر سوگند انتقام می‌خوریم؛ تقابل خون این شهیدان و آلام این خلق با مقابله به مثل ادا خواهد شد. حساب این شکنجه، جنگ بی حساب و تیرباران بدون سوال انسانیت پرسیده خواهد شد و قطعا هم باید پرسیده شود. انسانهای قهرمان از چیزی نمی‌گریزند و تا دشمن را مواخذه نکنند، دلشان راحت نمی‌شود. این قانون شجاعت است. نمی‌توانید با گریز از این قانون بجنگید. به هیچ وجه نمی‌توانید یک مبارز لایق و فرمانده‌ای پیروز برای این حزب شوید. ما باز هم با شما امیدوار خواهیم شد و سعی خواهیم کرد این کارها را با شما پیش ببریم. اما این باید در چارچوب تعیین شده باشد. حداقل اگر این بار در عرض ده سال انجام نداده باشیم، پس از این انجام دهیم. هنگامی که هر روز جنازه‌ی شهیدی که بسیار ارزشمند است در گودالها دفن می‌شود و صدها تن شکنجه می‌بینند، نمی‌توانید اظهار ناتوانی از پیشرفت و پرورش خود نمایید. کسی که اینچنین باشد زبون است. تنها من سخنگوی شهدا نبوده و تنها من نیستم که باید وصایایشان را ادا نمایم؟ اینان شهدای خلق و تاریخ هستند. آیا تنها من مسئول این همه درد و شکنجه‌ای هستم که تحمل می‌کنند، خلق ما و همه ما مسئولیم. این سرزمین، سرزمین همه‌ی ماست و این خلق خلق همه‌ی ما. چیزی که در جایی انجام می‌شود، فردا تو را نیز در بر خواهد گرفت. مجبور به تفکر کلی هستیم و این نیز نباید در سخن باقی بماند. تمامی اینها صحیح بوده، اما چیزی که در واقع مهم است این است که شما تا چه حد برای این کار آماده‌اید؟

پرورش شما بد بوده است، دشمن به شیوه‌ای نامطلوب شما را پرورش داده است. شما را چگونه آموزش خواهیم داد؟ من بسیار حرص دارم. اگر در راه خلق خویش آموزش انجام نداده و اگر نتوانیم تماما همانند واقعیت خویش متحول نماییم، نمی‌توانیم دست برداریم. تا زمانی که با شما به نتیجه دست یابم، تلاش خواهیم کرد. اگر پرورش شما نامطلوب نمی‌بود، آیا اینهمه با شما مشغول شده و برخورد سختی می‌داشتم؟ اما از شما چشم‌پوشی نخواهیم کرد. علی‌رغم اینهمه باز هم پیروزی را به دست شما رقم خواهیم زد. این هنر بهره‌ور شده و در آخر محصول خود را خواهد داد. این ARGK است، پایه‌گذاری ارتش خلق ماست، پایه‌گذاری خلق ما و نوسازی جامعه ماست. یک شکل دهی ملی است که شرف انسانی دارد، یک جمهوری انسانیت است. بر کار کردن بر این اساس اهتمام خواهیم ورزید.

هرکس دارای رغبتی است، ما نیز رغبتی مخصوص داریم که شاید چندان روشن و محسوس نبوده و خیال مانند بوده و تنها اندیشه‌ای همانند یک کشور است. به صراحت اعلام می‌کنم، این اشتیاق من است و هنر من! اگر برای تمامی اینها حاضر باشید، برای این مجددا شکل بگیرید و نمود تحقق یافته آن گردید. فکر نمی‌کنم موفق به این کار شوید. جمهوری تماما آزاد شده خلق، یک کشور مستقل و ایده‌آلترین رژیم انسانیت است. می‌توان این را به خیالی همانند خیال یک کودک تشبیه کرد اما با دعا هستیم. قطعا مقصودم تحت فشار قرار دادن شما نیست. من به شدیدترین شکل بدنبال این کار رفته‌ام. آیا رب آسمانها مرا بدنبال این کار فرستاد یا یک فیلسوف و یا یک آموزش‌دهنده؟ فکر نمی‌کنم، زیرا سخنان تمامی اینها برایم چندان معنادار نبودند. خود بیشتر یافتم، خود انجام دادم و لایق آن هستم. چنانچه پیداست عاقبتم نیز آنگونه خواهد شد. من با این نیروی خویش پیش خواهیم رفت و اگر شما نیز بیایید، آمدنتان باید به شیوه‌ای بسیار با اراده، با دل و جان، بسیار خردمندانه، مقاومت‌طلبانه و پیروزمند باشد. اگر آنچنان باشید شاید همراهی با من ممکن گردد. در وضعیتی برعکس بسیار دچار فشار گشته و من نمی‌خواهم دچار فشار شوید. رفقای بزرگی دارم، مقاومتی بزرگ را انجام دادند، زمان درازی از خودسوزی آنها نمی‌گذرد. آنها اشتیاقشان را در من یافته بودند. اینها قهرمانان بزرگی هستند. کمال پیر³⁹ و رفقایش خود را به صورت یک اسکلت درآورده بودند و رونا⁴⁰ خویش را سوزانده و خاکستر نمود. نمی‌توانم از درک اینها چشم‌پوشی نمایم. نمی‌توانم آنچنان بی‌اصل و نسب باشم و شما نیز اینها را به خاطر خواهید داشت.

³⁹ کمال پیر از قهرمانان جریان مقاومت در زندان شهر آمد (دیاربکر) که همراه محمد خیری دورموش و علی چیچک و عاکف بیلماز با یک اعتصاب غذای بزرگ مقاومت بی‌نظیری را نشان داد و اینگونه P.K.K را از خطر تصفیه از طریق زندان رها کردند. کمال پیر اصالتا ترک بود.

⁴⁰ Ronahi میر دختر کردی که در آلمان بزرگ شده و وطن را به چشم ندیده و در راه مبارزه آزادی‌خواهانه جسم خود را در نوروز 1993 به آتش کشید. این عملیات وی تداوم خودسوزی "بریوان" Berivan در سال 92 و "زکیه آلکان" Zekiye Alkan در سال 91 بود. آتش دل این شیردختران نوروز را به سمبل قیام کردی تبدیل کرده و جشن‌های میلیونی باشکوه پس از آن و بویژه پس از سال 2000 بر بنیانی اینچنین آتشین شکل گرفتند. یادشان گرامی باد!

این شهدا هنوز زنده بوده و در برابر شما هستند. کین و خشم بزرگی را که به دشمن نشان دادند از یاد نخواهیم برد. هر روز تحت فرماندهی آنها هستیم و مطابق توان خویش سعی خواهیم کرد لیاقت خود را نشان دهیم. برای به جای آوردن چیزی که کین و زندگی آنها امر می‌نماید تامل جایز نیست. من سعی کردم اندکی پایبند بمانم و گفتم که نماینده‌ی آنها خواهم بود. فکر می‌کنم که اندکی لیاقت نشان دادم و سعی خواهم کرد بیشتر از آن را نیز از این پس برآورده نمایم. هیچگاه رفقایم را تنها نخواهم گذاشت اگر شما نیز با من بیایید، باید توان رفاقت با این رفقا را داشته باشید. هیچ چیز دیگری شما را لایق رفاقت با آنها نکرده و اینها ارزشهای تاریخی آنهاست.

من فراموش نمودن دختر جوانی که خود سوزی کرده را نمی‌بخشم. انسانی که معنای این مقاومت را مدنظر نداشته باشد انسان به حساب نمی‌آورد. اگر فردی عضو P.K.K باشد و این ارزشها که به تنهایی یک حزب هستند را در درون خود حاکم نسازد یک شخصیت P.K.K بی‌محسوب نخواهم کرد. زیرا من رفیق آنهایم. هنگامی که بدن کمال پیر تحلیل می‌رفت و هنگامی که برای بزرگی هدف خویش و این دعوت به افسر فاشیست گفتم: "شما نمی‌توانید مرا زنده کنید، این قدرت را ندارید"، منظورش را درک کرده و نمی‌توانم از یاد ببرم. نمی‌توانید از من بخواهید که از یاد ببرم. سعی خواهم کرد حداقل نمایندگی آنها را با لیاقت انجام دهم و هزاران رفیق اینگونه وجود دارند. مقاومت صدها دختر جوان را که شاید در تاریخ هیچ ملتی دیده نشده تا حد توان اندیشه خویش اندیشیده و در حد شنوایی خویش خواهم شنید. نمی‌توانم از یاد ببرم که صدها تن از آنها در بوران و برف مقاومت کرده با دردهای ناشی از سوختن دستها و انگشتانشان پیش رفته‌اند. هنگام سنجیدن روزهای خویش در ابتدا اینها را مدنظر قرار می‌دهم. نمی‌توانم آلام هزاران تن از زندانیان را از یاد ببرم. آنها به من امر می‌کنند، سعی خواهیم کرد لایق آنها باشیم.

تاریخی وجود دارد که از بین برده‌اند، خلقی وجود دارد که نفسش را بریده‌اند و آینده‌ای که تاریخش کرده‌اند. مجبورم اینها را پیش مدنظر آورم. این برعهده‌ی ما گذاشته شد. مادامی که جسارت نشان دادم، مادامی که لایق من دیدند، سعی خواهم کرد شایسته‌ی آن باشم. این بار را بر عهده‌ی فقیرترین کودک جهان، کودک کی که به درستی قادر به ابراز نظر خود نبود، گذاشتید. بسیار عاقل بودید، در واقع شما را به خوبی پرورش داده بودند، اما هیچکدام از شما شاید هم به سبب عاقل بودن زیر بار این مسئولیت نرفتید. یک فقیر از میان خلق شاید هم حقیقتاً بخاطر کم تجهیزی و یا بخاطر نشان ندادن خردمندی و هشیاری که بتواند خود را از این مسئولیت برهاند یا هوس این کار به سرش زد و یا آگاهانه از یک طرف وارد این کار شد.

بله، آوازه و نیرو دارم اما فریب این را نخواهم خورد. می‌دانم حقیقت اساسی این است و با این آگاهی سعی خواهم کرد عاقبت خوبی را برای آن رقم بزنم. مهم نیست که موفق شوم یا نه. اگر موفقیت بزرگی هم کسب کنم چندان خوشحال نخواهم شد و همانگونه که تا بحال عمل کرده‌ام اجازه نخواهم داد شکست نیز به من نزدیک شود. بنابراین تاسف را نیز برای خود بصورت معضل در نخواهم آورد. این شیوه مرا پیش برده و به من حیات می‌بخشد. به تناسبی که به من زندگی ببخشد، برای این خلق نیز زندگی بخش خواهد بود آنهم به شیوه‌ای عالی. پیداست که کار صحیح را جسته‌ایم و اندیشیده‌ایم و گفته‌ایم و کرده‌ایم که خلق پشتیبانی بزرگی از آن می‌کند. شما نیز علی‌رغم این انتقادها با سرعت بیشتری کار می‌کنید. این حقیقت را حتمی می‌نماید و به آن روح و جان می‌بخشد. بر این اساس به تدریج موفقیت کسب خواهید کرد.

15 آگوست 1994

رهبریت یعنی هنر بر خورد صحیح با زندگی

سوالی را تحت عنوان "چگونه باید زیست؟"⁴¹ مطرح نمودیم و در پی پاسخگویی صحیح به آن هستیم. اما ابتدا یک یادآوری کوتاه متدیك⁴² برای این سوال انجام دهیم. در معیارهای مبارز P.K.K قطعاً باید زمان و سیاست را به صورت صحیح درک نمود و جهت اثبات شخصیت خویش مطابق آن تنها باید پیروزی را بنیان کار قرار داد.

زمان در عین حال بیانگر رویه است. یعنی چگونگی اجرای سریع فعالیت‌های سیاسی، نظامی و تمامی سایر فعالیتها را بیان می‌نماید. اگر در این موضوع توان بدست آورده نشود، هر اندازه پایبندی خود را به مورد صحیح بیان کنید و هر چقدر می‌خواهید جدی باشید و برخی کارها حتی عملیات‌ها را هم انجام دهید، امکان پیروزی را نمی‌دهد. کارا کتر مبارز کارا کتری است که در این موضوع قطعاً توان بدست آورده باشد. به همین جهت برای اندشیدن سریع و ایجاد اسلوب، موضع‌گیری، واکنش و نفوذ سریع در خود، در زندگی روزانه بسیار تلاش خواهید کرد. این معیار موفقیت و پیروزی است و باید این را به خوبی درک نمود. آکادمی نظامی و "تدارک برای تشکیل ارتش گریلابی" که در دستور کارتان است نیز نیازمند سرعت به مثابه اساسی‌ترین خصوص است. البته که سرعت به تنهایی کفایت نمی‌کند بلکه مضمونی نیز برای آن لازم است. در چه وسعتی به زندگی و رویدادها اندیشیده و با آن زندگی می‌کنید؟ این تا چه حد مطابق با مقتضیات ماست و بسیاری از ارزشها تا چه حد بصورت مختلط در درون شما وجود دارند؟ هم سریع، هم همه‌جانبه و هم متمرکز خواهید بود. اگر این سه ویژگی به صورت بسیار از هم گسیخته گرد نیامده و همدیگر را تحت تاثیر قرار ندهند بلکه هر سه خصوص تماماً در یک شخص نمود یابند، کسی قادر به متوقف کردن آن شخص نخواهد بود. باید در تحقق اهداف بسیار سریع بوده، مضمون اهداف به اندازه کافی همه‌جانبه بوده و همه آنها مختلط و بدون انقطاع باشند و در عین حال به شکل وقفه در ایستگاههای بین راه نبوده بلکه بصورت سوق دادن غیرمنقطع این سه خصوص است. همچنانکه این جزو رویه است یعنی می‌توان آن را یک رویه‌ی غیرمنقطع یا بالاخوانده و یا یک توان همیشگی بخوانیم. باید دارای یک زندگی باشید که مستمراً توانمند می‌شود. اگر سنتزی از شخصیت خود بسازید، شکست شخصیت غیرممکن خواهد شد. یکی از اساسی‌ترین اهداف آموزش نیز کشیدن شما به سوی این امر است. علی‌رغم اینکه این امر بسیار مهم است، از جدیدترین رفیق‌مان گرفته تا قدیمی‌ترینشان این خصوصیات را تماماً درک نکرده و بدست نیاورده است.

به نظر عدم درک زمان بسیار بارزتر بوده و ارزش توضیح را دارد. درک زمان بر خوردی به شکل ارزیابی عملکرد امروز و فردا نیست. درک زمان بر خورد چگونگی گنجاندن تمامی اس موفقیت در امروز و یا گستراندن آن تا به فردا و یا موفقیت در فردا است و باید مط از زمان نهفته است. چنان ادراکی از زمان خواهید داشت که تدارک امروز قطعاً کفاف موفقیت فردا را نیز بدهد. چگونه موفقیتی؟ اهداف سیاسی، ارزشهایی که باید نماینده‌شان بوده و مجبور به درک درونی آنها هستید، مسائل سیاسی، سازمانی، عملی و مسائل ظاهری مربوطه به اینها را درک کرده و مهمتر اینکه آنها را اجرا خواهی کرد. در این مورد باید بسیار انسجام وجود داشته، باید تلاش قطعاً کفایت کرده و نیروی اسلوب، تصمیم، اراده و سازماندهی نیز کفایت نماید. همچنین برای این امر سازماندهی نیز بسیار لازم است. هنگامی که شخص خویش را به شیوه حزب و ارتش تماماً عیار و سازماندهی کرده و تنظیمی مطلوب و کارا نموده و بر این اساس کار نماید، آن دم یک پیشروی مبارزاتی را آغاز نموده و کسب می‌نماید.

⁴¹ این جمله و یا سوال عنوان یکی از کتب عبدالله اوجلان است که جلد اول آن با همین عنوان و جلد سوم آن نیز تحت عنوان "عشق کرد" به فارسی برگردانده شده است. جلد دوم هنوز به زبان فارسی ترجمه نشده است.

⁴² متد: راه، روش، طریق، شیوه

باید در این موضوع قائل به وجود شیوه‌های مختلف افراد بوده و خویش را فریب داد. البته که یک شیوه وجود دارد و آن هم باید شیوه‌ای باشد که قهرمانی بیار می‌آورد. برای ما این مبناست. شیوه‌ی ظفرمند با استفاده مطلوب از زمان و مکان امکان می‌یابد. بدون این امر تمامی حیات‌تان نابود گشته و دچار یک خطای بزرگ در زندگی و روش خواهید گشت. روش صحیح، روشی است که چنین برخوردی را با زندگی ایجاد می‌نماید. سایر روشها اشتباه بوده و قطعا انسان را به هدف نمی‌رساند. همچنانکه خلق ما یک خطای بزرگ حیاتی را انجام داده و از نظر روش نیز صفر و بیهوده هستند، این هیچ نتیجه‌ای به غیر از خسران در بر ندارد.

رهبریت در عین حال هنر برخورد صحیح با زندگی است. همچنانکه به سبب اینکه برخورد به شیوه‌ای کافی و صحیح است نتیجه موفقیت‌آمیز است. البته که تدارک و ایجاد این با واقعیت دشمن پیوندی تنگاتنگ دارد، با برخوردی عجیب است که همه نوع سیاست و تحمیل‌های دشمن را تشخیص داده و با عزم به راهی خویش به آن جواب می‌دهد. باید بدانیم که منشا روش در تحلیل علمی واقعیت محسوس بوده و در خدمت درک، فهم و جوابگویی به آن است. چیزی که پس از آن لازم است؛ تحمیل و اجرای آن در زمان و حیات است.

قطعا صادق و پاک‌نیت بوده و بسیار روشن است که در پی فراگیری مواردی هستید. اما تا زمانی که روش لازم را کسب نکرده و آن را اجرا ننماید، تنها این خصوصیات نیز کفاف پیروزی را نمی‌دهند. یک مبارز حقیقی P.K.K یا کسی که می‌خواهد آنگونه باشد باید قادر به آماده نمودن خویش در این موضوع باشد. اگر به نوعی دیگر باشد تمامی تلاشهای مرگبار به هدر خواهند رفت. لزومی به عدم درک و تحمیل وضعیتی رسوب گرفته در برابر این واقعیت وجود ندارد. باید این درک شود. این مکان یک مدرسه انقلاب است و در مدرسه انقلاب جایی برای برخورد تنبل با زندگی وجود ندارد. جایی برای برخورد همانند کودکانی که کلاس اول را با مشکلات بسیاری سپری می‌نمایند وجود ندارد. در مدرسه انقلاب نمی‌توان شاگردی اینچنین بود. اگر جدی بوده و می‌خواهید دانش‌آموزان دارای شخصیت منسجمی در مدرسه انقلاب باشید قطعا باید این روش را مبنا قرار دهید. باید به مثال قلب شاگردان تنبل مدرسه برای نجات خویش از وضعیت تلاش برای پیش بردن لنگ‌لنگان زندگی و در نتیجه عدم کسب هیچ نوع موفقیتی و برگشت متحیرانه دست بردارید. این را گاه به صورت بسیار وسیع به نقد کشیدیم.

در این موارد توضیحاتی ارائه کرده و کارهای جدیدی را انجام می‌دهیم تا مبنا قرار داده و قطعا به یک شیوه‌ی موفقیت‌آمیز دست یابید. اما نوع زندگی و شیوه کاری موجود را همانند محکومان تدام می‌بخشند. انقلاب ما در برابر فشار این محکومیت‌های بزرگ توسعه می‌یابد. با فشار سنگین آنها و دادن خون و کشیدن درد پیش می‌رود. اگر ما نباشیم این خونریزیها مدتها می‌بود که جسم را تخریب کرده و نابود می‌نمود. باید اندکی واقع‌گرا بوده و خود را از شخصیت ریاکار، خودفریب، ملتمس، عاطفی و تقلبی دست برداشته شود. من این را خطای بزرگ زندگی می‌نامم. یک پیشروی گزافه‌گو که قطعا در عمل کاری انجام نمی‌دهد و تماما بر محور مرگ است چند پیش می‌ارزد؟ لازم نیست این را با دماغ‌کوژی سرپوش بگذاریم. صداقت نشان دهید، آیا قادر به این وضعیت هستید؟ ابتدا این را از وجدان خویش بپرسید، ابتدا محاسبه‌ی درونی نمایید و آنگونه به صحنه بیایید. خود را با تمامی انواع شخصیت‌های بیمار خویش بر صف‌های انقلابمان تحمیل ننمایید. تحمیل خود با هزار و یک بیماری بر ما کار عاقلانه‌ای نیست. اگر مدرسه انقلاب هر روز حمله‌ای بزرگ را انجام ندهد، بیماریهای انگل وار بیست و چهار ساعته آن را نابود خواهند کرد.

شخصیت‌های شما مملو از خصوصیات بسیار نابودکننده‌ای است. از دیدن شخصیت‌هایی که با کفایت قادر نیستند خویش را سر با نگه دارند متأسف می‌شوم. توانمند بودن و محترم بودن امر نیکی است و این نیز با نوعی از برخورد با زندگی که به آن اشاره نمودیم معنا می‌یابد. دشوار نیست، اگر دشوار هم باشد چیزی که به ما زندگی خواهد بخشید این است. باید فرا بگیرید که اینگونه با دید منتقدانه به زندگی بنگرید. پیش‌داوری‌هایی که به خویش چسبانده‌اید و عادات‌های فسیل شده، بسیار بی‌بها و کریه بوده و هیچ ارزش حیاتی هم ندارند. به غیر از آن به شیوه‌ای بسیار خطرناک با ارزشها برخورد می‌شود. روشن می‌شود که اسلوب یک طبقه حاکم را با ولع هرچه تمام‌تر تحمیل می‌نماید، دیگری همانند یک دزد و آن یکی هم همانند یک برده متوجه آن نیست. اینها برازنده‌ی ما نیستند. یک جنبش بزرگ آزادیخواه با این خصوصیات همخوانی ندارد. البته که همچون روش سعی بر تداوم زندگی داریم. تداوم یک زندگی آزاد را مبنا قرار داده و موردی را که بر من حاکم است اینگونه هر آن بر زبان می‌آورم. این اساس شیوه تفکر، روش و برخوردی است که بر من حاکم است. شاید کفاف دستیابی به همه چیز را ندهد اما ادعای موفقیت در آن وجود دارد و روشی است که تا مراحل امروز کمترین ضرر و بزرگترین موفقیت را در بر داشته است.

این پایبندی تقلبی نیست، داشتن روشهای اینچنین صحیح را ارزشمندتر می دانم. احترام به ما با توانایی داشتن یک روش مضمون دار اینچنین در زندگی امکان می یابد و این امری صحیح بوده که برای شما لازم است. اینگونه واقعیت زندگی و زمان را درک نمایید. اگر این را انجام دهید بزرگترین نیکی را هم در حق خود و هم در حق ما انجام می دهید. باید این برخورد را در شخصیت تمامی انسانهایمان حاکم گردانیم. به هیچ وجه جایی برای بردگی و یا شیوهی فشار یک طبقه حاکم وجود ندارد. اینگونه می توان مبانی آزادی را ایجاد نمود و کسی نیز قادر نخواهد بود به آسانی از دست شما بگردد. به اندازهی درک قطعی شیوهی صحیح در زندگی نباید خویش را با دماغوژی نیز فریب داد. نمی توان زندگی را به دست تقدیر سپرد. زندگی حقیقی این است که توانایی ایجاد یک زندگی را همچون هدف داشته باشیم که هر لحظه بر زمان حاکم شود. این شما را به شخصیت رزمندهای خواهد رساند که آرزویتان است.

باور دارم که ویژگیهای حیاتی را مطرح نموده ایم. چیزهایی را که در پی انجام آن هستیم دارای اهمیت هستند. فعالیتی که پیش رو قرار داده ایم برای یک فرد نیست بلکه یک انقلاب خلقی و بتدریج انقلابی خواهد شد که با تمام انسانیت پیوند خواهد داشت. تحلیل این امر کاری معمولی نیست اما متأسف هستیم که برخوردهایتان معمولی است. علی رغم اینکه اینهمه محکوم به زندگی هستید، اینهمه ندیدن آزادی در زندگی و ندیدن نابودی در آن البته که در ما خشم ایجاد می نماید. بجای این یک رشته برخورد ناقص، برده وار، مخرب و بی هدف دیده می شوند. اگر اینها سبب خشم انسان نشوند پس باید سبب چه شوند؟ گوش فرادادن صحیح به همدیگر، عدم درک معنای یک جلسه، تصحیح نکردن یک رفیق خود اگر زندگی در پست ترین سطح نیست، پس چیست؟ من در گفتار و کردار خویش سعی دارم صحیح ترین امر را بازتاب دهم. این است احترام. آنی که نشست و برخاست صحیح را نمی داند حق ندارد خود را P.K.K بی، نظامی و یا مبارز عنوان کرده و نمی تواند هم چنین حقی داشته باشد. شاید نتوانسته باشم تا بحال خود را به خوبی بیان کرده و به شما نفهمانده باشم اما عیان است که یک ذره از مبارزه ای بزرگ فروگذاری نکرده ام.

شما دشمن نبوده و کنترا⁴³ هم نیستید، کسانی هستند که سوگند زندگی بر این اساس را خورده اند. اگر در این موضوع هم ادعا نداشته باشید، هر چه که می خواهید بکنید اما ما را مشغول ننمایید. روشن است که مصمم هستیم که پیشرفت نموده، انسان شده و به آسانی از زندگی دست برنخواهیم برداشت. قطعاً دماغوگ نبوده و با فریبکاریها نیز بر خود سرپوش نخواهیم نهاد. تا به آخر برای آزادی آماده هستیم.

خاستگاه شما جامعه ای لمپن است که به خیانت سوق داده شده است. تاثیرات سنگین لمپنیسم بر شما وجود دارد. اما هر چه می خواهد باشد، آخر کار اینکه انسان هستیم و انسان موجودی است که قادر به پیشرفت دادن خود است. قدرت این را دارید، باید آن را نشان دهید.

هنوز جوابی به "چگونه باید زیست؟" نداده ایم. از یافتن جواب جنبه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی، سیاسی، تشکیلاتی و روحی چگونه باید زیست بسیار دور هستید. اما این موضوعی حیاتی است؛ به سبب اهمیت موضوعات چگونه باید زیست و یا احترام به زندگی چگونه باید باشد، مستمرا بر آنها تاکید می ورزم.

نمی توان زندگی بیهوده ای که دشمن آنرا ساخته و همچون سرپاماندن مردگان است را به عنوان زندگی تلقی کرد. اما کم نیستند کسانی از شما که اینگونه اند. کم نیستند کسانی که فکر می کنند انقلابی هستند اما هر روز نابود می شوند. فکر نکنم بتوان این را زندگی انقلابی نامید. نمی توانید با کفایت و درایت حرکت کنید و سخن بگویید، قدرت تصمیم و عمل صحیح و توانمند و قدرت نشستن در یک جا را ندارید. این زندگی به چه کار شما می آید؟ عدم کفایت در آغاز عیب نیست، حیاتی که می تواند قدرت و وسعت یابد می تواند پس از مدتی برای کسب قدرت موفقیت در زندگی شما را با کفایت نماید. بیست - سی سال است که کسانی در صفوف ما در این خطه مشی هستند، آنی که از همه کمتر است، باز هم چند سال است. این نیز نشان می دهد که به خوبی از زمان استفاده ننموده اید. مهمترین ویژگی که می توانید از من بیاموزید، استفاده از زمان است. جدای از آن من همچون شما در جلسات شرکت نمی کنم، برخورد من با هر انسان معمولی نیز همانند برخورد شما نیست. قطعاً با چنین جلسات معناداری بصورت

⁴³ کنترا گریلا؛ نیروی ضد گریلابی

بزرگترین عملیات‌ها برخوردار می‌نمایم. ما با یک قیام بزرگ دل و انفجار بزرگ اندیشه وارد یک رابطه و یا یک جلسه و یک مرحله وارد می‌شویم.

وظایف بزرگی در پیش رو دارید. با خود می‌اندیشم کسی که اینهمه دشمن داشته و اینهمه تحت تعقیب نزدیک است چگونه می‌تواند همانند شما زندگی نماید؟ این امر گوسفند قربانی را در ذهن تداعی می‌نماید و انسان از این دچار تاسف می‌شود. قطعاً باید این را سپری نمود. امپریالیزم در حال یک حمله بزرگ است و پیداست که استعمار در چه وضعیتی است. امروزه جهان علی‌رغم تمامی دماغ‌کوبی‌های حقوق بشر امپریالیزم، چشم بر حقایق فرو پوشیده و با یک شیوه جنگی غیرقابل تصور در پی ما هستند. تقابلی که به این داده شود یک شیوهی رزمندگی و جنگ آن است که کسی تصور آن را هم نمی‌نماید. ما در پی این هستیم. گزینه‌ی دیگری هم نداریم. نباید با تکیه بر حماقت روستایی و یک اسلوب دماغ‌کوبی نیمه‌تمام چشم بر این حقیقت بستند. بجای توضیح دادن این نوع اصطلاحات و انتقادی از این نوع، ما مستمرا در پی روشن نمودن برخی خصوصیات هستیم.

رفیق "ع." از نکات جالب توجه بحث کن. این تعریف را نیز انجام دادیم. امیدوارم که از آن درس بگیرید. چه چیز به اینها یاد دهم؟ مواردی که آرزو و خواسته‌ی تو هستند کدامین موارد هستند؟ دست کم اندکی عقل و وجدان ایجاد می‌شود، مگر آنگونه نیست؟

رفیق ع.: بله رهبرم!

....: حیف است که زحمات ما نیز به هدر روند، نباید زمان ما به هدر رود. شاید به نظر برخی و یا مطابق تاریخ شیوه‌ی ما چندان عاقلانه نباشد اما علی‌رغم آن در جامعه‌ی ما آن شیوه‌ی زندگی است که بیشتر از همه به حل مسائل نزدیک است. این شیوه‌ی زندگی که افرادمان را وادار به دستیابی به آن کردم در عین حال موثرترین شیوه عمل است که سبب حل مسائل نیز می‌شود. دین در پی تاثیرگذاری برآمد، دشمن خواست تا همه نوع تاثیرات را بر جای بگذارد، اما ما بیشتر موفق به تاثیرگذاری گشتیم. چگونه می‌توانیم این رفقا را به قیام واداریم؟ به نظر اینها زندگی تنها می‌تواند صورتی باشد که از پدران به ارث مانده است. همچون نوزادان هستند، چیز چندانی در درون ندارند. من چیزی از گرایش چپ آنها هم درک نکردم. چندان از موردی که اینها تحت عنوان "گرایش انقلابی" برای خود انتخاب کرده‌اند نیز سر در نیاوردم. باید اینها را برای رفقا توضیح داد. باید تنها آنها را بصورت سرباز درنیارود بلکه قطعاً باید آنها را انسانی آزاد نمود. آیا از زندگی آزاد واهمه دارند؟

ر.ع.: درک کافی نبوده و آگاهی وجود نداشته و ویژگی‌های زندگی کهن بیش از حد وجود دارند، رهبرم!

....: آیا زندگی را دوست ندارند و یا چه چیز زندگی را دوست دارند؟

ر.ع.: رفقا زندگی را دوست دارند رهبرم!

....: بسیار کم! بیشتر چه چیز زندگی را دوست دارند؟

ر.ع.: با توجه به عضویت‌شان در چنین جنبشی، قشری هستند که بیشترین خواسته را برای اجتماعی شدن دارند.

....: آیا طلب اجتماعی شدن را دارند؟ اما چرا در تنظیم یک کمیته و یا یک دسته گریلا آنهاهم دچار سختی می‌شوند؟

ر.ع.: عوامل بسیار گوناگونی وجود دارند که فشار می‌آورند.

....: بیشترین میل‌شان مطابق چیست؟ معیارهای کلی ما معلوم‌اند اما آرزوهای محسوس اینها چیستند؟

ر.ع.: نمی‌توان چیز مشخصی گفت، گوناگونند رهبرم.

....: بنابراین توضیح مجدد آنها فایده دارد. من چه می‌خواهم؟ خلق‌مان نیز به صورت انبوه انتقاد می‌نمایند. ببینید من چقدر خواهان رشد شما هستم و در برابر ناتوانی‌ها و سختی‌ها تلاش به خرج می‌دهم، از خویش می‌گویم، به صورت بسیار شدیدی به بازگویی ما از خود و استفاده از خود بعنوان یک ابزار بزرگ آزمون برای جامعه نیز حمله‌ور می‌شوند. با خود می‌اندیشم که آیا کس دیگری وجود دارد که همانند من خود را به صورت یک انسان آزمایشی درآورد؟ زندگی و پیشروی در وضعیت یک آزمون بزرگ ملی و اجتماعی هنر بسیار سختی است. اما ما موفق به این امر گشتیم. به خوبی از وابستگی شدید شما به قالب‌هایتان آگاهم. ولی از این نظر روزانه خویش را بصورت چند شکل آزمایشی درمی‌آورم. همانند برخی هنرپیشه‌ها که سالانه در سیصد فیلم بازی می‌کنند و واقعا هم در هر فیلم نقش جداگانه‌ای بازی می‌کنند. البته که کاری که انجام می‌دهیم هنرپیشگی سینما نیست، هنرپیشگی اجتماعی بسیار دشوار است. آنها در جامعه‌ای که می‌خواهیم آن را متحول نماییم؛ دشواری‌های فوق‌العاده‌ای در آن وجود دارند.

همانگونه که سعی می‌کنیم به چگونگی نظامی شدن و سیاسی شدن فرد جوابگو باشیم، هم‌اکنون نیز به معضل چگونگی اجتماعی شدن اولویت می‌دهیم. می‌توانید به این چگونگی تکامل اقتصادی و تکامل هنرپیشگی را نیز بیفزایید. در این روند که سعی بر ایجاد مجدد تشکیلات حزب بر مبنای این "چگونگی" ها و از این راه سعی بر بازآفرینی خلق، ملت و فرد می‌شود، جهت تحقق این مورد روشن است که ابتدا پیشاهنگ باید موفق به ایجاد این امر در خویش گردد. هنگامی که سطح علاقه و توان مخاطبان نیز اینهمه ضعف را در خود داشته باشد، تنها راهی که می‌ماند اینست که آن شخص خویش را بصورت وحشتناکی بکار وادارد. مبارزه "چگونه" را از خود خواهد پرسید و جواب آن را خواهد داد. می‌خواستیم که برخی از شما بتوانید جوابگوی این "چگونگی" ها شوید. اما می‌بینیم که این کار دشوار است. نمی‌توانیم وادار به انجام دادن نماییم و مجبور می‌شویم که خود آن را انجام دهیم.

روند کارها را چگونه می‌بینید؟ مرا در این روند چگونه می‌بینید؟ چگونه باید بازی نمایم. آن بازی که بازی می‌کنم هیچ شباهتی به بازیهای ندارد که شما بازی می‌کنید. پیداست که یک بازی بسیار مخصوص به خود خواهد بود. یک خصوصیت من نیز اینست که امکان ندارد بازی شما را بازی کنم. شاید حتی یک کودک نیز در عرض نیم ساعت بتواند یاد بگیرد اما من حتی به سختی در عرض یکسال بتوانم یاد بگیرم. چرا در من آنهمه مقاومت وجود دارد؟ بازی نکردن همچون شما، اختصاص دادن خود به یک بازی جداگانه و سرعت و رویه‌ی باشکوه آن فرصت بازی جداگانه‌ای را باقی نمی‌گذارد. البته که موفق خواهیم شد، در غیر اینصورت آیا عدم توانایی آموختن به اندازه‌ی یک کودک کاری عاقلانه است؟ در این مجال می‌خواهیم بگوییم که موفق به چه چیزی می‌شویم و از نظر اجتماعی چه چیزی را ثابت کردیم؟ از نظر نظامی، سیاسی چه؟ همه آنها به هم مرتبط هستند.

در بازی قطعا پیشاهنگی را بدست گرفتیم، یعنی در راس قرار گرفتیم و دیگران را وارد بازی می‌کنم. ابتدا جمع را برای بازی برمی‌خیزانم، سپس دستها همدیگر را می‌گیرند، سپس نیز به سرعت همه را داخل بازی می‌نمایم. اندکی به آمدن به آن نقطه شباهت داریم. زمان بسیار مهم است. هدف دیدن نتیجه و ایجاد حاکمیت خویش بر قوانین بازی است. آیا می‌دانید که چقدر عاقلانه، مجنون‌وار، با جسارت و چقدر همراه با ترس است؟ باید آنرا پیگیری نماید. برخی در مورد من چیزهایی می‌نویسند، باید در نوشتن در رابطه با من آزاد باشید. اگرچه آنها که می‌نویسند نیز متحیرند، حتی "احمد جان سور"⁴⁴ هم چیزهایی نوشت، او را کشتند. یک پیگیر درجه یک ما بود. به آخرین کسی که نوشته بنگرید، می‌گوید که برگشتن ما به اجتماع غیرممکن می‌شود. بله، هرچه که کسانی آنگونه می‌نویسند احساس می‌کنند که باید محجوب شده و مجبورند که با زره امپریالیزم زندگی نمایند.

ما هم‌اکنون با اسلوب رهبری ارزیابی‌هایی انجام می‌دهیم نه با اسلوب سیاسی-نظامی. در یک چنین بازی مشارکت داده شدید و علی‌رغم تحمیل شیوه، رویه و موضعی مورد خواسته‌ی خود نمی‌توانید به آسانی بازی را بر هم زنید. اگر بخواهید مطابق مقتضیات بازی نمایید نیز قابل درک است که دچار سختی خواهید شد. بسیار عجیب است البته. باید تحقیق کرد که چگونه بازی را آغاز نمودم. دوستان ما نیز تحقیق می‌نمایند، نباید ناقص باشند. شما نیز پیگیری می‌نمایید. در واقع از وقتی خود را می‌شناسم به بازی کردن رغبت دارم. برای من بازی و زندگی تا آخرین حد عجیب هستند. هنوز هم بازیهای دوران کودکی را به یاد دارم. البته بازی را به سرعت از مرحله کودکی درآورده و امروزه به صورت جنگی درمی‌آورم که بسیار پریشانی‌بار می‌آورد. اما همان چیز است، بازی است. اگر با رغبتی تمام انجام داده نشود، نمی‌توان بازی کرد. بازی کار رغبت است، کار دل است. آنگونه می‌توان بازی کرد. بازی اجباری هم نمی‌شود. اگر بخواهی یک نفر را به اجبار به بازی واداری، بدترین بازی را انجام خواهد داد. بازی بدون روحیه امکان ندارد، بازی را برهم می‌زند. به همان دلیل وارد بازی نمی‌شوید. زیرا برای این بازی نیز یک روحیه‌ی بسیار عالی لازم است.

جنگ نیز یک بازی است. بازی بازیهاست. شاه بازیهاست. باید شخصیت خود را برای بازی آماده نمایید. فوتبال نیز یک بازی است که چیزهایی برای آن لازم است. برای پیروزی باید این مقتضیات را بجای آورید. ما در جامعه‌ی خود در درون بازی دشمن یک بازی انجام می‌دهیم و یا در مقابل بازی تحمیلی دشمن، سعی بر بازی کردن بازی خلق خویش داریم، بازی آزادی. می‌توانید از برخوردهای دشمن نیز بفهمید؛ فکر می‌کنم که باز هم تمام توجه بر روی من است. هر روز یک ارزیابی انجام می‌دهند، حتی

⁴⁴ احمد جان سور، یک افسر فرمانده مرکز تیم‌های استخبارات ژاندارمری (JITEM) Jandarma Istihbarat Timlerin Merkezi بود که اصالتاً آلبانیایی بود. وی پس از دست و پنجه نرم کردن‌های بسیار با P.K.K به این نتیجه رسید که این مسئله با جنگ مسلحانه حل نمی‌شود. به دلیل داشتن چنین نگرشی به طرز جفیع و به صورتی که فاعلش مجهول بود به قتل رسید.

تقلید می کنند. فکر می کنم حتی هم اکنون قشر خاص رسمی و نظامی و حتی ایدئولوژیک و نیروی مدیریتش، هم ما را تعقیب می کنند و هم برای برهم زدن بازی ما و خنثی نمودن ما با یک بازی ضد ما لحظه به لحظه ارزیابی هایی را انجام می دهند. برای این امر نیز لحظه به لحظه به مشاهده و تحقیق بر روی ما می پردازند. هم تحقیق می کنند و هم با فراگیری درسهایی از این بازی می خواهند آن را برهم زنند. با تمام نیروی خویش بر روی ما کار می کنند. کجا را هدف قرار می دهند، جایی که از این جهت ضعیف می پندارید کجاست؟ صحیح تر اینکه بازی که انجام دادم، کدام نقطه بازی دشمن را برهم زد؟

ر.ع: با توسعه ای اجتماعی شدن آن را برهم زد. نظام در برابر آن بر غرایز اصرار می ورزد و سعی در تحریف آن می نماید. در گذشته با ننگه داشتن در یک سطح محدود اجتماعی بر روی جامعه حاکمیت ایجاد نموده، مدیریت را سازمان داده و هنگامی که از هم گسیختگی آن را می دید در برابر آن حتی در سطحی بالا دژنراسیون (باژگون نمودن) را اجرا می نمود. با این در پی تحریف توسعه ای اجتماعی و برهم زدن آن برمی آید.

....: در این موضوع نیز باید مرا مورد تحقیق قرار دهید. دولت بر این بازی اصرار می ورزد و در جامعه اجرا می کند و موفق می شود. تقریباً با اجرا بر تمامی شخصیتها حتی چپ ها - به نتیجه دست می یابد. دسیسه ای که در برابر "مصطفی صبحی"⁴⁵ انجام شد یک نمونه بود. مصطفی کمال با فریبی تمام به وی اطمینان داد که می تواند برگردد. مصطفی صبحی نیز در آن زمان تمام گرمای دوران لنین را داشت و در مدرسه بلشویسم به اصطلاح بسیار آموخته بود. آمده و به دسیسه ای مصطفی کمال دچار شد و شکست خورد. به شکلی تراژیک و وحشتناک در آبهای طغیانگر دریای سیاه غرق شد. حتی کسی ندانست که چگونه غرق شده است. شیخ سعید⁴⁶ نیز با یک تحریک کوچک برانگیخته شد، هنوز سه ماه نگذشته به شکلی حزین نابود شد. یک دسیسه ای کمالیستی بود و پیداست که مصطفی کمال خود یک بازیگر بزرگ آن بود. نمی توان آن را کوچک شمرد.

متاسفانه دسیسه ای که در برابر خلق ترک، اقلیتهای ملی و گوناگونیهای ملی و بویژه کردها طرح کرد، بسیار خشن بوده و با تمام وحشت خود نتیجه بخش بود. سعی کردم این دسیسه را از نظر گرایش چپ، خلق و کردها برهم زنم. حال در این مرحله بهتر درک می شود که تقریباً در تمامی حوزه های اجتماعی بر ضد آن برخاسته و در پی برهم زدن آن برآمده ام. یعنی تنها هنگام تاسیس P.K.K نیست. آیا در اولین پله های زندگی قدم برداشته، در تمام دوران فاشیسم پله های بعدی را بالا رفته و در برابر دسیسه، بازی انجام می دهم؟

اولین شورش

کسی هستم که در هفت سالگی به نقض یک قانون اجتماعی عادت نمودم. این نشانه های برهم زدن دسیسه را نشان می دهد. به نظر من باید در اینجا اهمیت و دلایل روح برخورد را به خوبی درک کرد. حتی در اجتماع روستا بجای اینکه همانند همه باشیم، لزوم برخوردی متفاوت را دیده و با این به حرکت درآمدم. باید چگونگی این را درک نمود. چگونه به تفاوت دست یافتم و به تدریج چگونه فاصله گرفتم؟ هنوز هم از بیان کردن تمامی آن احتراز می ورزم. علی رغم تجربه ی بزرگم تفاوت را گام به گام پیشه کرده و به اندازه اسلوب مناسب، علی رغم تلاشی بزرگ در سطح محدودی می توانم نشان دهم. هنوز هم یک بازیگر بزرگ بوده و در رشته خود تجربه و استعداد بزرگی اندوخته ام. حال شما فریب دهها بازی نظام را خورده اید و مغلوب چند فن آن شده و پشتتان به زمین خورده است. اندکی باید با زبان رمان توضیح داد؛ اما چگونه؟ به امروز بنگریم چگونه در اینجا زندگی می کنیم؟ مستمرا حریف را متحیر می کنم و به نظر من نکات اساسی وجود دارند که در آن دچار حیرت شده ایم و البته که تاثیر برجای می گذارند. در غیر اینصورت شما بوجود نمی آمدید. این واقعیت ما توجه یک نویسنده را نیز جلب کرده است و گویا می خواست کتاب هم بنویسد. حتی نوشته است اما از انتشار آن می ترسد. نمی دانم شاید از رفیق دوران کودکم گرفته باشد. شورش در برابر

⁴⁵ مصطفی صبحی، اصالتاً لاز و از منطقه دریای سیاه بود. اولین حزب کمونیست ترکیه را در اواخر امپراطوری عثمانی بنیان نهاد و سپس به سبب فشارها به روسیه گریخت. در ازای قول آتاترک به ترکیه برگشت و به دست یک عامل مصطفی کمال بنام "نوپال عثمان" در دریای سیاه کشتی اش غرق گشته و کشته شد.

⁴⁶ شیخ سعید پیران، رهبر شورش شیخ سعید، از کردهای "زازا"ی دیاربکر بود که پس از شکست شورش به دار آویخته شد.

خانواده و روستا بسیار عجیب است، به نظر من شورش بسیار مهمی بود که معنی بااهمیتی داشت. هنوز هم به خاطر دارم که برای خود همچون یک مدرسه از آن استفاده نمودم. در قسمت پشت روستا یک تکه باغ داشتیم، چند کتاب در آنجا گرد آورده بودم. در زیر تنه درختان انگور و درختان بادام و پسته چند جا داشتم. خود را سازماندهی کرده و از نو ساخته، مطالعه کرده و بسیار هم به خود فشار می‌آوردم. یک مطالعه‌ی با روش صحیح هم نبود. گاه ریاضی، گاه تاریخ و همه چیز می‌خواندم. در آن دوران قدرت انجام یک ارزیابی و تحقیق علمی را نداشتیم. علاقه به مطالعه بود که سعی در برآوردن آن داشتم.

در این بین مشغول کارهای باغ نیز می‌شدیم. یک برادر میانی داشتم، یک بار به دلیلی با هم دعویمان شد. به احتمال زیاد دلیل آن کم‌کاری وی در کار باغ بود. به نظرم موضعی مبتنی بر بهبودگی و یا عدم احترام چندانی نسبت به دسترنج و برخورد فاقد معنای کافی به وظایف داشت. سعی در بیرون راندن وی از باغ نمودم. بعد از اینکه مدتی مرا مشغول کرد، خواستم وی را بیرون کنم که گریخت. دنبالش کردم و من نیز تعقیب نمودم. با سرعت و خشمی بزرگ به وی سنگ پرتاب کردم که تا بحال نیز در ذهنم باقی مانده است. خانواده ما، پدرم و مادرم بر روی تخته سنگها بلغور می‌پختند. به نزد آنها گریخت. پناهگاه وی خانواده بود. در برابر حمله‌ی سخت من فکر کرد که تنها آنگونه می‌تواند خود را حفظ نماید. به احتمال زیاد اگر به وی دست می‌یافتم با شدت بیشتری وی را می‌زد. چند سنگ نیز به وی خورد. چنان خشمگین بودم که اگر سنگهایم بهتر اصابت می‌نمود شاید از برخی جاهایش خون می‌ریخت و یا حتی آن را می‌شکستم.

البته که وقتی به خانواده پناه برد، کسی که اولین تقابل را نشان داد پدر بود که هنوز هم در ذهنم است. پدرم مخالفت کرد و به من حمله‌ور شد. چون پدرم بود باید تا حد معینی پس می‌نشستم. به سوی روستا عقب نشستیم. در این میان تمام روستا خیردار شده بود. زیرا یک دعوی شدید پدر و فرزند روی می‌داد. البته این پس‌نشستن بصورت منفعل و بدون دعوا نبود، با تقابل شدید و همراه با سنگ‌اندازی شدید پس نشستیم. او نیز اندکی نیرومندتر حمله می‌کرد، در روستا کوجهایی بود و من در آن موضوع تجربه داشتم، خود را به کوجه پس کوجهها زدم. بنابراین او چندان امکان پیروزی نداشت. همچنانکه به محض وارد شدن به روستا او یا از فرط خستگی و یا به سبب اینکه لزومی نمی‌دید پس نشست و اینگونه در توازن باقی ماندیم. اما من به این کفایت نکردم. با خشمی وافر وارد خانه شدم، پدرم یک بغچه‌بند کوچک پول داشت که در یک پارچه پوشانده بود و با دقت تمام آن را مخفی می‌کرد. یافتن آن بسیار سخت بود اما من هم در موضوع بسیار کنجکاو بودم. بعد از کمی تفحص به میان سنگها و ستونها رفتم و بغچه پول را در آنجا یافتم. بسیار خوب به خاطر دارم که ده لیره - که آترمان پول قابل توجهی بود- برداشتم. بعد از برداشتن ده لیره نقشه خروج از روستا را کشیدم. خشم من مرا به ترک روستا قانع کرده بود. چرا روستا را ترک کردم؟ به نظرم آن هنگام واکنش بزرگم به خانواده راهگشای این امر شده بود و بعد از این واکنش البته که نمی‌توانستم در روستا و خانواده چندان باقی بمانم. اگر نمی‌توانستم در خانواده باقی بمانم، پس در روستا چه کار داشتم؟ این دست کم مقاومتی جمعی در برابر خانواده و روستا بود. فکر کنم بی‌معنی دیدن روستا در فرجام کار مرا به سوی اندیشه‌ی رفتن به شهر راند.

آن زمان شهری که اندکی با آن آشنایی داشتم، "نزیب"⁴⁷ بود، ابتدا "بیرجیک"⁴⁸ بود سپس نزیب. رفتن به سوی چنین شهری؛ در وسط روز و گرمای شدید هوا؛ رفتن در چنین ساعتی از روز از روستا به شهر چیزی نبود که به آسانی به ذهن خطور کند و من آن را آزمودم. همراه با آن پول به سرعت به پایین رفتم، از یک آب گذشتم و با همان سرعت از یک تپه صعود نمودم. قبل از اینکه روستا از نظرم ناپدید شود، با حرص و خشمی بزرگ و آب دیده با یک خداحافظی گفتم "دور می‌شوم" و وداع کردم. گذشتن از روستای همسایه هم یک مسئله بود زیرا سگهایی درنده داشت. کودکی بسیار کمرو و ترسو بودم اما در کنار این هرچه باداباد، تصمیم گرفته بودم که پیروز شوم. به نظرم در پیوند با این احساس با اهتمام تمام از طرفی خود را از سگها محافظت می‌کردم و از طرف دیگر از برخی چشم‌های بد احتمالی. از اولین روستا گذشتم و به سرعت به سوی دومین روستا به راه افتادم. احتمال داشت که از "خلفتی"⁴⁹ ماشینی بیاید. به احتمال بسیار ماشین اداره پست می‌آمد نه یک ماشین مسافری معمولی. با سرعتی بزرگ و نیرو و سرعتی که از آن کین نشات می‌گرفت با پیاده‌روی به روستای "گارامزار" رسیدم.

⁴⁷ نزیب، شهری کوچک تابع عنتاب در کنار رودخانه فرات

⁴⁸ بیرجیک، شهری تابع اورفا در طرف دیگر رودخانه فرات

⁴⁹ خلفتی، ناحیه‌ای تابع بیرجیک که روستای محل تولد او جلان "عمرلی" و یا "آمارا" تابع آن است.

در روستا درختی بود که زیر آن نشستیم. ماشین آمد و سوار شدم. فکر کنم دو و نیم لیترهام صرف شد تا به "بیرجیک" رسیدیم. باز هم در هوایی گرم خویشت را به پل رساندم. موفق به انجام آن هم شدم. سوار شدنم به ماشین در آن سن کوچکی و علی‌رغم اینکه معلوم نبود درس می‌خوانم و یا نه بسیار دشوار بود. به نظرم دوره‌ی ابتدایی را تمام هم کرده بودم. با آن سرعت به تریب رسیدم و پس از آن در دشت "باراک" درو گندم را در پیش گرفتم. دشت باراک جلگه‌ای بسیار حاصلخیز است که گندم در آن می‌روید. درو گندم نیز نیازمند نیروی بسیاری است. ریشه‌هایش به سختی کنده می‌شوند. همراه با چند گروه دوست آشنا به درو رفتیم. دستمزد دو روز پنج لیتره بود. مهمترین چیز هم این بود که صبح و ظهر و غروب دوغ می‌دادند. این روزها را با دوغ گرم سپری کردیم. به جایی رسید که دیگر آنگونه نمی‌شد، یا من تحمل نمی‌کردم و یا دیگر گندمی برای درو باقی نمانده بود. در نتیجه دست به تدارک بازگشت زدم اما ده لیتره هم به دست آورده بودم. به خوبی به خاطر دارم که اینگونه بامعنی آمدم. ده لیتره از پدرم گرفته بودم و ده لیتره هم از اینجا بدست آورده بودم و اینگونه هم ماجرا را تمام کردم.

به این خاطر می‌گویم که یک خشم شورش‌ی کار را از کجا به کجا می‌برد و این تنها یکی از شورهای بی‌شمار من بود. فکر کنم این احساسات بسیار ضعیف هستند. تنظیم و نتیجه‌گیری اینگونه‌ام از احساسات خود بسیار مهم است. تنظیم و پیش بردن تمامی زندگی در درون احساساتی چنین بزرگ و در برابر سیل خشم بسیار مهم است. فکر نمی‌کنم که شورهایتان اینگونه بزرگ و پیشرفته باشند. خانواده را تحلیل می‌کنید، این هم یک تحلیل خانواده است. آنهم تحلیلی در مکان و زمانی خاص، به شیوه‌ای جدا و در دوران و شرایطی جداگانه. اگر شما می‌بودید قطعاً نقش فرزند عزیز خانواده را بازی می‌نمودید. پدرم انسان بدی نبود. او نیز امید بسیاری به من داشت و به من اعتماد می‌کرد. من بیشتر از همه امیدوارش نمودم اما علی‌رغم این پی‌در پی چنین شورهایی نیز انجام می‌دادم. یک الگوی فرزند بد خانواده را ارائه نکردم. کسی بودم که حرف‌شنو بوده، رفتاری نیک داشته و شورهایی بی‌معنی نداشتم و او هم بسیار به من امید داشت.

این را نیز به خوبی به خاطر دارم؛ روزی پدرم زیر درختی نشسته بود، از زندگی و یا از توجه به فعالیتهای من در تولید الهامی گرفت و سخنانی را بر زبان راند. چندان به کار رغبت نداشتم اما وقتی دست به کاری می‌زدم، آن کار را در زمان خود و بسیار خوب انجام می‌دادم. شاید هم این امر وی را بسیار تحت‌تاثیر قرار داد. به من می‌گفت: "تو هر جا بروی آن را فتح می‌کنی، بر پیشانی تو نشانه‌ی فتح وجود دارد" هنوز هم این سخن را به خاطر دارم. نمی‌دانم چرا گفت. چندان همخوانی نداشتم. چیزی که می‌خواهم بگویم اینست که در یک دوران اینگونه‌ی واکنش بودم.

رابطه‌ام با مادرم متفاوت بود. چیزهای بسیاری بود که از مادر انتظار داشتم ولی نمی‌یافتم و مادر هم انتظاراتی داشت ولی نمی‌یافت. اگرچه زندگی‌مان با همدیگر چندان طولانی مدت نبود اما بسیار شدت‌آمیز بود. او تعریفی مطابق میل خود از من داشت و من هم مطابق میل خود سعی داشتم که به او معنی دهم. رابطه‌ام با برادران و خواهرانم نیز اینگونه بود. برادران و خواهران من بودند و اگر در همه‌چیزشان کراهت و اشتباه وجود می‌داشت مجبور بودم آن را مطلوب بینم و یا همخوانی نشان دهم؛ برخوردارم اینگونه نبود. برعکس دقیقاً از آن زمان بسیار قوی بودم البته بر بنیانی صحیح. هنگام درو من یک برابری تا سرحد مرگ را تحمیل می‌نمودم. می‌گفتم باید کار کنید. خواهی داشتیم که دچار فشار می‌شد اما او را وادار به کار می‌کردم. نمی‌دانم شاید می‌خواستیم فرادستی ایجاد کنیم اما فکر می‌کنم می‌خواستیم در کار موثر باشد. او نیز می‌گفت: "نیروی تو تنها کفاف فشار به من را می‌نماید" کفایت نیرو را در درون خانواده می‌آزمودم اما این بر بنیانی صحیح بود. با برادران و خواهرانم نیز آنگونه بودم. طرف بسیار حساس بود. خطر آن وجود داشت که میراث‌خور خانواده از آب درآید. همچنانکه هم‌اکنون همانند یک میراث‌خور باقی ماند. حتی آن دم نیز پیدا بود که فشار آوردن بر وی چقدر صحیح است. نمی‌توانست حتی به صورت صحیحی سوار حیوانی شود. باید دو نفر پاهایش را برداشته و سوار درازگوشش می‌کردند و او را آنگونه به بخش می‌بردیم. به آسانی بیمار می‌شد و خود را بصورت سربار درمی‌آورد. من نیز به آسانی نمی‌توانستم این را قبول کنم و آن مراقبه را هم در برابر او انجام دادم. زندگی خانواده ما اینگونه بود. ماجراهای بسیاری نظیر این وجود داشت. تحلیل خانواده را می‌بینید. باید بتوانید خود را از نو بسنجید.

شما به احتمال بسیار آن وقت تاثیرات سنگین برده‌ساز و تحریف‌کننده‌ی سنتها را بر خود داشتید. شانس من از یک نظر شاید ناشی از خصوصیات خانواده باشد. پدری که خویش را چندان نهادینه نکرده و قادر نیست مقررات خود را اجرا نماید، مادری که نمی‌تواند تماماً خویش را حاکم نماید. همچنین در میان برادران و خواهرانی که چندان پیشرفت نکرده‌اند من توان آغاز به کار را

به دست آوردم. مبارزه برای پیشاهنگی را اینگونه ابتدا در درون خانواده بصورت شدید انجام دادم. در درون آن اینچنین ماجرا و دعوای بیشماری وجود دارند. شاید هم یکی از شدیدترین قسمتهای دعوایی را که اکنون با جمهوری ترکیه داریم آزمون انجام دادم. سخنان و کلمات قصار بسیاری که وجود دارند که گفته بودم و یا مادرم راجع به من گفته بود. هنوز هم خوب به خاطر دارم که به من می گفت: "احمق بین آیا کسی مثل تو کار می کند؟" یک گروه کوچک دانش آموزی داشتیم که من آنها را به مدرسه می بردم و سعی بر ایجاد علاقه در آنها نسبت به مدرسه داشتم. فکر کنم او این تلاش بدون چشمداشت مرا همچون حماقت تفسیر می کرد و می گفت: "تو چرا ده- پانزده بچه ی روستایی را بلا عوض پرورش می دهی؟" من آنها را باسواد کرده و بتدریج آدم می نمودم. مواخذه وار می گفت: "آیا کسی مثل تو عمل می کند؟" این صحیح بود، کسی مثل من عمل نمی کرد. یک خصوصیت بارز من در آن دوران آموزش بلا عوض انسانها بود. از طرف دیگر کودکی بودم که به میل خود بزرگ نشده بودم، شاید هم به سوی نوجوانی می رفتم، قطعاً متوجه شدند که این کودک همانند یک کودک معمولی خانواده نخواهد شد. آنوقت هم به من می گفت که نمی توانی یک خانواده تشکیل بدهی. انتقاد می کردند و می گفتند که نه کسی به تو دختر خواهد داد و نه شغل! شاید آن نیز می توانست صحیح باشد زیرا نشانه های زندگی نشات گرفته از من نشان می داد که من مطابق معیارهای وی درست و مطابق اندیشه ی وی سالم نخواهم بود. ماجراهای متفاوت دیگری از این دست نیز بسیار بودند.

آزمون مذهبی بوده و نماز هم می خواندم. تا حد معینی به تفکر پرداختم. به پیشنهاد روستا بسیار علاقه داشتم. می گفت: "اگر با این سرعت پیش بروی پرواز خواهی کرد" با توجه به اینکه که اعمالم سبب شده بودند پیشنهاد روستا این سخنان را بر زبان بیاورد، پیدااست که رویه ام امکان پرواز را می دهد. می توانم سخنان بسیاری نظیر این را به خاطر بیاورم. در دوران راهنمایی نیز مدنظر و کانون توجه تمامی معلمان بودم. هنوز هم مردم روستاهای اطراف به نیکی از ما یاد می کنند. علاقه ی بسیاری داشتند که روزی مهمانشان شوم، بر خوردی اینچنین احترام آمیز داشتم. اکنون در یک حرکت حمله وار هستیم. تخریبات بزرگی بیار می آوریم اما نقصی در چنین احترامی نیز ندارم. در دوران راهنمایی کردارها و مباحث مختلفی داشتم که جلب توجه می کردند و تمامی آنها هم دشوار بودند. مثلاً حتی شرکت در یک بازی کشتی چنان برایم سخت بود که ماهها قبل از آن دچار اضطراب ناشی از آن بودم. می اندیشیدم که با این بازی کشتی چه خواهم کرد. در هر بازی دیگری نیز چنین ناراحتی های بزرگی داشتم. زیرا چیزی را به غیر از برد قبول نداشتم و شکست را هم که به هیچ وجه قبول نداشتم. این دو احساس، خصوصیت عدم اقدام به یک کار بدون آمادگی مطلوب یعنی سنجیدن خود در باب توانایی است. در واقع کشتی گیر قدرتمندی نبودم اما از نظر وارد شدن به آن و بلافاصله ضربه فنی شدن کار عاقلانه ای نبود. حال رابطه شما با این امر این است که شما وارد یک بازی سریع و یا هر نوع کاری می شوید اما برایتان تفاوتی ندارد که می برید یا می بازید. در حالیکه برای من این جنگ هنوز یک تدارک است.

ببینید علی رغم این تدارک بزرگ تماماً شکست نخورده ام اما هر کس تلاش من برای پیروزی را نیز می بیند. این یک حقیقت است. در تمامی بازیها اینگونه ام. رویه و تلاش وافر من را می بیند اما علی رغم این خود را همانند شما راحت نمی بینم. آیا همچون شما به کاری دست می زنم؟ در این موضوع اندکی صادق باشید و یا برخی معیارها باید در شما هم پیشرفت نماید. این خصوصیتی است که قطعاً لازم است. به کاری که موفق نخواهید شد دست نزنید. اندکی به فواید و ضررهای آن ببینید. دست کم برای اینکه ضربه فنی نشوید، فوراً وارد کشتی نشوید. من در برخی بازیها شرکت می کردم، آنها را که می توانستم می بردم، اما سایر بازیها را برای تساوی بازی می کردم. بسیار کم شکست خوردم. این یک روانشناسی است، یک شخصیت. در اینجا باید تربیت شوید. همانند پهلوانی که از شکست سیر نمی شود اندیشه، نیرو و تدارک لازم را ندارد اما در هر کشتی هم شرکت می کند. وضعیت شما اندکی به این شباهت دارد و شاید هم بدتر است، این راجع به تمامی خصوصیات حیات است. در برابر تمامی نشانه های زندگی اینگونه به تقابل می پردازم. در برابر حزب و خلق نیز هنوز هم آنگونه است. بسیار با سطح بالا و نیرومند اما نه همانند تحمیل خواسته های آنها. توجه کنید، چگونه در برابر همه ی شما مقاومت می نمایم؟ به مقاومت در آن خانواده و مقاومت در خانواده ی P.K.K بنگرید. آن نیز خانواده ی من است، P.K.K نیز یک خانواده ماست و خلق کردستان نیز اکنون یک خانواده بزرگ است. اما مقاومت در درون آن وجود دارد. برای خانواده خدمات بزرگی انجام می دهم. این نیز از توانایی فعالیت و کار بسیار خوب می گذرد. برخورد من با رفقایم این است و فعالیت من در P.K.K نیز معلوم است. اما علی رغم این ببینید در برابر انتقاد از عدم کار خوب چه نوع تلاشی روا داشته می شود. این یک شیوه ی بازگویی است که شاید چنین امکان مقایسه ای به خط مشی زندگی همه ما می دهد. یک

خط متفاوت؛ ما این را برای خط‌مشی سیاسی باید انجام دهیم و یا این گذر از مسیر اجتماعی به مسیر سیاسی است. فکر کنم این نکته‌اش با اهمیت‌تر است. در ترسیم خط‌مشی اجتماعی به روستا و خانواده کردن نهادم و حتی به دنیای ترک - و یا نظام- نیز گردن نهادم. بجای جامعه‌ی روستا‌گریزی به مرزهای جامعه‌ی بورژوازی زدم که آنهم مرا بسیار خسته کرد. اولین ورود به جامعه‌ی شهری برای من ورودی بسیار دشوار بود. هم ورودم به شهرهای کوچک و هم به آنکارا بسیار دشوار بود. وارد شدم اما خود را نیز نیاختم و این هم بسیار مهم است. یعنی علی‌رغم اینکه بسیار متعصب نبودم، در درون آن مضمحل هم نشدم. ماهها و سالها انتظار کشیدم. به معنی و زندگی شهری حتی نزدیک هم نشدم. در حالیکه رفقای ما سه ماهه به درون آن شیرجه رفته و آن زندگی را پیشه می‌کردند، من نتوانستم. برخوردشان با من بسیار استهزاء‌آمیز بود. بچه‌های شهری اکثرا برخوردی استهزاء‌آمیز دارند.

توجه معلمان که امید به پیشرفت احتمالی من داشتند متفاوت‌تر بود. اما در نظر خویشاوندان یعنی اطرافیان کسی بودم که تنها می‌تواند مورد تمسخر واقع شود. به احتمال بسیار به زعم آنها در یک وضعیت جداگانه‌تر از نظام آنها باقی می‌ماندم و این را نیز خطرناک می‌پنداشتند. به احتمال بسیار مرا همچون خطری تقریبی برای قشر اجتماعی بورژوا می‌دانستند. نسبت به زندگی اجتماعی بورژوازی کین داشته و آنرا نمی‌پذیرفتم. انرژی خود را آنگونه به خرج نمی‌دادم. در برابر این نیز با یک شیوه‌ی مسخره‌آمیز مبارزه روبرو می‌ماندم. من اینها را در دنیای درونی خود محکوم می‌نمودم و آنها نیز مرا با تمسخرها محکوم می‌کردند. مشارکت اجتماعیم اینگونه بود. شما در این موضوعات توانمندید. با توان هرچه بیشتر وارد زندگی اجتماعی و زندگی اجتماعی بورژوازی می‌شوید. اغوا در برابر تاثیرات آن سبب خسارهای بسیاری در شما گشت. این را تاثیرات کمالیستی و دیگری را فئودالی می‌نامید. هر دو نیز خسارتهای فراوانی ببار آوردند. من در برابر هر دو از اول تا بحال تمکین و وقار پیشه کردم. بی‌گدار به آب نزده و همیشه تفاوت خود را حفظ می‌نمایم. برایتان گفتم که در تشکیل گروههای رفاقت تلاش وافر می‌کردم. گاه و بیگاه گریزی به موضوعات اساسی می‌زدم اما آزمونهایی به شکل پرش از یکی به دیگری به صورت مستمر نیز داشتم. به موضوعات دین و فلسفه با زبردستی گریزهایی می‌زدم. نمی‌توان گفت که در همه‌ی آنها موفق بودم. اما یک شیوه‌ی آزمون بسیار عجیب داشتم. برخی به درون آنها شیرجه می‌روند و زندگی‌شان را نابود می‌نمایند. در حالیکه من در ابتدا تنها آن را از زیر نظر می‌گذرانم. مثلا تماما نیروی خویش را وقف این خط‌مشی نمودم اما کسی دگماتیک⁵⁰ نیستم. در حالیکه بخش بزرگی از شما در وضعیتی دگماتیک هستید، برخی از شما نیز هنوز هم قادر به آغاز یک کار نیستید. آغاز به کار ما برای این خط‌مشی بسیار متفاوت است و پیشروی ما تا به امروز نیز هر روز یک نوگرایی را در خود دارد. تبدیل کردن حزب به یک مدرسه بزرگ زندگی را به این سبب انجام دادیم. بسیار آزموده و امتحان می‌کنم، مورد صحیح را گام به گام به صورت سرآغاز یک جامعه‌ی جدید درمی‌آورم و اینگونه توسعه می‌دهم. از روزی که خود را می‌شناسم تا به امروز این را همچون یک خط‌مشی پیش می‌برم.

یک نگرش و نیروی برخورد را نشان می‌دهد که از آرزوهای دوران کودکی گرفته تا نزدیکترین منطق امروزی که تقریباً قادر به دربرگیری تمامی منطق انسان بوده را کسب نموده و قادر به دیدن مورد حاکم بر امپریالیزم و تشخیص ستم‌دیدگان بوده و تمامی انسانیت را درک می‌کند. خود را گام به گام پیشرفت داده و همراه با این مجدداً به انسان معنی می‌دهد. باید برخورد صحیحی با زمان داشته باشیم. هر لحظه‌ی زمان ما در چنین تمرکزی بدین صورت پیش می‌رود. پایبندی به زندگی اندکی اینچنین است. در درون این برخی خطوط کلی‌تر وجود دارند و فکر می‌کنم که خطرناکترین آن آغاز انقلاب و مخالفت با دولت است. باید تقابل قبل از آن با دولت ترکیه را نیز خوب درک کرد.

از اولین شورش بسوی مبارزه خلقی

منطق کمالیست اندکی هم منطق مدرسه شبانه‌روزی است. خود مصطفی کمال هم که دانش‌آموز مدرسه شبانه‌روزی است. آغاز به کار هر روشنفکر در میان دولت نیز به شیوه‌ای مشابه صورت می‌گیرد. من نیز آنگونه بودم. اگر زبان ترکی، ریاضی، تاریخ و چند درس دیگر را با موفقیت بگذرانی می‌توانی وارد یک مدرسه شبانه‌روزی شوی. من به راحتی آن را گذراندم. به دلیل آنکه

⁵⁰ جزم‌اندیش، قالب‌گرا

شاگرد مدرسه شبانه‌روزی بودم، هنوز در مدرسه راهنمایی معیارهایم چندان ضعیف نبودند. در مرکز آنکارا شاگرد یک مدرسه نقشه‌برداری شدم. فکر کنم سبب شد تا هم از راه دولت در آنکارا حقایق را ببینم که امری مهم است و هم در دل آنکارا توانستم جامعه بورژوازی را مورد مشاهده قرار دهم. اگر به آنجا نمی‌رسیدم امکان این مشاهده وجود نمی‌داشت. از راه دولت وارد جامعه بورژوازی شدم. آن مدرسه را چندان نپسندیدم اما وقتی آنکارا در کار مطرح می‌شد آنرا برای آزمون ارزشمند یافتم. بعد از آن هم به عنوان مامور ثبت املاک به دیاربکر رفتم. دیدن کردستان در دیاربکر سبب شد تا اندکی بیشتر اقم را گسترش دهم. به عنوان مامور دولت در آنجا بیشتر امکان مقایسه‌ی واقعیت اجتماعی و دولت را یافتم. زیرا قبل از آن در مزارع گندم و پنبه نمی‌توانستیم چشمانمان را باز کنیم. اندکی پول در جیب ما اندوخته شد و زندگی در هتل مجال مشاهده کافی را داد. نشست و برخاست با خرده‌بورژواها به تنهایی نیز می‌تواند انسان را جسورتر نماید. هر روز با توده‌ی خرده‌بورژواهایی که عوام‌فریب بزرگی بودند برخورد داشتیم که قبلاً نمی‌توانستیم به آنها نزدیک شویم. اربابان نیز در آنجا اولین برخورد را انجام دادند. این مجال‌ها توان مشاهده‌ی انسان را بیشتر می‌نمایند. به این نیز اکتفا نکردم.

برای روشن تر کردن موضوع رویه در این دوران یک خاطره‌ی دیگر خود را نیز بازگو خواهم کرد. شما اکنون خوصله ندارید که به خود تکانی بدهید. من حتی در دورانی که کارمند بودم بیشتر تحرک داشتم. کارمند بودم و هرکس مرا "عبدالله بیگ" می‌خواند. علی‌رغم اینکه یک مامور ثبت املاک بودم، وقتی در روستاهای کوهستانی و یا روستاهای اربابان به میان مزارع می‌رفتم، از فشار بیش از حدی که به آنها وارد می‌آوردم شکایت می‌نمودند. حقیقتاً این امر آنگونه بود. من حتی وقتی کارمند بودم نیز به روستائیان فشار مضاعفی وارد می‌آوردم. البته که این رویه را نشان می‌دهد.

باید آمدن من به استانبول را نیز همراه با معنایش بازگویم. هنگام اولین گذر به آنکارا سیستم اداری را دیدم، بورژوازی را ندیدم. در استانبول بیشتر از بروکراسی، جامعه‌ی بورژوازی وجود داشت. یک سال کارمندی در "باقر کوی"⁵¹ مرا بیشتر با بورژوازی آشنا نمود. چندان نیروی مشارکت را نداشتم و روشن بود که بسیار کم‌رنگ باقی خواهم ماند. اما مشاهده‌ی استانبول مهم بود زیرا انسان را یک گام جلوتر می‌برد.

12 مارس⁵² در راه بود. در آنکارا تنها صدای گامهای جنبش‌های DEV_GENC⁵³ و DDKO⁵⁴ را می‌شنیدم اما در استانبول دیگر آن را در دل خویش احساس نمودیم. در این دوران دیگر مستقیماً ما نیز می‌پرسیدیم که آیا ما هم گرایش چپی داریم یا انقلابی کرد هستیم؟! [کتاب] "الفبای سوسیالیسم" را در آنکارا خواندم. وقتی آن را خواندم، خوب به خاطر دارم که گفتم: "دین شکست خورد، سوسیالیسم پیروز شد" در استانبول در DDKO سمیناری ارائه کردم که ادعای بزرگی در آن وجود داشت. در واقع سرآغازی بسیار جالب بود. در آنجا هم یک شورش وجود داشت. با یک سؤال آغاز نمودم: "هرکس دولتی دارد، چرا یک دولت کردی نباید وجود داشته باشد؟" همه با یک تردید عظیم با من برخورد کردند. در واقع بسیار جالب است، زیرا در آن دوران لازم بود تا سخنان اینگونه‌ای گفته شود. سخن بسیار مهمی برای آن دوران بود. در آستانه‌ی کنگره بودیم که کودتای 12 سپتامبر نیز در راه بود. آخرین کنگره هم که بعد از آن از هم فروپاشید. باادعایترین سخنان دوران فروپاشی را ایراد کردم. و این تقابل با 12 مارس بود. شاید حمله آن بسیار نزدیک ما بود اما هیچ آسیبی به ما نمی‌رساند. DEV_GENC به استقبال 12 مارس رفت و رهبران قهرمان آن مقاومت کرده و به شهادت رسیدند. دل‌هایمان آتش گرفت اما هنوز مبارز راه آنها هم نشده بودیم. میراثی که بجای گذاشتند بسیار مهم بود. دیگر رفقای اینها خواهیم شد. خود را از آنها می‌شماریم. قهرمانان ما نیز در جویی از خون رفتند. تصمیم به رفاقت با آنها این یک شجاعت است پس اسلحه‌ها را بر زمین نخواهیم گذاشت.

به سال 1970 در آنکارا رسیدیم. آنها که با 12 مارس به مبارزه برخاستند، مبارزه کردند، جنگیدند و شهید شدند. آنها که ماندند نیز برخی طرفداران درجه سوم بودند که به سرعت پیشانگی را در میان آنها بدست گرفتیم. در سالهای 1971-1972 در

⁵¹ Bakirkoy باقر کوی، یک محله استانبول که تیمارستانش زیانزد است.

⁵² کودتای 12 مارس 1972 که به دست ژنرال نامق کمال ارسون انجام شد و طی آن سلیمان دمیرال از نخست‌وزیری خلع گشت.

⁵³ DEV_GENC (Devrimci Genclik) جوانان انقلابی که رهبریشان بر عهده دینز گزمیش، یک جوان کرد اهل ارزروم بود که پس از کودتای 12 مارس دستگیر و اعدام شد.

⁵⁴ Dogu Devrimci Kultur Ocaklari (DDKO) کانونهای فرهنگی انقلابی شرق، یک کانون مبارزات چپی محسوب می‌شد.

آنکارا تمام شرایط به ما نشان می‌داد که می‌توانی این انقلاب را آغاز کنی و تجربیات می‌تواند کفایت پیشبرد کار را نماید و دست کم قطعاً می‌توانم در میان طرفداران درجه سوم ایفای نقش نمایم. همچنانکه فوراً و با صداقت به این امر دست زدم. مهم است، خود را جزو جنبش می‌دیدم حتی برای عضویت نیز آماده بودم. مشارکت من چگونه بود؟ برخی از شما به محض ورود برای عضویت در P.K.K ابراز آمادگی می‌نمایید. من نیز آزمون برای عضویت در جنبش انقلابی حاضر بودم. هنوز حزبی نداشتم. سازمانی نظیر THKP-C⁵⁵ و THKO⁵⁶ و سایر سازمانها به صورت ظاهری وجود داشتند اما راه ورود به آنها نیز بسیار دشوار بود. در حالیکه کسی هم برای سازماندهی در میان نبود. اما برای عضویت آمادگی داشتم. سعی نمودم با نیتی پاک و همچون طرفداری بسیار خوب از آن پاسداری نمایم. این یک پاسداری بسیار مهم بود. تلاش می‌نمودم. تشکیل گروه را با تمامی پاکی نیت، کردارهای نیکم و به شکلی بسیار قابل ارزش و جالب توجه پیش می‌بردم. رئیس کنونی کمیسیون دفاع مجلس "باقی تونج" - که فکر می‌کنم آزمون راپرهای MIT⁵⁷ به دست وی می‌رسید- این فعالیت‌های ما را احساس کرده و در بهار سال 1972 نظام می‌خواست با سزائی سنگین به ما جواب دهد.

فایشیم 12 مارس تماماً حرکتی دشمنانه بود و فعالیت من هم به نقطه‌ی معینی رسیده بود. همانند یک شورش بودیم، علی‌رغم همه چیز قرار بود در مقابل دولت بشورم. شورش در مقابل جامعه بورژوا، اجتماع روستا و اجتماع خانواده را نیز توضیح دادیم. چنان دورانی انتخاب شده بود که مبارزات دست اول از بین رفته بودند، آنها که مانده بودند نیز اندکی منفعل شده، خلأ بوجود آمده و در این نقطه من هم دست به کار شدم. دولت با سران مشغول بود و کسانی مانند من را چندان خطرناک نیز نمی‌دیدند. من نیز از این مرحله بخوبی استفاده کردم. استفاده از این در دانشکده علوم سیاسی مهم بود. بتدریج تفاوت‌ها را با فرزندان بورژوا مطرح می‌نمودم. اینبار مرا مسخره نمی‌کردند، درست برعکس جلب اعتماد می‌کردم، زیرا دانشکده علوم اجتماعی یکی از قلعه‌های جوانان انقلابی بود. به نظر به آن امید داشتند. باور داشتند که این دفعه این رفیق‌شان بتواند نمایندگی آن را بکند و بسیار هم تحسین می‌نمودند.

وقتی در برابر پروفیسور استاد درس قانون اساسی، من مسئله کرد را توضیح دادم، همه‌شان برآیم کف زدند، بسیار جالب بود. بعد از یک تظاهرات اعتراضی دستگیر شدم و مرا به زندان "ماماک"⁵⁸ بردند. البته که برایم درس بسیار شدیدی بود. مهمترین نتیجه‌ای که از آن گرفتم این بود که باری دیگر به زندان نیفتم و فکر ایجاد یک تشکیلات مداوم به ذهنم خطور کرد. همچنانکه به آسانی از آن جستم. وقتی از زندان بیرون آمدم یک گام دیگر در این خط‌مشی برداشتم. در بهار سال 1972 آغاز به بر زبان آوردن اولین سخنان این خط‌مشی به صورت رسمی نمودم. به این سبب می‌گویم؛ به مواخذه دولت برخاسته‌ایم، حال شما نیز به مواخذه دولت می‌روید. جنگ گرم در میان است و جنگ ویژه. البته اکنون شما از طرف حزب آموزش داده شده و جهت‌دهی می‌شوید. حزب ما تنها من بودم. بغیر از من هیچ عضو دیگری از تشکیلات وجود نداشت. ابتدا به خود خواهم قبولاند و اگر چند رفیق بیابم برای آنها نیز توضیح خواهم داد. این معضلی بزرگ بود. ماهها به دنبال آن گشتم و حتی یک نفر نمی‌یافتم که سخنی برایش بگویم.

ببینید اکنون شما حتی نیروی آماده‌ی سازمان را نیز بکار نبسته و نمی‌توانید خلقی را که برای انقلاب حاضر هستند بکار بگیرید. من با شمع دنبال آن می‌گشتم و با ناخن می‌کاویدم تا بتوانم یک نفر را بیابم. با آب و تاب همه مسائل را شرح می‌دادم اما طرف چندان گوش شنوا نداشت. در مقابل توضیح مسائل پیشنهاد رفتن به کوهستان را می‌کردند و وقتی پیشنهاد می‌کردم که با هم برویم، سکوت اختیار می‌کردند. توانش را نداشتند و خاستگاه طبقاتی نیز که به هیچ وجه مساعد نبود. سطح زندگی نیمه‌فئودال و مزدور آنها که به آنجا می‌آمدند بسیار قوی بود. انقلابی بودنشان جای شک و گمان بود. همچنین آنهايي که آماده بودند، به تناسب زیادی از فرهنگ جمهوری گذشته، مزدوری تا مغز استخوانشان نفوذ کرده و یا شخصیت‌های پر از اشتیاقات خرده‌بورژوازی بودند. علی‌رغم اینهمه یک آزمون ایجاد گروه در آنکارا داشتیم. در واقع DEV_GENC چندان میراثی هم نداشت. میراثش به هدر

⁵⁵ Türkiye Halk Kurtulus Partisi_ Cebhesi(THKP-C) حزب رهایی‌بخش خلق ترکیه - جبهه که رهبری آن برعهده ماهر چایان بود که کردی اهل وان بود و در جریان ربودن سفیر آمریکا جهت مبادله وی با رفقای زندانی خود با حمله ارتش ترکیه در قزل‌دره آناتولی روبرو شده و همراه نزدیک به بیست رفیق خویش کشته شدند.

⁵⁶ Türkiye Halk Kurtulus Ordusu(THKO) ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه، انشعابی از سازمان THKP-C بود.

⁵⁷ Milli Istihbarat Teskilati(MIT) تشکیلات استخبارات ملی (میت)، سازمان امنیتی ترکیه

⁵⁸ زندان ماماک، زندانی در آنکارا، ماماک یک محله آنکاراست

رفته یعنی کسب فایده‌ای از آنان محال بود. باید خود می‌ساختیم. این تاثیرپذیری و این خلا را بخوبی بکار بسته و خود را وقف این خط‌مشی نمودیم. نمی‌توانم بگویم سالهای 1973-74 بخوبی سپری شدند. درست در این نقطه در برابر بازی دولت یک بازی را انجام دادیم. برای توضیح اینها به طور خلاصه‌وار این مقاطع را اینگونه بیان می‌کنم.

تو سال 1975 به صفوف پیوستی یا سال 1976؟

ر.ع: رهریم 1975.

....: مرا آنزمان چگونه بخاطر می‌آوری، آیا شاهد مواردی بودی؟ چگونه می‌توانی مرا تصویر کنی؟ در اوایل 1975 به سوی

بازی می‌رفتیم و گروه ما شکل می‌گرفت، مگر نه؟

ر.ع: در بهار 1975 انجمنی بود.

....: بله، یک بازی در برابر ترکیه، بازی ADYOD⁵⁹.

ر.ع: بعد از سال 1974 فروپاشیده و تصفیه شده بود.

....: بسیار پویا بود. رهبری ADYOD را برعهده گرفتیم. این بر استانبول نیز تاثیر گذاشته و مرا بسیار معروف کرد. یک کار رهبرگونه اما همانند یک فرد ترکیه‌ای. پلیس قطعاً نمی‌دانست که همچون یک ترک مبارزه می‌کنم یا به مثابه یک کرد، همچون یک عضو ADEV_GENC یا به عنوان یک عضو DDKO؟ در اینجا می‌خواستیم آنها را به مغلظه بیندازیم، به اشتباه افتادند. سوسیال-شونیسم یک گرایش دولتی بود و چیزی که بر چپ نیز حاکم بود سوسیال-شونیسم بود. در برابر آن بسیار هشیار بودیم.

ر.ع: می‌خواستند نابود کنند. نمی‌خواستند به یک رویداد انقلابی غیر از خود فرصت بدهند.

....: یک حزب کمونیست ترکیه و یا چپ غیرمستقیم عامل مصطفی کمال بودند. یعنی چپ کمالیستی.

ر.ع: بله، خط‌مشی "پرینچک" هم آنگونه بود. تداوم سایر "انقلابیون" نیز آنگونه بود و DEV-YOL⁶⁰ نیز بر همان منوال بود.

....: بعد از قتل رهبرانشان، شاید سایرین تحت نفوذ آشکار دولت بودند و بویژه DEV-YOL.

ر.ع: به عنوان یک خط‌مشی وارد راه شکست شده بودند و از نظر روحی از بین رفته بودند.

....: در مراحل بعدی نیز به روشنی دیده شد، DEV-YOL برخورد یک روح شکست خورده بود. بعد از سال 1975 این

گروه که بعنوان DEV-YOL معروف شده بودند بیشتر از همه با بازهای سیاسی در پی مانع‌سازی برای کاری نوین بودند.

ر.ع: در سال 1974 هم همان کار را انجام دادند. در ADYOD هم انجام دادند.

....: به عنوان یک بال پیشاهنگ نیروی بورژوازی موضع‌گیری کرده و در برابر آن اعمالی را انجام می‌دادند. نمی‌خواستند من

کاری را آغاز نمایم. همراه با کمال پیر و حقی⁶¹ وارد اتحادیه شدیم. این رفقا در برابر آنها و تماماً در برابر سوسیال-شونیسم بیرق‌دار مبارزه شدند.

درباره‌ی کمال پیر و حقی قرار می‌گفتند که: "اینها آپوئیست شده‌اند!" اعضای DEV-YOL به منجی‌یان خلق همانند کسانی که به خود خیانت کرده‌اند می‌نگریستند! ببینید که در نگرش استعماری امروز چقدر به هم شباهت دارند. اما مبارزه‌ی بسیاری با این محافل هم داشتیم. فکر کنم آنها را در یک توازن نگه داشتیم و در آخر کار دچار شکست نمودیم، پیشاهنگی را به آنها واگذار نکردیم.

ر.ع: آنها عقب افتاده و در سطح مبارزات انجمن باقی ماندند و بتدریج از گرایش انقلابی هم دور افتادند.

....: گرایش انقلابی را از دست اینها رهانیدیم.

ر.ع: بله، خط‌مشی‌ها از هم جدا شدند.

⁵⁹ ADYOD (Ankara Devrimci Yuksek Ogrencilerin Dernegi) انجمن دانشجویان انقلابی آنکارا

⁶⁰ Devrimci Yol (DEV-YOL) راه انقلابی، یک محفل مبارزات چپی

⁶¹ دو رفیق غیر کرد عبدالله اوچلان. حقی قرار اولین شهید جنبش آپوئیستی شد و P.K.K به یاد بود او تاسیس شد. کمال پیر در زندان دیاربکر در اعتصاب غذای 64 روزه به شهادت رسید.

....: آن مسئله تاثیر چپ روی بود که دولت غیرمستقیم آن را شکست داده بود. همچنانکه در 1920 مصطفی صبحی را سرکوب کرد و مهر آنکارا را بر حزب کمونیست ترکیه زد، گروه "ماهر"⁶² نیز منحل شده بود. THKO و گروه "کاپا کاپا"⁶³ هم آنگونه بودند. چیزی که باقی ماند گرایش چپ تقلبی دولت بود که تاثیر آن نیز بسیار محسوس بود. با این کار میراث انقلابی را به محاصره درآوردند. ما در برابر این محاصره برای حفظ میراث انقلابی مبارزه نمودیم. در واقع ظهور ما محافظت از میراث انقلابی بود. شنیدم که DEV-YOL هنوز هم در مورد من می گوید: "مقاومت را از ما چاپید" برعکس چاپیدنی در کار نیست، از میراث انقلابی در برابر این حمله خائنانه محافظت نمودیم.

هم اکنون خشم بزرگ DEV-YOL در برابر من بدین خاطر است و قابل فهم هم می باشد. از "[دوغو] پرنچک" گرفته تا سایرین بخش بزرگی اینگونه اند. روشنفکران صادق بسیار کمی وجود دارند که از ما احساس غرور می کنند. کسانی نیز به ما پایبندند اما بخش مهمی به دلیل اینکه فاشیسم ما را از بین نبرد و کودتای 12 سپتامبر P.K.K را نابود نکرد متاسف می شوند. ر.ع: رهبرم این بدان سبب است که ماهیت آنها آشکار شده است.

....: البته که. یعنی آنها یک دولت غیرمستقیم بودند. تاثیر چپ کمالیسم همانند سالهای 1920 و 70 ابتدا می کشد و سپس میراث باقی مانده را تحت کنترل دولت درمی آورد. من به این واکنش نشان می دادم. در مسئله کرد هم چنین وضعیتی وجود دارد. برخی از مبارزان DEV_GENC سرکوب شدند. گروه "دیز"⁶⁴ می خواست راه مبارزات کردی را ادامه دهد که اعدام شدند. بعد از آن حزب دمکرات کردستان ترکیه⁶⁵ می خواست با مزدوری با دولت بدون زحمت صاحب آن میراث شود. سخن یک نماینده حزب دمکرات کردستان ترکیه وجود داشت که می گفت: "تو شمشیر دموکلس⁶⁶ هستی" در برابر حزب دمکرات کردستان هم یک کار انجام دادیم. در اوان 1975 علی رغم اینکه با یک دوگانگی بسیار خطرناک مبارزه رو در رو مانده بودیم، سعی کردیم تا گروه را پیش ببریم. اینکه در مرکز دولت تا سال 1976 اینگونه آمدیم امری مهم بود. فکر کنم در سال 1977 می خواستند ضربه ای را بر ما وارد نمایند.

به سبب محدودیت وسیع سازمان ما، خطر نیز بزرگ بود، به قول آنها "یک مار یک وجبی بودیم" حتی به نظر من یک وجب هم نمی شد. تازه از تخم بیرون آمده و حتی لزوم نظر انداختن به آن را هم احساس نمی کردند. خود آنها مار بودند نه ما. آنوقت اوضاع چنان بغرنج بود که آنها که مبارزه کردی تقلبی پیشه می کردند و با سخنانی بسیار بزرگتر از سخنان ما خود را مطرح می کردند. چپی ها نیز بر همان منوال بودند. اما ما یک آمادگی بسیار بجای بدون سر و صدا داشتیم. گروهی تشکیل داده بودیم که به اصول پایبند و صادق بوده و بسیار اهل کار نیز بودند. این تنها در آنکارا نبود، با آن گروه از آنکارا نیز خارج می شدیم. این نکته بسیار مهم است. از ورود به جامعه بورژوازی تا خروج از آنکارا تقریباً ده-پانزده سال بطول انجامید. ببینید با جامعه ی روستایی و جامعه شهری یکی نشدم اما بعد از ده-پانزده سال زندگی در آنکارا یک ظهور بسیار قوی را رقم می زنم.

از بورژوازی موارد بسیاری آموختیم، مبارزه آموختیم. ابزار مبارزاتی متعددی به دست آورده و بیرون رفتیم. در مرکز کمالیسم و پایین تر از قبر آتاتورک مرکزی را تشکیل داده بودیم. بیاد دارم که یک خانه من نیز دقیقاً پایین تر از قبر مصطفی کمال بود. هنگام ترسیم این خط مشی سعی کردیم اولین توضیحات در مورد آن را نیز در آنجا ارائه دهیم. جنبه ی عجیب کار اینکه مرتباً به

⁶² ماهر چایان، یک کرد اهل وان که رهبر THKP_C بود. طی عملیاتی سفیر آمریکا در ترکیه را ربوده و خواهان مبادله وی با رفقای مبارز خویش بود که در قزل دره آناتولی با ارتش ترکیه رو در رو شد و طی جنگی همراه با حدود بیست رفیق خویش جان باختند.

⁶³ ابراهیم کاپا کاپا، از رهبران TIKO بود که پس از کودتای 12 مارس 1972 دستگیر و اعدام شد.

⁶⁴ دیز گزمیش، یک کرد اهل ارزروم که رهبر Dev-Genc بود. پس از کودتای 12 مارس 1972 دستگیر و اعدام شد. جسارتش زیانزد انقلابیون بود. هنگام اعدام اجازه نداد چارپایه زیرپایش را بیرون آورند و خود با پای خود این کار را کرد. رفتارها و مواضعش الگوی انقلابیون چپی شد. دیز گزمیش یک سمبل مبارزاتی چپ در ترکیه است. کسانی چون او ماهر چایان با سنت شکنی در میان چپی ها و بدون ترس از نظام دولتی ترکیه بر لزوم برادری کردها و ترکها همواره تاکید ورزیدند.

⁶⁵ Türkiye Kurdistan Demokrat Partisi (TKDP) حزب دمکرات کردستان ترکیه، که علی رغم مواضع ملی خود در ابتدا بعدها تحت کنترل دولت ترکیه درآمد و موضعی واپسگرا پیشه نمود و همین امر سبب افول آن در دوران بعدی گشت.

⁶⁶ شمشیر دموکلس، یک تهدید مستمر. شمشیر دموکلس به سبب داستانش در تاریخ ثبت شده است. دموکلس همدام شاه مستبد دیونیوسوس در شهر سیراکوزای سیسیل بود. در این افسانه آمده که دموکلس خوشبختی حکمدار را بسیار مبالغه می نمود. دیونیوسوس وی را به یک ضیافت باشکوه دعوت کرده و زیر شمشیری می نشاند که تنها با یک نخ به سقف آویزان است. بدینگونه حکمران مستبد تقدیر کسی که اقتدار در دستش است را به وضعیت دموکلس در آن دم تشبیه می نماید. در قاموس سیاسی امروزین برای بیان در دست نگه داشتن یک چیز بصورت تهدیدی مستمر بکار می رود.

زیارت قبر می‌رفتیم. زیارت قبر آتاتورک تماشا و تظاهراتی بزرگ بود. فکر کنم تفکر خوب سبب شده بود که چالشها را از نزدیک نیز ببینم.

به محض اینکه از زندان بیرون آمدم، در منزل یک رفیق اقامت گزیدم. بسیار عجیب است که پدرش افسر پایین رتبه بود، فکر کنم مادرش اهل "موش"⁶⁷ بود. به نظرم اسمش "آتتلا" بود. با توجه به اسمش که آتتلا بود معلوم می‌شود که پدرش یک افسر کمالیست بود. برخی زنان به آن خانه آمدند. با خود اندیشیدم که آیا امکان دارد آنها یک ابزار کنترل باشند؟ چند ماه قبل از آغاز به کارمان در این خط‌مشی بود. شاید زنانی بودند که می‌خواستند با دانش‌آموزان آن دوره‌ها رابطه داشته و یا ماجراجویی کنند. نمی‌دانم. دو-سه زن بودند. چندان هم ثروتمند بشمار نمی‌آمدند، اما عجیب بود. نزد آتتلا می‌آمدند. من نیز آنجا بودم. هنوز هم نفهمیدم که چگونه همدیگر را یافتیم. به احتمالی عامل کنترل پلیس بودند، اما من قطعاً دچار این نشدم. بعدها در خانه‌ای دیگر بسر بردیم. خانه‌ای که بویژه پیلوت⁶⁸ در آن بصورت فعال سر کار بود، برخی زنان به آنجا نیز آمده بودند. فکر کنم در سال 1975 بود یا 1976. آنوقت هم بطور قطع توجهی به آنجا ننمودم. در آن سالها چیزی از روابط زنان بورژوا درک نمی‌کردم حتی نمی‌خواستم بفهمم. در آغاز هم گفتیم؛ اگر توان نداشته باشی نباید وارد یک مبارزه و یا رابطه‌ای شوی که شکست در آن باشد. من نیز توان شناختن زنان بورژوا را نداشتم. در مدرسه دختری بود که حتی از حرف زدن با وی هم احتراز می‌ورزیدم. به نظرم بسیار دشوار می‌آمد. در دوران دانشگاه نیز هکذا. سالهایی است که بویژه در موضوع زن در آن بسیار سختی کشیدم. تا آخرین حد با جلب توجه رفتار کرده و کم‌کم تاثیرگذاری می‌نمودم. اما قبول رابطه‌ای به شیوه بورژوازی شاید از گذراندن یک شتر از یک خندق برابرم سختتر بود. این نیز بعنوان یک خاطره ارزش بیان را دارد. قبول عضویت یک زن در اوایل تشکیل گروه اهمیت بسیاری را در بر داشت. هم پیلوت و هم عبدالرحمن آگری⁶⁹ با آن زن مشغول شدند.

ر.ع: در دوران انجمن آشنا شده بود.

....: همدیگر را می‌شناختند؟ کسی هم بود به اسم "علاءالدین کاپان"⁷⁰ که بعدها اخلاکگر از کار درآمد. پوتین پوشیده⁷¹ و تا دانشکده علوم سیاسی آمده بود، احتمالاً آن هم یک کار دولت بود. زیرا بعدها گفته شد که اخلاکگر است. خود را عضو THKO نشان می‌داد.

دولت نیز در آن دوران به تدریج سعی بر حمله به ما کرده و راههای تاثیرگذاری متفاوتی را می‌آزمود. اینها راههای آگاهانه‌ی تاثیرگذاری بودند. کم‌کم به مخالفت ما با دولت جواب داده می‌شد. اما من چنان ظاهر بی‌تاثیر و بی‌خطر در صحنه ارائه می‌کردم که گفته بودند: "این شخص نمی‌تواند آدم شود" آن وقت چه چیز نشان می‌دادم؟ در این مسئله برای درک بازی در توضیح مسئله فایده وجود دارد.

از ورود به جمع بورژوازی بسیار دچار دشواری می‌شدم. نه می‌توانستم وارد آن شوم و نه آنها قادر به جذب من بودند. وارد جمع انقلابی شدم. این نیز یک شیوه‌ی بسیار عجیب ورود بود، بسیار بیکارجویانه بود. اما در آنکارا بودم. در محیطی بسیار خطرناک، فنودالیسم و خانواده فنودالی را به هیچ وجه به روح نزدیک نکردم. جامعه روستایی و شهری نیز همانگونه! در سالهای 1970 خود را همچون صفحه‌ای سفید وقف گروه انقلابی و مبارزه نمودم. سرآغازی کاملاً نو. آنگونه نیست؟

ر.ع: صحیح است. برای سایرین سازمانهایی وجود داشتند. رهبرم! بسیار روشن است. یعنی آنها که وارد مبارزه می‌شدند. هنوز طرفدار نشده تظاهر به عضویت در سازمان می‌نمودند. دولت نیز به آنها حمله‌ور می‌شد.

⁶⁷ موش، شهری کردنشین در منطقه سرحد که قدمت تاریخی بسیاری دارد.

⁶⁸ نجانی کایا ملقب به پیلوت. پیلوت در زبان ترکی به معنی خلبان است و این لقب را از پیشه خلبانی خود کسب کرده است. وی از عاملین مهم سازمان استخبارات ترکیه (یت) در درون گروه آپوئیست بود که در آخر کار به سبب عدم پیروزی در ماموریتش و یا به دلایلی دیگر در یک سانحه ساخگی سقوط یک هواپیمای سمپاشی کشته شد.

⁶⁹ در مورد این شخص اطلاعات کافی بدست نیامد!

⁷⁰ علاءالدین کاپان، عضو THKO که بعدها از بنیانگذاران سازمان "ستاره سرخ" شد. سازمان عامل تشکیلات استخبارات ترکیه که در قتل "حقی قرار" از نزدیکترین یاران اوچالان نقش داشتند.

⁷¹ بعد از دوران 1960 که جوانان انقلابی همچون سراسر جهان به انقلاب گرایش یافته بودند، شیوه لباس پوشیدن مختص به خود داشتند. اکثراً پالتوهای نظامی مانند پوشیده و پوتین به پا می‌کردند. از نظر قیافه نیز سیبل و حرکتهایی که نشان از ترس می‌بود باب روز بود. در این جمله مقصود از "پوتین پوشیده بود" کنایه از این است که به جامعه انقلابیون درآمده بود.

....: اما برداشت من از سازمان و ایدئولوژی اعتقادی من خود یک معضل بود.

ر.ع: پیشرفت ایدئولوژیک و بحث متمرکز وجود داشت. خطمشی ایجاد می شد اما سازمانی در میان دیده نمی شد.

....: بله این باید یک خصوصیت بارز باشد. برای بجا نگذاشتن رد پا و یا برای اینکه نتوانند ماهیت ما را تشخیص دهند، وضعیتی بسیار بغرنج را ایجاد می نمودم. در مورد ما بحث می کردند که آیا چپ کرد هستیم یا چپ ترک، عضو THKO هستیم یا THKO_C. پلیس یکی دو سال در چنین تردیدی بود.

ر.ع: چیزی که برای پلیس مهم بود سازمان و مناسبات سازمان بود.

....: این منطق فکری پلیس ترک است. به نظرم هنوز هم نتوانسته اند آن را پشت سر بگذارند. شاید اکنون در پی سپری کردن آن باشند، اما این بار نیز خطای جداگانه ای مرتکب شدند، هر کس را عضو سازمان پنداشته و البته که این خطایی بدتر شد. این بار همه را همچون عضو P.K.K دیدند.

ر.ع: بله، همه ی جامعه را آنگونه دیدند.

....: همه ی جامعه، بله. مثلاً سعی بر تلافی خطاهای قبلی خود می کردند.

اگر توجه شود. مناسبات این مرحله اهمیتی کلیدی دارد. احتمالاً دولت در سالهای 1974-75 تماماً برای محاصره ما پیش آمد. از داخل سایر سازمانها می آمد. کنترل DEV_GENC یک کنترل غیرمستقیم دولت بود. سایر گروهها نیز کمابیش همان وضعیت را داشتند. حزب دمکرات کردستان ترکیه در پی آن بود که مسئله کرد را به سوی خویش بکشد، آن هم یک کنترل غیرمستقیم دولت بود. آن زمان بسیار هم روشن بود. حزب دمکرات تماماً به حیاط خلوت "میت" تبدیل شده بود. اما ما هنوز هم محسوس نبودیم، هویت سازمان معلوم نبوده و حتی فاقد اسم بود. یعنی کودک هفت ساله شده اما هنوز اسمی نداشت. حتی خصوصیات اساسی هم معلوم نیست. چگونه می تواند توسعه یابد؟

آنها را همانند خود می دانم. کسی هم تا زمان درازی نفهمید که چگونه آدم خواهیم شد. در خانواده و روستای ما هم آنگونه بود. این را قبلاً گفته بودم که روستائیان با استهزاء در مورد من می گفتند: "خدا نصیب کسی نکند" به کودکان خود افتخار می کردند که مثل من نشده بودند. شما نیز پسران همان پدران هستید. کاش آن پدران را می دیدم و حساب پسرانشان را از آنها می خواستم. بله می گفتند "او از راه بدر شد" چندی قبل برای رفیق دوران دبستانم خبر فرستادم که او را بالاخره خواهم گرفت. گویا هنوز هم می ترسد. نباید از فرستادن یک سلام، یک سر زدن به من و یا آمدن نزد من بهراسد. پدرش به عاقل بودن فرزندش می نازید. برای جذب وی بسیار تلاش کردم اما موفق نشدم. حال یک مدیر خوب دولت است. دولت نیز تا سالهای 1975 چندان باور نمی کرد که آدم شویم.

ر.ع: البته که باور نمی کردند.

....: حتی فراتر از آن فکر کنم جدی هم تلقی نکرد. آیا دولت می خواست به من نشان دهد که در این راه زندگی محال است و یا کاری از دستم بر نمی آید؟

ر.ع: چیز معینی وجود نداشت.

....: چیز معینی وجود نداشت و یا یک جنبش بسیار مخفی بود. بسیار آشکار بودم اما در عین حال هیچوقت آشکار نبودم.

ر.ع: در سال 1975 هر کس مجله ای منتشر می کرد، مجلات بسیار با ادعا و بزرگی منتشر می کردند.

....: برای تظاهر هر کاری انجام می دادند. ما نه از نظر مادی می توانستیم مجله منتشر کنیم و نه چنان نیتی داشتیم. اما اگر می بود هم شیوه ای مخصوص به خود داشتیم که نمی خواستیم تظاهر کنیم. برای فهماندن این شیوه باید مسئله رویه را مجدداً برای شما توضیح داد. یک مطابقت است. کمی پیش به تو گفتم، آیا می توانی نبض مقطعی را که در آن بسر می برید بگیرد؟ نبض اینجا چیست؟ آیا آنجا حسی وجود دارد که باید بر شما مسلط باشد؟ همانگونه که در سال 1975 در آنکارا بود. آنوقت حس هایی نیز بر من مسلط بودند. من چرا لازم دیدم آنگونه مغلق باشم. در صورت توجه می بینیم که اگر بسیار آگاهانه هم نبوده و خودبخود نیز باشد، آنجا یک طرز وجود داشت.

اگر به امید شما رها می شد با نوشتن نشانه یک سازمان بر پیشانی ام در مدتی کوتاه از بین می رفتم. من هم از نظر شیوه و هم از نظر محتوا ترجیح دادم که عنوانی را بر آن اطلاق نکنم. تنها برای پنهانکاری نبود. در شیوه ی توسعه نیز چندان امکان ظاهر شدن را

نداشتم. حقیقت تماما روشن نشده بود، اما سرنخ‌های بسیاری می‌داد. این خط‌مشی نشانه‌هایی داشت. دولت بوی آن را احساس می‌کرد اما با چه چیز می‌توانست مؤاخذه نماید؟ هیچ‌چیز ما شباهت به سازمان نداشت، تا سال 1977 اینگونه بود. سازمان هم وجود داشت و هم وجود نداشت. این بسیار مهم است. این یک شیوه کار است و تاکنون نیز سعی دارم تا همه را وادار به تداوم آن نمایم. حال بسیار بیشتر پیشرفت نموده است. به همین دلیل است که کسی چندان چیزی از ما دستگیرش نمی‌شد. انسانی که تک‌بعدی باشد از بین می‌رود.

مثالهایی وجود دارند، یک عضو "رزگاری"⁷² هم بسیار با تجربه بود. آنها آزمون در زندان دارای تجربه بوده و یک زندگی غنی هم داشتند. [این سازمان] صعود و نزول کرده و برای رهبریت نیز بسیار مدعی بود اما یک ذره هم نمی‌توانست پیش رود. حتی قادر به تنظیم یک فعالیت هم نمی‌شد. چپ ترک نیز همانگونه. علی‌رغم میراث بزرگش و داشتن هزاران و حتی دهها هزار طرفدار نمی‌تواند پیشرفتی ایجاد نماید. محافل ما نیز چنان در بوفه مدارس محدود شده بودند که کسی باور نداشت بتوانیم فعال شویم. دولت نیز باور نداشت. به غیر از نشانه‌ها چیز دیگری نشان نمی‌دهیم. تشکیل این اجتماع تنها از آن یک گروه سیاسی نیست بلکه خواسته‌ی تشکیل یک کانون اجتماعی نیز است. در دوران ورود به خانواده P.K.K سالها مشغول شده به تکاپو پرداخته و پیشرفت بسیار کمی را به وجود می‌آوریم.

مورد مهم در اینجا باز هم دولت است. باید از آنکارا خارج شد و دولت موضعی در برابر این دارد. من از 1966 به بعد از نظر مادی هم دولت را بکار بردم و وقتی به 1977-80 رسیدیم به جدایی رسیده و از محیط اجتماعی نیز می‌بریم. دقیقا 12 سال می‌شود. با امکانات مادی و محیطی که ساخته شده، مسیر معینی را طی کرده‌ایم. وقتی سعی بر آغاز کار داشتیم، کسانی پیرامون ما در حرکت بودند. چپ شکست خورده‌ای که از آن به عنوان چپ ترک نام بردیم و چپ کمالیست سعی بر تاثیرگذاری داشتند. در آنکارا نمایندگان حزب دمکرات کردستان ترکیه وجود داشتند که می‌خواستند پیگیر مسئله کرد باشند، آنها غیر مستقیم می‌خواستند ما را تحت کنترل بگیرند. ما قبول نمی‌کردیم اما نمی‌توان گفت گروه ما در وضعیتی بود که می‌تواند خود را از دست دولت نجات دهد. دولت عاقلانه کار کرده و در سال 1977 نیز مستقیما قصد نابودی ما را کرد.

ر.ع: از اواخر 1975 به بعد به بررسی می‌پردازند.

....: به خاطر دارم شایعه پخش شده بود که "در کردستان ارتش تشکیل شده است" می‌گفتند: "هر کس مواظب خود باشد" و کسی که این خبر را به ما رساند مسئول DDKD⁷³ بود، تاریخ هم 1975 بود. در دایره امنیت آنکارا بحث می‌کردند که "ارتش کرد تشکیل می‌شود"

ر.ع: آنوقت به سوی کردستان در حرکت بودیم.

....: آغاز به نوشتن ماینفست کرده بودیم. در زمستان 1975 همراه با محمدخیری دورموش آن را تهیه کرده بودم. 68 صفحه بود⁷⁴

ر.ع: هفتاد صفحه بود.

....: ماینفست نیز حاضر شد. این همزمان با اواخر 1975 و اوایل 1976 بود. آیا "پیلوت" هم در 1976 تماما در جریان کار بود؟

ر.ع: در 1976.

....: می‌توان گفت تماما کنترل کننده. در ظاهر تماما در حوزه تحت کنترل آنها بودم و یا در وضعیتی کاملا مورد خواسته دولت بودم. در سال 76 بعد از ADYOD بود که سعی بر جدا نمودن گروه می‌نمودیم.

⁷² رزگاری در کردی به معنی رهایی و رستگاری است. "آلا رزگاری" به معنی "درفش رستگاری"، سازمان رزگاری یک سازمان کردی بود که خواهان امکانات معیشتی برای منطقه بوده و از نظر انقلابیون رفرمیست (اصلاح طلب) و خائن به میهن تلقی می‌شدند.

⁷³ DDKD انجمن‌های فرهنگی انقلابی شرق، یک کانون چپ‌های جوان ترکیه بود که اکثر اعضای آن را شرقیان یعنی کردها تشکیل می‌دادند. به سبب واقع شدن کردستان در شرق ترکیه، کلمه شرق و جنوب شرقی وجه تسمیه‌ی کردستان محسوب می‌گردند. با توجه به ممنوع بودن لفظ کرد و کردستان، این کلمات در قاموس ترکیه تا دوران مبارزات جنبش آپوئیستی جا افتادند.

⁷⁴ ماینفست حزب کارگران کردستان که تحت عنوان "راه انقلاب کردستان" نوشته شد. این کتاب به فارسی برگردانده شده است.

ر.ع: تقریباً اواخر سال 1976 بود.

.... : حمله دولت آغاز می‌شد. مزدوران کرد را به میدان می‌آوردند و یا خود دولت؟

ر.ع: محافل گوناگونی را به میدان آوردند همانند مزدوران کرد و جاسوسان.

.... : اما عجیب است، نمی‌توان این کار را نفوذ نامید. من آنها را جذب کرده و دعوت به همکاری می‌نمودم. اسلوب و شیوه ای داشتیم که به راحتی می‌توانستیم وظایف را انجام دهیم.

ر.ع: فعالیتی آنگونه وجود داشت اما در چنان دورانی بنیان پیشرفت وجود نداشت.

.... : زیرا در شیوه‌ی سازماندهی مدلی بسیار متفاوت وجود داشت. برخورد با مناسبات یک برخورد سیاسی بسیار مهم بود. در ماهیت خود هسته‌ی یک جنبش بزرگ در برابر دولت تشکیل داده و بنیادهای آن را می‌ساختم. با دیدن بزرگی خطر، به راحتی و غیرمستقیم احساس کم‌خطری ما را به این تیپ شخصیت‌ها داده و یا آنها را به اشتباه انداخته و اینچنین با آن برخورد می‌کردم. ر.ع: خود آنها نیز چنان ادعایی داشتند. در واقع دوران تحول در توازن سیاسی به عنوان یک جامعه‌ی نو بود.

.... : وضعیت من چگونه بود؟ این آدمها در سال 1976 سعی می‌کردند مرا به عنوان یک آدم عاقل بدست بگیرند. راههای غیرمستقیم قبل از آن کفایت نکرد، آغاز به خطرناک شدن کرده بودیم. پیلوت که بسیار ثروتمند بود می‌گفت: "برادر آپارتمانی چهار طبقه داریم، تو فقط دستور بده تا از اینجا با معلق خود را پایین بیندازیم" روزی آمد و گفت: "در راه دوسه پلیس را زدم و از بین بردم" سعی می‌کرد خود را به عنوان کسی بسیار موثر نشان دهد. فکر کنم می‌خواست خود را همچون یک مبارز ایده‌آل که قادر به هر کاری است نشان دهد. مستمرا پیشنهادهای انجام می‌داد. سعی می‌کرد از من دستوری برای سرعت و نقشه عملیاتشان بگیرد. معلوم بود که این دستور را از پلیس گرفته است. تا آخرین حد پول خرج کرده و قدرتمایی می‌کرد و در پی ایجاد چنین آینده‌ای برای خود بود. سعی می‌کرد رفقای مثل کمال پیر را نیز جذب نماید. به او جواب رد داده و با عملیات مخالفت می‌ورزیدم. حدود یک تا یک و نیم سال با هم بودیم. یعنی این کارها بسیار مهم بودند. زندگی یک و نیم ساله با وی در اواسط سال 78 بود؟

ر.ع: در اواخر 1977.

.... : یک سال و یا یک سال و نیم بسیار قابل توجه است. پیلوت می‌خواست برنامه ما را با یک عملیات زودهنگام برهم زند. اگر همانند چپ ترک در گذر روزانه می‌بودیم، قادر به زندگی نبوده و از بین می‌رفتیم. قطعاً اینگونه بود. در کنار "ماهر چایان" نیز یک سروان بود بنام الیاس. سروان یک هنگ بود. فکر کنم این هنگ عموماً سروانهای خود را به عنوان قاتلان و اعضای جنگ ویژه انتخاب کرده و پرورش می‌داد. ر.ع: بله، آنها آموزش می‌بینند.

.... : فکر کنم اینها بودند که ماهر را زودهنگام و بدون تدارکات لازم به عمل انقلابی کشاندند. تحریکات در سوق دادن به این نوع عملیاتهای اخلاک‌گرانه و راهگشایی بر نابودی نقش مهمی بازی می‌کنند. می‌بینیم که می‌خواستند همان روش‌ها را در مورد ما هم بکار ببرند. روزانه نقشه عملیات می‌کشیدند. ر.ع: بسیار تلاشگر بود.

.... : هنوز هم خوب به خاطر دارم، قطعاً آنگونه بود. اما متفاوت بودن شیوه‌ی من نشان داد که آنگونه تصفیه نخواهیم شد. آن وقت در گروه ما زنی هم بود. به احتمال زیاد آن هم عامل دولت بود.⁷⁵ شاید عامل دولت ناشی از خانواده، مستقیم و یا غیرمستقیم باشد. یکی از اساسی‌ترین پایه‌های خروج ما از آنکارا نیز او بود. با دو حمله قوی دولت رو در رو بودیم، یا وارد عمل شده واز بین خواهی رفت و یا در صورت عدم عمل با آن رابطه خفه خواهی شد. هر دو هم کرد بودند. دولت از دو طرف ما را در منگنه قرار داده بود. یکی منبع عاطفی و دیگری منبع مالی. بسیار عجیب است، پانزده سال با تکیه بر دولت مبارزه کردیم و میخواستیم آغاز به کار کنیم و دولت با دو راه قوی تاثیرگذاری در برابرم سبز شده و سعی بر بریدن راه من را داشت.

⁷⁵ مقصود از این زن، کسیره یلدرم با نام سازمانی فاطمه است که داستان تقابل اوچالان با وی از اهم موضوعات دوران تشکیل و تکوین P.K.K است. وی بعدها هنگام رفتن P.K.K به دره بقا به آنجا رفت و پس از مدتی به اروپا رفته و در آنجا از P.K.K جدا شد. در کتاب از این پس بیشتر از او سخن خواهد رفت.

ر.ع: در سال 1976 این کار را انجام می‌دهد.

.... هر دو نیز در سال 76 بودند.

ر.ع: بله، همزمان بودند رهبرم!

.... همزمان بودند و قطعا عامل دولت. هیچ شکمی در آن ندارم. "پیلوت" آنروزها پول بسیار زیادی خرج می‌کرد، نه تنها برای من، برای تمامی گروه. نه تنها من بلکه به عنوان مثال تمامی گروه را به رستوران می‌برد. هر کس که می‌آمد اظهار گرسنگی می‌کرد و در سایه‌ی ما تمام کسانی را که می‌آمدند سیر می‌نمود. این یک شیوه‌ی ارتباط است. شاید هم "اوغور مومجو"⁷⁶ با توجه این امر می‌پرسید: "آیا سازمان میت آپو را پرورش داد؟" قصه‌ی پرورش اینگونه بود. اگر جبهه‌ی پیلوت را به عنوان یک تحرک نظامی بنامیم، جبهه‌ی زن مذکور را هم می‌توانیم تحرکی اجتماعی و سیاسی بنامیم.

ر.ع: می‌خواست جنبش را به نظام وابسته کرده و جلوی حرکت انقلابی را بگیرد.

.... این امر مهم است. اگر در موضوع زن و پول ضعیف می‌بودم، می‌خواست تا حد امکان از من سوءاستفاده نماید. پیلوت خود را تحت اوامر نشان می‌داد، زن مذکور هم تا آخر به شیوه خود اصرار می‌کرد. فکر کنم متوجه گرایش ما شد.

ر.ع: زمان درازی در تعقیب بود.

.... تعقیبش قطعی بود.

ر.ع: از سال 1974 تا سال 76 در تعقیب بود.

.... دو سال تعقیب کرد، حتی خواست بداند که چه نوع تپیی هستیم، چپ ترک یا کرد؟ و بعدها هم وقتی تصمیم به پیوستن به گروه ما گرفت می‌خواست گروه را تماما در اختیار بگیرد. این غیرقابل بحث است.

ر.ع: چنین چیزی وجود داشت، این در سطح رابطه هم وجود داشت رهبرم!

.... او را آماده کرده بودند. دولت حاضر بود.

ر.ع: او خودش هم تدارکاتی داشت رهبرم.

.... از نظر ایدئولوژیک - سیاسی و شخصیت آمادگی داشت و نیروی مالی هم وجود داشت. پیلوت نیز که از محل اسکان من می‌پرسید. به اسم من خانه‌هایی کرایه می‌کرد که من هیچ ندیده بودم، ادعا می‌کرد که وسایل لازم را هم به آنجا برده و منتظر دستور من است. در سال 1977_78 من هم همان چیز را وانمود می‌کردم و در آن دوران وضعیت وی را اندکی هم مشخص نمودیم. در یک پروواکاسیون⁷⁷، در 3 ژوئن 1977 همزمان با کودتای "نامق کمال ارسون"⁷⁸ بود که معلوم شد هنوز آن وقت دستور مرگ ما صادر شده است. فکر می‌کنم معادلات طبقاتی درونی ترکیه اجازه نداد تا آن کودتا - که کودتای تورکش⁷⁹ بود و تا بحال نیز در پی ماست - صورت بگیرد. آن روز صبح مصطفی قره‌سو⁸⁰ و کمال پیر دستگیر شده بودند. من هم به سبب اینکه به طور اتفاقی به آن خانه نرفته بودم دستگیر نشدم. امری تاریخی است. مصطفی قره‌سو از آن مسئله را می‌داند. سوم ژوئن بود و قرار بود پنجم ژوئن هم انتخابات برگزار شود. می‌خواستند مانع انتخابات شوند. در برابر اجویت⁸¹ نیز یک سوء قصد انجام گرفته بود و [اجویت] از آن به بعد تماما تحت اوامر جنگ ویژه قرار گرفت. فکر کنم به روشی متفاوت قرار بود ما را نیز نابود کنند. پیلوت نیز

⁷⁶ اوغور مومجو، روزنامه‌نگار ترک که گرایشی کمالیستی داشت. پس از تحقیقاتی مدعی شد که سازمان میت خود او جلال را آزاد نگه داشته است. این اظهاراتش که قرار بود به صورت کتابی چاپ شود، سبب اختلاف بزرگی در دستگاه‌های دولتی ترکیه شده و در فرجام آن اتوموبیلش بمب گذاری شده و کشته شد.

⁷⁷ پروواکاسیون: اخلاک‌گری

⁷⁸ نامق کمال ارسون، ژنرالی که پس از دوران آتش‌بس 1993 نقش مهمی در جنگ ویژه علیه خلق کرد ایفا نمود.

⁷⁹ سرهنگ آلب ارسلان تورکش، رئیس آکادمی جنگ ترکیه، که MHP حزب جنبش ملی گرا را تشکیل داد. وی علی‌رغم توسعه ملی‌گرایی ترکی و فاشیسم، خود یک یونانی‌الصل بود.

⁸⁰ مصطفی قره‌سو (کاراسو)، از اولین اعضای گروه آپوئیستی که همراه کمال پیر و رفقایش به اعصاب غذا وارد شد. در این مقاومت بزرگ علی‌رغم شصت و چهار روز اعتصاب و شهادت بسیاری وی به شهادت رسید. بعدها P.K.K با تبادل چند افسر اسیر ارتش ترکیه، وی و چند رفیق دیگر را از دولت ترکیه بازپس گرفت. او جلال وی را "شهید زنده" خواند. این سخن او مشهور است که در برابر بازجویان ترک که می‌گفتند چرا از او جلال پیروی می‌کنید، او اشتباه می‌کند، گفت بود: "من حتی مبارزه راه اشتباهات رهبرم نیز هستم". این سخن وی سمبل پابندی اعضای P.K.K به مبارزات و رهبرشان است. هم‌اکنون عضو شورای مدیریت کنگره خلق می‌باشد.

⁸¹ بولنت اجویت، سیاستمدار ترکیه و دبیر کل حزب سوسیالیست خلق (SHP) که کار خود را با روزنامه‌نگاری آغاز کرد و چند بار نخست‌وزیر ترکیه شد. در انتخابات سال 2003 با شکست سخنی از صحنه سیاست جدا شد. در نوامبر 2006 از دنیا رفت.

اسلحه‌های پاک نشده‌ای [که جنایت با آن انجام شده بود] را نزد ما گذاشته بود. متوجه آن شده بودیم. حکم این مسئله دست کم سی سال بود. یک ماجرا در آن جبهه روی می‌دهد. اگر قصد تداوم گرایش انقلابی را داشته باشیم ما را از بین خواهند برد. در اواسط 1977 اگر در آنکارا می‌ماندم محکوم به نابودی می‌گشتم. اصرار می‌کردند که همانند سایر چپی‌ها با گرایش چپی ادامه داده، مجله‌ای را منتشر کرده اما در آنکارا بمانیم. زن، پول، آپارتمان و همه چیز را پیشکش کرده و انتظار داشتند تا با آنها راضی شده و تحت کنترلشان درآیم. من نیز آنجا همانند پاشازاده‌ای برخورد کردم. پول بیشتری می‌خواستم و می‌گفتم بیشتر وارد کار شوید. بسیار عجیب است. تنظیم نمودن و عیار کردن بسیار مهم است. چگونه از بورژوازی استفاده کردم؟ چیزی که سر اوغور موجو را بر باد داد این شیوه رابطه بود که سعی داشت آن را توضیح دهد. در دوران 1976-77 و 1978 آنها را به کار وای داشتیم، یعنی دولت را.

ر.ع: آنها می‌خواستند برعکس آن را انجام دهند.

....: تماما یک شیوه‌ی گرایش راست وجود داشت، باید برخوردی محترمانه با حقایق داشت. حقیقت سیاسی و اجتماعی چیست؟ من تمامی اینها را به شکل دسیسه و حقه‌بازی انجام نمی‌دهم اما از پرسیدن: "آیا" هم خودداری نمی‌کنم. آیا منافع جاسوسی در بین است؟ این یک احتمال بوده و مطابق آن هم خود را برای مداخله آماده نگه می‌داشتیم. در آنکارا هستیم، در سالهای 76-77 و 78 اگر از اینها استفاده نمی‌کردیم، آیا می‌توانستیم کار را آغاز نماییم؟ اینها می‌تواند اندکی همانند نقشه‌های ما برای از بین بردن SHP⁸² باشد. هم‌اکنون تنها جنازه‌ای از آن باقی مانده است. چیزی که در برابر پسر "ینونو"⁸³ انجام دادیم یک کودتای سیاسی بود، کودتایی برضد SHP. در واقع آن را در برابر CHP⁸⁴ طرح نموده بودیم. اینها در سال 1976-77 عضو CHP بودند. هم روشنفکر بودند و هم کمالیست، یعنی یک تاکتیک است. اتحاد ما در آن زمان یک تاکتیک بود. به احتمال بسیار باور داشتند که مرا تحت کنترل در خواهند آورد. پیلوت بعد از اینکه مرا از دست داد - به قول کسی که مرا می‌شناخت - از خشم در حال انفجار بود که: "چگونه از دستمان در رفت" حتی می‌گفت که داشت دیوانه می‌شد. تا روستای ما رفته و از ما پرس و جو کرده بود. بعدها هم معلوم نشد که مرد یا کشتندش. فکر کنم به سبب شکستش، به زندگی‌اش خاتمه دادند.

آن زن عجیب‌تر بود. دلیل بیان این موضوع این است که ماهیت و عنوان این رابطه مهم است. روشن است که مناسبات مبارزه است. جنبه‌های اجتماعی و سیاسی دارد. یک محاصره‌ی زرهی با اتحاد هر دو.

ر.ع: آنگونه ایجاد شد و پیش رفت. اما همه‌اش تنها آنگونه نبود.

....: نخیر، طرح ریزی شده بود. آنگونه بر آن پافشاری هم کردند. باید وضعیت و سطح آنروز ترکیه را هم مدنظر داشت. اجویت در ژانویه 1978 آمد. ماه ژانویه مهم است زیرا وارد شدن اینهمه ترک در دوران پس از آن برای جنگ ویژه کنونی اتفاقی نیست. تفسیر ما از آن آنگونه بود. یک معنی بازی این بود: در واقع رژیم جنگ ویژه می‌خواست اجویت را تماما به خود وابسته نماید. فقط به سبب اینکه چپ میانی است، تماما وارد آن نمی‌شود، گاه از کنترراگریلا سخن می‌گوید و در برابر این با سوء قصد وی را ترساندند. اما به نظر من تماما تسلیم نشده است، صحیحتر اینکه یک سنت کلاسیک وجود دارد که بر همه آشکار است؛ به نظر من جنگ ویژه بعد از 1960 از طرف تورکش کنترل شده است. وضعیت اینونو اندکی متفاوت است، دو گرایش درون دولت هستند. سنت تورکش، آمریکائی و پان‌تورانی است. آمریکا نیز گرایشی تورانی دارد و تورکش یک عضو این گرایش است. به همین سبب قدرت داخلی دایره جنگ ویژه در دست تورکش است. اجویت نیز از گروه اینونو است. گرایش دیگر CHP سنتی است که همه آن را می‌شناسند و آنها اکثرا طرفدار ارتش هستند. هنوز هم این وضعیت ادامه دارد.

ر.ع: همانند موردی که در اروپا بود.

⁸² Soshyalist Halk Partisi (SHP) حزب سوسیالیست خلق، اوجالان از طریق حوزه سیاست قانونی نمایندگانی را در ائتلاف با این حزب به مجلس فرستاد که پس از وارد شدن به مجلس از ائتلاف کناره گرفتند و بدین ترتیب حزب مذکور در خلا قرار گرفت و این زمینه شکست قطعی آن را که بعدها در انتخابات سال 2003 پیش آمد فراهم نمود.

⁸³ عصمت اینونو دومین رئیس جمهور ترکیه و از یاران نزدیک آتاترک که خود کرد بود. بعدها پسر وی "اردال اینونو" در سیاست جای گرفت و در حزب دمکرات عضویت داشت. هم‌اکنون از صحنه سیاست کناره‌گیری کرده است.

⁸⁴ Cumhuriyet Halk Partisi (CHP) حزب جمهوری خواه خلق که آتاترک آن را تشکیل داد و تا کنون در عرصه سیاست ترکیه نقش دارد.

.... :بله، اروپا. اجویت اندکی آن قشر از ارتش را که خارج از دایره‌ی جنگ و ویژه بود بکار می‌بست. پیلوت وابسته به جنگ ویژه بود. خانواده فاطمه هم به CHP وابسته بودند. جنگ ویژه در پی کودتای فوری بود. CHP نیز همانند خواسته‌شان برای استفاده از حزب دمکرات می‌خواست مرا نیز به کار بسته و در درون خود مضمحل نماید. از نظر تاکتیکی به شیوه‌ای متفاوت‌تر هنوز هم این امر ادامه دارد. اگر توجه شود، ما میان جناح کمالیستی و جناح جنگ ویژه که پس از 1960 بویژه با تکیه بر آمریکا ایجاد شده بود وضعیت یک توازن را بدست آورده بودیم. در واقع هر دو در پی کنترل ما بودند و می‌خواستند بطور قطع ما را وابسته نمایند. روشن بود که رژیم به شکل دیگری نمی‌پذیرفت. قطعاً ما وضعیت حکومت در سال 1978 را به خوبی و دقیق دیده و حس کردیم. به این ترتیب یک خط سازمانی را ترسیم نمودیم که به پروواکسیون ایجاد شده از هر دو طرف وارد نمی‌شود. در غیر اینصورت نجات دادن حتی روستایی فقیری چون شما کار آسانی نبود.

سعی بر فعالیت در آنکارا داشتیم. اینگونه با دو نفوذی دولت به خوبی می‌گذراندم. آیا من یک ترسو هستم؟ هنوز هم بر روی آن بحث می‌کنند. چندی پیش شنیدم که روزنامه‌ها گویا نوشته بودند که سازمان میت آپو را به کردستان فرستاد. اینها در واقع سخنانی است که کانونهای درونی حکومت برای متهم کردن همدیگر آن را بر زبان می‌آورند. نه اینکه مرا فرستادند بلکه فکر می‌کردند که این رابطه‌ای در کنترل آنهاست. اکنون نیز همانند ماجرای اغور مومجو به جان همدیگر افتاده‌اند. زیرا یکی جناح کمالیستی است و دیگری جناح جنگ ویژه آمریکا.

امروزه نیز تماماً یکی شده‌اند. DYP⁸⁵ و SHP گویا مخالف همدیگر بودند. اما متحد شدند. همچنانکه همان اشخاص که می‌گویند آپو قادر نیست بین مان تفرقه بیندازد یعنی با تورکش، کارایالچین⁸⁶، دمیرل و ییلماز⁸⁷ - که اینها نقاب غیرنظامی دولت هستند و به اصطلاح با ضربه‌ای که از من دیده‌اند درس گرفته‌اند- در یک سازمان واحد، حتی در یک حزب واحد یکی می‌شوند. یک اتحاد اجباری ایجاد شده است. این بسیار مهم است و در واقع این مبارزه با شدت هرچه تواتر ادامه دارد. حتی جدایی اوزال⁸⁸ یک دوره‌ی بسیار مهم بود و باز هم به ما مربوط بود. اوزال آمد و رفت و هنوز هم یک دوران تداوم بر روی اوزال وجود دارد. اینونو در حال نابودی است. مجربترین کاردهای جنگ ویژه کسانی همان ارسور⁸⁹ آنهايي هستند که با ما به شدت جنگیده‌اند. این با آغاز به کار ما از نزدیک در ارتباط است.

پیچیدگی قسمتهای اجتماعی، سیاسی و نظامی آن را اندکی نشان دادم. البته که بیمها و نگرانیهایی وجود داشتند. من در آنکارا تسلیم کمالیسم نشدم. اگرچه هر روز قبری را می‌دیدم، چه کسی توجه می‌کند که این چیست و چه کرده؟ از طرفی مناسباتی را حاکم گردانده که به هیچ وجه رابطه‌ام را با آنها برهم نمی‌زند اما بسیار نگرانم. علی‌رغم ارائه تمامی امکانات هر روز سوال "آیا" را از خود می‌پرسم. آنکارا برایم در حکم یک خار بود. ببینید، هر قدر بخواید پول وجود دارد و آزاد هستی که چپی باشی و یا مبارز کرد و در برابرمان یک زن که بسیار تاثیرگذار بود. در ظاهر همه شان هم انقلابی کرد و چپی بودند. پول بسیار و تمامی امکانات زندگی وجود دارد. آیا شکست نخوردن در چنین وضعیتی ممکن است؟ من چگونه اینها را سپری کردم؟ برای سپری کردن آن چه خلاقیتی نشان دادم و یا چرا لزوم خلاقیت را دیدم؟

اگر همانند گروههای مبارز ترکیه و یا DEV_GENC حرکت می‌نمودم، طرف مرا نابود می‌کرد. نقشه‌اش نیز حاضر بود. همانگونه که مبارزانی همانند "ماهر چایان" را از بین بردند ما را نیز در یک آن از بین می‌بردند. زندگی همانند خواسته نظام را نیز به پیشکش می‌نمودند. همان شخص می‌گفت: "یا باید مبارز شوی و یا در پی زندگی خود باشی" بسیار آشکار قابل فهم است. برایم طلا می‌خرید و می‌گفت: "پدرم مزرعه‌اش را به چند صد هزار فروخته، به عنوان یک یادگاری دوستانه این مقدار طلا را از من

⁸⁵ Dogru Yol Partisi (DYP) حزب راه راست که توسط "نجدت جالب" بنیانگذاری شد و در دوران پس از سالهای نود به دیرکلی تانسو چیلر حکومت ترکیه را در دست گرفت. در انتخابات سال 2003 شکست بسیار سختی خورده و رو به افول نهاد. هم‌اکنون "محمد آغار" دیرکل آن است.

⁸⁶ مراد کارایالچین دیرکل DSP حزب سوسیال دمکرات، که ابتدا عضو CHP و سپس SHP بود.

⁸⁷ مسعود ییلماز، دیرکل سابق Ana Vatan Partisi حزب مام مین. اصالتاً لاز بوده و هنگام جوانی مسئول شاخه جوانان حزب جنبش ملی گرایي MHP بود که پس از تشکیل حزب مام مین به دست تورگوت اوزال به عضویت آن درآمد.

⁸⁸ تورگوت اوزال، رئیس‌جمهور ترکیه که یک کرد اهل ملاطیه و تحصیل کرده آمریکایی بود. وی حزب مام مین را تشکیل داد و به حکومت رسید و سپس رئیس‌جمهور شد. در سال 1993 پس از قبول مذاکره با P.K.K توسط جناح جنگ ویژه به طرز مشکوکی به قتل رسید.

⁸⁹ جم ارسور، ژنرالی که پس از سالهای 1990 در جنگ ویژه علیه خلق کرد، نقشی ویژه ایفا نمود.

بگیر." به هنگام این گفته به چشمانم می‌نگریست. می‌دانستم که این را با پول پدرش نخریده است اما برای اینکه متوجه نشود، قبول می‌کردم. پیشنهاد یک سرقت 500 هزار لیره‌ای را به عنوان عملیات می‌کرد. آن زمان پول کلانی بود. می‌گفت: "کافی است تو به من دستور بدهی" همانطور که گفتم طرف می‌گفت وقتی از خیابان می‌آمده یک انسان عظیم‌الجثه را زده و برای هرگونه عملیات نیز اظهار آمادگی می‌کرد. ادعاهای بزرگی داشت که آن را در راه حزب جلو می‌داد، آیا می‌توان چنین مبارزی را یافت؟ من نیز در برابر پیشنهادش می‌گفتم صبر کن تا زمان آن برسد. در برابر زن هم برخوردی عاطفی وجود داشت اما شک و گمانهایی هم بود که متقابل بود.

ر.ع: آن مسئله که تاثیرگذار بود.

....: منظور در اینجا چیست؟

ر.ع: آن خانواده همیشه شک‌برانگیز بود.

....: اما من یک ابراز علاقه‌ی غیرقابل انتظار را داشتم. اگر توجه شود طرفهای مقابلمان در موقعیتی نبودند که مصرانه از ما دعوت کنند. حتی اندکی می‌گریختند و یا صحیح‌تر اینکه در سطح متفاوتی نگاه دارند.

ر.ع: هدفشان کشاندن به خطی دیگر بود.

....: مثلاً چه چیز؟

ر.ع: یک خط بی‌خطر برای نظام.

....: مطابق پلان خودشان؟

ر.ع: همانند چیزی که خودشان هم بودند.

....: به نظر تو دولت چه هنگام دست به حمله زد؟ تا چه حد می‌توانستیم به آنها بقبولانم که با تکیه بر یک زن می‌توانند مرا تحت کنترل درآورند؟

ر.ع: از 1978 تا اوایل 1979 چنان باوری داشتند.

....: قطعاً توان باوراندن را در خود ایجاد کرده بودم.

ر.ع: دولت تا زمانی که از تاسیس حزب آگاهی کسب کرد، در این کار بود.

....: می‌توانیم بگوئیم دولت از 1977_78 تا اوایل 79 به این تاکتیک باور داشت. این به مغلظه انداختن دولت بود. هر کس اکنون آن را می‌داند. این را بزرگترین خطای تاریخ دولت می‌نامند. بله، از بزرگترین خطاهای تاریخ آن است. فکر کنم هر دو را دچار این خطا نمودم. نه تنها زن مذکور بلکه دیگری را هم دچار کردم. ما را پرنده‌ای در قفس تلفی می‌کردند. می‌گفت: "هرگاه که خواستیم پرنده را از قفس بیرون آورده و کبابش می‌کنیم و می‌خوریم" من آنوقت هم می‌خواستم سخن بگویم، با خود فکر می‌کردم چرا این سخنان را بر زبان می‌راند؟ معلوم شد که ما در نظرش همچون پرنده در قفس بوده‌ایم.

در سال 1977 جلسه ماه ژانویه را در خانه پیلوت انجام دادیم. بزرگترین جلسه ما بود. مورد عجیب اینکه خود همه چیز را آماده کرد و ما هم رفته و جلسه خود را تشکیل دادیم. البته که مدرک، عنوان و هیچ چیز دیگری وجود نداشت. در بخاری باز بود. اگر پلیس حمله می‌کرد، نوشتجات را به درون بخاری می‌انداختیم. زن هم وجود داشت. اگر پلیس می‌آمد می‌گفتم جشن سال نو است. عجیب بود. هر دو طرف دولت را اینگونه استادانه بکار می‌بردیم. نمی‌دانم اگر میت این مسائل را بشنود از خنده روده‌بر خواهد شد یا از فرط خشم خواهند مرد. رفیق "د" هم بود، وقتی در سال 1979 دستگیر شد، تعریف می‌کرد که میت گفته "چطور او را که صد در صد در دست ما بود از دست دادیم" و به همین سبب او را شکنجه کرده بودند.

ر.ع: برخوردشان آنگونه بود رهبرم.

....: میت مرا در چنگ خود تصور می‌کرد، زیرا پیلوت گزارش می‌داد که هر وقت بخواهید می‌توانیم مرغ را در قفس بکشیم. زن نیز گویا گفته بود: "صد در صد تحت کنترل من است" در ظاهر اینگونه بود. اگر شما می‌بودید چگونه سپری می‌نمودید؟ اینها ساختگی نیست. رویدادهایی تماماً حقیقی هستند. مرا به نوع دیگری می‌شناسید. فکر می‌کنید که بسیار به سیاست می‌پردازم اما من عرق اجل از سر و رویم می‌بارید. به خاطر دارم که در کودتای سوم ژوئن وقتی خود پیلوت در ماجرای مصطفی قره‌سو لورفت من

لرزیدم. وقتی این رویداد را شنیدم لیوان چایی که در دستم بود بر روی زانوانم ریخته شد. بر خود می‌لرزیدم. زیرا فکر کردم که به آخر خط رسیدیم. طرف ضربه‌اش را وارد خواهد کرد. کودتای "ارسون" برپا خواهد شد و هدف درجه یک کودتا هم ما هستیم. در ماجرای زنی که از آن بحث نمودم، آیا مورد مهم مسئله زن است آیا اول آن مسئله به مغز خطور می‌کند؟ به نظر تو چنین رابطه‌ای چرا اینگونه پیش رفت؟ در آن وقت چه چیز بر من حاکم بود؟ در کل علی‌رغم آنهمه گوشه‌گیر بودن من و دوری بسیار از زنی مطابق معیارهای جامعه‌ی بورژوا چرا در یک آن دست به آن زدم؟ آیا تنها با دلایل عاطفی و یا تنها با اهداف سیاسی و تاکتیکی می‌توان آن را ایضاح نمود؟ و یا با هدفمندی در راستای دستیابی به یک شخصیت مطلوب سوسیالیست و یا چپی می‌توان آن را توجیه کرد؟

ر.ع: همه‌شان هم دخیل بودند رهبرم.

.... :بله. استادی‌ام در رابطه نقش بزرگی ایفا نمود. آیا باز هم فراست در سیاست تماما وارد عمل نشد؟ آیا باید دست از این شخص می‌شستیم؟

ر.ع: اندکی دلایل برخورد سیاسی وجود داشت.

.... :وقتی همه‌تان از این خانواده می‌گریختید، من برعکس خود را به آنها نزدیک می‌کردم. در مورد پیلوت هم آنگونه بود، وی را شک برانگیز می‌خواندند اما من او را نزد خود نگه داشتم. این یک شیوه سیاست نیست؟

ر.ع: خانواده‌اش هم می‌شناخت، خانواده بدی روا می‌داشت. حتی کسی که اسم آن خانواده را شنیده بود با شک به جنبش ما می‌نگریست.

.... :به نظرم متحیر کردن دولت با این شیوه‌ام عجیب‌ترین برخورد محسوب می‌گردد. یعنی عواطف، برخوردهای سیاسی و اصول سوسیالیسم همه یکی می‌شوند و نتیجتاً راه را به من نشان می‌دهند. در کنار این، منطق مواخذه هم در من وجود داشت؛ با خود می‌گفتم که اینها گردهای عجیبی هستند! فراتر از آن می‌گفتم که بگذار یکبار اینها را ببینیم، بشناسیم تا بدانیم ماهیت‌شان چیست؟

ر.ع: این از سرآغاز وجود داشت. تنها در برابر او هم نبود، در برابر سایر انسانها هم.

.... :موضعم در برابر همه کس آنگونه بود، مگر نه؟

ر.ع: مثلاً آنوقت برخی محافل آریستوکرات⁹⁰ کرد وجود داشتند که اعلامیه‌هایی پخش می‌کردند؟

.... :بله. برای جویایی از محفلشان وارد آنها می‌شدیم. یک شیوه‌ی رابطه است. در ظاهر هیچ کس را چه خوب و چه بد رد نمی‌کردم که این همچون اصلی بسیار مهم و بنیادی مطرح می‌شود. تا آنجا که می‌دانم اصلی است که متخصصان استخباراتی نیز آن را صحیح‌ترین اصل می‌دانند. اما با وضعیت آنروزم این را بسیار آما توروگونه انجام دادم.

علی‌رغم تمامی ابهامات و نگرانیها با شیوه‌ی بدست گرفتن این دو رابطه می‌بینیم که سعی نمودم در تاریخ کردستان مهمترین و بحرانی‌ترین سرآغاز را که از نظر پیشرفت صحیح مرحله تولدش، استعداد و توان استقامت بزرگی را می‌طلبد انجام دهم. گذراندن این سه سال آنگونه که می‌پندارید نبود، وحشتناک بود. برایتان از کودکی و شورش خود در روستا نیز گفتم. همه‌شان خوفناک بودند! دشمن دولتی وحشتناک بود، هم جناح کمالیست و هم جناح آمریکایی که از 1960 به بعد پا گرفته بود دست به دست هم داده و خواهان نابودی ما بودند. می‌گفت: "اگر رزمنده می‌خواهی بفرما رزمنده‌ای را به تو می‌دهیم، اگر زندگی می‌خواهی، زندگی کن اما ذهنمان را آشفته نکن" و یا می‌گفتند: "تو یک روستایی حقیر و بیچاره‌ای، چه می‌خواهی؟" برخورد دولت اندکی اینگونه است. اکنون سخن: "جونیت آرجایورک" مشاور مطبوعاتی دمیرل که آن را "خطای بزرگ حکومت" می‌نامید به سبب این واقیعت است. با توجه به شیوه‌ی عبور ما در آن دوران در سال 1978 چنین تفسیری می‌کرد و می‌گفت: "وقتی مار یک و جب بود باید کشته می‌شد"

من قطعاً دورو نیستم، در این روابط در پی جذب اینها بودم. در سرآغاز ناگزیر از اعتقادی آنگونه بودم. در طول آن مرحله علامت سوال‌ها پیش آمدند، اما دست برنداشتم. تا سال 1978 که آن زن خواسته‌هایش را بصورت مرگباری تحمیل نمی‌کرد، از

⁹⁰ آریستوکرات: اشراف. آریستوکراسی: مهان‌سالاری، معقدان به برتری اشراف و صاحبان نسب. در سیاست آریستوکراسی بر حکومت اشراف اطلاق می‌گردد.

آن دست برداشتم. ر. کمال و ر. جمیل بایک⁹¹ در سال 1978 وقتی یک روز از زندگی آن زن را دیدند، گفتند: "باید این را بکشیم، این چه رفتاری است که نشان می‌دهد، مواضعش قابل قبول نیستند" رفقای ما حتی یک روز هم تحمل زندگی با وی را نمی‌توانستند نشان دهند. ما دقیقا ده سال محکوم به زندگی در درون رابطه‌ای هستیم که در ظاهر خصوصی است اما در واقع به همه چیز شبیه بوده و در عین حال وحشتناک نیز است.

شیوه سیاست آپوئیستی

در اینجا به مسئله روابط می‌پردازم. یک رابطه‌ی اجتماعی، سیاسی و حتی عملی چگونه است؟ در مورد پیلوت تصمیمی گرفتیم، زیرا اگر تصمیمی اشتباه اتخاذ کنم، گروه را نیز نابود خواهد کرد. به رابطه با فاطمه هم نیاز داشتم. از هر نظر محتاج نبودیم اما ضرورت بود. خروج از آنکارا یک مرحله مهم و یک مواخذه است، تسلیمیت نیست. یعنی یک رابطه بسیار عجیب است. مثلا می‌توانم چنین رابطه‌ای با هر کدام از شما هم داشته باشم، تو چه کسی هستی، چستی؟ تا زمانی که اینگونه شما را انسان نامیم - که بر روی شما خوب تأمل می‌کنم- قطعا واقعیت انسان را آشکار خواهم نمود. حال برخورد با این رابطه نیز آنگونه است.

فاطمه نیز اینگونه وارد شده بود؛ کرد و سوسیالیست است، در شورشها مشارکت داشته‌اند و با دولت نیز رابطه دارند. من نیز به این اشخاص علاقه‌مندم و به آنها نزدیک می‌شوم. **انسانی که به خود اعتماد دارد باید رابطه برقرار نماید اما نباید تسلیم شود.** اگر شما وارد چنین رابطه‌ای شوید چه می‌شود؟ برایتان گفتم که رفقا معتقد بودند که باید او را بکشیم. تصمیم به مرگش گرفته بودند. اما با حدس اینکه من هم دلیلی برای این کار دارم آنرا متوقف کرده بودند. در نتیجه مطابق برخوردهای شخصیت معمولی حقیقتا هم باید این رابطه را پایان می‌دادم اما من تحمل می‌کردم. اگر شما باشید قطعا تحمل نمی‌کنید. یک تحمل ریاکارانه هم نبود، لزوم پابندی بسیار، برخوردی سوسیالیستی و سازماندهی بسیار را حس می‌کردم. اما علی‌رغم این رنجشی روزانه را در برداشت. باید به خوبی رنج‌آوری آن را می‌فهمیدم، این یک دولت است. با آگاهی خود در آن زمان، ناراحت می‌شدم از اینکه یک انسان چگونه می‌تواند اینگونه برخورد نماید و فوق‌العاده خشمگین می‌شدم. در حالیکه دقیقا با دولت روبرو بودم و من هنوز هم این رابطه را در بسیاری از جاها دارم و شاهد آن هستم.

در ظاهر یک نفر بودم، البته حال همانند قدیم نیستم، ساده‌دل هم نیستم، فورا متوجه مسئله می‌شوم. آنوقت یک زن آنهم زنی سرشار از احساس وجود داشت، دولت بود در قالب یک زن. نمی‌توان وی را دارای احساس دانست اما می‌توان آن را بعنوان یک تاکتیک ارزیابی نمود. قطعا هدفی سیاسی داشت. اجازه نمی‌داد از آنکارا و یا حکومت ترکیه سالم بیرون بیاییم. یا با تکیه بر خانواده و یا غیرمستقیم وظیفه‌ای به او محول شده بود. آن فرد کرد دیگر نیز آنگونه بود. یک جاسوس معمولی نبود. هم از نظر ایدئولوژیک - سیاسی و هم از نظر نظامی تمام‌عیار بودند. اشخاص بی‌نقص. من نیز به سختی می‌خواستم از نردبان زندگی بالا روم. سعی می‌کنیم در برابر خانواده، مناسبات دولت یعنی دولت اجتماعی، سیاسی و یا رسمی و همچنین در برابر شیوه جنگ وی بایستیم. زندگی آنگونه نیست که تصور می‌کنید، زندگی بسیاری از شما هم در مسئله دولت و هم در مسئله روابط اجتماعی بسیار بیهوده و بی‌معنی می‌گذرد. چرا یک شخصیت فرمانده مجرب از شما حاصل نمی‌شود؟ چرا دولت و حتی زندگی را تماما درک نمی‌کنید؟ مثلا در برابر این زن پیش‌داوری نداشتم. به نظر من اگر یک میهن‌دوست صادق کرد و یا سوسیالیست می‌شد، استعدادهایی پیشرفته‌تر از من داشت. اگر آن را بکار می‌بست حتی می‌توانست رهبر شود. اما این در ظاهر بود، در درون وی نیز به احتمالی قوی یک تدارک دولت، یک گرایش چپ و گرایش انقلابی کردی دولت بود. همانگونه که مصطفی کمال می‌توانست حتی از پدرش هم سوءاستفاده نماید، او نیز می‌خواست از ما سوءاستفاده نماید.

کمالیسم پس از مصطفی صبحی گرایش چپ و کمونیسم تقلبی بسیاری را بر عهده برخی افراد گذاشت. سعی می‌کردند ما را نیز دچار یک گرایش چپی و مبارزه کردی تقلبی نموده و از این طریق در مقطع انقلاب کردستان را به کنترل خود درآورند.

⁹¹ جمیل بایک با نام سازمانی "جمعه" از اولین اعضای جنبش آپوئیستی و از پایه‌گذاران P.K.K است، هم‌اکنون نیز عضو هیئت مدیره کنگره خلق است.

حساب اینگونه بود. در میان چپ‌ها و DEV-YOL هم اهدافی داشتند. جاسوسان DEV-YOL را آنگونه کنترل می‌نمودند. ما نیز نماینده‌ی مبارزه کردها بودیم. سایرین یعنی حزب دمکرات کردستان ترکیه و غیره نیز که مدتها بود تحت کنترل بودند. تنها ما بودیم که تحت کنترلشان نبودیم. و در مسئله تحت کنترل گرفتن باید دید که تنها ما در جبهه مخالف مانده‌ایم و باید این را نیز کوچک نشمرد. نمی‌توان اینگونه به آسانی دولت را شکست داد. فراموش نکنید که نمی‌توانید حتی یک عملیات انجام دهید، آنهم با این همه توان روشنگری و سازمانی و امکانات تسلیحاتی حزب. حتی نمی‌توانید در راه هموار حرکت کنید.

من در ابتدای کار بودم. نه پولی داشتیم و نه رزمنده‌ای و نه یک انسان کافی، قوی، خردمند و باکفایت سازمانی. تنها محفل گروهی وجود داشت که همین رفقا آماده‌ترین انسانها بودند. یکی رزمنده، یکی با قدرت درک قوی، دیگری با دیدی نیرومند یعنی رهبری ایدئولوژیک- سیاسی و یکی نیز همانند یک فرمانده نظامی. برای من چه می‌ماند؟ تداوم کار در خط مشی. می‌خواستند افراد گروه ما را نیز یک‌روزه تباه کنند و تباه هم می‌کنند. در یکی- دو عملیات آنها را تمام خواهند کرد. چگونه کار خواهیم کرد؟

اگر هدفتان سوسیالیسم و راهی ملی باشد باید بسیار بیندیشید. من بسیار عرق ریخته و به سرحد خفگی می‌رسیدم. راستش بار دیگر نمی‌خواهم به آن سالها بازگردم، و غیرقابل تحمل هم هست. دشوارترین سالها بودند. در این سالها تمامی چپی‌ها و مبارزان کردی نابود گشتند. ما نیز در چنین شرایطی خود را برای آغاز به کار آماده می‌نمودیم. ببینید اگر این کار با موفقیت انجام نمی‌پذیرفت نه سوسیالیسمی می‌ماند و نه کردستانی. اما اکنون موضوع بحث جهان هستیم. این پیشرفتها مستقیما با این آغاز به کار مرتبط است. مقصودم اینست که اساس مسئله، شیوه به دست گرفتن یک انسان و یک رابطه است. طرف مرا پرنده‌ای مجبوس می‌شمرد. اما اجازه ندادم که مرا خفه نمایند. او را به صورت عجیبی بکار گرفتم و فکر می‌کنم هم او و هم زن مذکور نابود شدند. ده سال آن زن را تحمل نمودیم اما حتی یک روزش کافی بود تا تصمیم بگیری او را بکشی. یا او تو را خواهد کشت و یا تو او را و یا آنگونه گذرانده خواهد شد. اما علی‌رغم این با تاکنیکی بزرگ دست به گریبان است. در آخر هم این نتیجه حاصل شد که این انسان غیرقابل قبول است اما من صبر نمودم. با دید امروزی چه می‌توان گفت؟ چگونه اینهمه تحمل کردم، چرا اینگونه برخورد نمودم؟

ر.ع: این را همچون یک اقتضای پیشرفت انجام دادید.

.... : آنهم یک مبارزه سیاسی است. شکست دادن دولت از راه یک شخص بسیار عجیب است. یک زن هم نماینده‌ی دولت است، هم فتوالیسم هم مزدوری. نمایندگی این نیروها را بخوبی ایفا می‌کند. من نیز یک سوسیالیست زحمتکش و معتقد هستم که تا آخر برخوردی انقلابی با واقعیت کردها دارم. بر انقلاب پافشاری می‌کنم. نیروی من صفر است، تنها هستم و او یک دولت است. در این عدم تعادل بزرگ نیرو، معمولا یک مرد، یک مرد کرد چه می‌کند؟ اگر شما باشید چه می‌کنید؟ باید این سوال را از خود پرسید. در واقع چندان اهمیت ندارد که عامل دشمن است و یا نه، یک رابطه است.

تمامی این چپی‌ها چگونه دچار شکست می‌شوند؟ شما به تاثیر پذیری از کمالیسم و نظام اعتراف می‌کنید. آنها نیز بدینگونه تخدیر شده و نمی‌توانیم هیچکدام از آنها را از این تاثیر برهانیم. آن فرهنگی که کسب کردید چیست؟ اگر توجه کنید فرصتهایی که به شما داده شده و آنهایی که کسب کرده‌اید به اندازه‌ی فرصتهای من نیست. شما برای کسب روزی از دست نظام آماده هستید اما آن را هم نمی‌یابید. علی‌رغم این، خیال نظام تا به مغز استخوانتان نفوذ کرده است. هم‌اکنون عدم ظهور تمامی انرژی شما، عدم توان شما برای کسب شخصیت کامل رزمنده و عدم پیروی روزانه از شیوه P.K.K در واقع از وابسته نمودن چند جانبه شما از جانب نظام نشات می‌گیرد. نظام روح شما را تسخیر نموده است، من نیز در پی تسخیر آن روح هستم. همچنانکه در یک زن آن را آزمودیم. اما هنوز معلوم نشده که این یک وابستگی بود و یا جنگ؟ مطمئنم اگر شما بودید یا او را می‌کشید یا کشته می‌شدید، یا وابسته شده و یا چنین چیزهایی می‌آزمودید؟ شیوه‌ی من اندکی متفاوت است. به نظر من اشخاص قطعا باید برطبق اهداف ایفای نقش نمایند.

اکنون هم بسیار محتاط هستم. در اینجا معیار مطرح می‌شود. او هر روز مرا به دوئل دعوت می‌نماید، هر روز مرگ در میان است و بر نقشه‌ی عملیاتی اصرار می‌ورزد. مثلا اگر ما هر چایان و یا دنیز گزمیش باشند فوراً اینها را خواهند پذیرفت. آنها را اینگونه نابود نمودند. در برابر جوسازی دولت برای تحریک و توطئه و پروواکاسیون در راستای ایجاد جو عمل انقلابی، چیزی از دست آنها بر نمی‌آمد و با عجله به عمل برخاستند. البته که دولت بسیار نیرومند بود و جابجا آنها را نابود می‌کرد، همچنانکه آنگونه

شد. موردی دقیق تر از آن را به من تحمیل می نمودند. نباید جنبه‌ی زن مسئله را کوچک شمرد. نیمی از عاملان رژیم از آن در وارد می شوند. یک زن معمولی هم نبود. شخصیتی که از هر انگشتش هنری می بارید.

اگر از این رابطه دوری می جستیم، آیا این می توانست شیوه‌ی صحیحی باشد؟ فکر کنم آن زمان چیزی که P.K.K می نامیم اینگونه پیشرفت نمی کرد و یک سازمان P.K.K ایجاد نمی شد که مبارز باشد. ر.ع: بویژه پیشرفتهای درون میهن تا سال 1980 اینگونه نمی شد رهبریم.

.... : دوران پس از 1980 رابطه بیشتری با این امر دارند. سالهای پس از 1980 سالهای تولد P.K.K است. در ظاهر یک شخص است اما در واقع یک گره کور تاریخی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و عاطفی است. مشکل چنین ابعاد و کیفیتی را دارد. ما با اینها جنگیدیم.

منظور من از باز بزرگ هم این است. در همان حال من یک انسان احساساتی هستم. همانطور که گفتم آنگاه قادر به درک تمامی این موارد نبودم اما باز هم آنها را نکرده‌ام. نمی دانم که توجه آن زمان من به این امر چه بود. قبل از هر چیز برخوردی حاوی علاقه عمیق به انسان و ارزش‌دهی قطعی وجود داشت. پس از آن یک رابطه‌ی عجیب. به آن اهمیت بیشتری می دادم. چون یک زن بود ارزش قائل شدم. دیگری نیز یک افسر کرد بود، سعی بر معنی دادن به آن نیز کردم. همچنانکه اگر مستقیماً عامل دشمن بودند نیز نباید اجازه به بیهودگی آنها می دادیم. رها کردن آنها بصورت بیهوده به معنی رها کردن آنها برای دشمن بود. به طور خلاصه می توان گفت شیوه‌ی آغاز به کار همی آنها را در بر می گیرد. اگر خوب از کار درآمدند که عالی است و اگر بد بودند به تقابل پرداز و اگر باحیثیت باشی کار لازم را انجام خواهی داد. این برخوردی همه جانبه است و آنگونه که تصور می کنید خود بخود بدست گرفته نشده است.

تقریباً در حال خفقان بودم اما شیوه‌ی مخصوصی در برخورد با یک رابطه را دارم. هم می خواستم گرایش چپی را پیشه کرده، هم با مسئله کرد مشغول شده و هم یک حیات نیک اجتماعی تشکیل دهم و هم می خواستم اینها کسانی را تغذیه کرده و تقویت نمایند. اما آیا ممکن بود، آیا رابطه‌ای که تحت تاثیر نظام است می تواند انسان را تامین نماید؟ مهمترین نتیجه‌ای که کسب کردم نیز این است که رابطه‌ای که مستقیم و یا غیرمستقیم نظام آن را پرورش داده به آسانی برای خلق فایده‌ای نخواهد داشت. تا زمانی که شما در آتش پخته نشوید، فایده‌تان برای خلق دشوار خواهد بود. اگر این آزمون نمی بود محال بود که شما را پرورش دهم.

شخصیت موجود زن در جامعه همچون ملک است. این زن آنگونه هم نبود، زنی بود که جمهوری ترکیه از هفت سالگی با آموزش ویژه وی را پرورش داده بود. آنها در محیطی سطح بالا و مزدورانه. یک روستایی همچون من در برابرشان می ایستد. به برخی از رفقا می گفتند: "روستایی‌های بیچاره‌ای چون شما همچون سنگ بر در خانه مان بودند که به آنها استخوان می دادیم" البته که خود آنها نیز از نظر خلق در وضعیتی اسف‌بار بودند.

در اینجا ماجرای وجود دارد. من قبل از هر چیز خاستگاهی خلقی دارم و صفات رهبری به تدریج شکل می پذیرند. به نام خلق به یک رابطه با مزدوران متمایل می شوم. این رابطه در واقع معانی اجتماعی و فرهنگی هم دارد. تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی وجود دارند. فرهنگی که از فرق سرتا نوک پا ایجاد نموده‌ام از آن خلق است و جنبه‌ی زحمتکش آن بسیار بارز است. طرف دیگر نیز تا به آخر فراتر از خلق و حتی مخالف خلق است، در دوران شورش در کنار دشمن در جبهه‌ی کمالیسم بوده است. از نظر فرهنگی، جنبه‌ی مذهبی و جنبه‌ی پیشرفت اجتماعی آن متفاوت بوده و از بسیاری جهات اینگونه است اما یک تنظیم اجتماعی نو در حال ایجاد است. می خواهیم در این شکل نو آن را حل نماییم. در میان آنها زیرساخت کارها از جبهه‌ای متفاوت به دست گرفته شده است. البته که این دعوت به تقابلی بزرگ است. اگر شما بودید یا یک روز او را می کشتید - همچنانکه شیوه کمال پیر و خواسته‌ی آنها این بود، اما به سبب اینکه دلیل برای کارهایم قائل بودند از آن دست برداشته بودند. و یا تسلیم می شوید. دو راه وجود دارد، یا تسلیم خطای رزمندگی خواهی شد و یا از دری دیگر زندگی آنکارا را خواهی پذیرفت. دچار نشدن به هر دوی اینها بسیار حائز اهمیت است. این انسانها نیز آنگونه که می پندارید نیستند. با این همه هزینه‌ای که بر روی تو مصرف کرده‌اند آیا رهایت خواهند کرد؟

دولت مرا می شناسد. از دوره‌ی راهنمایی به این سو مطالعه می کردم. از خاستگاه معمولی روستایی برخاسته و در رشته علوم سیاسی در آنکارا بسیار تلاش به خرج می دادم. یک گرایش انقلابی خطرناک را کسب کردم و با توان تکیه بر انسانهای خود گروه

خویش را هم ایجاد می‌کردم. بنابراین مرا زنده نخواهند گذاشت. در اینجا فکر کنم دولت از نظر تاکتیکی مرتکب خطایی می‌شود که فکر می‌کنند می‌توانند مرا به صورت مزدور مفیدی درآورند.

ر.ع: برای این بسیار کار کردند رهبرم.

.... :اجویت اکنون برعکس آن عمل می‌کند. شاید حتی تورکش نیز اکنون بتواند با کردها سازش نماید اما اجویت از این بسیار بدور است. یعنی فاشیسم او از تورکش بسیار افزون‌تر است. اکنون هر کس متعجب می‌شود اما من او را خوب می‌شناسم. زیرا در سرآغاز کارمان در برابر من معتقد بود که اگر به سازش با آنها دست بزنم، مرا پرورش کرده و مادامی که تسلیم شده و تماما به خانواده مزدور وابسته شوم، امکانات و تامین معاش مرا نیز خواهند داد. گزارشات ارسالی نیز ما را "کبک در قفس و یا پرنده در قفس" می‌نامیدند. فاطمه نیز می‌گفت: "صد در صد وابسته گشته است، از لحاظ مالی، عاطفی، سیاسی و ایدئولوژیک تماما تحت کنترل است" در برابر این وضعیت نیز البته که دولت اجازه‌ی مدارای اینگونه را خواهد داد.

در سال 1978 گرایش آزادیخواهانه‌ای داشتم که از آن آگاه هستید. اصلی دارم که اجازه نمی‌دهم هیچگاه گرایش آزادیخواهانه‌ام با زنجیر کسی بسته شود و اکنون نیز آنگونه‌ام. مثلا هنوز هم در اینجا برخی معتقدند که کنترل سخنی در کار است. شاید اینگونه باشد اما من یک گرایش آزادیخواهانه دارم و شماها نیز نتایج غیرمستقیم این گرایش هستید. در یک آزادی بزرگ پرورش داده می‌شوید. من اینهمه امکان آزادی ندارم. اما شما تا می‌خواهید پرورش یابید و تا می‌خواهید به کوهستانهای آزادی مطلق برسید. من ضمانت این را به شما می‌دهم اما توجه کنید نمی‌توانم به خود بدهم. این از قدیم اینگونه بود. وقتی صدها رفیق را از آنکارا خارج می‌نمودم، خود را از هر طرف وابسته کرده بودم. بزرگی در اینجاست. آنها بصورت تمام‌عیار خارج می‌نمودم. وقتی ریشه‌های THKP-C و THKO داشتند از بین می‌رفتند، من شما را بسیار تغذیه نمودم. و تا سال 1978 شما را به صورت عالی پرورش دادم. اما در همان دوران دیگران درو می‌شدند. در نتیجه تقریبا کسی باقی نماند.

کارها را با تکیه بر این روابط پیش می‌بردم. خود را وابسته نمودم و برای سازمان، فرصت آغاز به کار ایجاد کردم. زندگی من اینگونه است. البته که اینها انتظاراتی داشتند. خود را چنان به آنها قبولاندم که به این فکر افتادند که این شخص رهبر است و کنترلش در دست ماست، اگر او را تحت کنترل بگیریم، کردستان را تحت کنترل خواهیم گرفت. وابستگی من از آنها به معنی وابسته نمودن کردستان بود.

سرگردان نمودن رژیم آنکارا تا سال 1979 یک تاکتیک بزرگ بود. گروه را تماما با استفاده بر امکاناتشان سرپا نگه داشتم. اما این هم به آسانی تحقق نمی‌پذیرفت همراه با کین، خشم و دلتنگی بود. اگر شما و یا شیوه‌ی رهبری دیگری می‌بود، قطعا تحمل نکرده و فوراً به عمل برمی‌خاست. کمال پیر تمنا می‌کرد که: "جازه بده همراه با پیلوت فلان کار را بکنیم" اما به پیلوت اعتماد نمی‌کردم و آن را به زمانی دیگر موکول می‌نمودم.

فاطمه نیز مرا می‌آزمود، در نگاهی به برخوردش می‌خواست عواطفم را بسنجد، می‌گفت: "از نظر عاطفی کسی که اینهمه پایبند است باید چنین باشد" اما تماما مطمئن نبود. تسلیمیت مطلق را تحمیل می‌نمود. من هم مطلق بودن آن را نمی‌پذیرفتم اما اجازه می‌دادم که ده درصدی باز بماند. به این نیز کفایت نمی‌کرد و وابستگی قرین به مطلق و حتی مطلق را می‌خواست. اما چرا مطلق؟ زیرا رابطه‌ی دولت بود. من شخص را نیز متهم نمی‌کنم. یک تحمیل مستقیم و یا غیرمستقیم دولت است و نمی‌تواند برخورد دیگری داشته باشد. من انتظار انسانیت را داشتم اما ممکن نبود. کانونی که چهل سال اینگونه برای دولت خدمت نموده است، کسی که چهل سال فاشیسم پیشه کرده آیا می‌تواند برخوردی انسانی در پیش بگیرد؟ بسیار دشوار است. رفقایمان بسیار شک داشته و از فرط خشم خودخوری می‌کردند اما من تحمل می‌نمودم. این یک تاکتیک بزرگ است. من هنوز هم با آن تاکتیک صبر کار می‌کنم و شما آنگونه زنده می‌مانید.

دیروز در متن خبرهای بی‌سیم چیزی خواندم، "یک گروه ما دچار سرمستی ناشی از پیروزی شده و در یک ماجرا هفت تن شهید شدند" این وضعیت رزمندگان ماست. هفت مبارز نیروی اندکی نیستند و همه‌شان را نیز ما پرورش داده بودیم. در یک آن بی‌صبری نشان داده و دست به حمله می‌زنند. آن مسئله به کناری، استقرار دشمن از آنجا برهم زده شده، اندکی مانده بود که بگریزد، اما مبارزه ما حتی به صورت قدرتمندی نمی‌تواند آن را پیگیری نماید و در نتیجه خودش کشته می‌شود. این وضعیت شماست، اینها معیارهایی است که بر نود درصد شما حاکم است. حال به من بنگرید، من چگونه‌ام؟ این چه نوع شوق پیروزی

است. اگر همانند من دچار یک وضعیت بزرگ عاطفی شده و یا لزوم رفتاری آنگونه را ببینید چه خواهد شد، خود را دچار چه احوالی خواهید کرد؟ شخصیت تان در عرض بیست و چهار ساعت از دستتان خواهد رفت.

آنجا هم علی‌رغم وجود صبر، اشتیاق و احساسات وافر، قدرت منطقی من بر مسائل بسیار حاکم است. باید ببینیدشید و قطعاً پرس و جو از دلایل را فراموش نکنید. باید ببینیدشید که اگر اینگونه عمل نمایم چه بر سرمان خواهد آمد و مطابق آن هم باید حساسی داشته باشید. اگر اینها نباشد در عرض یک روز شما را می‌بلعند. همچنانکه هر روز خبر تلفات آورده می‌شوند، همه‌شان اینگونه‌اند. من هم شاید در سال 1976 از بین می‌رفتم. حال سال 1994 است، شاید شما از بین نروید اما من آنوقت تنها بودم، یعنی در ظاهر یک هیچ بودم. در برابر دعاوی بزرگ چرا صبر نشان داده و چرا معیار را رعایت می‌کنم؟ در این موضوع از شما می‌خواهم که فهمید باشید. آیا رواست که در یک آن هفت مبارز را به کشتن دهیم؟ نمی‌توانید اندکی صبر داشته و بر احساساتان غلبه نمایید؟ به غیر از آن چگونه توان جنگیدن را خواهیم داشت؟ چرا شما نیز صبوری را که به تنهایی نشان دادم نمی‌توانید نشان دهید؟ آیا این با رهبریت همخوانی دارد؟

باز هم مقصود این است: طرف مقابل می‌خواهد در عرض یک روز استقرار را بر هم زند و می‌گوید: "تو یک روستایی هستی، نمی‌توانی اینگونه ایستادگی کنی، اگر احساساتی باشی نتیجه عواطف تان خواهد بود، اگر مبارز باشی باید فلان کار را انجام دهی و تصمیم بگیری" آن زمان طرفداران "نکوشین"⁹² و "کاوه"⁹³ و سایر سازمانهایی که ایجاد شده بودند، یکی ما را منفعل اعلام می‌کرد و می‌خواست چنان چهره‌ای ترسیم کند - اما آنها نیز شک داشتند - و دیگری از یک نقص مان بحث می‌کرد. حال نیز اینها در این وضعیت تحمیلی دیده می‌شوند اما باز هم صبر کرده و بر شیوه‌ی خویش اصرار نمودم. در واقع اکنون می‌بینم که من اینها را از فرط خشم منفجر کرده‌ام. در ظاهر نیز اینها مرا دچار خشم نموده، تا به حلقوم می‌آید اما حال می‌بینم که ما دولت را منفجر کرده‌ایم.

این خصوصیات بسیار مهم هستند. کسی که این خصوصیت را بدست آورده چنان محسوب می‌شود که روح تسخیر را در حد مهمی بدست آورده باشد. البته که من نتایج مهمی از این امر کسب کرده‌ام. قبل از هر چیز با این شیوه P.K.K را بنیان نهادیم و با تحلیل شخصیت که همان تحلیل P.K.K و تحلیل کردستان است، عمیقاً بر سوسیالیسم کار کرده‌ایم. به غیر از آن با تامل عمیق در مزدوری، خیانت و مسئله زن در سهای عظیمی فرا گرفتیم. رابطه‌ای که با یک شخص ایجاد نمودم راهگشای جالب‌ترین درس آموزی از تاریخ می‌شود. شیوه‌ی من هنوز هم این است و آنگونه هم ادامه می‌دهم. اما شیوه‌ی رابطه‌ی شما یا تسلیمیت است و یا نبود کردن. فکر کنم این برخی موارد را به صورت کافی برای شما بیان می‌کند. خواستیم از صورت متفاوت روابط اجتماعی را روشن نماییم، البته که من اگر خویش را درک نکرده و از آن مثال ارائه نکنم، شما نمی‌خواهید چیزی یاد بگیرید. شاید این مواردی که با آن دست و پنجه نرم کردیم، شما را تحت تأثیر قرار دهد.

ماهیت رابطه‌ی خصوصی من یک چیز کاملاً متفاوت است. اگر شما بودید دیوانه می‌شدید اما من انسانی خاص به خود هستم. شما نیز عشق خیابانی و یا روستایی دارید. رابطه‌ی شما در رابطه‌ی اجتماعی و رابطه‌ی خانواده و یا زن و مرد یا یک شیوه بسیار عقب‌مانده‌ی روستایی است و یا شیوه خرد بورژوازی عشق خیابانی است که جدیداً مد شده است. همه‌ی اینها موجود بوده و به شیوه‌ای بسیار انکارگرایانه ایجاد می‌شوند. همه آنها بدون تحلیل مانده و مملو از بیماریها بوده و همراه با خطرات بزرگ است. از جبهه‌ای بسیار متفاوت با این برخورد کرده و علاقه نشان می‌دهیم. اندکی وارد روابط خانوادگی شدم. روابط زن و مرد از همان وقت تابحال در ذهنم است و هنوز هم در مورد آن تامل می‌نمایم. قبل از هر چیز آیا شما چنین صبوری دارید؟ چه نوع مردی، چه نوع زنی و چه نوع جهان روابطی؟ ببینید من یک انقلاب، یک رهایی ملی و یک جنبش نظامی را اینهمه توسعه می‌دهم اما از درون با تحلیل این ماجرای رابطه مشغول هستم. در همان حال یک رابطه‌ی اجتماعی و آغاز به ورود به زندگی اجتماعی است. به این زندگی وارد

⁹² نکوشین به معنی مبارزه یک سازمان کردی که انشعابی از سازمان Halkın Kurtuluşu به معنی رهایی خلق بود که از مخالفان شدید آپوئیستها بودند. نکوشین عمر چندانی نکرد.

⁹³ "کاوا": انشعابی از سازمان DDKD (انجمن‌های فرهنگی انقلابی شرق) که با بروز گرایش مبنی بر "سوسیال امپریالیست" تلقی کردن شوروی از درون دچار اختلاف و انشعاب گشته و به "کاوا" و "ده‌نگی کاوا" تجزیه شدند. علی‌رغم قانونی بودن و وجود محیط انقلابی بدون ایفای نقش چندانی همچون بسیاری از سازمانهای آن دوران از صحنه مبارزه محو شد.

شدم و هنوز هم به طور متمرکزی در جستجوی حق هستم. شما هنوز هفت ساله هستید که شکست می‌خورید و یا هنگام ورود به دوران نوجوانی برداشت شما از زن و مرد شکل گرفته است. جامعه قالبهایی برای شما آماده نموده است و زن و شوهر را برایتان تعریف نموده است. اینها را نیست نمی‌انگارم اما به نظر من دام‌های بزرگی در آن است. در اینجا نیز آزادی را بنیاد کار قرار دادم. تعبیر مادرم را بخاطر می‌آورم. آن سخن وی برای استهزاء نیست بلکه متوجه تفاوت من است. اگر آنچنان متفاوت نمی‌بودم، مطابق ازدواجهای سنتی ازدواج کرده و کار تمام می‌شد. اما برداشت شما از خانواده و درک شما از احساس و عشق خیابانی هنوز هم معضل بزرگی در درون حزب ما را تشکیل می‌دهد. بخاطر شکاکیت نسب به شما و یا عدم اعتماد نیست اما در روابط زن و مرد دچار سختی‌های بزرگی گشته و دیگران را دچار آن می‌نمایم. این مسئله دلایل مخصوص به خود را دارد.

به نظر من روابط کردها را مملو از نابودی کرده و دچار پوسیدگی گردانیده و یا وابسته‌اش نموده‌اند. در این رابطه نابودی، تباهی، وابستگی و همچنین عدم توان رهایی از آن وجود دارد. نجات دادن شما از این گردنه‌ی تنگ اجتماعی نیز دست کم از رهایی از گردنه تنگ استعمار دشوارتر است. به همین دلیل جنگ متفاوتی را انجام می‌دهم. این جنگ را ابتدا بر روی خود اجرا کرده و به طور قطع ابتدا در درون خود تحلیل می‌نمایم. آیا این ضروری بوده و آیا ابنا‌ی بشر اینهمه خود را موضوع آزمایش قرار می‌دهند؟ بله، زیرا اگر انجام نشود، شکست ناگزیر خواهد بود. رابطه‌ی دیگر را نیز بازگو کردم، آزمونهای بزرگ و بسیار خطرناک بودند. اگر انجام نمی‌دادیم، حزب حاصل نمی‌شد. این رابطه‌ی اجتماعی هم آنگونه بود. سالهاست که اینهمه آموزش می‌دهیم. اما با این وضعیت خود، اگر شیوه‌ی روابط زن و مرد شما بصورت بزرگترین رابطه‌ی خائنه در برابر حزب ما نشود، دستتان را بوسیده و در برابرتان کرنش خواهیم کرد. عشقی را رقم زنید که از پشت به ما خنجر نزند. این آخرین پروا کاتور چنین چیزی نوشته مگر نه؟ مثلاً آن را رابطه می‌نامند و یا آن را به اصطلاح بزرگترین رابطه می‌نامند! کتابش را خواندی؟

ر.ع: بله رهبرم!

.... : آنجا چه می‌نویسد؟ من هم چند سطر آن را خواندم. به اصطلاح تاریخی‌ترین رابطه‌ای بوده که از دست من نجات داده‌اند، بسیار عجیب است! به زعم خود ازدواج کرده‌اند. یک پایبندی بسیار عجیب.

ر.ع: بنیان عمومی اساس برخورد را نیز تشکیل می‌دهد.

.... : ببینید چنان رابطه‌ای با ما آغاز گردید. اگر P.K.K. نباشد مثلاً یک "زازا"ی اهل بینگول و یا درسیم، آیا ممکن است به هم برسند؟ آن جامعه را می‌شناسم. می‌دانید آن روابط موجود در آکادمی صددرصد با P.K.K. آغاز شد.

ر.ع: رابطه‌ی او بیشتر از سایرین آنگونه شد رهبرم.

.... : بله، آن را "رابطه تاریخی" می‌نامد. به راست و چپ سر می‌زند و آن را به جمهوری ترکیه نیز عرضه می‌نماید. نوکری اینگونه است اما به اصطلاح در برابر ما نیز قد علم می‌کند. مقصودم این است که با تکیه بر P.K.K. یک رابطه به اصطلاح "مهم" برقرار نموده، حال سرتیتر دشمن است و کتاب می‌نویسد. ببینید که چگونه به بزرگترین رابطه‌ی خیانت‌آمیز انجامید. این در حالیست که طرف "دست راست" من بود. مرا چنان متعالی می‌کردند که بیشتر از آن ممکن نبود. حال تحلیل هم می‌کنند، به اصطلاح "زنم را با یک سحر معنوی تحت تاثیر قرار داده و دقیقاً یک دورو شده بود. میان پایبندی به رهبری و پایبندی به من دچار یک دوگانگی کامل شده بود" پایبندی‌اش به ما به معنی تحت تاثیر رهبری واقع شدن است. بعدها هم رهایی از این تاثیر را همچون یک رهایی بزرگ می‌بیند.

من گفتم که نه به من وابسته شوید و نه رهایی یابید. ماجرای نامانوسی است؛ در واقع رابطه برقرار کرده‌اند، مثلاً یک پایبندی عظیم به همدیگر احساس می‌کنند اما قادر به انجام آن نیستند. بزرگترین خیانت! گفته که "دو سه کتاب خواهم نوشت" به گوشه‌ی پنهان امپریالیزم خزیده است. اسمش را به اصطلاح "حمله از مقابل" گذاشته است. چیزی که می‌خواهم بگویم اینست که اینان جاسوسانی آگاه و رسمی هم نیستند، این جایی است که یک شیوه‌ی رابطه آنها را بدانجا کشیده است. حال هم خود را "متخصص عشق" نشان می‌دهد. گویا گفته که از برزیلیها⁹⁴ نیز فراتر رفته ولی P.K.K. نتوانسته آن را تحمل نماید.

ر.ع: گفته که "P.K.K. مخالف بیان این دست مسائل است"

⁹⁴ در ترکیه سریالهای تلویزیونی برزیل با مضمون عشق و خانواده بسیار رواج دارند. کنایه از آن سریالهاست.

....: بله، گویا وقتی فرار می‌کند در لبنان در جایی که دستگیر می‌شود، چگونگی اختلاط خصوصیات فرهنگی فرانسه و خصوصیات قدیمی عرب در یک دختر لبنانی را تصویر می‌کند. اگر بخوانید می‌گویید چه نویسنده‌ای! چیزی که می‌خواهد ثابت کند این است که نویسنده‌ای بزرگ است و P.K.K نمی‌تواند وی را تحمل کند. انسان باید اندکی هم بتواند تعریف صحیحی از خود ارائه دهد. در صفوف ما هم دیده می‌شود. قدرت بیانش را اندکی از دشمن وانداکی از ما گرفته، گاه با قاموس ما سخن می‌گوید و گاه تاکتیک دشمن را مطرح می‌کند. اینها شخصیهایی از هم گسیخته‌اند که خویش را با تحول و تشکل نساخته‌اند. طبیعی است، شاید بسیاری از آن دست در صفوفمان سر برآورند. صدها تن از این دست نیز سر برآورند. زیرا آلت‌ناتیوهای تحمیلی و یا آلت‌ناتیوهای که به ذهن خطور نمایند، وجود دارند. جستجوی اشتیاق آزادی مطلق و یا عشق به آن مطرح است. یک سودای کورکورانه هم وجود دارد که ابتدا با یک رابطه برخورد می‌نماید و سپس خود را می‌فروشد. همانند تعبیر "خودفروشی برای تامین روزی"؛ خودفروشی صدمبار خود برای چنین رابطه‌ای.

این روح، روح چه کسی است و این شیوه‌ی رابطه‌ی شیوه‌ی چه کسی است؟ ما ناگزیر از دستیابی به این هستیم. تحلیل زن و خانواده را به این سبب انجام می‌دهیم. اگر انجام نداده و برای آن چاره‌ای نیابیم، بهترینهای ما نیز اینگونه از پشت به ما خنجر خواهند زد. همانطور که گفتم هویت یک جاسوس را ندارد. روح این روح چه کسی است؟ برخی احساسات در اینها بیدار گشته‌اند. این احساسات، احساسات کدام سطح اجتماعی، کدام فرهنگ و کدام سیاست هستند؟ آیا ما باید اجازه‌ی حیات به این احساسات بدهیم؟ چگونه می‌توانیم این احساسات را پشت سر بگذاریم؟ خجالتی ندارد، من نیز احساساتی شدم اما برای تسلیم نشدن به دشمن، بزرگترین مبارزه تاریخ جمهوری ترکیه و یا تاریخ خلق‌مان را - که اگر وجود داشته باشد و در سطحی که روشن است - انجام دادیم.

من در اینجا راهگشای P.K.K ی بزرگ و جنبش بزرگ مقاومت طلب شدم و این بزرگترین امر بود. اینها نیز که خود را قهرمانان عواطف می‌نامند و یا صاحبان سودای تاریک؛ با کنترراگریلای ویژه‌ی دشمن در برابر ما زیر لوای رفاقت می‌خواهند مواردی را از ما بچاپند. البته که پیداست اینها قادر نخواهند بود یک ذره از ما بدزدند. این است واقعیت خیانت کرد. گروه کورد موجود در روابط کردها، خصوصیت نابودکننده، خیانت موجود در عواطف‌شان و کنترراهایی بسیار خطرناکتر از جاسوسان و کنترراهای ویژه! کنترای عینی از هر طرف که بنگری، حمله‌ور می‌شود. آیا هدف مقابله‌ی دشمن است؟ نخیر تنها و تنها P.K.K و من. دلیل آن هم این است که اندکی جلوی غرایز مانع ایجاد کرده‌ام. غرایز نیز بسیار بی‌امان هستند و ما هم ده پانزده سال است که می‌خواهیم غرایزشان را متحول نمایم.

عنوان "دیکتاتور بزرگ" را اطلاق می‌کنند. استالین و یا هر دیکتاتوری را که در تاریخ می‌شناسند را اسم برده و مرا دیکتاتورتر از همه‌شان می‌دانند. به گفته‌شان من از تمامی دیکتاتورهای موجود در تاریخ "خطرناکتر" در واقع اگر بخواهیم روی درونی این را توضیح دهیم، اینها خواسته‌اند غرایز خویش را مطرح کنند و یک زندگی پست دارند. من اندکی مانع این شده‌ام. مانع چیست؟ باز هم می‌تواند رابطه‌ای بر مبنای خط‌مشی سازمان داشته باشند. در این مورد بر این اشخاص و این روابط انتقاد وارد است. جنگی بر اساس خط‌مشی حزب و نیازهای آن در حال انجام است و یک نظام ارتشی مطابق آن وجود دارد. آزاد هستید که به شرط توجه به آن عاشق شوید. حتی من در اینجا محیط را نیز باز کردم، یکی - دو سال تمام اینجا نگه داشته و یکسال تمام اینجا رزقش دادیم. به دروغ می‌گوید که "جازه نداد اصلا همدیگر را ببینیم." نه اینکه اجازه ندادم به همدیگر برسند. اینجا محیطی انقلابی است و گفتم که به صورت رفیقانه همدیگر را بشناسید، همدیگر را به نقد بکشید و حتی یک برخورد صحیح عاشقی پیشه کنید. اما دورویی در اینجاست. گویا شیوه‌ی مخصوص به خود را دارند. همانگونه که گفتم صاحب آن شیوه اکنون کُتر است. مجبوریم ببینیم، این شیوه‌ی کیست؟ چگونه به این شیوه دچار شدند؟ این غریزه چرا اینها را دچار این احوال نمود؟ مجبور به یافتن چاره آن هستیم.

باز شدن گره کور شخصیت کرد

تاریخ مملو از این مثالهاست و حتی تماما عبارت از این است. دشمن نیز به سبب آگاهی از این خواست این را اجرا نماید یکی از بهترین جنبه‌هایم این است؛ جهت نیفتادن به این بازی کلاسیک توان آن را نشان دادم که به این خانواده‌گرایی و احساساتی شدن و این شکل رابطه، همچنین رفتاری که همه شما به شکلی سخت دچار آن شدید، دچار نشده، برعکس با آن به نبرد پرداخته و خود را به صورت سالم از آن رهانیدم. موفقیت در این کار شاید هم از تمامی اعمال امروزیمان ظفرمندتر است. تشخیص وطن، میهن دوستی، آزادی و سازمان در یک رابطه و به خدمت در آوردن تمامی احساسات و غرایز در راه آن به بهترین شکل بهترین عمل من است. من توان خود را از اینجا می‌گیرم. چیزی که تا بحال نیز شما را پیش می‌برد تماما این اصل است. در واقع هم من و هم شما خشم‌ها و دل‌تنگی‌های بزرگی داریم که شاید ناشی از تاثیر سخت این اصل باشد. این اصل ارزشمند است یا اشتیاقات و غرایز شما؟ اعتراض بخش بزرگی از شما و عدم مشارکت در خط‌مشی سازمان به صورت لازم نیز ناشی از این است. آخرین پروواکاتوری که از وی بحث نمودیم نیز نقطه عطف آن است. فرصت به دست می‌آورند اما شما چنین فرصتهایی نیز ندارید. هر روز خیر گریختن برخی برایمان می‌آید. عدم پیروی از خط‌مشی و عدم تحلیل خویش یک گریز است که بسیار شاهد آن هستیم. شاید فردا همدیگر را یافته و بگریزید و یا منکر شوید، آنهم بک گریز است. این تحلیل و تحول خویش نبوده و توان پیشروی همگام با ما را نیز ندارید.

تشکیل ارتش زنان و برابری سیاسی و اجتماعی زنان از نزدیک با کارایی یافتن این اصل در ارتباط است. نه تنها پایبند این اصل نمی‌شوید بلکه بجای اینکه صاحب، نماینده و مجری این اصل باشید، تحت تاثیر آن قرار گرفته و دچار تردید شده‌اید. عدم قبول حزب و این زندگی نیز در واقع بدین سبب است. تداوم تاثیر اصل بردگی و انکار که همه‌نوع وابستگی را در خود می‌پروراند و یا تداوم تاثیر شیوه و سنت کلاسیک در برابر اصل آزادی که ما بر آن اصرار داریم تا به کنون؛ شما را فاقد کارایی می‌گرداند. اما چون من اندکی بر شیوه مقبول اصرار می‌ورزیم، کسانی آنگونه از کار درآمده، برخی همانند شما گشته و برخی نیز قهرمان می‌شوند.

همانگونه که گفتیم این نیز نتیجه‌ی مبارزه‌ای بسیار بزرگ است. ایجاد یک رابطه‌ی آزادیخواهانه آنچنان که تصور می‌کنید آسان نیست. ایجاد شخصیت زنان و مردانی چون شما مبارزه‌ای بسیار دشوار است. طرف چند تاثیر حاصل از اصول را شنیده، می‌تواند چند کتاب اخلاک‌گراانه بنویسد. کنتراگریلاها هنوز هم سعی در درک این رابطه دارند. زیرا بر من نیز تحمیل شد. می‌خواستند بطور قطعی مرا با این اسلحه نابود نمایند. باور کرده بودند که با اسلحه احساس صددرصد شکست خواهم خورد و چون به این باور کرده بودند نیز خود شکست خوردند. اگر من کسی بودم که آنها فکر می‌کردند البته که شکست می‌خوردم. اگر احساسی سنتی را پیشه می‌کردم، چه به شکل جنگ و چه به شکل تسلیمیت وارد نرهای سنتی شده و در هر دو حالت از بین می‌رفتم. اما صبر و نیروی تحلیل که بتدریج ایجاد شد این گره کور را گشود. پس از آن می‌بینید که توانست P.K.K و وضعیت ملی را نیز روشن کند. نتیجه‌ی آن ایجاد مجال آزادی کنونی است. این به انفجار بمب اتم و آزاد شدن انرژی شباهت دارد. یعنی این منفجر نمودن گره کور تاریخی ما و آزاد نمودن انرژی آزادی آن است. این جنبه به نوعی دیگر چگونه به میدان می‌آید؟ توجه کنید، در واقع این یک نیروی انفجار است و گرنه برای جنگیدن با دشمن چه چیز دیگری دارید؟ دشمن مسلح به تانک و توپ و هواپیماست و شما با هزار معضل گردهم می‌آید اما تحلیل فرد کرد، خانواده و رابطه نتیجه می‌دهد. انفجار ایجاد می‌کند و در نتیجه عمل تحقق یافته، سازماندهی ایجاد شده و به سطح ملی می‌رسیم.

اگر توجه کنید، وقتی اصل آزادی حاکم بر شما را توضیح می‌دهم و چگونگی برخورد با آزادی اجتماعی را نشان می‌دهم، همیشه از خود آغاز می‌کنم. فکر کنم این برای شما نیز ضرورت داشته باشد. زیرا راه حل کردی برای همه شما لازم است. حتی به نظر من برای تمامی جوامع آنگونه مصداق دارد و تحلیلی با دعاست. آیا با زندگی اینگونه‌ام کار بدی کردم؟ چه کسی می‌داند که مرا در این موضوع چگونه ارزیابی می‌کنید؟ یعنی مرا همانند تعبیر مادرم تفسیر می‌کنید، آیا اکنون من تنها مانده‌ام؟ همچنانکه باید پرسید چه کسی تنها ماند و چه کسی در رفت؟ این مطابق منطق مادرم - که می‌توان آن را منطق پدرسالاری نامید - و زندگی مطابق

پسر و دخترم از قبل حاضر شده و در محتوای آن نیز صد درصد بردگی و تخدیر وجود دارد. مخالفت ما با این اصل اجتماعی مهم است زیرا این اصل اجتماعی بستر همه نوع بردگی سیاسی نیز است. مخالفت آنا ریشیستی با آن و خواسته‌ی عشق و محبت خیابانی نیز آخر و عاقبتی ندارد. می‌دانید که در عصر ما محال است. فشار آوردنم بر خود برای حل آن نیز بدین دلیل می‌باشد.

در نگاهی به دختران نوجوان و جوانی چون شما تأمل کرده و گفتم: "چگونه به چالش اینها دست یافته و آن را حل کنم؟" من انسانی جسورم، آنگونه که تصور می‌کنید برای خود زندگی نمی‌کنم و برای خود نمی‌اندیشم. این نوجوان، این دختران چگونه خود را تحلیل خواهند کرد؟ به دختران ببینید، سرنوشت‌شان تماما از دستشان گرفته شده چیزی که حق می‌نامند، وابستگی به همدیگر بوده و حتی اگر وابستگی نباشد، می‌گویند؛ بیچاره در خانه ماند. در واقع با توضیح ادبی باید از جهات گوناگونی آن را دید. در تعجبم که چگونه دختری قبول می‌کند که اینچنین بماند. برایش تعیین می‌کنند که به چه کسی می‌دهندش و چگونه می‌دهند و بدتر اینکه دختر منتظر خواستگار می‌ماند. وقتی چنین امکانات اندکی در داخل نظام فراهم می‌آید نیز خود را با خوشبخت‌ترین فرد دنیا می‌شمارد. در واقع به نظر من این بزرگترین حقارتی است که یک فرد می‌تواند بر خود روا دارد. وابسته نمودن خود با ثروت و فشار آنهم برای خوشبخت‌ترین شخص ممکن می‌شود!

باید پرسید روح این شخص در کجاست و آیا دل و منطق دارد؟ شخصی که می‌خواهد تنها خود را اینگونه وابسته نماید، چقدر آزاد است؟ کسی که در این سطح پول و خشونت را بنیاد کار قرار می‌دهد از همان آغاز آزادی را از دست داده محسوب می‌شود. اگر بهتر نشان اینگونه باشند، خود حدس بزنید که سایرین چگونه‌اند! دختر روستایی و یا زحمتکشی که فاقد قدرت بیان است یک حیات بسیار فاقد چاره و فجع را داراست. وضعیت پسران نوجوان نیز هیچ تفاوتی با این ندارد، حتی بدتر است. هم‌اکنون از نظر مادی نیز ثروتی برای ازدواج وجود ندارد. نظام این را نیز تماما محال نموده است. حتی اگر باشد هم به چه کار می‌آید؟ گرفتن یک دختر با پول و یا قدرت چه معنایی دارد؟ به نظر من اگر جبهه‌ی مادی آن تامین شود نیز، رابطه‌ای که ایجاد می‌شود پیش‌روی نمی‌ارزد و نمی‌تواند احترامی را در خود پیرواراند. حقیقتاً نیز از روزی که خود را شناختم، هیچ احترامی برای این نوع روابط قائل نمی‌شوم. همیشه آن را کره دیده و لزوم دوری جستن از آن را می‌بینم. چنین روابطی را دوست ندارم. در جایی که همه عروسی برپا می‌کردند من به هیچ وجه برخورد خوبی با آن نداشتم. چرا؟ این در حالیست که یک رابطه‌ی اجتماعی ایجاد می‌شود آنهم در عرصه‌ای اساسی. چرا مخالف این هستم؟ پیداست که احساس خطر می‌کنم. پیش‌بینی‌های زود هنگامی دارم و با خود می‌اندیشم کسی که وارد این شود نابود خواهد شد و تنها برای نیفتادن به این نابودی هنوز هم چنان می‌کنم که جوان بمانم. زیرا سرشار بودن از انرژی از این می‌گذرد.

گریزه جنسی محض را با دو سه کلمه برایتان تعریف می‌کنم. گریزه جنسی محض هم‌اکنون در تمامی جوامع عقب‌نگه داشته شده همانند کشورهای آفریقایی که بویژه جنبه‌ی اجتماعی و فرهنگی‌شان توسعه نیافته است، تماما صورت یک فلاکت را بخود گرفته است. هنگامی امکانات جلوگیری از برخی جنگهای عصر ما و بیماریهای آن، همراه با گریزه جنسی محض جوامع عقب‌مانده، سبب انفجار جمعیت و در پی آن بسیاری از بیماریها شده و دنیایی بغرنج را ایجاد می‌کند. به اندازه‌ی امپریالیزم، زندگی عقب‌مانده‌ی اجتماعی نیز سبب این امر است. در اینجا در برابر هر دوی اینها جنگی را انجام می‌دهیم، یک مبارزه بزرگ اجتماعی. شاید این در آینده بهتر درک شود. P.K.K. از این نظر بزرگترین مبارزه اجتماعی را انجام می‌دهد. اگر در این مبارزه موفق شود، به سوسیالیسمی بسیار برتر از سوسیالیسم رئال دست خواهیم یافت. افراد بسیار کمی این جنبه‌اش را می‌بینند و بتدریج افراد بیشتری آن را خواهند دید.

حال جدیدا رابطه‌ی اجتماعی، رابطه‌ی آزادی و رابطه‌ی زن و مرد را روشنی می‌بخشیم. این را نیز بگویم که هیچ ایرادی ندارد. هنگام گفتن این سخنان نیز نمی‌گویم که قطعاً نمی‌توان روابطی ایجاد نمود اما به نظر من نمی‌توان مطابق تصور شما نیز رابطه ایجاد نمود. من تابحال با آن مشغول شده و اینهمه تحلیل انجام دادم اما هنوز هم ناکافی می‌دانم. علی‌رغم اینکه به عنوان یک مرد اینهمه توان تاثیرگذاری داشته و اینهمه پاینده‌ی محبت ایجاد کرده‌ام، شاید هنوز هم بسیار ناکافی و مملو از اشتباهات باشم. باید بیشتر بر روی آن کار کنم. اینهمه دختر جوان حداقل در ظاهر به صورت برابر به صفوف ما می‌پیوندند، حتی آنها را در ارتش نیز مشارکت دادیم و از این نظر یک برابری سیاسی و نظامی وجود دارد. همچنین روابط بسیار نزدیک اجتماعی نیز داریم. اما اینها تنها یک سرآغاز هستند. هنوز هم می‌پرسیم که اصل آزادی تا چه حد محسوس گشته و زنان چقدر پیشرفت می‌کنند؟ برای معنی دادن تمام

به یک اصل آزادی، ابتدا باید در دنیای درونی خود یک پیشرفت آزادی ایجاد نمایند. آنها که بسیار عقب مانده تر از این سطح هستند، وقتی با یکدیگر روبرو می شوند زبانشان بسته می شود. حتی برخی از اعمال جرم آمیز و به تبع آن محاکمه ها نیز پیش می آیند.

این اوضاع بسیار حزين قابل قبول نیستند. آنها که همدیگر را نمی شناسند و هیچ احترام و محبتی در برابر هم ندارند، ناگاه به وضعیت جنسی محض گذار می کنند. نتیجه اینکه نمی توانند خویش را کنترل کرده و چون این در صفوف نظامی پذیرفتنی نیست، تصفیه شده و سپس از ارتش به کناری نهاده می شوند. کسی که برخورد صحیحی با محبت و جنسیت دارد، البته که اجازه نمی دهد چنین مواردی پیش بیاید. غریزه ی جنسی یک چیز طبیعی است اما این طبیعی بودن در نظام، چه سنتی باشد، چه رسمی باشد، چه در جامعه سنتی باشد و مهمتر اینکه از منظر نظام داخلی ما نیز، مدنظر قرار دادن بسیاری از توازن ها را ضروری می گرداند. شاید حتی من هم بگویم کاش هیچ زنی نمی بود تا ما به راحتی یک ارتش تشکیل می دادیم. حقیقتا هم می توانستیم راحت تر ارتشی را تشکیل دهیم اما این به معنی عدم درک اصل آزادی و برابری می شد. ما از سر آغاز تاکنون برابری را اساس کار قرار دادیم. انقلاب را تنها مردسالارانه ندیده بلکه آن را همچون انقلابی با مشارکت زنان آزاد و برابر دیدیم. حال کارانمودن این اصل بسیار سخت است. به سبب این اصل اینهمه زن را مشارکت داده و اینهمه با آن مشغول می شویم اما هنوز هم تماما نتوانسته ایم از زیر بار مسئولیت آن بدر آییم. نیازمند تلاشهای بسیار بزرگتری هستیم. اما رفقای ما در یک آن رابطه برقرار می کنند و یا ناگاه انکار کرده و بی احترامی می نمایند. این آنچه ناچیز نیست. ما نیز شیوه ی بدست گرفتن زنان را داریم، هنوز هم سعی بر ایجاد شخصیت زن می نمایم. قطعاً می توانم بگویم که به هیچ وجه سهل نیست.

آزمون بسیار دشواری دارم. می توانم آن را یک رابطه ی جنون آور و نابودکننده عنوان کنم اما علی رغم آن پیدا است که چگونه توانستیم تحمل نمایم! قطعاً احترام و آفری هم به زن داریم. اشتیاقات بزرگی هستند اما واقعیت اجتماعی و سیاسی و ارتش بسیار مهمتر است. اگر به اینها توجه نمایم، شخصیت کرد قدیمی برده می گردیم که در آن صورت نیز در مقابل دشمن یک هیچ شویم. همچنانکه جامعه یک هیچ است. اگر آزادی شیوه ی روابط را قبول کنیم، بدون مبارزه از بین رفته و نمی توانید از عهده آن برآید. من از وضعیت دختران و مردانی که آمده اند آگاهم، پریشان شده اند. اکنون با هزار و یک زحمت سعی می کنیم که یک نظم معین بدان ببخشیم تا دختران بتوانند در همه ی ابعاد در خود پیشرفت ایجاد کنند، تا کردارهای حاکمیت آمیز مردان در هر سطحی محدود شوند و آزادی بر زبان رانده شود. در هر موضوعی تفاسیری انجام داده و انجام نیز خواهیم داد. مادامی که خواهان انجام یک انقلاب علمی هستیم این واجب است. یعنی کسی اجازه ندارد برای تحمل آن اظهار عجز نماید و از "ماندن خود در خانه" شکایت کند و بخواهد برخی غرایز را به شورش وادارد. شاید برای برخی از شما ابعادی غیر قابل تحمل داشته باشد اما یک انقلاب به هدر می رود. حال این یک راه حل کردی است، یک راه حل آپی نیست، باید به این مسئله توجه نمود. اگر آنگونه برخورد نمی نمودیم، من نمی توانستم شما را تا بدینجا بیاورم. حتی یک قهرمان زنی که به اینجا کشیدیمش بوجود نمی آمد. نه تنها به وجود نمی آمد بلکه باری گران می شد. از آزمونهای خود این را آموختم.

این پروواکاتور را "دست راست آپی" نامیده اند. در جایی که دست راست اینگونه باشد، سایر دستها چگونه خواهند بود؟ حال می گویند که زنان جنبش را پیش برده و به فلان روش راه مردان را باز می کند. این را از من پرسید. اگر صبر بزرگ و ابرام من بر آموزش وجود نمی داشت، آیا ممکن بود که حتی یک دختر را به کوهستانها ببری؟ بردن زنان به کوهستان در جامعه کرد و نگه داشتن یک زن در کنار اینهمه مرد و در شرایطی برابر و آزاد به چه معنا بود؟ این بدون تلاشی عظیم و ارزش اصول نمی تواند تحقق یابد. اندکی خود را بشناسیم، بویژه قشر زن قطعاً باید زن را به خوبی بشناسد. اگر جامعه ی خود را نشناخته و نداند که در مقابل کدام جامعه و کدام رابطه ی حاکمیت آمیز سر برداشته، به هیچ وجه نمی تواند انقلابی گردد. یا همانند یک برده تسلیم رابطه ی مردسالارانه شده و یا آتارشیست شده، به مقررات و قانونی توجه نخواهد کرد و اینها مکرراً دیده می شوند. در صفوف ما این نوع روابط بیشتر از هر چیز مشکل ساز می شوند.

اگر به روابط حزب توجه نمایم، هیچ موضع استبدادی نمی ماند که مردان در موضوع زنان اتخاذ نکنند و دشوار نیست که پیش بینی کنیم زنان نیز به صورت برده وار تسلیم آن می شدند. چه کسی برای یک رابطه با سطحی بالا حاضر است؟ در میان شما چند نفر توان ایجاد یک رابطه ی متعادل را دارند؟ تا چه حد اصل میهن دوستی ما را مدنظر قرار می دهند که این خود به تنهایی یک

وظیفه است. شما حتی نمی‌توانید به اینها نزدیک شوید. همچنین ایجاد انسان آزاد، ایجاد روابط خلق بر اساس معیارهای حزب و مهمتر از همه پیاده کردن این در ابعاد زیبایی و اجتماعی را تا چه حد برآورده کرده‌اید؟ بدون اینها آیا ما می‌توانیم هر نوع رابطه‌ای را به صورت "تیک" تفسیر کرده و آن را تأیید نماییم؟

این را به صورت یک قانون مطرح نمی‌کنم، اما نمی‌خواهم ابزار دست برخوردهایی شوم که اینگونه با آزادی در چالش هستند، بلکه آگاه می‌نمایم. چیزی که انجام دادم، آگاه نمودن زن و مرد است. ممنوعیت آنچنانی را اعمال نمی‌نمایم، اما آن را تأیید هم نمی‌کنم. تا آخرین حد زنان را آگاه و توانمند می‌نمایم. باید به آنها توان داد، زیرا کسی که توان نداشته باشد، توان متحقق نمودن طلب خویش را نیز نخواهد داشت. برای نیفتادن به دورویی باید آگاه شده، سازمان یافته و حتی مسلح گشته و ارتش تشکیل شود تا زنان بتوانند خواسته‌ی خویش را مطرح نمایند. اکنون این اصل، تشکیل ارتش زنان با تلاشی مضاعف را نیز می‌طلبد. یک رابطه‌ی سالم عاطفی ابتدا به یک پیشرفت سیاسی و نظامی نیازمند است که مشروط به آگاهی معین قبل از آن نیز می‌باشد. حال زنان و مردان بسیاری می‌گویند که: "چه لزومی دارد؟، ما چشم‌پسته عاشق همدیگریم، به همدیگر وابسته نیستیم، در حق همدیگر بدی روا نخواهیم داشت و مهمتر از همه اینکه همه چیزمان از آن حزب است" من هم می‌گویم که گویا خودفریبی تو کافی نیست می‌خواهی مرا نیز فریب دهی؟! عاشقانی اینچنین نمی‌دانند وطن، خلق و حزب چیست و من تماماً مخالف چنان عشقهای کورکورانه‌ای هستم، آنرا نفرت آور دانسته و تحقیر می‌نمایم. حال عیان است که تا چه حد برحق هستم.

چه زیاست که زنان و مردان کرد را به عواطفی دیگر پایبند ساخت. چه زیاست که به تدریج آنها را از روابط منفور و غریزه جنسی محض آنها دور کرده و روابطشان را تعالی بخشید. باز هم اگر کورکورانه همدیگر را وابسته کرده و در کنار آن چند فرزند داشته و صاحب خانه نیز شدند، چشمشان دیگر چیزی نمی‌بیند. چه تعالی است که بجای آن روابط وطن، خلق، حزب و رفاقت را به سطح احساس رساند. بیشتر هیچ احساسات ملی اینگونه‌ای وجود نداشت. من هم همانند شما می‌توانستم کورکورانه خود را وابسته‌ی خانواده، زن، مزرعه، مال و ملک نمایم. اما خود را وابسته نکردم و برای اینکه خود را به حالت یک میهن دوست در آورم چه‌ها که نکردم! تلاشهای بسیاری لازم شد تا خلق را تشخیص داده، حزبی شده و رفیق و آزاد شوم و هنوز هم تلاش به خرج می‌دهم. احترام، باید بر محور این ارزشهای اساسی ایجاد شود. در غیر اینصورت نمی‌توان احترامی برای احساسات شما قائل شد.

در نتیجه نیز پروواکاتورهایی مطرح می‌شوند، صدها تن از این دست مطرح شدند. چه چیز از این احساسات، گریزها و عشقها دستگیرتان شد؟ اینها هر روز دیده می‌شوند. به طور حتم نیز مرا متهم می‌کنند و از علاقه من به زنان شکایت دارند. باید علاقه‌های من و مواردی را که نمی‌پذیرم به صورت صحیح درک شوند. اگر این را درک نکنید، قطعاً نمی‌توانید سطح اجتماعی و ملی را نیز درک نمایید و این نیز بسیار مهم است. برای من مهم این است که سطح ملی و اجتماعی، به این شکل درک شوند که زن و مرد چگونه باید باشند. اگر درک نکنید، نمی‌توانید مبارز نیز گردید. آشکارا به شما می‌گویم: همانند این خائنان شده، اتهام نسبت داده و سپس نیز خواهید گفت که آپو ما را خواهد کشت. نخیر، همه چیز روشن است، من کسی هستم که راهگشای ایجاد اینهمه زن آزاد شده‌ام. چه دلیلی دارد مانع تو و احساسات تو شوم؟ اما من حتماً اینها را به برخی ارزشها پیوند خواهم داد. آنها که می‌خواهند با تکیه بر رهبریت ما خود را از روابط زن و مرد نجات دهند، آنها باید که میهن دوست، مبارز و سازماندهنده‌ای نیرومند هستند.

کسی که اینها را مبنا قرار ندهد، از همان ابتدا عشقش را برهم خواهیم زد. طرف پروواکاتور می‌گوید: "می‌خواست ازدواج ما را بر هم زده و زنم را بگیرد، ما نجات یافتیم" تنزل نمی‌کنم، البته که اگر بخوام زن همه‌شان را از دستشان خواهم گرفت. من انقلابی هستم اگر انجام ندهم، عیب است. اگر بخوام اکنون تمام زنان کرد را از دستشان می‌گیرم. در این هیچ شوخی وجود ندارد. معنی این است؛ تو در این رابطه‌ی خود یک پست فطرتی؛ خائن وطن و آزادی هستی، خائن به عشق و عواطف هستی و ثابت هم می‌کنم که اینگونه است. چرا باید خائن را عفو کرده و آزاد بگذارم. چنین کسی باید مجازات شود. یک محبت بزرگ به وطن، خلق، سازمان و رفیقت روا دار تا بزرگترین عشق از آن تو شود. عدم قبول اینها و داشتن احساساتی بر مبنای انکار این موارد و یا خواسته‌ی اندیشیدن به دختران و ارضای غریزه‌ی جنسی تماماً پست فطرتی هستند. ما کودک نیستیم، قویترین مرد در این مورد من هستم. شوخی و اغراقی هم قطعاً ندارم. توان خود در برابر زنان و اینهمه توان فداکاری و نظم مردان را نیز از اینجا می‌گیرم و این حقیقتاً سبب می‌شود تا توان بزرگی برای ایجاد شکل‌ها داشته باشم. باید این را اینگونه به صورت صحیح مطرح نموده و گرنه به وضعیتی خواهیم افتاد که توان نفس کشیدن نیز نخواهیم داشت. گره کور این است و راه باز کردن آن نیز این. در همان حال

آزمون بزرگ حیات من است، زیرا من بیشتر از ده سال در برابر رابطه‌ای صبر کردم که کمال پیر نمی‌توانست بیست و چهار ساعت آنرا تحمل نماید. این تنها یک نمونه آن است، هزاران مورد همچون این انسان را بسیار می‌رنجانند. اما وقتی در برابر همه‌شان صبری بزرگ روا داشته می‌شود، احساساتمان نیز به توان بزرگی می‌رسند.

من هنگام انجام این کار، هیچ کس و بویژه زنان را تحت فشار قرار نادم. اگر رغبت، احترام وافر و امر بزرگی که زندگی را عمیقاً تحت تأثیر قرار دهد نباشد، حتی یک زن نیز نمی‌تواند در این شرایط ما بسر برد و نمی‌توانید هیچ یک از این دختران را نگه دارید، سر برداشته و می‌گریزند. اما به شخصیت آنها و یا بویژه برخی حقوق حیاتی غیرقابل اغماض آنها علاقه نشان داده و کارایی می‌بخشیم. آنها نیز به صورت برحق احساس پابندی بزرگی به واقعیت رهبری می‌نمایند. همچنانکه بزرگترین عمل محسوب می‌گردد و تماماً در چارچوب این اصل است. تلاش عملی بزرگ و قهرمانی صدها دختر جوان نیز اینچنین روی می‌دهد. در تاریخ سایر ملل یکی - دو مورد وجود دارد، در میان ما صدها تن وجود دارند و همه‌شان در سطح قهرمانی بوده و چیزی که نشان داده می‌شود یک جنگجوی معمولی هم نیست. بله این یک واقعیت است و پیداست که خود بخود به این وضعیت نرسیده‌ایم. حال آیا صحیح است که از اینها چشم پوشیده و احساسات و برداشت ویژه خود از روابط را مطرح نماییم؟

رابطه‌ای که جمهوری ترکیه بسیار بدان امید بسته و حتی می‌خواست مرا با آن نابود نماید تبدیل به رابطه‌ای شد که وی را نابود می‌نماید. اگر یک کرد سنتی می‌بودم، قطعاً مرا نیز نابود می‌نمودند. لیکن با نشان دادن توان تحول خویش، رژیم ترکیه را در این روابط نابود نمودم. هزاران رابطه‌ی کرد آزاد و زن آزاد را ایجاد نمودم. هم‌اکنون بویژه زنان کرد پیشرفت بسیار باشکوهی دارند. اگر بر این تلاشها پافشاری شود، شما نیز می‌بینید که زنان نیرومندی بوجود می‌آیند. از هم‌اکنون نمونه‌های آن بسیار جالب بوده و این توجه جهان را نیز جلب می‌نماید.

هنوز در سرآغاز کار، زنان از درون گرد و خاک و زنگ چهار هزار ساله سر بر می‌آورند. حدس بزنید هنگامی که پیشرفتی تمام‌عیار می‌نماید چه خواهد شد. اگر عواطفی دارید، چگونه در زندگی مشارکت می‌کنید؟ پابندی‌هایی که پیرامون این ارزشهای اساسی ایجاد می‌شوند با جنبه‌ی اجتماعی، عواطف، رغبتها و اراده‌ای که کسب کرده به تنهایی نیرویی به اندازه‌ی اتم را آشکار می‌سازد. در پی این بوده و این موضوع آنگونه که تصور می‌شود تلاشی معمولی نیست. بویژه در پیشرفت زنان، با برخوردی رادیکال متحول می‌شود. مبالغه نمی‌نمایم، هنوز هم این تلاشها را ادامه می‌دهیم. خلاصه‌ی فعالیتی است که نیازمند صبر است. باید از قالبهای سنتی نیز دوری کنیم. در این روابط به عمقی معین دست یافتیم. برخورد احترام‌آمیز، برابر و آزادانه وجود دارد؛ سرکوب، حيله‌گری و کریه نمودنی در کار نیست. در این روابط بویژه در صفوف ما سرکوب متکی بر نیروی ریاست و مردسالاری جایی ندارد. مسئله با چنین برخوردهایی حل نمی‌گردد. جنبشی است که تماماً با آزادی، آگاهی، سازماندهی و سطح مبارزه بسته بودن و اسارت موجود در شخصیت زنان را پشت سر نهاده و پیشرفت می‌دهد. عشق تنها در ارتباط با این امر می‌تواند ایجاد شود. بدون رسیدن به این، بحث نمودن از روابط به تنهایی، شما را دچار اوضاعی دشوار خواهد نمود.

جنبش ما یک جنبش مبارزه است. در این مورد برخی نکات اساسی را توضیح دادیم. اهتمام به خرج خواهیم داد تا به تدریج آن را در حیات روزانه نیز توسعه دهیم. اگر اولین گامها را به صورت سالم بردارید، سایر گامها می‌توانند به صورت نیرومندتر برداشته شوند. زنان باید بخود اعتماد نمایند. همچنین باید برای حل مسئله زن نه مطابق برخورد اجتماعی سلطه‌گرانه، بلکه با برخوردی در شرایط برابر و آزاد و خاص به خود توان نشان دهیم. به طور قطع این لازم است. زیرا شیوه‌ی تفکر کهن شما در مورد زنان ما را دچار دشواری می‌نماید. احترام و زندگی در آن وجود ندارد. آزمون خود را برایتان گفتم. گریلا مستلزم مبارزه است. با فردیت، بکار بستن نیروی سیاسی و یا حيله‌گری روستایی و مکاری زنانه نمی‌توان انسانی را ایجاد نمود. اگر سعی کنید ایجاد کنید نیز خود دچار ضرر و خسران خواهید شد. موردی که می‌ماند، دنیایی است که با مبارزه‌ای متهورانه ایجاد می‌شود. انقلاب نیز ابزار ایجاد دنیایی اینچنین است. انقلابی که به دنیای آزادیها توجهی نداشته و یا به صورت وسیع در موضوع زنان تامل و کار نمی‌کند، جنبش طبقه‌ای دیگر و یا انقلابی مردسالارانه می‌شود که این انقلاب ما نیست. انقلابی که P.K.K. پیشاهنگ آن است، دارای یک خصوصیت انقلابی است که از این نظر آزادی زن را در سطحی که شاید در هیچ انقلابی دیده نشده تحلیل نموده، سازماندهی کرده و از این نظر هر روز بیشتر از پیش نمود می‌یابد. آنها که دارای ادعا بوده و می‌خواهند پارامترهای شخصیتی P.K.K. را

کسب نمایند، باید گامهای خود را آگاهانه برداشته و این نوع پیشرفتها را به دقت موشکافی نمایند. بویژه کادرها، باید توان ارزیابی دقیق تر و متقابل خویش را داشته باشند.

از هم اکنون آشکار شده که این تلاشها به هدر نخواهند رفت. پیشرفت زنان غروربخش است. **بدون پیشرفت زنان فکر نمی کنیم که زندگی پیش رود. زیرا مردی که بسیار پیشرفت نموده و از نظر سیاسی - نظامی توانمند شده، همیشه سرکوبگر بوده و سبب جامعه ای استثمارگر نیز می شود.** اگر خویش را سوسیالیست می نامیم، باید پیشرفت اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی زنان را نیز حداقل به اندازه ای که بتواند از این خطر پیشگیری نماید، مدنظر قرار دهیم. آشکارا نیز می گویم که انقلاب خویش را از این نظر همچون یک انقلاب اجتماعی و انقلاب زنان توسعه خواهیم داد. تفسیر گامهایی که برداشته ایم بر این اساس، دارای اهمیت است.

اگر توجه شود؛ سعی می کنیم تا انقلاب و حزب و جنگ مان را با زبان ادبی و هنری نیز توضیح دهیم. بدون شک نباید انتظار رود که همه چیز در آنی تحلیل شوند. اما از هم اکنون پیداست که جنبه ی علمی تحلیلات، اراده مندی را سبب خواهند شد. عمل ما در مورد تعریف زندگی اجتماعی از این نظر قطعاً به حوزه ی سیاسی و نظامی را نیز نیرو خواهد بخشید. همه باید آشکارا بدانند که هیچ فعالیت سیاسی و نظامی نیز نمی تواند به شکل انکار، محدودیت سازی و تحقیر نمودن گزینه ی اجتماعی مان تحقق یابد. در تاریخ حزب ما و در مبارزه ی ما که هنوز هم به شیوه ای همه جانبه ادامه دارد، تحلیل خانواده به عنوان یک نهاد اساسی که زندگی اجتماعی تحمیل می نماید و مسائل موجود در سطح روابط زن و مرد به شیوه ای ژرف بدست گرفته می شوند.

درک این سطح که هنوز در سطح تحلیلات بوده و نهادینه کردن تدریجی و پیشرفت معقول آن موضوع بحث است. همانند موضوعات دیگر تداوم یک صبر، اصرار بر کار و مبارزه به صورت مستمر سبب پیروزی عظیم خواهد شد. در زندگی اجتماعی نیز شیوه مان باید شیوه ای باشد که موفقیت را گام به گام قطعیت می بخشد. همه نوع انکارگرایی و برخوردهای ناچیز عاطفی باید پشت سر نهاده شوند.

کسی که توان تعالی دادن عواطف خویش و مشارکت دادن آن در خلاقیت خویش را دارد؛ کسی که بتواند غرایز را بر اساس عواطفی که بیشتر متعالی شده اند تربیت نماید، کسی که قادر باشد روابط خانوادگی، کلان و قبیله را به سطح ملی برساند، همچنین توانایی دستیابی به سطحی که بتواند عواطف رفیقانه و دوستانه را نیز به عواطفی متحول نماید که سطح ملی و اجتماعی آن پیشرفته باشد، از مقتضیات بسیار با اهمیت این رویداد می باشند. نباید هیچ رابطه ی فردی و روابط رفیقانه، محبت و یا عاطفه جلوتر از سطح ملی و اجتماعی و نمودهای عاطفی آن گردند. تربیت درست در اینجا، مدنظر قرار دادن سطح ملی و عاطفی و پایبندی به ارزشهای میهن دوستی و ارزشهای رهایی خلق و منافع حیاتی آن را مقتضی می گرداند. اگر در روابط خانواده تصمیمی متقابل اتخاذ شود، کنترل پی در پی این امر را مشروط می گرداند. عدم دچار نمودن خویش به عواطف ناچیز تحت هر شرایطی، لزوم داشتن برخوردی با معیارهای مناسب و منطقی در عواطف خویش را مقتضی می گرداند. تمامی اینها برای توسعه ی حزب و آموزش کادر جوانی غیر قابل اغماض هستند.

بیان نمودن واقعیت ما خجالتی در بر ندارد. من نیز خویش را اینگونه بازگو می نمایم. درست برعکس، این راه بیرون کشیدن خویش از وضعیت خجالت آور است. هیچ کدام از شما نباید با توجه به داشتن برخی وضعیتها در گذشته و عیب پنداشتن آن بر خویش سرپوش بگذارد. جسورانه خویش را بشناسید و هنگام انجام این نیز تحول را بنیاد کار خویش قرار دهید. بویژه در اوایل شاید مواردی بسیار خطرناک ممکن است تحمیل شوند. هر دختر جوان هنگامی که هنوز هفت و یا ده ساله است با رفتارهای مردانه ای روبرو است که غرور انسان را می شکند. در خانواده نیز آنگونه است. حتی پدر نیز با تایید "حاکمیت پدر" و به دلیل این ایدئولوژی برخوردی شرافتمندانه ای روا نمی دارد. بنابراین زنان تنها در محیط P.K.K می توانند خویش را جسورانه شناخته و بتدریج آزاد نماید. استفاده شایسته از این بزرگی P.K.K، یک مجال حیاتی برای آنهاست. باید با استادی تمام از آن استفاده نمایند. امکان یافتن چنین محیطی در هر سازمانی هم وجود ندارد. معنی و ارزش این امر نیز بزرگ است، باید به خوبی از آن استفاده نمود.

با روابط آسان اقتدارمحور، تشکیلات و نظامی، روابط آسان زن و مرد ایجاد نمی گردد و نمی توان با عواطف ناچیز و فدا نمودن خویش نظامی گری نمود، بلکه تنها می توان قربانی شد. با خواسته ی تصرف سازمان نمی توان آن را به چنگ آورد بلکه

معضل سازی می شود. با بدست آوردن آسان و سهل همدیگر نمی توان از آن همدیگر شد. بلکه خائن می توان شد. با توجه به تجربیات خویش می گویم - که باید تربیت خویش را در موضوع روابط زن و مرد به صورت مطلوب متحقق نمایم. این مطلوبیت بیشتر از حدی که تصور می شد می تواند مفید فایده باشد.

بدست گرفتن زندگی اجتماعی آنچنان که تصور می رود آسان نیست، اما چنان هم نیست که نتوان از عهده ی آن برآمد. تحلیل این زندگی برعکس چیزی که تصور می رود مانع پیشرفت سیاسی و نظامی نبوده بلکه دارای خصوصیتی محرک و پیشرفت دهنده است. فکر نمی کنم آنان که برداشت اینچنینی از تحلیل و تحول اجتماعی ندارند بتوانند سیاستمداری بزرگ و یا صاحب یک استعداد نظامی بزرگ شوند.

مبارزه ی بزرگ ما در عرصه ی اجتماعی، سبب شد که از نظر سیاسی و نظامی نیز نیروی بزرگی به خرج دهیم. هرچه که در دهلیز رابطه ی اجتماعی، بن بست و پستی موجود در روابط زن و مرد را می دیدم، لزوم در پیش گرفتن سیاست را احساس می کردم. لزوم پرداختن به سیاست نیز سبب شد تا تلاش بزرگی برای نظامی شدن انجام دهیم.

ادراک نیک است. ادراک سرآغاز زندگی است. تنها با درک واقعیت اجتماعی می توان موجودیت اجتماعی را آغاز نمود و زندگی کرد. سعی می کنیم فقر و ناآگاهی عظیم موجود در این مورد را برطرف نماییم. چیزی که جای خجلت است این است که با نیست انگاری تمامی موارد، خویش را فاقد مسئولیت و دور از چاره رها کنیم. کار صحیح این است که از تمامی عیبها خویش را رها کرده، واقعیت را تشخیص داده و درک نموده و به همان اندازه نیز با رغبتی عظیم توان تحول را نشان دهیم. این در صفوف ما به معنی گذار از گره کور زندگی به راه حل بوده و پیشرفت صحیح در زندگی اجتماعی است. خلق ما نیز اکنون در حال متحقق نمودن رهایی اجتماعی است. زنان نیز علاقه ی وافری به رهایی اجتماعی نشان می دهند که نیاز فراوانی به آن احساس می کنند و بسیار قهرمانانه حق مشارکت در آن را به خود می دهند. بدیلهایی که داده می شوند نشان از ارزش آزادی دارد. بویژه چهار قهرمان زن⁹⁵ که خودسوزی نمودند، صاحبان یک زندگی هستند که بسیار واجب و مقدس و فراموش ناشدنی هستند. نمی توان تفسیر دیگری نمود. یک جنبش حزبی که سبب این امر شده ارزشمند است. باید بتوانیم این ارزش را به صورت ژرفتر درک نمایم.

واقعیت تداخل سیاست و هنر

می توانیم با نیروی هنر حیاتی را که در پی توسعه ی آن هستیم نشان دهیم. هنر نشان از خلاقیت به هنگام سرآغاز بدست گرفتن زندگی بدین شیوه است. محصولات با ارزش بی دربی بوجود می آیند. اگر توجه شود، به حدود هنر رسیدیم. نیاز چنین برخوردی با زندگی ما را به نیروی یک هنرمند می رساند و نشان می دهد که می توانیم دارای یک فعالیت هنری باشیم. بدست گرفتن اینگونه ی زندگی از نزدیک با توان پاسداری از هنرمان در پیوند است. برداشت هنری صحیح از این نقطه آغاز می گردد. بنیانهای این نیز بدین شکل پی ریزی شده اند. هنر و هنرمندی حقیقی، یک مبارزه ی بسیار دشوار را اینگونه انجام داده و خواهد توانست که بتدریج آنرا توسعه دهد. جنبش انقلابی ما همانند یک بازی هنری پیشرفت می نماید. سیاست و هنر متداخلند، به نوع دیگری نیز محال است. توانایی من در ایجاد شخصیت خویش به شکلی که اینهمه نقش دارد، ناشی از این است که هم همانند یک هنرمند بوده و هم نشان دادم که قادر به انقلاب هستیم. اگر سرآغاز اینگونه باشد بتدریج شاخ و برگ داده و صاحب عمل خواهیم شد. انقلاب ما به تدریج به برخوردی هنری، شخصیتهای لازم برای آن و نمود نهادینه شده ی آن دست خواهد یافت.

می توانیم نگرشی غنی نسبت به زندگی داشته باشیم. می توانیم زندگی را از تمامی جبهه ها پرجنبه و شکست ناپذیر نماییم. من در پراکتیک خویش سعی بر نشان دادن این امر نمودم. باور دارم که در زندگی خویش خود را شناخته و ضعفها و راههای نیرومند شدن را با صبری بزرگ بدست گرفته ام و نیکی هایی را که می توانستم برای خود و خلق خود انجام دهم، انجام داده ام. اگر برخی این را نپسندند نیز آنها را به میدان رقابت دعوت می نمایم. بفرمایند و خود انجام دهند. زندگی موجود در برابر دشمن در مقابل دید

⁹⁵ مقصود چهار رفیق: رونا، پروان، روشن و زکیه آکان است.

همگان است. اگر قادر به انجام کار به شکلی بهتر از من هستند، اگر می‌خواهند مرا خرد کرده و همانند یک خدمتکار بسیار معمولی بکار بندند نیز، من برای تمامی این اعمال حاضریم. اما کسی طالب این کارها نمی‌شود.

چون من به خلق پاینده بوده و نمی‌خواهم همچون کسی باشم که در پی زندگی سهل است، هر چه قدر که تحت فشار قرار گیرم نیز بجای گریز از آن، دست به مسائل برده و راه را بر یک پیشرفت اینچنین مبارزاتی گشودم. این همراه با خلق انجام شد. به این نیز اهتمام بزرگی ورزیدم. نتیجه‌ای که باید از این گرفت این است که اگر بتوانید به صورت صحیح و کامل به این کار بپردازید، می‌توانیم بیشتر از این نیز انجام دهیم. اگر بتوانید مورد ما را عمیقاً موشکافی نمایید، خواهید دید که نیروهای مخالفی وجود دارند که شما را وابسته می‌سازند و تحلیل همه‌جانبه‌ای از خود انجام نداده‌اید. بدین سبب به هدر می‌روید. این مثال هم شما را تحلیل کرده و هم سبب می‌شود که به معیارهای اجرای آن برسید. به شدت نیازمند این امر هستید. از زندگی چشم‌پوشید. با اشتیاقی بزرگ زندگی را در آغوش بکشید.

نباید زندگی را با برخوردی عاجزانه مورد ارزیابی قرار دهیم. شاید برخی از شما مرا بسیار افراطی بپندارید و با خود بیندیشید که آیا انسان اینهمه تلاش صرف می‌نماید؟ بسترهای آغاز کار و افراد بسیاری که مرا درک کنند را هم نداشته‌ام. تمامی آنها با زحمات فراوان و طی سالیانی دراز به وجود آمده‌اند. حال این کار را پیش می‌برم اما شما صاحب بسیاری از موارد حاضر هستید. البته که اگر در اینجا استعدادهای خویش را شکوفا نکرده و وظیفه‌ی آفرینش خوش را بجای نیاورید، نه ارزشی برایتان می‌ماند و نه کسی جدی تلقی‌تان می‌نماید.

گرفتن تایید از ما به معنی آن است که باید قادر به آفرینش بود. آشکار است که هم شما به این نیاز دارید و هم درک درونی این به عنوان یک وظیفه و بجای آوردن ملزومات آن، یک واقعیت غیرقابل چشم‌پوشی رهبریت ماست. حداقل باید بتوانید این مسیر را پیگیری نموده و آن را عمق بخشید. زندگی را از این پس بیشتر غنا خواهیم بخشید. می‌خواهیم موفق به این کار شویم و این ثابت خواهد شد. سعی می‌کنیم نشان دهیم که یک شخصیت که حتی دشمن نیز سالهای طولانی به وی شانس نداد و مورد استهزاء جامعه قرار گرفته و حتی نزدیک‌ترین رفیق قادر به پیشگیری توانمند آن نبوده است، چگونه خویش را می‌شناسد، تلاش می‌نماید و موفقیت کسب می‌نماید. این چگونه تحقق یافت؟ باید این را فرا بگیرید.

من ساحر نیستم، تنها صاحب تلاشی باهیت هستم. در من علاقه‌ی وافری وجود دارد. به صورت سریع و مداوم می‌توانید همه شان را ببینید. این امکان بخشیدن جهت برآوردن اهدافی است که بسیاری از شما همه‌چیز خود را به آن اختصاص داده‌اید. نمی‌توانم به نوعی دیگر نسبت به انسانهایمان محترم باشم. آلام و دلنگی‌های بزرگ به نوعی دیگر برطرف نمی‌شوند. به نوعی دیگر نمی‌توان این دنیای بشری و کراهت را از حالت تقدیر درآورد. من نمی‌توانم تسلیم تقدیرگرایی شده و سرنوش خود را همانند بسیاری از شما وابسته گردانم.

پایندی صادقانه به خواسته‌های آزادخواهانه ارزشمندتر است. احترام بیشتر به خود را با پیشروی به سوی آزادی متحقق خواهیم ساخت. باید مطمئن باشید که بیشتر از خود این را برای شما انجام می‌دهم. در شیوه‌ی من پیش بردن بهتر رفیق خود و پیش بردن خویش در اراضی ناهموار و برعهده‌گیری افزون خطر وجود دارد. ما رفیق راه چنین راهی هستیم. تا کنون به شکلی قوی نتوانستید از آن استفاده کنید. علی‌رغم این احترام وافری به جسارت، فداکاری و تلاشهایتان داریم. اما به نظر من می‌توانستید یک مجری موفقتر شیوه‌ی ما باشید. اگر از این پس حداقل چنین تقابلی در مقابل خاطره‌ی اینهمه شهید بدهید، شایسته‌ترین عمل را برای خود، حزب ما و خلق ما، همچنین تمامی انسانیت انجام خواهید داد.

شاید دشوار باشد و حقیقتاً هم آنگونه است. اما باید به انسان خود و انسانیت اعتماد نمایید. آفریدن چنین توانی در درون خود بدست انسانی چون من، تا حد آخر می‌تواند اطمینان‌بخش باشد. اما این اعتماد به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه نشان دادن تلاشی شدید را نیز مقتضی می‌گرداند. اگر علی‌رغم مکان و هر رویدادی با گامهای بسیار حساب شده پیش روید، فکر نمی‌کنم دشمن و جنگ ویژه‌ی او و تمامی پشتیبانهای آن بتوانند ایستادگی نمایند. این را ثابت نیز نمودیم. خشم ما ناشی از عدم درک شایسته‌ی این، همچون یک تقدیر کوچک و محقر ماندن، و غرق شدنی ترسووار و کریه و نابودی است. پذیرفتن این امر به معنی رواداشتن بزرگترین حقارت برای خویش است.

انسان می تواند در برابر گرسنگی، تشنگی و هرچیز دیگر مقاومت نماید اما تحمل این شیوه‌ی حقارت را ندارد. من به سبب عدم تحمل در برابر این امر انقلابی هستم. خشم و اشتیاقم بزرگ است. به سبب عدم تحمل این امر مبارزه‌ای بزرگ سازمان داده و فکر می‌کنم به همین دلیل موفقیت کسب می‌نمایم. این شیوه را کسب نماید تا موفقیت شما نیز اینچنین عظیم باشد.

15 اکتبر 1994

فصل هشتم

من بازتاب یک خلق هشتم

یک شیوه آهسته کار و کم کاری دارید که ناشی از عدم تفکر سیاسی-نظامی و درنیامیختن این با زندگی عملی است. تمرکزی را که برای خود شایسته دیده‌اید، در انسان راحتی درونی ایجاد نمی‌نماید. تاکید می‌کنم که ابتدا باید عقب‌ماندگی خود را ببینید. به دشمن و جنگ بنگرید تا واقعیت خود را دریابید. بسیاری از شما در این سن تقریباً غیرقابل شناخت هستید. هم از گریلا و پیکارجویی سخن می‌گویید و هم شخصیت شما در وضعیتی غیرقابل شناخت است. این یک بی‌احترامی عظیم برای خود است. به نظر من این یک تقدیر نیست.

فکر می‌کنم که امکانات رو به رشد P.K.K شما را میراث‌خوار نمود و یا سبب پیشه کردن برخورد امکان زندگی راحت در شما شد و البته که تمام اینها اشتباه است. شاید انقلاب و P.K.K سبب ایجاد امکان زندگی برای شما هم در شمال و هم در جنوب [کردستان] شود. حتی شاید بار جنبش چپ در ترکیه را سبک نماید اما نتیجه‌ای که باید از این گرفت این نیست که به این صورت خصوصیات شخصیتی خود را در کار بازتاب دهید. به من بنگرید، من خود را تحلیل می‌نمایم. اهتمام بسیاری می‌ورزم تا به صورت جوهره‌ی پیشرف در آیم. بنگرید و مقایسه‌ای صحیح انجام دهید. این را بویژه برای شما می‌گویم. دیگر وابستگی‌های سطحی که معنای سیاسی، نظامی نداشته و از نوع ایلپاتی و رفیقانه هستند به هیچ وجه مرا جذب نمی‌کنند و برای آن معنایی نیز قائل نیستم. نه من نیازی به این نوع وابستگی‌ها دارم و نه شما احتیاجی به این نوع وابسته شدن‌ها دارید. دیگر باید توان بدست آوردن شخصیت لازم را کسب کنید. ما یک سازمان جدی جنگی هستیم، به اندازه‌ی مقررات سازمان جنگ باید معنای شخصیت لازم آن را نیز درک کرد. شمار آنها که به سبب همخوانی با مقررات جنگ و عدم خودسازی خود با شیوه‌ی مبارزان، دچار خسران می‌شوند بسیار زیاد است.

در زندگی تا آخرین حد بی‌رونی و فاقد چاره هستید. من هر روز در درون آن بوده و با شخصیت‌های شما در منازعه هستم. شما این شخصیت‌ها را همچون شخصیت تقدیری می‌بینید که با خصوصیات و عادات اساسی به حالتی حاد درآمده است. نه دست برداشتن آسان از این علایقات ممکن می‌گردد و نه این امر را می‌پذیرید. **عدم ایجاد پیشرفت در خود به بیانی بسیار ساده بردگی است.** بسیار راحت با زندگی برخورد می‌نمایید. قلعه‌هایی که در میهن ما باید با انقلاب فتح شوند و یا موضوعات پیشرفت انقلابی بسیار فراوانند اما رزمندگان ما حتی از راهایی خویش عاجزند. در کوهستانها و حیات گریلابی لحظات آنچنانی فرا خواهند رسید که از زندگی عاجز گشته، معنای زندگی را دریافته و حتی نخواهید توانست دارای یک برخورد محترمانه شوید. نقشه‌ای در میان نخواهد بود و چندان رغبتی برای فتح نخواهید داشت. آنگاه چگونه به شما زندگی ببخشیم؟

زندگی شما در P.K.K همانند شیوه زندگی خلق برده در درون نظام حاکم است. بهانه‌تان نیز آماده است: مرگ سهل است. می‌خواهم به شما نشان دهم که خود را تحلیل نمودم. در دورانی شدید و جایی که امکان و بستر برای کوچکترین پیشرفت نبود، در دورانی که حتی در کلمات هم پیشرفتی بدست نمی‌آمد، ما چگونه برای خود زندگی ساختیم؟ اما شما برای چه زندگی می‌کنید؟ آیا رغبت، هدف و افق معینی دارید؟ آیا می‌خواهید یک چیز را به زیبایی به دست بگیرید و یا می‌خواهید اثری داشته باشید؟ آیا می‌توانید پرورش یک جنگجو و تشکیل

ان یک وظیفه درک نمایید؟

ان سلف با آن برخورد کرده و متحیر شدم. این

ان مهمترین معضلی است که در س

انسانها چرا نمی‌خواهند پیشرفت کنند؟ - - - - - ان همیشه خیره بدنبال چیزهای دیگری است؟ همه می‌دانند که فردیت 12 سپتامبر چگونه دامن زده شد. شما نیز در صفوف ما نمود فردیت نظام هستید. چرا نمی‌توانید به شیوه‌ی انقلابی دست یازید؟ در حالیکه آموزش، سازماندهی، عمل و تحول انقلابی کارهایی هستند که باید انسان را با رغبت بلرزاند. این

آموزش تا چه اندازه در شما اثر نموده است؟ خویش را به این سبب تحلیل می‌نمایم. من تنها انقلابی این دوران نیستم. از ده سالگی آغاز به شناخت از خویش نمودم، اولین شورشم را برایتان بازگفتم. باید اندکی محترمانه برخورد کرده و درک نمایید. خود را همچون یک معضل ساز به مسئله تبدیل نموده‌اید. من اینها را اشخاصی می‌نامم که حتی قادر نیستند رزق روزانه را بدست آورند. اثبات این نیز اینهمه شکست عمیق و باقی نماندن ادعایان در نظام است. حتی اگر خود را عرضه هم نمایید، نظام به چه قیمتی شما را خواهد خرید؟ این سوال را به صورت صحیح از خود پرسید.

در صفوف ما برخی تصفیه گران عینی وجود دارند، برخی از اینها را ده سال با تلاش خویش تغذیه نمودم. هم‌اکنون یک انگل تمام عیار شده و به جسم ما چسبیده و با قائل شدن مقامی در حد ما برای خود، حاضر به دست برداشتن از کارهایشان نیستند و هیچ چیزی را باقی نمی‌گذارند. این نتیجه پرورش اینهاست! خواهان یک ترقی بسیار تقلبی هستند اما هیچ استعدادی نداشته و موفقیتی به بار نیاورده‌اند، علی‌رغم این امر، بزرگی را براننده خود می‌داند و به قدرت و شهرت خویش می‌نازد. در حالیکه فاقد شخصیت و توان است. جنگجویان بسیاری هم داریم که هست و نیست‌شان معلوم نیست. اینها صحیح نیستند.

آیا اینها می‌توانند جنگجویان P.K.K شوند؟ آیا رهبران می‌توانند اینگونه شوند؟ آیا این یک تقدیر است؟ می‌خواهم این را بدانم. زیرا براننده‌ی شخصیت انقلابی نیست. شخصیت انقلابی به معنی رد تمامی اینهاست. تفسیر پدیده‌ی رهبری را مطلقاً باید به صورت صحیح انجام داده و در درون خود بسوی آن متحول شوید. نمی‌توانید با تحمیل اجباری خود بر من زندگی کنید؟ من کوچکترین فردیتی ندارم، بلکه یک شیوه‌ی انسانی فوق‌العاده دارم. این شیوه نه تنها در دوران مثبت بلکه در دوران منفی نیز پیشرفتهای عظیمی را بار آورده. این احترامی است که باید آن را دیده و از آن قدردانی نمود. سوءاستفاده از این با تحمیل شخصیتها و راههای تقلبی صحیح نیست. اگر اینها صحیح نبوده و یا بی‌معنی بودند، حال در برابر من صاحب توان بودید. چه کسی است که ادعا کند با این حال توانی دارد، چنین کسی، نمونه‌ی یک پست فطرت است. زیرا کسی که توانی دارد یا براساس جنگ و یا بصورت رفیقانه نیرو و توان خویش را با توان دیگران یکی می‌نماید. به نوعی دیگر نمی‌توان نیروی خویش را نمایش داد.

باید تلاش برای زندگی با روشهای بوج، حيله گری روستایی، دماغوژی ریاکارانه‌ی خرده‌بورژوازی و یا نگه‌داشتن خود در صفوف حزب و یا ارتش پشت سر نهاده شود. تحلیلات برای این است تا این مورد را درک کنید. شیوه تربیت لابیالی و لمپن شما و حالتی که نظام شما را بدان دچار ساخته درک نمودیم. من به این سبب خود را تحلیل نمودم و نشان دادم که چگونه بزرگ شده‌اید تا درسهای بهتری از آن بگیرید. شیوه بزرگ شدن خود را نشان دادم، زیرا با یک انقلاب رو در رو هستید.

به صفوف انقلاب و P.K.K پیوسته‌اید اما واقعیات حیاتی بزرگی وجود دارند که باید آنها را ببینید. از تورکش گفتیم که سوگند قاطعی می‌خورد و می‌گوید: "یک سال وقت اعلام می‌کنم، [برای نابودیشان] حاضر باشید" ما را همچون یگانه هدف نشان می‌دهد. این سخن را بیهوده نگفته است. اگر تقابل لازم را ندهید، این به معنی پایان کار شماست. هدف شماره یک من هستم اما فکر نمی‌کنم بعد از من دل دشمن به حال شما بسوزد! اگر دشمن شما اینگونه باشد، پس شما نیز باید بیدار شده، درک کرده و جوابی به آن بدهید. اگر او کنگره برپا می‌کند، شما هم بکنید، اگر او دستور می‌دهد که در یک سال نابودشان کنید، شما هم بگویید که باید در یک سال فاشیسم را نابود کنیم، این مردانگی است.

من به شیوه‌ی خود سعی می‌نمایم که به این جواب دهم. شاید این ناکافی باشد، زیرا با یک قتل‌عام رو در روییم. چیزی که بر ما تحمیل می‌شود، مرگی بسیار رنج‌آور است. تاکنون مانع این امر شدیم. اجازه ندادیم که جنبش انقلابی را سرکوب نمایند. اما برای این نبود که بسیاری از رفتارهای شما را که پیوندی با زندگی انقلابی ندارند تایید کرده و شما را نیک تلقی کرده و به شما اجازه دهیم که آنگونه باشید. خود را فریب ندهید. در کنار این به شما نشان دادم مادامی که کسی چون من در سختترین شرایط و دوران و با نبود امکانات توانسته باشد خود را بشناسد، اگر شما بخواهید، می‌توانید دهها برابر آن را انجام دهید، این ثابت شد. تنها یک شرط وجود دارد، قطعاً نباید سودازده‌ی بی‌فایده‌ی و پستی خود شوید. به شرط احترام به تحول انقلابی و داشتن رغبت دستیابی به آن هر کدام از شما می‌توانید یک فاتح انقلاب شوید. همانگونه که نظام روزانه فاتحان خویش را می‌سازد، شما نیز باید فاتحان انقلاب شوید لزوم این امر غیرقابل بحث است و این ضرورتی اجباری است. شاید شما به سبب برخی اشتباهات نتوانسته‌اید خود را تماماً ارزیابی نمایید، به همین سبب نیز قبل از هر چیز من خود را تشریح می‌نمایم.

انسان اندیشمند، فعال و موفق چه کسی است و چگونه باید باشد؟ جوابهای روشنی در تحلیل من از خود دیده می‌شوند و این است احترام! این بیشتر از همه چیز برای شما لازم است. خود را به معضل تبدیل کرده و خواهان دادن کسب زندگی هستید. در واقع بیشتر از همه چیز جان خود را به بازی می‌گیرید. آیا یک انسان چنین بی‌احترامی را در حق خود و زندگی روا می‌دارد؟ شکست بی‌بها در جنگ نیز بی‌احترامی است. اگر نیروی گریلا را بصورت بسیار موثر سازماندهی نکرده و عملیاتها و جنگهای موثری انجام ندهید؛ گریلابی، جنگجویی و عملیاتی که انجام می‌دهید، بی‌احترامی به خود شما خواهد بود. بسیاری حتی قادر نیستند یک گزینیه‌ی زندگی را به صورت کافی و شایسته در جنگ مطرح نموده و ادعا و شیوه‌ای معین ندارند. بسیاری خویش را به صورت سربار درمی‌آورند. این بزرگترین بی‌احترامی در حق خود است. این وضعیت بسیاری از شماست که باید پشت سر بگذارید. در صفوف افراد بسیاری وجود دارند که اینگونه‌اند. این نه یک تقدیر است و نه وضعیتی است که قابل گذار و تحول نباشد. کسی نمی‌تواند طالب آزادی این امر باشد، کسی نمی‌تواند چنین زندگی را در حزب بخواهد زیرا این مرگ است. فاشیسم بر ما حمله‌ور می‌شود. اگر در پی گریز باشید، آنگاه انقلابی که بسیار خواهان آن هستید دچار شکست خواهد شد.

باید بدانید که من نمی‌خواهم شکست بخورم. شاید شما از انقلاب هم احساس ناراحتی کنید، اما ما انقلاب را هنوز هم برای خلق خود و هم برای سایر خلقها همچون نیازی غیرقابل چشم‌پوشی تر از آب و نان می‌دانیم. برخی از شما دیگر مجبور به درک این هستند. هم مجبور به درک بوده و هم مجبور به دستیابی به هدفی هستید که لازم است. من جهت این کار، خود را بدین صورت درمی‌آورم. آیا مجنون هستم؟ نخیر. درست برعکس نشان می‌دهم که از جامعه‌ی مجنونها و از جامعه‌ای که تحقیر شده و منفور گشته و از دل یک انسان و ذهنش چه چیز می‌توان حاصل کرد. این را جهت احترام به خلق خود و نجات آنها از این وضعیت منفور انجام می‌دهم. زمان و امکانات برای چیز دیگری نداریم. امکانات را با معضلات فراوان یافته و آنها را بدینگونه بکار می‌بندم. امروزه همه و حتی نزدیکترین افراد به من نیز از امکانات P.K.K سخن می‌گویند. از کدام امکانات سخن می‌گویید، آیا مرا نمی‌بینید؟ البته که امکانات داریم. ما انسانهایی هستیم که با خلق خود و خلقهای خود عهد بسته‌ایم و بی‌جهت نیز تعهد را انجام ندادیم. البته که نیرومند خواهیم شد و توان و سرچشمه جنبش نیز بسیار نیرومند خواهد بود. این به سبب عهد شرافتی است که با خود بسته‌ایم. اما بسیاری می‌خواهند که این را به ابزار دست خود تبدیل نمایند. وقتی به او قدرت می‌دهی آن را به بازی می‌گیری، وقتی امکانات به او می‌دهی آن را اصراف می‌کند. برای او وظیفه‌ای تعیین می‌کنی، حتی متوجه آن نمی‌شود. انسان باید در این مسئله به ماهیت "احترام" بیندیشد!

کسی وظیفه را بر من تحمیل نمی‌نماید و و تحولی را پیش روی من قرار نمی‌دهد. اما من به سبب احترام به خود و حساب وجدانی که دارم این را انجام می‌دهم. باید اینها را اندکی درک نمایید، البته اگر وجدان وجود داشته باشد. چنان وضعیت عقب مانده و پستی را برای خود ایجاد می‌کنید که بصورت یک تقدیر جلوه گر می‌شود. در عرصه‌های انقلاب ما که بوی آزادی از آن استشمام می‌شود و مطلقاً آزادی بخش است، ابتدایی ترین فرد می‌گردید. این دنیا کسی را که فاقد چاره و ناتوان بوده و برای خود نیز مشکل سازی می‌نماید، نمی‌پذیرد. چگونه ریشه پراکنی در خاک خود و در میان انسانهای خود را ندانسته و حتی نمی‌توانید خود را از تذبذب امکانات سازمان دور نگه دارید. پس ابتدا شما باید خود را بسازید. این را با شما مورد بحث قرار می‌دهم، همه‌ی شما باید این را نیک درک نمایید.

از زندگی درونی بحث می‌نمایم. زندگی آنگونه که شما می‌بینید در صفوف انقلاب ما متفاوت است. زندگی در صفوف ما یک موضوع حسابرسی و تفکر بزرگ است. انفجاری بزرگ در کار و آگاهی است. تنها انفجار آگاهی هم نیست، تماماً یک سازمان و جنگ است. به تفاوت موردی که شما برای خود شایسته می‌بینید و آنی که من شایسته خود می‌بینم بنگریم. اگر تفاوت آن را دیده و صادق باشید و همچنین بر این اساس مطابق حقایق رهبری مشارکت پیشه کنید، رشد خواهید کرد. شما که به بالندگی نیز احتیاج دارید. در غیر اینصورت دروغگو شده، خویش را فریب داده و به شیوه‌ای نامناسب مورد هدف قرار می‌گیرید. مورد هدف واقع گشتی اینچنین نامناسب نیز نباید تقدیر انسان باشد. در زندانها بسیار خرد شده‌اید، در زندگی و حتی در درون حزب خرد گشته‌اید. زیرا خویش را به معیارهای پیشرفت دهنده و حیات بخش انقلاب نمی‌رسانید.

انقلاب یک راه حل است، برای خلق ما نیز انقلاب همه چیز است. ما این را نشان می دهیم. بغیر از شخصیت چه چیز دیگری داریم؟ انقلاب را با شخصیت اداره می کنیم. کسی هیچ نوع امکاناتی را به من نمی بخشد. بستر ملی و اجتماعی لازم هم وجود ندارد و چیز دیگری هم نداریم. تنها موجودیت من است که آنرا نیز تشریح کرده و بکار می بندم، توسعه داده و به خلق ارائه می کنم. ما راه را بر پیشرفتی بزرگ می گشاییم. انقلاب را از خود آغاز می کنیم. اگر کسی خواهان باشد می تواند انجام دهد. چیزی که من ثابت کردم این است. برخورد ما یک انتقام است. انتقام در برابر کسی است که قادر به پیشرفت و تحول و بار آوردن موفقیت نیست. انتقادی در برابر پست فطرتی، زبونی و همه نوع بی احترامی و فقدان سطح شخصیت است. می بینید، حقیقتا هم جنبش ما یک جنبش بزرگ انتقام است. ما این را ثابت کردیم. انتقامی است که شما نمی بینید اما دشمن دیده و در برابر آن انسجام خود را از دست می دهد. ادعای پایبندی می کنید اما حتی قادر نیستید به اندازه دشمن ببینید.

ما مرد سازمانی جنگجو هستیم. خویش را مبالغه نمی نمایم اما باید ببینید که در حال عمل بزرگی نیز هستیم. این عمل بزرگ نه با سخن، شیفتگی، بی حیثیتی و زندگی از راه تحمیل خویش، بلکه واقعیت شما هر چه باشد، مطابق آن عمل خواهیم کرد. در برابر ما نمی توان به هیچ شیوه ای ایستاد و در درون سازمان ما نیز به هیچ صورتی نمی توان در پی سازماندهی بود. حتی طرفدار ما هم به هیچ شکلی نمی تواند طرفداری نماید. شیوهی رهبریت وجود دارد، به اندازهی احترام من برای این، شما نیز آن احترام را با بدست آوردن شیوهی ما بر بنیانی صحیح نشان خواهید داد.

اگر قدرت پیروی از این را نداشته باشید نباید حيله و یا فریبکاری از طریق گرافه گویی را پیشه کنید. باید شخصیت گرافه گوی شما و آن شخصیت بهانه گیری که بصورت نیرومندی خویش را سازمان نداده و نظام نبخشیده است، قطعاً پشت سر نهاده شود. بغیر از این هیچ کس نباید با اظهار پایبندی و ارج نهادن خود، خویش را فریب دهد. به صورت بسیار روشن می بینید که **جنبش ما جنبش شورش، راه حل و سازمانی بزرگ است**. خطمشی ترقی لحظه به لحظه تمامی رفتارهایم عیان است. پیشرفتی را که از خود آغاز نموده بودم ثابت کردم، نشان دادم و این ادامه دارد. علی رغم آغاز به کارم در شرایطی فاقد چاره، بی کس و بی امکانات، به هر دری زده، به زمین و آسمان نگریسته، به انواع جانوران و تمامی موجودات موجود در هوا، آب و طبیعت و تمامی رویدادهای طبیعت نگریسته و سعی بر یافتن یک راه چاره می نمایم. این است احترام!

موردی را که در هزار سال نمی گنجید در زندگی خویش

گنجانیدم

بررسی مسئله رهبریت را توسعه دهیم. ارزیابی های مهمی انجام داده و حتی با توضیح و تحلیل خود سطح ژرفی را مطرح نمودیم. به نظرم موثر است. در حال تعمق، تفکر و تاثیر پذیری جالبی هستید. خود شاهد هستید، آیا برای نیرومندی شما خویش را کم تاثیر گذار نموده، با خود کم مشغول شده و خود را پرورش داده ام؟ مادامی که انقلابی بودن را بر خود روا می دارید، برای عدم لکه دار شدن این صفت و عدم تضعیف حیثیت انقلابی باید تلاش نشان دهید. مواردی که انجام دادیم ملزومات معنادار بودن انقلاب برای خلقها و احترام به شخصیت آزاد است. اما شما با شیوهی خود به هیچ طریقی خویش را از شکست نجات نداده و خطای بسیاری را انجام داده و حوادث بسیاری به بار می آورید.

به طور حتم باید خویش را به سطحی برسانید که قابلیت تقابل با دشمن را داشته و حتی بتوانید زندگی ساز باشید. پرورش شما برای آن است تا شیوهی موفقیت را کسب نمایید. زیرا به شیوه ای بسیار نامطلوب هدف قرار گرفته و فاقد واکنش می گردید. چرا نباید شخصیت میانه رو را پشت سر نهاده و شخصیتی موفقیت آور کسب نکنید؟ همه شما نیاز به موفقیت و کسب زندگی دارید.

کادر فرماندهی انقلاب، نوعی از رزمندگی است که توان گذار از این نوع شیوهی تفکرها را دارد، صحیح تر اینکه رزمنده این است. موفقیت در زندگی و جنگ و کسب انسانیت و خودیابی از راه تمامی ملزومات! این است چیزی که باید مبنا قرار داده شود. دیدید که چگونه خویش را ساختم. خدمتکار شما هستم اما این خدمت نیز سبب بروز طلبها و انتظاراتی از شما می گردد. **خدمتیهام برای این نیست که با تلاشهایم ارباب شوید و یا جهت اداری برده واری شما نیست بلکه برای تعیین**

وسعت، هدف و شیوهی آن است. همچون تمامی اعضای حزب و ارتش باید به خود اعتماد نمایید. پس از این مورد آنچه باقی می ماند کار و برنامه ریزی زمانی است، آنهم هر چه مجال بیشتر شود انجام خواهد پذیرفت. در برابر شعار نظام که می گوید "یا نابود خواهند شد و یا نابود خواهند شد!" ما هم می گوئیم: "یا پیروز خواهیم شد، یا پیروز خواهیم شد!" همچنانکه این شعار ما نیز هست.⁹⁶

همانگونه که من هر روز در برابر شما جوابگوی اعمال خود هستم، شما نیز باید چنین جوابی داشته باشید. انسانهای باناموسی هستید، انقلابیون انسانهای باحیثیتی هستند. جایی برای کودکی، بردگی و شخصیت شکست خورده باقی نمانده است. کنگره ی فاشیسم در برابر ما تصمیمات محسوسی اتخاذ می کند. آنگونه که تصور می کنید به آسانی نمرده و شکست نخواهیم خورد. مادامی که در پی موفقیت هستید، پس باید مجهز بود. اگر کفایت کم است بگوئید تا خود را به وضعیت باکفایت برسانم. من به انسانها اعتماد دارم. انسان اگر بخواهد می تواند به نیروی یک بمب اتمی دست یابد. این شعار من است. **انسان برترین فناوری است.** یعنی فناوری انسان در محدوده ی شرایط اجتماعی قادر به انجام هر کاری است. فناوری انسان قادر به هر کاری است. اگر این صحیح باشد و شما هم به آن باور داشته باشید، پس باید شخصیتی که قادر به هر کاری است در شما نمود یابد. باید اطمینان و رویه ی لازم برای کار را به این شیوه کسب نمایید.

من حتی خود را هم بسیار معمولی می بینم. آنگونه که تصور می کنید خود را بسیار خوب ارزیابی نمی نمایم. خود را همانند چگونگی خودسازی یک شخص جهت داشتن توان سازمانی و توان برقراری مناسبات می سازم. صداقت دارم، خودفریبی نمی کنم، شکست را نمی پذیرم و به خوبی فرصتهای موفقیت بار را تشخیص می دهم. هشپاری و حساسیت در این سطح است اما گرایشات طبقاتی آنچنان در شما بصورت گره کور درآمده که گفته های سنت اجتماعی را بزرگی تصور کرده و عادات آن زندگی مزورانه را ادامه می دهید. پیشرفت خود را در این نکته به بن بست کشانیده اید. باید این مسئله حل شود. باور ندارم که زندگی همانند زندگی شما تقدیر باشد. باور ندارم که انسان آنگونه کریه، بدون قدرت چاره و به آسانی دچار شکست گردد. نه تنها باور ندارم و نه تنها برای خود، بلکه برای سازمانی که نماینده ی آن هستم نیز آن را شایسته نمی بینم.

اینگونه شخصیت حزبی کسب کرده و می دانید که همگامی با ما در این چارچوب است. چرا درک نخواهید کرد، چه قدرتی دارید؟ فریب می خورید و یا نمی خواهید پیشرفت نمایید؟ به همین سبب انسان عنصری بنیادی است. انسان برترین فناوری است و کارایی هم دارد. آیا دلتان نمی آید به خود فشار آورید، بسیار سودازدهی فعالیت خود هستید؟ اگر در برابر دشمن یک هیچ باشید، پس نابود باد آن فخر فروشی و سودا! به دشمن فخر بفروشید و نگاهتان را در جهت پیروزی خیره سازید. چیزی که شخصیت می نامیم این است و اینگونه می توان دارای شخصیت شد. می خواهم نقشهایی را برعهده ی هر کدام از شما بگذارم اما آیا قادر به ایفای این نقشها خواهید بود؟ چرا به سطح موفقیت دست نمی یازید؟ این دلایل داخلی بسیار مهمی را دارد، سعی بر تحلیل آنها نیز نمودیم. چه چیز برایتان لازم است؟ شخصیتی که شما را در سطحی بسیار میانی نگه داشته و مانع موفقیت های جدی شما می گردد چیست؟ جوابهای بیشتر از این را چگونه می توانم بیابم؟ آیا مشکل تنظیم زمان است یا مسئله توسعه ی امکانات مادی است؟ به چه چیز نیاز دارید؟

ر. عب: در مورد برخوردهای غلطی که هنگام توسعه ی راه حل در برابر مبارزه پیش می آیند، تامل نمودیم. مثلاً یک برخورد اشتباه آمیز نیز تحلیل خویش در حدی متوسط، آمادگی برای یک ماموریت معمولی و به شکل "آمادگی برای ماموریت در هر جایی" می باشد. اما ایجاد حوزه های ماموریتی و یا برخورد کاری بر اساس "توان طلب ماموریت های بزرگتر" وجود ندارد.

....: من چگونه هستم، این مهم است. فکر کنم من مسئله خویش را به شکلی بسیار مهم حل کرده ام. پادزهری است در برابر برخورد سطحی شما و برخوردی که علی رغم آماده نبودن خویش را آنگونه می بینید. من خود را مطابق آنها و حتی در برابر زندگی چگونه آماده نمودم؟

ر. عب: تحلیلات اخیر بسیار وسیع و بسیار چاره جو یانه بود. می توان از آن زاویه بررسی نمود.

⁹⁶ "یا پیروزی، یا پیروزی" شعار صبحگاه نیروهای گریلاست.

....: جنبه‌هایی که شما را بسیار تحت‌تاثیر قرار داده و یا جنبه‌هایی که در من وجود دارند و در شما وجود نداشته و به سبب نبود آنها چندان پیشرفتی ننموده و یا پیشرفت اشتباهی را داشته باشد کدامین هستند؟ باید اینها را بسیار محسوس و به خوبی دیده و با سخن و خودانتقادی بر زبان راند. امکانات بسیاری به دست شما دادیم؛ عدم کاربست اینها نیز دشواری مسئولیت شما را نشان می‌دهد. بنام رهبری دست به کارهای بزرگی زدید. با وظیفه‌ی نمایندگی درجه‌ی اول ما رودررو بودید. اما شخصیتی که رهبر می‌نامید، خویش را اینگونه شکل می‌دهد. شیوه‌ی خودسازی و تحمیل شما هم عیان است. این شیوه پس مانده‌ی چه کسی است؟ تاثیر چه کسی بر روی شما وجود دارد؟

ر. عب: تاثیرات حیات نظام رهبرم! برخوردی فاقد معیار و بدون آمادگی.

....: چرا بین شما و ما و حتی حزب اینهمه فاصله افتاد؟ اولین شورش را برای شما بازگو کردم. این شورش از تمام جوانب نشان می‌دهد که یک عصیانگر چگونه باید باشد. هنوز در دوران ده- پانزده سالگی توانستم شورشی ساده و ناچیز انجام دهم. شما به این سن رسیده‌اید و علی‌رغم اینهمه تلاش حزب برای وادار کردن شما، هنوز نمی‌توانید چنین برخوردی را نشان دهید. چرا منطق، روح و اندیشه‌ی شورش و یک راه‌حل شورشی توسعه نمی‌یابد؟ من در آن سن هیچ توانی که بتواند انقلاب را تشخیص بدهد و هویت یک خلق را به وی نشان دهد نداشتم. تحت فشارترین و بی‌کس‌ترین کودک بودم که هیچ امکاناتی نداشتم. علی‌رغم این موفق به رقم زدن سرآغازی شدم. با تمام ظرافتهای روحی‌ام این را نشان دادم. حساسیتهای بزرگم را مطرح نمودم. حال برای شما نیز چنین برخورد شورشی لازم است. خود را همچون پیرزنان منفعل می‌نمایید و هر کس که می‌گذرد لگدی به شما می‌زند. شما نیز مفضلا گریه می‌کنید. نمی‌توانم خصوصیات چندانی در شخصیت شما ببینم. مثلا دعوای روستایی را درک کنید، به نظر من آنها باید شما را بسیار تحت‌تاثیر قرار می‌داد. حداقل اکنون درک کنید. به اندازه‌ی درسهایی که دشمن کسب نموده شما نیز درسهایی کسب کنید.

مقایسه را ادامه دهیم. من چرا اینگونه‌ام، شما چرا اینگونه مانده‌اید؟ چه کسی بر موقعیت فعلی و تعصب اصرار می‌ورزد؟ در حالیکه سطح علاقه و رابطه و اسلوب آنها در من اینگونه است، شما چرا در جای خود را کد گشته‌اید؟ هیچ کس هم به اندازه‌ی من توصیه‌ی انجام دادن را نمی‌کند، حداقل باید توان پیگیری را داشته باشید. به نوعی دیگر نخواهید توانست تعقیب‌گر رهبریت باشید. ر. عب: رهبرم! اگر ارزیابیها تداوم داشته باشند، می‌توان درسهایی از آن گرفت. نیمه‌تمام باقی مانده بود.

....: من چه چیز را ارزیابی کنم؟ همچون سینما و یا فیلم زندگی خود را آینه‌وار بازتاب دادم.

ر. عب: رویدادهای بعد از 1986 و گشایشهای آن دوران وجود دارند رهبرم. آنها نیز قابل ارزیابی هستند.

....: آیا باید خود را از راه سومین مثال به شما ارائه دهیم؟ تفاوت 1986 با 1975_76 چیست؟

ر. عب: گشایشهای نوینی ایجاد شدند و یا چیزهایی که در آن زمان در حال بوجود آمدن بودند، بعد از 1986 به وجود آمدند. جنبش تبدیل به رویدادی اجتماعی شد. شیوه‌های اندیشه و حیاتی به وجود آمدند که جوابگوی تمامی نقشه‌های آنان شد.: دوران تبدیل به حیاتی ملموس و یا دورانی بود که خود را یک گام دیگر با زندگی محسوس تکامل بخشیدیم.

ر. عب: با زندگی عملی، راه‌حل‌هایی بوجود می‌آیند.

....: آن مسائل، تنظیم خود مطابق مقاطع است. مطابق تمامی دوران می‌دانم چگونه خود را بر زمان برتری بخشم. شاید برای خلق و شما متفاوت باشد اما برای من به معنی آماده‌باش مستمر شخصیت خویش است. در من تحول، پیشرفت و تغییر وجود دارد. اما توجه کن، در کنار آن جوهره هم وجود دارد. در روابط وضعیت‌های متفاوتی دارم. به نبض و وضعیت اجتماعی و سطح پیشرفت شما می‌نگرم و مطابق آن هم لحظه به لحظه در پی جوابهایی هستم. هم‌اکنون هم آنگونه‌ام، قطعا با دیروز تفاوت دارم. هم بر یک اصل بسیار اساسی مصر هستم و هم در ظاهر تقریبا هر روز بر یک تحول اصرار می‌ورزم. برخی کارها نیازمند صبر هستند. کارایی صبر این است.

کسی از شما موفقیت فوری نمی‌خواهد اما چیزی که دیده شد این است؛ علی‌رغم اینکه همه‌ی شما با امکانات بسیار وسیع و زمانی کافی روبرو شدید، کار نکردید. این ما را به تفکر وامی‌دارد. شاهد شخصیتی هستیم که خود را پنهان کرده و بیهوده است و این وضعیت در تمام کردستان عمومیت دارد. مسئله کمابیش به صورت بسیار عقب‌مانده درک شده است.

ر. عب: اگر سطح شیوه‌ی تفکر کافی می‌بود، پیشرفت نیز ایجاد می‌گشت. مقولات به صورت ظاهری و شعارگونه درک می‌شوند. رسیدن به اساس و جوهر کار و دستیابی به راه‌حل از آن طریق ضعیف است. راه‌حل ظاهری ایجاد کرده و برخورد شعارگونه پیشه می‌شود که سطحی است. بنیادهای فعالیت انقلابی و سازمان و سیاست چگونه بیان می‌شوند و در این موضوع خط‌مشی و شیوه‌ی رهبری چگونه است؟ درک درونی این اندکی ضعیف است.

....: قطعاً! آیا هم‌اکنون یک پایبندی و احترام صحیح در حال رواج است؟ چرا با الگو دیدن رفیق خویش اقدام به کمک گرفتن و کمک دادن نمی‌کنند؟ آیا متمایل نمی‌شوند به اینکه حداقل به صورت سربار درنیايند؟

ر. عب: رهبرم شیوه تلاش برای درک صحیح در حال ایجاد است؟

....: بله، این یعنی وارد شدن به جوهره سوسیالیست. هنگامی که خود را از حالت سربار درآورد آتوق سوسیالیست می‌شود. در غیر اینصورت اگر با حیل‌گری روستایی و با شیوه‌ی سنتی و تبل شما و یا با موردی که مطابق میل خود برای خویش شایسته می‌بینی، بار انقلاب را سنگین‌تر کنی، بدان معنی است که هنوز رشد نکرده و از همان نقطه اپورتونیست⁹⁷ و تصفیه‌گر هستی!

اپورتونیسم، تصفیه‌گری و حتی عدم مشارکت در زندگی معمولاً اینگونه آغاز می‌گردد. راه میانی وجود ندارد؛ یا به سوی اپورتونیسم، تصفیه‌گری و به تدریج به سوی گرایش ضد انقلابی پیش می‌روی و یا شیوه‌ی صحیح را هرچند در سطحی اندک آغاز می‌کنی و اینگونه ممتاز می‌گردد. چیزی که سطح میانی می‌نماید این سطح میانه‌رو است. شخصیتی که در همه‌ی شما حاکم است شخصیت میانه‌رو است. خویش را فریب می‌دهد، در حالیکه با این سطح میانه‌رو به بهترین احتمال تنها می‌توان یک اپورتونیسم پوچ را نشان داد. شما انسانهایی بسیار ضعیف و محروم هستید. تنها راه شما این است که انقلابی شوید و از این شانس هم که نمی‌توانید به خوبی استفاده کنید. البته که در مقایسه با گذشته سطح تاثیرپذیری شما در حال ترقی است اما بسیار عقب‌تر از سطحی است که آماده نموده‌ایم. قابل توجه‌ترین خصوصیت رهبری که باید مورد بررسی قرار گیرد، خصوصیت و شیوه خصوصیتی است که به رابطه و پیشرفتی بزرگ تبدیل نموده‌ام.

ر. عب: رویدادهای دوران بعد از 1978 نقش بزرگی را ایفا نمودند رهبرم. این رویدادها با دوران قبل از آن در پیوند بود. مثلاً در برخورد با زن بعدها چه نوع پیشرفتی دیده شد و با چه شیوه تفکری تلاش صورت گرفت؟ همچنین این گرایش چگونه از برخورد انقلابی به صورت جنبش اجتماعی درآمد؟ در دوران پیشرفت، پیشرفتی که جوابگوی تمامی اینها باشد، چگونه کسب گردید؟ رهبریت چگونه با افشار متفاوت در یک تمامیت، مطابق پیشرفتی که در اجتماع ایجاد شده، می‌تواند خویش را تجدید ساختار نموده و آماده نماید؟

....: برخی موارد را برشماریم؛ برخی خصوصیات وجود دارند که در من دیده‌اید و امروزه روشنتر شده‌اند. این خصوصیات بسیار مهم بوده و خصوصیات توانبخش و نتیجه‌بخشی هستند. مهمتر از همه‌چیز نیز شیوه است. توان‌گذار دادن سالم خود از مقاطع، برخورد‌هایم، حساسیت‌م، روش‌هایم، جنگ و مبارزه‌ام با چه رویه‌ای پیش می‌روند؟ باید در این موضوعات برخی دسته‌بندیها انجام داد. خصوصیتی که مرا به جلو رانده و سبب انجام کارهایی می‌شوند چیستند؟ شاید اندیشه‌ی مشترک همه‌ی شما برای من هم کمکی باشد.

ر. عب: مثلاً فاطمه چنین اندیشه‌ای را پیشه می‌کرد: "در جامعه‌ی سنتی کرد و یا در درون سطح اجتماعی موجود نمی‌توان با این رابطه تقابل نمود. یعنی به شیوه‌ای متفاوت نمی‌توان با من برخورد نمود. علی‌رغم تمامی مواضع منفی‌ام این رابطه اینگونه تداوم خواهد یافت" این فکر بر وی حاکم بود. در واقع این را با اوضاع سیاسی نیز می‌سنجید. خود را با اوضاعی که در حزب موجود بود نیز عیار می‌نمود اما نکته‌ای که بیشترین تکیه را بر آن داشت نیز، وضعیت اجتماعی بود. یعنی "علی‌رغم تمامی کردارهایم، مادامی که می‌خواهند برای این خلق یک سازمان پیشاهنگ بسازند و هدف این است، پس مخالفت با من امکان نداشته و برخورد با شیوه‌ای پایان دهنده با این رابطه ممکن نمی‌گردد." این اندیشه را داشت و به آن اطمینان می‌ورزید.

....: می‌توان از برخی اسامی غیر از فاطمه نیز نام برد. می‌گفت: "شاید با من برخورد ننماید"

⁹⁷ فرصت‌جویی، فرصت‌طلبی؛ تغییر جهت دادن برحسب دگرگونی اوضاع در راستای سود شخصی. کسانی را فرصت‌جو می‌نامند که پایبند اصولی نیستند و یا اصول خود را فدا می‌کنند.

ر. عب: صحیح است رهبرم. سمیر⁹⁸ هم بود. ما نیز بیشتر در پی استفاده از رفاقت بودیم.

....: من رفیقش بودم، رفیق علی‌رغم تمامی نواقص رفیق است. دقیقاً با تکیه بر این می‌اندیشید که نمی‌توانم به هیچ وجهی به آن ضربه بزنم و حتی می‌توانست برخی چیزها را هم به ما نسبت دهد. برخی اسامی دیگر را هم در نظر آوریم. مثلاً سایر اخلاط‌لگران پرطمطراق؛ شتر⁹⁹ را به خاطر بیاورید، کورجمال¹⁰⁰ و طرزی¹⁰¹. جنبش را به وضعیتی در می‌آورند که می‌توانند به حساس‌ترین نقطه آن ضربه وارد نمایند. اما می‌اندیشیدند که نمی‌توانم با آنها برخورد نمایم، قادر به انجام کاری نبوده و یا نمی‌توانم راه چاره‌ی این را بیابم. به آن حالت هم می‌آیند و به خود اعتماد دارند.

ر. عب: پشت طرزی جمال به منطقه بومی گرم بود.

....: طرزی جمال معتقد بود که: "جنوب غربی"¹⁰² عبارت است از من! صرف‌نظر کردن از من به معنای صرف‌نظر کردن از آنجاست و این نیز برای وی بسیار دشوار است "کورجمال هم در مورد "بوتان" می‌اندیشید که "بوتان یعنی من، مقطع حساسی است، من هم خواسته‌هایم را اینگونه تحمیل خواهم نمود" برخوردهای بسیاری از این دست وجود داشتند.

ر. عب: شتر در زندان هم همان کار را انجام داده بود.

....: البته که در زندان هم وجود داشت. یک میراث بزرگ زندان وجود داشت و شتر هم معتقد بود که: "زندان یعنی من، نمی‌تواند از من گذار نماید"

ر. عب: آنها به زعم خویش همچون یک سازمان به صفوف آمده بودند. می‌بینیم که در این موضوع نقش "دوغو پرنیچک" بسیار بزرگ است. این او بود که سایرین را نیز از زندان آزاد نمود. او نیز وقتی آزاد می‌شود با پرنیچک دیدار می‌کند، شتر هم وقتی آزاد شد با او دیدار کرد.

....: ارزیابی من از دوغو پرنیچک این است: او نیروی حمله‌ی چپی فرمانده کل [جمهوری] است. بیشتر رهبر پیشاهنگ چپ‌روهایی است که تصفیه گشته و یا شخصیتی است که خود نظام آنها را رهبر نموده است. البته که هر کس با او مشورت می‌کند و البته که شیوه‌ی او هم آن است. مرا به عنوان چپ‌ترین شخص تمام کمونیسم تعریف می‌نماید. حتی عرصه‌ی بین‌المللی را نیز با کمک دولت ترک اندکی بر روی ما می‌بندد. فراتر از تمامی تصفیه‌گران چپی کوبا، چین، کره و تمامی ترکیه است. با تأثیر بر همه آنها، افراد ما را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، بویژه آنها که در زندان هستند. می‌گوید که قادر به گذار از ما نیست. نقش و کارایی پرنیچک در آن موضوع بسیار محسوس است، به این بسیار اطمینان می‌ورزد.

تمامی اینها، موانعی بر سر راهم هستند و کسانی چون این در داخل سازمان بسیار دیده می‌شوند. اینها در ظاهر رهبریت انجام می‌دهند، اما هر رهبر دست کم از بسترهای بسیاری تأثیر پذیرفته است. سمیر همیشه می‌گفت: "سومین کنگره از آن ماست، ما سه چهارم هستیم" فاطمه هم تصور می‌کرد که بر تمامی کنگره سوم مسلط خواهد شد. شتر هم در زندان می‌گفت: "چهارمین کنگره را جارو خواهیم کرد!" و بدینگونه فرماندهان بسیاری از ایالتها، ما را مسئول ایالتها قلمداد می‌کردند. البته رهبری، جوابگویی به تمامی اینهاست. جنبه‌ی بسیار عجیب هم اینکه، به بازی گرفتن اساسی‌ترین خصوصیات انسان است. نه تنها واقعیات سیاسی و نظامی را به بازی می‌گیرند بلکه یک شیوه‌ی نابودکننده‌ی روانشناسی و روح انسان را هم تحمیل می‌نمایند. حتی بر روی غرایز نیز حسابهایی دارند.

⁹⁸ سمیر، یک تصفیه‌گر دوران تکوین حزب P.K.K که خاستگاهی فودال-پروکرات داشت و در پی گسترش گرایش رفرمیستی در برابر گرایش انقلابی بود.

⁹⁹ محمد شتر، تصفیه‌گری که گرایش وی لزوم دوری‌گزینی از مبارزه مسلحانه و گسترش فعالیت در اروپا همانند سایر احزاب بود.

¹⁰⁰ کورجمال، همراه طرزی و هوگر و متین (شاهین بالچ) به عنوان "خرابکاران چهارگانه" در تاریخ P.K.K جای گرفت. وی در منطقه بوتان با گرایش ضد روشنفکری و گسترش گرایشات ایلیاتی و روستایی تا به مرز کشتن جوانان روشنفکری که به صفوف انقلاب می‌پیوستند، رفت. هوگر نیز همان گرایش را داشت. هوگر پس از این اعمال به اروپا گریخت اما در آنجا نیز نتوانست از دست حس انتقام گریلاها بگریزد و به سزای اعمال خود رسید.

¹⁰¹ طرزی در ترکیه به معنی خیاط است. طرزی جمال (مصطفی امورجو) کسی است که از دوران دیرستان به عنوان عامل نظام کار کرده و این را تا به صفوف P.K.K آورد. در منطقه "جنوب غربی" جوانان بسیاری را به بهانه جاسوس بودنشان کشت. بعدها اعدام گردید.

¹⁰² جنوب غربی در اصطلاح مقصود کردستان تحت اشغال سوریه است که شهرهای قاملشو، عفرین، کوبان، کانی سبی، دربه‌سی و دیرک را در بر می‌گیرد. لیکن در اینجا منظور جنوب غربی ترکیه است که منطقه‌ای بزرگ از شمال کردستان است مشتمل بر شهرهای مرعش، البستان، بازارجک و عنتاب و کوه "نورحق" و یا با عنوان ترکی آن "گاور داغ". طرزی جمال آنجا را همچون حوزه اقتدار خویش می‌دید.

ر. عب: رهبرم، موارد بسیار بیشتر از آن هم وجود دارند.

....: آیا شما اکنون می‌توانید اندکی اینها را درک کنید؟ برخورد‌های من برای در مضیقه قرار دادن چگونه است؟ مثلاً کورجمال از "کشتن باظرافت رهبری" سخن می‌راند. روانشناسی کشتن؛ می‌گفت: "نقشه‌ها و پلانهایش را اجرا نمی‌کنیم، پیشرفت و موفقیت را رقم نمی‌زنیم، این کشتن ظریف است و این را نیز انجام می‌دهیم" آن یکی مانع پیشرفت گریلا می‌شد. سلیم¹⁰³ خود را به یک طرف کشانده بود، شتر اسلحه را حقیر می‌شمرد، اما از طرف دیگر هم یک میراث عظیم مقاومت را گرفته و می‌خواست با یک دماغوژی شدید آن را پیش ببرد. شما نیز عقب‌ماندگیهای بسیاری دارید و تحت نام رفاقت تقریباً همه‌چیز را برای خود قبول کرده. و فکر می‌کنید که علی‌رغم همه‌چیز "نمی‌تواند با ما برخورد سختی نماید"

کودکی مرا بخاطر بیاورید، چگونه قیامت به پا می‌کنم؟ اندکی باید محترم باشید. چگونه شورشی در برابر برادرم، پدرم و روستایم را آغاز کردم و بعدها چگونه گام به گام آن را بزرگ کرده و توسعه داده‌ام؟ این یک عصیانگر است. البته که تلقی انسان بصورت بسیار مطلوب هم صحیح نیست. بنی آدم مملو از کاستیهاست. اما عجیب بودن انقلاب در اینجا است؛ انقلاب جنبشی است که انسان را بسیار سرزنده می‌سازد. انسان ضعیف را یعنی انسانی که این خصوصیات را دارد یا می‌کشد و یا زنده می‌گرداند. از نظر مقطع و شیوه نیز اینگونه است. اصرار من که متوجه شماست نیز بدین سبب است و گرنه چه لزومی دارد که اینهمه با شما مشغول شوم؟ چرا اینهمه بر شخصیت خویش اصرار می‌ورزید؟ آیا اصلاً وجدانی ندارید؟ در حالیکه من برای سلامتی شما همه‌چیز را مورد ارزیابی قرار دادم، پس آنها چرا اینگونه بر بدی اصرار می‌ورزند؟

ر. عب: نمی‌خواهند به نوعی نو شوند. برای یک بخش می‌توان اینگونه نظر داد، برخی نیز آگاهانه در پی گسترش چیزهایی بودند.

....: چیزی که می‌خواستند انجام دهند؛ اموری بود که با تحمیل بر رهبری و به عقب‌راندن وی آن را انجام می‌دهند. با عقب‌راندن به نظر شما چه چیز را می‌توانستند جلو ببرند؟ و یا با اصرار بر خویش چه چیزی می‌توانستند انجام دهند؟

ر. عب: در این اواخر، طمع زندگی ناچیز آنها بسیار موثر بود. در برخورد بسیاری از آنها این امر بسیار وجود داشت.

....: برخی از آنها اصلاً شوق زندگی نداشتند، برخی نیز بسیار دلبسته به آن بودند. به نظر من در هر دوی این وضعیت‌ها، اشتیاقات عقب‌مانده‌ای برای زندگی وجود دارد. به صورت شدیدی در پی تغییر دادن هر دوی اینها هستیم. به یکی گفتیم که: "زندگی را در پیش خواهی گرفت" و به دیگری نیز گفتیم: "از زندگی پست دست برخواهی داشت" رهبریت در این موضوع جنبشی است که دو یافته‌ی بزرگ دارد. برای اجرای این در کردستان نیز اصرار نمودیم.

ر. عب: برای اجرا در تمامی جامعه اصرار کردیم.

....: اولی، رهبریت جلب شما به زندگی صحیح با تمامی قوایتان است. دومی؛ از زندگی اشتباه، پست و شکلی از آن را که دشمن تحمیل می‌نماید، دست برخواهی داشت. دو دستور، رهنمود، امر و یا دعوت بزرگ. هرگونه که می‌خواهید درک کنید، رهبریت این است. یک دعوت به زندگی و جنگ صحیح مورد هدف و یک زندگی محکوم شده وجود دارد، اگر تشخیص ندهید، پریشان خواهید گشت. در این موضوع اصلاً فکر نکنید که "از من آگاهی نداشته و مرا نمی‌شناسد" **رهبریت یک خط سیر است. شمشیری بزرگ و دستی است که به هر سو دراز شده و چشمی است که دیدی وسیع دارد.** تا جزئیاتی بسیار ریز را دیده، عزم کرده و مداخله لازم در آن را انجام می‌دهم.

به نظر شما آن مخالفت‌های موثر را من چرا و چگونه انجام دادم؟ سختی‌ها و تحمیل‌های بسیار مشهودی وجود دارند که در پی نابودی من هستند. نظام و بازتاب‌های آن در درون ما و حتی بسیاری از شما که نیت پاکی دارید، می‌خواهید در کدام موارد ما را نابود نمایید. هدف امپریالیزم را درک کردیم، ما را تروریست قلمداد می‌نماید، این معلوم است، اینگونه حکم صادر نموده‌اند. شعار مشترک اخلاک‌گران هم این است: "زندگی را از ما سلب نمود" زیرا در پی یافتن مجالی برای عادات و سطوح شخصیتی و سایر خصوصیات خویش هستند. سایرین چگونه خویش را تحمیل می‌نمایند؟ می‌خواهید بگویید که یک زندگی نه‌چندان با معنی داریم

¹⁰³ سلیم چروک کایا، عضو کمیته مرکزی P.K.K. که در پی دستیابی به اقتدار و مدیریت مطابق دلخواه خود در حزب بود. بعدها از صفوف مبارزاتی گریخته و به آلمان پناه برد. از کسانی است که دولت آلمان از آن‌ها در برابر P.K.K. استفاده می‌نماید.

و تو ما را بی روح نمودی که این نیز بستری را برای امپریالیسم، استعمار، پروواکاتورها و پسروی تشکیل می‌دهد. آزادی همیشه ابتدا بصورت یک خیال بوده و امید است. به نظر من به سبب اینکه شما چندان به آن قدرت نبخشیدید، از امورات دوری می‌جوید. این در حالیست که اگر تپه‌ای از طلا هم به شما داده شود، نمی‌توانید چندان بخورید، زیرا با چیزهای دیگری سیر شده‌اید، حالتی همانند بیوست (قبض معده) دارید و معده‌تان چیزی را نمی‌پذیرد. بزرگترین انتقام تا به کجاست و در برابر چیست؟ اگر هدفهای انتقام را در این نقاط درک کنیم، می‌توانیم برای شما مفید واقع گردیم.

بزرگی معنایی که برای روابط انسانی قائل بوده و ابرام من در این مورد، بنیادهای نتیجه‌گیریها، سازماندهیها و جنگ بزرگ را تشکیل می‌دهد. عموماً وقتی این رابطه را چه با یک فرشته و چه با یک شیطان برقرار می‌نمایم، بصورت شدیدی آن را پیگیری نموده و از آن دست بر نمی‌دارم. تنها اگر معنایی داشته، متحول‌کننده و مایه‌ی پیشرفت باشد، تا به آخر از آن استفاده می‌نمایم و این شیوه‌ای است که در من بسیار وجود دارد. نگاه بزرگ به هر رابطه‌ای، بزرگ تلقی نمودن آن، ناچیز نشمردنش و تلاش برای توسعه‌ی آن رابطه است.

ر. عب: آن را جدی شمرده و معنای غائی برای آن قائل می‌شود. هر اندازه ناچیز و یا محدود هم باشد، معنای لازم را به آن داده و تلاش برای نتیجه‌گیری از آنجا وجود دارد.

.... البته که آنگونه است. مثلاً باز هم از خاطرات خود چیزهایی بگویم. روابط دینی را بخاطر دارم. به چنان جایی رسیدم که اندکی مانده بود از جستجوی خدا دیوانه شوم. من خدا را در کجا می‌توانم بیابم؟ از خود می‌پرسیدم آیا خداوند سخن است، آفتاب است؟ در آستانه‌ی دیوانگی قرار می‌گرفتم. نتیجه‌ای که مناسبات دینی مرا بدانجا برد این بود و بعدها که دیدم دیوانه خواهم شد، از آن دست برداشتم. صحیح‌تر اینکه آنرا متحول نمودم. در طی دوران تحول اندکی با اندیشه مشغول گشتم. در موضوع اندیشه به تفکر پرداخته و در آخر به مسیر سوسیالیسم وارد گشتم. سوسیالیسم را بیشتر می‌توان به صورت پدیده‌ای اجتماعی دید و آموزه‌ی سوسیالیست، فلسفه و اندیشه‌ی دینی را اندکی بیشتر به زندگی نزدیک می‌کند. سوسیالیسم بیشتر دعوی، تحرک و سازمان‌یافتگی است. سوسیالیسم در ترکیه به چه معناست؟ می‌تواند سازماندهی خلق، سازماندهی دسترنج و یا سازماندهی خلق سرکوب شده باشد. به سبب اینکه هنوز تماماً پیروز نشده در موضوع چگونگی تامل می‌کنم. مناسبات سوسیالیسم را نیز به صورتی نیرومند توسعه می‌دهم. آن هم یک رابطه است.

ر. عب: بله، حوزه‌های چاره‌جویی و کنکاش متفاوتند. یکی راه‌حل همه‌چیز را در یک خداوند می‌جوید، دیگری نیز آن را در زندگی و در خود می‌جوید.

.... واقع‌گرایی در زندگی سبب هستی یافتن‌ها و موفقیت در زندگی می‌گردد. مثلاً اصل ملی بودن را بنگریم، توجه کنید، من آن وقت نابغه نبودم. دید سخن ورد زبانشان این است که مسئله ملی است، DDKO این را می‌گفت و DEV-GENC نیز بر همان منوال. بحثی تحت عنوان "وجود مسئله ملی در ترکیه" و پرسش از آن را در پیش گرفته بودند. چگونه دست به مناسبات مسئله ملی بردم؟ باز هم در آن حیات و رهایی از وضعیت ملت فرودست وجود دارد. یعنی برده‌وارترین خصوصیات آن را به دست بگیر و به آزادیخواه‌ترین خصوصیات رهایی یافته دگرگون کن. باز هم یک برخورد مناسباتی بزرگ متحقق می‌شود. معنای بسیار بزرگی به مناسبات مسئله ملی بده، بر روی آن کار کن و به زندگی متحولش ساز. البته که بعد از این روابط حزبی و سازمانی ایجاد می‌شوند. سخن این بود: "حزب لازم است، حزبی سوسیالیست، مارکسیست، لنینیست، حزب کردی و یا حزب انقلابی" من چگونه بر روی روابط حزبی کار کردم؟ هم‌اکنون هم یک مناسبات عظیم حزبی ایجاد شده و توسعه یافته است. P.K.K چگونه حزبی است؟ این پرسش در واقع رابطه‌ی مستقیمی با معنایی دارد که برای مناسبات حزبی و یا مناسباتی که با کلمه حزب عنوان می‌شوند قائل هستم. قطعاً در درون آن سازماندهی وجود دارد، همچنین موضوعات مختلفی دارد. اما اساساً پایبندی من به مناسبات حزبی، P.K.K را به این حالت درمی‌آورد. می‌تواند همه‌ی شما و تمامی یک خلق را در این حد در پی خود بکشد.

آخرین مورد مناسبات جنگ مسلحانه و گریلایی هستند که ایجاد گردیدند، چگونه بر روی آن کار کردیم؟ اما در آغاز، اسلحه در حد سخن بود و حتی از بکارگیری اسلحه بسیار بدور بودیم اما به عنوان یک مناسبات گریلایی بر رویش کار کردیم و امروزه جوابگوی یک نظام گریلایی شدم که به خیال جهان و دشمن نیز خطور نمی‌کرد. زیرا بیشتر از دشمن، آنها که قرار بود گریلا شوند نقشه‌هایمان را نقش بر آب می‌نمودند. اما اصرار بزرگ و معنا دادن به روابط بزرگ در آخر می‌تواند منجر به یک

نیروی گریلابی اینچنین موثر شود. رابطه‌ی نوین نیز اینگونه است. مناسبات کادری هم رابطه‌ای شبیه این است. این رابطه به من مربوط است. آن را به دست می‌گیرم و ژرفایی که بعد از آن بدان دست می‌یابم نیز عیان است.

معنایی که از نظر اصطلاحی برای روابط قائل هستم این است که تحلیل و تحول آن، فروپاشاندن چیزی که باید فروپاشد و ساختن چیزی که باید ساخته شود است، بسیار مهم می‌باشد. تمامی اینها را با خود مقایسه نمایید، رابطه در نظر شما همچون کف صابون است که اگر به آن فوت کنی فرو می‌نشند. همچون نخ پنبه است که زود بریده می‌شود. علاقه، پیگیری و عمل دگرگون‌ساز شما بسیار ضعیف است. بنابراین رابطه ملی، رابطه‌ی اجتماعی و رابطه‌ی حزبی و گریلابی و رفاقت برای شما چندان بامعنی نیست. به راحتی به خاموشی گراییده، شکسته و به راحتی هم دست از آن شسته می‌شود. به همان سبب نیز نمی‌توانید عرصه‌ی یک رابطه‌ی محکم گردید. یک رابطه برای من بسیار متفاوتتر است، پایبندم، منظم هستم، آنرا ایجاد می‌نمایم و متحولش می‌سازم. این است شیوه و اسلوب پیشرفت، یک شیوه‌ی بزرگ پیکارگری. این خصوصیتی است که باید در یک رزمنده وجود داشته باشد.

بدون اینکه گرایش اساسی موضوع را از نظر دور بداریم، آن را ادامه می‌دهیم. معنای که برای روابط قائل هستم، در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد. چه کسی دومین خصوصیتی که اهمیت بزرگی را دارد، کسب نمود؟ دومین برخورد بزرگم و خصوصیت بزرگ دومی که در من دیدید چیست؟

ر. عب: سازمانبخشی به حیات. استعداد انجام امر صحیح در زمان و مکان.

....: اگر آن را تنها با یک کلمه بیان کنی، چیست؟

ر. عب: سازمانبخشی. سازمانبخشی تشکیلات، سازماندهی زندگی. انعطاف در جایی که باید منعطف شوی و برندگی به هنگامی که احتمال بریدن وجود دارد.

....: با بیانی ساده آیا می‌توانیم آن را به عنوان لذت زندگی، شیوه زندگی، ارج حیات و اشتیاق به آن تفسیر کنیم؟

ر. عب: ترتیب بخشیدن به زندگی رهبرم. این برای همه نوع رابطه و زندگی مصداق دارد.

....: میل به زندگی. به نظر تو چه عنوانی را می‌توان بر این خصوصیات مشترک اطلاق نمود. چرا اصل زندگی در من اینگونه است و در شما اینچنین مرگبار؟ من چرا اینهمه بر روی این حیات کار کردم؟ این باز هم می‌تواند هدف و شیوه باشد.

ر. عب: معنا دادن، پیوند دادن آن با یک هدف، با ادعا بودن در آن هدف، دستیابی خوب به شیوه‌ی آن و توان تلقی نمودن آن به عنوان یک شیوه به هنگام هدفمند نمودن زندگی در جهت یک هدف. شیوه هم در اینجا بسیار موثر می‌گردد. شیوه‌ی ما به شکل از بین بردن و دور انداختن در بیشتر اوقات، رها نمودن در یک جای نامعین، نشان ندادن انعطاف گاه و بیگاه، نشان ندادن قاطعیت گاه و بیگاه و عدم انجام اینها در زمان و مکان خویش است.

....: آنها کار سازماندهی هستند، اما سازمانبخشی زندگی متفاوت است. چرا اینهمه برای زندگی ارزش قائل می‌شوم؟ به سخنی دیگر شما چرا این ارزش را قائل نیستید؟ مهمترین خصوصیت سوسیالیستها هم ارجی است که برای زندگی قائل هستند. زیرا **سوسیالیسم به معنی احترام به زندگی است.** حتی به معنی آسان به دست نگرفتن و آسان میسر ندادن زندگی است. من هنوز هم باور ندارم که زندگی به آسانی امکان یافته و شما هم به شیوه‌ی صحیحی زندگی می‌کنید. این را همچون یک سطح اشتیاق، پیگیری و دستیابی می‌بینم اما شما فکر می‌کنید که بسیار معمولی بوده و از دوران بسیار قبل روی داده است. گرایش موجود در شما، زندگی بسیار راحت است. آنچنان که در کشیدن یک سیگار می‌توانید ارضایی بزرگ را ببینید. اگر ثروتی اندک داشته باشید و یا صاحب قدرتی گردید، فوراً ارضا می‌گردید. باور دارید که زندگی را به آسانی کسب کرده‌اید. زندگی برای شما بسیار طبیعی و خود بخود جلوه می‌کند. اصل زندگی و مرگ، اوج دادن زندگی، آزاد نمودن آن، سازماندهی کردنش، همه‌نوع سازماندهی آن و احساس زندگی هم بسیار ضعیف است. تلاش فردی برای پیشرفت خویش در زندگی بسیار ضعیف است. در سطح اجتماعی، ملی، هنری، عملی و پیکارگری زندگی بسیار ناتوانید، بسیار ناکافی هستید. **زندگی برای من قبل از هر چیز جنبش، شوق، حب و تکاملی است که بسیار با محتواست. زندگی یک سازمان است. بازی و جنگی بزرگ است.**

خارج از این همچون شما، فکر نمی‌کنم که زندگی یک سیگار کشیدن، یک رفیق‌بازی خوب، فردیت و سیرشدگی، خوابی راحت، ثروتی خوب و یک زن و بچه‌ی نیک و مال و ملکی خوب است. اینها در من وجود ندارند.

ر. عب: بله، صحیح است رهبرم.

....: چیزی که در شما موجود است و چیزی که من دارم همیشه برعکس است. پس معلوم می‌شود که معنا، مشارکت و سطح زندگی که برای زندگی قائل هستید، شما را بسیار متعصب و حافظ وضعیت موجود می‌نماید. من یک سری اصول زندگی دارم، اگر شما نیز بر اینها حاکم شوید خواهید دید که بزرگ می‌شوید. سطح، نظم و شوق در زندگی، مبارزه، هدف، نوگرایی، نیرو، هیجان و نظم دمی در زندگی به صورت عظیمی در من وجود دارد. فکر کنم در شما موردی درست برعکس وجود دارد، احتیاجی به هیجان و پاسداری از زندگی وجود ندارد. در حالیکه حفاظت از زندگی هم در من بسیار عظیم است. چیزی که بر شما حاکم است این است؛ برای هر نوع خطری به شکلی آشکار و با موارد موجود کفایت می‌کنید. نازل بودن سطح زندگی و یا سازمان یافته نبودن آن برای شما مهم نیست. به هر چه که یافتی کفایت کن. زیبایی در زندگی وجود داشته باشد یا نباشد فرقی نمی‌کند. این شیوه‌ی تفکر شماست. در واقع تمامی اینها هستند که اسباب وضعیت فعلی شما را تشکیل می‌دهند.

در دنیای من جایی برای اینها وجود ندارد. زندگی کردن همچون شما برای من بی‌معناست. تلقی زندگی در چنین وسعتی یک خصوصیت بسیار مهم است و هنوز هم در چارچوب این ویژگیها به زندگی معنا می‌بخشم. زمان را در یک تمرکز اینچنین پیش می‌برم و البته که به نظرم باید درک شود که زندگی برایم فردیت نبوده، قطعاً باید اجتماعی، ملی و انسانی شود و اینگونه پیش رفته و بویژه باید آن بندهای اسارت‌ساز و حافظ وضعیت فعلی از هم دریده شده و گذر کرده و اشتیاق پیشرفت سیل آساست. آیا سومین خصوصیت بزرگ و یا ویژگی من را به بحث کشیدید؟ باید آن را تشخیص داده باشید.

ر. عب: نیروی تغییر موردی است که بر زندگی حاکم است. نیروی دگرگون‌ساز و چاره‌جوست.

....: مقصودتان تحول است. تغییر و تحول و یا یک اوج‌گیری. آیا دگرگون نمودن در خود یک شیوه‌ی بیان بزرگ را

داراست؟

ر. عب: متحول ساختن انسان، متحول نمودن خویش و پیرامون خویش و جامعه با موضوعات بسیاری در پیوند است. با زندگی و رابطه نیز در پیوند است.

....: البته که تغییر و تحول وجود دارد. یک اصل بسیار اساسی زندگی است. یا اینگونه بگوییم؛ نه با تمامی زندگی بلکه با ادراک شما از زندگی مرتبط است. زندگی با تغییر دادن و متحول نمودن آن در ابعادی فوق‌العاده است. زندگی در وضعیت فعلی یک تقدیر نیست. تغییر و تحول اساس است. البته که اهمیت خود را در کردستان و در روابط کردی و در زندگی خویش نشان می‌دهد. تاکید می‌کنم که باید "تحولی بزرگ" در خود ایجاد کنید. من در نگاهی به همه‌ی شما فکر می‌کنم که ایجاد تغییر و تحول در شما حداقل به اندازه‌ی ضربه زدن به دشمن اصلی ضروری است. اما شخصیت‌های نه چندان امیدبخش شما را باید دچار دگرگونی عظیمی نمود. حتی دشمن نیز تنها برای این می‌تواند مورد هدف باشد. در درجه دوم متحول نمودن این سطح عقب‌مانده‌ی شما که توان این زندگی را ندارد هدف و شوقی عظیم است.

حتی یک ثانیه هم بدون تغییر و تحول احساس راحتی نمی‌کنم. داشتن این تحرک عظیم نیز تماماً با اصل تحول و زندگی در پیوند است. در واقع این شیوه‌ای است که از سرآغاز تاکنون تماماً دارم. هر روز بدون تغییر و تحول قادر به زندگی نیستم. در حالیکه شما بدون تحول راحت هستید و تغییر بیشتر شما را ناراحت می‌کند. درست برعکس عدم تغییر نیز در من سبب ناراحتی بزرگی می‌شود. به نظر من کسی که هر روز تحولی را در خود ایجاد نکند و هر آن پیشرفت ننماید و متحول نسازد، چندان در زندگی مشارکت نکرده و زندگی با وی چندان پیش نمی‌رود. به نظر من باید هر روز یک زندگی متفاوت را در مضمون آن گنجانید. آنچنان عدم تحول را در شما می‌بینم که این در من خشمی وافر را سبب می‌شود.

برخورد با زندگی به صورت روحیات متفاوت، الوان متفاوت، تَن‌های جداگانه و استیل‌های متفاوت در هر روز بیانگر یک نیروی بزرگ تحول است. من اینچنین هستم، ممکن نیست که خود را در یک قالب و رنگ نگه دارم. این اصلی است که در برخوردهای خویش حاکم گردانده‌ام. در حالیکه در شما کاملاً برعکس است. می‌خواهم اندکی تغییر و تحول در شما ایجاد نمایم اما می‌بینم که به معضلی برای من تبدیل شده‌اید. انعطافی بزرگ در کار نیست. از همان ابتدا تابحال تلاش می‌کنم تا شکلی بزرگ ایجاد نمایم. سالهاست بر روی آن کار می‌کنم اما نمی‌توانم شما را چنان متحول نمایم. آتش همان آتش و کاسه همان کاسه! حتی از ماندن همانند گذشته خرسند نیز می‌شوید! من اینگونه نیستم. اصولی اساسی دارم اما به صورت فوق‌العاده‌ای در این اصول تحول ایجاد می‌نمایم. من چیزی را در حیات خویش گنجانیدم که در هزار سال نمی‌گنجید.

در راستای آزادی، سازماندهی و جنگجویی تغییر و تحولی عظیم انجام دادم. تمامی اینها کارهایی برای تحول بزرگ هستند. در حالیکه شما قادر به گذار از کنار اینها نبودید، اینها برایم در حد غیر قابل اغماض ارزشمند هستند. چگونه بدون تحولی اینگونه و عدم ایجاد تغییر و تحول در اطراف خود روزانه می‌توانید زندگی کنید؟ این را درک نمی‌کنم. البته که باید تغییر و تحول را به صورت صحیح درک نمود. نه هر نوع تحولی. نوعی از تحول در راستای پسروی است یا سیر قهقرایی دارد. تحول موجود در من همیشه تعالی دهنده است. با حرکتی گردبادمانند بتدریج اوج گرفته، زیبا شده و حاکم می‌گردد. هیجان و شکوه این امر در من زیاد است اما متأسفانه این احساسات و خواستها در شما ضعیف است. حال می‌توانیم از چهارمین اصل سخن برانیم.

ر.خ: پیگیری شدید دشمن و بدست گرفتن مکرر ابتکار عمل.

.... یعنی می‌گویی پیگیری و ابتکار عمل؟ تو چه می‌گویی؟

ر.س: رهبرم، این خلاقیت و تولید بالایی است که نیروی توسعه بخشی این تحول را تعیین می‌نماید.

.... دیگر چه؟

ر.خ: رهبرم، دیگر اینکه یک اراده‌ی بسیار مستقل وجود دارد. عدم وابسته نمودن اراده به هیچ چیز بسیار مهم است.

.... اصل استقلال، خلاقیت، ابتکار عمل و پیگیری دشمن. تمامی اینها با همدیگر در پیوندند. اگر بخواهیم تنها با یک کلمه

بیان کنیم چه خواهید گفت؟

ر.ت: رهبرم با سرشت انسان پیوندی بزرگ دارد و مبارزه برای پیشرفت دادن آن بسیار پیشرفته است.

.... اصل انسانی بودن.

ر.رو: پابندی اسارت‌وار به موفقیت، یعنی کینی به شیوه‌ی موفقیت‌آور در برابر تمامی اینها وجود دارد.

.... کین و یا انتقام.

ر.رو: رعایت انعطافی بزرگ بدون کاستن از تئوریه (حاکمیت) موجود بر حیات.

.... انعطاف در تئوریه (حاکمیت).

ر.رون: رهبرم، حیات بخشی به هر چیزی که باید به آن زندگی بخشیده شود و دیگر اینکه سازماندهی نیز وجود دارد. اینها به

نظرم بسیار مهم هستند. زیرا سرآغاز و توسعه‌ی انسانیت در گرو سازمانیابی است. رهبری حزب ما بویژه از سازماندهی انسانیت

گرفته تا سازماندهی حزب تحلیلات وسیعی انجام می‌دهد. به نظرم این یکی از مهمترین دستاوردهای ماست.

.... اجتماعی بودن، توان سازماندهی، زندگی بخشی به چیزی که باید تداوم یابد به معنی آن است که به چیزی که نباید وجود

داشته باشد اجازه‌ی وجود نمی‌دهی. یعنی اصل لازم در زندگی. این اصل در واقع آن را بسوی اجتماعی بودن و توان اجتماعی

بودن می‌راند، یعنی توان اینکه بخشی از خلق باشی.

ر.ب: هدفمندی در راستای موفقیت مطلق و دیدن زود هنگام تمامی موانع پیش روی موفقیت.

.... از دیدن بسیار خوب امکان پیروزی و موفقیت بحث می‌نماییم. یعنی داشتن قاطعیت در موضوع موفقیت و پیروزی.

ر.ئهو: استمرار در رویه، کم نکردن رویه در هیچ زمانی و تداوم در همان سطح. یعنی رویه‌اش نیز بسیار سریع و قاطع است.

.... ایجاد تدریجی قدرت در زندگی نیز یک رویه است.

ر.خ: طبیعی بودن بزرگ در رهبری علی‌رغم دور شدن انسان امروزی از طبیعی بودن. یعنی بیان بازگشت به طبیعی بودن.

.... در برابر دور شدن انسانیت از طبیعی بودن، تداوم طبیعی بودن عظیم. دیگر چه؟

ر.م: محسوس بودن خصوصیت صرف تلاش در رهبری که در ما بسیار کم دیده می‌شود.

.... عدم تنزل کار به روشی فاقد دسترنج، یعنی پابندی به اصل دسترنج.

ر.خ: نپذیرفتن هر چیزی که پست شده باشد. برخوردش با زندگی و انسان از برخورد ما متفاوتتر است. زیرا ما هیچگاه زبون

شدگی را نمی‌بینیم.

.... بله، کین بزرگی در برابر زندگی پست شده‌ای وجود دارد که تحت حاکمیت قرار گرفته باشد. دیگر چه؟

شید: وجود ژرفا در اندیشه و مشاهده‌گری بسیار خوب.

.... یک مشاهده‌گر بسیار بسیار خوب. داشتن توان عالی مشاهده در حیات و ایجاد تمرکز در آن. دیگر چه؟

ر. پ: هدفمندی در راستای یک جا. یعنی عدم محدودیت در هدف. آغاز به کار در جایی از هدف که چالش دارتر از سایر جاها و سخت ترین جاهاست.

....: زندگی با یک سیستم غنی اهداف و یا غنای اهداف، اساس قرار دادن کسب زندگی از خطرناکترین جای آن.
ر. ز: رهبرم، من یک نایبغی بزرگ هوشی را می بینم. از دید یک هنرمند هوشی بزرگ وجود دارد.
....: دیگر چه؟

س: میل مفرط برای زیبا نمودن حیاتی که مملو از پلیدیهاست و استمرار در این میل مفرط.
....: پایبندی به اصل زیبایی. یعنی قائل شدن ارزش برای زیبایی در زندگی بصورت قطعی.
ر. سوز: اتخاذ تدابیر و پیشگیری بسیار مهم است. این را در دوران 12 سپتامبر می بینیم. احساس زود هنگام رهبری برای 12 سپتامبر و پیشگیری از آن مثالی جالب است.

....: پایبندی به اصل بزرگ دفاع در زندگی. دیگر چه؟

ر. س: داشتن یک نیروی عالی فراست.

....: همراه با یک نیروی بزرگ فراست کارها انجام می شوند.

ر. جا: رهبری در کنار انجام تمامی این امور اعتماد بزرگی نیز ایجاد می نماید.

....: دفاع و اعتماد با یکدیگر در پیوندند.

ر. روز: داشتن یک مبارزه مستمر با خود. یعنی به هیچ وجه به خود قناعت نمی کند.

....: بله. مبارزه مستمر با خود، نگه داشتن خود در موقعیت چالش. دیگر چه؟

ر. خ: به هنگام تلاش برای حل امور صبری مستمر روا می دارد.

....: اصل صبور بودن. تنظیم بسیار عالی رویه و صبر وجود دارد و رویه در عین حال با اصل صبر پیش برده می شود. اکنون هم باید برخی از جوانب ضعیف مرا بر زبان بیاورید. مادامی که من هم یک انسانم جوانی دارم که مرا ضعیف می گردانند. باید از این جنبه نیز به من کمک کنید. مادامی که آنهمه جوانب مثبت مرا گفتید باید سایر جوانب را نیز بگویید. مثلاً این پروواکاتورها می گویند مواردی فوق العاده منفی دارم. چه چیز ادعا می کنند؟ شما اینگونه حرف می زنید اما آنها چگونه سخن می گویند و موارد صحیح کدامشان هستند؟ چیزی که شما می گویند یا چیزهایی که پروواکاتورها می گویند؟ اینها از میان شما سر برمی آورند.
ر. عب: به نظر من پروواکاتورها چندان قادر به ارزیابی امور نیستند. در واقع می خواهند موارد بسیاری را برشمردند اما چندان نمی توانند جوانب ضعیف را بیابند.

....: امپریالیزم هم یک زاویه دید دارد و موارد بسیار را به ما نسبت می دهد.

ر. عب: باز هم تاکید می کنند که بسیار تاثیر گذارید. می گویند که: "مغز انسانها را با فلان روش می شوید" که با این هم در واقع یک نیروی تاثیر گذاری را بیان می نمایند.

....: صحیح است. باید به اصل تاثیر گذاری بزرگ نیز اشاره نمود. یک نیروی بسیار بزرگ و فوق العاده تاثیر گذاری وجود دارد.

ر. عب: هر چیزی را که از جنبه ی مثبت گفته می شود بصورت باژگون بدست می گیرند.

....: وقتی اینگونه گفته می شود چنان جلوه می دهند که هر اندازه از موارد مثبت بحث به میان بیاید همانقدر دارای موارد منفی هستیم.

ر. عب: می توان آنگونه هم بیان نمود. بسته به شیوه ی برخورد انسانهاست.

....: در واقع با تمامی این خصوصیتی که برشمردم تفاوت انسان نیک و بد، توانمند و ضعیف، زیبا و زشت و متعالی و پست را مطرح می نمایم. به اندازه ی نشان دادن موارد مثبت، پروواکاتورها و دشمن نیز بیان وارونه ای از آن به دست می دهند. شما هر اندازه خصوصیات مثبت را برشمردید، دشمن نیز همانقدر ادعای وجود عکس آن را می نماید. در واقع هر دو نیز صحیح هستند. نباید چندان به آنها که موارد منفی را بیان می کنند نیز توجه نمود. اما نکته ای که در آن دچار اشتباه شده اند این است که من همچون

یک انسان از تمامی این اوصاف برشمرده، موارد مثبت را حاکم گرداندم. موارد منفی در هر انسانی می‌تواند وجود داشته باشد اما نیروی بزرگ مبارزه در من موارد مثبت را بالاتر قرار می‌دهد.

ر.ع: این هم مطابق پذیرش انسانها تفاوت می‌یابد رهبر!

....: اما چیزی که عموماً مورد قبول است این است که در این صفاتی که شمرده شدند و یا واقعیات موجود قطعاً موارد مثبت حاکمیت یافته‌اند. در من حاکمیت آنها ایجاد شده است، زیرا اثبات آن روشن بوده و قابل مشاهده است.

ر.ع: ارزیابی آنهايي که از ما ضرر دیده‌اند در مسیر منفی است. آنها که در این موارد ضرر دیده‌اند، مسیر آن به سوی موارد مثبت را همچون موارد منفی برای خود می‌بینند.

....: اگر یک شخص انسانیت را اینهمه درخویش برجسته نماید، چه سبب نفرت دشمنانش شده و چه سبب احترام آنها شود، پدیده بزرگی است اما جنبه مثبت جنبه انسانی است. این بسیار آشکار است. ایجاد سازماندهی در میان یک خلق، بردن اینگونه‌ی یک خلق بسوی آزادی، ایجاد انسانیت در میان آنها، پایبند نمودن به کوشش، هوشمند نمودن و زیبا کردن آن خصوصیات بسیار برتری هستند. متعالی‌تر نمودن انسانها فوق‌العاده است. گسستن زود هنگام من از خانواده به هنگام اولین شورش در واقع این خصوصیات برشمرده را کمابیش در بر می‌گرفت. یعنی ایفای نقش پسری برای یک خانواده برایم اندکی وارونه جلوه می‌کرد. من از وقتی بیاد دارم برای عدم ایفای نقش "پسر خوب"ی که پدر، مادر و سنتها بر آن اصرار می‌ورزیدند اهتمام بسیاری به خرج دادم. گفتم که پسری در چارچوب معیارهای سنتی نخواهم گشت و حتی نمی‌گذارم چنین پسرانی نیز وجود داشته باشند.

هنوز در ده سالگی شعاری را که در برابر خود سر دادم این بود: "به هیچ وجه پسر خوبی نخواهم شد که آنها می‌خواهند" در برابر مادرم هم گفتم: "به هیچ وجه پسری که تو می‌خواهی نخواهم شد". این موضعی بسیار شدید بود. می‌گفتند که "پسران مردم اینگونه نیستند" و من در برابر این واکنش نشان دادم. می‌بینید که در اینجا هم یک مخالفت وجود دارد. شعار "پسری اینگونه نخواهم شد" که از همان دوران برای خویش پیشه قرار دادم، یک گام جدی نوعی از شکل‌پذیری است. پس چگونه خواهی شد؟ این را نیز که البته عمل خلاق من تعیین می‌نماید. سبب این کار مهم است. توجه کنید؛ در اولین حرکت مخالف عصیان استادانه انجام گرفت و نتایجی بیار آورد، حتی هدف و شیوه‌ی مخصوصی در آن وجود دارد، این اثرات عمیقی بر روانم برجای نهاد. من چگونه اینهمه سعی می‌کنم که چاره آن را بیابم؟ اگر شما باشید، امکان ندارد. اولاً نمی‌توانید چنان شورشی را آغاز نمایید، اگر هم آغاز نمایید نمی‌توانید حتی یک ساعت ادامه دهید و اگر ادامه دهید نیز دچار شکست و نابودی می‌گردید.

روابط برادری، فامیلی و زن و شوهری در کردستان به چه معناست؟ در واقع در روابط خانوادگی شیوه‌ی تفکری وجود دارد که مطابق آن: "هرچه می‌خواهی می‌توانی انجام دهی، با خوشبینی از تو استقبال خواهد شد" اگر مطابق اصول خویشاوندی و برادری مرتکب بی‌ناموسی هم شوی، می‌تواند نزد تو همچون سود باقی بماند و یا سزای سنگینی متوجه تو نمی‌شود. به قول‌شان: "هرچه باشد برادرم" مادرم مکرراً می‌گفت: "مگر من مادر تو نیستم؟" من هم می‌گفتم: "تو مادر من هستی اما حق تحمیل هر نوع عقب‌ماندگی را از کجا بدست آوردی؟" مثال جوجه‌ها را بدین سبب برایش گفتم. یعنی به سبب مادر بودن حق مالکیت مطلق ایجاد نمی‌گشت. اما در کردستان هم در خانواده و هم در سطح عام اندکی اینگونه است، یک مالکیت مطلق بر روی کودکان وجود دارد. مالکیت مطلق به نظر من برده نمودن و شیوه بردگی آشکار است. این کودک مطلقاً مطابق این سنت باید بزرگ شود و اینگونه زندگی نماید.

اگر در آن سن من این را می‌پذیرفتم بدان معنی بود که مبارزه‌ی آزادیخواهان را از همان ابتدا از بین می‌بردم. به نظر من مهمترین دلیل ضعف شما ناشی از این است. وقتی هنوز در درون خانواده هستید این اصل تحمیلی بردگی را پذیرفته‌اید. توجه کنید، فکر کنم تمامی صفاتی که رفقا در روابط انسانی می‌خواهند بدان اشاره کنند این است؛ از همان ابتدا تاثیرات خانواده، اجتماع و سنتها، همچنین فشار، پول و دشمن که چنین حیاتی را وابسته نموده و آن را دچار پیشروی معیوب می‌نماید و هنگامی که در یک شخص و یا طرز تفکر خود را تحمیل می‌نماید، من ناگهان واکنش نشان می‌دهم. ببینید رویه‌ی این است، لجاجت آن، کین و تلاش و استادی و احساسش است. با مخالفت با آن همه‌شان را بصورت متداخل به میدان می‌آورم. در واقع عصیان بزرگ انسان را صورت می‌دهم. اگر در برابر این تحمیل‌های بزرگ تمامی استعدادها را به قیام و اندام چگونه می‌توانستم در آن سن در برابر تحمیل‌های خانواده، برخوردهای استهزاآمیز روستائیان و برخوردهای فرزندان بورژواها و دشمن مخالفت نمایم؟

از این نظر برخوردارم با زن نیز بسیار قابل توجه است. به نظرم بازگویی آن نیز فوایدی در بر دارد. فکر کنم یکی از متعصب‌ترین و وابسته‌سازترین سنتها، شیوه روابط خانواده در کل و بویژه شیوه روابط زن را تشکیل می‌دهد. یعنی سبب اینکه فاطمه می‌خواست مرا وابسته نماید وجود یک اصل بردگی وابسته‌سازی به جامعه بود. چنان بود که انگار فکر می‌کرد: "اگر این زنجیرهای بردگی را به این فرد بزنم، با یک سنگ ده گنجشک خواهم زد" در این برخوردهایش حيله‌گری زنانه و حيله‌گری استعماری و فتودال نیز وجود دارد. **من بازتاب یک خلق و نشان از قیام آنهايم** و او بر روی این حسابهای بی‌شمار زنانه دارد. این حسابی است که جامعه ما را از بنیاد وابسته می‌سازد. رهایی از زیر بار این وضعیت دشواریهایی دارد.

اگر توجه کنید، من مدت زمان درازی از ثروت و عموماً زن دوری جستم اما این را هم بخوبی دیدم که قطعاً رابطه‌ای با زن ضروری بوده و باید رابطه‌ای اینچنین به میدان بیاید. می‌دانید که بعدها برای به میدان آوردن این رابطه به جالبترین و زیباکننده‌ترین شکل چگونه مبارزه کردم. دقیقاً مطابق خواست من شد. زنی را بدست می‌گیرم که سطح روابط و چالشهای سیاسی و اجتماعی‌اش بسیار بالاست. وقتی می‌گویم مطابق خواست من بدان معنی است که اگر بکشم و یا کشته شوم نیز نتیجه‌اش بزرگ خواهد بود. این نیز شیوه‌ی دیگری است که سبب پیشرفت من می‌گردد. رابطه‌ای که خود را بدان پایبند نمودم و یا دست بدان زدم مجبور است اندکی نیز چنین نتایج جالبی را بیار آورد اما نه آنچنان که شما فکر می‌کنید. تنها برای ماجراجویی وارد آن نمی‌شوم. معنای بزرگ تاریخی، سیاسی و اجتماعی دارد. بسیاری از شما اگر وارد چنان روابطی شوید، چه چیز در شخص روبروی خویش خواهید دید؟ بنیادترین چیز اینکه یک مرد است، یک مرد کرد، مرد کرد چنین خصائصی دارد، جامعه‌ی کرد چنین خصائص اساسی دارد. این را به صورت عالی حساب می‌کرد.

نیروی مادی و سیاسی که یک فرد بدان متکی است شیوه‌ی او را تعیین می‌نماید. قدرت سیاسی و پولی تماماً نزد اوست. به همین جهت نیز خود را به صورت فوق‌العاده‌ای دارای امتیاز می‌دید و در واقع نگرش دولت ترکیه نیز اینگونه بود. دولت ترکیه نیز خود را در برابر من بصورت فوق‌العاده نیرومند می‌دید و مرا "در قفس" تصور می‌نمود. میت نیز معتقد بود که تماماً در دست آنهايم. اما چگونه من توانستم رهایی یابم؟ مهمترین قسمت این داستان نیز در اینجا است. مرا "فردی تماماً در قفس" می‌نامیدند و این صحیح بود. چیزی که در قفس تصور می‌کردند نیز در واقع گرایش انقلابی کردی بود، خلق بود، تاریخ ما بود و آزادی‌مان. اسیر است، نابود شده و از چهار طرف وابسته گشته است. من نیز خود را چنان نشان دادم که بتواند این نگرشها را تصدیق نماید. تماماً در قفس هستم، تمام در دستان هستم. تماماً آنگونه‌ام که می‌خواهید. مزدوری دقیقاً آنگونه که می‌خواهید. خانواده را اینگونه مورد مشاهده قرار دادم. شاید هم یک خانواده تماماً مزدور کرد باشد. این است تاکتیک بزرگ، فراست، هوش و هر چیزی که می‌خواهید بنامیدش.

درواقع باید این را پراکتیک بزرگ در جنگ نامتوازنها و رابطه‌ی تاکتیکی نامید که در مبارزه بسیار مهم هستند. توانستم تاکتیک بزرگی را اجرا نمایم و من در زندگی‌ام تماماً اینگونه هستم. چنان فشار می‌آورم که اگر جمهوری ترکیه اندکی دمکرات بوده و یا اندکی استعداد و توان حل را داشته باشد می‌توانست برخوردی استادانه داشته باشد. اگرچه خواست اندکی این را بیازماید اما در آخر شیوه‌ی نابودکننده‌ی خود را تحمیل نمود. البته که من هم در برابر این تاکتیکهای فوق‌العاده‌ای دارم. وقتی می‌گویم که قطعاً از شمايم و مطلقاً می‌توانم مطابق خواست شما باشم یک جنبه آن را یعنی جنبه آزادی آن را رها باقی می‌گذارم. شاید آنگونه هم نباشم. دقیقاً در اینجا اضطراب بزرگ آن زن وجود داشت.

به رفتارهای روزانه ترکیه بنگرید، سیاستهايش را پیگیری کنید، ترکیه در اضطراب عجیبی است که ناشی از من است. این بسیار روشن است، ابتدا ما را "هیچ" تصور می‌کردند، هنوز هم می‌گویند: "آپو چیزی نیست، او را خرد خواهیم کرد" اما از طرف دیگر چیزی نمانده که منفجر شود. همان ماجرا در روابط من با اشخاص هم آنگونه بود. چگونگی تقابل من با تلاشهای ترکیه در راستای نظارت و کنترل من در آن سالها و نتایجش را برای شما بیان نمودم. تاکتیک این است.

این در همه‌ی جنگها اینگونه است، هنگام لزوم تلاش خواهی کرد، اگر تلاش به خرج ندهی ممکن نیست آن مخالفت را آغاز کنی. وقتی از جنگ بحث می‌نمایم، تنها مقصودم جنگهای جبهه‌ای نیست، مقصود تمامی مبارزات زندگی است. باید همیشه مستقل باشی. جایی که از وابستگی می‌گویم رابطه‌ای که با خانواده و بنابراین با یک زن برقرار نموده‌ام در واقع رابطه‌ای است که با جمهوری ترکیه برقرار نموده‌ام. از ابتدا می‌دانستم که حاکمیت ترکیه بر وی حدود نود درصد است و یا شاید نود و نه درصد. اگر

به احتمال یک درصد هم صداقت می داشت، نزد ما بسیار گرامی می بود. اما چگونه می خواهم از رابطه ای که نود و نه درصد است استفاده کنم. باید به استادی موجود در آنجا بنگرید. اگر تماما دشمن هم باشد این فایده را دارد که تا می توانم استفاده خواهم کرد و وقتی زمانش سر رسید مورد لازم را انجام خواهم داد. انجام این حق ماست، زیرا دشمن است. رابطه ای عالی!

هزاران رابطه را اینگونه بدست گرفتم و یا شیوه ی رابطه ی من در زندگیست این. این مبارزه ای بزرگ است. آنهم حسابهای خود را دارد که حسابهای کوچکی نیز نیست. اگر توجه کنید با تمامی قوانین متعصب اجتماعی به من حمله ور می شد. هر چیزی که می توان با آن یک انسان را به محاصره در آورد، با پول، قدرت و غرایز پیش می آمد. تمامی اینها نیز برای اسیر نمودن یک انسان کافی است. اما اینجا نمی تواند محاسبه نماید که در چه سطحی می توانم مستقل باشم.

آیا پدرم نیز آنگونه نبود؟ وقتی به من حمله ور شد، اصلا فکر نمی کرد که من بتوانم چنان مقاومتی از خود نشان دهم. او در آخر در مورد من گفت: "تو قطعاً اهل پیروزی هستی، هر جا بروی آنجا را فتح خواهی کرد" چیزی که سبب می شد این سخن را بگویند نیز فکر کنم آن شیوه ی رابطه ام بود که در آن سنین با وی داشتم و گر نه محال بود این سخن را بر زبان بیاورد. او از چیزهایی که بعداً موفق به انجامشان می شدم خبر نداشت اما فعالیتهایی وجود داشت که بویژه در برابر او انجام می دادم. این فعالیتها بسیار مهم چنان بودند که نیرویی فوق العاده در آن وجود داشت. فروپاشاندن حاکمیت وی بدست یک کودک آسان نیست. در درون خانواده شب و روز به من فشار می آورد. می خواست مرا از خانه براند اما علی رغم آن موفق نمی شد. یعنی تقریباً هر روز دعوا و مرافعه وجود داشت.

مورد دیگر اینکه وقتی هر دویشان بین خود دعوا براه می انداختند، من نیروی سوم شدم. اگر توجه شود یک کودک در چنین وضعیتی یا طرفدار پدر خویش می گردد و یا مادر خویش. من طرفدار هر دویشان هم نشدم و نیروی مستقل خویش را مطرح کردم. زمان درازی به ابزار دست تبدیل نشدم و تصمیم اشتباهی نیز اتخاذ نکردم. داشتن توان تصمیم گیری مستقل نیز بسیار مهم است. اگر فردی نزد شما بیاید در کمترین زمان دنبالش می افتید و می گویند که "مسامحه" کردیم. هنوز نیز در فکر هستم که در برخورد های دعواگونه ی بزرگ پدر و مادرم چه کسی برحق بوده و راست می گفت. مطابق اصل پدرسالاری من باید طرفدار پدرم می گشتم. بر روی زنان فشاری وارد می شد، من هم می توانستم همانند مادرم پیش رفته و یا اتحادی قویتر با مادرم برقرار کرده و پدرم را خرد نمایم. من آن را بی معنی دانسته و از آن دوری جست. نیروی مستقل سوم شدم.

تمامی اینها نقش مهمی در ارزیابی پدرم ایفا می نمایند. اگر چه من فرد مورد نظر وی نبودم اما می دانست که کسی ناموفق نیست. می دید که بسیار باهوشم و تمامی معلمان من نیز این را می دیدند. هوشی فوق العاده داشتم اما در عین حال فردی بسیار بی قرار بودم. بهترین پسر پدرم بودم، تمامی روستائیان احترامی فوق العاده نشان می دادند اما باز هم یک استقلال فوق العاده داشته و همیشه این را با اهتمامی بزرگ حفظ می نمایم.

درواقع تمامی اینها باید چیزی را به شما نشان دهد. گذار ما از جمهوری ترکیه بسیار مهم است، به نظر من هر اندازه بر روی این مسئله تامل شود نیک است. فرض کنیم که فروپاشاندن خانواده و سنتهای ملی سهل است، رهانیدن خود از دامهای شما نیز آسان است اما چگونه از جمهوری ترکیه گذار نمودم؟ وقتی اینهمه علاقه دختران وجود دارد، به نظر شما من چگونه این دام زنان را پشت سر نهادم؟ وقتی می گویم دام زنان یعنی اینکه اگر مردی سنتی می بودم می توانستم بر روی زنان حاکمیت نیز ایجاد نمایم و یا زبون هم شوم. این نیز برایم یک دام بود. هدفشان نیز همان بود. با این برخورد می خواستند مرا بطور قطع همچون یک مرد در درون واقعیت وجودی زن و برعلیه زن غرق نمایند. به نظر من به اندازه جمهوری ترکیه - که البته با هم بودند- هنوز در آن دوران در پی نابودی من بودند. نابود نمودن من در موضوع زن به معنی انجام ندادن مبارزه ی آزادیخواهانه ی شما بود. شما اکنون می توانید اندکی خود را آزاد بیندازید اما داستان این بسیار مهم است. زیرا سرآغاز آن در P.K.K است. بدون پیروزی در آن شما پیشرفت نمودید و طبیعی است که کشنده بود. به نظر من بحث در این مورد فایده دارد. فکر کنم تو نیز می خواهستی توجه را به این مورد جلب کنی؟ پروواکاتورها هنوز هم بر روی این امر بسیار تامل می نمایند.

ر. عب: تقریباً این تنها نکته ای است که بدان تکیه می کنند.

....: چرا؟

ر. عب: انسان از اینجا می تواند تفاوت بین انقلاب و ضد انقلاب و یا تفاوت انقلاب را بهتر درک نماید. انقلاب مناسبات حیات اجتماعی و سطح آن را متحول می سازد.

....: زن که در صفوف ما زندگی می کند و یا چیز دیگری وجود دارد، در درون خانواده دچار خفقان شده و فاشیسم با تکیه بر خانواده تسلط ایجاد نموده است.

ر. عب: حوزه ی اساسی روابط زندگی نیز آنجاست.

....: اساسی ترین شکل زندگی در کردستان و یا ترکیه خانواده است. روابط با زن در خانواده نیز حاوی ویژگی نابودکنندگی مرد است. عموماً در بطن جامعه روابطی که بویژه در 12 سپتامبر ترویج داده شده است، متکی بر امور جنسی است که شدیداً منجر به حاکمیت فاشیسم می گردد. در این اواخر، توسعه ی رسانه های گروهی، این را تشدید نموده است. مهمتر اینکه در واقع برای اسیر نمودن من به صورت عینی بستر خانواده بنیاد قرار داده می شود.

قبل از 12 سپتامبر در دوران 12 مارس و حتی آنگونه که ذکر کردم در دوران کودکی نیز برای غرق نمودن من و یا وابسته نمودنم به نظام مرا دعوت به سربراهی و ایفای نقش پسر خوب خانواده می نمودند. در مقابل این شورشی کردم که هنگام ایجاد رابطه با جمهوری ترکیه و خرده بورژواها نیز این امر بر همان منوال است. روابطم را با نظام دینی و مناسباتم با مبارزان چپ ترک را بیان کردم اما باز هم جوانی دارد که ارزش پژوهش را داشته و باید اینها از نظر دور نگه داشته نشوند.

مناسبات دولت، خانواده، زن و رهبری به نظر من بسیار جالب بوده و این نیز متساوی است. در سال 1975 با تنگنای بزرگی روبرو شدیم. سال 1986 دومین مرحله ی آن است، سرآغاز واقعی در این سالهاست. به نظر من دولت در مسئله کرد، خانواده را به صورت سنتی بدست گرفت. زن را اساس کار قرار داد و با متحد نمودن آنها از طریق یک رابطه ی بسیار خوب خواست تا به من حمله ور شود. من نیز با فراستی درست و کمی با ذکاوت و اندکی با برخورد هوشیارانه ام، ابتدا تردید نمودم و بسیار پیش و پس حرکت کرده و حتی چند بار خواستم از رابطه بگریزم. اما بعدها با یک هوشیاری بزرگ حتی با عاطفه مجدداً آن را آغاز نمودم. آنهم با شبهه ای بزرگ اما بعدها پایه هایی برای این رابطه یافتیم. وقتی مبارزه ای بزرگ آغاز شد، رابطه بنیادهایی را دارا گشت که آن هم داستانی دارد، در آینده به صورت روشنتری می توانیم در این مورد تامل نماییم. فکر کنم اگر ما بر روی آن کار نکنیم نیز همه کس کار می کند.

ر. عب: بحث می کنند رهبرم.

....: در واقع مسئله من فردی نیست. این یک مسئله بزرگ ملی، مسئله دولت و اقتدار و مسئله آزادی است.

ر. عب: بله رهبرم. در واقع عرصه ی اساسی تحول است.

....: کار ما این بود که جنبه ی نمونه ی آن را از خطرناکترین جای آن و در پرچالشترین زمان و بهترین موقعیت گرفته و نتیجه ای را که هزار سال است بدست نیامده در مدتی کوتاه کسب کرده و با نبوغ و استادی بر روی آن کار کردیم.

در نگاهی به تمامی دوران بسیار روشن دیده می شود که با چه اصلی کار پیش برده شده است. در درون آن دولت، آریستوکراسی، سوسیالیسم، زن و حزب وجود دارد. برای تمامی اینها نیز راه حلی خواهیم یافت. انجام آن کار بزرگ مانند برای خویش این است. کار کوه مانند را انجام داده و بسوی آن می گریزم. من همیشه آنگونه ام. شما نیز هر آن باید کارهای کوه مانند را برای خویش انجام دهید. اگر موفق به ایجاد این نشوید، برای سرآغازی نو نیز نیازی احساس نخواهید کرد اما شما بیشتر از انجام کارهای کوه مانند، به انجام کارهای بسیار بسیط علاقه دارید. یک سیر قهقرایی نه، برای یک تعالی مستمر، شیوه تان باید شیوه ی انجام کارهای کوه مانند باشد. حزب یک کار کوه مانند اینچنین است.

درواقع به نظر دولت و یا عاقل ترین نشان من باید بلعیده می شدم. من در آن زمان فردی بسیار ساده بوده و در شرایط بسیار سختی بسر می بردم. امکاناتی نداشتم. باید این مسئله را درک کرد. این نکته ی خطر و کلیدی است. می خواستند چه چیزی بر سر من بیاورند؟ وقتی می گویم بر سر من مقصودم این است؛ برخی می گویند "خود را جای خلق و کردستان قرار می دهد" اکنون هم وضعیت همه معلوم است. اگر من بگریزم نیز، شما نمی توانید اجازه دهید. من مترادف کرد و کردستان حتی مترادف سوسیالیسم هستم. اگر بگریزم و رد هم نمایم و حتی بمیرم نیز باز هم آنگونه شده ام و این پایان یافته است. به حالت یک تاریخ درآمدم و این

ثابت شده است. دیگر نیازی به بحث در این مورد هم نیست. این هنوز در آن زمان آنگونه بود. آیا دولت، خانواده و آن زن هم آنگونه نقشه نمی کشیدند؟ فیلمی بسیار عجیب یعنی جنگ را آغاز خواهیم نمود.

تصویری از آغاز جنگ را ترسیم کرده بودم. اگر اندکی دیگر وارد آن شویم، درک خواهیم کرد. چگونه توانستیم تمامی روابط، زندگی، آزادی، تغییر، تحول، استحکام، انتقام، امنیت، خلاقیت، سازماندهی و دسترنج را به صورت متداخل به روی یک صحنه بیاوریم. می توانیم ده برابر خصوصیات را که شمردیم برشماریم. می خواهیم به گره کور رابطه بپردازیم. در واقع اگر توجه شود، حساسیت بسیاری است. می توانم وضعیت خود در آن دوران را اندکی دیگر برایتان بازگویم. وضعیت خود در دوران ده - دوازده سالگی را برایتان بازگو کردم. هیچ گاه بخاطر ندارم که بگرییم. اشک ریزی شدیدی نداشتم. روزهایی بود که خود را وادار به خشم، انتقام و شورش بزرگ می نمودم. به روانشناسی، هیجان و خشم من در آن وضعیت کودک می بنگرید. البته که حال متفاوتتر است.

در سال 1975 هم خود را برای یک شورش آماده می نمودم. در این عصیان اگر هم تماما آگاهانه نباشد، دولت در برابر ما وجود داشت و تاسیس حزب ضرورت می یافت. برای اینکه بنام واقعیت کرد بتوانم کلمه استعمارگری را بر زبان برانم سالها منتظر شدم و بسیار مخفیانه آن را باز می گفتم. این همه احتیاج نگرانی و امنیت را مدنظر قرار می دادم. در آنکارا در سالهای 1975 چگونه می توانستم یک روبرویی بسیار خطرناک و شاید هم مستقیم با دولت را برهم بزنم؟ هم انجام و هم عدم انجام آن مشکلاتی را سبب می شد. در شیوه پیشرویتان در برخی کارها در درون شهر، روستا و اجتماع خلق چنان بی محابا و بی نگرانی و بی غم هستید که مرا دچار عصبانیتی می نماید و آن را برازنده می نامم.

به وضعیت من بنگرید. ناتوانم اما هدفی را پیش روی خویش قرار داده ام. در برابر این دولت با چه چیز و چگونه خواهی جنگید؟ اما هدف بزرگ است و نمی توانی از آن چشم پوشی. یک پایبندی قطعی بدان وجود دارد. از نظر ایدئولوژیک هم سطح چندان پیش نرفته بود. چند کلمه را برداشت کرده ام اما توان آن را ندارم که آنها را هم در ابعاد متفاوت ارزیابی نمایم. سطح آن دوران خویش را کوچک نمی انگارم اما باز هم توانم محدود است. پول و اسلحه هم بسیار اندک است، کادر پرورش یافته بسیار کم است. بنیادهای ملی و اجتماعی بسیار ضعیف اند. با گروهی کوچک بدنبال هدفی بسیار بزرگ افتاده ام. در برابر چنین وضعیتی ناچارا بسوی این رابطه یعنی در ظاهر مجددا به یک خانواده، دولت، زن، سوسیالیسم، گرایش حزبی و رابطه ای که روابط اینچنین بسیاری را در خود می پروراند متمایل می گردم. خانواده ای را که بسوی شان رفتم می شناختم.

این خانواده در شورش درسیم، نقشی منفی ایفا کرده و یک خانواده دشمن خلق است. این را تحمل کرده و صبر می نمایم. محله ای محل سکونتشان نیز یک محله ای "میت" است و شاید خودشان هم منسوبان میت باشند. یک مامور کنترل هم همیشه در میانشان است. حال این زن چه می تواند باشد؟ خود را سوسیالیست می نامد اما از تو چه می خواهد و چیزی که به تو خواهد نیز مجهول است. چیزی که چنین معنای عجیب دارند یکی و دو تا و سه تا نیستند. چه آن را هوش، حس و هر چه که بخواهیم بنامیم، در این موضوع به چنان چیزی منجر می شود که حل مسئله کرد را دقیقا در اینجا باید ببینید. این مورد صحیح است. اگر ما آن شیوه را بر نمی گزیدیم، نمی توانستیم گره کور کرد را باز کنیم. راه حل دیگری وجود دارد. قبلا رابطه ام با خانواده را توضیح دادم. آن هم یک راه چاره است اما راه حلی که تنها می توانست مرا تا سالهای 1975 بیاورد. چیزی که مرا به مورد بعد از سال 1975 می برد و با بسوی راه حلی تحت عنوان P.K.K سوق می داد انقلابی متفاوت بود. در درون آن دولت وجود دارد، در درون آن یک عملیات من وجود دارد که میت و یا حاکمیت جمهوری ترکیه آن را از هم گسیخته نموده و یا ممکن است در چوبه ای دار آنها یک لحظه به پایان برسد.

بسوی تنظیم یک عملیات می روم، آن هم نه عشیره ای، نه قبیله ای و یا اسلحه ای وجود دارد، بطور خلاصه هیچ چیزی وجود ندارد. در این وضعیت به چه چیز دست خواهی برد، درست در اینجا سازمان بزرگ و یا سلاح بزرگ سوسیالیسم به میدان می آید. چرا سلاح حساسیت و میهن دوستی در من پیشرفت می کند، چرا من خود را اینهمه آموزش دادم؟ به پدیده ای مقابل من بنگرید، بدون نشان دادن حساسیت، بدون اینکه سازماندهی شوید و بدون دهها بار سنجش آیا می توانید زندگی کنید؟ اگر برده باشی که نابود می شوی، معنایی نخواهد داشت و حتی قادر نخواهی بود که زندگی کنی.

حال اگر توجه شود، من تا به این تاریخ به هیچ وجه خود را وابسته نمی‌کنم. روابطم با جریان چپ ترک بر اساس انتقادی شدید است و مورد صحیح را آشکار می‌کند. گسستن‌های از خانواده نیز که معلوم است. در اینجا به یک شیوه‌ی رابطه برعکس تمامی اصولم می‌رسم. در واقع تاکتیک بزرگی است. چه فایده‌ای دارد و چه ضرری؟ رفقا هم که مشکوک بودند. احتمال شکستم نود و نه درصد است و احتمال موفقیت یک درصد. یک بازی مبارزاتی که با چنین ریسکی بدان وارد شدم و یا چیزی شبیه گذراندن گلوله از سوراخ سوزن. این را بدان خاطر می‌گویم که اگر امکانات برای شما همچون تنگه "چاناق قلعه"¹⁰⁴ باز باشد، باز هم نمی‌توانید از آن استفاده نمایید. به شیوه‌ی رفتن زیر بار مسئولیت تاریخ، مرحله، محیط و زندگی یک فرد و حساسیت آن بنگرید. نکته دیگر اینکه امید بسیار کم است، یعنی هیچ چیز و یا امکانی که امیدبخش باشد وجود ندارد. این شیوه را ارزیابی نمایید. یک ویژگی من این است که به جایی وارد می‌شوم که کسی امید آن را نداشته و انتظارش را هم ندارد. مثلاً من چگونه به حوزه اعراب وارد شدم؟ در هر جایی کار امکان داشت اما آیا اینهمه فعالیت در این عرصه امکان داشت؟ جایی که کمترین امید بدان وجود داشت و یا هرکسی آن را خطرناک می‌دید. مقصودم این است که صحنه‌های بازی و دوران استفاده بسیارند. خطرناکترین آن آنکارا بود و از آن کاری را آغاز نمودیم. این را می‌گویم؛ در مقابل خود یک کار بزرگ قرار می‌دهم که همانند صعود از یک کوه علی‌رغم آموزش ندیدن ساق پاهاست اما باز هم عزم به صعود خواهم کرد! این به چه معناست؟ اگر می‌خواهی به یک بلندی صعود کنی باید اهدافی اینگونه را در مقابل خود قرار دهی. همیشه پیشروی‌های هموار اختیار می‌کنید. حقیقتاً هم تمامی پیشروهای حاکم بر شما هموار و بی‌هدف بوده و یا به شکل کاری بدون تدارک است. بدون شک این شیوه بسیار اشتباه است. زندگی این شیوه را محکوم می‌نماید. دیگر باید درک کنید که باید این در واقعیت ما وجود نمی‌داشت. شیوه‌ی من، شیوه‌ی صحیح است. توجه کنید یک کار دیگر را در پیش می‌گیرم. هنگامی که کاری بزرگ را در پیش می‌گیرم، در کنار آن امید نیز وجود دارد.

مثلاً به امید به زن بنگرید. چه نوع هیجان، احساسات، کنترل احساسات و شبهه‌ای است و چگونه اینها را بالندگی می‌بخشیم؟ یک تاکتیک وجود دارد، یک احتمال. ببینید اگر بتوانیم یک ارزیابی فوق‌العاده داشته باشیم، معلوم می‌شود تمام چیزهایی که نمی‌توانید در باب آن ببینید و احساس نمایید از من سر می‌زند. شاید این هر نوعی از یک مورد هم باشد. یعنی چیزی هم نیست که با اهتمام و نظم انتخاب شده باشد. اگر امر دیگری می‌بود باز هم آنگونه عمل می‌کردم زیرا من شکست را به آسانی نمی‌پذیرم. من همیشه راه چاره‌هایی دارم اما این جالبتر است و برای رئالیته‌ی کرد مناسب‌تر. جمهوری ترکیه و پروواکاتورهای آن این را "غیرممکن‌ها را ممکن گردانیدن" عنوان می‌کردند. در اینجا تاکتیک "ممکن گردانیدن غیرممکن‌ها" را می‌بینند. به نوع دیگری هم امکان ندارد.

درواقع اگر یک سازمان حاضر می‌داشتم، همانند ماهر و دنیز عمر من دوماهه می‌شد. "ابراهیم کاپا کاپا"¹⁰⁵ نیز خواست با ادعای نیروی گریلا را سامان دهد اما قادر به نفس کشیدن هم نشد. در حالیکه من به اندازه‌ی آنها با استعداد هم نبودم. در واقع به اندازه‌ی آنها استعداد و جسارت هم نداشتم اما عمل من متفاوت بود. آنها سلحشور و جسور بوده و چنان قدرتمند بودند که می‌توانستند به مقابله با دولت پردازند. اما من کسی بسیار متفاوت بودم. بسیار عجیب است، انگار جسارت من با خطر دولت روبروی هم هستند. جسارت من حاوی ظرافتی است که به هیچ وجه دولت نمی‌تواند آن را بسنجد و تابحال نیز آنگونه است. در مقابل امپریالیزم نیز اینگونه‌ام. چنان جسارتی از خود نشان می‌دهم که روبرو هستند اما نابود نمی‌کند. نه آن جسارت قادر به بریدن است و نه من با آن دیوار برخورد می‌نمایم. اینگونه پایان خویش را رقم می‌زند. در واقع تنظیمی بسیار ظریف است. تمامی اینها خصوصیات هستند که تفاوت مرا نشان می‌دهند، اگر همانند آنها می‌بودم؛ دیر زمانی بود که من نیز از بین می‌رفتم.

سویالیست هستم اما شیوه و رویه‌ام بسیار متفاوت است. تکاپویم برای آزادی از سایر مثالها بسیار متفاوتتر است. به سبب جالب بودن موضوع را اندکی بیشتر توضیح دهیم. فکر می‌کنم دولت در این رابطه اساساً می‌خواست مرا به یک مزدوری بکشاند. ضعفم

¹⁰⁴ تنگه‌ای در ترکیه که مابین دریای اژه و مرمره قرار داشته و جنگ تاریخی تروا در آن روی داد.

¹⁰⁵ دیرکل (TIKKO (Türkiye İsci Koylu Kurtulus Ordusu ارتش رهایی‌بخش کارگران و دهقانان ترکیه که پس از 12 مارس 1972 دستگیر شده و در زندان در اثر شکنجه به قتل رسید. سازمان مذکور گروه کوچکی بود که تأثیر چندانی بر محفل مبارزاتی ترکیه نداشتند.

را مطابق یک ثروتمند و یا آریستوکراتی مطابق معیارهای کردی و همچنین مطابق مرد کرد همچون کسی می‌دید که خود را خواهد باخت. منطبق دولت این بود که مطابق سنجش آنها این رابطه را خواهد بلعید.

ر. عب: شاید رهبرم! در آن دوران هم این نوع تفاسیر وجود داشتند. موضوع بحث از شخصیتی است که در پی انجام کارهایی است. این شخصیت فقیر بوده و در پی بالندگی و پیشرفت در تمامی عرصه‌هاست. تمامی اینها را ارزیابی می‌نمودند. : آن تلقی وجود داشت. فکر می‌کردند که دارای گرایش چپ و مبارزاتی کردی بوده و خواهان پیشرفت سریع است اما یک بیچاره و فقیر است. فکر می‌کنم خانواده با نقشه قبلی در کار قرار داده می‌شد. احتمالاً تماماً با نقشه قبلی بوده؛ بردن از کردستان، ساکن نمودن در آنکارا و حاضر نمودن آن زن در دوره‌ای معین شاید تماماً با نقشه قبلی بوده باشد. ر. عب: صحیح است. فاطمه هم می‌گفت که من کاری را انجام می‌دهم که هیچ زنی جسارت انجام آن را ندارد. : چنان می‌گفت نه؟ کاری که هیچ زنی جسارت آن را نداشت چه بود؟

ر. عب: رابطه را اینگونه تعریف می‌نمود و این نیز نشان می‌دهد که از همان ابتدا تدارکاتی را دیده است. یعنی چیزی نیست که به خواسته‌ی وی انجام شده باشد بلکه در واقع وظیفه‌ای است که در نتیجه‌ی شاخصه‌های متفاوتی آن را برعهده گرفته است. بویژه خانواده در این وضعیت است.

.... : اصلاً خواسته‌ی وی وجود نداشت. نشان می‌دهد که بسیار خوب آماده شده است. خصوصیاتش داشت که هیچ زنی و یا هیچ جاسوس زنی نمی‌توانست آنها را دارا باشد.

می‌دانیم که سازمان میت زنان بسیاری را بکار می‌گیرد. می‌دانید که بیشتر زنان را از چه جنبه‌ای بکار می‌گیرد. عموماً مردها را از جنبه‌ی جنسی تحت تاثیر قرار می‌دهند. این جنبه بارزتر است. یعنی جنبه و نیروی جنسی را در راستای بدست گرفتن مردان و یا بکار بردن رابطه مورد استفاده قرار می‌دهند. این چیزی است که بیشتر دیده می‌شود و صحیح هم می‌باشد. این بسیار دیده می‌شود و صحیح است. وقتی از وارد شدن به شکلی بحث می‌شود که هیچ زنی بدان وارد نمی‌شود، منظورش چیزی است که فکر نمی‌کنم زنی دیگر بتواند آنگونه باشد. چگونه می‌تواند بیان شود؟ این زن، سطح و شخصیتش را تحلیل نمایم. تثبیتی انجام دادم، برای من مهم است و کاملاً معنای خود را می‌یابد. زن مذکور متوجه بزرگی رابطه است. دولتی بزرگ و مبارزه کردی که بسیار رو به نابودی گذاشته است. این نیز حقیقتی است که به عنوان خانواده نیز در ایجاد روند نابودی نقشی بسیار نیک ایفا کرده‌اند. قطعاً در من یک اوج‌گیری نوین وجود دارد. اگرچه بسیار نارسیده، غیر حرفه‌ای و فاقد سازمان هم باشد و اگرچه بصورت بسیار بیچاره هم دیده شود، قطعاً نیت سرآغازی نو وجود دارد.

ر. عب: شرایط هم مساعد هستند.

.... : بله، هم شرایط و هم مقطع زمانی مساعد هستند. همچنین شخصیت من در سالهای 1975-76 برای دولت همچون سطحی است که باید آن را مورد توجه قرار دهد و این را در آن زمان حاضر می‌نمایند.

شخصی که حاضرش می‌کنند چگونه است؟ اولاً باید بسیار آموزش داده شده و رفتارهایش توسعه داده شوند. باید بسیار هم دارای نقشه باشد. وقتی مرا وابسته نموده و یا مرا مجذوب می‌نماید هدفش چیست؟ سالها بعد کورجمال می‌گفت: "فاطمه در پی کردستان است، من در پی منطقه بوتان هستم" در مورد آن رفیق دیگر هم می‌گفت: "در پی بیگ‌نشین «روح»¹⁰⁶ است" اما آشکار است که این تشخیص تماماً در پی بکار بستن من بوده و در حال فعالیت است که در راستای دستیابی به تمامی کردستان هدفمند است.

ر. عب: صحیح است رهبرم! می‌توان گفت این تعریف مناسب برخوردهایش است.

.... : دولت این خانواده را در شورش در سیم و حتی در شورش شیخ سعید نیز بین سالهای 1925-40 برای تمامی کردستان بصورت مدلی تشکیل می‌دهد و همه را به سوی آن می‌راند. کردستان را تصرف می‌کند و تحت فرمان می‌گیرد؛ حاکمیت اجتماعی و سیاسی کردها و حاکمیت بر کردستان را با این مدل بخوبی بدست می‌گیرد. این یک خانواده است اما اگر تعمیم یابد - که عمومیت هم یافته - برابر است با حاکمیت جمهوری ترکیه. دولت متوجه این امر است. مجدداً یک شورش کردی بالندگی

¹⁰⁶ اروح، یک ناحیه در شمال کردستان که آغاز جنگ مسلحانه در سال 1984 در آن روی داد.

می‌یابد و این خانواده هم فوراً به میدان آورده می‌شود و یک رابطه‌ی اتفاقی و یا آمدن معمولی به آنکارا، پیشرفت انقلابی، تصادم با کمالیسم و آشنایی در آن محیط تحقق می‌یابد.

ر. عب: اگر اطمینان کامل از وی حاصل نشود، نمی‌توان به وارد شدن به این مرحله اندیشید، اندیشیدن بدان سخت است.

.... : آن زن مرا دو سه سال نظاره کرد. در این دوران سطح احساسات، ظرفیت و توانم را سنجید. البته که ابتدا موضعی را نخواهد دید. کارها جدی گشتند. بر ایجاد گروه اصرار ورزیدیم. آغاز به تشکیل خطر نمودیم. در اینجا است که با یک برخورد سنتی و حاوی منطق مستقیم دولت ترکیه رودررو هستیم. حقیقتاً هم هر که باشد، نمی‌تواند حدس بزند. از کجا می‌توانست بداند که من فرد متفاوتی خواهم شد؟ در آن دوران از کجا می‌توانست حدس بزند که من همانند هیچ‌کس دیگر نخواهم شد؟

ر. عب: قابل تشخیص نبود رهبرم.

.... : محال بود.

ر. عب: قطعاً این را قبلاً مورد تحقیق قرار داده بودند.

.... : هنوز هم تحقیقات بزرگشان ناشی از نقص موجود در برخوردشان بود. "اوغور مومجو"، "جونیت آرجایورک"¹⁰⁷ و کسانی همانند آنها همه‌شان اکنون مشاور دولت هستند. چون تماماً درک نکرده‌اند، همدیگر را متهم می‌کنند. این بسیار مهم است. چرا دولت نتوانست مرا درک کند؟ خانواده‌ای که بر من تحمیل می‌کرد، خانواده‌ای بود که در بلعیده شدن کردستان بزرگترین نقش را ایفا نموده بود و زن در این مورد باز هم عاقل‌ترینشان بود. او می‌توانست دهها برابر چیزی را که پدرش در سالهای 1920 تا 1940 انجام داد، در سالهای 1970 تا 1980 انجام دهد. چرا انجام ندهد؟ پشتش به دولتی حاکم گرم است. از نظر شخصی هم بسیار آموزش دیده است. من هم برای پشتیبانی از خود شورشی ندارم و چیزی ندارم، سید رضا¹⁰⁸ نیستم اما به خود اعتماد دارم.

ر. عب: یعنی شرایط بصورت مطلق به نفع اوست.

.... : قطعاً آنگونه است. همچنین موضع وابستگی قطعی را نشان می‌دهم. "پیلوت" نیز معتقد بود که از جبهه مادی کاملاً وابسته‌مان کرده است. قوای پنهانی هم که نداشتم. پول، رابطه و همه چیز آنگونه است، همه‌ی اطراف را گرفته‌اند. تمامی روابطم از یک نظر نیروی آنهاست. به احتمال بسیار منتظر بلعیده شدن من در این رابطه بودند. زن در این موضوع بسیار تأثیرگذار بود، پول و زندگی آنکارا هم آنگونه. در انتظار بودند که نه بصورت آتی بلکه در طول زمان در این حوزه‌های تأثیرگذاری بلعیده شوم. در پی انجام این رأسا با نیروی کنترل زن مذکور و اطرافیان نزدیکش بودند. "تسلیم توره"¹⁰⁹ که هنوز هم در قید حیات است، آنوقت می‌گفت: "آجی کنترل این را خوب به دست بگیر" کنترلم در دست او بود و من نیز اینگونه تظاهر می‌کردم. تاکتیک در اینجا به چه چیز شباهت یافت؟ مسیر جریان دولت ترکیه را تماماً عوض کردیم، مگر نه؟

ر. عب: رهبرم، یک محیط انقلابی در آنجا وجود داشت. پتانسیل در حال پیشرفت بود یعنی اراده‌ی مستقل افراد در حال ایجاد بود.

.... : بله پتانسیل کردها پیشرفت می‌نمود.

ر. عب: در پی جلوگیری از آن بودند.

.... : رهبری کردی هم داریم و من مدعی آن بودم. کسی که آن را بسیار با اهمیت به دست می‌گیرد و به نظر آنها بسیار هم ماجراجوست.

ر. عب: می‌خواهند او را تحت کنترل درآورند.

.... : شاید هم به نظرشان نمی‌توانستند ابزاری بهتر از من بیابند. یعنی برگزیده‌ترین فرد حاضر برای رهبری در میان جنبش چپ ترکیه و کردستان در سالهای 1970 هستم. در عین حال فکر می‌کردند در وضعیتی هستم که به بهترین شیوه می‌توانند از من استفاده کنند و یا کسی که مجدداً از راه منبع خانواده هم به "کردیت" و هم گرایش چپی تکیه خواهد کرد. مهارت بزرگ آن زن هم در اینجا بود. خونسردی و اضطراب بزرگ و روحیه وی که می‌گفت: "هیچ زنی جسارت وارد شدن به آن را ندارد" از این

¹⁰⁷ جونیت آرجایورک، روزنامه‌نگار ترک، نویسنده روزنامه "حریت" در ترکیه

¹⁰⁸ سیدرضا درسیمی، رهبر شورش درسیم که پس از شکست شورش به دار آویخته شد.

¹⁰⁹ تسلیم توره، یک چپی رفرمیست ترک که چندان مثبت تلقی نشده و هم‌اکنون نیز در روزنامه‌های ترکیه گاه و بیگاه مطالبی را به چاپ می‌رساند.

وظیفه‌ی بزرگ وی نشأت می‌گرفت. از هر نظر بسیار حساس بوده و حسابهای بسیار عظیمی در نظر داشت. بدین سبب نگران و مضطرب بود. بیشتر از این چقدر می‌توانست مرا و روحم را وابسته سازد؟ در اینجا به سیاسی‌ترین جنبه‌ی کار هم می‌رسیم. از من نیرومندتر است، در ظاهر مرا کنترل می‌کند اما کاملاً هم مطمئن نمی‌شود. برای کنترل کامل چه چیز لازم است؟ فکر کنم برای این منظور باید یک فرد کرد سنتی می‌گشتم.

ر. عب: دقیقاً هم در پی آن بود که مسئله را بدان جا بکشاند.

.... زیرا تمامی اعضای P.K.K را وابسته می‌کرد. به خوبی می‌دانم، برخورد موجود در اطرافم را تا سالهای 1986 ادامه داد. حتی در درون کمیته مرکزی. به محض اینکه مرا دور می‌دید، او مرکز را تحت کنترل می‌گرفت. نمی‌توانید حدس بزنید که میزان تاثیرگذاریم را تا چه حد محدود می‌نمود. محدود نمود و منحرف کرد. نباید این را کوچک شمرد.

ر. عب: بسیار هم فشار می‌آورد.

....: بین خودت می‌گویی. بسیار فشار می‌آورد نه؟

ر. عب: یک جنگ تمام‌عیار را راه انداخته بود.

....: با این فکر وی را به کوهستانها فرستادم که رفقا در کوهستانها می‌توانند وی را کنترل کنند. بعد از رفتن سه - چهار زن را کشت، چند زن را هم نزد خود نگه داشت و با استفاده از آن دخترها شروع کرد به تنظیم باارزش‌ترین رفقای مبارزم. سعی کرد هر یک را مطابق یک مبارز عیار نموده و وی را ناکارا نماید. مطمئنم که او همه‌ی شما را اینگونه جذب نمود. بسیار عجیب! من او را باصطلاح برای بی‌تاثیر شدن به آنجا می‌فرستم اما او رفت و تمامی نیروی جنگ را بی‌تاثیر نمود. وقتی بعدها دیدم که مطابق مقصودم از آب درنیامد، مجدداً او را نزد خود آوردم. وقتی به اینجا آوردیم، در آخر کار تا طرح‌ریزی توطئه هم پیش رفت. ادعایش نیز بسیار بزرگ بود. چند زنی را هم که می‌خواستیم پیشرفشان دهیم تحت کنترل بودند. اگر قبول می‌کردند آنها را نیز بکار می‌بست. در کنار من در سطح کمیته مرکزی چند رفیق وجود داشتند و چند رفیق دیگر نیز با فعالیتهای روزمره مشغول بودند. وی آنها را نیز بصورت فوق‌العاده تحت تاثیر خویش قرار داده بود. بصورت کم اما جوهری کار می‌کردند. در اینجا یک استاد تمام عیار بود. بخوبی می‌دانست که از کدام رابطه چگونه ضربه را وارد کند. همچنان که من از راه روابطی خطرناک می‌توانستم سرآغازهایی را رقم بزنم، او نیز به همان میزان استاد بوده و موفق هم می‌شد. چه از راه قرار دادن در جبهه مخالفت و تحریک کردن و به پستی کشاندن وی و چه از راه وابسته نمودن به خود. برای تحت کنترل درآوردن ما نیز سه - چهار نفر کافی هستند.

"سمیر" و "سحر"¹¹⁰ مابین خود کنگره‌ی دوم را تقسیم نموده بودند. از همان کنگره اول بنیانگذاری، ما می‌دانستیم که ماهیشتان چیست. از همان ابتدا سعی بر ایجاد به بن بست داشته و می‌گفت که نمی‌گذارم سومین کنگره برپا شود. هدفش این بود که سومین کنگره را مطابق میل خود برپا نموده و اعلام نماید. دقیقاً همانند نوشته‌هایی که "ارسور" و "چروک کایا" نوشته‌اند، آنوقت می‌خواست نامه‌ای بنویسد. یعنی من به نظر او چه شخصیتی دارم؟ به نظر او باید از خیلی وقت پیش منفجر می‌شدم. بحثی با وی داشتم که هشدار دادم: "با این برخوردها عاقبت وحشتناکی در انتظار توست، مرا به این و آن تشبیه نکن" اما باز هم یک حمله‌ی مطابق فکر خود را انجام خواهد داد. البته که من باروش نامناسبی کار نمی‌کردم و تسلیم نیز نمی‌شدم. او هم متوجه این بود. در اینجا یک وضعیت عاطفی هم وجود دارد. این قانون را هم متذکر شوم، قانون عشق و یا اشتیاق به آزادی، در درون آن ذره‌ای شیوه تفکری که به مال و ملک و منافع آلوده شده و او را مال و ملک خود قرار دهم وجود ندارد. زندگی و برخوردهای وابسته به نظام حاکم را پشت سر نهاده‌ام. آشکار است که در این نکته بسیار حساس هستم.

از پابندی به اصل آزادی محافظت می‌نمایم، از مال و ملک نمودن آن جلوگیری می‌نمایم و مخالف آن هستیم اما به نظر این فرد مادامی که رابطه‌ی خصوصی است، حساب مال و ملک لازمه آن هستند. یا مطابق آن حساب انجام داده و یا میراث‌خوار آن است. به صورت فوق‌العاده آن را بکار می‌گیرم. روشن است، برداشت کردها از رابطه‌ی خصوصی معلوم است، برداشت رفقای ما نیز عیان است. وقتی صحبت از رابطه‌ی خصوصی به میان می‌آید، در یک شیوه‌ی سنتی خانوادگی، حق میراث وجود دارد، سنتها وجود دارند، آداب و رسوم، حقوق و سیاست آن وجود دارند. باید به نیروی شخص نیز توجه نمود. در واقع روابط وابستگی ساز

¹¹⁰ سحر، یکی از زنان اوایل تشکیل P.K.K. که به سبب گرایشات منحرف خویش از حزب اخراج گردید.

هستند. در سرشت کار، یک شیوه‌ی روابط وجود دارد که باید مابین انقلابیون برقرار باشد. من چگونه می‌توانم از این رابطه اولین سرآغاز فوق‌العاده را انجام دهم؟

دیگر باید بدانید که روابط چه کارایی دارند. یک رابطه‌ی دولتی است و باید آن را کنترل کرده و آزاد باقی نگذاری. دولت نیز فکر می‌کند که مرا وابسته کرده و از نقطه ضعف مرا تحت کنترل درآورده است. اما من هم با کنترل یک زن حلقه‌ی مزدور کرد را تحت کنترل گرفتم. به نظر مهم نیست که چقدر آگاهانه است؛ اما مهم این است که خوب تحت کنترل گرفتم. کنترلی بسیار مهم. نمی‌توانستم همانند دینز و ماهر به آن حمله‌ور شوم، نمی‌توانستم با یک سازمان و یا عملیات بدان حمله‌ور شوم. اما همانگونه که دولت از طریق این شیوه رابطه در تاریخ کردستان از شیخ ادريس بدلیسی¹¹¹ گرفته تا آخرین شورشها با تکیه بر مزدوران شیوه‌ی کنترل خود را اجرا می‌کند، من نیز درست در این مسئله شیوه‌ای را در برابر دولت بکار بستم که دولت خود در مقابل کردها آن را بکار می‌بست.

جامعه را از طریق زن و خانواده گرفتار نموده‌اند؛ من نیز خانواده و زن را با این موضوع کار خود قرار داده و در پی حل آن هستم. چنین حس‌های بدون ریا و متقابلی دارم. به وضعیت رابطه بنگرید و شیوه نگرش خود به روابط را نیز موشکافی نمایید و با شیوه‌ی من مقایسه نمایید. اجبار اندیشیدن به جنبه‌های انسانی نیز وجود دارد. عاطفی بودن طبیعی است لیکن چگونگی ایجاد آن و کاربرتش مهم است.

ما این تمایل را در زن تثبیت نمودیم. به عنوان یک اسلحه تا اندازه‌ای که بتواند مفید واقع شده و مطابق اهداف بکار بسته شود، من نیز تا آن اندازه می‌خواهم در آن مسئله مشارکت کنم. [آن زن] حتی نه تنها برای من بلکه برای تمام حزب اهدافی مطابق میل خود داشت. طرزی جمال نیز چنین شیوه تفکری داشت. به ماهر گفته بود: "نمی‌توانی حتی یک ذره از من بگیری، نه برای P.K.K و نه برای حوزه جنوب غربی میهن. من اجازه نمی‌دهم تا این حد از من استفاده شود." معنایش برای P.K.K و سازمان‌مان درواقع یک چیز است. این دقیقاً درس وی است. در مورد من می‌گفت که اجازه نمی‌دهم یک ذره برای P.K.K و کردستان از من استفاده نماید. او نیز می‌دانست که در پی استفاده از وی هستیم و درست برعکس می‌گوید: "تو چه کسی هستی که می‌خواهی از من استفاده کنی، تو را خواهم بلعید" من نیز با استفاده از او می‌خواستم از جمهوری ترکیه استفاده نمایم. البته که این دعوا بسیار بزرگ خواهد بود، بزرگی آن ناشی از این است. ببینید اگر هر کدام از شما - چه زن و چه مرد - یک عامل رژیم هم باشد، آیا می‌تواند در روابط در سطحی انسانی و طبیعی زندگی کنید؟ در حالیکه این بسیار به روابطش وابسته بود و این اصلی دولتی است. اگر می‌خواهید هر کدام از شما فردی باشید که بخوبی وظایفش را بجای می‌آورد، این به معنای انجام فعالیت پیشاهنگی خود در برابر دولت، وظیفه و اهداف وی است. وظیفه‌ی او نیز حاکم نمودن طبقه‌ی مزدور بر رهبریت کردستان است. چنان شدید به وظیفه‌اش پایبند است که از پایبندی یک انسان به دور است. به نظر من حتی یک عامل هم باید توان خوشامدگویی و احوالپرسی را داشته باشد. آیا این یک اصل است و یا چیزی است که من برایش مبارزه می‌نمایم؟ زیرا من نیز به او نشان می‌دهم که چنان با نقشه، پایبند به هدف بوده و اجازه نمی‌دهم که مرا نابود نماید که این امر به کشمکش و حشتناک تبدیل می‌گردد. این وضعیتی بود که کمال پیر پیشنهاد "کشتش" را می‌داد. او پایبندی بزرگی به اهدافش دارد اما پایبندی ما به اهدافمان نیز بسیار قاطعانه است.

البته که شیوه‌ی من، شیوه‌ی یک خلق است. یعنی شیوه‌ای دارم که تا حد ممکن انسانی، بانشاط، رهایی‌بخش، سازمان‌گرا بوده و تماماً در خدمت سازمان است. شیوه او نیز تا آخرین حد خارج از سازمان و برخوردهای انسانی و یخ‌مانند بود و تعبیر "مارمانند" نیز از آنجا ناشی شد. رفقای کمیته مرکزی به خانه می‌آمدند، او به عنوان زن خانه حتی به آنها خوشامدگویی نمی‌کرد و حتی یک چای حاضر هم به آنها نمی‌داد. حتی معمولی‌ترین برخورد را نشان نمی‌داد. اگر چه در وضعیتی سرد و تا آخرین حد سستیزه‌جو بود اما من چقدر تحت تأثیرش قرار گرفتم؟ غیرقابل باور است، همچون یک دماسنج، همانند رو به سردی نهادن هوا بود. هر اندازه فردی طرفدار او باشد آنقدر علاقه نشان داده و هر اندازه دور از آن باشد علاقه‌اش نیز رو به کاهش می‌نهد. حساسیتی عجیب! برای

¹¹¹ شیخ ادريس بدلیسی، یکی از یگ‌های کرد که در دوران جوانی خود در حکومت آق‌قویونلوها کاتب حکومت بوده و یک خیانت‌کار تاریخی به حساب می‌آید. وی در قبال درخواست یاوز سلطان سلیم برای تعیین بیگی از میان کردها جواب داده بود که کردها قادر نیستند از میان خود بیگی انتخاب کنند و این خود سبب شده بود تا سرنوشت کردها را خود به دست خود به یگانگان بسپارد. این خیانت وی در تاریخ کردها به عنوان نمونه‌ای مهم در خیانت بشمار می‌رود.

اینجا نیز مصداق دارد. برخورد هایش مطابق این است. هر اندازه تحت تاثیرش قرار بگیرد، به همان میزان خود را به وی نزدیک می‌کند و حتی به صورت مرگبار پایبند می‌شود. اما من نتوانستم وی را متحول سازم.

برای اینکه بتوانید تلاش بزرگ من برای متحول نمودن را درک کنید، توجه شما را به این جلب نمودم. نیروی فوق‌العاده‌ی تحول‌سازم را بکار می‌بستم. در مقاومت متقابل عجیبی در راستای عدم تغییر و تحول بود. این نشان می‌دهد که دمکراتیزه کردن دولت ترک و یا سوسیالیست نمودن شخصیت شوون¹¹² ترک چه دشوار است! این نیز دقیقا چنان شخصیتی بود. چنین شخصیتی بصورت روزمره هر نوع مرافعه‌ای را انجام می‌داد. به سبب اینکه اصول، اندکی مقتضیات این شخصیت را به من آموخته بودند چندان کشمکش نمی‌کردم. در آن دوران به این رابطه نیاز وجود داشته و یا این رابطه هم بکار برده می‌شد. اصل کاری این را لازم می‌گرداند.

انقلابیون باید در زندگی به چه چیز پایبند بوده و چگونه پایبند باشند؟ عواطفی نیز دارم و غریزی. اگر شما باشید به حد انفجار رسیده و با دستوراتی متفاوت دعواهای متعددی را راه خواهید انداخت. من علی‌رغم اینکه یک رهبر بوده و تا آخرین حد موثر بودم نیز آنگونه عمل نکردم. همچون شخص در آن دوران در کردستان راهگشای تاثیری بزرگ گشتم، در عین حال حاکمیتی داشتم اما وضعیتی را که حتی مردی که کاملا زیر نفوذ زن است قبول نمی‌نماید را با انعطاف جواب داده و یا تظاهری آنچنانی را قبول می‌نمودم. اصل انعطاف این است. آیا می‌توانید معنایش را درک کنید؟ نه تنها در برابر این، در برابر بسیاری از نیروها، روابط و اشخاص اینچنین منعطف هستم.

می‌گویند طالبانی در سال 1977 در سخنانی گفته است: "این یک طوفان متفاوت است، بیاید جهت محو و نابود کردنش تدابیری اتخاذ کنیم." من چنان انعطاف فوق‌العاده‌ای داشتم که حتی بهترین کادر دولت نمی‌تواند آنگونه باشد. دقیقا هفده سال با این انعطاف پیش رفتم اما بسیار خوب هم می‌دانم که طوفان را چه وقت درهم خواهیم پیچید. زندگی‌ام همیشه آنگونه پیش آمده و آنگونه هم پیش خواهد رفت. آیا شما فکر می‌کنید که به اندازه‌ی من جنگیدید؟ نخیر! اگر بسیاری از رفقایمان را در آنجا کنترل نمی‌کردیم، معلوم نمی‌شد به چه حالی گرفتار می‌آمدند. یک مسامحه بسیار بد، نبود انعطاف و یا مخالفت آنی و یا مخالفت علی‌رغم نزدیکی به دولت و برخوردهایی بر این اساس را داشتند. حتی نزد بهترین فرد کمیته مرکزی ما هم این عدم تشخیص و یا بی‌سیاستی بزرگ وجود داشت. این منطق رابطه‌ای است که در همه‌ی شما وجود دارد. شما نمی‌توانید به اندازه‌ی من به اینها معنا دهید. اما با این شیوه‌ی شما به تقابل پرداختم.

روابط اینچنین بسیاری وجود دارند. این را بدین سبب می‌گویم که وارد مبارزه خواهید شد، فراموش نکنید که با کوچکترین واکنش خویش را نابود خواهید کرد. اصلا حساب نمی‌کنید که یک انعطاف و یا رابطه چقدر لازم و چقدر قابل استفاده است. به همین سبب نیز یک سازمان‌دهنده مطلوب نمی‌گردید. هر روز سرکوب کرده و یا مسامحه می‌نمایید. در درون آن همه نوع دروغ و نابودی وجود دارد. در حال نابودی هستید اما آسوده‌خیال هستید و اصراری ندارید. نمی‌خواهید درک کنید زیرا حساب وجود ندارد.

در فرجام کار تنها اسلحه جنسی در دست آن زن وجود داشت، آنرا چگونه بکار خواهد بست؟ گزینه جنسی یک احتیاج است و او فکر می‌کرد: "یک روز این مرد از این مسئله استفاده خواهد کرد" و خود را مطابق آن حاضر کرده بود. قطعا این را دلیل یک دعوا قرار می‌داد. به هیچ صورتی نمی‌تواند مرا از راه دعوای سازمانی و سیاسی شکست دهد، بی‌احترامی می‌کند و با همه‌ی موارد منفی سعی در فروپاشاندن سازمان می‌نماید. من باز هم بسیار انعطاف به خرج می‌دادم. اگر با فشار یک گزینه، فشار مرسومی را بر زن وارد کنی، تماما یک دعوی کردی می‌گشت و این موضوع روشن است. کمال پیر حتی در روزهای اول معتقد بود که: "به هیچ شکلی قابل قبول نیست" زن به میل خود حسابهای تخریبکار و برهم زنی دارد. به نظر من حوزه‌ای را که دولت و یا رژیم 12 سپتامبر توسعه داده، دقیقا با این موضوع در پیوند است. تمامی مبارزان چپ را اینگونه دچار تضعیف نمودند.

¹¹² ملت‌پرستی افراطی و نامعقول آمیخته با نفرت از دیگر ملت‌ها. این عنوان از نام "نیکولا شوو" سرباز ناپلئون گرفته شده است که از جهت سرسپردگی بی‌چون و چرا و ساده‌دلانه به ناپلئون نامدار بود.

امپریالیزم این موضوع را در سطح دنیا ترویج می‌دهد و این امر در ترکیه تنها یک آداپتاسیون ناچیز آن موضوع است. می‌خواستند این را ابتدا بر من و بتدریج بر P.K.K اجرا نمایند. در ترکیه جامعه‌ی کردستان اجرا نموده‌اند. همه می‌دانند که از ماردین، سروج و دیاربکر¹¹³ چه چیزهایی برآمده است. در یک آن متوجه شدم که آن را پر از روابط تحت کنترل کرده‌اند. مورد مهم در اینجا این است که می‌خواهد به اخلاص بکشد. به مرافعه و مرگ؛ یعنی در آن دم مرگ وجود دارد. این بسیار مهم است. فکر می‌کنم اگر بمیرد حزب ضربه‌ای بزرگ می‌خورد. اگر به مرافعه‌ای به از میان برداشتنش متمایل شویم، می‌تواند اسباب موارد منفی جدی شود. در واقع منتظرند مرا با یک عمل به کشتن دهند. برای این تحریک، حرکت و هر چیز قابل انجام را انجام می‌دهد. آیا یک مسمومیت مرا به کشتن نمی‌داد؟ به نظر من این با حسابشان سنخیت نداشت. در حالیکه برای کشتن من براحتی می‌توانستند این را بیازمایند. مکررا به من می‌گفت: "توس تو را مسموم نخواهیم کرد." حتی این سخنان نیز غیرمستقیم از زبانها بیرون می‌آمد. فکر می‌کردند که مرگ من باید به شکلی مشکوک و یا با چنین روشی باشد. زیرا مطابق نقشه‌شان من باید بکار بسته شوم و با تکیه بر من P.K.K را بدست بگیرند. اگر این را آنگونه ناچیز نمایند این حسابها نیز بیهوده از کار درخواهند آمد.

هدف دیگر دولت، زنده نگه داشتن و وابسته کردن من بود. در پیوند با این نیز پتانسیل کردها بعد از 1970 را با تکیه بر شخصیت من باید بکار می‌بستند.

حسابهایی داشتند که می‌خواستند مرا به وضعیت ادریس بدلیسی و یا خانواده دچار سازند. طرف مقابل سازمان یافته بوده و ادعای رهبری دارد. نمی‌تواند مرا بکشد، درواقع اگر بخواهد و بتواند در یک لحظه بکشد نیز، من این امکان را به خوبی از دستش می‌گیرم. یک درس هم که شما باید از آن بگیرید در اینجا است. همانقدر که او به نظرم لازم بود، من هم به نظر او لازم بودم. تا آخرین لحظه هم من چنین تصویری از خود را بر جای نهادم. اینها مقررات جنگ هستند. اگر شما می‌بودید، آسوده خیال می‌بودید. باید اینچنین امیدوار کرد، زیرا حداقل تا زمانی که موقعیت خود را کاملا مستحکم نمایی باید با این روشها دشمن را بی‌تاثیر کنی. در حالیکه معلوم است که شما حتی کوهی بزرگ را چگونه بکار می‌برید.

من در سال 1986 یک حاکمیت مطلق را داشتم. از حوزه‌های تاثیر ترکیه نیز بسیار بدور بودم. به آسانی قادر به وابسته نمودن من نمی‌شود. تمامی تدابیرم را اتخاذ کردم. اما معلوم نبود با احتمال یک درصد نیز شاید در آخر برخی چیزها تغییر یابند و حمله‌ور شوند. به همین دلیل تا آخرین زمانی که با آن مشغول می‌شوم، بسیار اتمام بخرج می‌دادم که نشان دهم "این آخرین دیدار است" و چنان نشان می‌دادم که "می‌توانی مرا بکار ببندی" این یک امنیت است. در تمامی روابطم اینگونه‌ام. نباید تنها این را یک استادی در روابط بینداری. اندکی هم باید به عمق آن پی ببری. من روابط خود با دولتها را و هزاران نفر را نیز اینگونه اداره می‌نمایم. چنان عقب مانده‌اید که درک نمی‌کنید. درواقع تمامی اینها اسرار هستند. اگر اینها به دست "سیا"¹¹⁴ بیفتند، بخاطر شما می‌تواند همانند بلایی بسوی من برگشته. و یا اگر بدست "میت" بیفتد می‌تواند آن را بصورت سیاست متقابل درآورد. من پنهانکاری را در درون حزب اجرا می‌نمایم و همیشه نیز تا حد معینی پنهانکاری خواهم داشت. اما این بسیار طبیعی خواهد بود و پنهانکاری آنچنانی نیست که شما فکر می‌کنید. هیچ چیز را از کسی پنهان نمی‌کنم درواقع، اما در عین حال یک پنهانکاری فوق‌العاده هم دارم. این هم چیزی است که در اینجا اجرا می‌گردد.

وقتی در آخر من او را گام به گام از آنکارا و دیاربکر - از تمامی جنبه‌ها نه تنها از نظر مکانی - دور می‌کردم، گروه را محافظت می‌نمودم، حزب را اعلام می‌کنم، بنیانگذاری می‌کنم و مجددا پس می‌کشم، او در این دوران می‌داند که خاک زیر پایش رانده می‌شود و خشمناک می‌گردد. فکر کنم باید معلوم باشد که دلیل مبارزه‌ی من از همان روزهای اولیه چیست. سطح عواطفم در اولی روزها نیز فوق‌العاده بودند. آنکارا متفاوت بود اما باز هم عواطفی داشتم، منکرش نمی‌شوم، لیکن از طرف دیگر هم آلترناتیوی را می‌ساختم. همانگونه که یک پیشاهنگی سالم کردستان به شیوه‌ی P.K.K را می‌ساختم، بتدریج آلترناتیو زن را نیز مطرح می‌نمودم. او نیز در پی آن است که با کشیدن من به درون یک خانه و یا محیط خانواده و وابسته نمودن من، گویا به وضعیتی

¹¹³ شهرهای شمال کردستان، ماردین شهری تاریخی و به قولی محل تولد "مانی" است. سروج تابع اورفاست و دیاربکر نیز که شهری بسیار تاریخی بوده و در موقعیت پایتخت کردستان محسوب می‌شود.

¹¹⁴ سیا CIA سازمان استخباراتی ایالات متحده آمریکا

بکشاند که درست در این نکته با اصل بزرگ ناهمخوان باشد برای نبود نمودن تلاش بزرگ آزادیخواهانه می‌خواهد مرا به صورت عروسک خیمه شب بازی درآورده و این آسان هم نیست. گرگ مانند است اما می‌دانم که وقتی شخصیت آلترناتیو زن را مطرح کردیم، تمامی آلترناتیوهایش از بین خواهند رفت. مبارزه‌ای بزرگ را بویژه بر این دامن می‌زنم. بسیار آشکار است؛ "یا باید آزاد شوی، یا باید آزاد شوی" این چیزی فوق‌العاده است. تانسو چیلر¹¹⁵ این شعار را بصورت "یا نبود خواهند شد، یا نبود خواهند شد" بکار می‌برد. من نیز این را در مقابل این شخصیت ساختم، انگار به روح تانسو نفوذ نموده است.

شیوه‌ی من این است: "یا باید آزاد شوی، یا باید آزاد شوی" هم‌اکنون اینها نیز این شعار را بصورت عجیبی بکار می‌برند البته گزینه‌ی دیگری را باقی نمی‌گذاشتم. اما او هم می‌گفت: "یا خواهی آمد، یا خواهی آمد" به چه سویی باید می‌آمدم؟ همانگونه که گفتیم؛ جهت آمدن او و من یکی بود. البته من مبارزی استادتر هستم. پرنسیب آزادیخواهی داشته و بسیار هم با تدبیرم. خود بیندیشید: من چرا یک بار به پیش رفتم. هنگام این پیشروی چرا آنهمه حساسیت بخرج دادم. آنهمه امنیت، احتیاط، تدبیر و ابتکار عمل برای چه بود؟ شما هم احساساتی دارید، مگر نه؟ ببینید اینگونه احساس انتقام نیز کارا می‌گردد. این زن چرا در برابر من چنین برخوردی دارد؟

کمال پیر، رفیقی جسور بود، و به قول خودش در برابر این "بست فطرتی" باید "برخورد سختی با وی داشته و او شایسته این برخورد است" شیوه‌ی من بسیار متفاوت بود. کمال پیر بسیار پایبند و فداکار بود اما تنها با این هم نمی‌توان چیزی را انجام داد و سازمان از بین می‌رود. چند مبارز داشتیم که با پلیس رودرو بودند. در برابر دشمن بسیار پیکار جو بوده و جسور بوده و نماد جسارت آن دوران هستند اما او می‌خواهد به شیوه‌ای متفاوت انتقام بگیرد. آن زن با چنین برخوردی سعی در متوقف نمودن سازمان داشت. می‌خواهد جریان و فعالیت را متوقف نماید. در پی ایجاد بن‌بست بر سر راه اهدافمان است. البته که قدرت آن را هم دارد و یک زن است. **یکی از قویترین جنبه‌های یک سیاستمدار نیز داشتن شناختی نیک از رقیبش است.** شناخت کامل از نیرویش نداشتم اما باید آن را حساب کرده و متوجه آن باشم. از بسیاری جنبه‌ها کسی نیز نیست که با یک ضربه از پا بیفتد. اما بیکار نشستن هم جایز نبود.

حال آیا شما به اندازه‌ی من شورش می‌کنید؟ من شورشم را به شما نشان دادم، با کین و خشم خود، یک شورش قوی هستم و او نیز این را می‌دانست. من چگونه به بازی وی دچار نمی‌شدم؟ جمهوری ترکیه نیز امید داشت که روزی شاهد انفجار خشم من شود. چند وقت پیش فرمانده کل در سخنانش امید داشت که در آینده به همسایگان حمله ببرم. فرمانده کل چرا این سخنان را بر زبان می‌راند؟ آنها مرا می‌شناسند، تحقیق نموده‌اند. این مسئله‌ای جداگانه است که می‌توانم حمله‌ور شوم یا نه اما از آزمونهای من این را می‌دانند. این روابط را می‌شناسند. من به این حمله‌ور نشدم. شیوه‌ی من این است. وی را آزاد رها نمودم. اما بر چه چیز تمرکز کردم؟ نیروی سازمان، عواطف و توان زن.

این به چه معناست؟ سازمان، خانواده زن و هر چیزی که نظام جمهوری ترکیه ساخته بود، اینگونه از بین رفت. در این رابطه آن را از بین بردم. آنها با استفاده‌ی استادانه از امکانات و همه چیز آنها اما در برابر این هم یک فداکاری بزرگ لازم است. باید با فداکاری از انجام اشکال روابط کلاسیک، رفتارهای مردانه و مقررات اخلاقی سنتی احتراز ورزی. تمامی اینها نیازمند صبر هستند و برای صبر نیز فداکاری لازم است. همراه با این، مهمترین کار این است که باید حمله‌ور شوی. باید به شکل حیات‌بخشی به سازمان، جهت داشتن خصوصیات سازماندهی و آموزندگی فوق‌العاده، قائل شدن ارزش برای روابط، متعالی کردن فوق‌العاده‌ی انسان و عواطف و واقع‌گرایی فوق‌العاده؛ تلاشی عظیم روا داری.

احساس کردم این زن در پی آن است که با اسلحه زنانگی بر ما ضربه وارد نماید. ما نیز وظیفه داریم که زن را همچون اسلحه‌ای بزرگ پیشرفت دهیم. او می‌خواهد مسئله جنسی را در مرگ ما بکار بگیرد و من هم در پی آنم که آن را در سازماندهی بصورت فوق‌العاده بکار بندم. این نکته‌ای است که هم‌اکنون سازمان میت پیوندش را با آن برقرار نموده است، در آخرین کتابهایشان همیشه بر روی این نکته کار می‌کنند. تمام فکرشان متوجه این نکته است که عموماً جنس زن را چگونه بکار می‌بندم.

¹¹⁵ تانسو چیلر، دبیر کل حزب راه راست DYP و نخست وزیر ترکیه که پس از کشتن تورگوت اوزال و آغاز دوران ترور سیاه و جنگ ویژه به عنوان بال سیاسی رژیم جنگ ویژه مسبب تخریبات و بی‌خانمانی و جنایت‌های فاعل مجهول در کردستان گردید. در انتخابات سال 2003 با شکست سخت حزبش از دیرکلی استعفا کرده و آن را به "محمد آغاز" که او نیز از عوامل جنگ ویژه است سپرد.

ر. عب: صحیح است رهبرم، در جهان کسی اینگونه عمل نمی‌کرد، در آخرین کتاب‌هایی که نوشته‌اند نیز سخشان این است.
....: بله آنگونه است. ما موفق شدیم. دختران ما فوق‌العاده خوبند و توانمند. من سازماندهی زنان را توسعه می‌دهم. در این موضوع کاری را که هیچ مردی انجام نداد، انجام دادم. آن مردان باید به شیوه‌های خویش لعنت بفرستند.
ر. عب: از آن پیشرفتها نیز بسیار بیمناکند.

....: اما من چگونه این را ایجاد نمودم؟ در برابر وضعیت منفوری که نه تنها جمهوری ترکیه بلکه امپریالیزم بر زنان تحمیل می‌نماید، چگونه و چرا توانستم ژرفای موجود در موضوع زن را بدست بیاورم؟ من حقیقتاً بیچاره‌ای بیش نبودم، در روستا هم اینگونه بودم. نسبت به تمامی موضوعات مربوط به زنان و جنسیت بسیار ترسو و بیچاره بودم، این را برای شما بازگو کردم. بیان آن خجالتی در بر ندارد، این نوع بازگویی یک شیوهی P.K.K است.

چند روز پیش در یک برنامه تلویزیونی سخنان زن یک فاحشه‌خانه را گوش دادم، بسیار جالب بود. آن زن می‌گفت: "از کوهستان یکی آمد" و فکر کنم مقصودش یک عضو P.K.K بود. می‌گفت: "یک عضو P.K.K آمد، یک پلیس و یک سرباز معمولی آمدند، اما آن فرد P.K.K با گذاشتن پول خود بر روی میز گفت: «خواهرم تا پریشان کردن آنها که تو را بدینجا دچار ساختند من این مبارزه را رها نخواهم کرد.» و رفت" وقتی پرسیدند: "آیا به تو نزدیک شد" جواب داد: "نه" مجری انتظار چنین جوابی را نداشت. چیزی که می‌خواهم بگویم این است: این اجرای پرنسب در دیاربکر است. استعمار چه چیز را و چگونه در دیاربکر می‌سازد؟ زن مرد و سرباز را دچار پستی می‌کند اما P.K.K در برابر این چگونه مبارزه می‌نماید؟ این یک سرآغاز است و یا یک نمونه. اینها فکر می‌کردند موفق به اجرای روشی بر ما می‌شوند که بر تمام جامعه اجرا نموده‌اند.

فکر کنم کتاب "سلیم چروک کایا" در این مورد بسیار آموزنده است. نه اینکه یک رابطه تاریخی برقرار کرده! منظور من از رابطه‌ی تاریخی، تحلیلاتش از مسئله جنسی است. به زعم خود برزیل را دیده و فلان چیز موجود در زبان عربی را می‌نویسد!
ر. عب: همیشه بر روی آنها کار می‌کند رهبرم.

....: در برخوردش می‌گوید که شکل رابطه‌ی ما با دولت شکلی بود که باید حتماً تسلیم می‌شدیم و خود هم آنگونه تسلیم شد.

ر. عب: با عقب‌مانده‌ترین شیوه بر روی آن کار می‌کند. از سنتی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین سطح موجود در زندگی اجتماعی حمایت می‌کند.

....: می‌دانم، زنی که طرف مقابل بود نیز آنگونه بود. تو همچون یک مرد کرد چگونه به خانواده و همه چیز آن و سرنوشتش وابسته خواهی بود؟ این امر بردگی مطلق را بیار می‌آورد. همانگونه که من در برابر مادر، پدر، خانواده و حتی تمام پس‌مانده‌های مردانگی یک جنبش بزرگ استقلال را مطرح نمودم، هم اکنون نیز در اینجا یک حرکت استقلال نمونه را مطرح می‌نمایم. جالب‌ترین آنها نیز این است. فکر می‌کنم شما در این موضوع به تناسب بسیاری دچار شکست می‌شوید. شما را با چنان تنگنایی روبرو می‌سازد که یا باید نابودش کنید و یا تسلیمش شوید. در نتیجه‌ی یک تأثیرپذیری جنسی متقابل بسیاری از رفقا اینچنین یا تسلیم شده و یا می‌میرند. این معضل بزرگی را برایم تشکیل می‌دهد. نه می‌کشم و نه تسلیم می‌شوم. مطابق سنتها من هم یا باید می‌کشتم و یا او را می‌راندم اما تمامی اینها مطابق محاسبات سیاسی، سازمانی و حتی برخوردهای انسانی صحیح نیستند. تسلیم شدن نیز که موردی بسیار پست است.

به نظرم در عشق و احساسات، تسلیمیت جایی ندارد، به نظر شما در این مورد کاری ندارم. در مسئله جنسی هم تسلیمیت جایی ندارد. درسی که گرفتم این است که تمامی اینها خطرناکند و حتی غیر انسانی هستند. این سطح موجود در جامعه در حال حاضر با این مساوی است. بنابراین چه چیز لازم است؟ به نظر من یک جنبش بزرگ آزادیخواهانه لازم است. در این موضوع به تدریج پیشروی و روابط آزادیخواهانه‌ی زنان توسعه می‌یابد. اگر اندکی فعالیتها را تسریع نمایم، بتدریج آزادترین شخصیت ایجاد می‌شود. این در واقع وضعیتی است که تمامی پروواکاتورها و کتابهای اخیر معنای آن را نمی‌دانند و یا آگاهانه در پی تحریف آن

هستند. این نیز انقلابی در درون انقلاب من است. مهمترین انقلاب اجتماعی انقلاب رهایی ملی است. بشیکچی¹¹⁶ نیز به همین سبب می‌گوید: "جنبشی که بدین شکل توانسته زنان را در کردستان به حرکت در آورد، به تنهایی یک حرکت انقلابی بزرگ است" صحیح است. با ایجاد این وضعیت در زنان در درون جامعه بزرگترین انقلاب را انجام دادیم.

ر. عب: می‌گویند این پیشرفت در آخر سبب فلاکت خواهد شد.

....: چه نوع فلاکتی، چه چیز را متوقف نموده‌ام؟

ر. عب: غریزه جنسی را متوقف می‌نماید، تکیه‌گاه مصرف را متوقف می‌نماید.

....: صحیح است و یا آن را به سیاست مبدل می‌نماید. در موضوع تحلیل مسئله جنسی کسی بهتر از فروید¹¹⁷ نبود. هم‌اکنون یکی از درخشانترین اجرائیات فروید را ما انجام می‌دهیم. خود امپریالیسم مسئله جنسی را چگونه در سیاست بکار می‌برد.

ر. عب: بیشتر از همه بکار می‌برند.

....: امپریالیسم خود به صورت قربانی آن درآمد. آیا کمالیسم هم قربانی سیاست خود در موضوع غریزه جنسی نیست؟ و بزرگترین مشقت وی ناشی از این نیروی مورد تاکید P.K.K نیست؟ بسیار روشن است. ما این را تحقق بخشیدیم و به نظرم مارکسیسم موفق به این کار نشد. تحلیلات مارکس از غریزه جنسی ناکافی است و حتی از سنتها گذار نمی‌کند. هم مارکس¹¹⁸ و هم لنین¹¹⁹ خود روابطی دارند که نمی‌توانند از سطح خرده‌بورژوازی فراتر روند. روابطشان تماما همخوان با سنتها هستند. فکر می‌کنم همسر هر دویشان دختران آریستوکراتی هستند. آیا این خصوصیات در عاقبت کنونی رئال سوسیالیسم موثر نبودند؟ مشکلات در کجا هستند؟ به نظرم به تازگی در حال تحقیق هستند.

ر. عب: ارزیابی‌های چندان قوی هم ندارند. بسیار محدود و کلی باقی می‌مانند.

....: چیزی که در [در این باب در برخورد] مارکس و لنین بعنوان دو استاد سوسیالیسم دیده می‌شود، دو رابطه‌ی آریستوکراتی، دو رابطه‌ی مرسوم نظام و روابط عاطفی متعارف پیرامون این است. آیا این نیز تاثیر مهمی در پیشرفت اینگونه‌ی رئال سوسیالیسم ندارد؟ باید پرسید. در واقع یک بازخواست مجدد وجود دارد. وقتی عواطف "ناظم حکمت"¹²⁰ مورد تحقیق قرار گیرند دیده خواهد شد که عواطف متعارف رئال سوسیالیستی است. روابط او نیز به نوعی روابط بردگی است، عواطفش نیز آنگونه است یعنی نابود کننده است. تمامی روابطی را که از نظام گرفته بورژوازی است. روابط و سطح عاطفی که نظام آنرا ساخته و پرداخته باشد مطابق سوسیالیسم نیست و منجر به عدم موفقیت می‌گردد. امپریالیسم عموماً اینگونه عمل می‌نماید. سوسیالیسم را اندکی نیز با این به اسارت در آورد. رئال سوسیالیسم را با این از بین برد. اما هنوز هم ما نمی‌خواهیم در سطح انترناسیونال آن را موضوع کار قرار دهیم. در گستره‌ی انقلاب خود به دست گرفته و سعی می‌کنم این کشمکش را در این چارچوب برایتان شرح دهم.

شیوه رابطه‌ای است که عموماً در دنیا مرسوم است، تنها به P.K.K. تحمیل نمی‌شود اما تنها P.K.K. است که توانست با آن از در مخالفت درآید. من در آخر آن هستم، من هم تماماً موفق خواهم شد. می‌گوید: "چرا تو اینگونه نمی‌شوی؟" چگونه باید باشم؟ سخنش این است: "شورش کن، با من مخالفت کن، دعوا براه بینداز و مرا بکش" آیا می‌دانید که این گرایش را چگونه در میان صفوف ما بازتاب دادید؟ تمامی خصوصیتی که در تشکیلات، آزادی و رفاقت نمی‌گنجد، به صورت غیرمستقیم ویژگی‌های رهبریت آن طبقه را حمل می‌نمایند. من در تمامی مردان و زنان اندکی خصوصیات فاطمه را دیدم. او یک رهبر است. تمامی مواردی که سبب عدم پیشرفت سازمان و روابط هستند، در پست فطرتی، منفعت‌طلبی و فردیت دیده می‌شود و تمامی اینها در هر

¹¹⁶ اسماعیل بشیکچی جامعه شناس ترک‌تبار که طرفدار مبارزات ناسیونالیستی کردی است و به سبب حمایتش از کردها به زندانهای طولانی مدت محکوم شد. نویسنده کتاب "کردستان، مستعمره بین‌الدولی"

¹¹⁷ زیگموند فروید، روانشناس و روانکاو نامدار دارای آثار متعددی در زمینه جنسیت و صاحب کتاب مشهور "تفسیر خواب"

¹¹⁸ کارل مارکس (1818-1883) فیلسوف، اقتصاددان و جامعه‌شناس نامدار آلمانی و بنیانگذار مارکسیسم صاحب آثار متعدد، مشهورترینشان کتاب "کاپیتال" که نسخه‌های متعددی از برگردان فارسی آن در دست می‌باشد.

¹¹⁹ ویلادیمیر ایلیچ اولیانوف (1870-1924) مشهور به لنین رهبر انقلاب اکبر و بنیانگذار اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی، که تحولانی را در مارکسیسم منظور کرده و از جبریاور اقتصادی به اختیاریاوری روی آورد و عامل ذهنی در انقلاب را حائز اهمیت دانسته و بر نقش سازمان و کادرهای پیشاهنگ جهت انقلاب و پر کردن خلا ایدئولوژیک توده‌ها تاکید می‌ورزید. وی تئوری امپریالیسم به عنوان آخرین مرحله سرمایه‌داری را نیز وضع کرد. جسد مومیایی شده‌ی وی هم‌اکنون در موزه میدان سرخ مسکو قرار دارد.

¹²⁰ ناظم حکمت، شاعر نامدار ترکیه که گرایشات چپی داشت. وی در دوران اوایل جمهوری ترکیه می‌زیست. از خانواده‌ای بود که در دستگاه عثمانی دارای جایگاهی بودند، به همین جهت علی‌رغم داشتن افکار چپی چندان مورد آزار حکومت قرار نگرفت.

سطحی نتیجتاً از نظام نشأت می‌گیرند. تجربه‌ی جالبی وجود دارد. وقتی نیروی دشمن کفاف نمی‌کند بسیار خوب حمله می‌برد. آن که ده سال می‌تواند زیر این آتش زندگی کند آنهم فرد حساسی چون من آیا امکان دارد که نیاموزد؟ حتی یک ساعتش نیز بسیار آموزنده است. من هم توانمند و اراده‌مندم. می‌دانید که بویژه در این موضوع بسیار توانمندم. چه چیز می‌خواهند بر سرم بیاورند؟ این معضل چیست و به کجا ختم خواهد شد؟

یک ویژگی دیگرم نیز این است که نه همانند شما کورکورانه با خطر به تقابل می‌پردازم و نه هنگام در تنگنا قرار گرفتن، آن را رها می‌نمایم. خطر، خطر است و بسیار واقع‌گرا هستم، این خطر تا زمان برافتادن استعمار تداوم خواهد داشت و هنوز هم در برابر آن سازمان را زنده نگه می‌دارم. به نظرم این خطر مفید است. سیاست جنگ و ویژه را طرح‌ریزی می‌نمایند اما در برابر این، من نیز سیاست انقلابی را طرح‌ریزی خواهم کرد، به نظر من شاید مفیدتر باشد. برخوردی دارم که تا به آخر مشاهده‌گر است. [سازمان] "تکوشین" بوجود آمد و در رابطه با "پilot" هم در مورد من سخن گفتند. می‌گفتند: "می‌دانست که پیلوت عامل رژیم است اما چرا وی را به کشتن نداد، معلوم است که رابطه دارد"

ر.عب: رهبرم! بعدها نیز همان چیز را گفتند.

....: شاید ادامه هم می‌دهند. در مورد من می‌گفتند: "سازمان میت به وی کمک نمود" صحیح است. من وقتی ماهیت پیلوت را برملا کردم هم چیزی انجام ندادم. حتی نگفتم که بالای چشمت ابروست.

ر.عب: رفقا هم همان چیز را می‌گفتند.

....: زیرا به پیلوت نیاز وجود داشت. کشتن پیلوت بدان معنی بود که نمی‌توانستیم زمستان در آنکارا بمانیم. البته که دو سال از روابط کاری محروم ماندم. آیا میت مرا بیست و چهار ساعت در آنکارا به حال خود رها می‌کرد؟

ر.عب: احتمالاً در مورد شما چیزهای دیگری نیز می‌ساختند.

....: نخیر، نخیر، افتراست! مدت درازی است که مورد ارزیابی واقع می‌شوم. اما این برایم مهم نیست. من کسی هستم که به هدفم پایبندم. اگر این یکی دورابطه را رها می‌نمودم، آیا میت اجازه می‌داد حتی بیست و چهار ساعت در آنکارا سالم باقی بمانم؟

ر.عب: اجازه نمی‌داد رهبرم! قطعاً به حملات جداگانه‌ای دست می‌زد.

....: می‌کشت و می‌کشد. چرا بسیاری از رفقا به آسانی می‌میرند؟ چون تاکتیک ندارند. من تماماً کار را عیار کرده‌ام و در کنار توسعه‌ی خطرناکترین نگرش کُردی طی سه سال، نگرش انقلابی را نیز طرح کرده و آن را سازماندهی می‌نمایم. آنهم با توان متکی کردن آن بر سازمان میت. این تاکتیک است. شما حتی نمی‌توانید تاکتیک آماده را اجرا نمایید. چگونه می‌توانید سخت‌ترین تاکتیک را به ذهن خود بیاورید؟ به قول وی راهی که باید در برابر این پیش روی قرار دهم؛ رفتاری که مطلق مطابق خواسته‌ی آنها باشد، قبول آن و صبور و سرزنده بودن است. باید چیزهای بسیاری را انجام دهیم که به ذهن شما خطور نمی‌نماید. یعنی اگر در پی دستیابی به ژرفای مسئله هستید، باید انجام دهید.

این را بدان خاطر می‌گویم که شاید به نظر پروواکاتورها مسئله جنسی - که در فلسفه وجود دارد و حتی نگرش بسیاری از شما در صفوف ما هم آنگونه است - سبب این نوع فلاکت شود. در اینجا باید به چیزی فوق‌العاده توجه داشته باشید، هم‌اکنون من جنبش زنان را توسعه می‌دهم. آشکارا می‌گویم، به کسی که می‌خواهد، کسی که [از پیش ما] می‌رود و هیچ کس دیگری حتی ذره‌ای نمی‌گویم "به تو احتیاج دارم، التماس می‌کنم، بیا". من با اصل آزادی، جنبش آزادی را پیش می‌برم. این نیز با هدیه، لطف و منافع متقابل بسر نمی‌شود. به نظر من آنی که شوق به آزادی دارد، خود می‌آید، آشکارا می‌گویم کسی که اینگونه نیست نیز محال است که با من حرکت نماید.

این مسئله جنسی از کجا پیدا شد؟ قبل از هرچیز در منطق آنها مرگ من از این طریق خواهد بود: کرد را، خانواده را، جوانی را و حتی سوسیالیسم را همیشه با این کشته است. با احساساتش، غرایزش، عشقش و سیاستش کشته است. نوبت من است اما من هم به آسانی شکست را نمی‌پذیرم. به محض اینکه تسلیمیت را بپذیرم، همانند سلیم مرا نیز وابسته خواهند کرد. او الان کجاست؟ بهترین عامل امپریالیزم است، غلام حلقه‌به‌گوش استعمار است، مگر نه؟

ر.عب: کسی است که آلمان می‌گوید از 1993 بدین سو وی را حاضر نموده است.

....: در آلمان، وی را در برابر خلق کردستان تحت حمایت خویش گرفته‌اند. در ترکیه به عنوان بزرگترین کنسرتا بکار گرفته شده است. اگر ما نباشیم بصورت شدیدی بکار خواهند بست. اما تمام اینها برای چه؟ بخاطر یک غریزه جنسی بسیار محض و مطابق سنتها برای یک خانواده.

ر. عب: زنی که وی را مدح می‌نماید و در حسرت اوست یک زن زبون است، "آیسل" به پاهایش افتاده و گریه کرده است.: به نظر من گریه کردن یک فرد در برابرم و افتادن به پاهایم، ذلیل‌ترین حرکت دنیاست. نخیر، باید با چشمهای خود ببینید. من اینگونه قبول ندارم. شاید کتابهای مشابه بیشتری هم بنویسند. اینها موارد طبیعی هم نیستند. البته که اخلاطگران دیگری هم بیشتر از این خواهند نوشت.

به زعم آنها، همزیستی آنها را برهم زده‌ام، بینشان کوه قاف را قرار داده‌ام! چه عشق بزرگی ایجاد کرده و چه احساسات بزرگی داشته‌اند که بجا نیاورده‌اند و ببینید حال چگونه بجای می‌آورند! این حتی در آغاز یک عامل رسمی هم نبود. اکنون به شخصیتش بنگرید دهها برابر دهها عامل رسمی خطرناک شده است. این دشمن اینگونه هر کاری را هم انجام خواهد داد. چرا؟ ببیند آیسل به پایش افتاده و جاذبه‌ی یک ادای مسئله جنسی محض! سلیم هم همانقدر است. آیا کرد کلاسیک، کرد بی شرف نیست؟ و یا آیا عضو DEV-YOL هم آنگونه نیست؟ چپی‌های متقلب نیستند؟

ر. عب: برخورد آنها نیز آنگونه است رهبرم.

....: از یک نظر این بر من نیز تحمیل می‌شد. روح بزرگ آزاد بخوام در اینجا قیامت بپا می‌کند. آشکارا می‌گویم از چنین روابطی و از چنین آغوش مادر و یا همسری نفرت عجیبی دارم. محال است اجازه دهم زنی اینگونه با من برخورد نماید، به پاهایم بیفتد و یا وادارم نماید که به پاهایش بیفتم. برای انسان احترام قائل هستم، علاقه‌ی عجیبی دارم، به وی پایبندم. شیوه‌ای که اینها پیشه کرده‌اند از یک نظر برایم بسیار منفور است. با گریه و زاری می‌گوید: "بدون تو نمی‌توانم بسر کنم" در واقع به نظر من بدون رفاقت بسر نمی‌شود. این یک پایبندی عمومی بوده و واجب است. هم برای زنان و هم برای مردان چنان چیزهایی وجود دارند که انسان بدون رفاقت نمی‌تواند زندگی کند. اما نوع پایبندی اینها برایم بسیار عجیب است. از سازمان دست بردار، از مقاومت دست بردار و تنها به عواطف خود وابسته شو! می‌خواهند این برخورد را حاکم گردانند. به زعمشان غرور مردانگی در آن وجود دارد و دیگری نیز یک ذلت زنانه در پیش می‌گیرد. پیشه و اصراری وحشتناک است. به اصطلاح زن و شوهر! هر اسمی که داشته باشد، عشق، فلان و بهمان و بدین ترتیب به کام دل رسیدن! من متنفرم. اگر کسی وجود داشته باشد که فکر می‌کند می‌تواند در درون P.K.K یک ذره دچار این وضعیت شود، اغوا می‌شود. چنین عشقی هم جایی ندارد، چنین زن و شوهری و چنین رابطه‌ای نیز همانگونه. من مورد برعکس آن را در اینجا آشکارا گفته و اجرا می‌نمایم.

درست برعکس در شیوه‌ی من در روابط جسارت، آزادی، منطق، زیبایی و شادابی بزرگی وجود دارد. آیا من پایبندی به رهبری P.K.K را به اجبار بر این دختران تحمیل نمودم؟ آیا به مردان مستمری می‌دهم؟ نخیر از فرق سر تا نوک پا در درون آتش و جنگ این را پیش می‌برم. اما من هر روز در این موضوع به زنان یادآور می‌شوم که: "موقعیت تو در زندگی معلوم است، معلوم است که به نظر مردان چه ارزشی داری، اگر نامزد داشته باشی هم قصه است! قادر نخواهد بود دو کلمه با تو حرف بزند" آشکارا بگویم که در بهترین وضعیت، زندگی سالم شما از نظر جنسی یک هفته است. به غیر از آن چه باقی می‌ماند؟ یک آزادی شخصیتی، سرزندگی حیاتی فوق‌العاده، احترام فوق‌العاده زنان و ثابت می‌کنیم که زنان هم می‌توانند صاحب یک زندگی شوند.

حال زنان را بنگریم. در مسئله جنسی زنان در وضعیتی بسیار بد و وحشتناکی بکار برده شده، همانند یک دستمال وی را بکار برده و به کناری می‌اندازند. مردان در این موضوع ضعیف هستند. خود ببینید. یک زندگی عظیم آزادیخواهانه را طی یک هفته به نابودی می‌کشاند. من مخالفت عظیمی با برخوردی که آنها از یک رابطه‌ی عاطفی برداشت می‌کنند دارم. برای من پیشروی با زنان، همراهی و تشریک مساعی با آنها، توان ماندنی زیبا، یکسان و آزاد و برخورد احترام‌آمیز با آنها اساس بوده و خلاصه یک شیوه‌ی رابطه اساس است که در آن بتوان در همه چیز شریک بود.

هم در جنگ و هم در صلح و هم در تمامی فعالیت‌های سیاسی-نظامی، یک زندگی که در آن نقشها با لیاقت ایفا شوند، انسانی است. بسیار به خود اعتماد دارم، شخصیتم نیز اینگونه است و بسیاری هم بسوی ما می‌آیند. چیزی که آنها را خشمگین می‌نمود نیز این است. شمار زنانی که به ما جذب می‌شوند نامحدود است. شاید هم به نظر آنها قصه باشد. به اصطلاح عاشق هم شده‌اید اما در

واقع بدترین بدی را در حق همدیگر روا می‌دارند. بروید و تحقیق کنید، به چهره‌هایشان بنگرید، آیا ذره‌ای زیبایی در آن می‌بینید؟ دست کم باید عکسهایشان را دیده باشید. زشتند، زشت! اگر آن زن را به شما بدهم، بر آن لعنت می‌فرستید. حتی نمی‌توانید به صورتش بنگرید. وضعیتی قابل حیات ندارند. اگر سلیم را به دختری نشان دهیم که اندکی آزادانه بزرگ شده باشد مطمئنم که حتی یک روز و یک ثانیه وی را قبول نخواهد کرد! طرف چهره‌ای بدتر کیب دارد، بی‌روح است و به طرزی وحشتناک زشت! آنها نیز متوجه این هستند. البته که خوب می‌دانند که چه تحفه‌ای هستند! اما تنها اسلحه‌شان چیست؟ یک سنت دارند، سنتهای جامعه کهن و غرایزی هم دارند. مطابق سنتها نیز غرایز در معیارهای خانواده در یک جا جمع شده‌اند، مسئله به نوعی دیگر مطابق میل آنها نیست. حتی به نظر بسیاری از به اصطلاح انقلابیون هم به نوعی دیگر نمی‌شود. اما به نظر من به نوعی دیگر می‌شود. آشکارا بگویم، آزادی در طلب آزادی هم می‌تواند وجود داشته باشد. آیا می‌گویند سبب کائوس می‌شود؟ چه اشکالی دارد، بگذار بشود! او چه می‌گفت؟ به گفته‌اش من می‌خواهم جامعه را به چه چیز تبدیل کنم؟

ر. عب: به زعمش به سوی فلاکت می‌راند.

.... : بگذار براند تا ببینیم. این جامعه را دیدید؟ آیا جامعه‌ای بسیار ترسو نیست؟ اگر آگاهی علمی و سوسیالیستی نمی‌داشتیم، شاید متوجه بسیاری از موارد نمی‌گشتیم. کدام جامعه، جامعه چه کسی؟ جامعه‌ای که سبب حیات به کسانی معین می‌شود. سبب کدام فلاکت می‌شوم؟! آن بزرگترین هدف من است. آشکارا می‌گویم که نود درصد ازدواجها را برهم خواهیم زد. در برخی از سخنان بدان اشاره کردم. وقتی به برخی جاها می‌روم و می‌نشینم، زنان نسبت به مردان خود دچار شبهه می‌گردند. شک آنها خوب است، زیرا طرف یا با پول وی را خریده، یا با خشونت و یا با روابط فامیلی. زن نیز که یک بیچاره است و مرد نیز آنگونه تلقی می‌نماید. وقتی تحلیلات را هم می‌بینند، آه کشیده و می‌اندیشند که زندگی را باخته و یا نسبت به زندگی دچار خیانت بسیاری شده‌اند. بروید و خلق را ببینید، در برابر خلق و زندگی نو چشمه‌ایان را باز کنید و به خلق بنگرید. جایی برای زندگی کهنه‌شان وجود ندارد. حتی آنها که چهل سال است ازدواج کرده‌اند، به شکست بسیار در زندگی معترف شده و متاسف می‌شوند. اگر دچار "فلاکت" نمی‌کردیم، در سطح روابط شخصی دچار چه چیزش می‌توانستیم بکنیم؟! می‌گوید: "مانع روابط می‌شود" مگر نه؟ چیزی که تحمیل می‌کنند این است؛ این را هم باید بسیار روشن درک کنید. وقتی معیارهای اجتماعی ما بر خانواده پیاده می‌شوند، می‌بینیم که یک رکود، یک نابودی و تحلیل قوا پیش می‌آید. تدبیری هم که من در برابر این اتخاذ کرده‌ام آشکار است که ناشی از لزوم جلوگیری از این غرق شدن است. ماردین، درسم و اروپا را تحلیل نمودیم، اینها را بیهوده انجام نمی‌دهیم. زن، مرد و زن و شوهری را تحلیل می‌نمایم. تقریباً تحلیل تمامی شخصیتها در سطوح گوناگون وجود دارد. فکر کنم متوجه این هستید که در سطح موجود روابط، مطابق سنتها و غرایز به چه نتیجه‌ای می‌توانید دست یابید؟ آیا نظام موجود خانواده، حاکمیت غرایز و یا سنتها به کوچکترین استقلال عمل امکان ظهور می‌دهند؟ این بزرگترین عملی است که در اینجا بر آن اصرار می‌ورزیم. من بر خود نیز اعمال می‌نمایم، خجالتی ندارد. اگر اینهمه حیوانیت و فقدان چاره تحمیل شده باشد، تو هم انسانی و اگر برای نسل انسان ارزش قائل باشی، باید وارد عمل شوی. زن را دچار کراهت مطلق نموده‌اند. رابطه و جنسیت نیز یک کراهت مطلق بیار می‌آورد. اگر به طور مطلق برای استعمار خدمت نمایند، هیچ سازماندهی در کار نباشد، خیانت، رها کردن مطلق و تسلیمیت مطلق وجود داشته باشد؛ من هم انقلابی و مقاومت طلب هستم، چگونه در برابر این "مطلق" ها گردن بنهم؟ چگونه به خود اجازه دهیم که زن را کریه نمایم؟ البته اینها مرا یک فرد کرد بسیار ابتدایی و یا خشک می‌بینند. نخیر، درست برعکس من شیوه‌ی فوق‌العاده دارم.

انقلابی که به زیبایی و رهایی زنان توجه نکند توسعه نمی‌یابد

برخورد خود با زنان را باز هم با آغاز کردن از روستایمان می‌توانم بازگویم. برخوردارم با زنان چه بود؟ حتی می‌توانم دختران همسایه‌ی آن دورانمان را برایتان بازگو کنم، همه آنها در خاطر من باقی مانده است. چیزی که می‌خواهم بگویم این است که آنچنان بوج و بیهوده نیستم. دوران راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه را تماماً به خاطر می‌آورم و درسهایی را که مطابق توان خویش از آن گرفتم برایتان باز گفتم. مثلاً ازدواج پسر همسایه‌ی ما به نظرم بی‌معنی بود، زیرا ازدواج دومش بود. با خود گفتم که این ازدواج

معیوب است. دادن دختری همسن من به مردی اینچنین بدترکیب در برابر پول جرم و بی اخلاقی بزرگی بود. اگر از دستم برمی آمد دختر را از دست آن مرد بیرون کشیده و می رهانیدم. موفق نشدم. زیرا آن وقت توانش را نداشتم.

کسانی بدون اینکه خواهرم را دیده باشند، از راهی که دو روز فاصله داشت آمده و از وی خواستگاری می کردند. در برابر چند گونی گندم و مقداری پول وی را گرفتند و رفتند. این رابطه نیز به نظر عجیب آمده دیده و هیچ نپسندیدم. این نوع رابطه را مورد مواخذه قرار دادم، طرف از راهی دور آمده و همچون رعیت یک ارباب و غلام¹²¹ است و خواهرمان را برد. من بر آن متاسف شدم. البته که هنوز توان تقابل را نداشتم. باید پرسید که چنین خانه و ازدواجی چگونه امکان می یابند؟ طرف غلام ارباب روستا بوده و تمامی روابطش نیز نوکرمانه است.

در سنین بسیار کم دختری پاک نیت را بخاطر دارم که به صورت بسیار خشن و با خشونت جسمی وی را به ازدواج کسی درآوردند. دخترک تسلیم طرف نمی شد و فرار می کرد. از من که اندکی سواد داشتم می پرسید: "آیا می توانی اندکی خواندن و نوشتن به من بیاموزی؟" این دختری بود که اولین بار تا نزدیکیهای من آمد. می آمد و به نوشته هایم نظری می انداخت، هنوز بخاطر دارم. تنها توانستم یکی - دو کلمه به وی بگویم، قدرتم کفاف کمک دیگری را نکرد.

در دوران راهنمایی دختری بود که به نظر به سختی می توان به وی رسید. از دور به وی نظری انداختم، تنها همین! در دوران دبیرستان و دانشگاه نیز دخترانی آنچنان وجود داشتند. من فکر می کردم که این دختران خوب و زیبا هستند، آنها را به چه چیز متحول کنیم؟ شاید پرسید روابط آزادخواهانه چیست؟ در تحلیلات خود از زنان، آشکارا نشان دادم که صورت درونی وابستگی نامطلوب و برده وار به همدیگر، زنان، مردان و جامعه را به چه نوع پستی دچار ساخته است.

اگر از اینها استفاده نمایم، معنا دارند اما اگر از آن استفاده نکنید به هیچ وجه فکر هم نخواهید کرد. من درسی را که تماما از واقعیت زن کسب کردم به مبارزه ی آزادخواهانه ی زنان مبدل نمودم. نمی توانید ادعا کنید که این دختران خود بخود گرد هم آمده اند. نتیجه ی نیروی مشاهده ی سالیان دراز و مشاهده ی زنان است. با تمرکز بر روی زیبایی و خصوصیات زنان می توانم نیروی چاره جویی را در خود بوجود بیاورم. استقلال، آزادی و سازماندهی زنان، جنگجویی و عمل آنها و برخوردهای اشتباه آمیز مردان، قطعاً جای و معنای خود را در این تحلیلات من یافته اند. حال برخی معترضند که زنان را از آنها گرفته ایم. زن دیگر می رود و شوهران و نامزدها در اضطرابند مگر نه؟
ر. عب: اضطرابی بزرگ وجود دارد.

.... البته که وجود دارد. این عمل من است. زیرا دختر روستایی ما به شیوه ای نامطلوب به یک مرد داده شد. من انتقام او را می گیرم. چند دختر همسایه داشتیم. یکی در پشت منزل ما و یکی در کنار ما که من هنوز هم در پی انتقام آنها هستم. البته که پایمال حق است، طرف یک بدترکیب است و دخترک را به جبر گرفته و او را بسته و می خواستند وی را به او بدهند. آیا این می تواند ارتباطی با عدالت داشته باشد؟ چنین چیزی نیست باد! این یک سطح اجتماعی است. می توان اندیشید که هنگامی که تمام جامعه اینگونه است آیا مهم است که در دل من چیز دیگری وجود داشته باشد؟ یک فشار مطلق بر زنان وجود دارد و مجالی برای زندگی ندارند.

این امر چگونه سپری خواهد شد؟ راه حل راستین و وضعیتی است که آن را "راندن جامعه بسوی فلاکت" می خوانند، عدم وجود زنان همچون قدیم است. نه سطح جامعه همچون گذشته باقی می ماند و نه چنان زنی را می توان یافت. البته که زنان هم دیگر مردی سنتی را نخواهند یافت، زیرا به نظر من آن هم ذلتی بزرگ است. زنی که به شیوه ای قدیمی به روابط حاکمیت محور وابسته گردد، به شکست خویش معترف می شود. به نظر من زن به میزانی که آزاد شود وجود دارد. زنی که وابستگی اشتباه آمیزی به یک مرد دارد، به نظر من دیگر وجود ندارد. به نظر من زنی که وابستگی اشتباه آمیزی داشته و مطابق اصل آزادی زندگی نمی کند و زنی که توانش را از دست داده و خود را بصورت وابسته درآورده است، از با ادعا بودن نیز دور گشته و یا به نیستی کشانده شده است، نیست شده است.

¹²¹ آغا در زبان کردی به معنی ارباب و فئودال است.

زنان همیشه باید ایده آلیزه شوند. ایده آلیزه نمودن آن نیز تماما مرتبط با آزادی است. من آن را با آزادی سمبلیزه نمودم. تنها به سمبلیزه نمودن آن نیز بسنده نکرده، حرکت را همراه با عمل پیش می‌بریم. حال موج به موج به جنگ خلقی می‌پیوندند و شمارمان چنان بزرگ شده که در زندانهای جمهوری ترکیه نمی‌گنجیم.

شاید در حافظه‌ی بسیاری از شما نیز نگنجیم. نیروی رهبری و نیروی سیاسی و سازمانی هرچه باشد، در موضوع زن نیز نیروی وی همان است. در این کار هیچ تحمیل خشکی نیز ندارم. تحمیلی صرف محال است. هیچ فردی در کنار من نه تنها نمی‌تواند به پای کسی بیفتد بلکه حتی اجازه ندارد با یک کلمه خود را تحقیر نماید. همه می‌توانند ما را ببینند، به پیکار پایبندیم. تنها نتیجه‌ای که از روابط کسب کرده‌اند، مقاومت قهرمانانه است. چرا شما نمی‌بینید؟ شجاعت در اینجاست. آیا زنی که به پاها می‌افتد مطلوب است، یا زنی که اینهمه در راه آزادی خویش در تکاپوست خوب و زیباست؟ آنی که شوهر و معشوق خود را می‌پرستد خوب است یا آنی که خود را از وابستگی‌های برده‌واری رها کرده و آزاد نموده باشد؟ این در حالیکه ما روابط عاطفی شما را نیز با معنای بزرگی روشن می‌نماییم. عواطف بزرگ بر چه اساسی ایجاد می‌شوند؟ عواطف به محیط اجتماعی نیز مرتبط هستند. بزرگی عواطف، بزرگی زندگی مشترک ارتباط تنگاتنگی با سطح مبارزه اجتماعی و سیاسی دارند. می‌خواهید عواطف قدرتمندی داشته باشید اما حتی یک تحقیق علمی انجام نمی‌دهید. در حالیکه در این موضوع باید مبارزه‌ای قطعی انجام دهید. اینگونه می‌توانید به آن بزرگی عواطف دست یابید. انسان ناآگاه نمی‌تواند عواطفی داشته باشد بلکه تنها عواطفی با فوران غرایز و کورکورانه می‌تواند داشته باشد. انسانی که مبارز نباشد نمی‌تواند خواسته‌ای داشته باشد.

در برابر ناحقی و زورمداری بزرگ مبارزه می‌نماییم. انسان مبارز دل بزرگی دارد، عشق به وطن قطعاً بزرگ است. جنبه‌ی پیشرفت‌دهنده جنگ بزرگ است اما به شرطی که فرد خود را در وضعیت مبارزی کورکورانه ندیده و خویش را بدان حالت درنیورده. به نظر من، کسی که مبارزه نمی‌کند نه می‌تواند احساس و نه عشقی داشته باشد، اگر هم داشته باشد، نفرت آور است. من هنوز هم هیچ چیزی را که مبارزه نمی‌کند، دوست ندارم. سطحی که محبت من گام به گام به سوی آن پیش می‌رود، با سطح پیشرفت آگاهی، سازمانیابی و عمل موجود در یک شخص پیوند دارد. شخصیت قطعاً با پیشرفت اینگونه‌ی گام به گام مبارزه به صورت متناسب شکل می‌پذیرد. هر چیزی به غیر از این بیهوده است. اگر جسم بسیار زیبایی هم داشته باشید - که من کسانی آنچنان را هم دیدم - متنفر می‌شوم و اینها بی‌معنی‌اند.

دولتها در این موضوع قربانی محاسبات خود شدند. اینها فکر می‌کنند اگر زنی زیبا را در برابر کم بکار ببرند، چیزی را که می‌خواهند به دست خواهند آورد. در حالیکه درست برعکس، من در استفاده از اینها و دولت استادی بزرگی دارم. می‌گویند: "آپو انسان را خوب بکار می‌برد" البته که بکار خواهم برد. یعنی هم زن و هم مردی را که بصورت خائنه و برده‌وار برخورد می‌کند، به صورت جالبی بکار می‌برم. آشکارا می‌گویم، می‌توانم مرد را به حالتی بدتر از زن دربرآورم. اگر براساس خیانت و پستی برخورد کند، اگر زن باشد می‌توانم هزار بار او را از زن بودن خود پشیمان‌ش نمایم. مبارزه‌ام در این موضوع بسیار شدید است.

برای شما نیز قانونی قرار می‌دهم. قانون دوست داشتن صحیح، قانون رسیدن به آزادی. تمایل به یک نفر یا یک زن تنها می‌تواند بر این اساس باشد. تاکید کردم که جایی برای رابطه‌ی بی‌بها وجود ندارد. این برای من نیز مصداق دارد. من این همه برای آزادی زن مبارزه می‌نمایم و این برای من هنوز یک سرآغاز است. براحتم می‌توانم با تکیه بر توان و مقام خود زنی را به انحصار خود درآورم اما با این بزرگی خود را از دست داده و دچار تسلیمیت می‌گردم. در این وضعیت اصل رهایی را که مدت درازی است در خور خود دیده‌ام با اصل رهایی زن در چالش می‌افکنم. شاید کسی که زنی بصورت برده‌وار به وی وابسته شده، از او استفاده کرده و در هر چیزی به آسانی بکار برد. شاید اینگونه باشد اما چنین کسی بسیار تضعیف خواهد شد. در آن صورت آزادی فرد کجا می‌ماند؟ می‌دانید، من نیز برای بزرگ نگه داشتن خود به همان میزان مجبور به انجام مبارزه‌ای بزرگ هستم.

مطابق شنیده‌هایم و راپرهایی که می‌آیند اولین کاری که برخی از مدیران ما انجام می‌دهند، وابسته کردن یک دختر به خویش است. دختر نیز گویا با تکیه بر مدیر در پی گذران راحت است، این برخوردها بسیار اشتباهند. من اینهمه قدرت دارم و همه نوع محیط و امکاناتی را دارم اما چرا نمی‌توانم آنگونه عمل نمایم؟ آیا به سبب نبود قدرت و مقام و یا ناکافی بودن من است؟ نخیر، زیرا آن را متضاد با سطح رهبری خویش می‌بینم. آیا نگه داشتن سطح رهبری بدین صورت مهم است یا زندگی بی‌بهای شخصی یا استفاده از قدرت، زن و شهرتش؟ چرا نمی‌توانید بزرگ باشید؟ راز این امر در اینجاست. به نظر شما وقتی فرصتی دست داد باید

فورا همچون سلیم و سایرین از آن استفاده نمود. ببینید رهبری آیسل را! محبوس کردن خویش در یک اتاق! نمی گویم دوست نداشته باشید، برای ایضاح درست و درک صحیح شما با اشتیاق داستانتان را برایتان بازگفتم.

ما برای زیبایی زن نیز مبارزه می کنیم و مبارزه هم کردیم. اما آیا می توان این را بدون تامل چنان بی بها تلقی کرد که به خود اجازه ی پامال آن را بدهیم؟ شما یا انکار می کنید و یا وقتی در جایی فرصت را دیدید، منطق تان استفاده بی بهاست. **انقلابی که چندان به زیبایی و یا رهایی زن توجه نداشته باشد، شانس پیشرفت نخواهد داشت.** در میان ما یک برداشت ناموسی وجود دارد و به نظر من برداشت ناموسی، کسب سطح آزادی بدین صورت است.

برای مشاهده ی یک آزادی اینگونه در زن، باید روح داشته باشید. اگر فاقد روح باشید، فاقد شوق نیز خواهید بود و اگر اشتیاق نداشته باشید، شعورتان کار نخواهد کرد. به آسانی در برابر غریز شکست خورده و در صورت یافتن فرصت، مرد و یا زن را بکار برده و از بین خواهید رفت. به همین جهت نیز ذهن تان کار نمی کند، کسی که اینهمه "غریزه پرست" است قطعاً ذهنش کار نخواهد کرد. از دشواری مورد دیگر شکایت می شود، البته که دشوار خواهد بود، این مبارزه ای شدید است. این موردی را که من هم آزمودم، درک کنید آنوقت فوق العاده خواهید شد. اینهمه دختر وجود دارد، اگر مطابق میل شما باشد باید سریعاً آنها را به ازدواج درآورده و یا یکی از آنها دیگری را فریب دهد. آیا آنها که خواسته های خود را بر من تحمیل می کنند آنگونه نیستند؟ آیا این اصل درجه یک تمامی پروواکاتورها نیست؟ آیا زن و مردی که بر اساس خیانت به جنگ با هم رابطه برقرار کرده اند فایده ای در بردارند؟ چه شده؟ من مانع یک رابطه ی بسیار انسانی شده ام! نخیر، نه اینگونه می توان زنی یافت و نه مردی. این برای من هم مصداق دارد که در عین حال یک واقعت انقلاب کردی است.

اگر چنین رابطه ای داشته و از امکانات اندک سازمان نیز بدین شکل استفاده کنی، به وضعیت ذلیلی دچار می شوی. کسی اینچنین هزار بار زبون تر از پیشمرگ های جنوب کردستان است. همچنانکه می بینیم که نیست شدگی اینچنین این زندگی زن و مرد پیشمرگ بر اساس چه نوع نوکری تحقق می یابد. می دانیم که نتیجه اش عدم مبارزه، نماندن نیروی گریلا و از بین رفتن سازمان و در آخر سر هم تسلیمیت تمام عیار در مقابل نیروی دشمن است. بنابراین چنان رابطه ای نیست باد! قبولش نخواهم کرد. آشکارا بگویم، بر زندگی اینچنینی اغماض نخواهم کرد. بدون شک این نیز اصراری بزرگ بر عقل است. چه به کارتان آمده و پایبند بمانید و یا نخواسته و پایبندتان از بین برود. می توانید بگریزید، دوروئی کنید، مرا فریب دهید اما اگر من هم لایق باشم انتقام را خواهم گرفت. بدینگونه هر کس باید بداند که چگونه زندگی کند. به نظرم بزرگی لازم است. به نظر من زن بودن و یا شوهر بودن آسان نیست. بدون اینکه بصورت لازم به خدمت وطن خود در آیی و بدون ارتباط با یک جنگ، آیا من تو را مرد خواهم انگاشت؟ شاید بسیاری از رفقای مرد ما پایبند می شوند، باید به آنها شما بگویم که مردانگی ندارید. می گویند: "تو ما را کشتی" مگر نه؟ اگر تو منطقه بوتان را آزاد کنی و اندکی سازماندهی ایجاد کنی، زن به کناری، حتی از مردانگی نیز خواهی افتاد. آیا این اصل صحیحی نیست؟ آیا یک اصل آزادی کرد نمی تواند بدینگونه ایجاد شود؟ به نظر تو یک اصل عالی نیست؟

ر. عب: انقلاب نیز اینگونه ایجاد می شود، پراکتیک این را نشان می دهد.

....: بزرگی خود را از کجا می گیرم؟ مرد کرد در بزرگترین وضعیت فقدان چاره خود چه می کند، برای اثبات مردانگی قوی خویش به فاحشه خانه دیار بکر می رود. اما گریلای ما هم آمده و گفت: "خواهر بگیر این پول برای تو، من برای محکوم کردن وضعیت تو در اینجا مبارزه می کنم" این بسیار مهم است.

مردانگی در جامعه کرد چیست و به چه معناست؟ همه می دانند که هنگامی که فرد بیچاره ای یک زن یافت، خود را مرد محسوب می کند. می دانید روستائیان چگونه زندگی می کنند؟ به زعم خود بسیار باناموس هستند. این معمولاً برای تمامی خرد بورژواها نیز صدق می کند. بورژواهای بزرگ اندکی متفاوت ترند. تماماً دچار یک غریزه جنسی صرف هستند. یک زن عیال یافته و شب و روز از وی استفاده می کند و زن نیز از او بدتر! آیا مرد کرد لذتی بزرگتر از این دارد؟ پس از وابستگی به یک مسئله جنسی اینهمه خشک، نمی توان از روح و منطق سخن راند. بچه ها نیز که بی شمارند و هنوز به بیست سالگی نرسیده، بچه اش را بدون اینکه یک قروش پول در دستش باشد به ازدواج درمی آورد. بعد از آن هم که برای یک "محافظ"¹²² ی و یا یک مستمری در

¹²² محافظان روستا، مزدوران شبه نظامی وابسته به دولت که در میان کردها از آن به "جاش" و در شمال کردستان به "چه" نیز تعبیر می کنند.

پوست خود نمی‌گنجد. بعد از دچار شدن به این وضعیت آیا چنین کسی می‌تواند جنگجویی کرده و یا فرد تشکیلاتی شود؟ این شخصیت که ذهنش آشفته است، به چه چیز خواهد اندیشید. آشکارا می‌گویم، با اینها نمی‌توان انقلاب به نتیجه رساند. شما چگونه می‌توانید بپذیرید که در مغز و دل خود به یک زن "عزیزم، عشقم" گفته و یا یک زن شما را اینگونه بپذیرد و مثلاً وابسته شود؟ به نظرم یک درصد را باید در قلب خود احساس کنی و نود و نه درصد دیگر باید به محافظت از ارزشهای دیگری اختصاص یابد که وجود دارند. من معیارهایی دارم. اگر یک زن و یا مردی نزد من هم بیاید و کورکورانه پایبندی خود را به من اعلام کند، باید ابتدا بداند که من رهبرم و من مساوی با کردستان هستم و کردستان هم مساوی است با جنگ، به نوع دیگر این مسئله قابل قبول نیست. قبل از هر چیز می‌گویم یک وطن داری و وضعیت آن هم معلوم است. این یک اصل است و این را با هوشیاری بزرگی اجرا می‌نمایم.

باید وطن خود و انسانهایش را اینچنین دوست داشته باشی. هنر، علم و اینهمه سطوح دیگر اجتماعی وجود دارند، باید به آنها هم توجه داشته باشی. البته برخی ارزشهای اساسی وجود دارند، بعد از آن روابط عاشقانه و همسری و دوستانه می‌توانند ایجاد شوند و آن نیز تماماً در این چارچوب مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت و گرنه تاریخ عشقهای بیهوده را در میان ما می‌داند. داستانهایی لیلی و مجنون را بسیار شنیده‌اید. اگر همه چیز آنگونه باشید، نیستی ناگزیر است و هیچ نیرو و امکان موقیبتی باقی نمی‌ماند. از کسی که اینهمه خود را به احساسات وابسته کرده و اینهمه خود را به یک شخص وابسته نموده است، فایده‌ای حاصل نمی‌شود. ببینید در این مسئله باید بین جنبه‌ی بزرگ اجتماعی و سطح بزرگ آزادی تعادل ایجاد نمایم.

چگونه می‌توانیم این احساساتی بودن بزرگ در زنان را از میان برداریم؟ چگونه می‌توانیم فقدان چاره‌ی بزرگ در روابط کردها را از میان برداریم؟ با برخورد متعادل این میسر می‌شود و رهبریت نیز این است. اینها خودبخود ایجاد نمی‌شوند، یک مبارزه‌ی هستی و نیستی است. آیا می‌دانید برای یافتن راه‌حلی جهت غریزه جنسی محض، خود را به چه حال و روزی درآوردیم؟ برخی از شما شاید بگویند: "ما را تحت فشار قرار دادی" اما من از چهل و پنج سالگی گذشته‌ام و شما هنوز در بیست سالگی هستید. این در حالیست که مسئله تنها مسئله سن نیست بلکه معضلی بزرگ است. یک وضعیت رابطه که با لجاجتی مملو از شرمساری تا به گردن در آن فرو رفته است. بدون تشخیص و درک این امر از کدام زن و یا مرد می‌توان سخن گفت؟ چگونه خود را در این وضعیت مرد تلقی خواهید کرد؟ خجالت نمی‌کشید؟ هم زن و مرد اینگونه است و هم خلق‌تان.

با کدام رو خود را زن و یا مرد خواهید نامید؟ با چنین اندیشه‌ای به زعم‌شان در جامعه "فلاکت" بیار خواهیم آورد و زندگی جوانانی چون شما نیز پریشان می‌شود! آیا اگر ازدواج کنید، هفته‌ی بعد پایبندی و زندگی بیشتری می‌توانید داشته باشید؟ البته به شرط در نیامدن به وضعیتی وحشتناک! شنیدیم که برای "محافظان" دومین و سومین زن را هم می‌گیرند. آیا می‌دانید با تکیه بر چه چیزی می‌گیرند؟ دیدیم که 12 سپتامبر غریزه جنسی را چگونه توسعه داد و فاشیسم چگونه با تکیه بر این توسعه یافت. اوج‌گیری فاشیسم دو همسری و یا سه همسری محافظان به نظر "سلیم" یک سطح زندگی عالی و تمام‌عیار است! آیا این به نظر پرواکاتورها "پیروزی عشق" نیست؟

ر. عب: به ارزشها حمله‌ور می‌شود، حمله‌ای سخت را در پیش می‌گیرند.

....: بدین ترتیب رهایی از من را نیز با "پیروزی در عشق" همسان می‌داند. در این مسئله انتقام بزرگی می‌گیرم. یعنی انتقام هر چیزی را که چشم‌مان ندیده و یا در طول حیاتم عمرم کفافش را نکرده، تقریباً انتقام تمام چیزهای هزار سال بعد و هزار سال قبل را خواهم گرفت. این احساسات باید بزرگی یک انقلاب را در برگیرد. **اگر نزد خود یک رابطه زیبا حاضر کنیم، تنها به شرطی که به وطن خیانت نکنند، سازمان را از بین نبرد، همچنین زیبایی متقابل را نه در یک هفته بلکه در یک عمر بگنجانند، چنین کسی را که این توان را نشان دهد تحسین خواهیم کرد و برای عشقش کف خواهیم زد.** خود را اینگونه پرورش دهید؛ آزادترین و زیباترین روابط یک وطن آزاد، خلق و انسان آزاد را ایجاد نمایید، آیا خواستن این امر خواستن چیزی محال است؟

بله، من این هستم و کسی هم به غیر از این چیزی از من نخواهد. اگر برای این حاضر هستید، توانتان کفاف آن را می‌دهد، هم دختران و هم مردان می‌توانند بیایند. اگر بسوی این امر نمی‌آید، از من چیزی نخواهد. بروید تا جمهوری ترکیه به شما بدهد یا آلمان. می‌گویم آنوقت بگذار تا آلمان آن "عشق" را بدهد. جایشان زیباست، برخی از دختران آلمانی نزد ما آمدند، آنها از زیبایی

آنجا باخبرند، آنجا دقیقا آنگونه که می‌خواهند بگذار زندگی کنند! من در مقابل این ایستادگی به خرج می‌دهم. برای چنان حیاتی نیست، بر آن لعنت می‌فرستم. وابسته نمودن به نظرم من به چنان زندگی بزرگترین شکنجه برای من خواهد بود. به نظر آنها هم بزرگترین هدفی است که می‌توان بدان دست یافت.

تمامی اینها تفاوت سطح شخصیتی ما را نشان می‌دهد. شاید ذهن تان آشفته شود، صحیح تر اینکه آنها یعنی پروواکاتورها آن را آشفته می‌نمایند. شاید من نمی‌توانم آزادی را کاملا برایتان شرح دهم اما به نظرم چارچوبش اندکی اینگونه معلوم می‌شود. من نیز به سیاست خود وابسته هستم. همانگونه که آنها اینهمه سیاستهای فردی، غریزه‌ی جنسی محض و خانواده‌گرایی خود را تحمیل می‌نمایند، من نیز بر جنسیتی تاکید دارم که اینهمه آزاد شده و به وطن و انقلاب و سازمان و زیبایی پایبند گشته است. کسی که به خود اعتماد دارد می‌تواند به میدان بیاید، بزرگترین اخلاق هم این است. با کسی که خویش را در سطح مورد خواست از این می‌رهاند تا به آخر هستم. آیا من از این سنتهای پست بیمناک خواهم شد؟ آیا از چنین زنان، گرایش‌ها و اشتیاقات آزادیخواهانه اینچنین ترسیده و مانع خواهم شد؟ نخیر، این وضعیتی شرافتمندانه است. زیرا بدست آوردن آزادیها مرا بسوی زیبایی و انسانیت می‌برد. این تفسیر من از جنسیت است. حرف و عمل من در این موضوع یکی است. تنها سخن نیست. سخن را خواهی گفت اما وقتی فرصت یافت، منفورترین دشمنی سازمان، رابطه استقلال و تصفیه‌گری را تحمیل خواهی کرد. این دقیقا اندیشه آنهاست.

تکرار می‌کنم، رابطه‌ی موجود در سازمان جایی ندارد. این با سازمان و عمل امکان می‌یابد. در موضوع زن نیز با آموزش، سازماندهی و جنگجویی ممکن می‌گردد. اگر در سطح علاقه، آموزش، سازماندهی و پیکارگری که به زنان نشان دادم باشید می‌توانید مقبول باشید. زن و مرد نیز به همان شکل مجبور به دیدن آن است. رابطه‌ی موجود رابطه‌ی چه کسی است؟ نتیجه‌ی کدام تلاش است و هدف آن چیست؟ آیا بدون درک این امر، رابطه امکان دارد؟ در این موضوع باید مبارزهای بی‌امان انجام دهید.

در این موضوع اندکی به آزمون من علاقه نشان دهید، روشن است که چه نتایج بزرگی ببار خواهد آورد. کسی که می‌خواستند با یک زن از بین ببرندش، چگونه توانست هزاران زن قهرمان را ایجاد نماید و معمولی‌ترین دختر P.K.K چگونه از هر نظر از هزاران تن اینان ارزشمندتر گشت؟ از نظر روابطش با انسان و زندگی، و از نظر جسارت و فداکاری و جنبه‌های بسیار دیگری اینگونه است. اما من این نتیجه را بر اساس رابطه‌ی نابودکننده‌ای که دشمن بر آن اصرار می‌ورزید بوجود آوردم. در حالیکه اگر مطابق شما می‌زیستم، به دام پروواکاسیون دچار شده، تصفیه می‌گردیدم. البته می‌بینید که من هم انتقام خود را گرفتم. از هر کسی که در کردستان خانواده‌گرایی را تحمیل می‌نماید، از مادرم، برادرم و یک زن انتقامم را اینگونه می‌گیرم. از هر نگرشی که خواهان نبود سازماندهی برای کردستان است، از آنی که فرد را به بدترین شکل بسوی نابودی می‌راند، با ایجاد یک امکان بزرگ سازمان، جنگ و آزادی انتقامم را می‌گیرم. چه کسی گریخت؟ آیا من می‌گریزم؟ چه کسی در وطن خود، در میان زنان و خلق خود صاحب اعتبار است؟ این معلوم است. باید درک نموده و آنگونه عمل نمود. زنان نیز باید چنین عملکردی داشته باشند.

من این را می‌گویم: **یک زن باید هزاران کس داشته باشد که دوستش داشته باشند، نه اینکه تنها شوهرش او را دوست بدارد. او باید در میان خلق یک منشا دوست داشتن و جسارت باشد. یک زن قبل از یک شوهر و یک مرد باید بتواند سمبل میهنش باشد، باید بتواند بیان آزادی تمامی مردانگی‌ها باشد، باید بتواند در برابر نابرابری و بی‌معنی نمودن زندگی قشر مرد نمود زندگی باشد.**

این را در خور زن دانستن گناه هم نیست، بدی نیز نیست، برعکس زیباترین امر است. امکان این وجود دارد. زن انسان است و این بدان معناست که زن شاید هم بیشتر از مرد منشا نیرو است. یعنی طبیعی بودن نابرابری و داشتن یک دلیل قابل قبول برای محکوم نمودن زن به نابرابری را باور ندارم. شاید نیروی مردان محدودتر باشد. در این مورد تحقیقاتی انجام شده‌اند. فشار و نابرابری اجتماعی است بنابراین باید تاحد امکان آزاد شود، شاید آنگاه زندگی با معنا گردد. چیزی که اکنون مهم است برخورد جوهری و پیکارجویانه است. ما اندکی موفق به این امر شدیم. همانطور که گفتم من حقیقتا به اندازه شما قوی نیستم اما هنوز هم قادر هستم محاسباتم را در چارچوب تمامی قوانین موجود به صورت منسجم پیش ببرم. شما اکنون چندان فرسوده و خسته نشده‌اید. شما نیز در درون حزب و یا بیرون آن بدون فراموش نمودن وجود دشمنانتان باید بتوانید توان و انسانیت خود را تا آخرین حد بکار ببرید. دشمنانی دارید که قطعا باید از آنها انتقام بگیرید، اینها را به خوبی ببینید و خود را مطابق آن تنظیم نمایید.

لزوم وجود امکان پیروزی حتمی در پیشروی

دشمنی که مستقیماً در جبهه است تنها پنج درصد است. ابتدا باید تمامی دشمنانی که دنیای درونیتان را تاریک نموده و پیشروی آزادیخواهان تان را مانع می‌شوند بشناسید. از انسانیت دور گشته‌اید، اینهمه خدمت می‌کنم اما حتی در برابرم وضعیتی احترام آمیز به خود نگرفته و به موقعیتی قابل دوست داشتن در نمی‌آیید. علی‌رغم اینهمه انتقاد چگونه می‌توانم شما را وادار به دوست داشتن خود نمایم؟ انسانی چون من کمرو که کمتر کسی وی را می‌پسندید چگونه توانست دل خلق را تسخیر کند؟ شما باید بیشتر بتوانید در دل خلق جای بگیرید. مادامی که کسی چون من که به سختی می‌توانست زندگی کند خود را به این وضعیت درمی‌آورد، چرا شما که یک نیروی حزب و نیروی چاره‌جو را تحت امرتان قرار دادم نمی‌توانید خود را به یک شخص و یا کمیته قبولانده و حتی دسته گریلا را با روحیه اداره نمایید؟ وقتی کسانی مثل ما وجود دارند که با شروع از صفر و راه‌های پر از موانع پایبندی و اشتیاق بزرگ می‌آفرینند، شما چرا نمی‌توانید از موارد حاضر حفاظت کرده و آنها را از بین می‌برید. آیا تخریب شما بر اساس خیانت کهن صورت نمی‌گیرد و این هم یک دشمنی نیست؟ باید اینها را درک کنید. اینها قطعاً تقدیر نیستند، بلکه بی‌حیثیتی‌هایی است که بر خود روا می‌دارید.

چگونه منبع روحیه‌ی یک انتقام نمی‌شوید؟ چگونه سطح میانی یک تجمع رفقا را معمولی و یا کافی خواهم دید؟ می‌بینید که من هم در حال حاضر اینهمه می‌اندیشم اما حتی به کوچکترین شکلی خود را در شخصیتی میانه‌رو نگه نداشته و اجازه نمی‌دهم که در حل مسائل دچار فقدان چاره‌جویی شوم، زیرا یک انقلابی این را به آسانی لایق خود نمی‌بیند و نمی‌تواند هم ببیند. تا زمانی که نفسم بریده نشده و زانوانم نشکسته‌اند، با تمامی نیرویم به پیش خواهم برد. شجاعت این است. شما تاکنون این را چگونه اجرا کردید؟ نیرویتان را در برابر چه کسی، چگونه و تا چه حد بکار بردید؟ به نظر شما آیا انسان بسیار ناتوان است؟ نخیر!

"انسان برترین فناوری است" مرز بکار انداختن ذهن و پیشروی دل وجود ندارد. شیوه و رویه‌ی لازم برای آن را نیز شما باید بیابید. وقتی در ابتدا یک امکان محدود را دادیم، مابقی‌اش را از من جویا می‌شوید. باید بزرگ شده و پیش روید. خواهان محبت، عاطفه و علاقه به جنس مقابل هستید اما اینها قوانین خود را دارند. انقلاب برداشت مخصوصی از دوست داشتن دارد. اینها ما را نابود کرده‌اند، از بزرگترین بن‌بست جنسی گرفته تا هنر و تاریخ و دوستش، همه را به نابودی کشانده است. مسئله ارضا کردن و یا نکردن غریزه جنسی محض نیست، تمامی خصوصیات غیر قابل چشم‌پوشی زندگی نابود شده‌اند. بدون تشخیص اینها و یا تشخیص و در پیش نگرفتن انتقام از کرده‌های دشمن، آیا جنگ ایجاد عواطف امکان دارند و آیا ذهن کار می‌کند؟

در تعجبم از اینکه چگونه تاکنون پیشرفت در خود ایجاد نکردید. مادامی که کسی مثل من بیچاره توانست با تلاش خود علی‌رغم فقدان امکانات خود را از تاریکی بدین سطح رسانده و پرورش داده باشد و تجربه‌ی خود را با حزبی بزرگ و امکان موفقیتها پیش روی شما قرار می‌دهد و شما هنوز نتوانید پیشرفت آن را بیاموزید، این برای من یک بهانه بزرگ عصبانیت است. وضعیتی است که نبودش بسیار بهتر از بودنش است.

آیا ناموس و زندگی مسئله‌ای کوچک است؟ اگر دشمن اینها را بصورت نامحدود در حق شما انجام داده، تو حتی قادر به بیان هویت خود نبوده و از کرده‌های حسابخواهی نکنی، با این وجود چگونه ادعای شجاعت را خواهی کرد؟ آیا حق زندگی خواهی داشت؟ به نظر ما نخواهی داشت و به سبب اینکه در این موضع خویش را فریب نداده‌ام، می‌دانم که چگونه زندگی کنم. زندگی می‌تواند در خور انسان باشد و می‌دانم که آن را نیز چگونه کسب کنم. به سبب اینکه این سوالات را اندکی بصورت واقع‌گرایانه پرسیدم باناموس هستم و می‌توانم خود را اندکی بقبولانم. به نوعی دیگر نمی‌توانیم خود را انسان عنوان کنیم و راحت زندگی کنیم.

اگر در جایی اینهمه بر قانون جامعه اصرار می‌شود و تو نیز همه‌چیز را قبول کنی پس منفوری! به همین سبب است که همه نوع حقارت بر تو روا داشته می‌شود. یک احساسی که برایش اهمیت قائل هستم، احساس شرف است. اگر اینهمه بی‌شرافتی مقبول دیده شود، همه نوع فکر و ذکر آن هم وجود خواهد داشت. آنوقت به اصطلاح دم از "زندگی" خواهد زد. این بزرگترین بی‌شرفی است. با چنین حیاتی تنها می‌توان یک مجنون و دیوانه شد که آن هم زندگی محسوب نمی‌گردد.

ما می‌شناسید، چه چیز سبب تداوم زندگی من می‌شود؟ این مبارزه به نظر من موفقیت‌آمیز است و من شوق حیاتم را از اینجاست می‌گیرم. اندکی محدود است اما عملی کافی برای تداوم حیات من وجود دارد. می‌دانید این عمل بزرگ را برای چه تنظیم نمودم؟ من می‌خواهم با لذت زندگی کنم. می‌خواهم لذتی داشته باشم. چه لذتی؟ لذت اعاده‌ی چیزهایی که بر من اعمال گشته و رهاکردن تقابل اینهمه چیزی است که بر من روا دیده شده است. این لذت من است. این لذت آزادی است. به غیر از این نمی‌توان از هیچ راحت‌طلبی سخن راند.

حتی نمی‌دانید چگونه زندگی صحیحی داشته باشید. من تمامی اینها را در دهها جلد کتاب آماده کردم. توان ایجاد قوی ادبیات و هنر این را دارم. اما کافی است و ماهیت آن هم معلوم است. شما در این موضوع حتما باید در یک سطح معین اعتبار باشید. باید اندکی در موضوعات روابط کردی، سوسیالیسم و دمکراسی توانمند باشید. باید بتوانید به یک اصل پایبندی نشان دهید و این اصل نیز قطعا باید پایمال نشود. باید مطابق مقتضیات آن زندگی کنید. من اندکی انجام دادم و موفقیت‌های اینچینی بیار آوردم. مطمئنم که شما با این سن جوان خود و این عدم فرسودگی اگر انجام دهید، خصوصیات لازم برای این را که برشمرديم در شما وجود دارند. اندکی آن خصوصیات را بر خود روا بردارید. بر شیوه‌ی خود، خصوصیات روستایی خویش و ویژگی‌های نابودکننده خود اصرار نوزید. اینها را تکه پاره کرده و دور بیندازید.

آیا درک درونی این خصوصیات که مطرح کردیم دشوار است. اگر دشوار هم باشد مادامی که به پیروزی می‌انجامد، چرا مورد دشوار را نپذیرفته و ترجیح ندهیم. این در حالیست که به نظر من دشوار هم نیست. بیچاره‌ای همچون من خود را چگونه بزرگ کرد؟ چگونه خود را به صورتی اینچنین فوق‌العاده درآورد و توانست منشا حاکمیت و آزادی بزرگی شود؟ باید خواسته‌ها و ترجیح‌های خود را مطابق این انجام دهید. به نظر من کار سخت اصلی آن زندگی است که بر خود روا می‌بینید. زندگیتان بیهوده می‌گذرد. حساسیت بزرگ آن حیات است که من در پیش گرفته‌ام. زیرا در زندگی که من در پیش گرفته‌ام همه‌ی نیازهای شما وجود دارند، قدرت، اشتیاق و هیجان وجود دارد. زندگی مادی را حتی زندگی نیز نمی‌شمارم. در مورد دیگر زندگی پوچ، اشک و فقدان چاره وجود دارد، چرا آن را باید ترجیح داده و آیا مورد دشوار هم این نیست؟ باور دارم که شما دیگر اندکی این زندگی را درک خواهید کرد.

انقلاب و زندگی انقلابی چیست؟ رابطه‌ی این با زندگی که از کودکی تا سنین بزرگی بصورت برده‌وار ایجاد می‌شود چیست؟ شورش، سازمان و رهبریت چیست؟ من فورترین حیات کدام است؟ ارزشمندترین آن کدام است؟ باید رابطه‌ی بین تمامی این اصطلاحات را بدانید. من سعی کردم زندگی خود را اندکی درک نمایم. در صورت لزوم می‌توانم بیشتر هم بازگو کنم، به هیچ وجه احتراز نمی‌ورزم. بازگویی اینچینی عیب نیست، درست برعکس سرپوش نهادن بر آن عیب است. باید روشن بودن فوق‌العاده‌ی خویش را ادامه دهیم. باید نشان دهیم که مرد سخن فوق‌العاده‌ی خویش هستیم. باید بصورت فوق‌العاده ساده و روراست باشیم. باید درون و بیرون سخن با همدیگر همخوانی داشته باشند، همچنین توان پیروزی را داشته باشیم.

برای من آنها که موفقیت بیار نمی‌آورند، بدتر از دروغگویان و متقلبان و ناتوانان هستند. باید در پیشروی خود قطعا امکان موفقیت ایجاد نمایید. آن زندگی که در تسخیر تو نباشید پیش‌ری نمی‌ارزد. چیزی که برانزده‌ی انسان است این است که توان پایبندی به اصول زندگی مدنظر ما را داشته باشد. به سبب اینکه حقیقتا ارزشی فوق‌العاده برای شما قائل بوده، در راه این اصول، اینهمه مبارزه انجام دادیم. زیرا بسیار دچار فرومایگی شده بودید و زنان نیز فرومایه‌تر شده بودند اما چنان برای زندگی احترام قائل هستیم که آنها را اندکی به کیفیت مسلحانه و سازماندهی شده رساندیم. برای اینکار تمامی استعدادها را شکوفا کردیم، بسیج نمودیم و به صورت اسلحه‌ای نیرومند درآوردیم. مطرح نمودن انسان بزرگترین احترام است. توجه کنید، حال در وضعیت یک نیرو هستیم، باید از این امر احساس غرور کنید، زیرا مسلح هستید. این وسیله‌ی غروری بزرگ است. زیرا می‌دانید کسی که فاقد اسلحه و سازمان است در برابر دشمن چه ارزشی دارد. کسی که قدرت بیان هم ندارد آنگونه است.

در صورت وجود پیشرفت در تمامی اینها، این بیانگر احترامی خواهد بود که برای شما قائل هستیم. سخنان مبنی بر احترام و پایبندی به نوعی دیگر فاقد ارزش هستند. به تناسبی که شما را آگاه کرده، سازماندهی نموده و شما را به مبارزه وارد نمایم، می‌توانم احترام خویش را در برابر شما ثابت کنم. شما نیز تنها به تناسبی که خویش را سازماندهی کرده، جنگ کرده و بر این اساس زندگی را به تسخیر خویش درآوردید معنای احترام در برابر من را در بر خواهید گرفت. من به تناسبی که از جوانب بسیار

ثابت نمایم که زندگی‌ام را بدین خاطر براساس موفقیت برای شما بازگو کردم به شما پایبند بوده و مملو از احترام، دوست داشتن و اشتیاق آن هستم. شما نیز به همان شکل به تناسبی که بتوانید تمامی حوزه‌های مهم زندگی را بر این اساس پر کرده و در هر گامی که برمی‌دارید موفقیت و معنای معینی را در آن پیروانید، می‌توانید پایبندی خود را نشان دهید. این برخوردی است که بیشترین ارزش را به انسان می‌دهد. اگر نواقصی هم داشته باشیم، قطعاً تاکنون اینگونه زندگی کرده‌ایم.

هنوز مدتی نگذشته است که فاشیسم در مرکز آنکارا و قرارگاه کمالیسم با نعره‌های بزرگ قسم خورد که این حیاتی را که بوجود آورده‌ایم، نابود خواهند کرد. مکرراً تاکید می‌کنند و مرا سرچشمه‌ی تمامی خطراتی می‌دانند که متوجه آنها شده است. برایم بسیار غرورآمیز است که به عنوان آخرین حلقه‌ی ایستادگی در برابر سنت عثمانی و تمامی استبداد متکی بر آن و تاریخ جمهوری ترکیه تلقی می‌شوم. به اندازه‌ای که اینهمه هدف اصلی فاشیسم می‌گردد، یک شرف است که کسی باشی که آنهمه از تو دچار ترس می‌گردند!

چیزی که تاکنون انجام دادم سرآغاز بود، البته که از این پس کارهای بهتری انجام خواهم داد. من نیز عهدی دارم. برای زندگی بزرگ احترام قائل هستم و ایمان دارم که به این پایبند خواهم ماند. همچنین اگر امروز فاشیسم در هراسی بزرگ بوده و در پیشروی خود دچار مشکل شود، برای وارد نمودن ضربه‌ای مرگبار بر روی تلاشی بزرگی خواهیم کرد. تدارک شما اندکی کم است. ما حساب خود را در سرآغاز به خوبی انجام داده و به خوبی تلاش نمودیم. بی‌امکاناتی‌ها بسیار بزرگ بودند اما علی‌رغم این توانستیم شما را به این روز برسانیم. توجه کنید هیچ کدام از شما تا به امروز به غیر از مشکلات خویش چیزی را فدا نکردید. این ماییم که بار را سبک کرده، شما را مسلح نموده و هنوز هم از جوانب بسیار تقویت می‌نماییم. اما علی‌رغم این روزانه با دشمن خود نیز مشغول می‌شویم. اگر توانش را دارید، شما نیز باید بر این اساس مشارکت بجوید. جوانید و باید به خود اعتماد نمایید. باید اشتیاق موفقیت بی‌پایان را داشته باشید. باید صبر، ابرام و گام برداشتن و پیشروی را که اقتضای این کار است یاد بگیرید. به اندازه‌ای که در صحیح‌ترین مسیر هستید، نزدیک‌ترین وضعیت به پیروزی را نیز دارید.

نه تنها از نظر P.K.K بلکه تمامی گرایش انقلابی در موضوع پیروزی امروزه بیشتر از همه وقت دارای ادعاست. اما رسیدن این ادعا به پیروزی با این چارچوب مدنظر ما در ارتباط است. به همین سبب، سطحی بودن و متوسط ماندن، عدم توان انجام انقلاب و پیروزی و ماندن در نظامی که مورد خشم ماست و باید هرچه زودتر از آن نجات یافت، باید به عنوان جوانب منفور کهن ما دیده شوند. تسخیر زندگی هم نزدیک است و هم روز به روز آن را از دستشان گرفته و به دست می‌گیریم. این سبب رشد می‌شود، فوق‌العادگی را ببار آورده و سبب موفقیت می‌گردد.

من تنها بودم، خود را اینگونه بدست گرفتم و پرورش دادم. امروزه همانند یک ارتش میلیونی هستیم. چرا تسخیر نکنیم؟ یک نیروی سازمانی بزرگ هستید، چرا با یک تقسیم‌بندی، تلاش و شیوه‌ی حمله‌ی صحیح تسخیر نکنید؟ گریلابی که اینهمه کوهستانها را پر کرده است، اگر مطابق قوانینش به شیوه‌ی صحیح کار کند، از هم‌اکنون پیروزی را کسب خواهد کرد. چیزی که باید انجام گیرد، تنظیماتی آسان، اجرای خوب قوانین و مقررات آن و انجام وظایف خویش است. این بسیار دشوار هم نیست. باور دارم که بر این اساس هم مسئله خویش را حل کرده و هم مطابق یک نیروی تصمیم و همچنین گام به گام همانند یک نیروی موفقیت‌ساز خویش را آماده خواهید کرد.

شاید ماموریت‌های متفاوتی پیش رویتان ظاهر شوند. جوابگویی به تمام آنها باید به شیوه‌ای باشد که موفقیت را ممکن گرداند. تا به امروز نه تنها برای خود، بلکه لااقل پس از این همه شهید و بویژه در دورانی که دشمن شعار "نابودی کامل" ما را سر می‌دهد، بسیار شکوهمندانه نشان خواهیم داد که چگونه می‌توانیم موفقیت ببار آوریم.

باید در هیجان و اشتیاق ناشی از این و در پیشروی غیرقابل خودداری آن باشید. از شما می‌پرسم آیا یک پیشروی شکوهمندانه تر از این امکان دارد؟ آیا می‌توان یک پیشروی متفاوت تر از شخصیت‌هایی چون شما که اراده‌ی مشارکت فداکارانه در جنگ را نشان داده و جسارت بخرج می‌دهند داشت؟ پس از اینکه به این شیوه وارد مسیری اینچنین شدید، آیا می‌توان بغیر از پیروزی چیز دیگری را قبول نمود؟ به همین سبب مکرراً تاکید می‌کنم، تقریباً همانند محکومان به عدم پیروزی مواضع و رفتار دیده می‌شوند. این ادعای دشمن است. هر روز تکرار می‌کند که "محکوم به شکست، تسلیمیت و مرگ هستید" این شعار دشمن است. تنها به یکبار فریاد زدن این بسنده نمی‌کنم و تا به آخر هم ادامه خواهم داد که: "ما محکوم به زندگی کردن هستیم" این را اساس

کار خود قرار دهید، تا ببینید که چگونه حیات تسخیر می‌شود. بگذار بینم این دشمن پست فطرت که این جنگ منفور و پلید را که با هیچ دلیلی توجیه‌پذیر نیست را در برابر ما انجام می‌دهد، تا چه حد قادر به ایستادگی در برابر ماست.

اگرچه در ظاهر همچون فاشیسم در حال اوج‌گیری باشد اما این در واقع یک نتیجه‌ی انقلاب در حال اوج‌گیری است. انقلابی در حال اوج‌گیری است و در برابر آن چیزی که توسعه خواهد یافت، بدون شک تا حد آخر فاشیسم خواهد بود. چیزی که فرو خواهد پاشید و فروپاشی آن هم لازم است، این می‌باشد.

به نظر من، نیروی چاره‌جویی مان از سطحی که حدس زده می‌شود، بسیار بیشتر است. انسانیت را در سطحی که می‌خواهیم می‌توانیم پیشرفت دهیم. اما این به تنهایی با من ممکن نمی‌گردد. باید خود را بیشتر مکلف به داشتن ادعا و توان موفقیت نمایم. تابحال موفقیت‌های بزرگی ندارید. رفتن بسوی موفقیت‌های بزرگ را در خور خود نمی‌دانید بلکه بیماری اکتفا کردن به پیروزیهای کوچک را شایسته خویش می‌دانید. در واقع نباید اینگونه باشد. این را برای گرامی داشتن یاد اینهمه شهید می‌گویم. P.K.K. نمی‌تواند به سبب شکستها و عدم امکانات جنبشی شود که شکستهای بسیطی را دچار می‌گردد. مقاومت وجود داشته و قهرمانیهای بسیار بزرگی نیز صورت می‌گیرند. از "مظلوم" گرفته تا "عگید" همه‌شان شهدای دوران دشوار هستند. می‌توان آنها را درک کرد اما به زمین خوردن در راهی صاف و همواز نیز قابل قبول نیست. اکثرا اینگونه دچار شکست می‌شوند. این نمی‌تواند عاقبت شما باشد و نباید هم باشد.

باید این موردی را که در نیروی گریلای امروزی بسیار به چشم می‌خورد و اندکی می‌ماند بصورت یک عادت و قانون در آید - که این با دشمن در ارتباط است، برآوردن خواسته‌های او و راهگشایی بر انتظارات اوست - نیست و نابود کنیم. جوهری‌ترین بیان این مقطع این امر است. باید هر چیزی را که به نام میانی، ناموفق و حبس نمودن خویش در حیاتی که همانند زندگی نظام است را از بین ببریم. اگر هر کسی چه مدیریت و چه سایر رفق، در هر جایی اشتباهات را تحت لوای نام رفقای ساختار حزب بر زبان راندند، باید آنها را نیست و نابود نمود. برای کسی که اینهمه در کارهای انقلاب و حزب مشارکت می‌جوید، شیوه و رویه‌ی دیگری به غیر از اساس گرفتن قطعی موفقیتی اینچنین و بالندگی بسیار همه‌جانبه و در نتیجه تحقق تسخیر براننده نیست. ایمان دارم که پیشروی از این پس بر این اساس است، باید این را لایق خود بدانید.

انقلاب را در خود آغاز کنید و گام به گام در میان تمام خلق توسعه دهید. چیزی که لایق ماست انقلاب و موفقیت است. همانگونه که این لایق است، چیزی که حیات‌بخش خواهد بود نیز این خواهد بود. اگر یک پایبندی بر اساس رفاقت به ما داشته باشید، این با زندگی و پیروزی طولانی مدت ممکن خواهد بود. همانگونه که توانستیم بخاطر شما حیاتی درازمدت داشته باشیم و اینهمه پیشرفت را برایتان بار آورده باشیم، حداقل شما نیز با ایجاد یک زندگی طولانی‌تر برای خود و با مبارزه برای آن باید موفقیت مطلق بیار آورید.

123 اصول استراتژیکی و تاکتیکی هنر رهبریت

تاریخ حزب ما که همانند یک ترانه‌ی آزادی آغاز گشته، امروزه همچون یک شیوه‌ی زندگی تحقق یافته، تنها به نمایندگی افق اندیشه و اشتیاقات ما محدود نمانده بلکه می‌توان گفت به اندازه‌ی مبارزه با دشمن، تمامی پیشرفت‌ها، آزادی و زندگی در خور بشر موجود در تاریخ انسانیت را نیز اساس می‌گیرد. گنجانیدن این امر در گذشته‌ای چنین کوتاه حقیقتاً تحقق و ماجرای تاریخی است که دوست و دشمن با علاقه و تحیر به آن می‌نگرند.

این جنبش بستری دارد که به عنوان موجودیت محسوس کردستان چندان جدی تلقی نشده و بیگانگان در پلان پشت پرده قائل به موجودیت تاریخی آن نبوده و خلق آن نیز به صورت برده‌ترین، ناآگاه‌ترین و بی‌قانون‌ترین شکل بکار برده شده و در معنای حقیقی از صورت یک خلق خارج مانده است. جنبش این شانس را دارد که در رویدادهای انقلابی امروزین تقریباً در راس مبارزه قرار دارد. سعی داریم که با نمونه‌های تاریخی مقایسه کنیم اما تشابهات محدودند و جنبه‌ی مخصوص به خود در آن بیشتر است. تمامی ارزیابیها و تفاسیر دوستان و دشمنان و خود افراد متبوعش جهت درک آن هنوز از رسیدن به تمامی جنبه‌های جنبش به دورند. بنابراین هم برای آنها که از صمیم قلب در پی رسیدن به آن هستند و هم برای آنها که می‌خواهند آن را به آسانی از بین ببرند همچنان به صورت یک معضل باقی است.

هر رویداد هنری بدینگونه است. توسعه‌ی جنبش ما از هر نظر همانند یک رویداد هنری اساس تفاسیر جداگانه از آن را تشکیل می‌دهد. حقیقتاً جنبشی نیست که تنها بر پایه‌های علمی متکی باشد، بلکه به اندازه علمی بودن با ادعای نمونه‌ی مختص به خود را تشکیل می‌دهد که اراده، روحیه و ایمان انسان را با علم یکی نموده است.

هر پدیده جدی آفرینش مختص به هنر است. اگر بگوییم P.K.K جنبشی است که جنبه‌ی اینچنین آفرینندگی اینچنین آن بارزتر است، حقیقت امر بهتر درک می‌گردد. تعریف حزبی با معیارهای کلاسیک ناکافی است. حتی اگر بخواهیم از تمامی جوانب تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی معنای آن را بازگوییم، باز هم ممکن نیست بتوانیم این پدیده را تماماً ابضاح نماییم. همچنین اگر بعنوان یک هنر رهبریت و با معیارهای سنتی بازگوییم نیز ناکافیست. اگر این توضیح قطعاً با دیدن و ارزیابی جوانب مختص به خود انجام شود شاید اندکی بهتر بتوانیم به حقیقت دست یابیم.

بسیار آشکار است که با توجه به اینکه جمهوری ترکیه بعنوان آخرین نماینده‌ی طبقات حاکم تمام چیزهایی را که با سیاست داخلی و خارجی شان همخوان نباشد، نیست و نابود می‌نماید و با دیدن اینکه در راس جنبش‌هایی هستیم که با سیاست فوق و با پشتیبانی جنگ ویژه با تمامی کینه و خشم تاریخی خود سعی در نابودی آن دارند، ماهیت جنبه‌ی مهم آن بهتر می‌تواند درک گردد. تاریخ، سطح حمله و کیفیت جبهه‌ی پشتیبان یک دشمن هر چه باشد، معنای آن نیز همان است. تصادف نیست که ارتجاع بین‌المللی و پلان پشت پرده‌ی تاریخی آن اینهمه وسیع است. اگر این ارتجاع را به عنوان جنبشی ضدانقلابی بسیار آگاه و سازمان یافته و زنده شدن مجدد تمامی جنبشهای مشابه تاریخی درک شود، می‌توانیم در برابر این، واقعیت مبارزه خویش را بهتر درک کنیم.

همان چیز را می‌توان برای امیدهایی که جنبش آفریده نیز بیان کرد. اگر بگوییم هم کهن‌ترین امیدهای انسانیت و هم امید، ایمان و روحیه‌ی انسان معاصر را در خود گرد آورده و یا جنبشی است که در پی تحقق آن است، خواهیم توانست حقیقت را اندکی از نزدیک بیان نماییم. همانند تمامی انقلابهای بزرگ، انقلابی که تحت رهبری P.K.K است، به اندازه زنده کردن مجدد تاریخ، به عنوان جنگ نیروهای انقلاب و ضد انقلاب امروزین نیز پیش روی ما قرار می‌گیرد.

در نگاهی به تاریخ انقلاب اسلام، در واقع حضرت محمد تاریخ پیامبران قبل از خود را بنیان کار قرار می‌دهد و قرآن کریم مملو از معنی این امر می‌باشد. می‌توان دید که بیشتر تشریحات قرآن تضاد مابین تجمع قبایل جاهل عرب که متضادترین قبایل آن دوره بوده و در صحرا با نیستی رو در رو بودند با تجمع تاجران که اکثر آنها یهودی بوده را بیان می‌نماید که پیشرفته‌ترین قبایل آن روزگار بودند. این جنبش انسانی تحقق یافته آن دوران نیز می‌باشد. انسان عرب صحرائشین در عقب‌مانده‌ترین وضعیت است اما زندگی در مسیر خویش پیش می‌رود. زندگی که بعدها حضرت محمد آن را ایجاد نمود قبل از هر چیز برای آنها بصورت یک سراب در بیابان است. تنها اشتیاق و امید آن وجود دارد و محمد در واقع بیان این امر است.

از طرف دیگر تجارت و اموال تجاری به مثابه تحقق و محسوس شدن امید در شبه‌جزیره عرب وجود دارد و یهودیت مهر خود را بر این زده است. این قوم با مهاجرت در کره‌ی زمین پخش شده است. بغیر از آن ظهور حضرت عیسی و تحركات مغولها و ساسانیان وجود دارد. اگر توجه شود، در غرب امپراطوری بزرگ رم، در شرق امپراطوری ساسانی و در جنوب حبشه وجود دارند. امید حضرت محمد در بیابان عرب همچون قطره‌ای در دریا و سراب در بیابان بود. اما وقتی اندکی می‌خواهیم به ژرفای آن پی ببریم می‌بینم آنان که در برابر حضرت محمد هستند از بین رفته و نماینده تاریخی بسیار کهن می‌شوند. با این وضعیت خود انگلی در برابر امید را تشکیل می‌دهند. از طرفی تحت شرایط دشوار بردگی نیاز به یک منجی می‌بینند و از طرف دیگر سنت برده و آریستوکرات هزاران ساله که در درون عیاشی و ذلت راکد مانده بود از تامین نیازهای زندگی بسیار به دور بود. دقیقاً برعکس همچون جسمی بود که روزنه‌های زندگی خلقها را می‌بست. دیگر تاریخ در این نقطه یک تجدد و رهایی را ناگزیر ساخت. اگر امید و اشتیاق یک فرد با ژرفای تاریخ در ارتباط بوده و بخواید نگرشی آزادانه نسبت به زندگی روزمره داشته باشد، بدان معنی است که او هر لحظه آماده‌ی شاخه‌پراکنی و بهره‌دهی است.

دوران تحقق امید آغاز شده است. این دوران همانند دورانی است که یک جرعه‌ی کوچک یک دشت خشک را به آتش می‌کشد و یا آن درجه‌ای است که بعد از 99 درجه به عنوان یک درجه آب را به جوش می‌آورد. همانگونه که می‌دانید از این پس پیشرفتهایی غیر قابل انتظار بوقوع می‌پیوندند. این را پیشرفت معجزه‌آسا عنوان می‌کنند. در واقع چیزی که معجزه نامیده می‌شود، پدیده‌های انقلابی هستند که پی‌درپی و بصورت بسیار جالب صورت می‌گیرند و مطابق مقطع خود البته که کیفیت معجزه را دارند. ببینید قداست قرآن نیز ناشی از این است. قداست حضرت محمد همانند سایر پیامبران از چنین رویدادهای معجزه‌آسا نشأت می‌گیرد و همانگونه که می‌دانیم نماینده‌ی سنتی است که هزار و چهار صد سال است هنوز تاثیراتش از بین نرفته و حتی در پی آن است که خود را همچون آلترناتیوی در تاریخ انسانیت مطرح سازد.

هنگام بررسی انقلاب فرانسه نیز موناشری¹²⁴ فرسوده فرانسه با عیاشی و ذلت خویش مجبور است در برابر امید و تجدد اروپا سپری شود. در مورد ماری آنتوان و لوئیس شاه فرانسه چیزهای بسیاری می‌گویند اما چیزی که باید بیشتر از همه چیز بر زبان رانده شود اینست که هر یک از اینها یک نماینده‌ی بدطالع تاریخ هزاران ساله‌ی بردگی و فئودال-موناشری هستند. زمان برای آنها می‌رود تا برگ خویش را ببندد و نمایندگان لوس بورژوازی متوجه این شده و پی‌درپی به جای آنها می‌نشینند. امید آزادی اینبار با شعار مشهور "آزادی، برابری، برادری"¹²⁵ بیان می‌شود. فیلسوفان فرانسوی در اندیشه انفجار ایجاد می‌کنند. فرماندهان نظامی همچون ناپلئون که گشایشهای بزرگی انجام می‌دهند ظاهر می‌شوند. از طرفی سرها با گیوتین‌ها بریده می‌شوند و از طرف دیگر در این سالها ترانه‌های آزادی با همه‌همه سر داده می‌شوند. در محیطی مملو از خون سرخ گلهای انقلاب بورژواز سر باز می‌کنند و همچنان که می‌دانیم به عنوان یک انقلاب تاثیرش تا روزگار امروز ادامه دارد، نقش خویش را ایفا کرده و ایفا می‌نماید.

انقلاب اکتبر¹²⁶ شکل اندکی پیشرفته‌تر از این است. اشخاص رادیکالی همچون حضرت علی در انقلاب اسلام و بابوف¹²⁷ در انقلاب فرانسه نماینده ژرفای قشری در انقلاب هستند که می‌توانیم آن را چپ و یا کمونیست بنامیم. می‌خواهند همچون قشری

¹²⁴ موناشری، حکومت یک فرد بر همه، سلطنت، پادشاهی که بر دو قسم است: سلطنت مطلقه و سلطنت مشروطه

¹²⁵ شعار انقلاب فرانسه

¹²⁶ انقلاب کبیر اکتبر 1917 در روسیه که با پیشاهنگی بلشویکها سلطنت تزار را برانداخت و بنیان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تشکیل داد.

¹²⁷ فرانسوا نوبل بابوف (1765-97) که در سال 1796 "توطئه برابران" را برای برانداختن حکومت طرح کردند. این اوج جنبش انقلابی فرانسوی قرن هیجدهم بود که هدفش تشکیل "جمهوری برابران" بود. این توطئه کشف شد و بابوف را در 1797 با گیوتین گردن زدند.

ایفای نقش نمایند که از صدها سال قبل تساوی طلب‌ترین، آزادیخواه‌ترین قشری هستند که عادل و قائل به آزادی برای انسانیتند اما شرایط دوران نشان می‌دهند که هنوز برای این زود است. علی‌رغم قهرمانیها و مقاومت‌های بزرگ در این انقلاب‌ها می‌بینیم که میان مرتجع‌ترین و پیشروترین عناصر اصلی قشری به پیروزی می‌رسند که مطابق آن دوران می‌توانیم آنها را طبقه میانی بنامیم.

انقلاب اکتبر سعی بر گذار از این سنت نمود. بلشویکها¹²⁸ که رادیکالترین قشر بودند، پاکسازی قشر میانی را دست‌کم همراه با تصفیه‌ی تزاریسیم - بعنوان نقطه‌ی اصلی ارتجاع - و مختلط با آن پیش برد. این در تاریخ انسانیت رادیکالترین پیشرفت انقلابی به نفع زحمتکشان است. در تاریخ برای اولین بار یک هژمونی (حاکمیت) فرودستان و استثمار شادگان بر فرادستان و استثمارگران رشد می‌نماید و همچنان که می‌دانیم به عنوان انقلابی که بیش از همه بر عصر ما تاثیر بجا نهاده، هنوز هم تاثیر آن تداوم دارد. با این وضعیت خویش نیز انقلابی ارژینال (اصلی) بوده و یک رویداد انقلابی است که سابقاً نمونه‌ی آن وجود نداشت. ارتجاع جهانی در برابر آن یک جنگ صلیبی بزرگ را آغاز نمود و این جنگ تا به امروز نیز شدیداً ادامه دارد. لیکن به همان اندازه که برابری و آزادی همچون دستاورد انسانیت به آسانی از اذهان و زندگی انسانی زوده نخواهد شد، ژرفای آن نیز به یک زندگی رسیده است. با این نمونه‌های تاریخی، P.K.K بعنوان یک پدیده انقلابی که بصورت محسوس در کردستان دیده شده اما در واقع می‌رود یک انقلاب ریشه‌ای انسانی شود چه معنایی را بیان می‌کند؟

وقتی از این جهت نیز می‌نگریم؛ می‌بینیم که تشابهاتی با این انقلاب‌های ریشه‌ای دارد. این امر در آغاز به صورت عملکرد یک اقلیت بسیار کوچک پیشرفت می‌نماید. تماماً یک جنبش امیدبخش است. جنبش اشتیاق اما همچون یک برخورد، ایمان و نیروی روحیه‌ای بوجود می‌آید که ممکن است در آینده موجودیت یابد.

گروه حضرت محمد همانند جدیدترین، ایدئولوژیک‌ترین، سیاسی‌ترین، باروحيه‌ترین و با ایمان‌ترین جمع که بیشترین انتقاد را از گذشته دارد خود را نشان می‌دهند و فکر می‌کنم که محمد نیرویش را هم از آنجا می‌گیرد. یک ذره اتم دیده نمی‌شود اما هنگام انفجار این تجمع معتقد نیز به اندازه تاثیر گذاری یک ذره اتم بسیار بعید دیده شد که چقدر می‌تواند خطرناک باشد. باید دلیل انفجار بزرگ این تجمع ایمانی و انفجار آن به صورت آتشفشانی بزرگ و لرزاندن تمامی کره زمین را در خصوصیات تشکیل آن تجمع جستجو کرد. امید، ایمان، اشتیاق، روحیه، آگاهی، ادعا، حرص، خشم و محبت موجود در این تجمع چنان ژرفا یافته که تنظیم سیاسی و نظامی آن در مراحل بعد یک پیروی و جنگ بزرگ گشت. در نتیجه نیز همانگونه که می‌دانیم وارد دوران امپراتوریهای بزرگ گردید.

در انقلاب فرانسه در واقع می‌بینیم چیزی که اندکی بغرنج تر بوده و جنبه‌های چالش‌برانگیز آن در محیط رقابت بورژوازی بارز تر بوده است، همچنین تجمع‌هایی که مملو از امید به آزادی بودند، حرص مخصوص فرانسویان و به همان میزان خودپرستی آنان - که عموماً بورژوازی اینگونه است - چگونه پی‌درپی بر سر پادشاهی و کلیسا منفجر شده و در مدتی بسیار کوتاه فرماندهی همچون ناپلئون را مطرح کرده - که برگزیده‌ترین فرمانده بورژوازی است - و او از طرفی به انگلستان، فرانسه، مصر، اسپانیا، سواحل سوریه و همچنین تا دروازه‌های مسکو در طی ده - پانزده سال حرکت خود را گسترش داده است. به راحتی می‌توانیم بگوئیم این نیرو نیز همانند آن هسته، آگاهی، امید، کین و خشم را دارا بوده، شیوه زندگی موجود را پشت سر نهاده و آن را با تصمیم خود در جهان ترویج داده است.

در نگاهی به جمع بلشویک این را بصورت جالب‌تری می‌بینیم. در جمع بلشویکها می‌بینیم که حرص، امید، شیوه زندگی و نیروی اندیشه‌ی لازم برای این، روحیه و ایمان فرودست‌ترین و مساوات‌طلب‌ترین قشرها را متمرکز نموده و این تمرکز بعدها به صورت یک تصمیم درآمده و به سرعت سبب تشکیل ارتش بلشویکها می‌گردد. این تشکیل ارتش تمامی آسیا، آفریقا و اروپا را

¹²⁸ بلشویسم به معنی اکثریت عنوانی بود که به یاران لین در کنگره حزب مخفی سوسیال دمکرات روسیه اطلاق شد. این گروه در برابر گروه منشویک به معنای اقلیت به رهبری مارتوف قرار گرفت و منشا اختلاف آنها بر سر عضویت در حزب بود. بلشویکها به رهبری لین در سال 1912 حزبی تاسیس کرده و در سال 1918 آن را حزب کمونیست سراسر روسیه (بلشویکها) نام نهادند. این حزب در سال 1925 به حزب کمونیست سراسر اتحاد شوروی و در سال 1953 حزب کمونیست اتحاد شوروی تغییر نام داد. ویژگی بلشویکها از نظر خودشان اینگونه است: اعتقاد به مارکسیسم راستگیش (ارتودوکس) در برابر بازنگریشگری (روزیونیسم)، داشتن سازمان متمرکز حزبی با سلسله مراتب منظم و هسته‌ای از انقلابیهای حرفه‌ای در مقام راهبر حزب، انقلاب خواهی و مبارزه با بهبودخواهی (فورویسم) حزبهای دیگر، تحلیل‌گران اروپایی تا سال 1945 بلشویسم را تندروترین شاخه‌ی جنبش چپ به شمار می‌آوردند ولی پس از آن، بسیاری آن را صورتی از نظام فراگیر (توتالیتیر) شمرده‌اند.

می‌لرزاند. نیرویی عظیم بوده و شاید وسیع‌ترین نیروی تاریخ باشد. روابط نوین انسانی که ایجاد کرده، مهر خود را بر عصر ما زده و تاثیر آن بر همه ما نیز بسیار محسوس است.

می‌توان نمونه‌های تاریخی بسیاری نظیر این را نشان داد اما جهت بازگویی کافی هستند. هنگام مقایسه با این نمونه‌ها، تمرکز P.K.K به عنوان یک حرکت امیدبخش و از این نظر افزون نمودن امید، آگاهی، ایمان، روحیه، آرزو و اشتیاق بصورت متداخل و همراه با چالشهای خود و نشان دادن پیشرفت به شیوهی خود و جبهه‌گیری در برابر تمامی جهان - همچنانکه می‌دانیم - و تداوم پیشرفت خود علی‌رغم بستری که می‌توان آن را نامساعد و بی‌طالع خواند و محیط قدرت بسیار نامتعادل تماماً ناشی از خصوصیات اساسی تکوین هسته‌ی آن است. امروزه به راحتی می‌توانیم ببینیم که به اندازه‌ای که توسعه‌ی قدرت آن بسته به این است، ناتوانی نیز با دوری از این امر مرتبط است.

اگر توجه شود یک بنیان توانمند طبقاتی و یا ملی در کار نیست. تاریخ نیرومند و کمک بین‌المللی هم پشتیبان آن نیست. چیزی که در اینجا مهم است این است که در نتیجه‌ی ایجاد یک امید و افق، رساندن کمابیش آن به آگاهی، مملو شدن انسان از ایمان، همچنین تقویت روحیه‌ی آن و بعدها نیز جهت‌دهی هسته و اندکی پراکنش آن جنبشی پدید آمد که کسی یارای جلوگیری از آن را نداشت. این نیز می‌رود تا به جنگ رهایی خلق تبدیل شود.

فکر کنم چنین تعریفی، نزدیک‌ترین تعریف به حقیقت در شناساندن جریان P.K.K است. رویدادی نیست که بتوان با معیارهای رسمی کلاسیک تماماً آن را ایضاح نمود. بخوبی می‌دانیم که تاریخ انسانیت با معیارهای رسمی بیان شده است. اراده‌ای که در تاریخ رسمی، علم رسمی، ایدئولوژی، اعتقاد و قانونهای رسمی محدود شده باشد، شاید هم بتواند نود و نه درصد حیات را در تاریخ اشغال نماید. اما ایدئولوژی، سیاست، زندگی و روحیه و فلسفه‌ی آن که وارد این نشده و آن را "غیررسمی" تعبیر می‌نماییم، بخش اندکی از تاریخ انسانیت را دربر می‌گیرد، لیکن اصول آن را تعیین می‌نماید.

در برابر چنین رسمیتی نباید اقلیت غیررسمی را نامانوس تلقی کرد. پیوند غیررسمیت با انقلاب بسیار آشکار است. پنهانکاری و زندگی غیرقانونی اکثراً برای انقلاب مناسب هستند. P.K.K از این نظر توسعه‌ی یک جنبش است. یک غیررسمیت بزرگ است که در رسمیت تاریخی بزرگ پشتیبان جمهوری ترکیه، در برابر رسمیت ایدئولوژیک و حقوق و سیاست آن که بصورت یک زره بر جامعه تحمیل می‌شود، ایجاد شده است. وقتی این را از راه به رسمیت نشناختنش، ایجاد خلل بر روی مشروعیت آن و دریدن زره آن اندکی محسوس کنیم، خواهیم دید این تاریخ ظالمان است که هویدا خواهد شد.

فرض کنیم در شرایطی که جمهوری ترکیه بر میراث امپراتوری کهن و تاریخی پارس، یونان، رم، بیزانس، امپراطوری ساسانی و در این اواخر امپراتوریهای سلجوقی، عثمانی و سایر امپراتوریهای اسلامی بنا شده مصطفی کمال یک پاشا¹²⁹ نیست. می‌توان گفت در آن شرایط نه تنها نمی‌تواند انقلاب بکند بلکه به غیر از موقعیت یک پاشا هیچ چیز انگاشته نمی‌شود. پاشای عثمانی بودن در آن دوره به معنای برخورداری از یک جبهه‌ی تاریخی چنان عقب‌مانده بود. اگر ژرفتر بگوییم؛ او یک پس‌مانده‌ی رم و بیزانس است، پس‌مانده‌ی پادشاهی شرق و بخشی از آن است. نباید به سادگی از نهاد پاشا گذشت، ظالمان و استثمارگران هزاران ساله همچون یک تور تودرتو در آن تنیده شده و از این راه آمده و در فرجام کار در پادشاهی عبدالحمید ابراز وجود کرده و همچون برگزیده‌ترین پاشای آنان نیرومند گشته است و از این نظر تاریخی است.

در آن دوران برگزیده‌ترین نیروها نیز وجود داشتند. انقلاب در حال اوج اکتبر وجود داشت. مصطفی کمال از تاثیرات آن استفاده‌ای اپورتونیستی و خائنانه نموده اما بیش از همه به دولت انگلیس همچون سرآمد دولتهای آن دوره تکیه کرده و در پی آن بود تا به صورت بهترین عامل امپریالیزم انگلیس درآید. نمونه‌ی مصطفی کمال استادی کسب پشتیبانی پیشروترین نیروهای عصر و واپسگراترین شان را بیان می‌کند. جمهوری که بنیانگذارش کرده نیز تماماً جمهوری آتاترک است، جمهوری پاشاست، جمهوری نظامیان است و هنوز هم آنگونه است. وقتی تعریفی اینچنین از جمهوری ترکیه بدست می‌دهیم خواهیم دید که به میزانی که آخرین نمود اندوخته تمامی مستبدان تاریخ است، حرکتی است که از پیشروترین نیروهایی که بصورت اپورتونیستی از عصر استفاده می‌کنند فایده برده و با قبول برگزیده‌ترین نیروهای امپریالیست، با پشتیبانی آنها بزرگ شده و پیشرفت نموده است. وارد

¹²⁹ پاشا بالاترین رتبه ارتش عثمانی بود. معادل ژنرال امروزی

شدن آن در دوران بعد به ناتو و اروپا سیر تکامل تاکتیکی آن هستند. ظالم بودن امروزین رژیم جنگ و ویژه با تکیه بر تاریخی اینچنین ظالم و نیروهای امپریالیست و با کسب پشتیبانی آنها و بر بستری که آنها اعطا می کنند اوج گرفته و سعی بر اجرای این نیروی اکتسابی نموده می نماید.

وقتی به تاریخ کوتاه خویش می نگریم، آشکارا می بینیم که فراتر از اینکه یک جنبش امیدبخش برای تمام سرکوب شدگان، مظلومان و ضعفا باشیم هیچ تکیه گاه خلقی نداریم. کسی نمی تواند این را کوچک بینگارد زیرا دیدیم که جنبش امیدبخش آغازین می تواند بعدها تمامی سیستمهای ظالم را با خاک یکسان نماید.

هر تاریخی یک بخش غیررسمی نیز دارد. یکی تاریخ سرکوب شدگان است که چندان گسترش نیافته و برای جلوگیری از گسترش آن نیز با تلاشهای مصرانه تاریخ حاکم رسمی تحریف گشته و بر آن سرپوش نهاده شده است. علی رغم تمامی گفته ها قطعا خلقها و صاحبان دسترنج چنین تاریخی دارند. تاریخی است که هرچند اپورتونیستها آن را تحریف کرده و ارائه داده باشند اما قطعا باید به صورت صحیح به دست گرفته شود. این را اکنون بصورت محسوس تر در عملکرد خویش می بینیم. بهتر دیده می شود که دسترنج ارزشی است که تولید شده، در واقع تاریخ ظالمان و استعمارگران تاریخی پوچ بوده و با استفاده از ارزشهای صاحبان دسترنج با دزدی، یغما و حیلگری حاکمیت ایجاد نموده اند. این را در پیشرفتهای ناشی از جنبش ما به صورت بسیار جالبتر دیدیم. همچنین براحتی می توانیم ببینیم که شجاعانه ترین و نتیجه بخش ترین کار نیز مبارزه ای آگاهانه ی صاحبان دسترنج است. دسترنج نیز چنین تاریخی دارد و مبارزه ی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی صاحبان دسترنج نیز یک حقیقت است. این چیزی است که اساس تاریخ را تعیین می نماید.

وقتی به چنین تاریخ انسانی تکیه می کنیم، سرچشمه ی حقیقی قدرت ما آشکار می شود. از نظر روزمرگی هرچند تجمعی کوچک باشد، به اندازه ی یک بستر تاریخی اینچنین وقتی انسانی را که همیشه تعیین کننده و تولید کننده بوده و آفریننده ی زندگی حقیقی است را مبنا قرار می دهیم، هنگامی که انسان امیدبخش، انسان آینده و انسانی را که باید خویش را از دست این استعمارگران ظالم نجات دهد را مبنا قرار می دهیم و هنگامی که براحتی می بینیم که این چه قدرت بزرگی است و P.K.K نیز سعی دارد اندکی این را انجام دهد، آنگاه منشا قدرت ما دیده می شود. بهتر درک می کنیم که چرا ظفرمند بوده و یا منابع پیروزی آن چه هستند و بر چه اساسی به پیروزیهای بزرگی می توان دست یازید.

در نگاهی محسوس تر به کردستان این سوال به ذهن خطور می کند که این جنبش چرا اینهمه ادعا را پیشه می کند؟ زیرا اینجا عرصه ای است که تنها با امید می تواند زندگی نماید. اینجا مکانی است که بیشتر از هر مکانی معروض ظلم ظالمان مانده و استعمار به اندازه ای که بر حیوانات اجرا نمی شود در اینجا بر انبای بشر اعمال گشته است. بنابراین قشری که در اینجا به دسترنج پایبند بوده، ظالم نبوده و خارج از استعمارگران مانده باشد، اگر بخواهد زندگی کند مجبور به ایجاد یک جنبش امیدبخش است. اگر بخواهد بیشتر زندگی کند مجبور است جنبش امید بخش را به جنبش مبارزه متحول نماید. زندگی تماما در اینجا بوده و در اینجا دیگر تنها ظالم وجود ندارد، بلکه برده ای وجود دارد که ظالم برای خود از او استفاده می نماید.

اینجا سرزمینی است که گهواره ی انسانیت بوده است. اینجا خاک، آب، هوای خوب و منابع زیرزمینی و روزمینی مفیدی داشته و خلقی هم دارد که اهل کار است. قطعا یک ظالم آنها را برای خویش به صورت برده درخواهد آورد. بنابراین این خلق که کرد نامیده می شوند، اگر از خود بیگانه هم شده باشد و بصورت بغرنج هم در آورده شود و بیانگر موزائیک خلقها هم بوده و تاثیرات فرهنگهای متفاوت و تاثیرات تمامی تشکلهای تاریخ انسانیت را بر خود حمل نماید نیز باز هم به راحتی می توان گفت که یک واقعیت است. اینگونه بودنش نیز مناسب با کاراکتر P.K.K است.

این خلق به وضعیت کسی که غفلت، سردرگمی و بیگانگی بزرگی در وی وجود داشته و به اندازه ی فرد زبون و اغفال گشته ی فاحشه خانه ها که دشمن به هر نوعی حاکمیت خویش را بر وی اعمال کرده سقوط داده شده است. اما باز هم یک حقیقت است. بسیار معروض اشغال، غارت و تجاوز شده است اما می توان از قشر و خلقی سخن گفت که هنوز هم برای زندگی مقاومت می نماید. چیزی که اساس کار قرار داده می شود این است. با اندکی اصرار، اندکی توان درک ژرف آن، روحیه برتر و ایمان برتر به جوهر و تلاش و کفایت لازم برای آن می بینی که موردی به وجود آمده که ارزش زندگی را دارد. همچنانکه پستی گفتمانی که می گفت: "این دارایی من است، رسمی هستم و متملنم" معلوم شد، برگشتن مقوله ای که بیشتر از همه معروض تجاوز مانده به

زندگی، رستاخیر مجدد وی در زندگی بر روی ریشه‌های اصیل انسانیت، همچون آشکاری و گرمایی و روشنایی آفتاب عیان شده است. از این نظر بجاست که امید به سوی تحقق به حرکت درآید.

انسانیت در این سرزمین و در میان این خلق تنها اینگونه می‌تواند خویش را بیابد. در این مسئله چگونه می‌توانم بعنوان یک انسان خودسازی کنم؟ مبارزه برای این را بیان کرده و بیان می‌کنم. در نگاهی به شرایط رشد من، در میان بی‌ادعا و بی‌توان شده‌ترین واقعیت که حتی در نهاد خانواده نیز "از بین رفته" تلقی گشته و یا فکر می‌کردند که دیگر قادر به "خودیابی" نیست، چشم خود را گشوده و با سوالات از چگونگی، ماهیت و اصالت انسانی خود و جستجوی راههای انسان شدن از زیر بار برخوردهای استهزاآمیز همه و حتی همسایگان و روستائینی که همان شرایط را داشتند یک روایت زندگی را آغاز نمودیم.

در اینجا اوج گیری را اساسا باید به چه چیز نسبت دهیم؟ چگونه خانواده‌ای که اینچنین فرسوده شده، بی ادعا گشته و نتوانسته خود را از برخوردهای استهزاآمیز برهاند و در محیط از هم پاشیده‌ی آن یک فرد با ادعایی با مضمون "تلاش جهت انسان شدن" و "خود را انسان تلقی کردن"، خیالها، رویاها و اشتیاقات و امیدهایی به میل خود در خویش پروراند و یک روز به واقعیت و جنبش امروزین P.K.K متحول می‌شود؟ این ارزش بررسی و تحقیق را دارد.

هر جنبشی در تاریخ اندکی اینگونه با آغاز ایجاد موجودیت مجدد یک انسان در خود، ایجاد جسارت، ایمان و آگاهی و تشکیل اراده‌ی اینچنین در زندگی ایجاد می‌گردد. در اینجا نیروی مادی و پشتیبانی خارجی چندان مهم نیست و نمی‌تواند تعیین کننده باشد. دیگر سرنوشت این شخص بسیار مهم است. نقشی که برای خویش قائل است، پابندی‌اش به زندگی - اگرچه در سرآغاز عقب مانده و فاقد ادعا هم باشد و مطابق معیارهای روزمره اگرچه نتواند از استهزاهایی یابد - چالش آن با روستا و محیط مشروع خانواده و تمامی سنتهای جا افتاده و ادامه تدریجی آن تا چالش با نهاد رسمی دولت و توسعه‌ی مستمر این نیرو و آزادی و تفاوت مهم است. اما هنگام انجام این، مواردی که به عنوان یک رویداد رهبریت اهمیت دارند این است که به هیچ وجه همانند یک لمپن نبوده، مقررات شخصی و ایمانی بزرگ داشته، به هیچ وجه تمایل به دزدی مرسوم نظام نداشته، احساسی تحت عنوان دزدی را نپذیرفته، برای آفرینش از راه تلاش و کوشش ارزش درجه اول را قائل شده، علی‌رغم وجود امکان حاکمیت تمام بر اموال دیگران در این موضوع نمایندگی کامل رابطه‌ی یک اخلاق نو با دسترنج بوده و علی‌رغم وجود امکان دستیابی به نعمات نظام به این کارها تنزل نمی‌نماید.

در چنین مقاطعی کسانی وجود دارند که بسیار سرکوب شده‌اند، کسانی هم وجود دارند که در همان موقعیت بوده ولی بسیار امیدوارند، حتی کسانی وجود دارند که حرص، اشتیاق، خشم، کین و هرچیز دیگری را دارند. اما شاید بعدها که یک نعمت نظام به آنها پیشکش شد، اینها کورکورانه داخل آن شده و یک دنده‌ی قوی چرخ نظام شده و می‌روند. بدین شکل اصیل‌ترین امیدها و باورها نمی‌توانند خود را از حالت ملات نظام برهانند. در اینجا رشد رهبریت هنگامی که نظام خود را با تمام چیزهای خود به وی تقدیم می‌کند، قطعا با نگاه شکاک به این و با انتقاد و سپس مواخذه آن امکان می‌یابد. اگر بخواهد همچون یک امید و شیوه زندگی نو پیشرفت نماید، به تدریج در برابر نظام به مخالفت خواهد پرداخت. حتی اگر نظام خویش را در اختیار وی قرار دهد، در برابر این شک و بتدریج مخالفت خویش را نشان خواهد داد. اگر اینگونه عمل نمود، به راحتی می‌توان گفت که به سوی مبارزه‌ی بزرگ می‌رود.

مخالفت با نظام به این صورت به معنای تقابل تدریجی با دشمنی بزرگ است. این امر دشواریهایی را برای ذهن و دل بیار خواهد آورد. همچنین از وی خواهد خواست که هرگونه که میل دارد زندگی کرده، تجدد در خویش ایجاد نموده و خودسازی کرده و آنگونه عمل نماید. شاید اینها دعوتهایی الهی و معجزه‌واری باشند و یا تثبیت‌های جدید علمی اما مطلقا به تدریج با نظام مخالفت ورزیده، تفاوت خویش را با آن نشان داده و به شکلی که آن را توان ذاتی می‌نامیم بر خویش کار کرده و با تکیه بر تلاشهای خود و تجمع فعالیتی محتمل خویش به مرحله نتیجه‌گیری خواهد رسید.

به هنگام مخالفت با نظام، ضرباتی که از نظام متحمل شده و دور شدن تدریجی از امکانات نظام سبب محرومیت بسیار وی می‌گردد. این نیز سبب می‌شود تا موضعی داشته، برای تلاش و کوشش ارزش قائل شده، با قناعت گذران کرده، ارزش همه‌چیز را دانسته و از طرف دیگر زیون نشود. از دست دادن امید برای کسی که در تقابل با نظام است سبب گام برداشتن قطعی به دنیای بردگی شده و این در طول تاریخ همیشه اینگونه بوده است. بردگی از اینجا آغاز می‌گردد. فرودستان و مخالفان با نظام بسیاریند اما

اگر یک درصد نمایندگی نظام بر عهده صاحبان نظام باشد، نود و نه درصد آن را نیز فرودستان و استثمار شدگان تشکیل می‌دهند. اما فرودستان در برابر یک درصد بسوی شکست می‌روند. اقلیت همیشه به خوبی سازمانیابی شده است، به خوبی زره پوش شده و دارای یک نیروی قوی عمل است. قشر فرودست در برابر رسمیت نظام و در برابر هرگونه حاکمیت زرهی ایدئولوژیک و نظامی وی از خود دفاع نمی‌نماید. این در دورانی راهگشای شکست طبقه برده، در دورانی سرف‌ها، در دورانی پرولترها و امروزه نیز به شکلی وسیع و متفاوت راهگشای شکست اقشار اجتماعی می‌گردد.

اگر توجه شود در رویداد رهبریت ما در برابر این تدابیری اتخاذ کرده‌ایم. نه به نعمتهای تقدیمی نظام دچار شدیم و نه پس از واکنشهایی که دیده شدند با ترس باورها را فروپاشانیم و نه از اشتیاقات گذشته و با ناامیدواری از آدم شدن خویش ناامید شده و به شکست بسیار پیش از این خویش معترف گشتیم و نسبت به امید به آزادی و زندگی نوین بی‌اعتنا شده و آن را به کناری نهادیم. زیرا شخصی که این را قبول نماید، دیگر دچار شکست شده است. حتی اگر در برابر نظام باشد و در برابر او یکی دو نعره سر دهد نیز در حقیقت در برابر او دچار شکست شده و این شکست‌خوردگان نیز طبقه‌ی زیرین را تشکیل می‌دهند. در میان شکست‌خوردگان نیز ایدئولوگها و سیاستمدارانی وجود دارند که آنها در واقع بیانگر نابودی در برابر نظام هستند.

در رویداد رهبری ما جواب نیکی به این نهاد داده شد. به هیچ وجه وارد صف شکست‌خوردگان قدیمی نشدیم. با اشخاص شکست‌خورده‌ی خانواده، روستا و نظام و عوام‌فریبان میان خلق رابطه‌ای نداشتیم. وقتی در برابر این یک جنبش متمرکز را در پیش گرفته شود، پیشرفت غیرقابل‌گریز است. اگر شخصی پیشرفت را در خود از جوانب مختلف حاکم گرداند و در این موضوع گامهای معتقدانه خویش را تا به آخر و بسیار قوی بردارد نمی‌توان اندیشید که موفق نمی‌شود. اگر شخصی انقلاب را مبنا قرار دهد و موفقیت ببار نیاورد، اگر او را در مقابل این دو معیار اساسی ارزیابی نمایم بهتر درک خواهیم کرد که چه نوع شخصیتی است و دلیل شکست وی چیست؟

هر انقلاب برخی امکاناتش را از نظام می‌گیرد، اینها امکانات مادی و معنوی هستند که تصرف می‌کند. برخی در درون انقلاب به سرعت به آن نعمات چنگ می‌اندازند. اکثر این امکانات از نظام بدست آمده‌اند، مجدداً از نظام بازپس گرفته می‌شوند اما از آن تاریخ و خلق هستند. طرف همچون یک استثمارگر به آن یورش برده و منصب و مقام و حیاتی را که حق وی نیست به دست می‌گیرد. اینها اعضای دست راستی انقلاب هستند، غاصبان انقلابند و یا کسانی‌اند که در درون سازمان بسیار دچار تنگنا شده‌اند. سازمان امکاناتی به اینها نمی‌دهد اما نظام این را متظاهرانه به آنها پیشکش می‌نماید.

در دورانی دشوار ناگهان می‌بینی که به طرف نظام تحریف می‌شود. برخی از آنها آشکارا و رسمی رفته و به طرف مقابل می‌پیوندند، برخی همچون اپورتونیستهای مخفی آن مانده و به آن می‌پیوندند. شاید به صورت کسی که به صورت رادیکال پیوندهایش را با نظام نبریده بماند اما امید به نظام دارد، خیال آن را در سر می‌پروراند و می‌خواهد با پس‌مانده‌های نظام به شیوه‌ی درون سازمان زندگی کند. قطعاً از اینها رهبریتی بوجود نمی‌آید. اینها اشخاصی هستند که در برابر سختیها خطرناکترین بازی را انجام می‌دهند. وقتی عملکرد خویش را بررسی می‌کنیم نیز اینها را از جوانب بسیار و بصورت پرشمار خواهیم دید.

آن دیگری هم که شکست خورده است، اثری از امید، روحیه و اعتقاد در وی نمانده است، شکست خورده است، سرکوب شده است اما ناتوان بوده و در درون خود سازمان نیافته، فاقد اراده و ناامید است. اگر بر طرف راست صورتش سیلی بزنی، طرف چپ را هم آماده خواهد کرد. میل، حرص و ادعای حفاظت از اراده و خط‌مشی‌رهایی خویش را ندارد. این نیز نمونه‌های بسیاری در صفوف انقلاب دارد. این شخصیت‌های شکست‌خورده‌ی برده‌وار یکی از پرشمارترین اقشار را تشکیل می‌دهند. در جنبش ما نیز این اقشار بسیار پرشمار هستند. اینها رهبر نمی‌شوند، بلکه قید و بندهای جنبش‌رهایی بخش هستند.

نمایندگان این خصوصیات نه تنها نمی‌توانند فایده‌ای برای جنبش‌های رهایی‌بخش داشته باشند بلکه اقشاری هستند که بیشتر از همه آن را بکار می‌برند. یک پروواکاتور مستقیم و یا غیرمستقیم تنها می‌تواند یک نماینده نظام باشد، به افراد برده، بی‌اراده و بی‌هدف داخلی تکیه می‌زند و می‌تواند هر نوع توطئه‌ای را طرح نماید. در نگاهی به تاریخ P.K.K می‌بینیم که چنین رویدادهایی پرشمارند.

بنابراین اگر به این دو وضعیت مخصوص اجازه داده شود، این دو تیپ شخصیتی در برابر پیشرفت رهبریت انقلاب مانع‌سازی خواهند کرد. هر کدام دانسته و نادانسته همانند یک جاسوس هستند. پاک‌نیتی و یا سوءنیت آنها نیز چندان مهم نیست. با موجودیت

اینان جنبش انقلاب مذکور دلایل شکست را در درون خویش بسیار خواهد داشت. بنابراین مبارزه با این منافقان داخلی، مبارزه با کسانی است که در قاموس سوسیالیستی آنها را اپورتونیستهای انحرافی می‌نامند. جنبش انقلابی هرچقدر از اینها زوده شود، قدرتش نیز به همان میزان افزایش یافته و امکان پیروزی قطعیت می‌یابد. اما به اندازه‌ای که نوع مخفی و یا آشکار، خوب و یا بد این وجود داشته باشد، حتی در بنیان آن و در دورانی که به پیروزی نزدیک است، ناگهان متوجه می‌شوی که جنبش انقلابی فروپاشید و یا در آن فروپاشی ایجاد کردند.

اگر انقلابی متوجه عاملان مستقیم و یا غیرمستقیم نظام نباشد، انقلابی غافل خواهد بود. در بسیاری از انقلابها رهبران این مقوله دیده شده‌اند. همانگونه که جنبش علی در انقلاب عظیم اسلام، جریان بابوف در انقلاب فرانسه، و در حرکت لنینیسم دیده می‌شود، همه‌شان ممکن است از طرف اینها از بین بروند. چنین منافقانی در هر جنبش انقلابی می‌توانند از پشت خنجر بزنند. هوشیاری بر این اساس می‌تواند رهبریت انقلابی را بیش از حد پیشرفت دهد.

در نگاهی به هنر رهبری P.K.K می‌بینیم که در اینجا نیز به اندازه ظهور رهبریت تاریخی در تمامی انقلابها و پیشرفت هنر رهبریت، چنین پیشرفتی وجود دارد. قدرتش را از این خصوصیات ایجاد شده می‌گیرد. به اندازه‌ای که در برابر تاثیرات و نهادهای نظام مبارزه می‌کند، در برابر شخصیت‌های عامل مستقیم و یا غیرمستقیم بردگی و تمامی خصوصیات آنها یک حمله با تمام توجه، خشم، آگاهی و سازماندهی شدید انجام می‌دهد. در نتیجه متوجه می‌شوی که پیشرفت جالب‌تر شد. این جوابی است برای پرسش چگونگی اجرای هنر رهبریت.

وقتی در برابر حملاتی که در هر دو قشر به صورت ظریف‌تر صورت گرفته و به تدریج ژرف می‌شود و در برابر برخوردها و مواضعی که در شخصیت نزدیک‌ترین اشخاص نماینده آن دیده می‌شود، مبارزه‌ای بزرگ انجام شود، می‌توان رهبری مطلوب شد. البته که شیوه، رویه و اسلوب این مسئله بسیار مهم است. هنر رهبریت ایجاد شده آشکارا نشان داد که شیوه، رویه و اسلوب در P.K.K - هر چند ظاهری هم دیده شود - در ردیف اول قرار گرفته و بدون این رهبریت توسعه نخواهد یافت. آزمون ایجاد شده رهبریت دست کم به اندازه‌ی جوهره، تمرکز خشم، کین، اشتیاق و آگاهی علمی تمرکز سازمان بیانگر پیوند آن با یک انرژی است که به اندازه‌ی هسته‌ی اتم است. وقتی می‌خواهد این را در خارج بازتاب دهد و بسوی انفجار، تاثیرگذاری و یافتن کانال پیش می‌رود، پدیده‌ای که شیوه و اسلوب خواننده می‌شود با یک شکل‌دهی سنگین و بسیار بجا ایجاد خواهد شد.

شیوه از یک نظر پخش شدن هسته است. شیوه، تاثیرگذاری بر اطرافیان است. به بیانی محسوس‌تر، درآمدن از پروپاگاندا - آریتاسیون¹³⁰ و سازماندهی توده، سازماندهی بدنه حزب و تکوین هسته و سرآغاز تحول آن به زندگی قشری است که تمام حیات را مورد خطاب قرار می‌دهد. این شیوه است و رویه، اساس گرفتن هر نوعی از سرعت نیست بلکه در پیش گرفتن سرعتی است که بویژه دشمنان و مانع‌سازان نتوانند آن را به بند کشیده و تحت کنترل درآورده و به آن برسند. این مسئله نیز بسیار لازم است. سخن گفتن از شیوه، شکل، سازماندهی توده، عملکرد توده و یا سازماندهی ارتش و عمل آن کافی نیست. هم باید اینها را به شیوه‌ای صحیح اجرا نمود و هم سرعت آن را تعیین نمود.

با همه نوع سرعتی انقلاب انجام نمی‌شود. قاموس انقلاب، قاموس رویه و قاموس سرعت است. این را باید بسیار خوب تعیین نمایی. معیار این نیز سرعتی است که نه دشمن و نه مزدوران داخلی می‌توانند به آن برسند. اگر می‌خواهی رهبری را با پیروزی ایجاد کرده و یک نماینده‌ی کارای این هنر باشی، باید شیوه و رویه‌ی آن را به دست آوری و سرعت آن را تعیین کنی.

انقلاب قاموس مخصوص به خود هم دارد و با هر زبان معمولی نمی‌توان به سخن‌گویی انقلاب و استفاده‌ی بهینه انقلاب از ابزار زبان اقدام نمود. در نگاهی به تاریخ تمامی انقلابها و حتی نیروی تاثیرگذاری و اداره‌ی نظام می‌بینی که اهمیت بسیاری برای خطابت قائل هستند. **انقلاب نمی‌تواند بدون زبان و خطابت باشد.** هر انقلابی قویترین خطابتها را ایجاد نموده‌اند. تمامی رهبران گزیده‌ی سیاسی و نظامی انقلابها با قویترین خطابتها این را انجام داده‌اند. خطابت تروتسکی¹³¹ در انقلاب بلشویک خود

¹³⁰ تبلیغات و شورانشگری

¹³¹ لئون تروتسکی (1879-1940) انقلابی روس، یاور اصلی لنین در انقلاب 1917 که پس از لنین در مبارزه قدرت با استالین شکست خورد و ابتدا در سال 1927 از حزب و سپس در 1929 از خاک روسیه اخراج گردید و سپس در سال 1940 در تبعیدگاه خود در مکزیک به دست عوامل استالین کشته شد. نظریه "انقلاب پیوسته" از آن او بود. وی در

بخود ایجاد نشده است. حتی در انقلاب برده‌درای رم نیز سیسرون¹³² وجود دارد. علی‌رغم اینکه جنبش یونان در اساس جنبش برده‌داری است، خطابه‌های بزرگی دارد و این را تا مرزهای بزرگ دماغوژی نیز برده‌اند و این بدان سبب است که نظام حاکم را اساس کار قرار داده‌اند.

در انقلاب اسلام قرآن به تنهایی یک خطابت بزرگ و نیروی بلاغت است. تاکنون هم قرآن اثری است که به زیباترین شکل خوانده می‌شود. همانند شعر و ترانه بوده و سیال است. زبان انقلاب فرانسه بسیار عاشقانه است و تاکنون نیز تداوم دارد. زبان بلشویکها نیز تا حد ممکن تاثیرگذار است و می‌دانیم که سبب ایجاد خصوصیات بزرگ آزیتاسیون و پروپاگاندا شد. این نیز وضعیتی است که بسیار قابل فهم است. وقتی اینهمه اعضای هسته با زبان به سخن درمی‌آیند، البته که جالب و تاثیرگذار خواهد بود. هسته هر اندازه بزرگ باشد، زبانش نیز به همان میزان پیشرفته است، هر اندازه بجا باشد، آنقدر بجاست، هر اندازه صحیح باشد به همان میزان صحیح است. هر اندازه وعده‌ی زندگی بدهد به همان میزان دعوت به زندگی خواهد بود. اگر زبان چندان امیدبخش نباشد بدانید که در هسته‌ی آن جنبه‌های ضعیف و شبه‌برداری وجود داشته و محتوای هسته‌ی آن چندان دارای پیشرفت نبوده و شاید هم دروغ باشد. اگر اسلوب آن پیشرفته نباشد باید از آن شک به دل راه داد. اگر رویه‌اش ضعیف باشد پس آن به نوعی نمایندگی شخصیت شکست خورده و یا عامل نظام را برعهده دارد. اگر شیوه‌ی مخصوصی را در پیش نگرفته باشد، ایجاد سازمانده‌ی روزانه و شیوه‌ی عملش چندان معنادار نبوده و بجا نیست و یا اگر ملو از اشتباهات باشد، بدانید که وضعیت شکست خوردگی دارد و یا جوانب بسیاری که از نظام نشات می‌گیرند او را بدان حالت دچار ساخته است.

پیداست که در هنر رهبریت بدست گرفتن اینگونه‌ی شیوه، رویه و اسلوب یک جنبه‌ی حیاتی غیرقابل اغماض را تشکیل می‌دهد. در نگاهی به تاریخ حزب ما بسیار راحت می‌بینیم که اینها چقدر به روشنی تایید شده و در هنر رهبریت ما به وقوع پیوسته‌اند. انقلاب دروغ را نمی‌بخشد و تمامی دروغها در انقلاب روشن می‌شوند. تمامی شخصیت‌های دروغگو و متقلب در انقلابها خود را لو می‌دهند. انقلاب بزرگترین حرکت پاکیزگی است، حرکت آینه وار است. هر کس هرچه است در انقلاب آنگونه نشان داده می‌شود. در توسعه‌ی رهبریت انقلابی به شیوه‌ای جالب می‌توان این را دید. خصوصیات که پس‌مانده‌ی نظام هستند و با استثمار، زورمداری، حيله، فریبکاری و دروغ کار را پیش می‌برند از رهبریت انقلابی به دور هستند. صحیح‌تر اینکه یک رهبر کارای انقلابی به معنای شخصیتی است که پیوند خود را با دروغ، حيله و فریبکاری بریده و به صورت شدیدی به تقابل با آن می‌پردازد. خصوصیات زندگی برده‌ها بفرنج و خرد شده است. این را زبان "ازوپ"¹³³ می‌نامند. این نیز در انقلاب جایی ندارد.

بارزترین خصوصیات هنر اینگونه هستند. بیچارگی، زبونی و ناتوانی، مختص به بردگان و شکست خوردگان در برابر نظام است. حال بهتر می‌بینید که این خصوصیات خود بخود ایجاد نشده‌اند. اگر شخصی همیشه شبهه کرده و شکایت‌هایی داشته باشد بدانید که آن شخص به بردگی نزدیک بوده و انقلابی هم نیست. همچنین اگر شخصی به حيله‌های مختلف دست بزند، او هر لحظه ممکن است یک عامل نظام رسمی حاکم باشد. اینها معیارهای قوی رهبریت هستند. کسی که می‌خواهد در هنر رهبری پیشرفت نماید می‌تواند با توجه بسیار به این معیارها پیش برود. از این نظر می‌گوییم که رویداد انقلابی و نماد رهبریت آن همانگونه که دروغ، دزدی، حيله‌گری و خلاصه هرچیز ناشی از نظام را دیده، ارزیابی کرده و در برابر آن به مخالفت برمی‌خیزد، بیچارگی، شکایت مستمر و ناتوانی و اشک چشم ناشی از نظام بردگی را نیز دیده و پیشروی از راه مخالفت با آنها را اقتضای غیرقابل چشم‌پوشی توسعه‌ی رهبریت خویش می‌شمارد.

کتاب "انقلاب خیانت شده" استالین را به "بروکراسی بناپارتنی" مهم کرد. نظریات او تحت عنوان تروتسکیسم در کشور سیلان به صورت یک نیروی سیاسی سوسیالیستی درآمد ولی در اکثر جاها تروتسکیستها به صورت گروه، محفل و فرقه باقی ماندند. پس از افت استالینیسیم و مائوئیسم بود که تروتسکیسم اندکی دیگر مورد علاقه جوانان انقلابی واقع شد.

¹³² Cicerone سیسرون ناطق و خطیب معروف رومی

¹³³ زبان ازوپ، زبان فرودستان. "ازوپ" یک فروشنده دوره‌گرد یونانی است که به منطقه میزوپوتامیا یعنی بین‌النهرین آمده و داستان و حکایات این منطقه را فراگرفته و پس از رفتن به یونان تحت عنوان حکایت‌های یونانی آنها را به رشته تحریر درآورده و منکر خاستگاه اصلی آن می‌شود. برخی نیز وجود چنین نویسنده‌ای را نادرست می‌پندارند. در قاموس سیاسی به بیان نامفهوم حقایق و واقعیات گفته می‌شود. زبانی که اکثراً تجمعات فرودست آن را بکار می‌برند.

رهبریت P.K.K، رهبریت دمکراتیک و سوسیالیست خلقی است

اگر بیشتر بر اساس طبقاتی به مسئله توجه کنیم، در جایی که انقلاب یک نمایندگی جنبش فرودستان است، متوجه می‌شوی یک جنبش طبقه میانی و یا رویدادی که در آن طبقه میانی رشد می‌کند مطرح می‌شود. در واقع وقتی می‌خواهیم این پدیده را شرح دهیم نیز می‌توان به موارد بسیاری اشاره نمود.

طبقه میانی قدمتی به درازای تاریخ انسانیت دارد. به اندازه‌ای که طبقه میانی رابطه‌ای متمرکز با فرودستان دارد، با فرادستان نیز دارد. بخش اعظمی از دنیای فرودستان را دنیای طبقه میانی تشکیل می‌دهد و فرودستان همیشه در پی دستیابی به این هستند. در دنیای فرادستان نیز شمار بسیاری از طبقه میانی و شخصیتهای قشر اجتماعی میانی وجود دارند که مستمرا با اینها تغذیه می‌شوند. از بالا آمده و به میان اینها وارد می‌شوند اما اینها در رویدادهای انقلابی نیز با تعداد پر شمار از جوانب بسیار و اشکال متفاوت خویش را تحمیل می‌نمایند.

می‌توان گفت حرکت طبقه میانی جدی‌ترین خطر در برابر انقلابهاست. هر اوج‌گیری انقلابی دانسته و یا نادانسته معروض حملات سنگین اینان می‌گردد. از این نظر به اندازه‌ای که حرکت طبقه میانی و شخصیتهای آن در توسعه‌ی انقلاب جای می‌گیرند، در مقابل پیشرفت آن نیز بیش از همه اینان مانع‌سازی می‌کنند. عدم درک همه‌جانبه پدیده‌ی طبقه میانی به معنی منحرف شدن زود هنگام بر له نظام و بسوی راست‌گرایی است. شخصیتهای طبقه میانی مناسب‌ترین اقشار برای انحراف به راست را تشکیل می‌دهند. در میان اینها یک بخش نقش بسیار راست‌گرا و منفعل را بازی کرده و بخش دیگری نیز نقش بسیار انکارگرایانه و از این نظر نابود کننده بازی می‌کنند. در واقع نباید از نظر دور بداریم که سکتاریسم چپ نیز یک پیشرفت کارا کتر طبقه میانی است. این دو همانند دو روی یک سکه هستند. یا بصورت بسیار منفعل بسوی نظام راست‌گرا تحریف می‌شوند و یا بصورت سکتار (افراطی) و انتحاری بسوی پر تگاه‌ها می‌روند.

نماینده هنر رهبریت مجبور است در برابر طبقه میانی نیز خود را بخوبی درک کرده و بخوبی خطرات احتمالی چپ و یا راست ناشی از اینها را مدنظر آورده و پیش رود. نماینده هنر رهبری انقلاب اگر به اینها توجه نشان ندهد قطعا به کناری نهاده خواهد شد. همانگونه که در بسیاری از جنبش‌های انقلابی دیده می‌شود، هنوز در دهه اول ناگهان غرق شده و از بین می‌روند. به راحتی می‌توان دید که برخی از انقلابها علی‌رغم گذشتن پنجاه سال از عمرشان از طرف این اقشار به نابودی کشیده می‌شوند. بنابراین نباید یک لحظه هم از نظر دور داشت که فرودستان در هنر رهبریت با تشخیص تحمیل‌های شخصیتی، دسته‌بندیها، آشفته‌سازی ذهنی، تخریب اراده‌ها، جنبه‌های نابود کننده روحیه و اعتقاد طبقه میانی را که مستقیم و غیرمستقیم به اشکال بسیار متفاوت ایجاد می‌شوند و عاری نمودن خویش از اینها می‌توانند پیشرفت کرده و این یک اصل و یا اقتضای این هنر است.

در تاریخ حزب ما اگر توجه کنیم که هنوز هم بزرگترین ضربه را از خصوصیات طبقه میانی گرفته و به تناسب پیروزی در برابر اینها پیشرفت نموده‌ایم، بهتر خواهیم دید که این اصل هنری و یا این خصوصیت توسعه رهبریت به چه میزان توانمند است. بنابراین در هنر رهبریت انقلابی، به اندازه مبارزه بر ضد نمایندگان مستقیم نظام، باید بر ضد عاملان غیرمستقیم، پنهانی و آشکار و یا بر ضد تاثیرات آشکار و نهان و غیرمستقیم آنها که از دنیای فرودستان، بردگان و شکست خوردگان سرچشمه می‌گیرند نیز مبارزه انجام داد. همچنین اگر در برابر خصوصیات طبقه میانی که بسیار پرجانبه بوده، هم به صورت تعلق به فرودستان و هم فرادستان دیده شده و هر دو را دچار شکست کرده و با هر دو طرف نیز در ارتباط بوده اما بیشترین ضربه را هم به انقلاب زده است، مبارزه‌ای بسیار بجا، آگاهانه، سازمان یافته و با عزم را انجام دهیم، به راحتی می‌توانیم بگوییم که کسی یارای ایستادگی در برابر این توسعه رهبریت را نخواهد داشت.

اگر بستری که بصورت عینی بدان متکی است، زمینه‌ی انقلاب باشد، یعنی اگر در یک کشور، در شرایط عینی یک خلق، امید انقلابی به تعیین‌کننده‌ترین نقطه رسیده باشد، پس از آن توسعه هنر رهبری بسته به توسعه‌ی چنین فاکتورهای سوپرژکتیو (ذهنی) - پدیده آگاهی و اراده صحیح - از راه یک سازماندهی صحیح است.

در عین حال شرایط ایزکتیو (عینی) یعنی آمادگی محیط برای زایش انقلاب نیز لازم است. به غیر از آن باید انقلاب بتواند با فعال شدن یک پتانسیل که مناسب شکوفایی باشد نیز همزمان گردد. وقتی این امر اینگونه شد چیزی که مابقی را تعیین نماید، آگاهی، سطح سازماندهی آگاهی و قاطعیت اراده است. اینگونه در برابر مانع‌سازها به راحتی و با موفقیت طبقه و هنر رهبریت را که از خارج نشأت گرفته و در داخل نیز تاثیر بسیاری بر جای نهاده را ایجاد کرده و اجرا می‌نماییم. در حالیکه اینگونه هنر رهبریت به سختی پیش می‌رود، هنگامی که لازم می‌شود هر لحظه باید همانند یک درویش خویش را تزکیه نماید.

همانگونه که یک مومن روزانه چند بار نماز می‌خواند، یک سوسیالیست آموزش سوسیالیستی می‌بیند و حتی آنگونه که یک خرده‌بورژوا در درون خویش را بسیار آموزش داده و تربیت می‌نماید، انقلابی نیز اینگونه است. در صورت لزوم خود را به انزوا می‌کشد، می‌اندیشد، در صورت لزوم همانند طوفان می‌وزد و یک حرکت پاکسازی را ابتدا در درون خود انجام می‌دهد. او در وضعیت انسانی است که باید هر روز خود را بشوید. اندیشه و روحش را می‌شوید و جسمش را پولادین می‌نماید. اینها نیز خصوصیات غیرقابل چشم‌پوشی یک رهبریت هستند.

چیزی که برای این لازم است ادعای فرد جهت پیشرفت در این هنر است. در چنین کاری ابتدا لازم است ادعایش را داشته باشد. این کار کار شوق است. این کار اصرار فرد بر این است که "من رهرو راهی جداگانه هستم، من در دنیای شکست خورده فرودستان جایی ندارم، نیاز حتمی به اینهمه دسترنج، نمود آزاد آن و جایگیری در آن دارم و هیچ چیز نمی‌تواند مانع برآوردن این شود." تلاش روا می‌داری، جنگ می‌کنی، ایدئولوژی می‌آموزی، هر چه کم باشد آن را برآورده می‌کنی و در نتیجه پیشرفت می‌نمایی. اگر ادعا و شوق داشته باشی این ممکن است. اما اگر تو یک دزد پس مانده‌ی نظام و یک حیل‌گر و فرصت‌طلب باشی برخی موارد را بدست می‌آوری، آن را تنظیم می‌کنی، استتار می‌کنی و از راه بدر می‌شوی. نمونه‌های بسیاری از این دست پیش می‌آیند. اگر برده باشی هم شکایت می‌کنی و اگر هم چیزی بدست آوردی، جیب خود را پر کرده و بسیار سپاسگزار خواهی بود. چنین کسانی مطرح می‌شوند اما اینها به هیچ وجه نمی‌توانند رهبران واقعی گردند.

می‌بینیم همانگونه که می‌توانیم هنر رهبریت را اینگونه تعریف نماییم، در ماجرای P.K.K نیز پیشرفت بسیار بجا بوده و جالب است. تماما مناسب با خصوصیات تاریخی و معیارهای امروزی است. ما اینجا در مورد تاریخ معلوم P.K.K تامل نخواهیم کرد. این فعالیت بسیار انجام شده است. همچنین لزوم چندانیه به بازگویی پیشرفت داخلی و پیشرفت بوجود آمده در صفوف رهایی ملی و معنای سوسیالیست و دمکراتیک آن نمی‌بینیم. بدون شک این رهبریت تماما رهبریت دمکراتیک و سوسیالیست خلق است. مقصود از دمکراسی خارج شدن خلق از سلطه‌ی ظالمان و خودمدیریتی آنان است. این تعریف دمکراسی است. این نیز بصورت محسوس گذار از سلطه جمهوری ترکیه و توسعه‌ی مدیریت خلق‌ها و توسعه اقتدار خود مدیریتی و در راس آن خلق کردستان است. سوسیالیسم باید در پیوند با معیارهای تلاش و کوشش آن بدست گرفته شود.

کسانی هم که مطابق سوسیالیسم نیستند در میان فرهنگ خلق و دمکراسی خلق جای خود را دارند اما سوسیالیسم به اندازه‌ای که زحمت کش‌ترین و بنابراین علمی‌ترین مورد است به همان اندازه پیشاهنگی اراده‌مندی نیز می‌باشد. در جریان P.K.K این نیز وجود دارد. نباید حتی یک آن از نظر دور داشت که هسته‌ی پیشاهنگ تماما سوسیالیست است. P.K.K بدون شک یک جنبش دمکراتیک خلق است اما پیشاهنگی از آن سوسیالیسم است. همچنین یک جبهه‌ی وسیع رهایی ملی را رهبری می‌نماید. در میان آن طبقات بسیار گوناگون و حتی رهبران آنها وجود دارند اما به سبب اینکه پیشاهنگی از آن سوسیالیسم است می‌تواند اینها را بدنبال خود بکشد. رهبری جبهه حتی یک لحظه نمی‌تواند هم از رهبریت جبهه دمکراتیک و هم از رهبریت جبهه رهایی ملی غافل شود، از این نظر رهبریت یک جریان تاکتیکی است.

اگر این خصوصیات اساسی رهبری استراتژیک باشد، تاکتیک نیز به معنای توان پیش بردن فرودستان با گامهای استادانه بوده و در کنار آن عقب راندن سلطه‌جویان با گامهای استادانه و حتی توان بکار بردن آنهاست. در تعریف رهبریت به عنوان یک مسئله استراتژیکی و تاکتیکی این جوانب به ذهن می‌رسند.

استراتژی اساسا به معنی رهبری است. پیش‌بینی استراتژیک، به معنی مدیریت و فرماندهی در پیش‌بینی جنبش اجتماعی و جنبه سیاسی و نظامی در جنبش اجتماعی است. استراتژی از رومیان بجا مانده و به معنای فرد مشهور است. پیش‌بینی چیست؟ پاس داشتن منافع جنبش متبوعه خویش تا دورترین افقها و در صورت امکان باز کردن افقهای وسیعتر برای آن و در برگیری تمامی نیروی مشاهده، توان عاطفی و توان نمایندگی آن است. استراتژی و استراتژیست آنی است که بیشتر از هر کس دارای پیش‌بینی طبقه، ملت و سازمان است. از این نظر قطعا خصوصیت رهبری را لازم دارد. این شاید یک شخص باشد یا گروه، تفاوتی ندارد. یک گروه هم می‌تواند نمایندگی این را برعهده بگیرد اما اساس آن این است.

رهبری استراتژیک کسی است که پیشتر از همه مستمرا موردی را که افق آن از همه روشنتر است می‌بیند، مطابق آن توان زندگی را دارد، حتی یک لحظه چشمش را از افق دور نمی‌دارد، هر آن منافع گفتمانی را که نماینده آن است می‌بیند و به همان اندازه توان حیات‌بخشی در سطح شخصیت آن را داشته و بدون غفلت و برخورد فاقد دید است. همیشه تشکیلات را می‌بیند و نقش چشم و گوش و دل سازمان را تا به آخر بازی می‌کند. رهبریت خود از این نظر خلقی شده و یا مطابق آن قشر اجتماعی گشته که نمایندگی‌اش را برعهده دارد. تماما یک دولت گشته است. هر نوع نهاد دیگری گشته و بنابراین خود را متحقق ساخته است. این رهبریتی است که معنای استراتژیکش را یافته است. شخصیتی که فاقد دید است، گاه و بیگاه می‌اندیشد، افقی ندارد، فاقد سیستم بوده و نظمی ندارد. نمی‌تواند استراتژیست شود. شخصی که امور به ذهنش خطور نمی‌کند، فراموشکار است و دچار غفلت می‌گردد، قطعا لایق صفت رهبری نیست و نمی‌تواند به آن برسد.

در تاریخ ما، همچنین در تاریخ فرودستان چنین رهبران انگلی بسیارند. گاه به گاه می‌اندیشد، بسیار کم اندیش و فاقد افق است، بی‌اراده بوده و شخصیتش از این نظر هر لحظه توان جوابگویی را ندارد. اینها نیز طبقات و خلقهای فاقد رهبریت هستند که بیشتر از همه نیز در میان خلق ما دیده می‌شوند.

در نگاهی به تفاوت میان رهبریت استراتژیک و رهبریت تاکتیکی می‌بینیم که رهبر تاکتیکی بسیار در پیوند با رهبریت استراتژیک بوده و همانند اعضای بدن اوست یعنی سبب می‌شود تا رهبری استراتژیک در تاکتیک روز نمود یافته و محسوس شود. افق دارد و شاید بتواند منافع را هم به خوبی تشخیص دهد اما باید امروزین شود. یعنی باید با یک مبارزه نمایندگی آن را انجام داد. کسانی هستند که می‌خواهند در امور محسوس مانع دید شده، مانع‌سازی نموده و مانع دستیابی به آماج و برنامه‌ها شوند. این با چه چیزی می‌تواند برطرف شود؟ با رهبریت تاکتیکی و آن نیز کار کافی بر روی سازمان و ایجاد مستمر عمل در سازمان بوده و این جهت مانع‌نشدن دیدن افق است. هنگام اجرای برنامه می‌بینیم که یک نهاد تاکتیکی، همه‌نوع کمیته‌های مقتضی رهبری تاکتیکی و همه نوع ستونهای جنگی و اتحادیه‌های جبهه‌ای وجود دارند که با رهبریت استراتژیک در ارتباطند.

نهادهای تاکتیکی و همه نوع نمایندگان آن رهبریت تاکتیکی هستند. اینها شبانه‌روز، به میزان سازماندهی و عمل خویش، سبب رسیدن رهبریت استراتژیک به اهداف شده و هر چقدر در این امر موفقیت بدست آورند به همان میزان رهبران قوی تاکتیکی هستند. رهبریت بخش بزرگی از شما در واقع در سطح تاکتیکی است و یا مقوله مورد هدف این است.

با توجه به این می‌بینیم که توسعه‌ی رهبریت تاکتیکی در داخل P.K.K محدود است. می‌توان از رهبریت استراتژیک P.K.K بحث نمود. به راحتی می‌توان گفت که نماینده رهبریت استراتژیک رهایی ملی، رهبریت دمکراتیک و رهبریت سوسیالیست می‌باشد. چه حملات دشمن و چه پابندی منسوبان به آن وجود یک رهبریت استراتژیک را نشان می‌دهد. بنابراین نهاد استراتژیک ایجاد شده در P.K.K به پیروزی دست یافته است و رهبریت استراتژیک است که اساسا سبب ایجاد پیشرفتهای اساسی و استمرار منسجم آنها می‌گردد. از این نظر P.K.K از جوانب ایدئولوژیک، سیاسی و حتی نظامی دارای استراتژی است. از نظر ایدئولوژیکی سوسیالیسم تماما معنای خویش را یافته است و حاکم است. همچنین به عنوان رهبریت دمکراتیک هم سیاست و دمکراسی خلق حاکم بوده و حتی به عنوان یک موقعیت استراتژیکی اساسی، توسعه‌ی ارتش موضوع بحث است. این با مسیر اصلی و همچون نیازی اساسی نقش خویش را ایفا می‌نماید.

چیزی که در اینجا موضوع بحث است، بیشتر از خصوصیات استراتژیک، تاکتیک و رهبریت تاکتیکی مطابق استراتژی است. P.K.K در این مورد معضلاتی دارد. وقتی خصوصیات اساسی هنر رهبریت را در نظر می‌آوریم، این را بهتر درک می‌کنیم. بخش بزرگی از آنها که باید عرصه‌ی رهبریت تاکتیکی را بدست داشته باشند تحت‌تاثیر طبقه و نظام هستند. هفتاد سال عمر جمهوری از

گهواره تا زندگی امروزه‌ی آنها را تحت تاثیر قرار داده و بیشترشان نیز سنتی هستند. هیچ زندگی متقلب و دروغگویی نمانده که به خورد نهاد خانواده‌شان داده شده و بویژه در اذهان و ضمیرشان حکک نشده باشد.

زندگی سایه، خیالی، دروغگویانه و تمامی اشکال پر اشکال و لمپنی آن به عنوان حرامزاده‌ترین شیوه زندگی ناشی از اتحاد بین نظام و بویژه کمالیسم با سنتها عموماً در بستر داخل مرزهای جمهوری ترکیه و گاه در خارج از آن بسیار تاثیر بر جای نهاده است. از راه نهادهای آموزش متمرکز، منفعل کردن، رسانه‌های جمعی، روشهای پلیسی و خلاصه از راه تمامی نهادها و تشکلات نظام به هر جای فرد که می‌تواند وارد شود، وارد شده و او را شرطی نموده است.

این امر به وفور پیش آمده و حملات ناشی از آن نیز دیده شده‌اند. بسیاری نیز با نیت پاک و ندانسته، در حال حمله بر ضد رهبری ایجاد شده هستند. یعنی در انقلابی نمودن خویش محدود مانده‌اند. نمی‌توانند خود را از تاثیرات نظام محفوظ بدارند، از یک نظر واپسگرا هستند، منافق و اپورتونیست هستند. منافقی و اپورتونیسم آنها بدان سبب است که نتوانسته‌اند خود را از نظام رسمی و پس‌مانده‌های مزدور آنان نجات دهند. یک حمله سختی از این نظر وجود دارد و دشمن در برابر رهبریت و توسعه هنر رهبری با این مورد به جنگ می‌پردازد.

همراه با این، شخصیت فرودست و شکست خورده که همانند دوقلوی شخصیتی است که نتوانسته خود را از تاثیرات نظام برهاند موضوع بحث است. اذهان و دل‌هایی پرشماری وجود دارند که از جوانب بسیار فلج گشته‌اند، احساسات و اشتیاقاتی وجود دارند که نابود گشته‌اند و خلاصه کلام اینکه شخصیت‌هایی هستند که جنبه‌ای ندارند که ضربه نخورده و از هم گسیخته نشده باشند. اینها نیز از شکایتها و ابراز دلتنگی و بن‌بست گرفته تا جوانب آمیخته به گریه و زاری و حتی نیرنگ‌آمیز همه‌ی آنها حملاتی بر ضد توسعه‌ی هنر رهبریت دارند. می‌توان گفت پرشمارترین قشر P.K.K اینها هستند.

نظام رسمی موجود در برابر رویدادها تحت فشار قرار می‌گیرد، گذار از نهادهای استراتژیکی و تاکتیکی آن صورت می‌گیرد اما خرابه‌ای که بعد از خود بجا می‌نهد در واقع داخل حزب شده و همراه با حملات می‌آیند. شما همانند یک عضو رهایی‌بخش نیستید، بلکه در وضعیتی به صفوف انقلاب می‌پیونددید که نظام و کمالیسم بر آن ضربه وارد کرده، سنتها چیزی بدان نبخشیده، تا حد ممکن آن را استثمار کرده، در حد توان بکار بسته و تا حد غائی از انسانیت بدر شده‌اید. واکنش خود را نیز بر این اساس نشان می‌دهید. این شخصیت در پی نیرویی است که بعنوان واکنشی بسیار کورکورانه و جاهلانه خود را نجات دهد. اگر این نیرو را بیابد تخریباتی بی‌ار آورده و اگر امکاناتی را بیابد عامل نظام خواهد شد. اما ناگهان P.K.K را دیده و به عضویت آن درمی‌آید.

درواقع بستر، زمینه‌ی همان واکنش است، از درون آن هم شخصیت انقلابی سر برمی‌آورد و هم عامل نظام، حتی هر نوع کسی که خود را نمی‌شناسد نیز از درون آن سر بر می‌آورد. این نیز با واقعیت انسان و جامعه‌ای که جمهوری ترکیه بدان حمله‌ور شده پیوند دارد. در واقع جمهوری ترکیه با این واقعیت اجتماعی به حیات خویش ادامه می‌دهد. این مورد به این امر شبیه است که برخی در زمان خود چنان ضربه خورده، چشم‌هایشان چنان کور شده و چنان دچار رعب و وحشت شده‌اند که حتی اگر رهایش نمایند، ده سال نمی‌تواند بخود بیاید. تاثیرات نشأت گرفته از نظام، این نقش را بر شما ایفا می‌کند. مدت مدیدی است که بی‌شخصیت شده‌اید. یکی از کلاسیک‌ترین سخنان نیز سخن این است که اشخاص می‌گویند "مدتهاست هیچ شده‌ام و به تازگی می‌دانم که چه بر سرم آمده است." بعد از آن خود را در گوشه‌ای رها کرده و معلوم نیست که بخود بیاید یا نه. نابود شده، مرعوب گشته، بصورت فاقد چاره رها شده و دچار وحشت شده است. این وضعیت نیز بیانی از شکست است. یعنی دیگر نیازی به حمله نظام وجود ندارد.

اینها با ناله و فریاد و فغان به صفوف حزب پیوسته‌اند. با این وضعیت خود منطق‌شان این است که "شکست خورده‌ایم، ما را نجات بده، بیمارم، معالجه‌ام کن" در حالیکه هنر رهبریت هنری نیست که اینگونه بتوان آن را اجرا نمود و اینگونه آن را بدست گرفت. **هنر رهبریت یک حرکت بنیانگذاری، آینده‌ساز و مبارز است.** آنها که می‌آیند نیز رهبریت را "بیمارستان" تلقی می‌کنند! این انتخابی اشتباه است. نظام ضربه را وارد کرده، تا توانسته استثمار کرده و تا توانسته وی را خورده و به این سبب شخص قادر نیست هیچ واکنشی نشان دهد.

پیدا است که عرصه‌ی رهبریت تاکتیکی باید از حالت محل تجمع اینها بدر آید. زیرا در سازماندهی کارهای روزانه و فعالیت‌های جنگی همچون عرصه‌ای که به سرعت از شخصیت‌های فاقد توان چاره‌جویی و فاقد شخصیت مملو گشته است، چنین مشکلاتی وجود دارند. عرصه‌ی رهبریت تاکتیکی به سبب این مسائل پیشرفت نمی‌کند. اینها حتی متوجه هنر رهبریت هم نیستند. به صورت

رهایی بخش به انقلاب نمی پیوندند بلکه برای آن می آیند تا حرکت رهایی بخش آنها را رهایی بخشد. این معضلی جدی است و بدون گذار از آن نمی توان رهبریت تاکتیکی را اجرا نمود.

از این نظر باید شخصیت شکست خورده و دچار وحشت گشته را مجدداً به غالبیت در آورده و وی را از ترس زدود. **بدون شک P.K.K انسانی را که خرد شده و دچار شکست گردیده است، به غالبیت و جسارت می رساند.** از این نظر یک توان قطعی را می دهد. اما باید این را بخوبی اداره نمود. وقتی نهادها و شخصیت‌های مسئول رهبریت تاکتیکی خود را به وضعیت غالبیت در آورده و جسارت بخشیدند، می توانند هر نوع کمیته و یا یگان را بکار واداشته و برای این باید بتوانند آگاهی، روحیه، امکان مبارزه روزانه و تاکتیکی چگونگی جنگی را که برای آن لازم است ارائه دهند. اگر این را انجام داد آنگاه آن توده‌ی خطرناک را بصورت یک قشر سازمانیابی شده متحول می کند که مطابق تاکتیکی فعالیت کرده و می جنگد.

معضلات متمرکز P.K.K تنها بر این اساس و به این شیوه می توانند برطرف گردند. از طرف دیگر قشری وجود دارند که به عنوان یک حمله آگاهانه چه از نظام و چه از پس مانده‌های سنتی آن نشأت می گیرند و مانع پیشرفت رهبریت تاکتیکی می گردند. وضعیت آنها که از دنیای فرودستان می آیند تماماً اینگونه است. می توان اینها را با آموزش دادن، روحیه بخشیدن و در آوردنشان به وضعیت غالبیت برای مبارزه بسیج نمود. همه‌ی آنها را می توان به عنوان اعضای تاکتیکی بکار برد.

بویژه وقتی رهبران استراتژیکی از بین رفتند و یا توان ایستادگی را نشان ندادند، بسیاری از عاملان آگاه و نا آگاه عینی دست به حمله می زنند. اگر نتوانستند سازمان را از بیرون متلاشی کنند، از دورن وارد شده و در مهمترین جاهای رهبریت تاکتیکی جای می گیرند. نقاط اساسی رهبریت ایدئولوژیک و پروپاگاندا و آژیتاسیون را بدست گرفته و از آن مکان معضلاتی را می سازند. همچنین در میان رهبریت خلق یعنی در مرکز سیاست عملی ساکن شده و از آنجا مانع پیشرفت می شوند، بویژه وارد حوزه‌ی نظامی یعنی حوزه‌ی فرماندهی می شوند - که اینها حلقه‌ی مابین رهبری استراتژیک و توده و یا نیروی اساس جنگی سازمان بوده و اکثراً اینها در این حوزه جای می گیرند- و با دسترنج و کوششی اندک، در صورت لزوم تماماً تن بکار داده، با استفاده از دسترنج عمومی و یا غضب و تصرف امکاناتی که رهبریت سیاسی آن را ایجاد کرده است، در پی آن هستند تا سریعاً مورد موجود را از آن بچنگ آورند. هم‌اکنون این یکی از مهمترین معضلات P.K.K است که باید متوجه آن باشد. آنها که کادرهای اساسی، بدنه اصلی و ستون فقرات آن باید باشند از اینها تشکیل می شوند و این به معنای خطری بزرگ است.

دانسته و یا نادانسته شمار بسیاری در این عرصه هستند و بسیاری نیز یا مستقیماً خاستگاهشان نظام است و یا از عشیره، خانواده و طبقه میانی که طبقه سنتی را تشکیل می دهند می آیند. اینها پیشرفت و زندگی را همچون مفاهیم و برخوردهای طبقه میانی می بینند. در بیرون از حزب دچار شکست شدند، از نظر استراتژیکی جلوشان مانع ایجاد شد و در سلسله مراتب پایین نیز خلقی شدن و تکیه بر نیروی اساسی وجود دارد. اینها در آنجا نیز چندان جایی ندارند. چیزی که به غیر از آن باقی می ماند، اشغال بخش نزدیک به رهبریت استراتژیک است.

بویژه ناتوانی در تشکیل مرکز همراه با رهبری ایدئولوژیک، اجرای ناصحیح پروپاگاندا - آژیتاسیون، پوشش خبری ناکافی برای اینها از طرف مطبوعات و یا ایجاد یک شخصیت بروکرات در مراکز مطبوعاتی، همچنین عدم انجام وظایف مسئولیت کمیته‌ها با لیاقت تمام در سازماندهی خلق و بستر اساسی حزب، اشغال سطح فرماندهی گریلا از طرف اینها همچون عرصه‌ی اساسی مبارزه و بجای نیاوردن مقتضیات اینها، هم پیشروی رهبریت استراتژیک را کند کرده و هم مانع توسعه‌ی زحمتکشان مراتب زیرین و قهرمانی جنگی نیز می شوند.

در واقع اینها می خواهند در مبارزه طبقاتی خویش با پشتیبانی نظام و با تکیه بر خصوصیات سنگین سنتی به پیروزی دست یابند. یعنی مادامی که به هیچ وجهی از موقعیت خود دست نمی کشند، باید به خوبی دانست که او در حال انجام یک مبارزه طبقاتی است. در ظاهر یک نفر است اما ماهیتاً یک طبقه است. در P.K.K قشری وجود دارد که اینگونه پیشرفت نموده‌اند و اکثراً هم پاک نیت‌اند اما بدون آنکه متوجه شوند شیوه‌ی یک طبقه را در پیش می گیرند. در حقیقت یک طبقه مخالف است. دیر یا زود، هنگامی که امکانات رو به ازدیاد نهادند، نقابش برمی افتد و یا هنگامی که دچار سختی می شود بدون تامل تسلیم نظام می گردد.

وقتی تاریخ P.K.K را از این جنبه بنگریم خواهیم دید که نمونه‌های بسیاری وجود دارند. این تاریخ جوانی را در خود دارد که بسیار عقب مانده بوده و خصوصیات ابتدایی نظام، در سطح کلان، قبیله و عشیره را در خود پروراند، تکوین ملی و دمکراسی را

قبول نداشته و سوسیالیسم را نیز به هیچ وجه قبول نمی‌کند. روشهای بروکراتیک، پلیسی و ژاندارمی نظام را بکار برده و به سرعت خویش را صاحب مقام کرده و با رفتارهای خشن و سرکوب کننده به زعم خود پیروز می‌شود. اما در عین حال معضلات بزرگی را هم تشکیل می‌دهد. بدون شک در تمامی انقلابها و رهبریتها اینها وجود دارند اما در صفوف ما این بیشتر دیده می‌شود.

از طرف دیگر خلق دستاوردهایی بدست می‌آورد و نماینده هنر رهبریت موفق به انجام این امر می‌گردد. بویژه کسب طرفداری خلق که مختص به انقلابهای بزرگ هستند، قطعیت یافته است. نماینده مذکور مقتضیات هنر رهبریت را بجای آورده است. همچنین در رسیدن به توده‌ی اصلی مبارزه و جذب آنها نیز موفقیت بدست آورده است. جنبش دلها، جنبش امیدبخش در دنیای سرکوب شدگان انعکاس وسیعی یافته و در سطحی غیر قابل پیشگیری اعضای جدیدی بدان می‌پیوندند. این نیز همان پیروزی است. با موفقیت مابین رهبریت و بستر جنگجوی وی پیوندی استادانه ایجاد شده است. اما هنگامی که بحث از ایجاد یک فرماندهی مجرب برای اینهاست، عقب نگاه داشته شدن و ارباب افزون خلق و به تبع آن ناآگاهی عمومی در میان رفقا، همچنین بیگانگی بسیار با دنیای سیاسی، فکری و نظامی، شانس سایر اقشار را بیشتر می‌نماید. چرا در میان P.K.K رسیدن به شخصیت P.K.K متحقق نمی‌شود، چرا فرد شایسته کمیته مرکزی تماما ایجاد نمی‌شود؟ وقتی از این نظر به حقایق می‌نگریم، دلیل مانع‌سازی آن به راحتی قابل درک است.

برآوردن نیاز انسانی این حوزه یعنی ایجاد شخصیتهایی که توان جهت انجام وظایف در حد کمیته مرکزی را داشته باشند، به معنای توان جوابگویی فوری در برابر رهبریت استراتژیک است. نزدیکترین قشری که نزدیک به رهبریت استراتژیک کار می‌کند در عین حال قشری است که تمامی رفقای تحت مدیریت خویش را اداره می‌نماید. جهت داشتن چنین خصوصاتی، حداقل باید به اندازه رهبریت استراتژیک افق داشته و مبارزه و سازماندهی مداوم در یک راه را انجام داده و به این تناسب نیز بر پیشرفت رفقای تحت فرماندهی خود نظارت داشته، موانع پیش روی آنان را از میان برداشته، بر امید، روحیه و جسارت آنها افزوده، بویژه از وضعیت فرودستی درآورده و بتواند چگونگی حاکمیت بر خویش و جسارت در جنگ را به آنها بدهد و شیوه‌ی مورد نیاز آن را بدانها بیاموزد و بسیار آشکار است که این چه وظیفه‌ی سنگینی است.

بجای انجام این وظایف و کسب این خصوصیات دشوار، به شیوه‌ای اپورتونیستی با آن برخورد نموده و راحت‌ترین برخوردهایی را که خستگی در آن وجود ندارد در پیش می‌گیرند. مطابق میل خود نیز بار معینی را که حقشان نیست بر جنبش در حال توسعه‌ی خلق می‌افزایند. به شکلی که لایقش نیست امکانات تحقق یافته‌ی رهبری را به دست می‌آورد و بسیار هم به آن رغبت نشان می‌دهد!

همانند بسیاری از جنبشهای انقلابی در جنبش ما نیز این را می‌بینیم. در تمامی انقلابها این خطر پیش آمد، در نهادینه شدن و تکوین کمیته مرکزی انقلاب ما نیز آشکار است که چنین خطراتی وجود دارند. به غیر از آن یک عرصه‌ی عملی دشوار است. به اندازه‌ای که نزدیک به استراتژی است باید نزدیکی خود به بخشهای زیرین را نیز حفظ کند. این وضعیت بصورت ملموس تر در P.K.K با تلاشهای وافر رهبریت استراتژیک برطرف می‌شود. از یک نظر تابلو وظیفه کمیته مرکزی را رهبریت استراتژیک بجای آورده است. اما لازم به بحث هم نیست که احتیاج به یک کمیته مرکزی داریم. اگر از این نظر انقلابها نهادینه شوند خطرناک نیست. البته که نهادینه شدن و تکوین کمیته مرکزی اپورتونیست و بروکرات، بسیار خطرناک است. چه رهبری استراتژیک و چه بخشهای زیرین نباید به چنین نهادینه شدن بروکراتیک فرصت دهند. در تمامی برهه‌های مهم تاریخی تکوین مرکزهای چنین بروکراتیک، سبب ایجاد مرکزی شده که انقلاب را از بین برده‌اند. باید چنین بروکراسیهای را مکررا شکسته و از بین برد. این برای وسیع شدن و پیشرفت بیشتر انقلاب ضروری است.

در عین حال نیز با وقوف بر اینکه بدون وجود یک کمیته مرکزی نیرومند، انقلاب پیشرفت نمی‌نماید، باید برای جایگیری در حوزه کمیته مرکزی و انجام وظیفه‌ی هسته‌ی مرکزی اهتمام بسیاری به خرج داد. بزرگترین بدی که یک جنبش می‌تواند در حق خویش انجام دهد این است که این عرصه مرکز را برای چند دماغوگ بجای بگذارد. بنابراین به اندازه‌ای که رفقای بخشهای زیرین باید خویش را بدون مرکز باقی نگذارند، این را نیز باید بدانند که با دماغوگها و بروکراتهایی که به آسانی به مرکز دست یافته‌اند نمی‌توانند یک کمیته مرکزی کارا را تشکیل دهند. باید بدانند که اگر در این کار رفیق بازی، همشهری‌گرایی و هر نوع ژاندارمی و سیستم بروکراسی نظام را که بسیار خطرناک هستند بنیاد کار خود قرار داده و رفقای بستر سازمان که جوابگوی ملی

شدن و رهبریت وسیع استراتژیک نبوده و حتی در این موضوع بسیار ضعیف هستند نیز تسامح و چشم‌پوشی از امور را در پیش بگیرند، بزرگترین بدی است که می‌توانند در حق سازمان و خویش انجام دهند.

اعتقاد رفقای بستر سازمان به خط‌مشی سازمان بدون شک نیک است. شاید همه چیز را ندانند، شاید افقشان کافی نباشد اما دست کم باید بتوانند مرکزی را که با اهداف کلی در پیوند است درک کرده، فرماندهی درجالتش با این را دیده، آن را زمان درازی نپذیرفته و در صورت لزوم از آن گذار نمایند. رفقای بی که بر تخریب امور و تحریف جنبش و به خطر انداختن خویش از طرف آنها چشم پوشند، کسانی هستند که خود، نابودی خویش را حاضر نموده‌اند. در جنبش ما از این نظر خطرات بسیار بزرگی پیش آمده و دچار تلفات بزرگی شده‌ایم. شخصیت‌های فرماندهی که انحراف سازند، خسارهای فراوانی را سبب شده‌اند اما متأسفانه عدم جوابگویی موثر کادرها و پیکارگران به این امر مانع مبارزه بسیاری از آنها شده است.

پیدا است که حملات بروکراتیک و ژاندارم‌آسای آگاهانه و غیر آگاهانه به نمایندگی از نظام و در کنار این حملاتی که از خصوصیات و شخصیت‌های برخاسته از اقشار فرادست سنتی، حاکم و عشیره‌گرا و فئودال نظام که مانع از نهادینه شدن مرکز و ایجاد کادرهای پیشاهنگ می‌گردند جدی‌ترین مشکلی است که باید برطرف گردد. برای اینکار به عنوان شیوه باید تجربه و آموزش را استمرار بخشند. بویژه نیازمند تلاش‌های وافر صاحبان ادعا و مخلصان این کار است. قطعاً صحیح نیست که در انتظار ایجاد خود بخود پیشرفت بمانیم.

می‌توان گفت که اساسی‌ترین وظیفه نهاد مرکز که به عنوان معاونت رهبریت استراتژیک باید بیشترین نقش را ایفا نماید، سازماندهی است که بتواند نهاد بدنه و بویژه بستر سازمان را کارایی بخشیده و ایجاد و اجرای نوعی از فرماندهی است که قادر به اداره‌ی جنگ باشد. به تناسب موفقیت در این امر خواهند توانست نقش خویش را با لیاقت انجام دهند. اگر هنر رهبریت مرکز نیز اینگونه اجرا شود، می‌توان آن را رهبریت مرکزی نامید. در غیر اینصورت نخواهند توانست مانع نابودی خویش گشته و یا بی‌تاثیر کردنشان از طرف دماغوگها و اربابان درون سازمان کار چندان دشواری نخواهد بود.

همچنانکه در نگاهی به تاریخ P.K.K. به راحتی می‌بینیم که به سبب اینکه یک مرکز حقیقی بوجود نیامده است چگونه برخی گرایش‌های سازمانی و بسیاری از تیپ‌های شخصیتی بروکرات، دماغوگ و ژاندارم‌آسا و پلیسی - که می‌توان آنها را تیپ‌ها کنترال نیز نامید- ایجاد شده و کارها را برهم زده و مسبب از دست دادن جان هزاران پیکارگر گشته و به همان اندازه برخوردهای بی‌رحمانه‌ای در برابر اسلحه‌ها، ارزشهای مادی و معنوی ما انجام داده و آنها را بی‌تاثیر نموده و بیهوده به خرج داده‌اند.

فراموش نکنیم که رفقای عضو کمیته مرکزی و حتی یک کادر میانی نیز مسئول بجای نیاوردن چنین وظایفی است. به سبب عدم بجای آوردن مقتضیات هنر رهبریت مسئولیت سنگینی متوجه اوست. اگر مرکز و یا کادرهای فرماندهی و رفقای با رتبه کمتر می‌خواهند یک کادر مطلوب رهبری تاکتیکی شوند وظایفی که باید انجام دهند این است که بتوانند کفایت رهبریت استراتژیک را کرده و جوابگوی انتظارات رفقای بستر سازمان بوده و معیار اینها نیز یک پیشروی موفقیت‌آمیز است.

از این نظر خط‌مشی پیروزی رهبریت تاکتیکی چیست؟ توان جوابگویی در برابر رهبریت استراتژیک که منشا اصلی پیروزی است، مانع شیوه و رویه‌ی پیشروی وی نبوده بلکه جوابگوی آن است. همچنین باید گام به گام امید توده‌ها و پیکارگری بستی که به انقلاب می‌پیوندد را بدون اینکه اجازه دهد دشمن آنها را سرکوب نماید، با اشکال مناسب سازمان و عملیات مثلاً بنیادهای تاکتیکی کامل‌گرایا را انتخاب و تعیین کرده و آنها را بدون نقص اجرا نماید و تنظیمات توده‌ای و تظاهرات آنها را گام به گام توسعه دهد. به غیر از این فعالیتهای ایدئولوژیکی نظیر این را نیز در سطحی توسعه دهد که به اندازه کافی روحیه و آگاهی‌بخش بوده و کفایت آن را بکند. اگر اینها را انجام دهد، او یک رهبریت مطلوب تاکتیکی است اما اگر تحقق نبخشد بدان معنی است که وظایف خویش را بجای نیاورده است.

معضلاتی در رهبریت تاکتیکی دیده می‌شوند. آنها این است که باید بتواند بصورت ابزار و سنگینی و نیروی مطابق آن برای سیاست عملی و سیاست نظامی موفقیت‌بار و عمل به ایدئولوژی و توانایی ترویج آن درآید. معضل این است. در رهبریت استراتژیکی معضل وجود ندارد، همچنین در سطح مشارکت پیکارجویان نیز مشکلی وجود ندارد. اما وقتی صحبت از بکار بستن آن و پیوند دادن آنها به هم و نهادینه نمودن خود به عنوان یک نمود در پیوند باهم می‌شود، خلثی وجود دارد و همچنین مورد مذکور به شیوه‌ای اپورتونیستی، بروکراتیکی و ژاندارم‌آسایی بی‌تاثیر می‌گردد.

با بی تاثیر نمودن این عرصه می‌خواهند پیوند بین بستر و رهبریت استراتژیکی را معیوب نمایند. در اینجا یک پروواکاسیون، جنگ طبقاتی و اپورتونیسیم بزرگ وجود دارد. همچنانکه رهبریت استراتژیکی یک مبارزه شدید را انجام می‌دهد، توده‌ی پیکارگران ما نیز حقیقتاً طالب جنگیدن هستند، تمامی پیکارجویان طالب جنگ بیشتر بوده و رهبری استراتژیکی نیز همان طلب را دارد. آنها که بتوانند با لیاقت جوابگوی این امر باشند نیز باید توان رهبریت تاکتیکی را داشته باشند.

بدون وجود رهبری تاکتیکی پیروزی در جنگ حاصل نمی‌شود. بارزترین بیان آن نیز دستیابی به شخصیتی است که به مثابه نهاد موفق بوده و بتواند سازمان را بر اساس پیروزی نهادینه نماید. همچنانکه روزانه می‌تواند در برابر حملات دشمن سینه سپر نماید، می‌تواند حملات خویش را نیز ترتیب دهد. این نیز گام به گام سبب پیروزی خواهد شد. نمی‌توان جنگید و مغلوب شد. این یک رهبریت تاکتیکی شکست خورده است. جنگیدن اما علی‌رغم آن بی‌تاثیر شدن، بدان معنی است که هنوز به ستهای این جنبش کسب نگردیده‌اند.

می‌بینید که دستیابی به شخصیت پیروز اساسی‌ترین وظیفه کادر است. چگونه می‌توان به شخصیت پیروز دست یافت؟ بعد از اینهمه تجربه بزرگ در هنر رهبری P.K.K محال است که این را ندیده و یا دیده و موجبات آترا بجای نیاورد.

P.K.K جنبشی است که انسان را مجدداً به حیات بازمی‌گرداند

شانزده سال از اعلام رسمی P.K.K می‌گذرد. این مرحله جهت توانایی کادر برای پیروزی یک مرحله کافی تجربه‌اندوزی است. اگر یک حزب به اندازه رهبریت استراتژیکی، نمی‌خواهد بعنوان یک رهبریت اجرایی از شخصیت پیروزمند نیز چشم‌پوشد و نخواهد به راست منحرف شده و با یک پرتگاه خویش را بی‌تاثیر نماید، این مقطع زمانی کافی بوده و حتی افزون نیز می‌باشد. در این مرحله کودکی یکساله نوجوانی شانزده ساله توأمند می‌شود. وقتی به تمامی انقلابهای شکوهمند تاریخی می‌نگریم، این مقطع زمانی برای ایجاد فرماندهی جنگی کافی است. این در انقلاب اسلام، فرانسه و بلشویسم اینگونه است.

قبل از دهه 1980 نمی‌توانستیم از نبود رهبریت تاکتیکی در P.K.K شکایت داشته باشیم. آن زمان نمی‌توانستیم چندان از تاکتیکی نیز بحث به میان آوریم زیرا یک سازماندهی و مبارزه جدی خلق در میان نبود. وظیفه‌ی ما در آن دوران ایجاد کادر هسته بود. دوران تاکتیکی نبود، دوران ایجاد هسته بود. از 1980 تا 1990 مسئله دیگر ایجاد هسته نبود زیرا دیگر هسته تشکیل شده بود. مسئله طرح تاکتیکی بعنوان دشوارترین وظیفه بود زیرا پیروزی نیز با رهبریت تاکتیکی ممکن می‌گشت.

متأسفانه دوران قبل و بعد از رویداد 15 آگوست نشان می‌دهد که این وظیفه‌ی بسیار مهم برآورده نشده است. می‌توانم بگویم که توسعه‌ی حزب ما در سالهای قبل از 1980 بسیار با معنا بود. اما بعد از 1980 بویژه وقتی با رژیم رسمی و فاشیسم 12 سپتامبر رو در رو ماند، آشکارا دیده می‌شد که اگر تاکتیکی خود را طرح نکند، نه تنها نخواهد توانست خود را رهایی بخشیده و نه تنها بدون طرح تاکتیکی قادر نخواهد بود به پیروزی دست یابد بلکه فراتر از این نخواهد توانست خود را از نابودی نجات بخشد.

همچنانکه در این دوران گرایش انقلابی به اسارت گرفته شده است. مقاومت در زندانها بدین معنی است؛ اضطراب ناشی از عدم دستیابی به رهبریت تاکتیکی است. این بسیار آشکار است. رفیق مظلوم براحتی می‌توانست یک رهبریت استراتژیکی شود. خیری می‌توانست رهبریت سازمانی و کمال رهبریت نظامی شود. اما وقتی دیدند که اسارتشان مانع این است، همچون نتیجه‌ی عملی این امر آن عملیاتهای مشهور را انجام دادند.

نواقص موجود در پراکتیک و عدم توسعه‌ی رهبریت تاکتیکی راهگشای پر شدن غیرمعمولی زندانها شده و از زندان محیطی ساخت که تسلیمیت در آن رواج یافت. البته که در برابر این امر به مخالفت خواهند پرداخت. در نتیجه در برابر وحشی‌ترین اقدامات زندان، شدیدترین و سنگین‌ترین مقاومت‌ها و شهادتهایی اینچنین با معنای روی دادند.

بیشتر رفقایی که در دوران 15 آگوست جای گرفتند نیز قادر نشدند تا رهبریت تاکتیکی شده و بخش بزرگی از آنها شهید گشتند. در حالیکه دوران ایجاد یک رهبریت مطلوب تاکتیکی بود. متأسفانه نتوانستند معنی و اهمیت این را دریابند. اگر جنبش تماما نابود نشده باشد ناشی از این است که رهبریت استراتژیک توانست خود را توسعه دهد، حفظ کرده و بتواند از آن استفاده نماید. اما در این شرایط بویژه از اواسط 1980 تا به امروز اگر رهبریت تاکتیکی لازم از نظر سیاسی، سازمانی و نظامی ایجاد می‌گشت، در واقع پیشروی منجر به پیروزی می‌شد.

دوری بیش از حد از تاکتیک و حتی ندیدن مقتضیات نظامی سبب شد که نیت بسیار پاک و سطح فداکاری پیکارجویان معنی چندانی نداشته باشد. همچنین امکاناتی که رهبریت استراتژیک نیز ایجاد نموده بیانگر معنای چندانی نبودند. همچنانکه می‌دانیم وارد مرحله‌ای مملو از دشواری گشتیم و مسئله تاکتیک به تدریج رو به سنگینی نهاد. هنوز هم نمی‌توانیم بگوییم این سنگینی تماما برطرف شده است.

مرحله‌ی بین 1985 تا 1990 مرحله‌ای است که بیشترین سختی تاکتیکی را متحمل شدیم. امکانات جنگی که از طرف رهبریت استراتژیک رو به ازدیاد می‌نهاد، از طرف رهبریت تاکتیکی درک نشده و اگر درک می‌شد نیز مقتضیات آن در عمل به اجرا در نمی‌آمد. با عدم توسعه رهبریت تاکتیکی اندکی مانده بود که وضعیتی خطرناک بیار آید. هم شیوه پیکارگری فرودستان که بسیار روستایی، بی‌هدف، بدون ایمان و بدون داشتن افق وسیع و بدون پرسش چگونگی شکست خویش و هم فریبکاری روشنفکری ارباب مآب و بروکرات مانند، همچنین فرماندهی محروم از ایمان و پیروزی و بسیار با رای ثابت و بدون ادعا و بسیار فردی؛ گرایش‌های بیمار این مرحله را تشکیل می‌دهند.

امکانات رو به ازدیاد، هر دو قشر را به سوی یک زندگی راحت‌تر و مملو از افکار ثابت کشاند. دچار غفلتی شدند که حیاتی را که در نظام ندیده بودند در حزب به دست آوردند. رهایی سریشان از دنیای فرودستان، اینان را به صورت کورکورانه به درون یک زندگی همانند حیات نظام می‌راند. روستایی محرومی که آغاز به تقلید از ارباب روستا می‌نمود، همچنین خرده‌بورژواهایی که آغاز به تقلید نظام نمودند، بدون شرم و بدون اینکه حوصله‌شان سر برود این خیالات خویش را با امکانات مبارزه سازمان برآورده نمودند. در نتیجه هر سال چند پروواکاسیون پیش کشیده شده و تقریباً رهبری استراتژیک اساسی‌ترین وظیفه این دوران را مبارزه با پروواکاسونها می‌دید. پروواکاتورها، کنتراها، ژاندارم‌ها، ارباب‌مآبان، روستاییان متقلب و فرماندهان خرده‌بورژوا بجای خصوصیات مرکز، کادر و فرماندهی که زدوده شده بودند، خصوصیات شخصیتی خویش را مستمراً بازتاب داده و جریان‌های اینگونه رواج یافت. شما با ادعای پیشاهنگی مجدد و کسب دوباره‌ی شخصیت P.K.K سعی بر خود فریبی نمودید. در حالیکه همه چیز ما P.K.K است و ما آخر سر از گفتن این در شانزدهمین سال نیز برحذر نماندیم. با شعار "شخصیت P.K.K را کسب کنیم تا در جنگ پیروز شویم" وارد شانزدهمین سال گشتیم. زیرا P.K.K به مثابه رهبریت استراتژیک نیز تضعیف شده و بجای این شخصیت‌هایی که عامل نظام بوده و عقب مانده و معیوبند جایگزین گشته‌اند. دشمن نیز چون متوجه این است تا می‌تواند فشار می‌آورد. می‌داند که یک رهبری تاکتیکی که اینهمه از استراتژی خویش دور شده قطعاً پیروز نمی‌شود و شانزدهمین سال P.K.K را به عنوان سال نابودی قطعی طرح‌ریزی نموده است. در استراتژی دشمن، نقش اساسی از آن عدم ایفای نقش رهبریت تاکتیکی است.

رهبریت استراتژیک هیچگاه بدون تاکتیک و بدون رهبریت تاکتیکی قابل اجرا نیست و علی‌رغم تمامی تلاش‌هایش نمی‌تواند خود را بجای رهبریت تاکتیک بگذارد. شاید کل سازمان را حفظ نماید و خط‌مشی ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی عمومی سازمان را اساس کار قرار دهد و نیروی نمایندگی این امر شود اما محال است که روزانه آن را به اجرا درآورده و با گام‌های بدون انفصال آن را به سوی پیروزی ببرد. دشمن چون متوجه این امر شده است با جنگ ویژه برخی شیوه‌ها را گسترش داد. تاکتیک تصرف منطقه که در شانزدهمین سال آن را اجرا نمود تاکتیکی بود که تماماً با مدنظر قرار دادن عدم کفایت‌های رهبریت تاکتیکی آن را در پیش گرفت. رهبریت تاکتیکی طریقه استفاده از امکانات جنگی که در دسترسش است را نمی‌داند و چون فاقد این توانایی است نیز علی‌رغم اینکه دشمن از خط‌مشی P.K.K بسیار دچار رعب شده و علی‌رغم اینکه می‌داند در برابر رهبریت استراتژیک تاوانش را به صورت بسیار سنگینی پس می‌دهد و به سبب شناخت نیکش از کادر و رهبریت تاکتیکی می‌گوید که ما "قادر نیستیم کاری از پیش ببریم" همچنانکه بسیاری را در خواب به شکلی غافل گرفته، محاصره کرده و از بین برده است.

رفقا به استقرار بزرگی را در کوهستانها برقرار می کنند و پیکار جوان جسارت و فداکاری دارند اما رهبریت تاکتیکی متوجه این نیست. برخی آنسوتر از غفلت، شاید در خیانت بسر می برند. برخی نیز چنان نگون بخت و درمانده هستند که تفسیرشان از رویدادها اینست که "با نیروی موجود جنگی چه می توان کرد؟" به هیچ وجه نمی خواهد به این بیندیشد که این نیرو تا چه حد می تواند یک کوه را ایستاده بر سر پا نگه دارد و یا در یک منطقه با نیروی گریلا و بویژه با تضعیف دشمن و با روشهای همه جانبه و پیشرفته دشمن را بی تاثیر نماید؟ بدین ترتیب به وضعیتی دچار می شوند که به غیر از رهبریت تاکتیکی به همه چیز شباهت داشته، همچون گروههای عاصی و آواره خود بخود پراکنده می شوند، در دره ای به تله افتاده، دچار محاصره شده، خلاصه اینکه امکانات لجستیکش را از دست داده، خود را باخته و در نتیجه با حملات شدیدتر دشمن رو در رو می مانند. این را بسیار دیدیم.

همان چیز را می توان برای کادریایی که در میان توده ها کار می کنند نیز گفت. یک توده در حال قیام وجود دارد؛ آماده برای تنظیم و تا حد غائی آماده برای تظاهرات به شکل توده های هزاران نفری هستند. متأسفانه کادر ما اولین کاری که می کند، زندگی با استفاده از امکاناتی است که در میان توده افزایش یافته و برای برطرف نمودن محرومیتهایی که قبلا داشته، خواسته های رهبریت را به سرعت بر توده ها تحمیل می نماید. و با این روش در دومین روز گرفتار می شوند. صدها تن اینگونه دستگیر شدند. فرمانده موجود در کوهستان نیز اختیار عمل را همچون ابزار راحتی می بیند و مکانی را که در آن قرار دارد همچون حوزهی جنگ و حوزهی جهت دهی به جنگ نمی بیند. با اختیار بیشتری که دارد، تنها خدمتکاران بیشتری دارد، امکانات دارد، تنها دستور داده و فکر می کند که بدین شیوه رهبری تاکتیکی را اجرا می نماید. این غفلتی بزرگ است! این به بازی گرفتن اصول و خصوصیات اساسی فرماندهی است.

دیدیم که در درون حزب اینها سبب شکست جنبش ما خواهند شد. اگر توجه شود، تحلیلاتی اینچنین انجام شده و مجبور شدیم در سطحی غیر قابل باور، به گونه ای که در هیچ جنبشی دیده نشده، در مورد رهبریت تاکتیکی تحلیلاتی انجام دهیم. در تاریخ نمونه ای دیگری از این دست نداریم. نمی توانم به جنبشی بیندیشم که اینهمه اصول رهبریت تاکتیکی را به بازی گرفته باشند. فکر نمی کنم حتی یک چوپان اینهمه عقب مانده باشد. این وضعیتی غیرطبیعی است. فکر کنم اساسی ترین دلیل این از ظلم ظالمان و بستر انسانی که مغلوبش کرده اند و به همان میزان از خارج شدن این انسان از نظام و وجود واقعیت اشتباه آمیز بزرگ در مشارکت وی در جنبش آزادیخواهانه ناشی می شود. می خواهند بدون دسترنج و به سرعت به دنیای مورد آرزوی شان رسیده اما شاید نادانسته حوزة تاکتیکی را دچار خسران می نمایند. به سبب اینکه جنگ و یژه دشمن بسیار طرح ریزی شده و آگاهانه است، سبب می شود تلفات سنگینی را که شایسته نیست متوجه جنبش انقلابی نمایند.

این را در سالهای قبل و در شانزدهمین سال نیز آشکارا دیدیم. سالهای بعد از 1990 نیز از این نظر برای کارا نمودن تاکتیک، سالیانی است که دشوارترین کارها انجام گشتند. فعالیتهای نظیر آموزش عظیم کادرها، توسعه ای حرکت بستر جامعه و یا ایجاد هر نوع تجهیزات تدارکاتی، به گونه ای که در هیچ جنبشی در تاریخ دیده نشده است، بیشترین تمرکز رهبریت استراتژیک را بخود اختصاص داد. اما متأسفانه برخوردهایی نظیر تداوم مصرانه همان بیماری، انحراف تدریجی به راست، سوق دادن جنبش به پیروی از مزدوران همانند برخی دوران قبل و انحراف تا به مرزهای استعمار، تقریباً در هر منطقه ای دیده شدند.

متأسفانه بعد از 1990 نمونه های بسیاری از برخی شیفتگی های بسیار بی احترام و بی مسئولیت و دیوانه وار برای رهبریت مطرح گشتند. زیرا امکان ایجاد اقتدار را افزایش می دهد، در کردستان برای اولین بار امکان ایجاد اقتدار خلق بوجود آمده و رشد می کند. در حالیکه لازم بود با شیفتگی بسیار در این مشارکت انجام شود، هم روستایی فقیر و هم بورژوازی شهری که هر دو یک گرایش بوده و بیشتر از دشمن نعمت اقتدار را به اصطلاح بین خود تقسیم می کنند، با کشمکش بزرگ بر سر اختیارات و مدیریت، آگاهانه و یا ناآگاهانه، چیزی که انجام دادند، جنگ برای به دست آوردن امکاناتی بود که با هزاران تلاش و کوشش، بویژه با تلاشهای خلق و پیکار جوان و مهم تر از همه با فعالیتهای بسیار ویژه ی رهبری استراتژیک بوجود آمده بود، یعنی یک جنگ طبقاتی بی ارزش و یک اربابی و ژاندارمی بی ارزش را انجام دادند. شخصیتی که یک پاشایی یک روزه را پیشه می کند، در حالیکه می داند که معنایی نداشته و با خود مرگ را می آورد، پیکارجویان را گروه گروه به سوی تصفیه می برد، جاهل بوده و بدتر اینکه برای اینکار اشتیاق و شیفتگی هم دارد. روشن است که این وضعیت را حادث تر می کند. برای جلوگیری از راهگشایی این مقوله بر تخریبات بیشتر، دعوتهای بزرگ و در کنار این تحلیلاتی را انجام دادیم. مداخله از پی مداخله، هشدار از پی هشدار فرستادیم اما

کمتر توانستند تاثیر برجای بگذارند و در کنار تلفاتی که حق ما نبود، دستاوردهای بزرگی هم ایجاد نشدند. بویژه سالهای بعد از 1990 سالهایی بود که می توانستیم هم خلق و هم ارتش را بصورت وسیعی توسعه و پیشرفت دهیم. احتمال اقتدار خلق ایجاد شده و امکان ایجاد ارتشی بزرگ نیز مطرح شده بود. خودشیفتگی رهبران تاکتیکی و انحراف به راست، همچنانکه می دانیم بیشتر از حملات مستقیم دشمن، سبب برخورد اپورتونیستی آنها با امکانات سازمان گشته و سبب به هدر رفتن فرصت بزرگی نیز شد. در عین حال بسیاری از مناطق را نیز رو در روی تلفات بزرگی قرار داد.

لازم دیدیم که بر روی این شخصیتها بصورت وسیع تامل نماییم. تحلیل اخیر در شانزدهمین سال شاید هم وسیع ترین تحلیل انسان در تاریخ بشریت باشد. هم روشهای علمی و هم روحی را در بیشترین سطح بکار بسته و با پرسش از ماهیت این انسان و دلیل به بازی گرفتن اینهمه حقایق توسعهی تاریخی، سعی بر درک و تصحیح آن کردیم. بدون شک شانزدهمین سال از این نظر نتایجی را در بر داشت. در کل این مرحله و مخصوصا امسال در تناسب با بزرگی خطر سعی بر درک خویش نمودم. همانگونه که می دانید رژیم جنگ و یژه امسال را همچون سال نابودی در نظر گرفت و وسیع ترین حملات تاریخی را در طول این سال انجام داده و خواست به نتیجه برسد. در برابر این روشن است که رهبریت استراتژیکی نیز این سال را همچون سالی تلقی خواهد کرد که در طول آن به بزرگترین شکل خود را یافته و تنظیم خواهد نمود.

بدون شک رهبریت استراتژیک موفقیت کسب نموده است و این اساسا امیدهای خلق را نیز زنده نگه می داد و پیکار جویی در حال توسعه است اما این نیز آشکار شده که سبب شکست نیز شخصیتهایی هستند که نمی توانند جوابگوی نیاز رهبریت تاکتیکی باشند. به دست گرفتن اینگونه مسئله و گذار معین از آن بنیان پیشرفتها را تشکیل خواهد داد. شانزدهمین سال از این نظر نشان می دهد که پیشروی ظفرمند P.K.K مستدام است. انفصال وجود نداشته و موفقیت های بزرگی در شانزدهمین سال که آن را همچون سال شکست در نظر گرفته بودند، حاصل شده است. موانع داخلی و خارجی هر چه می خواهند باشند، اتخاذ تدابیری همه جانبه و صرف تلاشی عظیم شاید هم سبب موفقیت این سال بیشتر از تمامی سالها شده است. بدون شک ارزشهای بزرگی به شکلی بسیار بی معنا از دست رفته اند اما قادر به تلافی اینها نیز شده ایم.

می توان گفت با تکیه بر شانزدهمین سال، سال پیشروی ما سالی است که موفقیت های بزرگی را در خود می پروراند. ارزشهای گنجانده شده در این شانزده سال و پیش بینی ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی، نظامی، تحلیلات و سطح تصمیم - که این در پنجمین کنگره ملموستر خواهد شد - و به همان میزان پیشرفتها، از جنبه سرزنده نگه داشتن امکاناتی که در عمل کارایی خواهند یافت، از جذب پیکارجویان گرفته تا امکانات لجستیکی، سنگر بندی و تقریبا با آمادگی تمامی حوزه ها بدین شکل - علی رغم اینکه دقیقا مطابق خواسته ما یکی نگشته و بکار برده نشده اند - نشان می دهد که پس از این موفقیت بزرگتر خواهد بود.

پیش بینی لازم است اما قطعا به اندازه پایبندی شدید به اصول موفقیت آمیز گذشته، تنها با دانستن دلایل شکست آور و از میان برداشتن آنها ممکن می گردد. فکر می کنم دیگر ارزیابی تاریخ P.K.K از این نظر ممکن است. هر کادر دارای حس مسئولیت که بخواهد می تواند بسیار راحت دلایل شکست در تاریخ P.K.K و دلایل پیروزی و چگونگی سوق دادن شانزدهمین سال بسوی آینده با موفقیت را دیده و مقتضیات آن را بجای آورد. هر کسی باید این حق را برای خود ببیند که کمابیش از این امر آگاهی داشته باشد. توان تشخیص لایق، کافی و کامل این امری اساسی است.

فکر می کنم که چگونگی اجرای هنر رهبریت در P.K.K بصورت بسیار جالب دیده می شود. فراتر از آن با این تحلیلات شانزدهمین سال به اشخاصی در هر سطحی که هستند و حتی به چوپانی که خواندن و نوشتن نمی داند نشان دادیم که هنر رهبریت چگونه می تواند توسعه یابد. عدم درک این و بجای نیاروردن مقتضیات آن تنها با یک زبونی غیر قابل نجات و یا عامل نظام بودن ممکن است. نمی توانم به موردی دیگر ببیندیم. دشمنان آگاه طبقاتی و یا زبونهای بسیاری می توانند وجود داشته باشند اما نمی توان به دیدن اینها و در یک آن نابود کردنشان نیندیشید. کدام غافل، از خود بیگانه و زبون می تواند این جنبش که مبارزه طبقاتی را در درون خود اینهمه روشن کرده و مقتضیات آنرا بجای آورده منحرف کند؟ نیروی چنین کسی چیست؟ او قدرتی ندارد و یا اگر کسی حتی بصورت محدود وظایفش را بجای آورد می تواند تلاشهایش را خنثی نماید.

مکررا بر ضد حملات خارجی مبارزه انجام داده ایم. مواضعی که کسب کرده ایم، تمامی حملات شدید جمهوری ترکیه را خنثی نموده است. همچنانکه اجازه نداده ایم هیچ سنگری را از دستمان بگیرد، در این سال اخیر مواضعی را بر مواضع قبلی

افزوده‌ایم. فراموش نکنیم مادامی که در یک سال جنگی که بصورت وسیع‌ترین و همه‌جانبه‌ترین سال عنوان می‌شد، به این اوج رسیدیم، پس این سال اوج جنگ است. حتی تعبیر آنها نیز این است. بعد از این نزول است، نزول در اپراسیوها، وسعت و کیفیت آن ناگزیر است. مقاطع پس از این بسیار تحلیل شده است، اگر مجدداً دچار خیانت داخلی نشویم، همچنین غفلت تأثیری قوی برجای نگذارد و با شماری کافی به اسباب موفقیت جنگ انداخته شود، سال و سالهای پیش روی ما را نمی‌توان مملو از موفقیت نیندیشید.

تمامی خصوصیات استراتژیکی و تاکتیکی هنر رهبریت نشان داد که باید این مورد در P.K.K اینگونه پیش رود. از این نظر تدابیر هم به طور عمومی و هم بصورت ملموس اتخاذ گردیده‌اند. چیزی که می‌توان گفت این است که لازم است در هر منطقه‌ای چند رهبریت صاحب ادعای تاکتیکی، از امورات محافظت کرده و برای آن انرژی و تلاش لازم را نشان دهند و به این تناسب بتوانند شیوه، رویه و خطابه لازم برای این را در جای خود انتخاب نمایند. داشتن چنین انتظاری، فشار محسوب نمی‌گردد.

بصورت ملموس‌تر، به راحتی می‌توانیم بگوییم که دوران پنجمین کنگره ما از این نظر دوران ویژه‌ای است که باید نواقص شیوه، رویه و اسلوب و خطابه حاکم بر رهبریت تاکتیکی برطرف گردیده و با خودسازی بتوانند نقش خویش را ایفا نمایند. جوهره وجود دارد و هسته‌ها تقریباً در تمامی مناطق کفاف همه‌چیز را می‌نمایند. چیزی که کم است شیوه، رویه و اسلوب رهبریت تاکتیکی است که بتواند آن را کارا نماید. دیگر باید این نقص را برطرف نمود. اگر در این امر اصرار بسیار ورزیده و تلاش وافر به خرج دهیم، که برای عدم این امر هیچ دلیلی وجود ندارد، اگر انسان اندکی صداقت نشان دهد و شیوه و رویه‌ای در پیوند با نمود آزاد امید و حیاتی که بتدریج در حال تحقق است را کسب نماید، موفقیت بسیار آسان بدست می‌آید. نتایج عدم بجای آوردن مقتضیات آن را نیز به راحتی می‌توان دید.

تمامی اینها نشان از آن دارند که سختی‌ها خود بخود برطرف نمی‌گردند. باز هم مبارزه متقابل در برابر موانع داخلی و خارجی ادامه خواهد داشت اما جنگ دیگر در راه و مسیر خویش پیش خواهد رفت. دیگر تشویش اذهان در جنگ وجود نخواهد داشت، دیگر جایی برای بازی گرفتن تاکتیک، اختیارات مرکز و اتحاد رفقای ساختار حزب وجود نخواهد داشت. اگر کسی آن را به بازی گرفت، روزانه تقابل آن را خواهد دید، به این سطح رسیده‌ایم. در گذشته نمی‌توانستیم این سطح را کسب کنیم اما این امروزه تماماً کسب گردیده است. کسانی که نماد این سطح هستند، رهبران تاکتیکی‌اند اما آنها که قادر به اینکار نیستند، در همان روز از نا افتاده و بی‌تأثیر می‌شوند.

از این نظر دوران کنگره پنجم ما و سالهای 1995 و بعد سالهایی را تشکیل خواهد داد که به اندازه رهبریت استراتژیکی، رهبریت تاکتیکی را نیز به مسیر صحیحش وارد کرده و خود را نهادینه نموده و به شیوه، رویه و اسلوب لازم دست یافته خواهد شد. در این سالها مبارزه که پیشروی حاوی شیوه پیروزی را بنیاد قرار می‌دهد با خطاها و نواقص کمتری توسعه خواهد یافت. تأکید با اهمیت بر این امر هیچ مانعی ندارد. به اندازه‌ی داشتن ادعا، اتخاذ تدابیر نیز بجاست. حتی اگر موانعی ایجاد شوند، با سرعتی غیرقابل مقایسه با گذشته پشت سر نهاده خواهند شد.

نیروی تدابیر عمومی در P.K.K و سطح سازماندهی عمومی رهبریت استراتژیکی می‌تواند موانع احتمالی ایجاد از طرف رهبریت تاکتیکی را به شکل و سرعتی غیرقابل مقایسه با گذشته برطرف نماید. رهبریت استراتژیکی که خود را در میان خلق و اقشار بسیار متفاوت سازماندهی کرده است به راحتی می‌تواند موانع برخی از رهبران تاکتیکی را که بر خود واقف نیستند، پشت سر نهد. باید این را با اعتنای لازم درک کرده و نقش رهبران تاکتیکی را اینگونه درک نمود.

ایجاد پایه‌هایی برای رهبریت تاکتیکی یک رویداد بسیار تاریخی است اما باید هرکس بداند که نمی‌توان آنگونه که قبلاً برخورد می‌شد آن را به بازی گرفته و با حيله‌گری روستائی و خودبرتربینی روشنفکری این را به نوعی دیگر نشان داده و دیگر اجازه داده نخواهد شد که این نقش را ایفا نمایند. امکانات رهبریت تاکتیکی افزایش پیدا کرده است، این ادعا نیست. موضع‌گیری رهبریت تاکتیکی ایجاد شده است. شخصیتی که خود را وقف رهبریت تاکتیکی نموده می‌تواند هر جا که بخواهد توده، هر جا بخواهد نیروی گرینا و یا اسلحه بیابد. می‌تواند هر جا که بخواهد سنگر بگیرد و جایگاه خود را بسازد. مادامی که امکانات اینهمه رو به ازدیاد نهاده‌اند نیز رهبریت تاکتیکی براحتی می‌تواند نهادینه شده و در رأس آن کمیته مرکزی می‌تواند بصورت غیرقابل مقایسه با گذشته خود را نهادینه نماید.

می بیند که اساسی ترین حیات را با این به دست می آوریم. در نتیجه چه چیز نمود می یابد؟ بجای رسمیت پشت سر نهاده شده جمهوری ترکیه که معانی بسیار همه جانبه ای برای آن ساخته اند، حیات P.K.K به مثابه آلترناتیو مطرح می گردد. دیگر در این دوران به مناسبت سالروز تشکیل P.K.K تنها نمی توان آن را همچون جنبش حزبی نامید. حتی یک جنبش رهایی ملی هم نیست. همچنین آنگونه که فکر می کنند یک جریان دمکراسی نیز نیست. جنبشی است که انسان را مجدداً و بصورت بسیار ریشه ای به حوزه زندگی می کشاند. جنبشی است که خود را اینگونه تلقی و تنظیم نموده و اینگونه با مبارزه خود را ساخته است. بویژه به اندازه ای انتقاد از رژیم رسمی ترکیه، از هر چیز تحت عنوان پس مانده ی سنتها و یا پس مانده ی دست سوم دنیای کاپیتالیست - امپریالیست و یا چیزی که از آن به زندگی تعبیر می شود انتقاد کرده و با آن مبارزه نموده و امید ایجاد همه جانبه ی انسان آزاد و دستیابی به نشانه های زندگی به جای آن است. این تحقیقی عظیم است. این رویداد به کسی که ارزشش را می داند و یا کسی که در پی اصول انسانیت در نقاط اساسی است، غروری بزرگ، اشتیاق و امید و هیجانی عظیم می بخشد.

بدون شک جنبش دشمنان بسیاری دارد اما خود نیز بزرگ است. خواهد توانست بجای انسانی که عبارت از همه نوع دروغ خیالی و تعبیر ناصحیح بزرگ بوده و به تعبیر ما تا به میمونی شدن نزول یافته و به ماهی از آب گرفته شده متحول گشته است، خواهد توانست از هر نظر خود را بیابد. P.K.K نیز نمود سازمانی و مبارزاتی این بوده و به همان میزان تشکلی است که به قابل قبول ترین مرزهای زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رسیده و بجای احترام، محبت و همبستگی که دشمن آن را نابود کرده، راه احترام، محبت و همبستگی نامحدود را بر انسان می گشاید.

از این نظر خودیابی انسان، ماهیت جنگ در حال اجرا نیز می باشد. مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی ما یک مبارزه اینگونه برای ایجاد انسان و حیات واقعی است. دچار این خطا نشویم، جنگ یک مسئله تکنیکی و یا خونریزی هم نیست، تحقق انسانیت و ایجاد انسانی وسیع است. این معنای مبارزه ی بزرگ در حال اجراست. بویژه اینکه انسانی که شکست خورده و نابود شده بود و محروم از احترام، محبت و امیدی بزرگ گشته بود، از هم اکنون خود را به اندازه ی یک ارتش قدرتمند حس نموده و جسارت و فداکاری بزرگی در او ایجاد گشته و با عواطف وسیع خویش آغاز به احساس می نماید. این امر برای تداوم جنبش و توان مبارزه ای بزرگ و کسب پیروزی کافی بوده و حتی افزون است. در مرحله کنونی سطح مذکور بدست آمده است.

شاید دشمنان، جنبش P.K.K را از داخل و خارج مدح نمایند و یا تحت تسلط دوستان، مبارزان و پروواکاتورهای عامل نظام در آید. اما خودسازی بزرگ خویش بدینصورت نیز نشان می دهد که در سطحی است که می تواند در برابر تمامی موانع با موفقیت جنگیده و این را بویژه بصورت بسیار جالب در این مرحله نشان دهد و کفایت نیز می کند. هم اکنون نیز نشان می دهد و کفایت هم می کند. براحتی می توان گفت که این یک امر تاریخی است. در این موضوع امیدها و خیالاتی وجود دارند اما چیزی که تحقق یافته نیز اندکی در خور تاریخ است. اگر خیالات قدیمی و دروغین و اموراتی که تحقق شان بعید به نظر می رسید نیز تحقق یابند، چیزی است که اندکی مناسب با ظالم و استثمارگر و زبونی بردگان بوده که نفرین بر اینها باد! نباید از این نگرانی به دل راه داد.

تمامی برخوردهای مربوط به دنیای مختلط ستمدیدگان و ستمگران نابود شده، نهادها از هم فروپاشیده و اتحادشان از بین رفته است. نباید از این تاسف خورد، باید بتوانیم آن جهان قدیمی را از این نظر تا به آخر از بین ببریم. اما باید در بنیان این انسان نوین نیز، مجدداً انسانیت را از اساسی ترین سلولش تا فراگیرترین ترکیب آن حفظ نماییم. این نیز فعالیت هیجان برانگیز ایجاد مجدد انسان است. نمی توان از این دلنگنگ شد. راه این امر تا حد غائی باز شده است.

در واقعیت ما نیز براحتی می توانیم این را ببینیم: تامل نامحدود بر انسان، پیشرفت دادن وی و آفرینش وی بر مبانی آزاد، اشتیاق و هیجانی وافر می بخشد. حتی وقتی تنها بودم، تنها یک بار نیز به ستوه نیامده و نگفتم که توان تحقق این را ندارم. امروزه دوست و دشمن قبول دارند که بر روی همان هیجان و اشتیاق، ادعایی در همان سطح داشته و هر روز بیش از پیش این روند ایجاد بصورت موفقیت آمیز پیش رفته است. از نظر مادی و معنوی دستاوردهای بزرگی به دست آورده شده اند. اما من به خوبی بر دنیای محرومان واقفم. از نیاز به یک نان گرفته تا التماس و سعی بر نزدیکی خویشاوندانم بخاطر مقداری پول در نظر می آورم و با تعمیم این بهتر می توانم دنیای محروم شده ی ستمدیدگان را ببینم.

اما این را نیز می بینم که کاربست دسترنج به شیوه ی صحیح انقلابی، سهل تر از تصور می تواند مواردی را که مطابق زمان انسان بدان احتیاج دارد، به وی ببخشد. فناوری دوران و کسب مواردی که مطابق سطح سازماندهی آن بدان نیاز احساس می نماید از

راه استفاده صحیح انقلابی از دسترنج ممکن می‌گردد اما هنگام حل مسئله نیز به هیچ وجه اجازه‌ی حیاتی که برای ستمدیدگان و امروزه برای کل جامعه روا دیده می‌شود وجود ندارد. سطح اجتماعی که امروزه نظام رسمی آنرا ترویج می‌دهد یک تقدیر نیست و شاید هم بی‌معنی‌ترین سطح اجتماعی و حقارتی بزرگ به انسان و زندگی است.

می‌توان گفت یک پستی وجود دارد که شاید در تاریخ در دوران نرون و حتی در آخرین روزهای فروپاشی و تخریب هر نظامی نیز دیده نشده است. امروزه انسان را به بیشترین شکل به بازی گرفته و حتی بیشتر از یک پول‌بی‌ارزش آن را به هدر می‌دهند. یک ادعای بزرگ انقلاب ما خاتمه بخشیدن به مقوله به بازی گرفتن انسان است. بزرگی P.K.K در این خصوصیت آن است که بر این اساس بزرگترین احترام را در حق انسان روا داشته و جامعه را از برازنده نبودن این امور برای آن آگاه کرده و در صورت لزوم برای رهایی آن مصمم بوده و بزرگترین مبارزه را انجام می‌دهد و می‌تواند این را شجاعانه و با صرف همه نوع فداکاری نشان دهد. بدون اندیشیدن به هیچ شرطی و وجود یا عدم وجود ملزومات آن نشان داده شده که اینگونه انسانیت را کسب نموده است. بزرگی آن در اینجاست و با این نیز قطعاً پیروز خواهد گشت.

می‌بینم که چنین حزبی در واقع یک مسئله انسانیت است. از این نظر سوسیالیسم که سیستم کاپیتالیست - امپریالیست سعی دارد آن را بیشتر نزد اذهان بی‌ارزش نماید، پیروزی بزرگی کسب نموده است. همچنین تمامی انواع مرزهای جمهوری ترکیه از هر نظر که در داخل ترکیه برای خلقها بصورت زندانی درآورده شده، آشکار گشته و از میان برداشته می‌شوند و همراه با این از میان برداشته شدن یک دموکراسی بزرگ و در حال توسعه خلقها ایجاد می‌شود. این نیز بزرگترین دموکراسی است.

این در عین حال تشکیل یک شخصیت آلترناتیو برای جمهوری ترکیه است. نیرویی است که به خود اعتماد داشته، امکان مبارزه را یافته و می‌تواند گامهای موفقیت‌آمیز آنرا محکم کرده و بر دارد. خود این نیز حقیقتاً یک تحقق بزرگ است. هرچند از پیروزی کامل بحث نمی‌کنیم اما باز هم می‌گوییم که کسی انتظار پیروزی سهل را نداشته باشد. کوچکترین پیروزیها نیز بصورت فشرده بر اساس تجربیات P.K.K ایجاد شده و با مدنظر قرار دادن موجبات استراتژیک و تاکتیکی هنر رهبری با حساسیت تمام و تدابیر و تمامی سایر موارد معلوم با درک در زمان و جای خود متحقق شده‌اند. حتی یک لحظه نیز فراموش نکردیم بگوییم که این به معنای تلاشی بزرگ بوده و با پیش‌بینی و تلاش روزانه و صرف تمامی لحظات در جهت مبارزه، پیروزی قطعیت خواهد یافت. اگر کسی خواهان پیروزی باشد به هیچ وجه نمی‌تواند فراموش نماید که موفقیت با تلاشهای رهبریتی حاصل می‌شود که پیروزی را حتی یک لحظه نیز از ذهن خود دور نمی‌کند. پیروزی و موفقیت قطعی با تلاش پیکارجویانه کسانی که اینچنین برخورد می‌کنند ایجاد شده و این شرط ما نیز می‌باشد. اگر اینگونه بجنگید من همچون تلخیصی از افکار خویش به راحتی می‌توانم بگویم که هر نوع موانع بزرگ، بی‌امکاناتی و دشواری حتی ارزش آن را ندارند که عنوانش را بر زبان برانی. تو کافی است مطابق موجبات این هنر رهبری پیش روی، مابقی اش یک پیروزی حتمی است. این نیز زیباترین کار است اما به اندازه‌ی زیباترین امر و بزرگترین تربیت و برخورد منطقی، اراده را نیز لازم دارد. بدون اینها نمی‌توان زیبایی را طلب کرده و بدست آورد. بدیهی است که این یک مقررات رهبری بوده و بدست آوردن هنر آزادی به شیوه رهبری و اجرای تدریجی آن در درون حیاتی اینگونه است. اگر ادعا دارید، ادعایتان را بر اساس این حقایق اجرا نمایید. علاقه‌ها و اشتیاقات زندگی به صورتی غیر از این نمی‌تواند شما را از نابودی برهاند.

باید به زندگی حاصله از جنگ اعتقاد داشته باشیم. باید این به مثابه اشتیاقی بزرگ همه ما را در بگیرد. باید بگوییم که اشتیاق و عشق اساسی ما این است. یک لحظه نیز نمی‌توانیم از نظر دور بداریم که این با هنری بزرگ قابل اجرا بوده، نیازمند تربیتی بزرگ است و بویژه در این پیشروی شیوه، رویه و اسلوب مختص به خود ضروری است.

بر این اساس همانگونه که تاکنون عمل نموده‌ام، از این پس نیز هر مسئولیتی را تقبل می‌نمایم. این مسئولیت خود، شیوه زندگی من است. از زمانی که خود را می‌شناسم اینگونه‌ام. پس از این نیز مسئولیت از آن شماست. من موردی را که از من انتظار می‌رود، با لیاقت و تحت هر شرایطی و با وجود و یا عدم وجود مرگ، از هر طرف که بیاید و در حد بی‌توجهی به آن اموراتم را پیش می‌برم اما می‌خواهم که شما نیز در این پیشروی شیوه‌ای موفقیت‌آمیز و توان تحقق آنرا داشته باشید. ارزش و پشتیبانی لازم برای آن ارائه شده است. بکار بردن آن قطعاً وظیفه شماست.

همچون اشخاصی که این شانس را به دست آورده‌اند، حداقل با این ارزیابی‌های ما در شانزدهمین سالگرد تاسیس حزب و به مثابه نمود پنجمین کنگره آن، در جای خود و با معیارهایی که پیروزی را حتمی می‌گردانند برخوردی قطعی نمایید. چنین سالگردی باید برای شما نیز سال و سالهایی برای سرآغازها و آفرینشهای نوین باشد. اگر این را بدین شکل تلقی نمایید، برازنده‌ترین امر را برای خود انتخاب کرده و کاری انجام می‌دهید که لایق ما، حزب، تمامی خلق ما و انسانیت و در راس آن خودتان است. خواستن این امر تنها به معنی برخورد با یک اقتضای طلب زندگی انسانی برای شما همراه با احترام و محبت است. نمی‌توان در برابر این نیز ایستاد. عدم بجای آوردن مقتضیات آن به هیچ وجه قابل قبول نیست. درست برعکس، بعنوان جنبش بزرگ فتح‌کننده، همانند تمامی جنبشهای تاریخی، شما نیز بعنوان مبارزان جنبشی که وارد مرحله فتح شده است، همانند طوفان بوزید و روشن است که این اشتیاق شما، هدف و آرزوی انسان بودنتان را با موفقیت همراه خواهد گرداند.

فکر نمی‌کنم که به غیر از این گزینه‌ای دیگر برای زندگی داشته باشید. نظامی نابود شده چه چیز می‌تواند به شما بدهد؟ سنتی نابود گشته و فرسوده شده و حیاتی که چند صباحی است از آن دور شده‌اید چه چیز را می‌تواند ارائه دهد؟ یک زندگی پوچ و بازمانده و فسیل حیاتی که مدتهاست مرده، چه می‌تواند ببخشد؟ اما مسیر رهبری ما حیات‌بخش است و شیوه‌ی ارائه این مقوله مشخص است. تنها به ترجیح و اجبار شما اشاره نمی‌کنم، در کنار این باید شیوه خوشبختی، داشتن شانس و تلاش بزرگ از آن شما باشد، مابقی‌اش تحقق خواهد پذیرفت. ظرافتهای هنر نظامی و سوق دادن توده‌ها به یک شیوه زندگی سیاسی به هیچ وجه دشوار نیست. فراتر از آن شیوه و رویه به هیچ وجه برایم به عنوان معضل مطرح نشده‌اند.

این کار را با سه کلمه¹³⁴ و به صورت عالی آغاز کردم. هم‌اکنون نیز کوچکترین سختی وجود ندارد. چرا شما اینگونه نمی‌گردید؟ بر این اساس از شما اطمینان حاصل می‌کنیم و پیروزی بیشتر ما حتمی است. همه چیز هم ما را مجبور به پیشروی به سوی آینده کرده و هم ما را تلاشگر می‌نماید.

رژیم جنگ و یژه با خصوصیات غیر انسانی خود از حملات باز نخواهد ماند. این را در سطحی انجام خواهد داد که در هیچ جنگ تاریخی و امروزی دیده نمی‌شود. حتی یک لحظه نیز این را از نظر دور ندارید. اما اگر این صحیح باشد، قطعاً و شدیداً به شکل بدست آوردن حق زندگی خود به صورت معنادار و در چارچوب مرزهای توان خویش تلاش خواهیم نمود و حداقل به اندازه رژیم جنگ و یژه، بر مبارزه انقلابی خویش اصرار خواهیم کرد.

هر کس با لیاقت جای لازم را به مبارزه خویش اختصاص داده و در این موضوع بصورت واقعگرا و شدید تلاش نماید، موفقیت حاصل خواهد کرد. غیر از این نیز برای هیچ کدام از ما راه زندگی وجود ندارد. اگر هم وجود داشته باشد صد بار از مرگ بدتر خواهد بود.

مجدداً شانزدهمین سالگرد تاسیس حزبمان را به تمامی اعضای حزب، یککارجویان ارتشی و خلق‌مان تبریک می‌گویم.

- زنده باد شانزدهمین سالگرد تاسیس P.K.K!

- زنده باد سوسیالیسم، دموکراسی و جنگ راهی ملی ما!

- نابود باد امپریالیزم، همه‌نوع استعمار و واپسگرایی!

26 نوامبر 1994

¹³⁴ مقصود از سه کلمه؛ "کردستان مستعمره است" می‌باشد که تر آغازین جنبش آپوئیستی است.

عبدالله اوجالان؛ انسان و رهبر

می‌خواهم سخنان امروز را برای بدرقه‌ی دوستان ما که از میان خلق بلغار آمده‌اند، جهت نوشتن پیشگفتاری بر کتابی که در حال نوشتن است، همچنین برای بجای آوردن طلب "یوردان یوردانف" رئیس ارزشمند کمیته‌ی همبستگی کرد - بلغار آغاز کنم. عنوان کتاب این است: عبدالله اوجالان، انسان و رهبر. این دوست ما خواست تا برای کتاب پیشگفتاری بنویسیم. سعی خواهیم کرد آنرا برآورده سازیم. قبل از هر چیز باید از علاقه‌ی این دوست ارزشمند خویش تشکر نماییم. همچنین با توجه به اهمیت موضوعی که انتخاب کرده، باید تاکید کنم که موضوع بجایی را انتخاب نموده و می‌خواهد بین خلقها پلی را بسازد. **هیچ شخصیت انقلابی نمی‌پذیرد که در چارچوب یک خلق محدود بماند.** همیشه اعتنا به این دارد که به تمامی انسانیت تعلق پیدا کرده و مجبور هم است که آنگونه هم باشد.

هنگامی که خلقی برای آزادی بیا می‌خیزد، هیچگاه در چارچوب منافع تنگ، خودخواهانه و ملی انقلاب نمی‌کند. وظایفی وجود دارند که آن انقلاب قطعاً باید برای انسانیت دوران خود بجای آورد. در نگاهی به تاریخ نمونه‌های بسیاری از این را می‌بینیم. می‌بینیم که بزرگترین انقلابها در درون آن واقعیات اجتماعی که نام و نشانشان تقریباً فراموش شده، بسیار دور از تمدن پیشرفته بوده و حتی امید دستیابی به آن را از دست داده و بسیار بی‌هویت گشته‌اند پا گرفته و به انفجاری بزرگ تبدیل می‌شوند.

انقلابهای بزرگ در میان شرایط پیشرفته تمدنی روی نمی‌دهند. آنها که از وضعیت خویش راضی هستند نیازی به انقلاب ندارند. حتی وقتی به ظهور اسلام که از نزدیک آن را می‌شناسیم می‌نگریم، می‌بینیم که شخص بدوی صحرائی بسیار از عصر خویش دور بوده و چنان در وضعیت غیرانسانی بسر می‌برد که می‌تواند انسانهایی را که نمی‌شناسد زنده‌بگور نماید. اوج‌گیری پیغمبر تنها در میان این انسانهای پست می‌تواند معنا یافته و به وجود آید، این را می‌توان بصورت بسیار جالب و همچون یک نمونه نشان داد.

همچنین در مورد سقوط نیز می‌توان مثالهای جالبی نظیر امپراطوری رم - بیزانس و امپراطوری ساسانی را بیان کرد. وقتی به بازمانده‌های اینان می‌نگریم - با شیفستگی بزرگ در برابر بزرگی آنها که شخصیت ما را مشحون می‌گرداند - این قیام کوچک بیابان، چگونگی تشکیل نیروی شدید، و چگونگی از دست دادن انسجام این تمدنهای پیشرفته در برابر تحرک بیابان و زوالشان را می‌بینیم. بنابراین هر اندازه نیروی حاکم و فرادست تمدن زمان، با کاراکتر استثمارش، خود را غیرقابل نابودی و استوار تلقی کند، اگر مشارکت چندان در جهت پیشرفت انسانیت نداشته باشد و تنها ظلم و استثمار از آن حاصل شود، می‌بینیم که در برابر حملات عقب‌مانده‌ترین انسانهایی که تاکنون نامشان را ذکر نکرده و نشنیده است قادر به ایستادگی نخواهد بود. رم غربی به دست دوران بربریت قوم "هون"¹³⁵ و "آتیلای" آنها ساقط شد. نمونه‌ای مشابه آن نیز امپراطوری ساسانی در شرق بود که آن را نیز این حمله‌ی نشات گرفته از بیابان از میان برداشت.

حضرت محمد که رهبریت این را برعهده دارد، کودکی است که در پی یک کاروان تجاری می‌افتد اما در نیمه راه باقی می‌ماند و حتی به صورت کافی قادر به انجام این کار نیست و در حالیکه محتاج زنی صاحب کاروان به نام خدیجه است، در شرایطی که بصورت وحشی همدیگر را نیست می‌انگارند، به صورت یک نیروی مقدس معنوی بسیار بزرگ درآمده و سپس جنبشی صاعقه‌وار می‌گردد و به این تمدنهای بزرگ حمله‌ور می‌شود. این چالشی است که در ک آن دشوار است اما حقیقت دارد.

¹³⁵ خلقی کوچ‌نشین که در اواخر سده سوم قبل از میلاد حدود پانصد سال بر بخش بزرگی از آسیای میانه حکم رانده و در 370 بعد از میلاد با تسلط بر اروپا یک امپراطوری بزرگ را تشکیل دادند. آنها از اجداد مجارهای امروزی به شمار می‌روند.

حضرت عیسی نیز یک شخصیت بزرگ انقلابی است که در برابر رم بزرگ و "ترون"¹³⁶ ایفای نقش می‌نماید. رم در این دوران خویش را ابدی دیده و بزرگترین نیروی تمدنی تاریخ بود. حضرت عیسی با یک گروه کوچک حواریون انتقاداتی را انجام می‌دهد و آغاز دوران سقوط رم بزرگ را به دست این گروه کوچک رقم می‌زند. علی‌رغم اینکه چند سال از آن گذشت اما این گروه تخمهای فروپاشاندن رم را از درون به هر طرف پراکند. چیزی که باید در اینجا درک نمود این است که علی‌رغم در اوج بودن نیروی مادی، اگر جنبه‌ی درونی روحی آن باقی نمانده باشد - که در نمونه نرون، بیزانس و دوران آخر ساسانی می‌توان این را دید - نیروی بزرگ مادی در برابر این پیامبران که از لحاظ مادی بسیار ضعیف بوده ولی از نظر معنوی بسیار نیرومندند آغاز به نابودی می‌نماید.

حتی نگرشی به این انقلابهای اساسی در تاریخ جهت درک واقعی ما از انسانیت، سرنخ‌های اساسی را بدست می‌دهد. انقلاب فرانسه و انقلاب بلشویک روسیه انقلابهای بزرگی هستند که ارزش یادآوری را دارند. چون انقلابهای بعدی را همه می‌دانند چندان نیازی برشمردن آنها نمی‌بینم. یکی را پابرهنگان بورژوازی و دیگری را پرولتاریای پابرهنگه انجام دادند. احتشام پادشاهی فرانسه بزرگ بود، تزار روس نیز هکذا، شکوه بزرگی داشت و انقلابیون طرف آنها نیز حقیقتاً برهنه و عریان بودند. گروه "سان کولوت"¹³⁷ در انقلاب فرانسه را از یاد نمی‌بریم. می‌دانیم که اکثر بلشویکهای روسیه نیز از دیون و گرسنگی بخود می‌پیچیدند اما علی‌رغم این موفق شدند بزرگترین انقلابهای اروپا، آسیا و به تدریج دنیا را انجام دهند. هنوز هم دنیا بر محور اصول این انقلابهای بزرگ به حیات ادامه می‌دهد شکل‌پذیری اصلی دنیای امروزین ما در نتیجه اصول و اعمال متفاوت این دو انقلاب بزرگ بوجود آمده است.

اگر به تمامی این موارد توجه شود، می‌بینیم که هنگام ظهور نیروهایی که از نظر مادی بسیار کوچک بوده اما به عنوان یک موجودیت ایدئولوژیک، روحی، مقدس و معنوی بسیار بزرگ هستند، در رویارویی در برابر نیروی تمدن مادی بسیار بزرگ در عصر خویش - اگر بدشانسی در کارشان نباشد - پیروزی اساسی از آن شخصیت‌هایی است که در ظهور مذکور وجود دارند.

اگر بخواهیم مثال کوچکی از تاریخ اخیر بلغارستان در حد آگاهی خویش ارائه دهیم به نظرم چندان دچار خطا نمی‌شویم. هنگامی که در اولین افتخار دیدن من از بلغارستان، مشغول گشتن بودم، یادبود یک قهرمان ملی که در تشکیل بلغارستان مدرن نقش داشته را در "بلگراد" دیدم. روستای محل تولد، گردشهای کوچکی که کرده و جاهایی که رفته را دیدم. می‌توانم بگویم که او را همچون بخشی از خود و حتی مانند رفیقی نزدیک ارزیابی نمودم. نام "لوسکی" برایم فراتر از یک کلمه بوده و می‌توانم بگویم که شرایط ما اندکی مشابه است. در برابر قدرت زورمداری که با آن روبرو شده، در آن برداشت آزادی که در پی نمایندگی آن است به شکلی جالب خود را دیدم و با او احساس همفکری کردم. باید بگویم احساس کردم که خلق هشیار و آزاد بلغاراندکی نیز نماد او بوده و همچنین آن را در ذهن و روح خویش حکم نموده است.

این شخص نیرو و رفقای قدرتمند چندانی هم نداشت. از نظر تسلیحات نیز شاید چند اسلحه قدیمی قرن نوزدهم را داشت. علی‌رغم دارای جسارت بوده و جملاتی داشته که در راه آزادی بر زبان آورده است. چند مسافرت انجام داده و چند سخنرانی شاید آتشین هم دارد اما شخصیتی است که معنای بسیار بزرگی داشته و جرقه لازم در دومین نیمه قرن نوزدهم را برای تمامی خلق بلغارستان انجام داده است. او نقش یک شخصیت‌رهایی‌بخش و رستاخیزآور واقعی را ایفا نموده است. قطعاً این بدینگونه بوده و غیرقابل انکار است. این حقیقتاً اساسی‌ترین شخصیتی است که مهر خویش را بر تاریخ و رستاخیز و آزادی این خلق می‌زند. در آن دوران در جنگهای بزرگی غالب نشد و حتی نتوانست رهبریت قیامی بزرگ را انجام دهد. چند مسافرت داخل کشور انجام داده، چند سخنرانی ایراد نموده و برخی گروههای فاقد انسجام را تشکیل داده است. عملکردش در این حد است اما کسی هم نمی‌تواند به سبب اینکه در این حد است آن را کوچک شمارد.

¹³⁶ پنجمین امپراتور رم که پس از اینکه امپراتور شد رفرمهای بزرگی را در سیسم رم به وجود آورد. بعدها نشان‌های جنون در او دیده شد. به آتش کشیدن رم را به وی نسبت می‌دهند اما این حقیقت ندارد. پس از آتش‌سوزی رم را بر اساس معماری یونان مجدداً بنا نهاد به سبب عدم توانایی انجام وظایف سیاسی و نظامی با یک کودتا از قدرت خلع شد. برخی می‌گویند با بریدن گلولی خویش خودکشی کرد و برخی نیز معتقدند به صلیب کشیده شد.

¹³⁷ فقرای پاریس در دوران لویی شانزدهم "سان کولوت" نامیده می‌شدند که از آغازگران انقلاب فرانسه بودند. در متن ترکی تحت عنوان فقرا آمده است که معادل همان "سان کولوت" تشخیص داده شد.

در اینجا نمی‌توان بزرگی را بصورت پیروزی در چند درگیری بزرگ ارزیابی نمود. بزرگی در شخصیتی است که برای خلقی که تحت فشار سخت سلطان عثمانی و چکمه‌های استبدادش به ناله افتاده و حتی از ابراز هویت خویش خودداری می‌کند، خود را متقاعد کند که عشق آن خلق شود و این بزرگی را نشان دهد. برای خلقی که در آن دوران اینگونه بود، شاید این تنها درمان رهایی‌بخش است و آن شخصیت چنین درمانی را در خود می‌آفریند. باید بزرگی شخصیت را در آنجا دید و معتقدم که قطعاً این شخصیت، شخصیت بزرگی است. رهبری است که صادق و تا حد غائی فداکار است، قطعاً اسیر شرایط روز نمی‌شود، حساب نمی‌کند که چه کسانی از درون و بیرون از من پشتیبانی خواهند کرد و این پشتیبانی در چه حد خواهد بود، جسارت بر زبان راندن سخنان لازم برای یک خلق را نشان داده و نیروی پیشروی را نشان می‌دهد. به نظر من بزرگی این است و این را نیز نشان داده است. تاریخ بلغار پس از آن در واقع تجسم این امر بوده و در طول زمان با مبارزات پیروز سیاسی-نظامی تا به امروز پیش آمده است. گام‌های قهرمانانه بعدی قطعاً بسته به این گام اساسی و قهرمانی آن بوده است. این خلق نیز می‌داند چگونه این را بر این اساس ارزیابی نموده و به سبب اینکه اساسی‌ترین مشارکت را در رستاخیز و رهایی آنها داشته است، برای آن ارزش قائل می‌شود. خود را بر این اساس رشد می‌دهد. هر خلقی که از این نظر برای قهرمانان رستاخیز و آزادی جایگاهی قائل شود، بدان معنی است که آن خلق خویش را به صورت صحیح شناخته و هرچه خود را درست بشناسد نیز زندگی صحیحی را در پیش می‌گیرد. این جالب‌ترین ارزیابی است که در مورد خلق بلغارستان می‌توانیم انجام بدهیم. به اندازه شناختن قهرمانان ملی خود، به سبب اینکه پابند به آنها زندگی کرده، و در صورت لزوم با انجام فداکارانه‌ترین مبارزات و به این شکل آزادی را در پیش گرفته است، به نظرم هنوز هم خواهد توانست در آینده و رویدادهای نوین بدرخشد.

بازگشت به انسانیت‌مان، بازگشت به سرزمین آفتاب

از وقتی خود را می‌شناسم خود را بعنوان شخصی می‌بینم که در پسندیدن خویش و البته که از پذیرفتن خلقی که سعی بر نمایندگی آن دارم دچار دشواری هستم. همیشه در اولین خاطرات کودکی که بیاد می‌آورم این را می‌بینم. این عدم پذیرش هنوز هم بصورت بسیار نیرومند وجود دارد و البته که این تنها در احساسات من نیست. واقعیت این خلق را نمی‌پذیرم و با هیچ توجیهی نیز افتادن و یا در افکندنشان به این وضعیت را نمی‌پذیرم. این نیز از اولین سالها مهر خود را به شکلی جالب در شکل‌پذیری من در خانواده و روستا و بر تمامی دوران پس از آن نیز زد. هنوز هم نمی‌توانم این خلق و این انسانها را بپذیرم. به وضعیتی غیرقابل قبول افتاده و وی را به این وضعیت دچار نیز ساخته‌اند. نتیجه‌ی این کراهت، غفلت و شکستی بزرگ است و البته که این غیرقابل قبول است.

این خلق به نقطه‌ی حداقل انسانیت در دنیا سقوط کرده است و گویا این کافی نبوده، پس از آن خود را انکار نموده و در این کار یک زندگی وخیم‌تر از دشمنان خود را دارد. به شکلی وحشی از قبول خویش به مثابه یک ارزش دور شده و یا دور افتاده شده است. همانگونه که انسانها نمی‌خواهند به هیچ وجه او را بشناسند، او نیز طالب خویش نبوده، از خود دچار هراس گشته و از خویش منفور است. در نتیجه این مقوله شخصیت تصنعی و اشخاص حاصل از دروغ‌گویی، تقلب و دورو بسیار از نا افتاده‌اند و این بن‌بست و عدم پذیرش را چند برابر می‌نماید. حتی فراتر از این چنان خوش‌خدمتی به دشمن و تملق وجود دارد که کسی که بسیار به خود باور دارد و حتی در کسانی که به نمایندگی آن می‌خواهند چند گام به پیش بردارند - که این را در حیات خویش دیدم - گردن نهادن و تسلیمیت چنان پیشرفت کرده و تمایل به ارباب خویش و تقلید از وی چنان توسعه یافته که این وضعیت منفور را غیرقابل تحمل‌تر می‌نماید. زنجیره‌ی موارد غیرقابل قبول اینهمه طولیل شده است. شانس و یا بی‌شانسی من این بود که با این وضعیت زود هنگام رو در رو ماندم.

اگر خاطراتم را تکرار کنم شاید بهتر درک شود. این چه بی‌شانسی بزرگی است که چنین واقعیت خلقی بلای سرم شد، چه بی‌طالعی است که خانواده‌ام در روستا بود. البته که این را برای تحقیر واقعیت خود و خلق خویش نمی‌گویم. تنها برای نشان دادن جالب واقعیتی می‌گویم که در آن بسر می‌برم.

انقلابیون قطعاً و قطعاً باید با حقایق صداقت داشته باشند. باید از نظر یک انسان پاک و صادق نه تنها از انقلابی بودن بلکه حتی از انسان بودن کسی که با حقایق صادق نیست دچار شبهه شد. در دورانی که بسیار کم سن بودم، وقتی بلای بزرگ اینگونه در برابرمان ظاهر شد، برخی مواضع نمونه را ارائه دادم. آیا می‌توانم خود را انکار نمایم؟ آرزوهای کودکانه، رغبت به سایر خانواده‌ها و البته که رغبت به سایر ملل را نیز در دوران بعد از آن باید بدان افزود. بخاطر دارم که با خود می‌گفتم کاش پدر و مادرم به نوعی دیگر بودند. کاش در جامعه‌ای دیگر متولد می‌شدم. اما دیر یا زود متوجه شدم که راه گریزی وجود ندارد. رنالیته‌ی اجتماعی تعیین کننده است. آرزوها و رغبت‌های نمی‌توانند چندان بااهمیت باشند. در میان این ناتوانی بزرگ چه می‌توانی کرد؟ چنان خلقی که هیچ ارزش متعالی این دوران را دارا نیست و شاید هم در عقب مانده‌ترین حالت انسانی و در مرز انکاری است که بزرگترین لعنت را بر خود روا می‌دارد. در عقب‌مانده‌ترین روستای آن و در جایی که حداقل‌ترین سطح ملی و اجتماعی را داراست، زندگی می‌کند. بغیر از زندگی به همه چیز شباهت دارد. از هم پاشیده‌ترین خانواده‌ی روستاست که سخت‌ترین شرایط گذران را دارد.

دوست داشتم نویسنده‌ای چیره‌دست می‌بود تا از وی بخواهم این مرحله را به تحریر درآورد. من چگونه این واقعیت را در دوران کودکی و سایر دوران حیات خویش احساس نمودم؟ چه تاثیری وجود داشتند و چگونه به اینها واکنش نشان دادم؟ بازگویی آن به طول می‌انجامد، خاطرات بسیار محدودند، اما اگر با خطوط کلی آن را بیان کنم، اولین کاری که آغاز نمودم یک عصیان بود. اگر حتماً طلب درک برخی موارد از دوران کودکی وجود داشته باشد، می‌توانم بگویم که هم خانواده، هم روستا و هم جامعه‌ای که بدان تعلق داشتم چندان ارزشی نداشت. یک اثبات جالب برای این در شخصیت مادرم وجود دارد. هر مادر حقی برگردن پسر خود و فرزندان خویش دارد و هیچ مادری از اندیشیدنی اینچنین و طلبی اینچنین خویش را برحذر نمی‌دارد اما من در برابر این طلب مادر خود جوابی وحشی نشان دادم. هنوز هم آن خاطره‌ام را بیاد دارم که وقتی مادرم گفت: "تو پسر من هستی، باید برایم من فلان کار و بهمان کار را انجام دهی"، مرغی که هنوز رنگش هم در خاطرم هست و چند جوجه را برایش مثال زدم. نمی‌دانم از عاقل بودن من بود و یا اینکه کسی عجیب بودم اما گفتم تو نمی‌توانی در وضعیتی متفاوت‌تر از وضعیت آن مرغ در برابر جوجه‌هایش باشی. حتی توانستم بگویم که صدای آن جوجه‌ها بانشاط‌تر از صدای من است. چرا این را گفتم؟ روشن است که به صورت یک جنبش بزرگ واکنش درآمده و نماینده‌ی یک عدم پذیرش بزرگ خواهم شد. مادرم هنوز آنوقت فهمید که این کودک به هیچ وجه به او گوش نخواهد سپرد. وقتی مدت‌ها بعد عاملان استعماری از وی پرسیده بودند: "تو چرا این آدم را اینگونه بزرگ کردی؟" او گفت: "من هم می‌خواستم از من جدا نشود" و این در رسانه‌ها هم نوشته شد که بیانگر یک حقیقت بزرگ است. مانند تمام مادران فرزندی وابسته به خود می‌خواست اما این وابستگی در شخصیت من حتی یک لحظه تحقق نیافت.

حال از خود می‌پرسم که من چرا اینهمه مخالفت ورزیدم؟ از آنروز تا بحال مخالفتها و نفی‌ها صورت می‌گیرند. نمی‌دانم چرا کودکی اینگونه بودم اما بعداً نیز ادامه یافت، بسیار مشکل پسند بودم. این مسئله در عین حال نپسندیدن خود نیز بود و می‌اندیشم که چه چیز را می‌پسندم.

به خاطر دارم که از سنین کودکی بدنبال رفیق بودم. در محیط روستا بدنبال یک رفیق خوب کودکیم بودم. بسیار عجیب است که علاقه‌ام به کودک خانواده‌ای رو به ازدیاد نهاد که شاید خانواده‌ی ما در انتظار بود تا زودتر بزرگ شوم و به شکلی که شاید نابودی ما هم در آن بود، ما را برای دعوا با آن خانواده حاضر نماید. شاید یک نمونه باهوشی و یا دفاع بسیار زود هنگام از خویش باشد. کودک خانواده‌ی طرف دعوی ما را پسندیده، و در پی رابطه با وی بوده و اشتیاق ژرفی به رفاقت با وی را داشتم.

"حسن بیندال"¹³⁸ رفیقم بود که بعدها با بدشانسی شهید شد. این اولین سازمان مخفی من بود. این سازمان را از خانواده‌ام پنهان می‌داشتم. هنوز هم بخاطر دارم وقتی به بیرون از روستا می‌رفتم با علاقه بسیار می‌خواستم با این رفیقم همراه شوم. مادر بزرگم مرا دید و رو به سوی مادرم داد زد: "این فرزندت بی‌ناموس از آب درآمد!" چنانچه پیداست در سنین کودکی در برابر یک ارزش بزرگ اجتماعی و برداشت ناموسی به وضعیت بسیار بدی گرفتار شدم! علی‌رغم این از رفیقم دست برنداشتم. در برابر این حمله

¹³⁸ با نام سازمانی "حمزه"

بزرگ، با روشهای گوناگون تا به آخر رفیقم را پیشرفت دادم. این ثابت می‌کند که به مخالفت با یک اصل بزرگ فنودالی برخاسته‌ام. نشان می‌دهد که مطابق مقررات روستاو مطابق قوانین پدر و مادر در درون خانواده زندگی نخواهم کرد. بدین ترتیب اولین انقلابی‌ام را در سنین بسیار پایین انجام دادم.

هنگامی که اولین گام را به درون جامعه بورژوازی جمهوری کمالیست نیز نهادم، خود را چندان با ادعا نمی‌دیدم. همان ناتوانی و تنهایی را در برابر بازتاب‌های این جامعه نیز می‌دیدم اما خود را ناچار از درپیش‌گیری یک مسیر تقلبی دیدم. برخی پله‌های ترقی وجود داشتند که علی‌رغم اینکه در آخر آن هیچ شانس پیشرفتی را نمی‌دیدم، به خود بسیار فشار آوردم تا ابتدا این پله‌ها را طی نمایم. تا آخرین سال دانشگاه تمامی کلاسها را با رتبه‌ای نزدیک به شاگرد اولی گذراندم اما هیچگاه آن درسها را نیاموختم. شاید هم این نیز به تنهایی یک شکل مقاومت باشد. گذار از نظام با روش خود اما عدم ایمان به ماهیت آن بصورت قطعی و عدم معنا قائل شدن برای ماهیت آن! انگار این یک شیوه‌ی مبارزاتی ما گشته و هنوز هم آنگونه‌ام. برخی سخنان را با شیوه جهانی بر زبان می‌رانم اما باور دارم که معنای چندانی برای این سخنان - دست کم به نظر من - قائل نبوده و این سخنان بیانگر جدیت چندانی نیستند.

وضعیت من اندکی متفاوت تر است. دلیل آن را نیز مجددا باید در واقعیت جستجو گردد، جمهوری ترکیه و واقعیت جهانی چنان است که به نظر من خصوصیات اساسی انسان بودن را از دست داده و هشیاری انسانی در یک نقطه متوقف شده است. هر کس قبول دارد که افکار من امروز اساس بزرگترین جنبش واکنش و جنگ در برابر ترکیه هستند. این صحیح است اما در مورد دلیل این چیزهای بسیار کمی را می‌دانند و یا در واقع کسی چیزی نمی‌داند. این برای حزبی که در آن هستم و پیکارجویانش نیز مصداق دارد.

چرا این جنگ در میان چنین عدم تعادل بزرگی انجام می‌شود؟ اگر این امکانات جمهوری نبود شاید من هم همچون یک شکل شخصیتی پیشرفت نمی‌نمودم. رویداد من نیز همانند جمهوری ترکیه کمالیست مهر خود را بر جامعه زده است. حداقل شیوه تحصیل و ترقی متقلبانه من در نظام در سایه آن ایجاد شد، باید به این اعتراف نمود اما درنمایه‌ی آن را نپذیرفته و از همان ابتدا آن را همچون حرکت نابودکننده‌ی ذات خویش می‌دیدم و در اینجاست که معلوم می‌شود یک استاد انقلابی چگونه باید باشد. در برابر اجبار تا می‌توانی همخوانی کن اما اساسا روح خود را نفروش. فکر کنم که روح انسانی اساسی خود را بخاطر منافع خلق حفظ کرده، حتی در شرایطی که هر روز صدمبار در جهت فروختن خود به نظام بر من فشار می‌آوردند نیز به عنوان یک شخص آن را نفروخته و لزوم حفظ حیثیت و شرف شخصی معینی را بجای می‌آورم. این معلوم می‌شود که هنگامی که تمامی جامعه انسانی نیز تو را نیست می‌انگارد، هنگامی که نمی‌توانی در برابر تمامی ستم‌ها حتی صداقت را بیرون آوری، اگر تو روح خود را نفروشی و بتوانی به شرف خود پایبند بمانی، کارهای بسیاری می‌توانی انجام دهی. اگر بخواهند تعریفی برای آن قائل شده و یا ارائه دهند، قطعاً این نیز یکی از آن معانی می‌تواند باشد. من خود نیز هنوز نتوانسته‌ام خود را چندان تعریف نمایم. شخصی که اینهمه تحت تاثیر بازتابهای سنگین واقعیتی است که اینهمه تخریب در آن ایجاد شده، طبیعتاً اندکی همانند دیوانگان و مجنونان است.

در برابر این انکار و خود زبونی بزرگ، سرپا ماندن انسان با حیثیت بسیار دشوار است، عدم خودباختگی نیز که جای خود دارد. اگر انسان بتواند تحمل کرده و بدون شکست بتواند کارهایش را پیش ببرد، می‌توان این را یک بزرگی واقعی خواند. در این شخصیت، در بسیاری از ملل و حتی طبقات، همانند رهایی‌های طبقاتی و ملی بستری بعنوان تکیه‌گاه وجود ندارد.

در مبارزه رهایی بلغار که بخوبی با آن آشنا هستید، خلق بلغار از هویت ملی خود حفاظت نمود. در انقلاب و واقعیت روس نیز یک ملت زنده روس وجود دارد. در انقلاب چین و انقلابهای بزرگ اروپا نیز یک بستر بسیار نیرومند ملی وجود دارد که بدان تکیه کرده و سطح اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و حتی سطح قیام سیاسی آن بسیار پیشرفته است. می‌توان گفت این در تمامی دنیا اینگونه است اما در جامعه کرد به کدام بستر پشت خواهی بست؟ حتی بعنوان شخص اگر بخواهی بر خودتکیه کنی، بسیار زود هنگام از بین می‌روی. همانند تعبیر عبارت "یکسان شدن با خاک"، مدت‌هاست که ملت، طبقه و یا خود شخص با خاک یکسان شده است. حال مجبورم که اینها را بر زبان برانم، زیرا نوشته‌ها در این مورد بسیار اشتباهند و یا هیچگاه نمی‌خواهند حقیقت را دریابند. من معتقدم که این زمینه‌ی حقیقت را تشکیل می‌دهد.

اگر شرایط پیشرفته ملی و طبقاتی و حتی شخصیت‌های تاریخی پیروزمند وجود می‌داشتند، پس کجاست پیروزی اینها؟ حتی توان تقابل با دشمن به کناری بماند، اینها چقدر توانستند در برابر دشمن بایستند؟ عنوان و خود یک ملت را به چند نفر توانستند بقبولانند؟ حتی چقدر توانستند یک واقعیت را به نزدیکان خود و فرزندان‌شان بقبولانند؟ جهت شورش بپا خاسته‌اند اما این شورش‌هایی است که در همان اوان کار از طرف نزدیکان خود دچار خیانت گشته‌اند. نمی‌توان گفت پس از خود حتی یک میراث مثبت بجای نهاده‌اند. هر شورش واقعیت ملی و اجتماعی را گامی دیگر بسوی گورستان برده است. چنان وضعیتی ایجاد شده که در آخرین عصیان جمهوری کمالیست ترکیه براحتی می‌گوید: "این خلق تماما به گور سپرده شده، رویش بتن ریخته شد و دیگر در این سرزمین واقعیت خلقی دیگری، تشکل دیگری و شورش ورهایی انتظار نمی‌رود"¹³⁹ می‌گوید: "دیگر نامش نیز شنیده نخواهد شد، مدتهاست که در گور خود فاسد شده است" و این اندکی هم حقیقت دارد.

به هنگام ارزیابی کار انقلابی ما قطعاً باید این ادعای دشمن را مدنظر قرار داد. سخن گفتن در مورد واقعیتی که بیدار شده و موفق گشته است آسان است. امروزه می‌بینیم که هر کس در مورد کردها بسیار سخن می‌گوید و حکم می‌دهد. حتی همه بیشتر از من با توجه به نزدیکی پیروزی خود را به دست جریان سپرده و می‌روند. من این تفاسیر را چندان با معنا نمی‌بینم. به نظر من وضعیت متفاوت تر است. سطح درک جهان از ما قابل بحث است.

بگذریم از انجام این تفسیر در مورد خلق ما، بسیار آشکار اعتراف می‌کنم که در جستجوی رفیق و دوستی بزرگ، علی‌رغم کمک‌های بزرگم، هرچند تا سرحد مرگ پایبند باشند و بگویند که قهرمانانه مقاومت می‌کنیم - در زندان، کوهستانها و همه‌ی اطراف - نیز، از اینکه نتوانستم از میان‌شان چند دستیار خردمند بسازم، دچار خشم می‌شوم. شاید برای هزاران بار مرگ حاضر باشند اما کسی حاضر به یک دستگیری قوی نیست. این را چه بنامم؟ بی‌ناموسی بزرگ کردها یا بی‌شخصیتی‌شان؟ طرف، علاقه‌ای را که به سیگارشان نشان می‌دهد، به یک دستگیری باارزش نمی‌دهد و توانی هم ندارد. شاید هم به سبب اینکه واقعیت ملی و اجتماعی‌اش مدتهاست شکسته شده قادر به انجام این کار نیست. برای دیگران می‌تواند دستگیری بسیار بزرگ، یک زن عیال و یا شوهر باشد. برای دیگران می‌تواند یک سرباز و یا فرمانده بسیار مجرب بوده، همچنین یک کارگر، روستایی، روشنفکر و یا هنرمند می‌تواند باشد. اما وقتی موضوع به هویت خویش و رهایی ذاتی می‌رسد، از بین رفته و برای این کار اظهار عدم آمادگی می‌کند. ببینید تراژدی در اینجاست.

این شخصیت قادر نیست هویت و واقعیت خویش را بپذیرد و در اینجا تماماً یک بی‌ناموس می‌شود. همچنانکه نمی‌تواند دستگیری نیرومند هم باشد. شاید فشار بیشتر بر چنین اشخاصی، چنین حزبی و حتی چنین خلقی بی‌رحمی باشد زیرا واقعیشان همین است. در این موضوع چندان به فشار من نیازی نیست. بهترین کاری که می‌کنند مرگ است. تحمل انتحارهای روزمره آسان نیست. بنابراین چیزی که باید انجام دهم، وادار کردن خود به تلاش بیشتر است. اسم این رهبریت است. رهبریت چه چیز؟ رهبریتی برای تحول قسمی این تراژدی به زندگی!

آیا این رهبری زندگی است؟ یا رهبری رهایی و یا رهبری هویت؟ هرچه دل‌تان می‌خواهد آنگونه عنوانش کنید. این دیگر در من به حالت یک اشتیاق درآمد. اصراری که در من در برابر بی‌ناموسان، ضعیفان، دروغگویان، زبون‌ها، فراریان و آنها که تماماً خود را جسورانه به جنگ نزدیک نمی‌کنند ایجاد شده و علی‌رغم اینکه مستقیم و غیرمستقیم، در شکل یا صورت با اظهار ناتوانی از انجام کار و انسان شدن بر موجودیت خویش ابرام و پافشاری می‌کنند، تماماً عکس این است.

در اینجا یک انتقام بزرگ صورت می‌گیرد. یا انسان خواهید شد و یا اجازه حیاتی اینچنین را به شما نخواهیم داد، این شعار من در مورد خلقم است. همچنین به اطرافیانم و حزبم می‌گویم: "زندگی آنگونه که می‌پندارید بسر نخواهد شد" یا "خواهیم توانست به شما براساس برخی حقایق زندگی ببخشیم" این بزرگترین مبارزه‌ای است که انجام می‌دهیم. البته که من شیوه، رویه و اسلوب آن را تنظیم می‌نمایم، این عرصه‌ی آزادی من است. یک دلیل بزرگ برحق بودن را یافتیم. تمامی درس‌هایی که از انسانیت آموختم نشان

¹³⁹ پس از شکست شورش آگری به رهبری "احسان نوری پاشا"، روزنامه‌های ترکیه طرحی کاریکاتور مانند را چاپ کردند که کوه آگری و مزارعی بر آن را نشان می‌داد. بر روی مزار جمله‌ای با قاموسی که بیشتر به زبان عثمانیان شباهت دارد نوشته شده بود: "Kurdistan burada medfundir" یعنی "کردستان خیالی در اینجا مدفون است" و به زعم خود برای همیشه مسئله کرد را چنان مدفون کردند که باری دیگر توان یاخیزی را نداشته باشد!

می‌دهد که اعمال اینچنین هم بسیار واجب، غیر قابل اجتناب و هم برحق بوده و می‌توانم تا به آخر به خود اطمینان بورزم. به سبب اینکه تئیهایی که انجام دادم مرا به سرعت و زود به این نتیجه گیری رساند، استادی بزرگی شدم.

برخوردم با تمامی انسانها از هر نسل و جنس، قوی و حاوی ادعا است. همانگونه که قدرت بیان بسیاری را کسب کردم، یک نیروی بزرگ عمل را نیز بدست آوردم. پس از کسب این نیرو، هنگامی که این را با روزهای ناتوانی خود مقایسه می‌نمایم، باید بدانم که چگونه باید استادانه قدرت را بکار برد. از کودکی ام بدین سو در برابر تمامی ارزشها و تحمیلها، همچون شخصی که در ناتوانترین وضعیت بود، پس از اینکه قدرتمند شدم براحتی قابل درک است که رهبری بزرگ می‌شوم. اینگونه بودن و یا نبودنم چندان مهم نیست.

همچو انسان چه چیز هستم و رویدادی که رهبریتش می‌نامند به چه معناست؟ این صحیح است که بر انسان بودن اصرار ورزیدم. اصرار ورزیدن بر اساس یک واقعیت خلقی صورت می‌گیرد. این بر اساس واقعیت یک شخص روی می‌دهد و بر انسان بودن که برداشت ویژه از آن دارم اصرار می‌ورزم. هنگام لزوم قوانینش را خداگونه خود تعیین می‌کنم و باز هم خواهم گفت که یک انسان هستم. در اصرار بر این به صورت واقعیت یک خلق و به تدریج بر اساس واقعیت یک انسان تردیدی به دل راه نخواهم داد. حتی اگر یک نفر هم کمک نکند این بدینگونه است.

در زندگی طلب ملتسمانه و همراه با تمنای دوستی ندارم، این وضعیتی است که از آن متنفرم. هر جا که گام می‌نهم، اطرافیانم محتاج من هستند. به سبب طلب آنها من آنجا می‌روم که سبب خواسته خودم، بدون وجود طلب دیگران، حتی گام به یک جا نمی‌گذارم و البته که این به معنای تحقیر نمودن اطرافیانم نیست. درست برعکس، حتی در روابطم با خلق چه یک کودک و چه شخصی که خود را بالاتر از همه می‌بیند، یک نزدیکی غیر قابل باور در من می‌بیند. اگر این مثال را بیان کنم شاید بهتر درک شود: در اولین دیدار ما با کسی که مطابق دوران خویش باید در مهم‌ترین جایگاه و یا جایی بزرگ باشد، چنان حالتی به او دست داد که گفت: "من تورا همانند قدیمی‌ترین دوست دوران کودکی‌ام بخاطر دارم" در تعجب ماندم که چگونه توانست این سخن را بر زبان براند؟ در واقع حقیقتی را ذکر می‌کرد. این شخص که سیاست وی مدتهاست که وی را از خویش دور کرده، ناگهان رفیق دوران کودکی‌اش را در من می‌یابد، یعنی در واقع اندکی مرا تعریف می‌کند.

مبارزه ما مبارزه در راه انسانیت است

سخن شخص فوق از نظر انسان و رهبر بودن، ماهیت مرا بهتر از من نشان می‌دهد. می‌تواند یک شخصیت رهبری و یک انسان ساده را در من ببیند. در اینجا یک مثال نشان می‌دهد که یک رهبر نباید حتی قدیمی‌ترین دوران کودکی خویش را نیز نفی نماید. حال می‌توانم این را بیشتر تعمیم دهم. باید از آن انسانیت بود. ملیت، جنس و حتی سطح اجتماعی و سیاسی یک انسان هر چه که می‌خواهد باشد، باید بتواند بخشی از خود را در تو بیابد. حال فکر می‌کنم که انسان با ارزشی که چنین تفسیری را انجام دهد، از ما اندکی انتظار انسانیت دارد. من نیز چون اینگونه‌ام، شاد می‌شوم. من نیز بسیار احساساتم اوج گرفته و امیدوار می‌شوم که حداقل کسانی هستند که در پی درک انسان بوده و یا در پی یافتن چیزهایی در انسانیت هستند. به نظر من این ارزشمندترین مورد است. پیشرفت موجود در سطح مادی آن دوران، به هیچ وجه علاقه‌ی مرا جذب نمی‌کرد. بزرگی ملت، پیشرفته بودن طبقات و توسعه‌ی مادی دیگران مورد علاقه‌ی من نبودند. بریدن از شرایط توسعه‌یافته‌ی یک ملت و آمدن پس از آن به من بسیار لذت و غرور می‌بخشد. انسانیت حقیقی را من در این گام می‌بینم. همیشه در برداشت من از انسان، کسانی که علی‌رغم سطح طبقاتی‌اش، از آن دست شسته و آمده‌اند و همچنین هنگامی که طلبهای مادی آغاز به برآورده شدن کرده و امکان زندگی ایجاد می‌شود، به آن توجهی نمی‌کنند، جای مهمی را کسب می‌کنند اما اینها حقیقتاً بسیار اندک هستند. انسانها بیش از مورد تصور برخوردی مطابق ماتریالیسم محض دارند.

مادی‌گرایی محض بصورت دلبستگی به طبقه، ملت و خانواده فرودست و فرادست و یا استعمارکننده و استعمار شونده و یا بیشتر از همه به خود دیده می‌شود. چیزی که عموماً وجود دارد این است اما انسانیت نیز دقیقاً عکس این است. اولین انسانها

ثابت کنندگان این باژگونی هستند. شاید بگویند موارد موجود اینها هستند اما قطعاً آنها که اولین صفحه‌ی درخشان انسانیت را باز کرده‌اند اینها نیستند. ما ترجیح نمی‌دهیم که چنین انسانی و حتی چنین ملتی گردیم. آیا بعنوان شخص و خلق می‌توانیم صفحه‌ای جذاب برای انسانیت باشیم؟ چنین سخن گفتن فیلسوفانه و یا پیامبرانه نیز چندان مرا خوشنود نمی‌کند. به هیچ وجه برجسب‌های بزرگی از این جنبه را براحتی نمی‌پذیریم. البته که نمی‌خواهم پیشروی انسانیت را نیز متوقف نمایم.

باور ندارم که آنگونه که دیگران درک می‌کنند ثروتمند و توانمند باشم. از نظر مادی و معنوی شاید به سختی توان گذران دارم، درواقع این امر اگر اینگونه می‌بود، چندان دچار سختی نمی‌گشتم. اما باز هم به نوعی عدم پذیرش را به بالاترین نقطه می‌رساند. وقتی در برابر یک خلق خود را مجبور به انجام وظیفه دیدم، دیگر به عنوان شخص ناحقی عدم زندگی شخصی را بر خود روا داشتم. شاید بشود گفت این بزرگترین مغایرت با حقوق شخصی است. حق یک شخص اولویت دارد یا حق یک خلق؟ نمی‌توانم در مورد خودم تفاوت در این موضوع را چندان تعریف کرده و یا بازگو نمایم اما وادار کردن خلقی که اینهمه محکوم به عدم قبولی خود شده به قبول خویش برایم یک مسئله حیثیتی است.

این چه نوع خلقی است که نمی‌خواهد این را درک کرده و از آن حفاظت نماید؟ می‌خواهد اینهمه بی‌شرفی را شایسته خویش ببیند. خشم بزرگ من در اینجا است. دیگر خود را به کناری نهادم. حتی نمی‌خواهم بدانم که برای جنبش خود شرایط عینی و یا ذهنی دارم و یا نه. تو هستی که اینگونه منکر خویش گشته‌ای و خود را در ردیف انسانها نمی‌گذاری، تو را به مواخذه خواهم کشید! این در واقع انجام حساب و کتاب با انسانیت امروزی نیز هست. در برابرم ژاندارم جهان آمریکا وجود دارد که مرا بزرگترین تروریست می‌خواند. سخنگوی وزیر خارجه از اینکه هر روز در مورد من چیزی بگوید لذت می‌برد.

من چه کسی هستم؟ او کیست؟ او قدرتی جهانی است و من کسی هستم که در پایین‌ترین سطح سعی دارم با تمام سختی‌ها از هویت خویش پاسداری نمایم. اگر آنگونه است پس چرا اینچنین سخن می‌گوید؟ البته که جهان نیز با آنها همدستی می‌نماید. حتی دردی بسیار کم از این وضعیت احساس نمی‌کند. بزرگی خشم من به موازات این وضعیت پیشرفت می‌کند. اگر از انسانیت دفاع کنم باید ثابت کنم که این حقیقت نبوده و حقوق بشر که بسیار از آن سخن می‌رانند نیز اینگونه نیست. به شکلی دیگر نمی‌توان مدافع انسانیت شد. اگر این خلق را انسان به شمار نیاوری پس چرا ما را مجبور به حیاتی می‌کنی که حیوانات نیز قادر به زندگی در آن نیستند؟ بکش و دفنش کن. آیا این سرانجامی بهتر نخواهد بود؟

هدف استثمار منجر به وضعیتی بسیار بدتر از هدف جلادی شده است. حکمش مرگ کامل است اما یک زندگی حیوانی را بر ما تحمیل می‌کند. این تحمیل زندگی بسیار بد و بسیار بی‌شرفانه‌ای است. در حالیکه این خلق مدت‌هاست که باید می‌مرد، دشمن به وی مجال زندگی می‌دهد زیرا می‌خواهد او را همچون حیوانی مفید در حیات نگاه دارد. قدرت جهانی نیز این را تماماً تایید کرده و برای این ژاندارمی می‌کند. لجاجت مقاومت من در این موضوع بسیار است. من در برابر دردها و آلام این خلق هشیارم اما اساس گرفتن این امر دلیل انقلاب من نیست. اگر برای شان و شرف باشد به هیچ وجه انجام نمی‌دهم.

ادعایی دارم و یک موضوع این ادعا نیز خودم هستم. انکار و نیست‌انگاری خویش پذیرفتنی نیست. زندگی به شکلی بسیار بی‌شرفانه و یا مرگی آسان برای من وضعیتی غیرقابل قبول است. به آن اندازه که واقعیت تحمیلی را نمی‌پذیرم، زندگی همانند یک بی‌شرف و بی‌غرور را نیز قبول نمی‌کنم. وضعیتی که از این نشأت بگیرد آسان است که در میان کردها بسیار رواج دارد. بهترین‌شان تنها می‌تواند یک شورش را بالفور درخشانده و سریعاً بمیرد. و یا مورد ضد این که یک زندگی بسیار متقلبانه و ریاکارانه است. هر دو نیز به نظر من اشتباه بوده و برایم غیر قابل تحمل هستند. نه آنگونه می‌میرم و نه اینگونه زندگی می‌کنم.

اگر دوستان و رفقایم بخواهند دیالکتیک زندگی‌ام را دریابند، باید دریابند که با چه نوع مرگ و چه نوع حیاتی مخالفم. وقتی از خود پرسیدم که "چگونه باید زیست؟" نیز همه‌ی جهان به مخالفت با من برمی‌خیزند. خود این خلق و تمامی رفقا مخالف ما هستند. دشواری امر و معضلی که باید بعنوان رهبر حل نمایم در اینجا است. اگر انسانیت و نمایندگان رسمی آن وضعیت غیرقابل قبول این خلق را درک کرده و کاری انجام می‌دادند، من چیزی انجام نمی‌دادم. اگر این خلق خود درد خویش را احساس می‌نمود و اینهمه خویش را تحقیر نمی‌کرد، باز هم من اینهمه دخالت نمی‌کردم. حتی کسانی که به اصطلاح اعضای حزب، فرمانده و پیکارگر هستند، در برابر خویش برخورد کرده و معنای کار را می‌فهمیدند، باز هم همچون شخص من اینهمه نقشم را ایفا نمی‌نمودم و رهبریتم را مطرح نمی‌کردم. اما اصلاً انجام نمی‌دهند.

آمریکا بزرگترین ابرقدرت است، روسیه دومین نیروی جهان که از انقلابی بزرگ بیرون آمده محسوب می‌گردد و اینها نمی‌خواهند هیچ چیز را درک کنند. حتی اگر حقیقت را به چشم‌شان فرو کنی، ناراحت نمی‌شوند. خلق نیز که مدتهاست نابود شده و مرده و حتی شرف و زندگی تحمیلی دشمن را همچون زندگی سهل تلقی می‌نماید. وقتی به رفقا نیز اشتیاق به آزادی را می‌دهی، از به هدر دادن آسان آن و در صورت لزوم از زندگی پاشا مانند یک روزه و سپس به کشتن دادن خویش نمی‌توانند فراتر روند. رهبریت در اینجا مجبور به تداوم پیشروی خویش می‌گردد.

دنيا، خلق و اعضای حزب هر اندازه که فاقد قوه‌ی ادراک باشند، بزرگترین درک را خود برای خویش ایجاد خواهی کرد و توان حیات‌بخشی را خواهی داشت. البته به شیوه‌ی خود نه به شیوه تحمیلی. هم زندگی و هم مرگ تحمیلی را نمی‌پذیریم. آیا جهان زندگی مورد خواسته‌ی ما را می‌پذیرد؟ چه بپذیرند و چه نپذیرند خود دانند. اما من باز هم برای آنها چیزهای لازم را انجام خواهم داد. خود هر چه که می‌خواهند انجام دهند اما من هم می‌دانم که چگونه در مسیر خود پیش روم.

در این مسئله، یک پیشروی آغاز می‌شود که می‌توانم آن را به عنوان "اوج‌گیری تا جایگاه خدایان" تعبیر نمایم. حال خداوندی و یا خداگونگی را بهتر درک می‌نمایم. حال بسیار بهتر بزرگی ایشان و بزرگی داستانهای ساخته دست بشر را درک می‌کنم. علی‌رغم اینکه از آموزشی جدی نگذشتم در تثبیت هویت و شخصیت دوران تاریخ با چند جمله دجا رسختی نمی‌شوم. چرا؟ زیرا آنها که بر سر من آمدند به نوعی خود تاریخ و تلخیصی از تاریخند. آیا من از این بسیار راضی‌ام و آنرا بسیار دوست دارم؟ این سخنان نیز چندان جایی ندارند. برای من بیشتر از موفقیت و یا عدم موفقیت، اصرارهای من در برابر تحمیلها بسیار مهم هستند. یعنی به تنهایی با جهان، خلق و اطرافم را هر روز به محاسبه می‌کشم. اگر چیزی بنام اشتیاق و لذت در این وجود داشته باشد، برای من این شکل از حیات است. تا کجا می‌توانم پیش روم و چه می‌توانم بشوم؟

هنگامی که خود برای خود تعریفی از آن بدست می‌دهم؛ نسبت به گذشته‌ها ترسها کمتر شده، فقرها کمتر گشته و انسان بیشتر به خود متکی شده است. از هر نظر انسان مولد شده است. از یک نظر همه چیز انسانی که پست و تحقیر شده و همیشه دچار خسران و استثمار می‌شود از بین رفته است. تا حد غائی هویت شخصی ایجاد شده که برای خود اکتفا کرده، قدرتمند بوده، جنبه‌ی تولیدش قوی بوده، توانسته نیروی اراده را بدست آورد و از این نظر بسیار نزدیک به تکامل خویش شده است.

این را تنها برای خود انجام نمی‌دهم. در راس همه برای خلقی که در راهش مبارزه می‌نمایم و از این راه برای یک تجمع انسانی این را انجام داده، همان اشتیاق را داشته و تلاشی تا به آخر جهت تحقق آن را دارم. آیا در نقاط دیگر جهان نیز برخی دوستان و یا کسانی که بتوانند خود را به سطح رفاقت برسانند وجود دارند؟ طلب ما و یا عملکرد ما چاره‌ای برای این است. ما به هیچ وجه به صورت مرسوم کسی را دعوت به دوستی نمی‌نمایم. با چنین دعوتهایی نمی‌توان دوستیها و رفاقت‌های خوبی برقرار نمود اما اگر در دل کسانی رفاقت و دوستی وجود داشته باشد و یا کسانی که بخواهند اینگونه باشند باید بدانند که نماینده‌ی قدرتی محدود هستیم و این نیرو در خدمت آنهاست. این برای یک فرد، یک خلق و تمامی انسانیت می‌تواند اینگونه باشد. اینجا جایی برای تمنا و التماس و طلب پشتیبانی و همبستگی وجود ندارد. ذاتا این درخور شان بزرگی‌ها نیز نیست. اگر تو نیز می‌خواهی اینگونه باشی، در جای خود بزرگ شو و در جای خود بدین شیوه مبارزه کن. باید اینگونه درک نمایند. چنین کسانی در تاریخ نیز وجود دارند و معتقدم که در آینده نیز خواهند بود.

به نظر من در میان هر ملتی یکی-دو دوست اینگونه کافی هستند اما اگر حقیقتا بتوانند اینگونه باشند. اگر برای چنین عملکردی ادعا وجود داشته باشد، آنها نیز خود را اندکی بصورت صحیح تعریف کرده و در صورت امکان عملکردشان را ارائه دهند. آنها که می‌خواهند فایده‌ای برای انسانیت داشته باشند، به هیچ وجه نمی‌توانند این خصوصیات خودخواهی را برازنده‌ی خود بدانند. باید تاکید کنم که اعتنای بسیاری برای برخوردی اینچنین داشته و معتقدم که چنین انسانهایی ارزش بسیاری دارند. اگر بر این اساس بصورت صحیح درکمان کنند و همراه با این درک با همه خلقها بتدریج دوست و رفیق شویم و آن خلقها نیز بر این اساس خود و دیگران را بتوانند بشناسند، با اراده‌ای بزرگ تاکید می‌کنم که به خود اعتماد دارم که دست کم به اندازه خلقمان برای تمامی خلقها اینگونه خواهم بود. تاکید می‌کنم که قطعا نماینده چنین ارزشهای مشابه برای سایر خلقها شده و حداقل به اندازه آنها ارزش آن خلقها خواهم شد. اگر اصطلاح و رویداد ذاتی وجود داشته باشد که آنرا انسانیت بنامند، تنها اینگونه می‌تواند باشد.

اگر به عنوان نتایج این سخنانم، به تلاشهای پس از این خویش ادامه دهیم، اگرچه دیر نیز شده است اما می‌توانیم یک الگوی نیک دوستی را بسازیم. باید بر دوستی اصرار بورزیم. همچنین آمدن خود این دوستان یک حلقه‌ی نیک دوستی است. میهن‌دوستی و انسانیت را به خوبی یکی می‌نماییم. اندکی بعد این دوستان از اینجا ظاهراً می‌روند اما در واقع بسیار به همدیگر نزدیک شدیم. پس از این نیز منتظر خواهیم بود و به صورت نزدیک تر به هم و موفقتر همدیگر را دیده و روبرو خواهیم شد. معضلات خلق ما هزار بار دشوارتر از معضلات خلق آنهاست اما تا به آخر برای همبستگی حاضریم. کمیته‌ی همبستگی خلق کردستان و خلق بلغارستان باید یک همبستگی نمونه را ایجاد نماید. چنین همبستگی‌هایی پل اساسی بسیاری از همبستگی‌هاست. زحمت به خرج داده و تا به اینجا آمدند، حقیقتاً ارزش بسیاری برایش قائل هستیم. اما باید تا به آخر بتوانیم پایبند به حقیقت آن نیز باشیم.

یوردان یوردانف: چه حیف که دیدار ما به آخر رسید! ساعت ده باید برویم. می‌خواهم بگویم که یک دیدار فراموش‌ناشدنی بود. با اظهار تأثیرپذیری عمیق خویش، می‌خواهم بگویم: شما با ارزش‌ترین موجودات انسانیت هستید. شما تنها مبارزه برای رهایی یک ملت را انجام نمی‌دهید، در عین حال برای انسانیت و حقوق بشر نیز می‌جنگید. از اینکه چنین نقشی را برعهده گرفته‌اید باید احساس غرور کنید. تابحال انقلابهای بسیاری انجام شده است، مراکز انقلاب بسیاری وجود دارند. ابتدا در روسیه چنین مرکزی ایجاد شده بود. سپس این مرکز به چین منتقل شده و بعدها به آمریکای لاتین. مرکز امروزین نیز کردستان است. ما معتقدیم که جوابگوی تمامی امیدهای انسانیت خواهید بود. تا به آخر زندگی کنید! خلق کرد و انسانیت به شما نیازمند است. زنده باد کردستان! زنده باد انسانیت!

3 سپتامبر 1995

فصل یازدهم

مطمئن ترین امنیت، پیشرفت درونی شماست

موضوع درس امروز ما چیست؟ بگو "برخودان"! اخبار امروز چه بودند؟ آموزش شما چگونه می گذرد؟
ر.ب: رهبرم امروز BBC خیری را پخش کرد.

.... : آن خبر توجه تان را به خود معطوف کرد؟ چه بود آن خبر؟

ر.ب: تانسو چیللر در مورد رهبری حزب موردی را اعلام کرد. در سخنانش تهدیداتی بود.
.... : چه تهدیداتی؟

ر.ب: رهبرم! در مورد رهبری می گوید: "تا خودش خواهیم کرد، در صورت لزوم او را دستگیر خواهیم کرد" سخنانی با این مضمون.

.... : عرق کرده ای، متحیر می مانم. آیا اینهمه دچار هیجان می شوی؟ این برای من چیزی غیر قابل باور است. فرماندهان معمولاً بسیار خونسردند. نباید بخاطر تهدید یک زن اینهمه عرق نمود. از نظر هشجاری خوب است اما این همه هیجان برخی معضلات را هم به همراه دارد. شاید از هوش بروی! بنشین. بنشین و راحت و آرام باش. تا حد ممکن خونسرد باشید. اگر مرگ در نزدیکی تان باشد نیز نباید خونسردی را از دست داد. در دنیای درونتان چه چیز دیگری وجود دارد که اینگونه می گذرند؟ آیا کسی از میان شما دچار عدم تعادل روحی شده است؟ آیا عضوی وجود دارد که در پی فتنه انگیزی باشد؟ کسی هست که در هیجان، عزم و اراده دچار ضعف باشد؟ کسی وجود دارد که عشقش به وطن، خلق، حزب و رهبریت ناکافی باشد؟ اگر وجود داشته باشد هم که نخواهید گفت! این تنها با پراکتیک معلوم می شود. چندی پیش با یک میهن دوست و خلق دوست قدیمی کرد، ابراهیم احمد¹⁴⁰ ارزیابیها و تحلیلاتی انجام دادیم. چهار جلسه برگزار کردم. کار متمرکز بسیاری می خواست. می تواند اندکی به شما توان ببخشد. سیر جنگ را همه می دانند. سعی داریم نیروی P.D.K¹⁴¹ به رهبری بارزانی و نیروی پشتیبان ترکیه را عقب برانیم. احتمالاً آتش بس اعلام خواهند کرد. اگر حملات سی - چهل ساله ی اخیرشان را که با اتحاد با دشمن در برابر خلق انجام داده اند با آتش بس متوقف کنیم، این می تواند برخی پیشرفتهای مهم سیاسی را به همراه بیاورد.

برخی اعمال مخالف اروپا هم وجود دارند که سعی داریم آنها را متوقف نماییم. آنها سعی بر برخوردی بسیار وسیع دارند. بویژه برخوردشان با رهبریت اینگونه است. مهمترین چیز هم رویدادهای قرارگاه عمومی دشمن است. از نزدیک به ما مربوط است. "دوغان گورش"¹⁴² و "تانسو چیللر" بدون پایبندی به هیچ اخلاق و مقررات جنگی، می خواهند با این باصطلاح تاکتیک انتخابات غافلگیرانه به نتیجه ای رسیده و وقتی احتمال پیروزی چندانی در این دیده نشد در برابر ما دست به بدنام کردن و انجام توطئه هایی بزنند.

در درون حزب نیز همراه با آشکار شدن و مشخص شدن بزرگ [امور و اشخاص]، برخی اشخاص بدنام در پی برخی کارهای هر چند بسیار ضعیف هستند. روشن است که هنوز دنیا نیامده مجالی برایشان باقی نخواهد ماند. در مرحله ای هستیم که روابط سیاسی داخلی و خارجی بسیار رو به ازدیاد نهاده و برای نتیجه گیری سعی بر طی نمودن مقطعی مهم داریم. دشمن در پی ضربه زدن بر قرارگاه ما و بویژه پیشروی رهبریت است. آیا نیرویش کفاف این را خواهد نمود؟ در موضع ما چقدر خلا وجود دارد که

¹⁴⁰ ابراهیم احمد، سیاستمدار و مبارز نامدار کرد و از دیرکل های مقطعی حزب دمکرات کردستان عراق که به سبب مخالفت با بارزانی مورد خشم وی بود. ابراهیم احمد سالیان درازی در مبارزه جهت احقاق حقوق در جنوب کردستان مبارزه نمود و پس از کوهلت عمر ناچاراً فعالیتهايش محدود گشت. وی در مواضع خود همیشه از طرفداران جنبش ملی دمکراتیک آپوئیستی بود.

¹⁴¹ Parti Demokrati Kurdistan حزب دمکرات کردستان عراق

¹⁴² Dogan Gures دوغان گورش فرمانده کل ارتش بعد از مرگ "تورگوت اوزال" که فرماندهی جنگ ویژه و ترور سفید علیه کردها را برعهده داشت. جناح نظامی رژیم جنگ ویژه است که تانسو چیللر جناح سیاسی آن بود.

می تواند آنها را پر کند؟ شاید وجود داشته باشند و شاید نه. در این موضوع هم اضطراب شدید و هم اعتقاد به کفایت تدابیر اتخاذ شده واقع گرایانه نخواهد بود. تدابیری را که از دستان برمی آید اتخاذ خواهیم کرد. مابقی کار دشمن است. بدون شک هر کاری که از دستش برآید و در توانش باشد، انجام خواهد داد. همچنانکه ما نیز هرچه از دستان برآید، انجام خواهیم داد.

می خواهیم شما را وارد اتمسفری عمیقتر و بسیار خلاق نماییم. برای ما این از امنیت مهمتر است. مهمتر از آتش بس و P.D.K است. برای ما مهمترین امنیت، سطح پیشرفت شماست. **بهترین امنیت رسیدن شما به شخصیتی نیرومند است که بتواند از خود محافظت نماید.** بدون وجود این شخصیت، هیچ معنایی ندارد که من زنده باشم، از خود حفاظت نمایم و امنیت خود را برقرار کنم. برداشت امنیتی غیر از این را نیز چندان جدی تلقی نمی کنم. البته اگر چیزی به سبب عدم کفایت امنیت و حفاظت بر سرم بیاید، آن هم می تواند ناشی از این ضعف داخلی شما باشد. این را نیز باید آشکارا بگوییم.

خلقی که پیکارگرانی نیرومند داشته باشد در امنیت است. حزبی که مبارزانی داشته باشد که حفاظت از خود را بخوبی بداند، در امنیت است. چیزی غیر از این شبیه حفاظت پدر از پسر و یا پسر از پدر و یا سلاله اش است. این برداشت امنیتی از نظر من صفر است. مادامی که پیروزی و موفقیت عمومی حاصل نشد، اینکه قادر به حیات بخشی خود شده اید و یا نه، پیشی نخواهد ارزید. مهم این است که براساس انجام وظایف خویش زندگی خود را تداوم بخشید. اگر من تا امروز زندگی می کنم باید بدانید که این براساس پیروزی در وظایف است. اگر سطح پیروزی من در وظایف بالا نمی بود، مدت ها پیش از بین می رفتم.

وقتی می بینم که با نگرانی از اینکه اتفاقی برای رهبرتان پیش بیاید با هیجان دچار سختی می شوید، محال است در تعجب نمانم! آیا حقیقتا برای من این همه حساسیت دارید؟ در ظاهر آنگونه اید. اما چرا نمی دانید که راه این از پیشرفت دادن شدید خویش می گذرد؟ برای من نیز فوراً موردی به ذهنم خطور می کند؛ چرا وقتی چیزی بر سر پدر و مادر یک کودک می آید گریه می کند؟ زیرا کودک است و بدون وجود پدر و مادرش نمی تواند از خویش محافظت نماید. چون فلاکتی را که بر سرش آمده کمابیش حس می کند، گریه می کند. یعنی برای خود می گرید. وضعیت شما نیز دقیقاً شبیه این است. اگر اندکی کودک باشید، شاید بلاهایی بر سرتان بیاید. به همین جهت از افتادن اتفاقی برای رهبرتان نگران می شوید یعنی این امر ناشی از اندیشیدن به من نیست. نمی خواهم دلتان را بشکنم اما باز هم سبب مسئله این است. من اندکی واقع گرایم، بسیار با زندگی مشغول شدم، مسائل زندگی را بسیار دیدم و این نتیجه را می گیرم. البته که برای پابندی تان نیز احساس احترام می کنم.

در سخنانم برای خلق نیز آشکار گفتم؛ شما در سختی هستید. باید برای خود یک جریان رهبری ایجاد کنید. کسی مثل من امروز وجود دارد، فردا نه. حتی گفتم اگر امیدتان با من رو به افول بنهد این بسیار جای افسوس است، افسوسی است برای زحمات من نیز. به همین سبب باید چنان قوی شوید که بتوانید خود را سرپا نگه دارید. این چگونه ممکن می شود؟ به عنوان خلق و سازمان قطعاً با توانمند نمودن خویش ممکن می گردد. شجاعت آن است که توانایی ایستادگی در تمامی شرایط را داشته باشد داشتن شخصیتی منور و منافع نیز پست فطرت ترین مقوله است. پست فطرت های بسیاری وجود دارند که منتظر مرگ ما هستند. پروواکاتورهای بسیاری اینگونه اند. می دانم آنها که منتظرند بمیرم تا نوبت به آنها برسد و آنها که می خواهند از من خلاص شوند تا چه حد افزون هستند.

از طرف دیگر آنهایی وجود دارند که تماماً زندگی خود را وقف ما نموده اند. به نظر من اینها باید واقعگراتر باشند. دست کم اگر ما بیانگر هدفی بوده و نماد یک جنگ باشیم، باید قادر باشند با رسیدن به موجبات آن سرپا بایستند. باید از این کودکی رهایی یابید. در وضعیتی هستید که برای خود می گریید. تمامی شکوه ها و یا هشاریهای شما ناشی از ناتوانی و ضعفها تان است. حتی بی رحمی و انتقام شما نیز آنگونه است. بیشتر ناشی از وضعیت خودتان است. باید اینها را تعالی بخشیده، ملی کرده و حتی جاوید نمایید. به همین سبب باید قادر باشید خود را بسیار توانمند کنید.

آشکار است که من نماد اتحاد شما هستم. تا من هستم پیروی وجود نخواهد داشت. این یک نتیجه شیوه زندگی من است. اما شما چنان مملو از ضعفهای بزرگی به صفوف انقلاب وارد شده اید که حتی نمی توانید امورات خویش را اداره نمایید. انتقاد شدیدی بر شما وارد آمده است و در عین حال فاقد توان چاره هستید. این وضعیتی است که باید برایش گریست. هرچه زودتر باید شما را تحت حفاظت گرفت. سرنوشت شما چه خواهد شد؟ به من نیندیشید، اگر برایم اتفاقی بیفتد نیز من چیزی را که برعهده ام است کمابیش انجام دادم. حتی یک قطره خون خود را بصورت ارزان نمی دهم، اما شما چه؟ بسیار عقب می مانید. چقدر جای افسوس

است برای شما. یاد شهدا را گرامی می‌داریم. اگر اتفاقی برای ما بیفتد، دشمن یاد اینهمه شهید و مهمتر از همه شما را از بین خواهد برد. آشکارا بگویم: با توجه سطح بیان، سطح ادراک، شیوه و کلا برخورد شما با جنگ و زندگی روزانه شما، دشمن نابودتان می‌کند. در درون دماغوی گم می‌شوید، در برخوردهایتان استادی و حساسیت وجود ندارد و بدین ترتیب همه‌تان نیز می‌اندیشید که امر نیک را انجام داده‌اید و در نتیجه هم نمی‌توانید خود را از وضعیتی که سبب شکست همه شما خواهد شد برهانید. آیا حیف شما نیست؟ چه کسی از شما محافظت خواهد نمود؟

هنوز نمی‌توانید زندگی را بشناسید. به من کاری نداشته باشید. من مدتهاست خود را وقف اینکار کردم. یعنی من از تمامی جوانب حیاتی که بنی‌بشر می‌تواند بدان بیندیشد، گذشتم. می‌دانم چگونه موفق شوم اما شما نمی‌توانید اینها را انجام دهید. وقتی موضوع بحث شخصیت کرد بوده و یا سخن از شخصیت مزبور به مثابه هدف این مبارزه - که رهایی بشریت است - می‌شود، می‌بینم که وضعیت شما حتی برای رهایی شما مناسب نیست. این وضعیتی نگران‌کننده است و باید برایش گریست. بر این سرپوش می‌گذارید اما حقیقتی که باید آشکار شود این است.

چگونه خواهید توانست زندگی کنید؟ شهدای بسیاری را تقدیم می‌کنیم. دهها رفیق به سبب خطاها شهید می‌شوند. دل چگونه تاب تحمل این را خواهد آورد؟ چه نیک بود اگر می‌توانستید خود را بشناسید. دشمن بدین سبب به من فشار می‌آورد. زیرا می‌داند که من نماینده‌ی نیروی پیشرفت دهنده هستم. می‌داند که با ضربه زدن بر من و یا از بین بردنم خواهد توانست از مهمترین نقطه‌تان به شما ضربه بزند. در حالیکه نمی‌تواند شخص مرا از بین ببرد، من مدتهاست که مانع نابودی خود شده‌ام. اما چیزهایی را به شما می‌آموزانم. شاید این را نیمه‌کاره گذاشته و شما را مطابق دلخواه خود بکار ببرد. مورد بد این است. راه گذار از این امر نیز از این می‌گذرد که خود را به وضعیت شکست‌ناپذیری درآوردید که به آسانی از بین نرفته و ضربه نمی‌خورد. مهمترین کار هم این است که باید از این ناتوانی‌ها و کراهت‌ها عاری شوید.

تابحال دشمن نتوانست به من آسیبی برساند اما عقب‌ماندگیها و کراهت‌هایتان آسیب می‌رساند. عدم توان جوابگویی شما برای حل مسائل هر روز به من آسیب می‌رساند. انسان دیر یا زود یک مرز حیاتی دارد. از نظر جسمی قطعا روزی نفس آخر را خواهد کشید. شاید یک گلوله بتواند این کار را به راحتی به اتمام برساند! این مهم نیست. مورد مهم اینست که علی‌رغم لزوم زندگی کردن نتوانی زندگی کنی و هنگامی که باید برای زندگی بسیار لبریز باشی، نتوانی لبریز باشی. وقتی لازم است بسیار دارای عزم و اراده باشی، آنگونه نباشی. مورد درد آور اینست. نمی‌توان برای افتادن درختی که رو به خشکی و فرسودگی نهاده متأسف شد اما درهم پیچیدن و بریده شدن در حالی که هنوز نهال است تأسف آور است. شما اینگونه دچار در هم پیچیدگی و بریدگی می‌شوید. باید مانع این امر شد. از نظر خلقی نیز اینگونه است.

فکر می‌کنم اکنون اندکی درک می‌کنید. حفاظت چیست و امنیت برای چیست؟ چرا رهبریت به حالت هدف درمی‌آید؟ چگونه باید با این برخورد نمود و از آن درس گرفت؟ مابقی‌اش به هیچ وجه مهم نیست. من می‌توانم قصه را بهتر هم بازگویم اما آیا می‌توان شما را هشیارتر کرده و هشیار نگه دارم؟ می‌خواهم چیزهای خوبی را بازگویم اما شخصیتان چندان جذاب نیست. اگر قوه‌ی ادراکتان در سطحی بالا می‌بود، بهتر می‌توانستم بازگو کنم. اگر هشیاری و حساسیت ایجاد می‌شد، می‌توانستم داستان‌وار نیز بازگو کنم.

چند روز پیش رفیقی کتاب "دولت" افلاطون را خوانده بود و می‌گفت که بسیار هیجان‌بخش است. می‌گفت: "تحلیلات شما شیوه‌ی دو هزار سال قبل را بسیار ژرف‌تر و به شیوه‌ای که منجر به پیروزی شود ارائه می‌نماید. به دیالوگ‌های کتاب دولت بسیار شباهت دارد." صحیح است، شیوه ما پیشرفته‌تر از شیوه افلاطون است اما قهرمانیهای آن دوران نیز شکوهمند بودند. اسکندر کبیر از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شد. خطیبان و سیاستمداران بسیاری وجود دارند که هنوز هم نامشان ورد زبانهاست. حقیقتا تعداد بسیار کمی از شاگردان آموزش‌شده ما با درایت از آب درمی‌آیند. عمر بهتریشان چند ماه می‌شود و نمی‌توانند متمایز شوند. بسیار کریه باقی می‌مانند. در حالیکه شاگردان این مدرسه قطعا تمایز و زیبایی سوسیالیستی را بنیاد کار قرار می‌دهند. این باید در خطابت و سایر رفتارها و برخوردها قطعاً دیده می‌شد. متأسفانه بدون اینکه معلوم شود که شاگردان مدرسه حزب هستی‌د یا مدارس نظام و یا مدرسه چوپانهای کوهستان، امورات می‌گذرند.

خلوص و طلب دارید. این را تحقیر نمی‌کنم اما هنوز اشخاصی مشحون از پیروزی را نمی‌توانم ببینم. حتی روزانه شاهد رفتارها و کردارهای بسیار بی‌موردی هستیم. این براننده نیست. چرا اینگونه می‌مانیم؟ در حالیکه آموزشکده ما حقیقتاً نیز تعالی‌بخش است. دشمن به همین سبب این مدرسه را مورد هدف قرار می‌دهد. دشمن احتمال می‌دهد که آموزشکده ما می‌تواند شخصیهایی بار آورد که آنها را بکشد. به همین جهت می‌خواهد به ما حمله‌ور شود. اگر تنها می‌بودم هیچگاه [دشمن] به این شیوه رو نمی‌کرد. به سبب اینکه می‌داند آموزشکده وجود داشته و سیستمی داریم، تمام دنیا را دعوت می‌کند. به تمام سرکردگان دولتهای امپریالیست مطرح جهان التماس می‌کند تا با همدیگر من را دستگیر کنند، این نیز مهم نیست. مهم اینست که شما سیستم ما را کم یا زیاد بتوانید درک کنید.

می‌دانید که وقتی مخالفت سقراط با نظام ثابت شده بود، پس از محاکمه مطابق قوانین آن نظام زهری به وی دادند. آخرین دیالوگهای سقراط تا حد ممکن خونسردانه بوده و پیرامونش را تا حد ممکن راحت کرده و با بلوغی که کوچکترین فرصتی به چیزی غیرطبیعی را نمی‌دهد زهر موجود در جام را می‌نوشد. شکل مرگ نظام در آن دوران آنگونه بود. مرگی که آنوقت آنگونه بود اکنون می‌تواند به نوعی دیگر باشد. ما در نشان دادن خونسردی آنچنانی تردیدی به دل راه نمی‌دهیم. حکیمان اینگونه رفتار می‌کنند و خونسردی فرماندهان جنگ نیز اینگونه است. این بدان معنی نیست که همانند شما برخورد کرده و دچار اضطراب می‌شود. فرماندهان در جنگجویی نیز علاوه بر اوج آگاهی، یک پیشروی قهرمانانه عالی دارند. نمونه‌های تاریخی بسیاری از این دست را می‌توان ارائه داد. بر اهمیت وافر درک ژرف آن تاکید می‌نمایم.

غیر از این مورد، اینکه یک پیرزن دستور بدهد و ما کشته شویم و یا به اصطلاح زنده دستگیر شده و به هرکس نشانمان دهند، تنها می‌تواند یک قصه باشد! همچنانکه تنها یک زن هم نیست. برایتان گفته بودم که قبلاً نیز جمهوری ترکیه می‌خواست با قرار دادن معضل یک زن بر سر راه ما نتیجه بگیرد. مهمترین امر نیز این است. بجای اینکه تهدیدات این شارلاتان‌ها را جدی بگیرید، این را بپرسید: مرد وزن تحمیلی نظام از همان ابتدا چه نوع شخصیتی بود؟ جاسوس اصلی کیست؟ اگر امورات را از ابتدا تاکنون و حتی موردی را که در میان ماست بازگویم، واقعگرایانه تر خواهد بود. ما سعی کردیم آنها را بسیار برای شما توضیح دهیم. اهدافشان را دریافته و برملایشان ساختیم. هم در داخل و هم خارج از صفوف ما وجود دارند.

آیا نظام زنان کمی را در برابرمان علم کرد؟ حتی آیا کم بودند مردان بی‌ناموس کردی که به صفوفمان وارد نمود؟ من اهداف یکی - دو نمونه را دریافتم. حال شمارشان بیشتر است. کمتر کسی از میان اینها آگاهانه اینگونه هستند. اکثراً بطور عینی اینگونه‌اند. یعنی خودبخود عامل نظام هستند. قصه بسیار جالب بود؟ شما اینگونه با هیجان می‌خواهید از من حفاظت کنید و یا درک کنید و یا بدین شکل ارزیابی نمایید، من هم به شما می‌گویم با مبارزه بزرگ مشغول شوید. ما سختهایی اصلی را در این دوره گذشته تحمل نمودیم. جاسوسی اساسی نیز آن نوع جاسوسی است که با بستر عینی تداوم می‌یابد. بیشتر از همه، از چنین نمونه‌هایی احتراز می‌ورزیم. یک گلوله، یک بار می‌کشد اما برخوردهای کشنده‌ای که اینها سالها بر آن اصرار می‌ورزند خطرناکترند.

حتی اگر برای ما و خود احترام قائل باشید، باید درک کنید که تا چه حد بصورت کشنده بر تداوم خصوصیات شخصیتی خود اصرار می‌ورزید. آنهايي را که برملا شده و آشکار گشته‌اند، به آسانی سرکوب کرده و یا با آنها مبارزه خواهیم کرد. آنها کار خود را خواهند کرد، ما نیز کار خود را خواهیم کرد. در واقع زن کشنده زنی بود که ابتدا بر روی وی کار کردیم. چه زود این را فراموش می‌کنید، حتی به نظر من زن امروزی کپی و یا نقاب اوست. عنوانش رئیس است، شکل و چهره‌اش موبور شده است و تفاوت تنها در این حد است، ماهیتش همان است. شاید هم اساساً اوست که کارها را طرح کرده و جنگ را تحمیل می‌کند و بسیار عجیب است، در ابتدای کار مردی بنام پیلوت وجود داشت. آن زمان درجه‌اش ستوان یکم بود که اکنون ارتشبد "گورش" شده است. همه چیز مشابه است، آن وقت به شکل نفوذی می‌جنگیدند، حال در بلندترین مقام به صورت آشکار می‌جنگند. یعنی شکلش تغییر یافت. همان دو نفر وقتی آغاز به کار کردم نیز بر ضد من کار می‌کردند، حال نیز در برابرم بوده و در پی کشتن و نابودی ما هستند.

به خاطر دارم که آن زن و مرد مرا در میان خود گرفته بودند، تمامی اسلحه‌ها در دست آنها بود. اگر می‌خواستند می‌توانستند مانع من شوند. اگر مطابق شرایط آن دوران مناسب می‌دیدند - که بعدها نیز پشیمان شدند ولی دیگر فایده‌ای نداشت - به زعم خود

در پی آن بودند که مرا مطابق تئوری "کرد احمق" از میان بردارند. تئوری کرد احمق چیست؟ آن تئوری است که تاکنون اجرا شده و موفق نیز از آب درآمده است. شکل جنگی که بر کردها در طول استعمار تحمیل نموده‌اند، چگونگی این تئوری را به همه‌تان نشان داده است. انتظار داشتند که من هم مطابق آن تئوری برخورد کنم. تمامی نقشه‌ها بر این اساس طرح‌ریزی شده بودند. تدابیر نیز متکی بر این بودند. در اینجا من همانند یک استثنا عمل کردم، به همین دلیل نتوانستند موفق شوند. وضعیت استثنایم را برای شما بازگو کردم. اگر نوشته‌های تحلیلی مرا بخوانید، در خواهید یافت که مطابق تئوری "کرد احمق" زندگی نکرده و جنگیده‌ام. آموختن این تئوری نیز وظیفه شماست. به همین سبب باید بدانید که تنها راه زندگی، زندگی مطابق تئوری ماست نه مطابق آن تئوری. راه حیات دیگری وجود ندارد. دشوار است اما چاره دیگری نیست. ما یک جنگ حقیقی انجام دادیم. چیزی که مبارزان ما به هیچ وجه آن را جدی نمی‌گیرند نیز این است. یک تئوری "جنگ آزادیبخش" وجود دارد که قطعاً باید با آن همخوان شد و مهمتر از آن مبارز راه آن است. شما تا این را درک نکنید نمی‌توانید بجنگید، می‌جنگید اما نابود می‌شوید. تابحال کسی ندیده که مطابق تئوری "کرد احمق" کسی بتواند زندگی کند.

من زندگی کردم. حال اگر چیزی برایم اتفاق بیفتد نمی‌توانید بگویید که مُردی و یا کشته شدی. از نظر جسمی دیر یا زود آخرین نفس را خواهیم کشید اما در اینجا وضعیتی ایجاد شده که جاوید عنوان می‌شود. شیوه جنگ من، شیوه‌ای جاوید است. شیوه‌ی پیروزی است. این بسیار روشن بوده و دوست و دشمن آن را می‌بینند. چیزی که برای شما هم مهم است این است. این نیز مطابق چه چیز است؟ پیداست که زندگی مطابق تئوری "کرد احمق" نه بلکه مطابق تئوری "کرد آزاد" و یا مطابق تئوری "انسان" میسر است. آنها که مستقیم و یا غیرمستقیم می‌جنگند، در داخل انقلاب ما و یا خارج از آن چه کسانی را می‌کشند؟ آنها را که مطابق تئوری آزادی زندگی نمی‌کنند و یا نمی‌جنگند زود هنگام می‌کشند. چرا این را درک نخواهید کرد؟ آشکارا می‌گویم اگر درک نکنید حفاظت از شما به کناری بماند، حتی نمی‌توانم بصورت مطمئن شما را به جایی بفرستم. اگر می‌خواهید خرج راهتان را بدهیم و یا اگر خویشاوندی دارید شما را نزد او بفرستیم، در غیر اینصورت شما را خرد خواهند کرد و از این احساس الم می‌کنیم. اگر به این اعتقاد نداشته و به آن اطمینان نیز نکنید، باید این تئوری را درک کنیم. نمی‌توانید مدعی "زندگی" شوید، تو اصلاً زندگی نکردی. نمی‌توانید ادعای "جنگیدن" داشته باشید، تو اصلاً جنگیدی، زیرا تمامی اسلحه‌های موجود در دستتان و حتی نفس‌تان را ما تامین نمودیم. این بسیار روشن است و نمی‌توانید منکر آن شوید. اگر می‌گویید که اسلحه به دست گرفتیم و سالهای سال زندگی کردید بدان معنی است که دچار بزرگترین اشتباه شده‌اید. به احتمال بسیار به سبب اشتباهات بزرگ زمان درازی است که علی‌رغم اینکه رفقایمان بسیار جنگیده‌اند، نتوانسته‌اند خود را از شکست برهانند. در اینجا با تحلیل شما آنها را به صورت جالبی تحلیل خواهیم کرد. به روشنی تاکید می‌کنیم که بدون تحلیل نه می‌توان زندگی کرد و نه صاحب حق یک سخن شد.

از این نیروی تحمل دشمن و عدم درک شما از زندگی و جنگ در تحیر می‌مانم، دقیقاً در این مسئله دچار حیرت و خشمی بزرگ می‌گردم. آیا اینها قابل تحمل هستند؟ آیا می‌توان تحمل کرد و بدون موفقیت ماند؟ درک شما حقیقتاً سخت است و وضعیت ما بسیار تراژیک است. آیا من خود را همانند شما دچار وضعیتی دشوار خواهم نمود؟ آیا همانند شما خود را در زندان و کوهستانها نگه می‌دارم؟ نخیر! رفتن من به کوهستان بر اساسی خواهد بود که طی شش ماه و یا یک سال به نتیجه رسیده و آنجا را قطعاً به منطقه‌ی آزاد تبدیل خواهیم کرد. نه تنها سالهای دراز حبس، بلکه شش ماهی که در زندان ماندم نیز زیاد بود. و برای آنکه باری دیگر دچار حبس نشوم، توانستیم به تنهایی از پناهگاه یک زندگی کهنه‌شده این تعالی را بدین صورت ایجاد نمایم.

حال اگر دستگیرتان کرده و به زندانتان ببندازند متوجه نمی‌شوید. اگر سالها در کوهستانها بمانید، به وضعیت انسان‌های بدوی درمی‌آید که وضعیت اکثر شما نیز اینگونه است. از این وضعیت دچار تعجب می‌شوم. آیا می‌توان اینگونه در کوهستانها ماند؟ آیا این شیوه پایین آمدن از کوه است؟ آیا این شیوه‌ی آزادی از زندان است؟ ببینید در این موارد نابود شده‌اید. اگر قادر به گذار از این امر می‌شدیم، این کار سبب پیروزی بزرگی می‌شد. من معتقدم که اندکی از آن گذار نموده‌ام. در واقع چیزی که نتوانستم به شما بقبولانم نیز این است. شما هرچند بر پیروزی ما تاکید کرده و آن را تحسین نمایید نیز، قطعاً ماهیت آن را در نمی‌یابید. همانند کودکان "پدر" و یا "آریاب" خود را دوست دارید، همین! ژرفای این مسئله و مسئولیتهای ناشی از آن را چندان به خود مربوط نمی‌دانید. در حالی که همچنانکه گفتم ما زندگی را درک کردیم. بسیار زود هنگام پیشروی رو به پیروزی را آغاز کرده بودیم و هم‌اکنون در هیجان ناشی از آن بسر می‌برید.

من این را چهل سال پیش آغاز نمودم. خطر آنوقت بزرگتر بود. بیست سال پیش جنگ را آغاز کردم. جاسوسانی که آن‌دم پیرامون من بودند، در نزدیکی من بودند. ده سال پیش و یا پنج سال پیش به من نزدیکتر بودند. با عاملان دشمن در یک جا زندگی می‌کردیم. البته که هنوز هم وجود دارند. طبیعتاً هر جا که جنگ وجود داشته باشد، جاسوسان نیز وجود دارند. تیم‌های ضربت دشمن نیز وجود دارند. از نظر روحی ضربه می‌زنند و گاه از نظر جسمانی نیز تلفاتی بیار می‌آورند. اما نیروی متشکله از مخالفان کم‌خطرتر از حملات آشکار نیستند.

آن‌ها که در میان ما بوده و در پی فریب ما هستند خطرناک‌ترند. من تمامی این‌ها را در گذشته دیدم. آن‌هم در وضعی متقابل. باید با هیجان در مورد آن دوران کار کنید. مثلاً چگونه از روستا و آنکارا خارج شدم؟ سایر کارهایی که انجام دادیم نیز بر همان منوال. چگونه از دیاربکر خارج شدم. هزاران خروج اینگونه داشتم که همه‌شان مملو از خطر بودند اما از نظر تاریخی اجباری بودند. چرا هیجان آن روزها را احساس نمی‌کنید؟ همچنانکه تمامی آن "خارج شدن"ها مربوط به سرنوشت یک خلق بودند. مهمتر اینکه چرا اینجا دچار هیجان می‌شوید اما در مکان و زمانهای دیگر دچار هیجان نمی‌شوید؟ بنام یک خلق گامهایی را برمی‌داریم. **اگر دلی دارید نه برای من بلکه باید برای خلق باشد.** نباید برای پست نمودن یک شخص باشد بلکه باید برای پیروزی و یا غلبه در یک جنگ باشد. دل شما نباید تحمل شکست را داشته باشد و آنرا قبول نماید.

در غیر اینصورت اگر چیزی برایم اتفاق بیفتد، حتی قادر نخواهید بود جنازهم را از زمین بردارید. یعنی آنچنان ضعیف هستید. در حالیکه یک پیکارجو باید نیرومندترین موقعیت را داشته باشد. برخی نیز همانگونه که گفتم فریاد شرف سر می‌دهند. چرا؟ به سبب اینکه فرصت دستشان افتاد. آشکارا نشان می‌دهیم که اینها نیز جسارتی ندارند. چیزی که نگرانی اصلی من است رساندن شما به جایی صحیح است. عدم داشتن موضع شما، ما را بسیار نگران می‌کند. هر روز می‌اندیشم که چگونه شما را جسور نمایم، یعنی زندگی شماست که دل انسان را می‌سوزاند نه زندگی من. می‌بینید که من خود را یک منبع نگرانی نمی‌بینم. مادامی که با مرده و زنده خود، هر روز خویش را به صورت منبع نیرو درمی‌آورم، تمامی نگرانیها و ترسها با خاک یکسان می‌شوند. اگر چنین نیرویی دارید شما نیز باید نشان دهید. جنگ است، گلوله‌ای می‌آید، می‌کشد و می‌گذرد.

در صدها کار دخالت انجام دادیم، شما چرا این دخالتها را درک نمی‌کنید؟ یک حمله‌ی احتمالی دشمن شما را نگران می‌کند اما در تاریخ P.K.K و در طول حیات من در صدها کار مداخله کردم. اگر این‌ها را موشکافی کنید، نتایج بهتری کسب خواهید کرد. همچنانکه فکر می‌کنم خواهیم توانست فرماندهی دو گانه اخیر دشمن¹⁴³ را پشت سر بگذاریم. پایان کار آنها نزدیکتر است. به احتمال زیاد آنها را از دور ماموریت خارج خواهند کرد. از نظر رسمی نقشی نمانده که ایفا کنند. نظام تماماً اینگونه است. می‌توانیم بگوییم که خطرناکتر از دوران قبل نیستند. علی‌رغم این بسیار می‌جنگند اما جنبه‌ی خطرناک و اصلی حملات آنها در گذشته بود. حال برایم آسانتر جلوه می‌کند. کشتن و مردن مهم نیست. سطح جنگی که بدان رسیدیم، به ما فرصت می‌دهد. جنبه‌هایی جذاب دارد. این حملات را به مثابه انتقام انجام می‌دهند و چندان با مقرررات جنگی سنخیت ندارند. جهانیان نیز از وضعیت اینها در تعجب می‌مانند.

بویژه این زن و ژنرال در حالت یک انتقام به سر می‌برند. می‌خواهند با تمام نیرو حمله‌ور شوند. حتی شیوه‌ای را که جمهوری ترکیه در ابتدای کار بر روی ما برای بی‌تاثیر نمودنمان در پیش گرفته بود، با اصرار ادامه می‌دهند. همه در تعجب می‌مانند، این زن چرا در این مقام است! اگر خلق ترکیه وضعیت مرا درک می‌کرد، این را با برخوردی فهمیده‌تر جواب می‌داد. زیرا مسئله این است که ادعای جمهوری ترکیه آن بود که مرا از راه یک زن نابود خواهد کرد. اکنون هم بصورت سمبلیک گویا با دستور یک زن مرا نابود خواهد کرد. باید این زن را اندکی از این جنبه درک نمود. در درون انتقامجویی‌اش این مورد قابل توجه وجود دارد. آن زمان قطعاً من باید بی‌تاثیر می‌گشتم. همانگونه که گفتم چون مطابق تئوری کرد احتمق عمل نکردم، بعدها بر اساس این تئوری بصورت شدید بر روی حزب تامل نمودند و این پروواکاتورها را بدین سبب بکار بردند. به همین سبب خواستند عرصه زندان و کوهستانها را نابود نمایند اما نیرویشان کفاف این را نکرد.

¹⁴³ مقصود تانسو چیلر نخست وزیر وقت و دوغان گورش فرمانده کل است.

البته که در این موضوعات نیز فعالیتهایی داشتم که آنها را برطرف کرده و موفق به شکست دادنشان شدم. بهترین سیاستمداران در مورد این وضعیت که حتی خلق نیز در برابر آن دچار دشواری می‌گردند، از به قدرت رسیدن این زن اظهار تعجب می‌نمایند. آنها به سبب اینکه در این وضعیت من تحقیق نکرده‌اند، این را غیرقابل فهم می‌دانند. این کار با یک زن آغاز شد و بنابراین لازم است با یک زن به پایان برسد. قرارگاه اصلی کنترراگریلا در این موضوع آگاه بوده و بر آن اصرار می‌ورزد و می‌خواهد تمامی P.K.K را مطابق این تئوری از بین ببرد. دشمن بیشتر در پی نابودی این شخصیت‌هاست. اینهمه تحلیل انجام دادیم اما نیک درک نگشته‌اند. اگر فرصتی دست دهد، سعی خواهیم کرد با عواطفی بیشتر برایتان بازگو کنم.

آفریدن انسانیت از یک انسان

شما از هیچ طریقی داستان را نمی‌فهمید. باید درک کنید. زیرا P.K.K در آخرین تحلیل، یک داستان است یعنی یک داستان واقعی. برداشتی اشتباه از این نکنید. این یک رمان است. رمانی است که در بیست سال گذشته، بیشترین زمان ترکیه را به خود اختصاص داده و حتی توجه جهان را بخود جلب کرده و بتدریج از طرف همه خواننده می‌شود. آنها رمانی زنده. تنها خوانندگان نیستند، هر شب میلیونها نفر اهل ترکیه و کردستان، شمال و جنوب آن، برخی با هیجان و خشم، برخی با غضب، برخی با سر دادن فریادهای شادی برانگیز، یک بخش و یا یک صفحه رمان را می‌خوانند. حقیقتا هم آنچه که اکنون ترکیه را درون آن پیش می‌بریم یک رمان است. یک رمان تنها در این سطح می‌تواند سبب هیجان، شادی، خشم و کین شده و فریادهای انتقام را بلند کند.

هم اکنون همه می‌دانند وضعیت اقتصادی ترکیه میلیونها انسان را به مرز گرسنگی کشانده است. بسیاری معتقدند که هیچ اقتصادی هنگامی که بدین صورت در آمد، بدون انفجار اجتماعی نمی‌ماند و می‌پرسند که این خلق ترکیه چرا منفجر نمی‌شود؟ رمان وجود دارد و به خاطر آن نفسشان بریده می‌شود. تحت تاثیر جادویی آن قرار گرفته‌اند. این چیست؟ تاثیر جنگ و ویژه، موج شوونیسم، ترس، شکنجه و تمامی اینها بخشی از رمان هستند. شما نیز در رمان جایی دارید. سعی کنید شناختی از این ارائه نمایید.

این جنگی بزرگ است. اگر توانش را دارید درک کنید. چه چیزها که در این رمان وجود ندارد؟ این موارد ارزش دارند که درک شوند. به غیر از آن در مضمونش شخصیت‌های بسیاری وجود دارند. به همین سبب به شما توصیه کردم که خیالات بزرگی را پیشه کنید. در عین حال یک رمان واقع‌گرایانه است. تنها با خیالات پیش نمی‌رود، رمانی است که با حقایق شدید سیاسی و نظامی تداوم می‌یابد. چه می‌توان کرد، به نوعی دیگر میسر نمی‌گردد. در سایر کشورها رمانها پنجاه سال قبل نوشته می‌شوند. بعدها جنگها روی داده و یا پنجاه سال پس از روی دادن یک جنگ رمان آن نوشته می‌شود و این با هیجان خواننده می‌شود. در جامعه ما اینگونه نیست. همانگونه که در میان ما قبل از جنگ رمانی وجود ندارد، پس از آن نیز وجود ندارد. همه آنها بصورت مختلط روی داده و رمان در بحبوحه جنگ نوشته خواهد شد. جنگ رمان را تغذیه خواهد کرد و رمان جنگ را تداوم خواهد بخشید و یا خود جنگ یک رمان است. می‌خواهیم اینگونه به حیات بنگرید، البته اگر توانش را داشته باشید. به همین جهت باید هنرمند و هنرپیشه شوید. سرشت اینکار آنگونه است.

معتقدید که باید در رمان مشارکت کنیم؟ باید جای خود را تعیین نمایید. آیا در رمان نقش قهرمان را خواهید داشت؟ جای این را نیز به خوبی تعیین نمایید. آیا می‌خواهید در رمان شخصیتی را که همیشه رو به شکست دارد زندگی کند؟ آن را نیز درک کنید. آیا می‌خواهی اشتیاق بزرگ را در رمان تمثیل کنی؟ سعی بر درک آن کرده و آن را احساس نمایید. یا می‌خواهید نماد تخریبکار و فتنه‌انگیز باشید؟ سعی بر درک این نیز نمایید. رمان ما بیست- سی شخصیت اینچنین دارد. چه کنیم؟ این کار اینگونه پیش می‌رود و به نوعی دیگر برای این کشور و این خلق میسر نمی‌گردد. چه خوشبختیم ما که شما را صاحب هیجان ناشی از یک رمان نمودیم.

وضعیت من اندکی متفاوت تر است. من نویسنده‌ام یا خواننده‌ام؟ در آغاز چندان نمی‌توان متوجه آن شد. آیا کارا کتری در رمان هستم یا همیشه می‌آفرینم؟ فکر می‌کنم این نیز موضوعی است که درک آن برایتان دشوار است. اما هم مجبورم بنویسم و هم کاراکترها را وادار به ایفای نقش کنم، چاره‌ی دیگری ندارم. نیاز به یک رمان رستاخیز وجود دارد. چرا بزرگترین رمان‌نویس ما قادر نیست واقعیت خویش را برایتان بنویسد؟ زیرا توانی ندارد. چرا یک سرباز ما و یا یک قهرمان ما حاضر به ایفای نقشی بزرگ

نیست؟ زیرا او نیز نیرویی ندارد. تمامی این کارها بر عهده‌ی من مانده است. کار دشواری است، اگر به نوعی دیگر قادر بودید که برخورد کنید، این بزرگترین نیکی بود که می‌توانستید در حق من انجام دهید. کار بسیار هیجان‌انگیز پیش می‌رود.

مجددا تاکید می‌کنم، رمان تا حد ممکن هیجان‌برانگیز است. این را نیز به شما گفته باشم. رمان من به مثابه یک شخص چهل سال پیش آغاز شد. کمالیسم در رمان جای دارد. چرا درک نمی‌کنید؟ چگونه حمله‌ور شده و می‌کشد؟ چگونه می‌سوزاند و از پرتگاهها پرتاب می‌کند؟ چگونه وحشت‌برانگیز شده و پراکنده می‌شود؟ چگونه امحا نموده و در کشور و در هر جایی که خلق و انسانیت وجود داشت وحشت را پراکند؟ شما را چگونه از جایتان، از میهن تان زدود و پاک کرد و بی‌شخصیت نمود؟ شما را در همه اطراف جهان پراکنده نموده است. از ریشه جدا شده، زرد و پژمرده گشته‌اید، ذهن و دلتان را با خاک یکسان نموده است. فکر می‌کنید که زندگی می‌کنید اما چگونه زندگی زندگی تان معلوم است. افسوس که آن دشمنی که شما را می‌کشد، نمی‌شناسید. حال او را چه دشمن، جانور و یا یک طوفان عنوان کنید، تفاوتی ندارد.

خلقهای برده می‌دانند که دولت بر آنها حاکم است. شما پیکارگرید اگر از همه نظر دشمنی را که شما را نابود می‌کند نشناسید، چگونه خواهید جنگید؟ بدون دانستن چگونگی ضربه‌زدن بر شما، چگونه خواهید توانست ضرباتی وارد آورید؟ شما وجدان ندارید، به صورت بلایی در دستانم درآمده‌اید. ضربه‌ی دشمن یک سرعت مخصوص، یک شیوه و فناوری مخصوصی دارد و مفاهیمی مختص به خود. بدون دانستن این و بدون تنظیم خود مطابق آن، چگونه وارد عرصه‌ی جنگ شدید؟ با کدام جنگ و با چه چیزی می‌جنگید. هنگامی که می‌گویم چگونه می‌جنگید نیز می‌اندیشم، در انقلاب هم اکنون اندکی همانند گوسفندی هستید که احتیاج به رهایی دارد. فکر می‌کنید که می‌جنگید و اینگونه زندگی می‌کنید، دروغ است! خود را فریب می‌دهید. در جنگ در نتیجه تصادفها سرپا ماندید. بگذریم از اینکه معنای جنگ و رابطه‌ی آن را با زندگی و پیروزی قطعیت نبخشیدید بلکه حتی به خود نقبولانیدید که لازم است آن را مورد بازخواست و مواخذه قرار دهید. در حالیکه این نقطه‌ای است که باید شدیدتر از همه باشد. چرا خود را فریب دادید؟

حال در مورد من تحقیق کنید؛ بیست - سی سال است که دشمن سعی کرد مرا نابود کند اما نتوانست. حتی اگر حال موفق به این کار شود نیز، سی سال است که در سنگر مبارزهام. پس از اینهمه تاخیر اگر بر من ضربه وارد کند این نشان از پیروزی او نیست. به تمام جهان نشان دادم که با یک ارتش یک‌نفری دشمن را به چه اوضاعی دچار نمودم. فکر نکنید که در این جنگ جا بگاهی تاثیرگذار و قوی داشتید. چیزی که در جنگ انسجام را بر هم زد، برخورد شماست. من هنوز نیز با تاکتیک‌های خود یعنی همانند یک ارتش تک‌نفری مبارزه‌ای کارا انجام می‌دهم، البته به جای شما نیز اما واحدی نمی‌بینم که بدان تکیه کنم. شیوه جنگ شما مرا دچار واهمه می‌نماید، شیوه‌ای نیست که آن را تحمل کنم. در میدان تاکتیک‌های دیگری هم دارم، با آنها می‌جنگم و حتی دشمن نمی‌داند که چگونه ضربه وارد کردم. جنگ نیز یک کار استادانه است.

آیا دشمن درک کرد که چگونه پیشرفت نمودم؟ آیا توانست درک کند که چگونه به امروز رسیدم؟ درک می‌کند اما بسیار با تاخیر. همچنانکه پس از اینهمه جنگ ممکن است پایت گیر کرده و از یک صخره بیفتی و این به معنای شکست نیست. فکر می‌کنم این روزنامه نگار آمریکایی¹⁴⁴ چون اندکی ما را درک کرده است، کاست شش فرمانده برتر جهان را برای ما آورده بود. سزار، اسکندر، ناپلئون، اینها هم ژنرالهایی هستند که جنگهای مهمی انجام داده‌اند. من خود را آنگونه تصور نمی‌کنم اما این امر آنگونه به ذهن وی خطور کرده و کاستها را آورده است. آنها آدمهای عاقلی هستند و با اینها اندکی رابطه هم داریم. بعدها متوجه شدم که برخی خصوصیات این استادان در ما هم وجود دارند.

به اشتیاقات و تاکتیکهای جنگی شما می‌نگرم که قبل از دشمنانمان ما را مورد هدف قرار می‌دهند. آیا می‌توان جنگجویی اینگونه بود؟ وقتی خطری متوجه عشایر می‌شود، هیاهو پیا کرده و با هم دست به یقه می‌شوند. وضعیت گریلای ما نیز اندکی اینگونه است. بسیار دور از شیوه مخصوص به خویش و شیوه‌ای نیرومند است. اگر ما یک روز جنگ را اداره نکنیم، جای شک است که تا چه حد بتوانند زنده بمانند. البته که این هم نشان می‌دهد که شما سرباز آن فرماندهی نیستید که ما نماینده‌ی آنیم، سرباز خیالات، غفلت‌ها و اشتباهات خویش هستید و این نیز خطرناک است. جنگ برای ما اشتیاق و پیشه‌ای بزرگ است. یک شخصیت

¹⁴⁴ گویا قبل از این مطلب، دیداری با یک روزنامه‌نگار آمریکایی وجود داشته که اسم وی در متن نیامده و نامش از مطالب هم دستگیر نمی‌شود.

جنگجو ممکن نیست دلتنگ شده و توان تحمل نداشته و نتواند موجبات جنگ را بجای آورد. این در حالیست که ما امکانات این جنگ را از صفر ایجاد می‌نماییم. آن را بدان سبب انجام می‌دهیم که بسیار به ضرورت آن معتقدیم. در حالیکه شما حتی مورد حاضر را هم از دست می‌دهید.

من هنوز هم هیجان بزرگ خویش را برای صعود از یک کوه آزادیبخش حفظ می‌کنم. هیجان شما در آن کوهها تمام شد. توجه بسیاری از شما در کوهستان‌ها متمرکز نیست و توجه‌تان به هر طرف است، این نیز بدشانسی شماست. وضعیت من آنگونه نیست. با تمامی توجهم، خود را برای وطن خویش آماده می‌کنم. برای من قداست، تعالی، شوق و اراده همیشه برای آنجاست. اگر همانند شما به آنجا بروم و چند سال بنشینم، بهشت خواهم ساخت، این ادعای من است. اما شما نیز می‌گویید: "برو تا خود بینی" این هم ادعای شماست. من بسیار ناآگاه از کوهستان هم نیستم. در مملکت دیگران در جایی خشک و خالی یک حوزه‌ی زندگی مقدس ساختم. اینجا نیز کوهستانی محسوب می‌شود، ما در اینجا نشان دادیم که می‌توان به صورت مقدسی زندگی کرد. در کوهستانهای آزاد بسیار بیشتر از این را می‌توان انجام داد. عدم توان انجام آن با شخصیت در ارتباط است. با جنگجویی لازم، امکان ندارد که دشمن بتواند به آن سنگرها نفوذ کرده و بر آن ضربه وارد نماید اگر حقیقتاً اسم، مضمون و فرماندهی جنگ ایجاد شود، بسیار بجاست. البته وقتی در رابطه با من نگرانی‌هایی از این دست داشته باشید، نگرانی‌های من نیز در رابطه با شما اینگونه است.

معتقدم که فایده‌ای در بازگویی یک رمان از جهات مختلف برای شما وجود دارد. مثلاً به هیجانهای شما می‌نگرم، می‌گویم آیا هیجان یک مبارز بزرگ اینگونه است؟ به قاطعیت اراده، نگرش و همی جوانتان می‌نگرم، می‌بینم که این بیچاره مدت‌هاست که از خود بیخود شده است. بدبختی هستی که حتی نمی‌دانید برای چه می‌جنگید. زندگی شما یک خودسپاری نیک به دست سیگار و سرفه‌ی مداوم است. یک رفیق‌بازی عمیق، یک راه خوب تفاهم است. در حالیکه من این موارد را بسیار کوچک می‌شمارم. به نیروی هیجان شما می‌نگرم، می‌بینم در درون شما و نگاه‌هایتان یک دلتنگی وجود دارد. در حالیکه در شیوه من - بویژه در سنین جوانی - کار با تمام وجود، روح فتح بیکرانها و قاطع شدن اراده در سطحی غیرقابل باور است.

من حتی در این سن بیشتر از شما هیجان دارم. احساساتم بسیار وسیع بوده و اشتیاقات، عزم و اراده‌ام بسیار بزرگ است. به صورت بسیار آشکار در مقابل شما هستم، به خود بنگرید: اگر به حال خود رها شوید، معلوم نیست به کدام محفل خواهید پیوست. این را آزموده‌ام، من می‌توانم دلایل آشکار اینها را بر زبان بیاورم اما هم‌اکنون لزومی ندارد. درک ناموسی و مقاومت برخی از شما اینگونه است؛ وضعیت برخی از شما در خواب نیز غفلت است، به همین جهت تحلیلاتی بسیاری در مورد شما انجام می‌دهم.

من نیز بسیار آشکار به شما می‌گویم؛ نمی‌توانید اینگونه باشید. این کار با هیجانی بزرگ پیش می‌رود. در این موضوع می‌خواهم شهدایمان را بخاطر بیاورم. مظلوم، کمال، خیری، حقی، عکید؛ آنها بسیار هیجان و نشاط داشته و برخورد بسیار مقدسی با زندگی و جنگ داشتند. من نیز همه را وادار به تداوم این امر می‌نمایم. جنگجو به روح نیاز دارد. در زندگی خود در میهن، نمی‌تواند همدیگر را جذب کند، به آسانی همدیگر را از دست می‌دهند و حتی به سوی مرگ می‌فرستند. شنیدیم که کسی انتظار مرگ رفیقی را داشته و از نابودی وی پرسیده است! این تنها می‌تواند برخورد یک جانور وحشی باشد. در حالیکه باید بیشتر از خود، از رفیق خود محافظت کنید، وی را به هدر می‌دهی. این بیهودگی است، ناهشیاری است، بی‌محبتی است و بی‌احترامی وافر. آیا می‌توان اینگونه فرمانده و جنگجو شد؟ خلاقیت و سازندگی نیز وجود ندارد. دشمن به آنها حمله‌ور می‌شود، نمی‌توانند یک شیوه‌ی صحیح وارد کردن ضربه را نشان دهند. سالها اینگونه زندگی کردید. وقتی دشمن در خواب بود، همه‌شان را فرستادیم، دشمن را بیدار کردند. خود را گرفتار دشمن نمودند. آیا می‌توان اینهمه بدون تاکتیک و دور از خلاقیت بود؟ همیشه اینگونه بودید. آشکار می‌گویم، جنگ اصلی در برابر اینهاست. به دوش گرفتن بدون تامل اسلحه و اظهار آمادگی برای رفتن به جنگ، بیشتر خودفریبی است.

شما باید بدانید که ما چگونه مبارزه می‌کنیم، چگونه آموزش می‌دهیم و چگونه سازماندهی می‌کنیم. باید بدانید که برای یک فروش پول چه تلاشی به خرج داده و برای حفظ ارزشها روزانه چگونه ایستادگی می‌کنیم و چگونه به جنگ بروید. سبب جنگ و حقیقت آغاز اولین شورش را برای شما بازگو کردم. اولین سبب اولین عصیان چه بود؟ اگر این را از شما پرسیم، حتی قادر به جوابگویی نخواهید بود. در حالیکه ما این جنگ را اینگونه آغاز نمودیم. البته که اگر حتی یک برادر بدون داشتن حق، به صورتی بی‌معنی به یک کار، ارزش و نظام دست بیندازد، بدان معنی است که جنگ آغاز شده و من اینگونه آغاز نمودم. اما ناحقیها بسیار و

کراهتها افزون بوده و فریبکاری نیز بر همان منوال. شما همه‌ی آنها را عادی می‌بینید. این هم سبب آغاز جنگ من حتی در دوران ده سالگی بود. می‌دانید که بعدها تئوری آن را طرح نمودم. ارزشهای بسیار متعالی را ایجاد نمودم. در این موضوع با شما در چالش هستیم.

آیا شما می‌توانید یک جنگجوی عاقل شوید؟ شما خواهید گفت که هر انسان جسوری شیوه مخصوص به خود را دارد. آن پروواکاتور این را می‌گفت. اگر اینهمه انسان جسور وجود دارد پس چرا در مقابل دشمن تا به امروز نتوانستید به تنهایی یک پیروزی کسب کنید؟ اگر اسلحه‌هایی که استفاده می‌کنید، اسلحه P.K.K نمی‌بود و یا اگر امکاناتی نمی‌بود که همانند کندن چاه با سوزن آنها را ایجاد کرده‌ام، آیا شما هر لحظه و یا هر آن می‌توانستید یک گلوله شلیک کنید؟ بگذریم از جنگ با پلنچه آیا حتی می‌توانستید جسارت حمل آن را نشان دهید؟ به سبب اینکه در این موارد غافل هستید، خواهید گفت: "آیا این شخصیت نیست، این شجاع نیست که اینهمه جنگید؟" این شجاع قبلاً کجا بود، قبل از P.K.K آن شجاع کجا بود؟ اگر اینهمه شجاع هستید، چرا امروزه می‌ترسید که چیزی بر سر من بیاید؟ آیا شجاعان می‌ترسند؟ پیداست که این تئوری که می‌گوید هر انسان شجاعی شیوه مخصوص به خود را دارد نیز اشتباه است. در این میهن شجاعان چندانی هم وجود ندارند. اگر می‌بود دشمن اینهمه نمی‌توانست تاثیر بگذارد و شما هم اینهمه دچار سختی نمی‌گشتید. این برداشت متقلبانه پروواکاتورهاست. آنها در این امر به چه چیز متکی هستند؟ آیا حتی یک ضربه بر دشمن وارد کرده‌اند؟ نخیر، تنها جنگ را بر هم می‌زنند. من خود را یک شجاع آنگونه محترم هم نمی‌بینم. اما دست کم قدرتی را در خود می‌بینم که می‌توانم شجاع را شجاع و پست را پست بشمارم.

اگر شجاعی پیدا شود، به او می‌گویم که تو می‌توانی فرد شجاع خوبی شوی. اگر پست باشد می‌گویم تو یک پست‌فطرت، یک فرد بی‌فایده و ناکافی بی‌همتایی هستی. اگر چیزی نباشد که انجام دهم، خود را همچون یک شجاع باشکوه بر کسی تحمیل نمی‌کنم. اما برای این وطن نیز جسارت به خرج دادم که بگویم: این نیک است، این صحیح است، این زیباست، این اشتباه است، زشت است. باز هم می‌گویم که این شجاع است، ارزشمند است و این بی‌ارزش و ترسو است. قدرت انجام این ارزیابی را در خود می‌بینم. من هنوز هم سخنگوی این امر هستم؛ رهبرم. مقصود از رهبر، چیزی مطابق اندیشه‌های شما نیست، جسارت و آگاهی لازم برای آن را نشان می‌دهم. اگر جهان هم یکی شود نمی‌تواند مرا از این راه منحرف کند.

باید تمامی اینها را درک کنید تا بتوانید خود را بشناسید. خویش را نمی‌شناسید. وضعیت شما دل انسان را به درد می‌آورد. اولین سخن سقراط این است: "خود را بشناسید" بدون شناخت از خود، دولت، خاک و جنگ با این مقولات برخورد می‌کنید. در بنیان تمامی خطاهای شما عدم شناخت وجود دارد. بسیار دور از شناخت هستید. البته که این کار با شناخت نیز به اتمام نمی‌یابد، پس از شناخت باید تشخیص دهید که خوب است یا نه، صحیح است یا نه، معاصر است یا نه؟ در برابر این اصطلاحات چه چیز وجود دارد: اشتباه، بد و زشت. به هر نوع آن، به نوعی راه داده‌اید. در صورت لزوم با جنگ راه را بر خوب، صحیح و زیبا خواهید گشود. جایی را که حق اشتباه، بد و زشت است نیز نشان دهید. ببینید این قدرت را ندارید. در کنار اینها، نمی‌توان دلاور و جنگاور بود. کاش مواردی را که باز می‌گویم، با جان و دل شنیده و درک می‌کردید تا می‌توانستیم شما را از موضوع نگرانی خارج نمایم. اگر فردا بمیرم هم مهم نیست. وضعیت شما بسیار تراژیک و بسیار مفلوکانه است. اگر بتوانیم هرچه زودتر شما را چنان قوی نمایم که بتوانید از خود حفاظت کنید، نگرانیهامان در سطح بزرگی از میان برداشته خواهد شد. آیا شما را نزد پدر و مادرتان بفرستم. یا پدر و مادرتان باقی نمانده و نه اگر مانده باشند، می‌توانند شما را تحمل کنند. به کجا بفرستم؟ می‌خواهم جایی را برایتان درست کنم، نمی‌توانید آن را هم تحمل کنید. حتی نمی‌دانید چگونه سر جای خود بایستید. نمی‌توانید تاب آن را بیاورید. رفقا در فکر جایی برای من هستند و در فکر محافظانی برای من. دست از من بردارید، من خردمندم، تابحال کمابیش توانستم کارهایم را انجام دهم. تو می‌گویی دو محافظ خوب است و یا جایی بیابیم؟

ر. حس: بله رهبرم!

....: این اندیشه از کجا به ذهنت خطور کرد؟

ر. حس: رهبرم! تانسو جیلر در انتخابات با فلسفه مرگ برخورد کرده و حیات خواهد یافت، برای زنده ماندن هم باید به رهبری حمله‌ور شود.

....: خوب، این فلسفه حیاتی تانسو است. برای اینکه زندگی کند باید اینگونه بکشد. این چیز زیبایی است، از او خوشم آمد. در برابر دشمن نیروی کشنده زندگیم را نشان می‌دهد. تو دست از آن بردار، به کار خودت برس، چگونه از تو محافظت خواهیم کرد؟
ر. حس: باید از خود محافظت کنیم. این تنها با پایبندی به شیوه رهبری میسر می‌شود. راه دیگری وجود ندارد.

....: یعنی برای حفاظت از خود، می‌خواهید از من محافظت کنید.

ر. حس: در واقع حفاظت از خود نیست، حفاظت از ملت و رهبریت است.

....: راه حفاظت از ملت نیز از حفاظت از شما می‌گذرد. شاید بگویید مشکل ناشی از ماست. شما هیچگاه برای جنگ و زندگی حاضر نبودید. من اندکی سعی کردم که آماده باشم. بر سر این آمادگی نیز این می‌آید. اما می‌بینید که هنوز هم با دعا هستم. به آسانی دست از سر این کار برنخواهیم داشت، بر روی آن کار خواهیم کرد. در این انقلاب ما، کار را از جبهه‌های بسیار گوناگون بدست خواهیم گرفت. امیدوارم بتوانید ایستادگی کنید. نمی‌خواهیم هیچ کس را به اجبار به فعالیتها وارد کنیم. اما نباید هیچ کسی هم با جوانب فاقد فایده و ناقص خویش ما را چندان مشغول نماید اگر می‌خواهید اندکی در برابر ما محترم باشید؛ همانقدر که من در برابر شما اینهمه با قدرت، اندیشه و حساسیت عالی سر پا می‌ایستم، شما نیز در برابر ما و پراکتیک و جنگی که انجام می‌دهیم همان دقت و حساسیت را باید نشان دهید. دیگر نمی‌خواهم سخنانی نظیر اظهار بیماری، فریب خوردگی و مورد سوءاستفاده واقع شدن را بشنوم. بیشتر از هر زمانی ما می‌خواهیم پیشروی فرماندهی را استارت بزنیم. آشکارا بگوییم؛ به اندازه‌ی رودررویی با دشمن، برای خلق خود نیز و همچنین به اندازه‌ی خود بخاطر شما بر روی این جنگ با ادعا کار خواهیم کرد.

اما این ادعاها را همچون گذشته تحریف نکرده و بی‌تاثیر نمایید. به خود باور کنید، فاتح باشید و قاطعیت اراده را ایجاد کنید. همچنین چالاکی اندیشه در ذهنتان باید بدرخشد. همچنین این کارها را دوست بدارید. در عین حال دچار موارد عقب‌مانده نشود. یک انقلاب شخصیتی در خود انجام دهید، در احساسات، اندیشه‌ها، روشها و رویه‌ها یک انقلاب انجام دهید. از خود ترسید. انقلاب مقوله نیکی است. **بجای مرگ بی‌بها، شخصیتی بسازید که نمی‌میرد.** همه‌ی اینها ممکن هستند. کهورت سن شما از من بیشتر نیست. وقتی P.K.K را بنیان گذاشتیم، از نظر سنی از شما بزرگتر بودیم. آوانتاژهای شما از دز آوانتاژهای شما بیشتر است. برخوردی بسیار نوگرا و خلاق پیشه کنید. عدم اعتماد به نفس عمیق خویش را پشت سر بگذارید. با عجله و اضطراب رفتار نکنید. ما رویه‌ای بسیار پیشرفته داریم اما به هیچ وجه اضطراب و هیجانی نداریم که باعث خودباختگی شود.

عالی بودن شیوه و رویه و هشیاری مطابق خود نیز سبب هیجان می‌شود و اینها همدیگر را تقویت می‌نمایند. افزونی علاقه شرط است. یک زندگی بسیار سریع و حتی فراری مارا تن واری را مقتضی می‌گرداند اما این فرار و این پیشروی به هیچ وجه شکست را نمی‌پذیرد. شاید همانند پیشروی بر روی پل صراط باشد اما یک پیشروی غیرقابل شکست است. در واقعیت رهبریت تمامی اینها وجود دارند. در صورت امکان صبور باشید، همچون یک کشمکش با خود انقلاب کنید.

در انقلاب اجبار جایی ندارد. من باور دارم که می‌خواهید با پایبندی به برخی اهداف اصیل زندگی کنید. اما نباید محدود به یک ایمان قوی باشید، فراموش نکنید که همچون یک رهبر تاکتیکی با تقبل وظایف در ببحوحه‌ی گرمترین جنگها رو در رو هستید. تابحال چنین وظایفی را برعهده گرفتید، اگر انجام نداده باشید، حال به شکلی متمرکز بر روی اینها تامل کنید. خصوصیات لازم برای یک مبارزه تاکتیکی را در شخصیت خود بسازید.

وظیفه‌ی رهبریت استراتژیک را با موفقیت بجای می‌آورم. وظیفه شما یک وظیفه‌ی محدود رهبریت تاکتیکی است. یک وظیفه‌ی منطقه‌ای است، فعالیتی در حوزة نظامی است. اینها کارهای دشواری نیستند. وظایفی هم نیستند که سنگینی و پیچیدگی چنانی داشته باشند که توان از عهده‌ی آن برآمد اما برای این درک واقعی از استراتژی لازم است. قبل از هر چیز باید زندگی را آزادانه بصورت درونی درک کرده و آن را شناخت. هر روز باید مجدداً خود را وقف زندگی نمود.

باید برای زندگی جنگید و برای جنگیدن نیز زندگی صحیح را بدانیم. من شبانه‌روز اینگونه با خود مشغول می‌شوم. از رفقای خود غافل نمی‌گردم، تا حد غائی با دوستی و محبت با آنها برخورد می‌کنم. اما اساساً من برای خود مبارزه می‌نمایم. به هیچ وجه نمی‌خواهم ابتکار عمل خود را در زندگی تنها با اعتماد به اعضای حزب و خلق از دست بدهم، یک نماینده‌ی خوب امیدهای آنها هستم اما بسیار خوب می‌دانم که باید ایجاد نمایم و این برای شما هم مصداق دارد. نباید با تکیه بر

عموم حزب و با توجه به توسعه و جنگیدن P.K.K خود را فریب دهیم. قطعاً شما نیز باید با دسترنج خویش در جنگ دستاوردی داشته باشید و اطمینان شما هم اساساً متکی بر این باشد.

8 دسامبر 1995

اوجالان و آثارش

عبدالله اوجالان در 4 آوریل 1949 در روستای عمرلی (آمارا) بخش خلفتی از توابع شهر تاریخی اورفا چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا پایان دبیرستان در کردستان به اتمام رساند و تحصیلات عالی را در آنکارا در رشته علوم سیاسی ادامه داد. در دوران دانشجویی از فعالان جنبش چپ به شمار می‌رفت. در ماه مارس سال 1972 به سبب شرکت در تظاهراتی که به مناسبت اعدام ماهر چایان از سران جنبش چپ برگزار شده بود دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد. پس از سپری کردن دوران محکومیت خویش تصمیم به مبارزه مستقل از چپ‌های ترکیه گرفت و گروه ایدئولوژیکی را سامان داد که به "آپوئیست"ها مشهور شدند. این تشکل گروهی شش سال بعد بسوی ایجاد یک تشکیلات حزبی رفته و حزب کارگران کردستان P.K.K را در 27 نوامبر 1978 در روستای فیس از توابع شهر دیاربکر بنیانگذاری نمودند. اوجالان در سال 1984 پس از مهاجرتی که به خارج میهن جهت مصونیت از کودتای 12 سپتامبر 1982 ژنرالهای ارتش ترکیه کرده بود، تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفته و در سال 1986 ارتش رهایی‌بخش خلق کردستان ARGK را سازماندهی نمود. این جنگ تا سال 1999 علی‌رغم مراحل متفاوت در یک سیر به راه خویش ادامه داد و از آن تاریخ به بعد با استراتژی "دفاع مشروع" در چارچوب نیروهای مدافع خلق H.P.G. P.K.K 2002 به KADEK (کنگره آزادی و دمکراسی کردستان) و در سال 2003 به کنگره خلق تغییر نام و ساختار داد و با یک سازماندهی که از سیستم عمودی به افقی تغییر یافته بود فعالیت‌های خویش را ادامه داد.

اوجالان در سال 1999 طی یک توطئه بین‌المللی از ناپرویی پایتخت کنیا ربوده شده و به نیروهای ترکیه تحویل داده شد و هم‌اکنون نزدیک به هشت سال است که در جزیره امرالی واقع در دریای مرمره محبوس است و در طی دوران زندانی انفرادی خویش با مجازات‌های دیگری نظیر محرومیت از هواخوری و گرفتن روزنامه و رادیو و... مواجه شده که خود از آن به عنوان "انزوا اندر انزوا" تعبیر می‌نماید. از نظری فکری اوجالان از همان دوران ابتدای فعالیتش آغاز به تحقیق و فراگیری و نوشتن و آموزش وسیعی کرد که در تاریخ کردها چه از نظر فردی و چه سازمانی بی‌نظیر بود. کار گروه ایدئولوژیکی با نوآرهای سخنرانی وی پوشش داده می‌شد و کار رسمی حزب با ماینفست حزب تحت عنوان "راه انقلاب کردستان" آغاز شد که با همکاری "محمد خیری دورموش"¹⁴⁵ آن را تهیه کرده بود. شیوه کاری اوجالان بصورت متداخل یعنی نظری و عملی بود. هم کار حزبی پیش برده می‌شد و هم مواد لازم آموزشی برای آن تهیه می‌شدند. طی این دوران دهها کتاب با مضمون درسهای اوجالان به چاپ رسیدند. تا سال 1999 که اوجالان به نیروهای ترکیه تحویل داده شد، این شمار بالغ بر دیست و پنجاه جلد گردید. این حجم عظیم و بی‌نظیر کاری حاصل تلاشی بزرگ در طی بیست سال فعالیت متداخل فکری و عملی بود. متأسفانه کمتر کسی آگاه از این بُعد کاری اوجالان است و بیشتر توجه معطوف عرصه‌ی حزبی سیاسی کار وی است، غافل از اینکه این عرصه چنین پشتوانه‌ی نظری بزرگ و حقیقتاً بی‌نظیری دارد. مهمترین این آثار عبارتند از:

راه انقلاب کردستان، نقش خشونت در کردستان، مسئله شخصیت در کردستان، بازگشت به میهن و وظایف ما، شخصیت مبارز آپوئیست، زندگی حزبی و ویژگی‌های یک فرد حزبی، نوشتن تاریخ در کردستان با آفریدن و ایجاد تاریخ میسر است، مسئله توسعه در P.K.K و وظایف ما، زن و خانواده، انقلاب اجتماعی و زندگی نوین، چگونه باید زیست؟ (دو جلد)، تشکیل ارتش زنان، عشق کرد، عشق و آزادی، چگونه باید جنگید؟، نگرش جنگی طوفانی ما، جمهوری الیگارشیکی، رهنمودهای پیروزی، سازماندهی، مسئله رهایی خلق کردستان و راه حل آن، رهنمودهای آزادی، معضلات خودسازی حزبی و وظایف ما، رهبریت و سیاست آپوئیستی، رهبریت و فلسفه مبارزه، رهبریت و آزمون P.K.K، کردار و گفتار انقلابی، پاکسازی اخلاک‌گرا، منتخبات (سه جلد)، نامه‌ها، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، برخورد انقلابی با مسئله دین، تاریخ در روزگار ما و ما در ابتدای تاریخ نهانیم، دگرگونی عظیم (گفتگو با مهری بللی، انقلابی چپ ترکیه)، رهبری و خلق (مصاحبه طولانی نبیل‌الملحم روزنامه‌نگار سرشناس عرب با اوجالان)، داستان دوباره زیستن (مصاحبه طولانی پروفیسور یالچین کوچوک با اوجالان)، محاکمه تاریخ، متن سخنرانی‌های کنگره سوم، راپر سیاسی تقدیمی به کنگره پنجم PKK، مخاطبی می‌طلبم، شخصیت مبارز در مبارزات رهایی‌بخش خلق، قیام مردمی در انقلاب دمکراتیک، مبارزه جهت حاکمیت در جنوب کردستان و موضع انقلابی ما، 15 آگوست پیروزی انسان (آگوست و سپتامبر 1992)، نیروی خلق بزرگترین قدرت (فوریه و مارس 1991)، سوسیالیسم به مثابه تعالی شیوه حیات (جلد اول ژانویه 1992)، قیام و نوازی یک خلق (جلد دوم ژانویه 1992)، تداوم رنسانس کرد و تاثیر آن بر رنسانس خاورمیانه (جلد اول می 1992)، جنبش P.K.K جنبش آزادیخواهی ملی و اجتماعی (فوریه و مارس 1992)، منتخبات مصاحبه‌ها، گفتگویی با روشنفکران، عزم به تغییر چهره خاورمیانه، در مسیر رم، دیالوگ‌هایی درباره زندگی آزاد، رهنمودهایی برای مقطع تحول (جهت کنگره هفتم P.K.K) و دفاعیات متفاوت

¹⁴⁵ محمد خیری دورموش در اعصاب غذایی شصت و چهار روزه در سال 1982 همراه با کمال پیر، علی چچک و عاکف ییلماز جان خویش را از دست داد.

ایشان: راه حل دمکراتیک در حل مسئله کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، اورفا سمبل قداست و لعنت، کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه، دفاع از یک خلق.

اوجالان مقالات خویش را در تکیه با نام "علی فرات" و در سایر جاها با نام اصلی خویش منتشر می نمود. این حجم کاری در کنار صدها نوار ویدئویی و صوتی و ثبت تمامی دوران زندگی رهبریت خلق کرد پشتوانه‌ی نظری و فکری عظیمی شد که جنبش آپوئیستی با آن به راه خویش ادامه داد.

از میان این آثار برخی به فارسی برگردانده شده‌اند:

راه انقلاب کردستان، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، چگونه باید زیست؟، عشق کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه، اورفا سمبل قداست و لعنت، دفاع از یک خلق، رهبریت و سیاست آپوئیستی، خودسازی حزبی.

انقلاب یک راه حل است، برای خلق ما نیز
همه چیز است. ما این را نشان می دهیم.
به غیر از شخصیت چه چیز دیگری دارم؟
انقلاب را با شخصیت اداره می کنم. کسی هیچ
نوع امکاناتی را به من نمی بخشد. بستر ملی و
اجتماعی لازم هم وجود ندارد و چیز دیگری هم
نداریم. تنها موجودیت من است که آن را تشریح کرده و به کار می بندم،
توسعه داده و به خلق ارایه می دهم.

